

اسلام نور ماہنامہ

ماہنامہ الکترونیک نوار اسلام

شماره ۵۵ - اول ربیع الاول ۱۴۳۳

برابر با ۲۴ بہمن ۱۳۹۱ شمسی و ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ میلادی



شیخ الازھر خواستار رعایت
حقوق اہل سنت در ایران شد

تروور ناجوانمردانہ یکی از علمای
اہل سنت در زاهدان



زندگی نامہی مفسر معاصر؛
شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی



خطبہ نماز جمعہ مسجد مکی زاهدان:
تمام احکام شریعت در جہت منافع بشر قرار دارند

آدرس سایت:

www.IslamTape.Com

تاس ماہنامہ:

IslamTape@Gmail.com



فهرست

عناوین

سرمقاله ۵

روز عشاق (والن تاین) ۵

تقویم تاریخ ۱۱

تأسیس حکومت فاطمیان در مصر ۱۱

اعدام استاد سید قطب ۱۱

وفات برکای خان؛ نخستین پادشاه مسلمان مغول ۱۳

وفات سلطان بزرگ محمود غزنوی ۱۴

تولد شیخ المحدثین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی ۱۵

ولید بن عبدالملک (دوران خلافت از ۸۶-۹۶ هجری) ۱۶

اخبار مهم ۲۰

ترور ناجوانمردانه یکی از علمای اهل سنت در زاهدان ۲۰

شیخ الازهر خواستار رعایت حقوق اهل سنت در ایران شد ۲۰

آغاز دوازدهمین دوره مسابقات سراسری حفظ و قرائت قرآن کریم در زاهدان ۲۱

ساخت «مسکن حلال» در هلند ممنوع شد ۲۲

مفتی جدید مصر انتخاب شد ۲۲

مخالفتان بشار اسد پایگاه هوایی «جراح» را در استان حلب در اختیار گرفتند ۲۳

ارتش آزاد سوریه فرودگاه نظامی حلب را به تصرف خود درآورد ۲۳

ردود و شبهات ۲۵

چندین شبهه و جواب! ۲۵

به مناسبت وحدت میان شیعه و سنی ۲۷

آیا شمر بن ذی الجوشن از راویان حدیث و از بهترین مسلمانان همه ی تاریخ است؟ ۲۹

پاسخ به شبهات تحریف قرآن در کتب اهل سنت (قسمت اول) ۳۲

قرآن ۴۱

فضائل سوره إخلاص ۴۱

تفسیر آیه الكرسي [بخش دوم] ۴۲

روش قرآن در اثبات اصول شریعت ۴۵

اعجاز قرآن و سنت ۴۷

سرعت نور ۴۷

میدان مغناطیسی و نماز ۵۰

اسراری از علم بیان در مثال های قرآن (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ) (۱) ۵۲

قصه های قرآن ۵۶

داستان شتر حضرت صالح و قومش از دیدگاه قرآن (۲) ۵۶

آشنایی با علم حدیث ۶۳

احادیث مشهوری که ضعیف هستند (۴۴) ۶۳



۶۴	علم حدیث و هدف از آن
۶۴	حدیث و سنت
۶۶	شکاف میان فقه و روایت و درمان این مشکل
۶۸	مختصری درباره جرح و تعدیل ۲۰ راوی
۷۳	منظور از مقدم بودن جرح بر تعدیل
۷۵	یاد الله جل شأنه
۷۵	برادری در راه خدا چیست؟
۷۶	دلایلی بر وجود پروردگار متعال
۸۰	شروط «لا اله الا الله» جلیل رضانی
۸۶	معنای لا اله الا الله محمد رسول الله
۹۰	برگی از تاریخ
۹۰	آیا طارق بن زیاد کشتی‌هایش را به آتش کشید؟
۹۲	مسایل اجتماعی
۹۲	مفهوم جوانی، و مراحل زمانی آن
۹۳	گمان خوب نسبت به دیگران
۹۴	نرمی در هر چیزی، آن را زیبا می‌کند
۹۹	با نرمی و آرامش می‌توان به هدف رسید
۱۰۰	ما چه چیزی فرا می‌گیریم؟
۱۰۴	مسایل زنان و خانواده
۱۰۴	چند نشانه از علاقه مندی خانم‌ها به همسرشان
۱۰۵	تنبیه بدنی زن: آری یا نه؟
۱۱۱	وفاداری شوهر
۱۱۲	شکوفه‌ها و گل‌های ارزشمند
۱۱۳	نقش زن در زندگی امامان چهار گانه
۱۱۵	شناخت رسول الله ﷺ
۱۱۵	پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم [بخش نخست]
۱۱۷	رسول خدا؛ فرماندهی منحصر به فرد
۱۱۹	چرا رسول خدا(ص) را دوست می‌داریم احمد نصیب
۱۲۳	ویژگی‌های پیامبر(ص)
۱۲۸	گزیده ای از زندگانی محمد مصطفی(ص)
۱۳۵	سنت رسول الله ﷺ
۱۳۵	تعلیم و تربیت در پرتو اسالیب نبوی
۱۴۱	رقیه و دعاهای شرعی از کتاب و سنت
۱۴۳	آیا دعای ختم قرآن سنت است؟
۱۴۴	شناخت صحابه کرام
۱۴۴	یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم
۱۴۸	ابوبکر صدیق پیش از اسلام و مسلمان شدن او نویسنده: محمد علی صلابی تاریخ نگار معاصر لیبیایی
۱۵۱	حمایت و پشتیبانی ابوبکر (رض) از پیامبر اکرم(ص)
۱۵۳	نامه عمر (رض) به فرمانده سپاه اسلام



۱۵۴.....	عمرو بن جموح رضی الله عنه
۱۵۵.....	اسلام شناسی
۱۵۵.....	قرآن راجع به علمانیگری چه می گوید؟
۱۵۸.....	اصول و پایه های تفکر اسلامی در مسأله ی ملیت
۱۶۳.....	اسلام و صلح
۱۶۷.....	اسلام و دشمنان
۱۶۷.....	بررسی عقاید مسیحی ها، تثلیث یا سه خدایی
۱۷۰.....	بهائیت را بهتر بشناسیم
۱۷۲.....	جهاد
۱۷۲.....	جهاد بر چه کسانی فرض عین است؟
۱۷۳.....	شرایط جهاد و مجاهد، زمان و مکان جهاد، اقسام جهاد و همچنان حکم انتحار را در اسلام شرح دهید.
۱۸۰.....	جهاد چه وقت برای مسلمانان فرض عین می شود؟
۱۸۳.....	شناخت اهل سنت
۱۸۳.....	آشنایی با بعضی از بدعت های عقیدتی
۱۸۸.....	آیا پیروی از سنت اعتراف به اشتباه امام مذهب خود و عیبجویی از آنها است؟
۱۹۰.....	کلام بزرگان اهل سنت و جماعت در خصوص فضایل اهل بیت رحمهم الله تعالی
۲۰۲.....	شیعه شناسی
۲۰۲.....	شیعه در جهان
۲۰۵.....	ادعای شیعه مبنی بر این که کلیه ی کتابهای آسمانی نزد ائمه وجود دارد
۲۱۰.....	بیان کذب رافضی در مورد موقف علی رضی الله عنه در غزوه احد
۲۱۳.....	سیاست
۲۱۳.....	غنایم حاصل از مداخله ی نظامی فرانسه در کشور مالی: اورانیوم، طلا، الماس و نفت
۲۱۵.....	نامه ای از طرف زندانیان اهل سنت خطاب به جوامع اسلامی و رسانه های کشورهای اسلامی
۲۱۵.....	ای کاش انقلاب نمی کردیم!
۲۱۸.....	قیامت و زندگی پس از مرگ
۲۱۸.....	مورد استهزاء قرار گرفتن اهل دوزخ از سوی اهل بهشت
۲۱۹.....	مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ.....
۲۲۱.....	از نشانه های قیامت، سپردن مسئولیت به ناهلان است
۲۲۳.....	اسباب عذاب قبر
۲۳۱.....	به سوی نور
۲۳۱.....	در کشورهای شرق آسیا سالانه پانصد نفر مسلمان می شوند
۲۳۱.....	گفتگو با یک بانوی تازه مسلمان
۲۳۶.....	محبوبه شدن همسر فوتبالیست ترکیه
۲۳۶.....	گسترش اسلام در اروپا، هر سال پنجاه هزار نفر در اروپا مسلمان می شوند
۲۳۷.....	شهردار سابق شهر دایموند بار به دین اسلام مشرف شد
۲۳۸.....	دانشجوی زیست شناسی کانادایی به دین اسلام گروید
۲۳۹.....	پزشک آلمانی که پاسخ سوالاتش را در قرآن یافت
۲۴۰.....	بزرگمردان جهان اسلام
۲۴۰.....	ادریسی؛ معلم جغرافی دانان جهان (۴۹۳ - ۵۶۰ هـ)



- ۲۴۲..... آشنایی با علمای معاصر
- ۲۴۲..... زندگی نامه‌ی مفسر معاصر؛ شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی
- ۲۴۶..... داستان های عبرت انگیز
- ۲۴۶..... قصه‌ی که مرا به گریه وا داشت
- ۲۴۷..... تو و مال تو همه از آن پدرت است
- ۲۴۹..... شگفتی های خلقت
- ۲۴۹..... مدارهای ستارگان و دنباله‌دار هالی
- ۲۵۰..... سرعت نور
- ۲۵۳..... دستگاه عرق‌سازی در انسان
- ۲۵۳..... اعضای بدن چگونه با سرما روبه‌رو می‌شود؟
- ۲۵۵..... بهداشت و سلامتی
- ۲۵۵..... یک فرمول برای تشخیص چاقی یا لاغری
- ۲۵۶..... علل کوتاهی قد در کودکان و راههای درمان آن
- ۲۵۸..... خطبه های نماز جمعه
- ۲۵۸..... خطبه مسجد الحرام: جمعه ۶ ربیع الأول ۱۴۳۴ برابر با ۲۹ دی ۱۳۹۱
- ۲۶۲..... خطبه مسجد نبوی شریف: جمعه ۱۳ ربیع الاول ۱۴۳۴ برابر با ۶ بهمن ۱۳۹۱
- ۲۶۷..... خطبه نماز جمعه زاهدان
- ۲۷۱..... معرفی کتاب
- ۲۷۵..... شعر و ادب
- ۲۷۵..... سیمای زیبای پیامبر اسلام در شعر فارسی
- ۲۸۴..... ناله‌های آشنا
- ۲۹۱..... پاسخ به سؤالات دینی
- ۲۹۱..... چگونگی زکات محصولات کشاورزی، آیا هزینه های تحمل شده را باید خارج کرد؟
- ۲۹۳..... احیای زمین مرده و به ملکیت در آوردن آن
- ۲۹۵..... چرا سمت راست از سمت چپ اشراف بیشتری دارد؟
- ۲۹۷..... حکم خرید و فروش نوبت حج
- ۲۹۷..... تاسیس صندوق تعاونی و شرایط آن
- ۲۹۸..... حکم تبریک گفتن به مناسبت روز جمعه
- ۲۹۹..... آیا بدن مشرکان و کافران نجس است؟
- ۳۰۱..... آیا اگر خدا کسی را بخواهد هدایت کند هرچند خودش هم نخواهد باز هم هدایت میشود؟
- ۳۰۳..... معرفی سایت
- ۳۰۳..... سایت تذکره
- ۳۰۴..... درباره سایت نوراسلام
- ۳۰۶..... فرم همکاری با سایت نوراسلام



سرمقاله

روز عشاق (والن تاین)



الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله و آله و صحبه و بعد:

خداوند متعال می فرماید:

" فَإِنَّ لَهُمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَأَعْلَمُ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ ... " (القصص : ۵۰)

"پس اگر پیشنهادات را نپذیرفتند و پاسخت نگفتند، بدان که ایشان فقط از هواها و هوس های خود پیروی می کنند." رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: " من تشبه بقوم فهو منهم " (روایت احمد و ابوداود)، «هر کس شبیه قومی رفتار کند جزو آنها محسوب می شود».

امروزه پیکره امت اسلامی به انواع بیماری ها مبتلا شده است، این بیماری ها از هر طرف به این امت هجوم می آورند. بیماری جشن عید کسانی که خداوند بر آنها خشم گرفته است و نیز عید گمراهان مانند روز عشاق، روز تولد، روز مادر و جشن های دیگر از آن جمله است.

جشن هایی که بسیاری از جوانان دختر و پسر مسلمان را فریفته است. آنها این روزها را جشن می گیرند، به هم هدیه می دهند و با پوشیدن لباس های شبیه به لباس های دشمنان خداوند رحمن، تقلید از رفتارها و عادات آنها، فضای گناه، فسق و فجور و ارضای نفس، هوی و هوس در بین خود حکمفرما می سازند. علاوه بر اینها انتشار رذایل در رسانه ها، ضعف ایمان، شیفستگی به همه چیزهایی که از سوی سرمداران فساد تزریق می شود، تردید پدران و مادران نسبت به قرآن کریم و احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و سلم و عدم اجرای عملی اوامر الله و رسولش در درون خانواده به این گونه رفتارهای شیطانی دامن زده است.

ای کسی که جزو امت محمد صلی الله علیه و سلم محسوب می شوی، آیا منتظر هستی که روز عشاق (والن تاین) فرا برسد تا جشن بگیری؟ آیا این جشن به خاطر عشق به الله و برای الله است؟ آیا این جشن به منظور تجدید محبت پدر و مادر و مساکین است؟ آیا این عشق به فضیلت می انجامد؟ هرگز؛ این نوع عشق راهی به سوی گناه، فجور و رذیلت است؟ چرا این گونه عشق را از گمراهان (ضالین) می آموزی که به خدا شرک می ورزند و اخلاص را که یکی از شروط پذیرش عمل بندگان است، سرکوب می کنند؟

خداوند متعال در این باره می فرماید: "برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی را بر می گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند...". (بقره / ۱۶۵)

این نوع عشق و محبت عین شقاوت و بدبختی است و صاحبان این عشق به عذاب الهی دچار می شوند که عذاب پروردگار



بسیار شدید است.

چطور این عشق را از مردمانی می آموزی که از رسول الله صلی الله علیه و سلم پیروی نمی کنند.

مسلمان چگونه مناسبتی را جشن می گیرد که خداوند و رسولش آن را مقرر نکرده اند بلکه مردمانی آن را ایجاد کرده اند که برای ستم بر مستضعفان جهان با هم همکاری می کنند، به سرزمینشان حمله ور می شوند، خون هایشان را می ریزند، زنانشان را بیوه و کودکانشان را یتیم می کنند، اموالشان را به سرقت می برند و از هیچ نوع جرم و جنایت، ظلم و فساد روی زمین فروگذار نیستند.

روز عشاق چه مناسبتی است که روابط ناسالمی را بین پسران و دختران که موجب غضب الله تعالی می شود رواج می دهد. خداوند درباره این گروه می فرماید: "هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن را زیر و رو نمودیم و آنجا را با گل های متحجر و پیایی سنگباران کردیم، سنگهایی که از سوی پروردگار تو نشاندار بودند، این چنین سنگهایی از ستمکاران به دور نیست". (هود: ۸۲-۸۳)

این چگونه مناسبتی است که عفت و حیا را می کشد و روابط حرام را احیاء می کند، روابطی که بسیاری از خانواده ها را از هم پاشیده و انواع بیمارهای مهلک را در شرق و غرب منتشر کرده است. رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در این باره فرموده است: "پس از شرک به الله هیچ گناهی در نزد خداوند متعال بزرگ تر از ریختن نطفه مرد در فرج زن غیر حلال او نیست".

ایجاد ساخته دست بشر این گونه است. اگر چه مردم مغرب زمین از نظر پیشرفت به بالاترین درجه پیشرفت علمی و تکنولوژی رسیده اند، اما در عین حال به پایین ترین درجه انحطاط و از هم گسیختگی خانوادگی و روابط اجتماعی نیز نایل آمده اند. آنها در معایب و سنگدلی به اوج رسیده اند. پروردگار متعال می فرماید: "پس وای بر کسانی که دل های سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی یابد. آنان واقعا به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند". (زمر/ ۲۲)

برای چه در گمراهی آشکار؟

زیرا آنها راه و روش خود را دنبال کردند و از راه الهی به دور ماندند که اگر آن را پی می گرفتند این فرموده خداوند برای آنها محقق می شد که: "اگر آدمیان و پریان بر راستای راه ماندگار بمانند، آب زیاد و نعمت فراوان بهره ایشان می گردانیم". (جن/ ۱۶)

ای عزیز بدان!

ماه هایی که انسان به دست خود ساخته است با ماه هایی که الله تعالی به عنوان موسم عبادت قرار داده است بسیار متفاوت است.

ماه ذی الحجه را که آفریدگار زمین و آسمان آن را مقرر فرموده مثال می زنیم و به برخی از ثمرات و برکات آن که به ما ارزانی داشته است اشاره می کنیم.

در ماه ذی الحجه مسلمانان به سوی مکه مکرمه حرکت می کنند، مسافت طولانی را می پیمایند، رنج های سفر را متحمل می شوند، خانواده و عزیزان خود را ترک می کنند، دنیا و همه خوشی ها و لذت های آن را رها می سازند تا با ادای فریضه حج خشنودی الله را کسب نمایند و پس از اتمام حج مانند کودکی که تازه از مادرانشان زاده شده اند پاک به دیارشان بازگردند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم در این زمینه می فرماید: "هر کس حج را به جای آورد در حالی زناکار و فاسق نباشد، مانند کسی است که تازه از مادرش متولد شده باشد. کودکی که به دنیا می آید پاک و مطهر است. قلب او از تمامی گناهان



پاک است، نه همی و غمی دارد و نه کینه و شهوات حیوانی، هنگامی که مرگ به سراغش می آید خداوند با قلب سلیم او را وارد بهشت جاویدان می کند. کودک بری از هر گونه گناه است، وجودش آرام و دلش سفید و پاک از آلودگی های دنیوی همچون کینه، دروغ، نیرنگ، تکبر، شک، حسد، فریب و ظلم است، به جان و مال و آبروی مردم تجاوز نکرده است، از گناهان کبیره همچون زنا که موجب خشم پروردگار می شود مبری است. مال مردم را به ستم نخورده است. خوشا به حال این کودک که خداوند متعال زبان او را از نفرین، غیبت و سرزنش و شهادت دروغ، فسق و فجور پاک گردانیده است. صورتش نورانی است. هیچ کس از نگاه به او خسته نمی شود، او را در آغوش می گیرند و بارها رویش را می بوسند. کسی از او بدش نمی آید. همه او را دوست دارند و با مهربانی با او رفتار می کنند. پروردگار کودک را از کفر و گناهان کبیره و صغیره پاک گردانیده است.

عید ذی الحجه با تمام اعیاد امت های دیگر فرق می کند، این عید دارای معانی متعالی است و ثمره زیبایی در پی دارد که در اعیاد دیگر به دست نمی آید؛ زیرا این عید از بزرگ ترین عبادات و مدارس تربوی است که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و سلم فرستاده خداوند متعال و رحمت للعالمین معلم آن بوده است.

ما در این مدرسه با حقوق الله تعالی، حقوق والدین، همسایگان، مساکین و همه مردم آشنا می شویم. در عیدمان برقراری روابط اجتماعی در طول سال را تجدید می کنیم. صلہ رحم، دیدار با همسایگان و دادن هدیه در این عید به اوج خود می رسد و کودکان به انواع بازی های سالم می پردازند که از برکت این عید سعید فضایی مملو از عشق و محبت، وفا و صمیمیت و اخلاص حکمفرما می شود. در این عید با انجام قربانی به پروردگار جهانیان تقرب می جوئیم و یکی از آیات و نشانه های الله تعالی را به یاد می آوریم، قصه ابراهیم (ع) و رویایی را که دیده بود و واقعیت تسلیم شدن، فرمانبرداری از الله تعالی، خشوع در برابر او و ترجیح دادن عشق و محبت الله را بر کسان دیگر که انس و جن از آن درس می گیرند، متذکر می شویم. ما نیز باید جان و مال و هرچه را که در اختیار داریم برای کسب رضایت باری تعالی فدا کنیم.

از داستان حضرت ابراهیم طاعت از الله تعالی و پدر و مادر را می آموزیم، یاد می گیریم که به خواست خداوند یکتا و بی همتا پس از هر سختی گشایشی است و همچنین می آموزیم که انسان در دنیا در معرض امتحان و ابتلا است، اگر صبر کرد و بر دوستی الله و اطاعت از او ثابت قدم ماند، پروردگار قادر و توانا در دنیا و آخرت به او اجر می دهد، کما اینکه حضرت ابراهیم پس از آنکه عاطفه پدری را فدای عشق و محبت الله کرد به جمله نیکوکاران که خداوند متعال به آنها بشارت داده است بهشتی را نصیب آنها می کند که جویبارهایی در زیر درختان آن جاریست و همیشه در آن جاویدان خواهند ماند، وارد شد.

عید قربان عید رحمت، صدقه، نیکوکاری، صلہ رحم و تعاون است. در آن مسلمانان به امتی واحد تبدیل می شوند. با هم متحد هستند و به هم دوستی و عشق می ورزند. این معانی دائماً بین کوچک و بزرگ، فقیر و ثروتمند، سیاه پوست و سفیدپوست و سرخ پوست تجلی می یابد و تنها فرق آنها در تقوای آنهاست.

عید قربان عید نشاط و شادی است که معانی عشق و مهربانی و شادمانی در بین اقشار مختلف حاضر در جشن آن موج می زند. آنها از هر گونه فسق و فجور و سرمستی به دورند، نایاب ترین صفات انسانی و زیباترین احساسات نسبت به یکدیگر در آن تجلی می یابد. هنگامی که شادمان می شویم فراموش نمی کنیم که در دنیا ملت هایی هستند که ناموسشان مورد تجاوز قرار گرفته، اموالشان به سرقت رفته است و در معرض نابودی قرار گرفته اند، فراموش نمی کنیم که برادران ما در فلسطین، عراق، افغانستان و کشورهای دیگر همه روزه در برابر دیدگان جهانیان بی گناه کشته می شوند. هنگامی که مسروریم و در امن و امنیت به سر می بریم فراموش از یاد نمی بریم که کودکان برادرانمان جلوی چشمان آنها قربانی شده اند، خانه هایشان ویران گشته است و از سرزمین خود آواره شده اند. از یاد نمی بریم که صدها هزار زن و مرد



و کودک و سالخورده و بیمار در فلسطین در زندان های اسرائیل ظالم اسپرند.

هنگامی که خانواده های مسلمان در عید شادمان می شود و کودکانشان شادی می کنند به یاد می آورند که یتیمان و بیوه زنان و از کارافتادگان و فقرا نیازمند یاری هستند همه اینها در عیدمان را به یاد می آوریم، از این رو اسراف نمی کنیم، ستم نمی کنیم، به فسق و فجور دست نمی زنیم، با ذکر و عبادت و دعا برایشان به الله متعال پناه می بریم و با هر چه در توان داریم به یاریشان می شتابیم.

آیا کسانی که به عید والن تایم اعتقاد دارند و آن را دنبال می کنند می توانند به این اندازه از عشق و تعالی و عطا و بخشش دست یابند.

ای بهترین امتی که در بین مردم برانگیخته شده اید عشق ما از بزرگ ترین، متعالی ترین و پاک ترین عشق هاست، آن عشق عین خوشبختی است. بالاترین درجه آن این است که هیچ کس از عذاب نجات نمی یابد جز آنکه این عشق و محبت را داشته باشد. در عین حال که در برابر الله تعالی خشوع و فروتنی داریم و از اوامر و نواهی او پیروی می کنیم و از خشم او بیم داریم در مقابل با توکل، توبه، صبر، تقوا، عدالت و احسان و نیکی به او تقرب می جوئیم و از ظلم، تکبر، اسراف، تجاوز، خیانت، فساد، دوستی با کفر و همسان شدن به آنها می پرهیزیم. با عمل به دستورات الهی و دوری از نواهی به خداوند متعال نزدیک می شویم با انجام سنت و عبادت به او نزدیک می شویم و محبت او را کسب می کنیم تا جایی که خداوند عز وجل جبرائیل را صدا می زند تا او را از این عشق آگاه سازد و به وی فرمان می دهد که آنها را که در آسمان ها هستند نسبت به این عشق باخبر کند و به آنها بگوید همانطوری که خدایش را دوست می دارد او را نیز دوست بدارند.

ما با دوست داشتن بهترین آفریده الله یعنی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و سلم به پروردگار نزدیک می شویم و این دوست داشتن تنها با پیروی از او امکانپذیر می شود، خداوند متعال می فرماید: [بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهتان را ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است]. (آل عمران: ۳۱)

هیچ کس نمی تواند طعم شیرین ایمان را بچشد مگر اینکه دوستی الله و رسول او را بر دوستی غیر از آنها ترجیح دهد، کما اینکه در صحیحین انس (رض) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت می کند: سه چیز است که در آن طعم شیرین ایمان را احساس می کنی و در کلام طعم ایمان را نمی یابی مگر اینکه این سه اصل در آن باشد اول اینکه الله و رسول او برای تو از دیگران دوست داشتنی تر باشد، دوم؛ فرد چیزی را تنها به خاطر الله تعالی دوست داشته باشد و سوم؛ دوست نداشته باشد که پس از آنکه آفریدگار متعال او را از کفر نجات داد به آن بازگردد کما اینکه دوست ندارد در آتش جهنم بیفتد.

ما باید وطن خود را که مهد توحید و عقیده است دوست داشته باشیم و همه چیز خود را در راه امنیت و استقلال و عزت آن فدا کنیم، با کمک دولتمردان در برابر تمامی کسانی که سعی در از هم پاشیدگی این سرزمین و نشر فتنه در آن دارند بایستیم؛ زیرا آن محل نزول وحی و سرچشمه نوری است که در گذشته و حال تمام دنیا را روشنایی بخشیده و مقدس ترین مکان ها در آن قرار گرفته است که هر مسلمانی برای تکمیل یکی از ارکان اسلام به سوی آن بار سفر می بندد و به اذن و خواسته الهی در حالی که عبادتش مورد پذیرش قرار گرفته و گناهانش بخشوده شده است به سرزمین و دیار خود باز می گردد.

ما به خانواده، پدر و مادر، همسران و فرزندانمان و دیگران که دوست داشتن آنها مباح است عشق می ورزیم، اما این عشق و محبت ما نباید از عشق و محبتی که به الله و رسولش داریم بیشتر باشد و این گفته پروردگار متعال را فراموش نمی کنیم که فرمود: "ای مؤمنان اموال و اولادتان شما را از ذکر الله باز ندارد".



دوست داشتن ما باید برای الله تعالی باشد، دوستی در راه الله و کینه به خاطر وجود مبارک او از نشانه های اصلی ایمان است، اگر کسی را دوست داشته باشیم این دوست داشتن باید به خاطر الله باشد و اگر نسبت به کسی نفرت پیدا کردیم این دوست داشتن و نفرت باید برای الله تعالی باشد. ما به خاطر الله بخشش می کنیم و به خاطر الله از این کار دست می کشیم.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم روایت شده است که فرمود: "مردی برای دیدار دوست خود به روستایی رفت و الله تعالی فرشته ای را به دنبال وی گسیل داشت هنگامی که فرشته به مرد رسید از او پرسید کجا می روی؟ گفت من در این روستا دوستی دارم. فرشته پرسید: آیا امانتی در نزد او داری و می خواهی آن را باز پس گیری؟ مرد جواب داد: من او را به خاطر عز و جل دوست دارم، سپس فرشته گفت: الله تعالی مرا به نزد تو فرستاده است تا به تو خبر دهم که همانطوری که تو آن را دوست داری دوستت دارد.

ما به خاطر الله کسی را دوست می داریم؛ زیرا می دانیم کسانی که یکدیگر را به خاطر الله دوست داشته باشند در روز قیامت، روزی که هیچ پناهی جز پناه پروردگار متعال وجود ندارد و شهدا و پیامبران دور تا دور آن حلقه زده اند، در پناه الله تعالی خواهند بود.

پدران بزرگوار!

جگر گوشه هایتان چه دختر و چه پسر امانتی هستند که در روز قیامت به خاطر آنها مورد بازخواست قرار خواهید گرفت؛ از این رو در تربیت آنها سهل انگاری نکنید، به آنها تذکر دهید، آن ها را از همراهی با دوستان ناباب برحذر دارید که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است: "شخص با دوستش شناخته می شود".
ای کسی که سرپرستی فرزندان را برعهده داری، الله تعالی تو را به خاطر کم کاری در حق زیر دست هشدار می دهد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم می فرماید: "هر کس که الله تعالی سرپرستی شخصی را به او واگذار کرده باشد و او در حقش سهل انگاری کرد الله بهشت را بر وی حرام می کند".

خطاب به جوانان اسلام

شمار زیادی از دختران و پسران جوان این روز را جشن نمی گیرند، اما جشن های را که به همین مناسبت در رسانه ها پخش می شود دنبال می کنند. بیم آن می رود که این پیگیری ها به رغبت و دل بستگی به این گونه جشن ها بیانجامد که ثمره آن انحرافات اخلاقی است که نتیجه خوشایندی را در پی ندارد به ویژه که می دانیم دشمنان الله تعالی به نقش زیاد رسانه های خبری در تغییر ارزش ها و اصول و تهاجم فکری آگاه هستند و سموم خود را از طریق آن منتشر می کنند.

برادر و خواهر مسلمانم بدان!

هر نوع عشق و محبتی که هدف از آن معصیت الله تعالی باشد در روز قیامت به دشمنی مبدل می گردد که خداوند متعال در آیه ۶۷ سوره زخرف می فرماید: "دوستی ها در آن روز به دشمنی تبدیل می شود مگر دوستی پرهیزکاران".
هر دختر و پسر جوانی که روز عشاق را جشن می گیرد به طور حتم به آن اعتقاد دارد و در آن به انواع گناهان از جمله شرابخواری، شنیدن صدای شیطان دست می زند و نمازهایش را قضا می دهد. او با این کار قلبش را می میراند و شهوتش به هم و غم او تبدیل می شود.

دوستی، دشمنی، بخشش و عدم بخشش او به خاطر هوی و هوس است، او هوای نفسانی خود را بر دوستی و خشنودی الله تعالی ترجیح داده است.

بیمناک تر اینکه او در حالی از هوای نفسانی خود پیروی می کند که نمی داند از راه ایمان منحرف شده است، کما اینکه



پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم فرمود: "شبهوات در شکم ها و فرج ها و گمراهی هوای نفس از ترسناک ترین چیزهایی است که شما باید از آن بیم داشته باشید".

فضیل بن عیاض می گوید: "از کسی که هوی و هوس بر او چیره شد و از شبهوات پیروی کرد اسباب توفیق الهی قطع می شود".

اینها تذکراتی بود تا ما از راه کسانی که خداوند بر آنها خشم گرفته است و نیز راه گمراهان دوری گزینیم و از راه ذلت و خواری، حسرت و پشیمانی بپرهیزیم. الله تعالی در سوره فرقان می فرماید: "در آن روز ستمکار هر دو دست خود را از شدت حسرت به دندان می گیرد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راه را برمی گزیدم، ای کاش من فلانی را به دوستی نمی گرفتم. بعد از آنکه قرآن به دستم رسیده بود مرا گمراه کرد؛ شیطان انسان را به رسوایی می کشد و خوار می کند." (فرقان: ۲۷-۲۹)

بار پروردگارا! دوستی تو را خواستاریم و آن اعمالی را دوست داریم که ما را به عشق و محبت تو نزدیک می کند. الهها! آنچه به من ارزانی داشته و برای من خوشایند است آن را مایه قدرتی برای دوست داشتن چیزی که تو آن را می پسندی قرار بده. خداوندا! دوستی خود، فرشتگان، پیامبران، فرستادگان و بندگان صالح خود را نصیب من گردان و مرا از جمله کسانی قرار بده که تو را، فرشتگان را، پیامبران و فرستادگان را و بندگان صالحت را دوست دارد. آفریدگارا! قلب مرا با دوستی خود زنده گردان و مرا طوری قرار بده که دوست داری؛ بار الهها! مرا به گونه ای تغییر ده که همه قلب من از محبت تو پر شود و همه تلاشم جلب رضایت تو باشد، پروردگارا همه دوستی و محبت مرا برای خودت قرار بده و تمام تلاشم را برای کسب رضایت مبذول دار.

و صلی الله علی نبینا و حبیبنا و رسولنا و قره اعیننا محمد و علی آله و صحبه اجمعین.
نویسنده: محمد بن عبد العزیز حارثی

مصدر: سایت نور اسلام www.IslamTape.Com

مترجم: ام طه ناوی



تقویم تاریخ

تأسیس حکومت فاطمیان در مصر

(۴ ربیع الاخر ۲۹۷ ه ق - ۹۰۹/۱۲/۲۴ م.)

فرقه شیعی اسماعیلی باطنی فعال ترین فرقه شیعی برای انتشار دعوت خود بود. اسماعیلیان تلاش می کردند با افزودن بر پیروان خود به تدریج یک خلافت علوی بوجود آورده و از طریق آن مذهب شیعی اسماعیلی باطنی خود را در جهان اسلام نشر دهند. در نیمه قرن سوم هجری امام اسماعیلیه، چهار داعی داشت. دو نفر در مغرب آفریقا به نامهای حلوانی و ابوسفیان و دونفر در یمن به نامهای ابن حوشب و ابو عبدالله شیعی. این ابوعبدالله مهمترین داعیان اسماعیلی به شمار می رفت. وی موسس حقیقی دولت فاطمی محسوب می شود. چنانکه ابومسلم خراسانی موسس حقیقی دولت عباسیان به شمار می رود. جالب است که هر دوی آنها یک سرنوشت پیدا کردند هم ابومسلم و هم ابوعبدالله به دست سرور خودشان به قتل رسیدند!!

بعد از وفات داعیان مغرب یعنی ابوسفیان و حلوانی، امام مهدی امام اسماعیلیان از ابوعبدالله خواست که به مغرب برود و مرحله جدید دعوت اسماعیلیان را آغاز کند. مرحله جدید آن بود که آشکارا مردم را به اسماعیلیه دعوت دهند و پیروان خود را برای شورش بسیج و مسلح نمایند. متعاقب آن ابوعبدالله هم به مکه رفت و در موسم حج با حاجی از قبیله بربر کتافه دیدار کرد و با تظاهر به زهدا و تقوا خود را به آنها نزدیک کرد. آن بربرها هم او را گرامی داشته و طرفدارش شدند و همراه گروه خود کردند. و در سفر بازگشت او را با خود به مغرب بردند. او در سال ۲۸۸ ه وارد مغرب شد و تا سال ۲۹۱ قبایل بربر را به سوی اسماعیلیان دعوت داده و آنها را برای بیعت با امام مهدی و نصرت اهل بیت فراخواند. وقتی که پیروان وی زیاد شدند مرحله بسیج و تجهیز سپاه خود را آغاز کرد و از سال ۲۹۱ ه جنگ را آغاز کرد. تا سال ۲۹۷ ه شهرهای زیادی را در مغرب و شمال آفریقا به تصرف خود درآورد. حکومتهای زیادی از قبیل بنی مدرار در سجلماسه و بنی رستم در تاهرت و بنی اغلب در تونس را برانداخت. پس از آن مهدی از محل اقامت خود در سلمیه شام به مغرب آمد و به ابوعبدالله ملحق شد. وی در ۴ ربیع الاخر ۲۹۷ ه به همراه ابوعبدالله وارد شهررقاده تونس شد و از منبر جامع آن سقوط سلسله بنی اغلب و قیام دولت خلافت فاطمی را اعلام کرد. وی از همان روز خود را امیرالمومنین عبیدالله مهدی نامید. (۱)

مترجم: ابو یحیی

(۱) الکامل فی التاریخ، البدایه و النهای، المنتظم فی التاریخ، تاریخ مصر الاسلامیه ج ۱، النجوم الزاهد اتعاض الحنفی، السلوک مقریزی

مصدر: سایت دایرة المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com

اعدام استاد سید قطب

(زمان: ۱۴ ربیع الاخر ۱۳۸۵ ه - ۱ اگوست ۱۹۶۶ م.)

صاحب تفسیر مشهور «فی ظلال القرآن» و مؤلف مجموعه کتب فکری و اندیشه ای که بر بسیاری از جنبشها و جماعتهای اسلامگرای معاصر تأثیر گذاشته، استاد ادیب سید قطب ابراهیم در سال ۱۳۲۴ ه برابر با ۱۹۰۶ م. در روستای «موشه» از



توابع استان آسیوط در صعيد مصر به دنيا آمد. در سال ۱۳۳۸ ه برای ادامه تحصیل به قاهره رفت و در سال ۱۳۵۲ ه با دریافت لیسانس ادبیات از دانشگاه قاهره فارغ التحصیل شد. وی تحت تأثیر مکتب ادبی «العقاد» قرار داشت و پس از فراغت از تحصیل بعنوان معلم در روستاها و شهرهای زیادی خدمت کرد. در سال ۱۳۶۸ ه ق مطابق ۱۹۴۸ م. وزارت معارف مصر وی را همراه عده ای دیگر برای مطالعه در خصوص روشهای آموزش و پرورش در آمریکا به آن کشور اعزام کرد. سید قطب دو سال در آمریکا بود سپس برگشت و در وزارت معارف به سرعت ترقی کرده و به مقامات عالییه رسید و به مقام کفیل وزارت معارف ارتقاء یافت. ولی در سال ۱۳۷۲ ه چند ماه پس از انقلاب ژوئن، از مقام خود استعفا کرد. سال بعد، پس از آنکه رسماً به جنبش اخوان المسلمین پیوست، سردبیر مجله اخوان المسلمین، ارگان این حزب شد. سید قبل از آن هم با این جنبش همدل و همفکر بود و پرشور و پر حرارت خواستار اصلاح جامعه براساس اسلام و اخلاق بود و بدان دعوت می کرد. در سال ۱۳۶۷ ه سید قطب که از طرفداران مکتب ادبی «العقاد» به شمار می رفت از آن کناره گیری کرده و به اسلام و ادبیات و اخلاق و آداب اسلامی و نشر آن متمایل شد. سید قطب اولین کسی بود که حرکت اخوان و الدعوه را با عقیده اسلامی مرتبط کرد، در واقع سید بود که بعد اصیل و عمیق عقائدی را وارد جنبش اسلامگرایی معاصر کرد و با شدت و صراحت تمام درباره اوضاع جوامع اسلامی گفت و نوشت و دوری این جوامع را از روش اسلام صحیح برملا کرد و نشان داد که چقدر از امور و ارزشهای جاهلیت قدیم وارد زندگی و باور مسلمانان امروز شده است. وی در این خصوص کتابها و رساله های مهم فراوانی نوشت از جمله: «هذا الدین، المستقبل لهذا الدین، معالم فی الطریق، خصائص التصور الإسلامی» (۱) سید قطب نخستین کسی هم بود که توجه مسلمانان را به این سو جلب کرد که دشمنان اسلام برای مشوه کردن و مسخ کردن حقایق دین اسلام و تبدیل اسلام حقیقی به یک اسلام سکولار که کاری به زندگی و سرنوشت مردم نداشته باشد به شدت در تلاش اند. نشر این افکار و اندیشه ها در جهان باعث شد که سید قطب برجستگی خاصی بین رجال اسلامی و متفکران مسلمان پیدا کند. دیگر سید نه فقط در کشورهای عربی و اسلامی چهره ای خاص و شناخته شده بود بلکه در کشورهای غیر اسلامی هم با افکار اسلامگرایی خود شناخته شده بود.

پس از انقلاب (افسران آزاد مصری که به حکومت خدیوان مصر پایان داد و جمهوری عربی بوجود آمد) سید با انقلابیون سر سازش نداشت لذا در همان سال اول انقلاب یعنی ۱۳۷۴ ه - ۱۹۵۴ م. دستگیر و زندانی شد. دو ماه بعد آزاد شد اما به زودی بار دیگر بازداشت و به ۱۵ سال حبس محکوم شد. آنگاه با میانجی گری رئیس جمهور آن وقت عراق عبدالسلام عارف در سال ۱۳۸۴ ه - ۱۹۶۴ م. برای معالجه آزاد شد زیرا که در آن موقع سید بیمار بود اما نه ماه دیگر به اتهام تلاش برای براندازی نظام حاکم مصر دستگیر شد و در دادگاه به اعدام محکوم شد. متعاقب آن سیل تلگرافها و درخواستها از سوی روسا و پادشاهان و مسوولان کشورهای اسلامی از سراسر جهان اسلام به سوی مصر سرازیر شد که از نظام حاکم مصر می خواستند سید قطب را آزاد کند. علمای اسلام از قبیل ابن باز رحمه الله مفتی عام عربستان از حاکمان مصر خواستند که سید را عفو کند. ولی مع الأسف رئیس جمهور مصر جمال عبدالناصر این درخواستها را نپذیرفت و سید در صبحگاه روز دوشنبه ۱۴ ربیع الاخر ۱۳۸۵ ه برابر آگوست ۱۹۶۶ اعدام شد. قبل از اعدام از وی خواسته بودند که نامه ای در تعریف و تمجید از رهبری مصر بنویسد و تقاضای عفو کند. ولی سید جمله ای گفت که بر صفحه تاریخ ماندگار شد. گفت: «این انگشت سبابه که در نماز به وحدانیت خدا شهادت داده، هرگز نمی پذیرد که حتی یک کلمه در تمجید از حاکمی طاغوت و ظالم بنویسد.» قابل ذکر است که سید قطب از جمله شخصیتهایی است که بگو مگوهای بسیاری در اطراف وی برپاشده، عده ای در تعریف از وی غلو کرده و عده ای دیگر در حد افراط وی را نکوهش کرده و انتقاد کرده اند. گروهی به شدت به وی دل بسته و نسبت به وی تعصب می ورزند و گروهی دیگر در دشمنی با وی تعصب دارند. حقیقت آن است که او هم یکی از رجال اسلامی است که درباره وی هم همان قاعده معروف اهل سنت صادق است. چنانکه برای هیچ کس بعد از پیامبران علیهم السلام قائل به عصمت نیستیم بلکه معتقدیم کلام هر کسی هم قابل قبول است و هم می توان با دلیل پذیرفت. البته سید قطب از علمای متخصص علوم اسلامی نبوده است و اشتباهات و لغزشهایی که در کتابهای وی دیده می شود که در مقایسه با فضائل و خوبی ها و فواید این کتابها چیزی نیست. شایسته آن است که از لغزشها و خطاها به



خاطر خوبی ها و فواید آنها چشم پوشی کنیم. و واقعیت دیگر درباره شخصیت سید قطب آن است که وی از همه اتهاماتی که به وی زده شده از قبیل اینکه وی را متهم به تعطیل صفات خدا کرده یا متهمش کرده اند که مسلمانان را تکفیر کرده یا اینکه جاهل بوده، وی از همه این اتهامات مبرا می باشد. بعلاوه خاتمه وی که به دست یک حاکم طاغوت اعدام شد بهترین دلیل شخصیت نیک وی می باشد. نهایتاً اینکه خداوند خودش از هر کسی به احوال بندگانش و عاقبت آنها آگاه تر است.

مترجم: ابو یحیی

(۱) نگاه کنید: ثوره یلوی امریکه (انقلاب آمریکایی ژوئن) التاریخ الاسلامی ثوره یولوی اثر رافعی

مصدر: سایت دایرة المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com

وفات برکای خان؛ نخستین پادشاه مسلمان مغول

(۱۵ ربیع الآخر ۶۶۵ ق - ۱۲۶۷/۱/۲۰ م.)

برکای خان نخستین پادشاه مغول است که اسلام آورده است. او ابوالمعالی ناصرالدین برکای خان (۱) پسر جوجی پسر چنگیز خان مغول نخستین کس از فرزندان چنگیز است که اسلام آورده است. برکای هنگامی که از شهر «قره قوروم» پایتخت مغولان، باز می گشت در شهر بخارا اسلام آورد. چنگیز خان قبل از مرگ، قلمرو وسیع خود را بین چهار فرزندش تقسیم کرد. آسیای مرکزی و روسیه را به فرزندان جوجی داد زیرا خود جوجی قبل از مرگ پدرش مرده بود. سرزمین فرمانروایی فرزندان جوجی را «اردوی زرین» می نامیدند. همه خانان مغول تابع خان بزرگ بودند که در شهر قره قوروم - که در کشور مغولستان کنونی قرار دارد - اقامت داشت. هر گاه خان بزرگ وفات می یافت خوانین مغول در قره قوروم جمع شده و کسی دیگر از خاندان چنگیز را به عنوان خان بزرگ انتخاب می کردند. در سرزمین اردوی زرین «باتو» برادر بزرگتر برکای فرمانروا بود. در آن هنگام قرار بود خانی دیگر بر کرسی خان بزرگ بنشیند و برکای برای حضور در آن مراسم رفته بود. در بازگشت در شهر بخارا با یکی از علما ملاقات کرد و بلافاصله اسلام آورد. یکی از همسران جوجی پدر برکای «رسالت دختر خوارزم شاه» بود که پس از تصرف قلمرو خوارزمشاهیان بوسیله مغولان به اسارت در آمده و همسر جوجی شده بود. برکای او را در منزل پدرش دیده بود و از وی متأثر بود لذا پس از ملاقات با آن عالم، خیلی زود اسلام آورد. اسلام آوردن برکای در سال ۶۴۸ ق. پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین و هم برای خود مغولان بود. سلطان برکای خان در سال ۶۵۳ ق رهبر مغولان اردوی زرین شد و با اسلام آوردن وی گروه بزرگی از مغولان اردوی زرین اسلام آوردند. او یک مسلمان واقعی بود و شدیداً به دین اسلام و سرنوشت مسلمانان اهمیت می داد او آنقدر پایبند عقیده تولاو تبرا بود که ما نمونه آنرا در بسیاری از مسلمانان امروز نمی بینیم. برکای خان نقش بزرگی در خدمت به اسلام و مقابله با طاغوت بزرگ مغولی، هولاکو - ایلخان ایران که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بود - داشت. برکای سالها می کوشید که از حمله مغولان به بغداد جلوگیری کند و بارها با هولاکو جنگید تا حمله وی به بغداد را به تأخیر اندازد. پیروزی های وی بر هولاکو باعث تضعیف قدرت و شوکت هولاکو در بین مغولان شد و منجر به بیماری صرع در هولاکو شد. از سوی دیگر برکای خان تلاش می کرد که وحدت مغولان بت پرست را از بین ببرد و در بین آنها برای جانشینی خان بزرگ اختلاف اندازد. از آن طرف روابط برادرانه و صمیمانه ای با حکومت ممالیک در مصر برقرار کرد و روابط بسیار دوستانه ای با سلطان بیبرس فرمانروای ممالیک داشت. وی حتی قبل از سقوط بغداد با مستعصم آخرین خلیفه عباسی بیعت کرد. برکای خان حتی با ممالیک بر ضرر مغولان همکاری می کرد و بیبرس از شدت علاقه به برکای نام وی را بر



پسر بزرگ خود نهاد. برکای خان تا آخر حیات پر بار خودش خیرخواه اسلام و مسلمین بود. از حقوق مسلمانان دفاع می کرد و قلبا و جسما دوستدار اسلام بود. وی شهر «سرای» را با معماری اسلامی بنا کرده و پایتخت خویش کرد. علما و فقها را به آن شهر دعوت کرد و چنان شد که سرای به یکی از بزرگترین شهرهای زمان تبدیل شد. برکای خان سرانجام پس از عمری پر برکت در ۱۵ ربیع الآخر سال ۶۶۵ هـ هنگامی که برای جنگ با اباقا پسر هولاکو به سوی ایران در حرکت بود، درگذشت. لذا در حالی در گذشت که نیت جهاد در راه خدا را داشت. امید است که با مرتبه شهیدا از دنیا رفته باشد. رحمت خدا بر وی باد.

مترجم: ابو یحیی

(۱) رجوع کنید به: اطلس تاریخ اسلام، تاریخ الاسلامی ج ۷، البدایه و النهایه، النجوم الزاهره، شذرات الذهب، تاریخ الایوبیین و الممالیک، السلوک، مفرج الکروب

مصدر: سایت دایره المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com

وفات سلطان بزرگ محمود غزنوی

زمان: ۲۳ ربیع الآخر ۴۲۱ هـ ق ۱۰۳۰/۵/۴ م.

یکی از بزرگترین فرمانروایان اسلام - و به قولی بزرگترین سلطان مسلمان - و یکی از بزرگمردان تاریخ اسلام، پادشاه بزرگ و مجاهد غازی، فاتح سرزمین هند، یمن الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتکین غزنوی می باشد. او سلطان غزنه، در افغانستان کنونی و خراسان و بیشتر فلات ایران بوده است. وسعت فتوحات او را با گسترش فتوحات اسلام در عصر طلایی حضرت عمر رضی الله عنه مقایسه کرده اند. محمود غزنوی اسلام را به مناطقی برد که قبل از آن هیچ مسلمانی به آنجا پا نگذاشته بود. دستاوردها و خدمات وی به اسلام و مسلمین آنقدر گسترده و ارزشمند است که او را بر فراز قله ای مرتفع در آسمان قهرمانان و بزرگمردان قرار می دهد. از مهمترین خدمات وی می توان موارد زیر را برشمرد: از بین بردن دولت آل بویه - بویه - که حکومتی پلید و رافضی مسلک بود و در مرکز و غرب ایران حکومت می کرد. پایتخت آنها در آن هنگام شهر اصفهان بود. آل بویه از عوامل ایجاد تفرقه و تضعیف در میان امت اسلامی بودند و حتی بعضی از رهبران آل بویه تصمیم داشتند بار دیگر ایران را به دوره پیش از اسلام به عصر ساسانی برگردانند. واز میان برداشتن دولت سامانیان که ضعف و فساد به ارکان آن راه یافته بود و خود به مانعی بزرگ بر سر راه اتحاد مسلمانان منطقه در برابر دشمن هندی و ترکان غیر مسلمان تبدیل شده بودند.

سلطان محمود، قبایل غوری که در کوهستانهای میان هرات و با میان در مرکز افغانستان می زیستند را مطیع کرده و اسلام را میان آنها رواج داد. اسلام آوردن غوریان، پیروزی بزرگی برای اسلام محسوب می شد زیرا ایشان جنگ جویانی قدرتمند بودند و بارها اسلام را یاری کردند و بعد از انحطاط و زوال غزنویان، پرچم جهاد را به دست گرفتند. از دیگر اقدامات سلطان محمود مبارزه با عقاید باطل و فرقه های گمراه بویژه اسماعیلیان فاطمی و قرمطیان و جهمیان بود. محمود، داعی بزرگ فاطمیان، قاهر تی، را کشت و قاطر او را به قاضی القضاة شافعیان، ابو عبدالله هروی هدیه داد. او گروههای قرمطی که در شمال هند پراکنده بودند را تعقیب و از بین برد. و رئیس قرمطیان بنام «ابوالفتوح داود» را دستگیر و اعدام کرد. و چنان شد که در مملکت محمود مجالی برای فرقه های منحرف و مبتدع - که از عقیده اهل سنت و جماعت خارج بودند - باقی نماند. وی با خلیفه عباسی مکاتبه داشت و به وی ارادت داشت و فرمانش می برد.



اما بزرگترین برگ کارنامه سلطان محمود، فتوحات گسترده وی در سرزمین هند و خاصه در شمال هند بود. با پیروزی درخشان محمود بر پادشاه هند «گوپال» در جنگ برشور به سال ۳۹۲ ه ق فتوحات هند آغاز شد و پیوسته تا سال ۴۱۵ ه ادامه داشت. سلطان محمود هر سال دو سفر جنگی به هند داشت: غزای تابستانه و غزای زمستانه، در این مدت وی توانست که تمام شمال هند را فتح کند و مولتان و کشمیر را زیر پرچم اسلام آورد. سلطان محمود، معبد سومنات که بزرگترین معابد هندوها بود را ویران کرد و غنائیم فراوانی بدست آورد. آثار و میراثی که از محمود در هند باقی مانده، اصالت و ماهیت جهادی حملات سلطان محمود را نشان می دهد. محمود در این سالها توانست سند و پنجاب و حوزه رود گنگ تا حدود بنگال را تصرف نماید. مسلمانان از زمان صحابه تا آن وقت، شاهد چنین فتوحات درخشانی برای اسلام نبوده بودند. آنچه درباره اخلاق و ویژگی های سلطان محمود باید گفت این است که وی بسیار متدین و پاکدامن بود. از گناهان و گنہکاران دوری می جست. هیچ کس را یارای آن نبود که علانیه به فسق و فجور پردازد. صالحان و علماء و اهل حدیث را دوست می داشت و از متکلمین بویژه معتزله و اشاعره دوری می کرد. عدالت و نیکوکاری را دوست داشت. و سرانجام پس از عمری تلاش برای اسلام در سپیده دم ۲۳ ربیع الآخر سال ۴۲۱ ه ق در گذشت خدایش بیامرزاد. برگرفته از: سیر اعلام النبلا، وفيات الاعیان، الکامل فی التاریخ، البدایه و النہایه، المنتظم، اطلس تاریخ اسلام، ابطال سقطوا من الذاکره

مترجم: ابویحیی

مصدر: سایت دایره المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com

تولد شیخ المحدثین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی

در ۳ ربیع الثانی ۶۷۳ ق.

محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ذهبی، شمس الدین، ابو عبد الله: حافظ، مورخ، علامه محقق. ترکمانی الاصل، از اهل میافارقین. مولد ووفات وی در دمشق. در قاهره رحل اقامت گزید و بسیاری از سرزمینها را گشت، و در سال ۷۴۱ ه نابینا شد. تصانیفش بسیار زیاد است و به هزار تألیف می رسد. از آن جمله: "دول الاسلام - چاپ" در دو جزء، و "المشتبه فی الاسماء والانساب، والکنی والالقباب - چاپ" و "والعباب - خطی" در تاریخ، و "تاریخ الاسلام الکبیر -"، و "سیر اعلام النبلاء - چاپ" و "تذکره الحفاظ - چاپ" در چهار جزء، و "الکاشف -" در تراجم رجال حدیث، و "العبر فی خبر من غیر - چاپ" در پنج جزء، و "طبقات القراء - چاپ" و "الامامه الکبری - خطی" و "الکبائر - چاپ"، و "میزان الاعتدال فی نقد الرجال - چاپ"، و "المختصر المحتاج الیه من تاریخ الدبیثی - چاپ"، و "معجم شیوخ خود وی - خطی" و "المقتنی فی الکنی - خطی" و "الاعلام بوفیات الاعلام - خطی" و "تجرید اسماء الصحابه - چاپ" در دو مجلد، و "المغنی - چاپ" در دو جز، در رجال حدیث. و "الرواه الثقات - چاپ" رساله، و "الطب النبوی - چاپ" و "المرتجل فی الکنی - خطی" و "زغل العلم - چاپ" رساله، و "المستدرک علی مستدرک الحاکم - چاپ" در حدیث، و "اهل المائتہ فصاعدا - چاپ" و "ذکر من اشتهر بکنیتہ من الاعیان - خطی" رساله و بسیاری از کتابها را به صورت اختصار درآورده است.

وفات ولید بن عبدالملک اموی

در پانزدهم جمادی الآخر سال ۹۶ هجری قمری

مصدر: سایت دایره المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com



ولید بن عبدالملک (دوران خلافت از ۸۶-۹۶ هجری)

(۱) - اسم، کنیه و خلاصه‌ای از زندگی او

او ولید پسر عبدالملک پسر مروان بن حکم بود، کنیه اش ابو العباس بود، هنگامی که پدرش در قید حیات بود، با او بیعت کرده شد.

قدی بلند، و رنگ صورتش گندمگون بود، و هیکلش زشت به نظر می رسید، پیری و فرسودگی بر او نمایان بود.

مال دوست و دنیا دوست بود، و علمش اندک و قلیل بود. اهتمامش بیشتر به ساخت و ساز و بناء کردن بود، مسجد جامع بنی امیه بدست او ساخته شد، و مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم را توسعه داد.

دوران خلافت عبدالملک، را عصر طلایی دولت اموی می نامند، رزق و روزی در بلاد افزایش یافت، بلاد اندلس و سند و ماوراء النهر به دست مسلمین فتح شد. خود او نیز در عهد پدرش، بارها در غزوات علیه روم شرکت داشت، اما این غزوات نفعی چندانی عاید آنها نکرد، بلکه مقدماتی برای فتوحات این عصر بود.

ولید بن عبدالملک فریضه حج را انجام داد، و هر سه روز، یکبار قرآن را ختم می کرد؛ گفته و در رمضان ۱۷ بار قرآن را ختم می کرد.

در او ابهت و جبروت ملوکیت دیده می شد، به فقراء و ایتام و درماندگان رسیدگی داشت، و اوضاع آنها را مورد بررسی قرار می داد.

وقتی عبدالملک بن مروان، در سال ۸۶ هجری دار فانی را وداع گفت، فرزندش ولید، امور خلافت را برعهده گرفت.

(۲) - مهمترین کارها در عهد ولید بن عبدالملک:

(أ) - توسعه مسجد نبوی:

همان طور که گفتیم، ولید بن عبدالملک از مشهورترین خلفاء بنی امیه، در ساخت و ساز، و عمران بوده است. مورخان او را مهندس بنی امیه می دانند.

ولید بن عبدالملک بعد از به خلافت رسیدنش، اراده کرد تا مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم، در حدی وسیع و بزرگ توسعه دهد، او در توسعه مسجد، اتاق امهات المؤمنین و اتاق فاطمه و اتاق عائشه -رضی الله عنهن- را جزء مسجد قرار داد. در آن زمان دیوار بعضی از این حجره ها به خاطر قدیمی بودن، در حال ریزش و فروپاشی بودند. وقتی این خبر به گوش والی مدینه عمر بن عبدالعزیز رسید، او فقهاء مدینه را جمع کرده، و آنها را از عمل ولید در توسعه مسجد نبوی با خبر ساخت. فقهاء مدینه مخالف هر نوع تخریب در حجره های امهات المرمین بودند، آنها بر این بودند، که این اتاق ها باید باقی بماند، تا حجاج و زائران، از آن درس عبرت گرفته، و زهد و ورع رسول الله صلی الله علیه و سلم را با چشمان خود ببینند.

و اجازه دادند، بگونه ی تعمیر شود، که فقط از تخریب باز ماند. در همین حال عمر بن عبدالعزیز که والی مدینه بود، به ولید بن عبدالملک نامه نوشت، و او را از فتوای فقهاء با خبر ساخت. و نقل شده است که سعید بن مسیب مخالف داخل کردن حجره عائشه به درون مسجد بود، ترس از اینکه، مبادا قبر را به عنوان مسجد بگیرند.

همچنین ولید به عمر بن عبدالعزیز دستور داد، تا طرق و راههای مدینه را برای رفت و آمد هموار سازد؛ و در مدینه چاه ها و منبع هایی برای تأمین آب آن حفر کند.

(ب) - بنای مسجد اموی در دمشق:

ابن کثیر می گوید: در سال ۹۶ هجری، بنای مسجد جامع اموی به دست بانی آن ولید بن عبدالملک پایان یافت. در اصل این مکان در قدیم معبد یونانیان بود، سپس نصاری بعد از غلبه کردن بر بلاد شام، آن معبد را به کلیسا تبدیل کردند، تا اینکه مسلمین وارد این منطقه شدند، و مردم دمشق به دین اسلام گرویدند. و در عهد ولید بن عبدالملک این کلیسا



بازسازی شده و به مسجد تبدیل شد. ولید دستور داد: تا هر نوع آثار مسیحیت که در کلیسا باقی مانده بود، از آنجا خارج سازند، او در مقابل این کار، عطایای با ارزشی به نصاری داد، و آنها را راضی ساخت. ولید برای ساخت این مسجد، مهندسین و کارگران زیادی به کار گرفت.

ج) - ساخت بیمارستان و درمانگاه در عهد ولید بن عبدالملک

خلیفه، ولید بن عبدالملک، اولین کسی بود، که مکانی خاص مجروحین و زخمی شدگان بنا کرد، این مکان، که شبیه بیمارستان امروزی بود، زخمی شدگان تحت مداوا و معالجه قرار می گرفتند. مورخان و تاریخ نویسان بر این اتفاق کردند، که او اولین کسی بود، که بیمارستان را در بلاد اسلامی بنا کرد، ولید هزینه مداوا و معالجه ی مساکین و فقراء را نیز تأمین می کرد، و برای این کار، افرادی را مسئول قرار داده بود. اولین بیمارستان دولت اموی در سال ۸۸ هجری ساخته شد.

۳) - ولید بن عبدالملک و قرآن کریم

یکی از ویژگیهای خلفاء اموی، اهتمامشان به تلاوت و حفظ قرآن بود، و هر چند وقت، آن را ختم می کردند. ولید هم یکی از آنها بود، که حب قرآن و تلاوتش در دلش جا گرفته بود. و هر سه روز یک بار قرآن را ختم می کرد.

از ابراهیم بن ابی عبده روایت شده است: که فرمود: رحمه الله الولید، امثال او کجا هستند؟ مسجد دمشق را بنا کرد؛ به من قطعه های از نقره عطا کرد، تا به قراء بیت المقدس بدهم.

۴) - ام البنین همسر ولید بن عبدالملک

ام البنین دختر عبدالعزیز بن مروان، و خواهر عمر بن عبدالعزیز، یکی از زنان نمونه و صالح در آن عصر به شمار می رفت. ابوزرع می فرماید: ام البنین دائماً زبانش مشغول به ذکر الله، و قلبش متصل به کتاب الله بود، صحبگاه و شامگاه مشغول تلاوت قرآن بود.

او در تلاوت قرآن با همسرش ولید مسابقه می داد. ابن جوزی - رحمه الله - در باره ام البنین می گوید: او در هر جمعه برده ای را در راه خدا آزاد می کرد. ورع و خوف این تابعی، در حد بسیار بالا بود، هر مال و هدیه ای را قبول نمی کرد، در آن می نگریست، که آیا آن از راه حلال به دست آمده است یا حرام!

او در جود و کرم هم از دیگران سبقت گرفته بود، و هر چند وقت زنان را به خانه ی خود دعوت می کرد، و به آنها لباس های زیبا و عطایای با ارزش می داد. ام البنین، بخل را مذمت می کرد، و در مذمت شان اشعاری از او نقل شده است.

۵) فتوحات در عهد ولید بن عبدالملک

محمود شاکر در کتاب تاریخ اسلامی می گوید: فتوحات در عهد ولید بن عبدالملک بسیار عظیم بوده است، و نمی توان آن را مقایسه کرد، مگر با عهد عمر بن خطاب و عثمان بن عفان رضی الله عنهما. این فتوحات در جهت های مختلفی ادامه داشته است.

أ) - فتوحات جبهه ی غربی

مسلمین در جبهه ی غربی با بلاد روم، جهاد می کردند، و فرماندهی آن بر عهده مسلمة بن عبدالملک بود، مسلمون در این جبهه فتوحاتی کسب کرده، و توانستند تا آن روز، یعنی سال ۹۳ هجری، خود را به خلیج قسطنطنیه برسانند.

از طرف دیگر در جهاد از طریق دریا، دو جزیره ی صقلیه و میورقه، در سال ۸۹ هجری فتح کردند، و پرچم اسلام را در آن بر افراشتند.

باز در همین جبهه، مسلمین توانستند به فرماندهی موسی بن نصیر، فتوحات مهمی را در افریقا و اراضی مغرب بدست آورند؛ بلاد "بربر" در همان ایام توسط مسلمین به دین اسلام مشرف شدند. مسلمین در مدت بسیار کوتاهی عدل و امنیت را در افریقا و بلاد مغرب برقرار ساختند، رفتار و اخلاق آنها، جاذبه ی عجیبی داشت، و سبب شد، تا قشرهای و نژاد های مختلف، فوج فوج و گروه گروه به دین اسلام نائل شوند. هدف والای آنها که نشر دین اسلام، و کسب رضای سبحانه و تعالی بود، آنها را به قله ی افتخار و عزت رساند.

ب) فتح اندلس و تلاش های طارق بن زیاد و موسی بن نصیر



فتح اندلس یکی از افتخارات بزرگ دولت اموی، و در رأس آن، ولید بن عبدالملک است، که این فتح بزرگ در عهد او صورت گرفت.

داستان فتح اندلس، و رشادتهای لشکر مسلمین، از جمله طارق بن زیاد، نسل به نسل، و سینه به سینه به آیندگان منتقل شده است، تا قدرت و اقتدار اسلام در دل نسل های آینده باقی بماند.

ان شاء الله به خاطر اهمیت این فتح، ما آن را در یک مقاله ی جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم. و در اینجا فقط اشاره کلی به این فتح می کنیم.

موسی بن نصیر بعد از فتح بلاد افریقا و مغرب، از حرکت باز نیایستاد، و مقدمات فتح بلاد اندلس را فراهم کرد، او با انتشار دادن دین اسلام و عمل جهاد در راه خدا توانست، از بلاد تازه مسلمان شده، نیروهای زیادی را جذب سپاه مسلمین سازد. فساد و ظلم حکام در بلاد اندلس، سبب شد، تا انگیزه فتح در موسی بن نصیر بیشتر شود، او برای شروع این فتح در طی نامه ی از ولید بن عبدالملک اجازه گرفت.

موسی بن نصیر بعد از رسیدن پاسخ، از جانب ولید؛ به طارق بن زیاد که مولا (به دست او آزاد شد) و یکی از نیروهای مخلص او بود، دستور داد تا برای فتح بلاد اندلس حرکت کند.

طارق بن زیاد با لشکرش بر کشتی سوار شده، و از "سبتنه" به سوی جزیره ی خضراء حرکت کرد؛ سپس بر کوهی که امروز به اسم "جبل الطارق" می خوانند، بالا رفته، و در آنجا لشکر خود را صف آرایی کرد. همراه او تقریباً ۱۲۰۰۰ جنگجو بودند که اکثر آنها از بلاد بربر بودند، ناگفته نماند که خود طارق بن زیاد نیز بربری بود.

طارق در بالای کوه برای لشکر خود، خطبه ی بلیغی ایراد کرد، و آنها را به ثبات و شجاعت در میدان نبرد تشویق کرد. سخنان بلیغ او در روحیه ی سپاه مسلمین تاثیر زیادی گذاشت، سپس از کوه پایین آمده و توانستند این جزیره را فتح کنند.

ذریق حاکم وقت، وقتی از غزوات طارق با خبر شد، بیش از صد هزار جنگجو، را آماده ی مقابله با او ساخت؛ از طرف دیگر وقتی طارق متوجه آمادگی آنها شد، به موسی بن نصیر نامه نوشت، و از او طلب کمک کرد.

موسی بن نصیر در پی طلب طارق، ۵۰۰۰ جنگجوی دیگر، را عازم جهاد کرد، او دو نفر که، از جغرافیای منطقه آشنایی کامل داشتند، را برای طارق بن زیاد فرستاد.

طارق با ایمان قوی و جهد بسیار توانست، در کنار رودخانه "لکه" بر ذریق غلبه کند، و او را شکست دهد. او بعد از شکست ذریق به شهر "استجه" رفته، و آنجا را نیز به تصرف خود در آورد. بعد از این فتوحات جیش های مسلمین به قسمتهای مختلف تقسیم شده، و به سوی شهرهای قرطبه، مالقه، تدمیر، طلیطله و ... روانه شده، و معظم آنها را فتح کردند.

موسی بن نصیر در رمضان سال ۹۳ هجری همراه با جمعی زیاد، وارد شهر "ابن سلیم" شده و آنجا را فتح کرد؛ سپس به سوی "قرمونه" که یکی از زیباترین شهرهای اندلس بود؛ حرکت کرده، و آنجا هم در شب فتح کردند.

لشکر اسلام به همین ترتیب شهر های "اشبیله" و "مارده" را در سال ۹۴ هجری فتح کردند.

و بدینوسیله جمیع بلاد اندلس، و شمال افریقا، یکی پس از دیگری فتح شد. و لشکر اسلام تا وسط اروپا جلو رفت. هیچ چیز مانند ایمان والای فرماندهان ارتش، در این فتح تأثیر گذار نبود. مسلمانان در این فتح عظیم غنائم بزرگی از جواهرات و یاقوت و طلا و نقره و ... به دست آوردند.

ج) - فتح بلاد ماوراء النهر و بلاد سند

مسلمانان در جبهه شرقی نیز مشغول جهاد بودند، اصلاً جهاد و نشر دین اسلام با خون و گوشت آنها یکی شده بود، هیچ هدفی جزء انتشار توحید و یکتاپرستی، و رضایت سبحانه و تعالی نداشتند.

لشکر مسلمین در بلاد ماوراء النهر در طی سالهای ۸۷ تا ۹۶ مشغول جهاد در راه خدا بودند، اکثر بلاد ماوراء النهر در طی این سالها، به دست مسلمین فتح شده، و عدل و امنیت و طمأنینه در آن بلاد برقرار شد. رهبری این جبهه بر عهده قتیبه بن مسلم الباهلی بود. مسلمین در این پیشروی تا مرز چین جلو رفته؛ و دولت چین را به ترس و هراس انداختند.



از طرف دیگر محمد بن القاسم الثقفی با کشتن "داهر" پادشاه بلاد سند، توانست در طی سالهای ۹۰ تا ۹۴ هجری، اکثر آن مناطق را فتح کرده، و پرچم اسلام را در آنجا بیافرازد.
(۶) - وفات ولید بن عبدالملک:

ولید بن عبد الملک در طی ایام خلافتش، که بیشتر از ۱۰ سال تجاوز نکرد، موفقیت‌های بزرگی کسب کرد. مورخان عصر او را طلایی می نامند. در این عصر دولت اموی در اوج پیشرفت خود قرار گرفته بود و حرکت‌های عمرانی و حضاری به نحو احسن، رو به رشد بود. دروس و حلقات درس در مساجد رو به فزونی بود.
سر انجام ولید بن عبدالملک بعد از کسب این همه افتخارات در عصرش، در ۱۵ جمادی الآخر سال ۹۶ هجری مصادف با ۷۱۵ میلادی دار فانی را وداع گفت.

مراجع و مصادر :

- ۱- الدولة الأمویة_ تألیف دکتر علی محمد صلابی
- ۲- سیر أعلام النبلاء - تألیف : الذهبی - تحقیق شعیب الأرنؤوط
- ۳- سایت موسوعه الأُسرة المسلمة التاريخ الإسلامی - موسوعه الحره - اسلام أون لاین
- ۴- تاریخ الإسلام السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی - تألیف : دکتر حسن ابراهیم حسن
- ۵- البدایة و النهایة - ابن کثیر
- ۶- التاريخ الإسلامی - تألیف محمود شاکر
ترجمه و تحقیق : أبو أنس

مصدر: سایت دایره المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com

اخبار مهم

ترور ناجوانمردانه یکی از علمای اهل سنت در زاهدان

شنبه، ۱۴ بهمن ۱۳۹۱



"مولوی عبدالله براهویی"، یکی از علمای اهل سنت زاهدان، روز جمعه (۱۳ بهمن ۱۳۹۱) توسط افراد ناشناس ترور شده و به شهادت رسید.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی سنی آنلاین، تعدادی افراد مسلح ناشناس، دیروز جمعه (۱۳ بهمن ۱۳۹۱) در یک اقدام تروریستی و ناجوانمردانه، "مولوی عبدالله براهویی"، امام جماعت یکی از مساجد شهر زاهدان را ترور کرده و به شهادت رساندند.

افراد مسلح که سوار بر یک خودروی سواری بودند، با تیراندازی به سوی خودروی این مولوی جوان، وی را به شهادت رساندند.

گفتنی است شهید مولوی عبدالله براهویی، علاوه بر تدریس در چند مکتب سطح شهر زاهدان، امامت یکی از مساجد اهل سنت واقع در خیابان بدر زاهدان را نیز بر عهده داشت و به تعلیم قرآن و آموزش احکام دینی به فرزندان مسلمان مشغول بود.

نماز جنازه ایشان عصر روز شنبه (۱۴ بهمن) با حضور جمع کثیری از علما، طلاب و عموم مردم در مسجد جامع مکی زاهدان به امامت شیخ الاسلام مولانا عبدالحمید اقامه گردید.

مولانا عبدالحمید در سخنانی کوتاه، ضمن محکومیت شدید این عمل بزدلانه، آن را اقدامی "تروریستی" و "ناجوانمردانه" توصیف کرد و از مسئولین قضایی و امنیتی خواست تا این موضوع را هر چه سریعتر پیگیری و عوامل این اقدام تروریستی را شناسایی و دستگیر نمایند.

مصدر: سایت سنی آنلاین www.Sunnionline.us

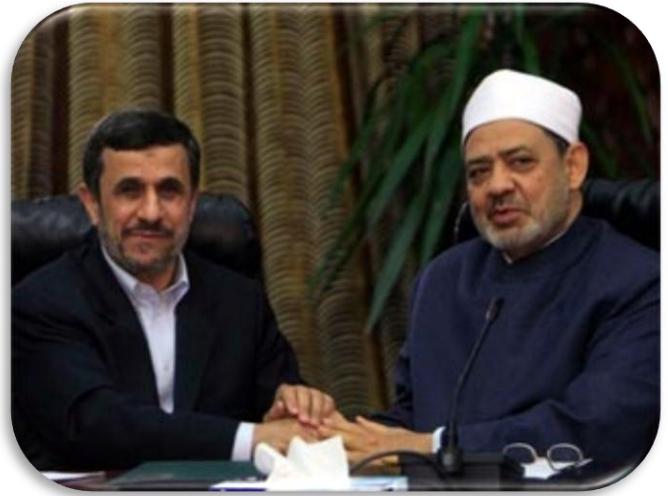
شیخ الازهر خواستار رعایت حقوق اهل سنت در ایران شد

چهارشنبه، ۱۸ بهمن ۱۳۹۱

شیخ الازهر در دیدار با محمود احمدی نژاد، جمهوری اسلامی ایران را به رعایت حقوق اهل سنت توصیه نمود. شیخ "احمد الطیب"، در دیدار با رئیس جمهور کشورمان، که برای شرکت در دوازدهمین اجلاس سران سازمان همکاری‌های اسلامی به مصر سفر کرده است، با بیانیه شدیداللحنی خواستار اعطای حقوق کامل جامعه اهل سنت ایران و همچنین احترام به مقدسات اهل سنت شد.



شیخ احمد الطیب "بر لزوم تلاش برای اعطای حقوق کامل شهروندی جامعه اهل سنت ایران" تاکید کرد.
رئیس دانشگاه الازهر همچنین "تبلیغات مذهبی اهل تشیع در کشورهای اهل سنت" را مورد انتقاد شدید قرار داد.
"شیخ حسن الشافعی"، یکی از مشاورین ارشد شیخ الازهر نیز در یک کنفرانس خبری که با حضور دکتر احمدی نژاد برگزار شد، احترام به مقدسات اهل سنت را بسیار مهم و حیاتی توصیف کرد و تصریح نمود: «تعرض برخی از شیعیان به صحابه پیامبر اسلام و همسران او غیرقابل قبول بوده و روابط بین دو کشور را مشوش می کند.»



شیخ حسن الشافعی از رئیس جمهور ایران خواست که "مراجع دینی ایران علیه توهین به حضرات عایشه، ابوبکر، عمر و عثمان - رضی الله عنهم - فتوا صادر نموده و این توهین ها را جرم و حرام اعلام کنند تا مسیر تفاهم فراهم شود."
"هر کس به صحابه توهین کند، مسلمان نیست"
در بخشی از سخنان دکتر احمدی نژاد در جمع اساتید الازهر، که توسط سایت "تابناک" منتشر شده است، آمده است: «هر کس بخواد، در این جهت که شیعه ای را سنی و اهل تسننی را شیعه کند، عمل و تلاش کند، بدون شک در مسیر پیامبر اسلام (ص) نیست.»
سایت تابناک همچنین آورده است: «احمدی نژاد تصریح کرد: به صراحت اعلام می کنم، هر کس در هر کجای دنیا به صحابه پیامبر اسلام (ص) توهین کند، مسلمان نیست و در مسیر اسلام گام برنداشته است، بلکه نوکر بیگانگان و بازی خورده آنها است.»

مصدر: سایت سنی آنلاین www.Sunnionline.us

آغاز دوازدهمین دوره مسابقات سراسری حفظ و

قرائت قرآن کریم در زاهدان

سه شنبه ۱۲ فوریه ۲۰۱۳ - ۲۴ بهمن ۱۳۹۱

سنی نیوز: دوازدهمین دوره مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم در بین مدارس دینی اهل سنت کشور، از صبح امروز در مسجد جامع مکی زاهدان آغاز به کار کرد.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی سنی آنلاین، دوازدهمین دوره مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم، که همه ساله در بین طلاب مدارس دینی اهل سنت کشور برگزار می شود، با میزبانی حوزه

علمیه دارالعلوم زاهدان، صبح امروز سه شنبه (۲۴ بهمن ۱۳۹۱) برنامه های خود را آغاز کرد.

در این دوره از مسابقات که با شرکت بیش از ۱۵۰ شرکت کننده از طلاب مدارس دینی سراسر کشور برگزار می شود،





شرکت کنندگانی از استان های تهران، کردستان، خراسان رضوی، خراسان جنوبی، هرمزگان، بوشهر، فارس، گلستان و سیستان و بلوچستان در رشته های مختلف و در مقاطع مختلف سنی به رقابت می پردازند. لازم به ذکر است که این دوره از مسابقات روز پنجشنبه (۲۶ بهمن) به کار خود پایان خواهد داد. گزارش تکمیلی این مسابقات متعاقباً منتشر خواهد شد.

مصدر: سایت سنی نیوز www.Sunni-News.net

ساخت «مسکن حلال» در هلند ممنوع شد

۱۱-۲-۲۰۱۳

وزیر مسکن هلند ساخت و ساز «مسکن حلال» در این کشور را متناسب با زندگی خانواده های مسلمان رد کرد. به گزارش خبرگزاری ها، در ادامه اسلام ستیزی در هلند «استیونس ابراهام بلوک» وزیر مسکن این کشور اعلام کرد: شرکتهای مسکن تعاونی باید جلوی ساخت و ساز مسکن حلال را در کشور بگیرند. این در حالی است که شرکت مسکن «آیخن هارد» در آمستردام برخی خانه ها را مناسب با زندگی خانواده های مسلمان ساخته اند و نام آنها «مسکن حلال» گذاشته شده است. مسکن حلال مکانی ویژه برای وضو خانه دارد و هزینه ساخت آن ۴۷۰۰ یورو است و بخشی از منزل، قسمت زنان آن از مردان جدا است.

مصدر: سایت اخبار جهان اسلام www.Islamworldnews.com

مفتی جدید مصر انتخاب شد

۱۱-۲-۲۰۱۳

برای نخستین بار در تاریخ معاصر، مفتی اعظم مصر از سوی دانشگاه اسلامی الازهر انتخاب شد. در بیانیه این دانشگاه اسلامی آمده است که "شاوکی ابراهیم عبدالکریم" به عنوان مفتی اعظم برگزیده شده است. پیش بینی می شود که محمد مرسی رییس جمهوری مصر، این انتخاب شیوخ ارشد الزهر را تایید کند. پیش از این، رییس جمهوری مصر مفتی اعظم را (که بلندپایه ترین قاضی اسلامی این کشور به شمار می رود)، انتخاب می کرد. در نشست هیات علمای الازهر برای انتخاب مفتی مصر، که در الازهر برگزار شد، شوقی ابراهیم عبدالکریم به عنوان مفتی جدید مص انتخاب شد. علی جمعه مفتی کنونی مصر در اسفندماه سال جاری و با پایان یافتن مهلت قانونی مفتی مصر، از این سمت کنار گذاشته شده و مفتی جدید جایگزین وی می شود. در این نشست که در دانشگاه الازهر برگزار شد، تمامی هیات علمای بزرگ این دانشگاه نظیر علی جمعه، مفتی مصر، یوسف قرضاوی رئیس اتحادیه جهانی علمای مسلمان نیز حضور داشتند. ۲۵ تن از علمای الازهر از جمله سعدالدین هلالی، استاد فقه مقارن دانشگاه الازهر، رمضان عید، رئیس دانشکده الهیات و

قانون دانشگاه الازهر، عباس عبدالله شومان، استاد و رئیس بخش شریعت اسلامی دانشگاه الازهر، محمد ابوهاشم، رئیس دانشکده اصول دین شهر «زقازیق» مصر و عبدالرحمن البر، مفتی جنبش اخوان المسلمین این کشور برای تصدی این سمت کاندید شده بودند.

براساس گزارش پایگاه «مصراوی»، انتخاب مفتی مصر به این شکل است که اعضای هیات علمای بزرگ کشور مصر یکی از علمایی که برای برعهده گرفتن این سمت نامزد شده اند را انتخاب کرده و شیخ الازهر نام او را به عنوان مفتی جدید به رئیس جمهور مصر اعلام می کند تا حکم رسمی سمت مفتی جدید مصر برای این شخص صادر شود.

مصدر: سایت اخبار جهان اسلام www.Islamworldnews.com

مخالفان بشار اسد پایگاه هوایی «جراح» را در استان حلب در اختیار گرفتند

۱۳-۲-۲۰۱۳

دیده بان حقوق بشر سوریه می گوید نیروهای مخالف حکومت بشار اسد، پس از چند روز درگیری، روز سه شنبه موفق شدند پایگاه هوایی «جراح» را در استان حلب تصرف کنند.

مخالفان بشار اسد روز دوشنبه نیز کنترل بزرگترین سد و تاسیسات «هیدرو الکترونیک» سوریه را بر روی رود فرات در استان «رقه» در اختیار گرفتند.

مصدر: سایت اخبار جهان اسلام www.Islamworldnews.com

ارتش آزاد سوریه فرودگاه نظامی حلب را به تصرف خود درآورد

چهارشنبه ۱۳ فوریه ۲۰۱۳ - ۲۵ بهمن ۱۳۹۱

سنی نیوز: مرکز اطلاع رسانی حلب وابسته به مخالفان اسد، روز چهارشنبه ۱۳-۲-۲۰۱۳ اعلام کرد ارتش آزاد سوریه، پیشرفت های قابل توجهی را در منطقه فرودگاه نظامی این شهر، به دست آورده است.

به گزارش العربیه نت، ارتش آزاد سوریه، در نبردی شدید که با نام «انتقام شهدای منطقه النهر» که سه روز پیش آغاز کرده بود، توانست فرودگاه نظامی «الجراح» واقع در اطراف شهر حلب را به تصرف کامل خود در آورد.

ارتش آزاد سوریه پس از آزاد سازی کامل فرودگاه، مقدار زیادی تجهیزات نظامی، چند فروند جنگنده در داخل آن کشف و آنها را مصادره کرد.

به گزارش مرکز اطلاع رسانی حلب، ارتش آزاد همچنین منطقه المطاحن ومعمل الزیتون را نیز به تصرف خود درآورده است.

این گزارش می افزاید نیروهای اسد در ۲۴ ساعت گذشته به منظور کنترل مجدد برخی مناطق استراتژیک در منطقه حلب تمام تلاش خود را بکار گرفتند، اما به گفته ارتش آزاد تلاش آنها تاکنون بی نتیجه بوده است.

همزمان با تصرف فرودگاه «الجراح» شاهدان عینی از وقوع درگیری شدیدی میان ارتش آزاد و نیروهای اسد در اطراف





شهر "السفیره" در شرق حلب نیز خبر دادند. به گفته یکی از کارشناسان نظامی شهر حلب به عنوان پایتخت اقتصادی و همچنین منطقه حضور نظامی رژیم اسد در شمال غرب سوریه به شمار می رود. در حلب تاسیسات نظامی مهمی همچون آکادمی نیروی هوایی، دانشکده آموزش نیروی پیاده نظام، دانشکده توپخانه، آکادمی نظامی ارتش و کارخانه های وزارت دفاع قرار دارند. مخالفان سوری تاکنون ۹۵ درصد از مناطق اطراف حلب را به تصرف خود در آورده اند. کارشناسان نظامی می گویند چنانچه ارتش آزاد موفق شود تمام شهر را از چنگ نیروهای اسد خارج کند در آن صورت بزرگترین استان مجاور ترکیه از کنترل رژیم خارج و به منطقه امنی برای ارتش آزاد تبدیل خواهد شد.

مصدر: سایت سنی نیوز www.Sunni-News.net



ردود و شبهات

چندین شبهه و جواب..!

شماره سؤال: ۴۷۸

نویسنده: ابوبکر بن حسین

آیا در کتب اهل سنت روایتی از زبان پیامبر مبنی بر حق و یا فضیلت دخترانش غیر از فاطمه وجود دارد؟
جواب: به آن کثرت و وفوری که احادیث و روایات در مورد سیده فاطمه وارد شده است، در مورد سه دختر دیگر رسول خدا صلی الله علیه وسلم، یعنی، زینب و رقیه و ام کلثوم وارد نشده است و احادیثی نیز که درباره این سه بانو رضی الله عنهن وارد شده قابل مقایسه با احادیثی که در مورد سیده فاطمه وارد شده، نیست و چون این سه بانو قبل از رسول خدا صلی الله علیه وسلم از دنیا رفتند و همچنین فرزندی نیز از خود بر جای نگذاشتند، درباره سیرت آنها نیز اطلاعات چندانی در دست نیست، برخلاف سیده فاطمه که درباره ایشان، اطلاعات نسبتاً وسیعی در دست است.

اما در کل، جواب مثبت است؛ احادیثی در کتب اهل سنت در فضیلت زینب و رقیه وارد شده است، مانند:

« مُنِيبُ بْنُ مُدْرِكِ بْنِ مُنِيبِ الْأَزْدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ يَقُولُ لِلنَّاسِ: " قُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا "، فَمِنْهُمْ مَنْ تَقَلَّ فِي وَجْهِهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَنَّا عَلَيْهِ التُّرَابَ، وَمِنْهُمْ مَنْ سَبَّهُ، حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ، فَأَقْبَلَتْ جَارِيَةٌ بِعَسٍّ مِنْ مَاءٍ فَعَسَلَتْ وَجْهَهُ أَوْ يَدَيْهِ وَقَالَ: « يَا بَنِيَّةُ، لَا تَخْشَى عَلَيَّ أَيْبِكِ عَيْلَةً وَلَا ذُلَّهُ » فَقُلْتُ: مَنْ هَذِهِ؟ قَالُوا: زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهِيَ جَارِيَةٌ وَضِيئَةٌ (معجم الكبير للطبرانی، ج ۲۰، ص: ۳۴۲، مكتبة ابن تيمية - قاهره)

یعنی: مدرک بن منیب از پدرش و وی از جدش روایت کرده که: پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را در دوران جاهلیت دیدم که می گفت ای مردم! بگوئید لا اله الا الله تا رستگار می شوید. در آن اثنا برخی از مردم بر چهره رسول خدا تف انداختند؛ یکی بر ایشان خاک می ریخت؛ یکی ناسزا میگفت تا اینکه ظهر شد آن گاه دختر نوجوانی با ظرفی آب آمد و پیامبر چهره و دستهایش را شست و فرمود: دخترم! مترس از اینکه پدرت شکست می خورد و تحقیر می شود. پرسیدم: این دختر کیست؟ گفتند: زینب دختر رسول خداست، او دختری پاکیزه بود.»

و روایت طویلی که در باب نحوه هجرت سیده زینب از مکه به مدینه و آزار و اذیتهایی که متحمل شد و سقط جنین نمود وارد شده و در حین آن آمده است:

«هِيَ خَيْرُ بَنَاتِي، أُصِيبَتْ فِيَّ» (المعجم الكبير للطبرانی ج ۲۰ ص ۴۲۱، قاهره) یا « هِيَ أَفْضَلُ بَنَاتِي أُصِيبَتْ فِيَّ » (مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۲۱۹ - بیروت) یا « زَيْنَبُ خَيْرُ بَنَاتِي أُصِيبَتْ فِيَّ » (المعجم الأوسط للطبرانی ج ۵ ص ۸۰ - قاهره)
و بعد از اینکه علی بن حسین (زین العابدین) از این حدیث با خبر شد، به عروه بن زبیر که راوی این خبر بود گفت:
حدیثی به من رسیده که در آن مقام فاطمه کم شده؟ عروه گفت: بخدا دوست ندارم که شرق و غرب عالم مال من باشد و من کسی باشم که مقام فاطمه را کم می کند، بخدا دیگر این حدیث را روایت نمی کنم.

در مورد رقیه رضی الله عنها که دو بار همراه شوهرش، سیدنا عثمان بن عفان رضی الله عنه به حبشه هجرت کرده بود، از قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است:

«صَحِيحُهُمَا اللَّهُ، إِنَّ عُثْمَانَ أَوْلَ مَنْ هَاجَرَ بِأَهْلِهِ بَعْدَ لَوْطٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (الأحاد والمثاني ج ۵ ص ۳۷۶، ابن ابی عاصم - ریاض)
و در مورد ازدواج ام کلثوم رضی الله عنها که او نیز همسر عثمان ذی النورین بود، از قول رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین وارد شده است: «مَا زَوَّجْتُ عُثْمَانَ أُمَّ كَلْثُومٍ إِلَّا بِوَحْيٍ مِنَ السَّمَاءِ» (مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۸۳، هيثمي - قاهره)



هر چند هیثمی سند روایت را حسن می داند اما در واقع روایت ضعیف است.

سوال دوم: از بین صحابی در لشکر عبیدالله بن زیاد در مقابل حضرت حسین رضی الله عنه وجود داشته؟ هیچکدام از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم، نه در بین یاران حسین علیه السلام و نه در بین سپاه عمر بن سعد، نبوده اند؛ اشخاصی که به عنوان اصحاب النبی معرفی شده اند و ادعا شده در سپاه عمر بن سعد یا در لشکر حسین علیه السلام بوده اند؛ یا صحابی بودن آنها ثابت نیست و یا اینکه حضور آنها در واقعه کربلا قطعی نیست.

سؤال سوم: در مورد شبهه دفاع نکردن پیامبر از سمیه و بلال که شکنجه شدن در قیاس با شبهه شیعه که حضرت علی هم از فاطمه دفاع نکرد مفصلاً توضیح بدید؟ این قیاس شیعه سراسر باطل است، چونکه:

۱. در همان عصری که سمیه و بلال شکنجه می شدند، رسول اکرم صلی الله علیه وسلم نیز مورد آزار و شکنجه مشرکین قرار می گرفت، حتی که رسول خدا را در خانه خودش مورد آزار قرار میدادند، چنانکه: ابولهب، حکم بن ابی العاص بن امیه، عقبه بن ابی معیط، عدی بن حمراء ثقفی، ابن الاصداء هذلی. اینها همه همسایگان رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بودند، و همه رسول خدا را آزار میدادند، بعضی شکمبه گوسفند بر سر رسول اکرم می افکندند؛ بعضی دیگر، شکمبه گوسفند را در ظرف غذای رسول خدا که بر آتش بود، می انداختند. کار به جایی رسیده بود که خواستند موقع نماز و به وقت سجود، رسول خدا را با تخته سنگی به شهادت برسانند که لطف خدا مانع شد؛ حکم بن ابی العاص، طنابی بر گردن رسول خدا انداخته بود و به قصد خفه کردن رسول خدا آن را فشار می داد که در همان موقع ابوبکر صدیق سر رسید و مداخله کرد.

پس زمانی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم با آن قلت و با آنکه هنوز آیه جهاد نازل نشده بود و در عین حال نه خودشان و نه دیگر یارانشان امنیت جانی نداشتند، چگونه می توانستند، به کمک سمیه و بلال بشتابند؟ بحث سر این نیست که چرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم از سمیه و بلال دفاع نکردند؛ بحث سر این است که اصولاً رسول خدا نمی توانستند کمکی بکنند، چون در اقلیت بودند و خودشان و یارانشان نیز مورد شکنجه قرار می گرفتند.

۲. فرق دیگر بین این دو موضع این است که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم تا آخرین لحظات زندگی مبارکشان علیه کفار و مشرکین قیام کرد و هیچگونه سازشی با آنها نشان نداد، ولی حضرت علی چه کرد؟؟ با همانهایی که زنش را کشتند! (بزعمهم) و بچه اش را سقط کردند و طناب در گردنش انداختند؛ مسامحه کرد، مصاهره کرد، فرزندانش را به نام آنها مسمی کرد، مشورت داد و در رکابشان بود و ... پس مبیند که فرقهها از کجا تا به کجاست!

سؤال آخر: حضرت ابوهیره و معاویه جزو مهاجرین بوده اند چون من جایی خوندم که در سال هفتم هجری ایمان آوردند؟ ابوهیره از مهاجرین اهل یمن بود که در سال هفتم هجری و مصادف با "جنگ خیبر" به مدینه آمد؛ اما معاویه از مهاجرین به حساب نمی آید، چرا که بنابر قول مشهور او در "فتح مکه" (و بنابر قول ضعیفتر، مدتی قبل از آن) مسلمان شد و در شمار "طلاء" قرار گرفت، اما به هر حال این ثابت است که هجرت معاویه بعد از فتح مکه بوده و بنابر حدیث صحیح و صریح نبوی «لا هجرة بعد الفتح»؛ پس معاویه از جمله مهاجرین نیست و کسی را نمی شناسیم که ادعا کرده باشد، معاویه از مهاجرین است!



التماس دعا

www.IslamTXT.net مصدر: سایت اسلام تکس

به مناسبت وحدت میان شیعه و سنی

شماره مقاله: ۵۵۰

نویسنده: علی حسین امیری

جناب دکتر محمد حسینی قزوینی (قطب علمی تشیع صفوی در جهان) در مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۵ ساعت ۲۲ در شبکه ماهواره ای ولایت برنامه ای داشتند پیرامون وحدت میان شیعه و اهل سنت و در خلال صحبت‌های خود، به دشمنی مسیحیان و یهودیان اشاره کردند و اینکه مسیحیان قاتل حضرت عیسی را یهودی می دانند ولی برای ایجاد اتحاد، واتیکان بیانیه ای را صادر کرد که ما حاضریم از این عقیده که یهودی حضرت مسیح را کشته است، دست برداریم و منظورش این بود که جهت ایجاد اتحاد میان شیعه و سنی می بایست از عقاید خود کناره گیری کنیم و هر کدام برای تحقق این امر، یک قدم برداریم و از فلان عقیده خود دست بکشیم.

سپس خطابش به اهل سنت بود که ایشان حاضر به عقب نشینی از هیچ عقیده ای نیستند و آیا مثلاً حاضرند مومن بودن ابوطالب را بپذیرند و این مسئله نزد شیعه خیلی مهم است!!! خطاب به جناب قزوینی می گویم: شما که لالایی بلدی چرا خوابت نمی بره؟! مثلاً شیعه از کدام عقاید خویش دست برداشته؟! شما هنوز بر سر مسئله قمه زنی در شک و شبهه هستید و آنرا قطعاً حرام نمی کنید و تنها بخاطر وهن شیعه آنرا جایز نمی دانید!! آیا شما حاضرید از افسانه شهادت حضرت فاطمه توسط خلیفه دوم و آتش زدن خانه و اصابت درب به پهلو و سقط جنین دست بردارید؟ چون این افسانه نقش مهمی را در ایجاد تفرقه بازی می کند، ولی شما هرساله بر آن بیشتر پافشاری می کنید و حتی دهه فاطمیه می گیرید. [۱] پس تمام این سخنانی که گفتید شامل حال خودتان می شود نه اهل سنت و اما در مورد ایمان ابوطالب باید گفت: به مورد طنزآمیز و خنده داری اشاره کردید. شما یا خودتان را به خواب زده اید و یا واقعا جاهل و نادان هستید. ایمان داشتن یا نداشتن ابوطالب چه ربطی به عقاید شما دارد؟! عقاید شما همچون خلافت الهی حضرت علی و امامت، جزء مهمترین اصول به حساب می آیند که نزد شما از نبوت هم بالاتر است. پس این چه قیاسی است که می کنید؟! و ظاهراً شما هیچ چیزی را نزد اهل سنت پیدا نکردید که به چنین مواردی روی آورده اید.

و مثلاً چنانچه اهل سنت قبول کنند که ابوطالب ایمان داشته آیا شما حاضرید قبول کنید که حضرت علی دارای خلافت الهی و بلافصل نبوده؟ و آیا حاضرید منکر چنین مسئله ای شوید؟ یا منکر امام زمان، خمس مال مردم، عصمت ائمه و دیگر عقایدتان می شوید؟ برای خواننده گرامی لازم به تذکر است عقایدی را که شیعه به عنوان عیبجویی از اهل سنت مطرح می کند، بر فرض صحت نیز خیلی مهم نیستند [۲] و اعتقاد و یا عدم اعتقاد به آنها خیلی حائز اهمیت نبوده و نقش چندانی ندارد، ولی عقاید شیعه بر روی کل جامعه و امت اسلامی تاثیرات مختلف سیاسی و دینی و اجتماعی را دارد و بسیار کلی تر و خطرناک هستند (نمونه آن رهبر شیعیان است که خود را ولی امر کل مسلمین جهان می داند و همینطور نائب بر حق امامی معصوم و من عندالله که سخنش همچون وحی الهی است) پس لازم به تذکر است که این عقاید ضاله و مخرب و ویرانگر تشیع قلابی است که از ابتدا مانع ایجاد وحدت واقعی میان مسلمین گشته است، عقایدی که همچون سنگریزه می ماند و



قابل حل شدن با سواد اعظم مسلمین نیستند و تازه سواد اعظم مسلمین را به حل شدن با خود دعوت می کند و انتظار دارند با دلایل خود، اهل علم و تحقیق را قانع سازند که مذهب ایشان بر حق است،

یعنی در یک کلام: ای یک و نیم میلیارد مسلمان اهل سنت، لطف کنید و بیایید صحابه را غاصب خلافت الهی حضرت علی بدانید و ایشان را لعن کنید و همچون ما زیارت عاشورا بخوانید و هر ساله در ماه محرم بر سر و روی خود بکوبید و روی قبور را گنبد و بارگاه بسازید و برای ظهور امام زمان نیز، دعای ندبه بخوانید و در مصائب و مشکلات، امامان را همچون خداوند صدا بزنید و از قبور ایشان حاجت بطلبید و رهبر ما از فقیهان شیعه را به عنوان ولی امر مسلمین جهان و نائب امام معصوم قبول کنید و اجازه دهید ولایت فقیه ما به کشور شما نیز صادر شود و غیره.... خواننده گرامی خود قضاوت کند که آیا با داشتن چنین عقایدی، اصلاً ایجاد اتحاد ممکن است و آیا شیعه حاضر به ایجاد اتحاد با خوارج و نواصب هست یا خیر؟ با اینکه خوارج تنها با علی دشمنی می کرده اند و بسیاری دیگر از عقاید رافضیان را ندارند که آن نیز هم اکنون کم رنگ شده و خوارج امروزی بسیار معتدل شده اند و همچون سابق نیستند، ولی باز شیعه حاضر به شنیدن نام ایشان هم نیست و حتی با اهل سنت که حضرت علی و اهل بیت را دوست دارند مشکل دارد، چه برسد به خوارج و نواصب. آری تا ریشه فتنه را نابود نکنید، تظاهر به وحدت سودی نمی بخشد و بالاخره در جایی این آتش زیر خاکستر برملا می شود (مثل وقتی که آخوندی بنام مهدی دانشمند بر بالای منبر رفت و اهل سنت و ابوبکر و عمر را حرامزاده خواند، مراجع شیعه باید توجه داشته باشند که بعضی اوقات ممکن است برخی از ایشان از حالت تقیه خارج شوند و آنچه را که در دل به آن ایمان کامل دارند، ناگهان بر زبان بیاورند و آن موقع است که چهره واقعی ایشان نمایان می شود و این برای منافقین خوب نیست) جالب است که جناب قزوینی در برنامه ای [۳] درباره وحدت می گفت: نمی بایست به مقدسات کسی توهین شود!!! باید به جناب قزوینی گفت که ظاهراً شما لعن به اشخاصی که مورد محبت و دوستی اهل سنت هستند را توهین نمی دانید؟! خوب با این حساب، خوارج و نواصب هم توهینی به شما نکرده اند و باز جناب قزوینی پیرامون وحدت شیعه و سنی اینگونه ادامه دادند که به گفته شهید مطهری: نمی بایست عواطف یکدیگر را جریحه دار کنیم!!!

می گویم: واقعا که شما در گمراهی رتبه اول را در جهان دارید، باید به شما و مطهری و دیگر مراجع گفت: آیا لعن کردن و داشتن کینه و نفرت و بدگویی کردن در مورد اشخاصی که مورد محبت اهل سنت هستند باعث آن نمی شود که عواطف ایشان جریحه دار شود؟ پس خوارج و نواصب هم عواطف شیعیان را جریحه دار نکرده اند و شیعه حق اعتراض به ایشان را ندارد. (و چرا دائم معترض هستید که در زمان بنی امیه، علی را بر منبرها لعن می کرده اند؟ شما هم زیارت عاشورا می خوانید و البته کودکان دبستانی هم مقصود اشخاص لعن شونده در این زیارت را می دانند) همانطور که گفتیم تا ریشه خرافات و فتنه از بین نرود سودی حاصل نمی شود و شما و روشنفکران چون مطهری، هرچه می خواهید سخنان زیبا بکار بگیرید. جناب قزوینی به اتحاد میان شیعه و سنی در ایران اشاره کرد که ایشان بدون هیچ مشکلی و بخوبی در کنار یکدیگر زندگی می کنند و حتی با یکدیگر ازدواج می نمایند. البته این سخنان مرا به خنده انداخت، چون به یاد تخریب مساجد اهل سنت افتادم [۴] و همچنین مسموم شدن و ترور علمای ایشان [۵] که البته برای آگاهان نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست و حکومت شیعی ایران (و ولی امر مسلمین جهان) حتی اجازه ساخت یک مسجد را در شهرهای بزرگی چون تهران و اصفهان به اهل سنت نمی دهد و تنها دم از وحدت می زند.

جناب قزوینی سخنان بسیاری گفت در مورد اینکه رفتار علمای عربستان با ما بسیار عالی و مودبانه بوده است. در پاسخ می گویم: خود ما نیز می دانیم که اهل سنت و علمای ایشان همیشه در حفظ جماعت مسلمین و دوری از تفرقه و ایجاد اتحاد، گام اول را برداشته اند و این شماست که با عقاید و افکار مسمومی که در مذہبتان دارید، همیشه باعث تفرقه و ایجاد فتنه میان مسلمین شده اید و این رفتار خوب علمای اهل سنت باید باعث شرمندگی شما باشد. به هر حال خلاصه



سخن ما این است که می بایست اتحاد واقعی و اتحادی از ته قلب میان مسلمین ایجاد شود نه اتحادی ظاهری و ایجاد چنین اتحادی تنها در سایه تمسک به قرآن و سنت و دوری از عقاید پوچ و خرافی امکان پذیر است، عقاید تفرقه انداز و پوچی که پایه و اساس تشیع قلابی (و نه شیعیان واقعی) را تشکیل داده اند و مراجع مدعی تشیع نیز به این سادگی از این عقاید دست نمی کشند.

[۱] حتی در شهر کاشان آرامگاهی برای ابولؤلؤ مجوسی که قاتل حضرت عمر رضی الله عنهمی باشد درست کرده اند و آنرا زیارت می کنند و یا اطراف آن جشن می گیرند. (البته نمی دانم قبر ابولؤلؤ در کاشان چه می کند؟ البته روافض برای هر سوالی پاسخهای منطقی و بسیار محکمی دارند و در این مورد نیز می گویند که حضرت علی، ابولؤلؤ را زیر عبای خود گرفت و با طی الارض به کاشان برد و او را در آنجا گذاشت و برگشت، تا کسی بخاطر قتل خلیفه مجازاتش نکند!! البته شما مختار هستید که به دنبال روایات صحیح و متواتر تاریخی بروید و یا به دنبال خبری واحد و جعلی و غلوآمیز و مسخره) [۲] تازه مراجع رافضی دائماً بر این عقاید اشتباه تاکید دارند و بالای منبرها مرتب و تنها از همین عقاید صحبت می کنند، در صورتیکه علمای اهل سنت اینگونه نیستند و به قرآن و سنت تاکید می کنند، نه عقاید خرافی و اشتباه (در ضمن چنانچه حتی اهل سنت از برخی نظرات خود دست بکشند، به جرات می توان گفت که مراجع متعصب رافضی حاضر به عقب نشینی از هیچ عقیده ای نیستند و حتی چنانچه زبانی به این امر معترف شوند، در دل بر همان عقیده قبلی خود می مانند و به اصطلاح خودشان تقیه می کنند)

[۳] برنامه مورخ ۱۳۸۹/۱۲/۱۲ ساعت ۲۱/۳۰ شبکه ولایت

[۴] همچون مسجد شیخ فیض محمد مشهد یا مسجد بجنورد و مساجد دیگر از اهل سنت.

[۵] مسموم شدن علمای اهل سنت توسط سربازان گمنام امام زمان که با انجام این اعمال علاوه بر گمنام، بدنام نیز شده اند و فکر می کنم منظور روشنفکران شیعه از جریحه دار نکردن عواطف اهل سنت همین بوده که با سم ریختن و بصورت مخفیانه عمل کنید تا عواطف اهل سنت جریحه دار نشود و ایشان به آرامی و بدون ناراحتی به قتل برسند تا مبادا به وحدت شیعه و سنی لطمه ای بخورد!!!

مصدر: سایت اسلام تکس www.IslamTXT.net

آیا شمر بن ذی الجوشن از راویان حدیث و از بهترین مسلمانان همه ی تاریخ است؟

شماره سؤال: ۴۷۴

نویسنده: مجاهد دین

قبل از هر چیز باید بگویم که کل جولان شیعه بر روی روایتی است که اسمی از شمر در آن نیست و روایت هم ضعیف میباشد!!!

شبهه ی شیعه: علمای اهل سنت مثل بخاری و مسلم و احمد و دیگران حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نقل کرده اند به این مضمون: بهترین شما مردم قرن من هستند، سپس کسانی که پس از آنان می آیند، سپس کسانی که پس از آنان می آیند. علمای اهل سنت اهل قرن رسول را صحابه، گروه بعدی را تابعین و گروه بعدی را تابعان تابعین دانسته اند. الحدیث: "خبرکم قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم" یعنی الصحابة والتابعین وأتباعهم. تاج العروس، الزییدی، ج ۱۸ ص ۴۴۴. اهل سنت بر اساس این حدیث بر برتر بودن صحابه نسبت به جمیع مسلمین در طول قرون استدلال



کرده اند. اما ادامه ی حدیث از برتری تابعین نسبت به جمیع مسلمین به جز صحابه خبر می دهد. (توجه کنید که ما شیعیان معنای دیگری برای این حدیث داریم و در اینجا صرفاً با نگاه اهل سنت به مساله می نگرییم).

در اینجا شیعه قصد دارد با سوء استفاده از این حدیث شمر را فقط به خاطر اینکه در زمان تابعی زندگی میکرده بر تمام امت برتری دهد!!!

شیعه ادامه میدهد: اکنون ببینیم که شمر بن ذی الجوشن که منسوب به قتل امام حسین (علیه السلام) نواده ی رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)، یکی از دو ریحانه ی او از دنیا و یکی از دو سرور جوانان بهشت، می باشد در نزد اهل سنت چه مرتبه ای دارد. حافظ ابن عساکر که ذهبی - در سیر أعلام النبلاء ج ۲۰ ص ۵۵۴ - وی را "الامام العلامة الحافظ الکبیر الموجود، محدث الشام، ثقة الدین" می خواند، شمر را چه خوانده است. ابن عساکر که در تاریخ دمشق در پی معرفی کسانی است که وارد دمشق شده و در آنجا روایت نقل کرده اند، اسم شمر را هم در زمره ی روات حدیث آورده و او را "تابعی" می خواند. او نیز همانند بیشتر تاریخ صحابه نویسان، پدر شمر یعنی ذی الجوشن را صحابی می نامد.

شمر بن ذی الجوشن واسمه ذی الجوشن شرحبیل و یقال عثمان بن نوفل و یقال أوس بن الأعرور أبو السابعة العامری ثم الضبابی حی من بنی کلاب کانت لأبیه صحبةً وهو تابعی أحد من قاتل الحسین بن علی وحدث عن أبیه روی عنه أبو إسحاق السبئی ووفد علی یزید بن معاویة مع أهل بیت الحسین. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۲۳ ص ۱۸۷ رقم ۲۷۶۲ شبیه همین سخنان را صفدی هم گفته است: شمر بن ذی الجوشن أبو السابعة العامری ثم الضبابی حی من بنی کلاب کانت لأبیه صحبةً وهو تابعی أحد من قاتل الحسین رضی الله عنه وحدث عن أبیه روی عنه أبو إسحاق السبئی وفد علی یزید مع أهل البیت وهو الذی احتز رأس الحسین. الوافی بالوفیات، الصفدی، ج ۱۶ ص ۱۰۵. اکنون با قرار دادن حدیث اولی که ذکر شد و برداشتی که اهل سنت از آن می کنند، و نیز این که شمر جزء تابعین است، معلوم می شود که بر اساس نظریات اهل سنت، شمر بن ذی الجوشن بعد از صحابه از بهترین مسلمانان همه ی تاریخ می باشد!!!

پاسخ: مغلطه بلغور کردن روافض در اینجا دیگر بیش از هر موقعی دیگر است. شمر تنها در آن زمان زندگی میکرده است و چون پیامبر را ندیده است اصطلاحاً به چنین افرادی تابعی گفته میشود. و اینکه شمر تابعی و قاتل نوه ی پیامبر بوده است چطور از تمام امت برتر است؟ این فهم کج شیعه از حدیث خیرکم قرنی میباشد. معنی این حدیث این است که در این سه دوران یعنی صحابی و تابعی و تبع تابعی دین داری بهتر از هر موقعی دیگر است و خرافات و بدعت ها و فرقه های گمراه وارد دین نشده اند. و اینطور نیست که هر شخصی که در آن زمان بود را برتری دهیم به افرادی که بعداً آمده اند مثل ابن تیمیه و امام شافعی و ..

نظر اهل سنت درباره ی قاتل حسین رضی الله عنه واضح است:

شیخ الاسلام ابن تیمیه (ره) در مجموع الفتاوی (۴/۴۸۷-۴۸۸) می گوید: و اما کسی که حسین را به قتل رسانید یا کمک به کشتن او نمود یا به کشتن او رضایت داد، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر او باد. دیگر چه جایگاهی میتواند نزد اهل سنت داشته باشد؟

شیعه ادامه میدهد:

دقت کنید که ابن عساکر در کتابش نام روات حدیث را آورده، یعنی شمر بن ذی الجوشن نزد اهل سنت جزء روات حدیث است!!!!!! درست به همین دلیل است که می بینیم نام وی در کتب رجالی اهل سنت قرار گرفته است. از جمله: میزان الاعتدال، الذهبی، ج ۲ ص ۲۸۰ رقم ۳۷۴۲.. گرچه ذهبی وی را "لیس بأهل للروایة" خوانده، و شاید این نشان می دهد



که اهل سنت حدیثی از وی نقل نکرده اند؛ اما باید به عرض برسانیم که متأسفانه اهل سنت از وی حدیث نقل کرده اند آن هم در یکی از کتب سته، یعنی یکی از شش کتاب برتر حدیثی خود یعنی سنن ابی داوود. اگرچه حدیث وی را احمد حنبل و دیگران هم نقل کرده اند.....

پاسخ:

اولاً: سنن ابی داود کتاب صد در صد صحیح نیست بلکه از کتب درجه چهار نزد اهل سنت میباشد. و گفتن صحاح سته درست نیست بلکه اهل سنت دو کتاب حدیثی صحیح دارند به نام بخاری و مسلم، بقیه ی کتاب ها را مسند میخوانند نه صحیح. برای مثال مسند ابو داود.

دوما: نویسنده ی سنن(ابو داود) نیز شرط نکرده است که هر آنچه در کتابش است بدون قید و شرط صحیح میباشد. این مسند نویسان احادیث پیامبر را با ذکر سند آن جمع میکنند و تحقیق و بررسی آن را به علمای حدیثی سپرده اند. و اما این یک حدیث که اسمی هم از شمر در آن نیامده است مرسل و منقطع و ضعیف میباشد!!!

الراوی: ذو الجوشن الضبابی المحدث: الألبانی - المصدر: ضعیف أبی داود - الصفحة أو الرقم: ۲۷۸۶

خلاصة حکم المحدث: ضعیف

الراوی: ذو الجوشن الضبابی المحدث: ابن حجر العسقلانی - المصدر: إتحاف المهره - الصفحة أو الرقم: ۴/۵۹۹

خلاصة حکم المحدث: نحوه مرسل

سوما این روایت که در باب عقیده و فقه و اصول و فروع دین نیست بلکه صرفاً نقل یک جریان تاریخی است و بس .

سیدنا علی در نهج البلاغه منتسب به ایشان میگوید:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ الْبِفَاقِ . ترجمه: حکمت گمشده مؤمن است پس بگیر حکمت را ولو از منافق باشد.

شیعیان طبق چنین روایتی مسلماً در کتابهایشان باید روایاتی از منافقان داشته باشند. آیا ما باید خرده بگیریم که چرا منافق در رجال حدیثشان است؟ حال منافق جای خود کلینی در یکی از روایاتش حتی عقیق را که الاغ پیامبر میباشد را قرار داده است و از زبان عقیق حدیث نقل کرده است

شیعه ادامه میدهد:

البته در این حدیث نامی از وی برده نشده، اما این از تدلیس ابو اسحاق سبعی است! سیوطی - در أسماء المدلسین ص

۷۷ - راجع به وی می گوید: مشهور بالتدلیس! ابوزرع می گوید: حدیث سبعی از ذی الجوشن مرسل است، زیرا ابو

اسحاق از ذی الجوشن چیزی نشنیده است. قال وسمعت أبا زرعة يقول وحدث ابن عيينة عن أبي إسحاق عن ذی

الجوشن هو مرسل لم يسمع أبو إسحاق من ذی الجوشن . تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج ۸ ص ۵۸

.....

پاسخ:

اینکه اسمی از شمر نیامده است آیا این خود به این معنی نیست که اهل سنت دوست دار شمر نبوده اند و حتی حاضر نبوده اند اسم او را نیز در کتاب هایشان بیاورند؟؟ چرا نیمه ی خالی لیوان را فقط میبینند؟ متأسفانه برای خدشه وارد کردن به چهره ی اسلام واقعی به هر خش و خاشاکی متوسل میشوند تا هر طور شده ضربه ای به اهل سنت وارد کنند اما با این کله زدن ها تنها کله ی پوک خودشان منفجر میشود.

شیعه ادامه میدهد:



این است موضع اهل سنت در قبال قاتل حسین: نقل روایت از او، البته با فریب و نیرنگ! و البته در یکی از کتب سته که برخی علمایشان آن ها را "صحاح سته" خوانده اند!!!

پاسخ:

موضع اهل سنت کاملاً واضح است شیخ الاسلام ابن تیمیہ (ره) در مجموع الفتاوی (۴/۸۷۷-۴/۸۸۸) می گوید: و اما کسی که حسین را به قتل رسانید یا کمک به کشتن او نمود یا به کشتن او رضایت داد، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر او باد. خلاصه:

شیعه ی از نوع رافضی سابقه ی بسیار درخشان در رشد و شکوفایی اسلام داشته است و خدماتی که به اسلام کرده است غیر قابل شمارش اند. یک گوشه ی کوچک این خدمات شامل بد نام کردن صدر اسلام میباشد، با توسل به کاه سعی در کوه کردن آن میکنند.

مختصر سخن شیعه این بود که شمر در دورانی زندگی میکرد که اصطلاحاً به آن مردم تابعی گفته میشود، و با شاخ و برگ افزودن سعی کرده که مقام او را بصورت عجیبی بالا ببرد. در ادامه روایتی آورده و گفته نگاه کنید که اهل سنت از قاتل حسین حدیث روایت میکنند. در تعجب هستم از این مردم نادان و پست که چه سودی دارد چنین شبهات آبکی؟ آیا فلسطین را فتح میکند؟ یا دشمنان اسلام را پرو میکند؟ وقتی مذهبی به نام اسلام از زمان تاسیسیش تنها هدفی که داشته است مخالفت با اصحاب پیامبر و مسلمانان میباشد مسلمانان یهودی ها و نصارا هم از فرصت استفاده کرده و علناً به اسلام توهین میکنند و علتش تنها جسارت شیعه میباشد.

مصدر: سایت اسلام تکس www.IslamTXT.net

پاسخ به شبهات تحریف قرآن در کتب اهل سنت (قسمت اول)

شماره مقاله: ۵۴۹

نویسنده: مجاهد دین

مقدمه: مدعیان تشیع معروف به روافض اساساً قرآن فعلی را تحریف شده میدانند و روایات و اقوال وارد شده در این موضوع را اینقدر زیاد است که انکار آن را برابر با انکار امامت میدانند و حتی برای اثبات تحریف قرآن تالیفاتی هم داشته اند از جمله فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب شیخ طبرسی!!!

شیعیان وقتی دیدند که جوابی برای تحریف قرآن در اقوال و روایات وارده در کتبشان ندارند مجبور شدند تا با توسل به روایات ضعیف یا آیات نسخ شده بگویند که قرآن در نزد اهل سنت نیز تحریف شده است. مدعیان تشیع من جمله شبهه پرداز میگویند که سیدنا علی قرآن را جمع کرد سپس او را پنهان کرد و ظاهراً به مهدی داده است و تا زمانی مشخص دور از دسترس است و این است عقیده ایشان در باره ی قرآن. ولی در تفسیر البیان فی تفسیر القرآن آمده است:

وهذا الاحتمال أو هن الاحتمالات: لان حفظ القرآن یجب أن یكون عند من انزل إلیهم وهم عامه البشر، أما حفظه عند الامام علیه السلام فهو نظیر حفظه فی اللوح المحفوظ، أو عند ملک من الملائکه، وهو معنی تافه یشبه قول القائل: إنی أرسلت الیک بهدیة وأنا حافظ لها عندی، أو عند بعض خاصتی. البیان فی تفسیر القرآن ج ۱/ص ۲۳۳

این احتمال از دور ترین احتمالات است (اینکه قرآن واقعی نزد مهدی باشد) برای اینکه قرآن باید نزد کسانی باشد که برای آنها نازل شده است، (حفظ قرآن نزد مهدی) شبیه این است که همان در لوح محفوظ باشد یا نزد ملکی از ملائکه و کسانی که چنین ادعایی دارند حرفشان شبیه این است که «من برای تو هدیه ای گرفته ام ولی آن را نزد خودم برایت نگه میدارم.»!!!



خداوند قرآن را برای هدایت انسان ها نازل کرده است ولی در نزد شیعه قرآن تحریف شده و قرآن اصلی غیب شده تا یک روز مانده به قیامت!!! پس ادعای رافضی مبنی بر اینکه قرآن فعلی تحریف شده و واقعی آن نزد مهدی میباشد بیشتر شبیه هذیان و سخن سرائی های بی معنی میباشد.

علمای قدیم و جدید مدعی تشیع بر تحریف شدن قرآن اتفاق نظر دارند از جمله این اقوال:

۱. شیخ مفید میگوید: «إن الأخبار قد جاءت مستفیضة عن أئمة الهدى من آل محمد صلى الله عليه وسلم باختلاف القرآن وما أحدثه بعض الظالمين فيه من الحذف والنقصان» «اوائل المقالات: ص ۹۱. یعنی: همانا اخبار و روایات از ائمه هدی از آل محمد صلی الله علیه وسلم درباره اختلاف قرآن، و آنچه که ستمکاران در آن بوجود آورده اند از حذف و نقصان بطور مستفیض آمده است.

۲. ابوالحسن عاملی میگوید: «اعلم أن الحق الذي لا محيص عنه بحسب الأخبار المتواترة الآتية وغيرها أن هذا القرآن الذي في أيدينا قد وقع فيه بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء من التغييرات، وأسقط الذين جمعوه بعده كثيرا من الكلمات والآيات» «المقدمه الثانية لتفسير مرآة الأنوار ومشكاة الاسرار ص ۳۶ و طبعته هذه كمقدمه لتفسير البرهان للبحراني». یعنی حقی که شکی در آن نیست در اخبار متواتره و غیر از آن این است که این قرآنی که در دستان ماست در آن تغییراتی رخ داد بعد از فوت نبی، و کسانی که جمعش کردند بسیاری از کلمات و آیات را از آن حذف کردند!!!

۳. نعمت الله جزایری میگوید: «إن تسليم تواتره عن الوحي الإلهي، وكون الكل قد نزل به الروح الأمين، يفضي الى طرح الأخبار المستفیضة، بل المتواترة، الدالة بصريحها على وقوع التحريف في القرآن كلاما، ومادة، وإعرابا، مع أن أصحابنا قد أطبقوا على صحتها والتصديق بها» «الأنوار النعمانية ج ۲ ص ۳۵۷». جزائری هم میگوید اخبار مستفیض بلکه متواتر وجود دارد که دلالت صریح بر وقوع تحریف قرآن میکند

۴. سلطان محمد خراسانی میگوید: «اعلم أنه قد استفاضت الأخبار عن الأئمة الأطهار بوقوع الزيادة والنقصان والتحريف والتغيير فيه بحيث لا يكاد يقع شك» «تفسير ((بيان السعادة في مقامات العبادة)) مؤسسه الأعلمی ص ۱۹. بدان که گفتارهای مکرری از ائمه اطهار در مورد زیاد و کاستی، و تحریف و نقص، و تغییر در قرآن آمده است.

رافضه برای فرار از این مهلکه و سرپوش گذاشتن به گند علمایشان فکر کردند و چاره جستند و برای راه حل سعی در متهم کردن اهل سنت به تحریف قرآن کردند تا با این وسیله بگویند که اگر ما معتقد به تحریف قرآن هستیم پس بدانید شما هم معتقد هستید. اما بنابر اصول و قواعد اعتقادی اهل سنت، هر کسی که معتقد به تحریف قرآن باشد را کافر میدانند، حال شما هم مرد باشید، و موقف خود را در قبال علمای خودتان از جمله کلینی فیض کاشانی محمد باقر مجلسی نوری طبرسی و دیگر از علمایان مشخص کنید آیا همه کاسه آنها هستند یا حنای شما هم رنگ دیگری دارد؟

اینجا احکام قرآن نزد اهل سنت و جماعت در مورد نسخ قرآن لازم به یاد آوری میباشد:

نسخ بر سه نوع میباشد ۱- نسخ آیه و باقی ماندن حکم آن ۲- نسخ حکم و باقی ماندن آیه ۳- نسخ هر دو: حکم و آیه بدلیل آیه دیگری از خود قرآن:

خداوند میفرماید ۱- وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزَّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۱۰۱/نحل.

معنی هر گاه آیه ای (از قرآن) را به جای آیه دیگری قرار دهیم و خدا خود بهتر می داند که چه چیز را نازل می کند (کافران) می گویند: تو (ای محمد !) بی گمان بر زبان خدا دروغ می بندی بلکه بیشتر آنان نا آگاهند.

۲- مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسَبَهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۰۶/بقره.

معنی: هر آیه ای را که رها سازیم، و یا این که فراموشش گردانیم، بهتر از آن یا همسان آن را می آوریم و جایگزینش می سازیم. مگر نمی دانی که خداوند بر هر چیزی توانا است؟



۳- يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ۳۹/رعد.

معنی: خداوند هرچه را که بخواهد از میان برمی دارد، و هرچه را که بخواهد برجای می دارد و در علم خدا ثابت و مقرر است

۴- ولئن شئنا لنذهبن بالذی أوحینا إلیک ۸۶/اسراء

معنی: اگر ما بخواهیم آنچه را که به تو وحی کرده ایم، از تو بازپس می گیریم

در اینجا مدعیان تشیع روایاتی را در منابع اهل سنت که یا کذب و باطل افتراء بر گویندگانشان است یا نسخ شده میباشد را آورده تا به گمان خود تحریف قرآن را از کتب اهل سنت ثابت کند!!!

در اینجا به شبهاتش جواب داده ایم:

رافضی میگوید:

۱. مصحف ابن مسعود: این مصحف ۱۱۱ سوره داشت؛ زیرا فاقد سوره حمد و سوره های معوذتین بود. او بر این عقیده بود که ثبت سوره ها در مصحف برای حفظ آن از پراکندگی و گم شدن است که سوره حمد به جهت تکرار قرائت آن در نمازها هرگز گم نمی شود. دو سوره ناس و فلق را جزء قرآن نمی دانست، بلکه دعای چشم زخم (باطل السحر) می دانست که از جانب خدا بر پیغمبر وحی شد تا برای سلامتی حسنین علیهما السلام آن را بخواند و آنان را از چشم زخم محفوظ دارد. او هرگاه می دید که در مصحفی این دو سوره را نوشته اند، آن را پاک می کرد و می گفت: غیر قرآن را با قرآن خلط نکنید و هرگز در نماز این دو سوره را نمی خواند.

در ضمن این مصحف در بسیاری از آیات و کلمات قرآنی، با مشهور مخالفت دارد؛ زیرا ابن مسعود بر این باور بود که می توان کلمات قرآن را به مترادف آن تبدیل کرد. او می گفت: هرگاه کلمه ای بر شما دشوار باشد یا برای خواننده فهم آن مشکل آید، می توان آن را به کلمه دیگر که سهل و واضح است و معنای آن را دارد، تبدیل کرد. او کلمه «زخرف» را به کلمه «ذهب» تبدیل می کرد و کلمه «عهن» را به کلمه «صوف» زیرا معنای هر دو کلمه در هر دو موضع یکی است. او در تعلیم یک نفر اعجمی که تلفظ کلمه «اثیم» بر وی دشوار بود، تجویز کرد تا به جای آن بگوید: «ان شجرة الزقوم طعام الفاجر» به جای «طعام الأثیم»

پاسخ:

ابتدا متن روایت:

قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلا "أن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل لا يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل.

عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه به مردی (اعجمی و غیر عرب زبان) قرآن یاد میداد "ان شجرة الزقوم. طعام الأثيم" درخت زقوم غذای گناه کاران است. پس آن مرد گفت ان شجرة الزقوم طعام اليتيم، یعنی طعام یتیمان است. عبد الله دوباره تلفظ درست را برایش تکرار کرد و آن مرد دوباره اشتباه خواند پس وقتی که عبد الله بن مسعود دید که زبان آن مرد درستش را تلفظ نمیکند به او گفت: میتوانی بگویی طعام الفاجر؟ گفت بلی، گفت پس بگو.

در تفسیر رازی نیز آمده است

واحتج المخالف على صحة مذهبه بأنه أمر بقراءة القرآن، وقراءة الترجمة قراءة القرآن، ويدل عليه وجوه: الأول: روى أن عبد الله بن مسعود كان يعلم رجلاً القرآن فقال: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: ۴۳، ۴۴] وكان الرجل عجمياً فكان



يقول : طعام اليتيم : فقال : قل طعام الفاجر ، ثم قال عبد الله إنه ليس الخطأ في القرآن أن يقرأ مكان العليم الحكيم بل أن يضع آية الرحمة مكان آية العذابمفاتيح الغيب تفسير رازی ج ۱/ص ۱۹۳

قبل از توضیح این موضوع لازم به ذکر است که تمام قرآن با تمام احکام آن یکباره بر پیامبر علیه الصلاة والسلام نازل نشد بلکه در طی ۲۳ سال تدریجاً نازل شد و حکم ابدالی که در بالا آن را دیدیم مربوط به زمانی است که هنوز حکم چنین عملی از طرف الله سبحانه و تعالی نازل نگشته بود و عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه برای اینکه معنای قرآن توسط آن مرد غیر عربی عوض نشود و در واقع نگویید درخت زقوم طعام یتیمان است پس از مدارسه با آن اعجمی میگوید که آیا میتوانی بگویی طعام الفاجر و این جمله بر زبان آن شخص راحت تر گفته میشود و برای همین عبد الله ابن مسعود میگوید پس این را بگو و احتجاج کرده که "ثم قال عبد الله إنه ليس الخطأ في القرآن أن يقرأ مكان العليم الحكيم بل أن يضع آية الرحمة مكان آية العذاب"

اشکال در این است که آیه ی رحمت را با آیه ی عذاب جابجا کنیم، همان طور که آن اعجمی ائیم را با یتیم جابجا میکرد. و به همین خاطر عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه نه از روی این نیت که قرآن را تحریف کند بلکه برای یاد گیری آن شخص و جلوگیری از تحریف کلی معنی آن کار را کرد و هرچند عملش مربوط به زمان خود بوده و سپس در همان زمان نیز ممنوع شد و مربوط به قبل از نسخ چنین عملی است.

آیه های فراوانی در اثبات عدم تحریف و تغییر و تبدیل کلمات الله نازل شده اند منجمله « وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ » ۱۱۵/اعام.

معنی: فرمان پروردگار تو صادقانه و دادگرانه انجام می پذیرد . هیچ کسی نمی تواند آن را تباه و دگرگون کند و او شنوای داناست

« وَأْتَلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا » ۲۷/کهف.

معنی: بخوان آنچه را که از کتاب (قرآن) از سوی پروردگارت به تو وحی شده است کسی نمی تواند سخنان او را تغییر دهد، و هرگز پناهی جز او نخواهی یافت

« إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ » ۹/حجر.

معنی: ما خود قرآن را فرستاده ایم و خود ما پاسدار آن می باشیم

و در مورد نسخ چنین عملی طحاوی رحمه الله میگوید:

قال الطحاوی إنما كان ذلك رخصة لما كان يتعسر على كثير منهم التلاوة بلفظ واحد لعدم علمهم بالكتابة والظبط واتقان

الحفظ ثم نسخ بزوال العذر وتيسر الكتابة والحفظ وكذا قال ابن عبد البر والباقلاني وآخرون - الألوسی ج ۲۵/ص ۱۳۲

و قول رافضی که میگوید: «در ضمن این مصحف در بسیاری از آیات و کلمات قرآنی، با مشهور مخالفت دارد؛ زیرا ابن

مسعود بر این باور بود که می توان کلمات قرآن را به مترادف آن تبدیل کرد.»

این توهین قبیح و بسیار بی شرمانه است که از طرف روافض به ابن مسعود رضی الله عنه نسبت داده شده است و نزد این

قوم تهمت زدن و افترا بستن بسیار آسان است . و هیچ وقت ابن مسعود رضی الله عنه به این باور نبود که میتوان کلمات

قرآن را به مترادفاتش تبدیل کرد و باز ادعای تحریف نشدن قرآن را داشته باشد. در واقع رافضی از آن یک مورد نسخ

شده که به اعجمی یاد میداد سوء استفاده کرده و آن را به کل قرآن نسبت داده است!!! و بدون هیچ دلیلی گفته که کل

قرآنی که او جمع کرده بر همین منوال بوده است!!! واقعا باید از شر چنین فتنه گرانی به خدا پناه برد که تهمت و افترا و

توهین را اساس مذهب خود قرار داده اند.

اما در مورد معوذتین ابن مسعود رضی الله عنه فکر میکرد که ان دو سوره دعائی هستند که بر پیامبر نازل شده تا با ان از

چشم زخم را دفع کند ولی نظر او در این باره اشتباه بوده است و به اجماع امت ثابت شده که معوذتین نیز جزوی از قرآن

است و در نماز خوانده میشود



و هرچند در این باره در بین علما نسبت به این روایات اختلاف هست و دسته ای کلا این روایات را باطل میدانند. برای مثال ابن حزم در المحلی ۱۳/۱ میگوید: کل ما روی عن ابن مسعود أن المعوذتين وأم القرآن لم تكن في مصحفه فكذب موضوع لا يصح، وإنما صحت عنه قراءة عاصم عن زر بن حبيش عن ابن مسعود، وفيها أم القرآن والمعوذتان. معنی: کل آنچه که از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که معوذتین و ام قرآن در مصحفش نبوده است کذب و وضع شده میباشد و صحیح نیست. همانطور که از او به صحت رسیده در قراءت عاصم از زر از ابن مسعود که در ان ام القرآن و معوذتان وجود دارد.

موضوعی که این دسته از روایاتی که اشاره به حذف معوذتین از مصحف ابن مسعود رضی الله عنه را باطل میکند در واقع قراءت وارده از عاصم بن ابی النجود کوفی و قراءت ابو عمرو بصری و همچنین حمزه و کسائی میباشد که همه ی آنها از طریق ابن مسعود میباشند و در آنها معوذتین آمده است. پس چطور باز گفته میشود که چنین عقیده ای نسبت به معوذتین داشته است؟

همچنین روایت دیگری وجود دارد که ۱- ابن مسعود معوذتین را با بسم الله الرحمن الرحيم میخواند ۲- و همچنین به خواننده هم میگوید تقراء، و در بین عرب تقراء را برای قرآن بکار میبرد و اگر دعا بود باید میگفت تدعو. ۳- و همچنین ابن مسعود ان دو سوره را همراه سوره ی اخلاص یک جا میخواند که باز اشاره به این دارد که ابن مسعود ان را جزو قرآن میدانسته است

فروی الطبرانی فی المعجم الكبير عن عبد الله بن مسعود، أنه رأى في عنق امرأة من أهله سيرا فيه تمانم فمده مدا شديدا حتى قطع السير، وقال: "إن آل عبد الله لأغنياء عن الشرك"، ثم قال: "إن التولة، والتمانم، والرقى لشرك"، فقالت امرأة: إن أجدانا لتشتكى رأسها فيسترقى فإذا استترقت ظن أن ذلك قد نفعها، فقال عبد الله: "إن الشيطان يأتي أحدكم فيخس في رأسها فإذا استترقت خنس فإذا لم تسترق خنس، فلو أن إحدانك تدعو بماء فتنضحه في رأسها ووجهها، ثم تقول: بسم الله الرحمن الرحيم، ثم تقرأ: "قل هو الله أحد"، "وقل أعوذ برب الفلق"، "وقل أعوذ برب الناس" نفعها ذلك إن شاء الله". رواه الطبرانی فی المعجم الكبير [۸۷۷۲] سلسلة احاديث صحيحه ج ۳۸۲/۴

همچنین روایاتی دیگر که اشاره به سوره بودن معوذتین دارند:

أن النبي صلى الله عليه وسلم أقرأه المَعُودَتَيْنِ وقال له: إذا أنت صليتَ فاقراً بهما

. یعنی: پیامبر صلی الله علیه و سلم معوذتین را خواند و به او گفت هرگاه نماز خواندی پس با آن دو سوره بخوان
الراوي: رجل من الصحابة المحدث: ابن حجر العسقلاني والعيني - المصدر: فتح الباري لابن حجر وعمدة القاري -
الصفحة أو الرقم ۶۱۵/۸ و ۱۶/۲۰
خلاصة حكم المحدث: إسناد صحیح

عن عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْزِلَ أَوْ أَنْزِلَتْ عَلَيَّ آيَاتُ لَمْ يَرِ مِثْلُهُنَّ قَطُّ " الْمَعُودَتَيْنِ ".
عقبه بن عامر میگوید که پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت نازل شد بر من آیاتی که مثل ان را هیچ وقت ندیده بودم "سوره ی فلق و ناس"
رواه مسلم (۸۱۴)

و اگر هم گفته شود که ابن مسعود آن را در مصحف نوشته است و چنین روایاتی را صحیح بدانیم در واقع این اجتهاد خطای او بوده که فکر میکرده ان دو سوره دعا بوده اند. و این به معنی تحریف قرآن نیست ولی بعدا با مشاهده ی اجماع امت بر اینکه ان دو از قرآن هستند او هم به همین نظر بر گشته چنانکه ابن کثیر در تفسیرش میگوید «ثم لعله رجع عن قوله ذلك إلى قول الجماعة» تفسیر القرآن العظيم (۵۸۲/۶) سپس از قولش نسبت به معوذتین بر گشت به سوی قول جماعت که ان دو از قرآن هستند.



شبهه ی دوم رافضی:

۲. مصحف ابی بن کعب: این مصحف دو سوره به نامهای «خلع و حقد» بیش از مصاحف دیگر دارد. این دو دعای قنوت اند و به گمان اینکه از سوره های قرآنی است، در قرآن درج شده است.
دعای خلع: «بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انا نستعين بك و نستغفرک و نثني عليك الخير و لانکفرک و نخلع و نترک من يفجرک» دعای حقد: «بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اياک نعبد و لک نصلی و نسجد و ایاک نسعی و نحقد، نخشی عذابک و نرجو رحمتک ان عذابک بالکفار ملحق» الاتقان؛ ج ۱، ص ۶۵
در ضمن در این مصحف میان دو سوره فیل و قریش، بسم الله الرحمن الرحيم، نیامده و آن دو، یک سوره پنداشته شده است. همان؛ ج ۱، ص ۶۴-۶۵.
همچنین در این مصحف ابتدای سوره زمر با «حم» شروع شده بود و در نتیجه حوامیم این مصحف به جای هفت سوره، هشت سوره است. بنابراین مصحف ابی بن کعب دارای ۱۱۶ سوره بود. همان؛ ج ۱، ص ۶۴.

پاسخ:

با این همه جهل روافض مانده ایم که آیا گریه کنیم به حالشان یا بخندیم به شبهاتشان. متاسفانه این آخوندان پوشک به سر یک جمع و تفریق ساده را نیز بلد نیستند انجام بدهند.
یک طرف میگوید فیل و قریش یک سوره حساب شده (یعنی از ۱۱۴ سوره میشود ۱۱۳ سوره) بعلاوه ی دو سوره ی خلع و حقد که میشود ۱۱۵ و یک طرف هم میگویند مصحف ابی ابن کعب ۱۱۶ سوره داشته است. و البته در داخل اینترنت همه جا همین عدد نوشته شده و دیگر مقلدان نیز چشم بسته شروع به کپی پست کردن از رو دست هم کرده اند و لهذا آخوندانی که اینقدر به شعورشان فشار نیاورده اند که یک مساله ی جمع و تفریق ریاضی را حل کند چطور به خود اجازه ی طرح چنین شبهاتی داده اند؟ واقعا که کدخدای ده مرغابی شود در آن ده چه غوغایی شود!!!
البته میتوان از این عدد ۱۱۶ نیز اینطور نتیجه گرفت که دو سوره ی فیل و قریش در مصحف ابی، یک سوره حساب نشده، چون ۱۱۴ با خلع و حقد میشود ۱۱۶.

رافضی به کتاب الاتقان فی علوم القرآن استناد کرده است که مصحف ابی ابن کعب اینطور بوده است اما ظاهرا مصحف سیدنا علی رضی الله عنه هم این دو سوره در آن وجود داشته است!!!
در همان کتاب این روایت آمده است:

۸۴۵ - وأخرج الطبرانی فی الدعاء من طریق عباد بن یعقوب الأسدی عن یحیی بن یعلی الأسلمی عن ابن لهیعة عن ابن هبیره عن عبد الله بن زریب الغافقی قال قال لی عبد الملك بن مروان لقد علمت ما حملک علی حب أبی تراب إلا أنك أعرابی جاف فقلت والله لقد جمعت القرآن من قبل أن یجتمع أبواک ولقد علمنی منه علی بن أبی طالب سورتین علمهما إیاه رسول الله ما علمتهما أنت ولا أبواک اللهم إنا نستعینک ونستغفرک ونثنی علیک ولا نکفرک ونخلع و نترک من یفجرک اللهم إیاک نعبد و لک نصلی و نسجد و ایاک نسعی و نحقد نرجو رحمتک و نخشی عذابک إن عذابک بالکفار ملحق. الاتقان

ج ۱/ص ۱۶۲

عبد الله بن زریب الغافقی میگوید عبد الملك بن مروان به من گفت فهمیدم آنچه را که باعث دوست داشتن علی بن ابی طالب نزد تو شده است هر آنکه تو یک اعرابی خشک هستی. من به او گفتم به خدا سوگند جمع کردم قرآن را قبل از آنکه پدرانت ان را جمع کنند و از آن به من یاد داد علی بن ابی طالب دو سوره (خلع و حقد) که پیامبر به او یاد داده بود که تو و پدرت ان را نمیدانستی « اللهم إنا نستعینک ونستغفرک ونثنی علیک ولا نکفرک ونخلع و نترک من یفجرک اللهم إیاک نعبد و لک نصلی و نسجد و ایاک نسعی و نحقد نرجو رحمتک و نخشی عذابک إن عذابک بالکفار ملحق»



پس مشاهده میکنیم که آن دو سوره واقعا از سوره های قرآن بوده اند همانطور که علی رضی الله عنه به وی یاد میداد. ولی نسخ شدند و دیگر جزو قرآن نیستند اما لفظ آنها همچنان به عنوان دعا کاربرد دارد. و اگر شخصی در مصحفش آن را نوشته باشد متهم به تحریف قرآن نمیشود بلکه متهم به جهل به نسخ شدن آن میشود که در انتها توسط سیدنا عثمان رضی الله عنه و با همکاری همه جانبه و علم کامل همه ی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین بر ناسخ و منسوخ مصحف کامل را جمع اوری کردند.

اما خلع و حقد از سوره های قرآنی بودند ولی نسخ شده اند و دیگر جزو قرآن محسوب نمیشوند
قال: الحسین بن المنادی فی کتابه الناسخ و المنسوخ: و مما رفع رسمه من القرآن و لم یرفع من القلوب حفظه، سورۃ القنوت فی الوتر، و تسمی سورتی الخلع و الحقد. الإیتقان فی علوم القرآن ج ۱/۲۵۹

حسین بن منادی در کتاب ناسخ و منسوخ میگوید و آنچه که نوشتنش در قرآن با نسخ شدن از بین رفت اما در قلبها باقی ماند سوره قنوت در وتر است که نام گذاری به خلع و حقد شدند
اما به خاطر عدم آگاهی از نسخ شدن آن، ابی ابن کعب رضی الله عنه آن را در مصحفی که جمع کرده بود نوشته بود و این موضوع در مقوله ی ناسخ و منسوخ قرار دارد. و مسلما یک نفر به تنهایی بر تمام آنچه که نسخ شده آگاهی نخواهد داشت برای همین بعضا در بعضی صحف آیاتی که نسخ شده بودند ولی خبر نسخ به آنها نرسیده بود نیز وجود داشت اما بعدا عثمان بن عفان رضی الله عنه با جمع اوری حافظان و صحیفه هایی که در آنها آیات قرآن نوشته شده بود و با کمک گرفتن از علم اجماع امت قرآن را جمع اوری کرد، قرآنی که دیگر در آن خبری از تعلیقات شخصی و توضیحات اضافی در کنار آیات و همچنی آیات نسخ شده نبود. مصحفی گرد اوری شد که غیر از کلام خداوند چیز دیگری در آن قرار نداشت. و اینکه در مصحف ابی ابن کعب آن دو سوره ی نسخ شده وجود داشته است به این معنی نیست که او از خود سوره ساخته باشد و وارد قرآنش کرده باشد بلکه خبر از نسخ آن نداشته است. پس شبهه شیعه بی معنی است. تعدد مصحف ها در آن زمان زیاد شده بود و بعضا در کنار مصاحفی که جمع میکردند توضیحاتی و شان نزولات آیات نیز نوشته میشد که همین امر باعث تحریف کلام خدا با غیر کلام خدا میشد.

شبهه ی سوم رافضی:

۳. مصحف عایشه

نظر و رأی خود عایشه پیرامون قرآن:

۹۱ - حدثنا عبد الله قال حدثنا عمرو بن عبد الله الأودي ، حدثنا أبو معاوية ، عن هشام بن عروة ، عن أبيه ، قال : سألت عائشة عن لحن القرآن ، إن هذان لساحران (طه ۶۳) ، وعن قوله : والمقيم الصلاة والمؤتون الزكاة (نساء ۱۶۲) وعن قوله والذين هادوا والصابئون (مائده ۶۹) فقالت : « يا ابن أختي ، هذا عمل الكتاب أخطئوا في الكتاب » (المصاحف، ابن ابی داود، ص ۱۱۱)

شخصی از او در مورد سه آیه فوق الذکر سوال می کند و او جواب می دهد این از اشتباه کتاب وحی است که در کتاب وارده شده است!

پاسخ: قبلا نیز اشاره کردم که شبهات روافض یا از منسوخات است یا از روایات ضعیف و باطل و بدون بررسی سندی

روایات را پشت سر هم مینویسد و تهمت تحریف به اهل سنت را میخواهد ثابت کند!!!

همانطور که شبهه پرداز نیز به آن اشاره کرده و گفته است "ما در این مقاله سعی کردیم اخباری که نقل می کنیم از کتب معتبر اهل تسنن باشد تا بحث رجالی آن به حداقل برسد" همچنین تذکر می دهیم برخی از روایات آنقدر در کتب متعدد اهل تسنن نقل شده است که اگر می خواستیم تمامی روایات و اسناد آن ها را بیان نماییم صفحات متعددی به صورت پیوست نیاز داشت و صرفاً به برخی از آن ها که شهرت بیشتری دارند اشاره می نمایم."



اولا چرا شیعیان مقالاتی سریال وار در ده ها قسمت مینویسید آنجا به پر حرفی خود ایرادی نمیگیرید اما در اینجا که حتما نیاز به بررسی سند آن است با گفتن اینکه مقاله طولانی نشود حدیث را بررسی نکرده اید؟ آیا این خبر از نیت فاسدشان نمیدهد؟ و اگر یک دروغ را هزار نفر تکرار کنند تبدیل به حقیقت میشود؟ تعریف میکنند که ملا نصر الدین به دروغ اینقدر میگفت که در کوچه ی پائینی آتش نذری میدهند که بعد از مدتی دید که در آن کوچه افراد بسیار زیادی در انتظار آتش جمع شده اند وقتی ملا جمعیت مردم را دید باعث شد که ملا نیز به شک بیوفتد که شاید واقعا در انجا آتش نذری بدهند و به صف منتظران آتش پیوست !!!

پس تعدد روایات دروغ مانند شهادت فاطمه رضی الله عنها دلیل بر صحت آن نمیشود.

اینجا اشاره به چند تا از این روایات میکنیم و سپس به بررسی سند آن میپردازیم

در تاریخ المدینه منیری آمده است: حدثنا أحمد بن إبراهيم قال ، حدثنا علي بن مسهر ، عن هشام بن عروة ، عن أبيه قال : سألت عائشة عن لحن القرآن {قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ أَوْ قَالَ} (طه/ ۶۳) ، وقوله {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ} (المائدة/ ۶۹) ، {وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ} (النساء/ ۱۶۲) وأشبه ذلك ، فقالت : أي بنى ! إن الكتاب يخطئون. تاريخ المدینه لابن شبة النميري ج ۳ ص ۱۰۱۳

حدثنا عبد الله قال حدثنا عمرو بن عبد الله الأودي ، حدثنا أبو معاوية ، عن هشام بن عروة ، عن أبيه ، قال: سألت عائشة عن لحن القرآن، إن هذان لساحران (طه ۶۳) ، وعن قوله: والمقيمین الصلاة والمؤتون الزكاة (نساء ۱۶۲) وعن قوله والذین هادوا والصابئون (مائدة ۶۹) فقالت : یا ابن أختی، هذا عمل الكتاب أخطئوا فی الكتاب (المصاحف، ابن ابی داود، ص ۱۱۱ حدثنا ابن حمید قال، حدثنا أبو معاوية، عن هشام بن عروة، عن أبيه: أنه سأل عائشة عن قوله: "والمقيمین الصلاة"، وعن قوله إن الذين آمنوا والذین هادوا والصابئون (سورة المائدة: ۶۹)، وعن قوله إن هذان لساحران (سورة طه: ۶۳)، فقالت: یا ابن أختی هذا عمل الكتاب أخطئوا فی الكتاب. تفسیر طبری سورة نساء/ ۱۶۲

راوی اول مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدِ بْنِ حَيَّانِ الرَّازِيِّ میباشد که درباره ی او اختلاف است و اکثر علما او را ثقه نمیدانند و با توصیفاتى مثل لیس بالقوى ، منکر، فیه نظر، لیس بته از او یاد میکنند. اگر چه در این بین افرادی او را ثقه بدانند ولی وقتی درباره ی یک شخص اختلاف است آن هم در چنین موضوعی که مربوط به تحریف قرآن است ضعیف بودن چنین روایاتی واضح خواهد بود

قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ الْجَوْزَجَانِيُّ: وَهُوَ غَيْرُ ثِقَةٍ.

قال يعقوب بن شيبه السدوسي : محمد بن حميد الرازي كثير المناكير

و قال البخارى : حديثه فيه نظر

و قال النسائي : ليس بثقة

و قال إبراهيم بن يعقوب الجوزجاني : ردىء المذهب غير ثقة .

و قال محمد بن شاذان ، عن إسحاق بن منصور الكوسج : قرأ علينا ابن حميد كتاب " المغازى " عن سلمة ، ففضى من

القضاء أنى صرت إلى على بن مهران فرأيته يقرأ كتاب " المغازى " عن سلمة . فقلت له : قرأ علينا محمد بن حميد - يعنى

عن سلمة - قال : فتعجب على بن مهران ، و قال : سمعه محمد بن حميد منى !!! .

و قال أبو العباس أحمد بن محمد الأزهرى : سمعت إسحاق بن منصور يقول : أشهد على محمد بن حميد و عبيد بن إسحاق

العتار بين يدى الله أنهما كذابان .

و قال فى موضع آخر : كان أحاديثه تزيد و ما رأيت أحدا أجراً على الله منه ، كان يأخذ أحاديث الناس فيقلب بعضه على

بعض .

و قال فى موضع آخر : ما رأيت أحدا جبلة ، بالكذب من رجلين : سليمان الشاذكونى ، و محمد بن حميد الرازى ، كان يحفظ

حديثه كله ، و كان حديثه كل يوم يزيد ! .

راوى دوم أَبُو مُعَاوِيَةَ مُحَمَّدُ بْنُ حَازِمِ السَّعْدِيُّ الْكُوفِيُّ



مَوْلَى بَنِي سَعْدِ بْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ تَمِيمٍ، الْإِمَامِ، الْحَافِظِ، الْحَجَّةُ، أَبُو مُعَاوِيَةَ السَّعْدِيُّ، الْكُوفِيُّ، الضَّرِيرُ، أَحَدُ الْأَغْلَامِ. وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ: عَنْ أَبِيهِ: كَانَ أَبُو مُعَاوِيَةَ إِذَا سُئِلَ عَنْ أَحَادِيثِ الْأَعْمَشِ، يَقُولُ: قَدْ صَارَ حَدِيثُ الْأَعْمَشِ فِي قَمِي عُلْقَمًا، أَوْ أَمْرًا، لِكَثْرَةِ مَا تَرَدَّدَ عَلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ أَبِي: أَبُو مُعَاوِيَةَ فِي غَيْرِ حَدِيثِ الْأَعْمَشِ مُضْطَرِبٌ، لَا يَحْفَظُهَا حِفْظًا جَيِّدًا، وَقَالَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ: هُوَ أَثْبَتُ مِنْ جَرِيرٍ فِي الْأَعْمَشِ.

وَقَالَ ابْنُ حِبَّانَ: كَانَ حَافِظًا، مُتَقِنًا، وَلَكِنَّهُ كَانَ مُرَجِّئًا، حَبِيئًا.

وَقَالَ ابْنُ خِرَاشٍ: صَدُوقٌ، وَهُوَ فِي الْأَعْمَشِ ثِقَةٌ، وَفِي غَيْرِهِ فِيهِ اضْطِرَابٌ. بِنْتَصِرَفِ يَسِيرٍ مِنَ السَّبِيحِ لِلذَّهَبِيِّ

وَقَالَ يَعْقُوبُ بْنُ شَيْبَةَ: كَانَ مِنَ الثَّقَاتِ وَرَبَّمَا دَلَسَ

وَقَالَ أَبُو عُبَيْدٍ الْأَجْرِيُّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ: كَانَ مُرَجِّئًا

وَقَالَ النَّسَائِيُّ: ثِقَةٌ فِي الْأَعْمَشِ

نتیجہ میگیریم کہ ابومعاویہ در احادیث اعمش ثقہ است و در غیر ان مضطرب و روایات موجود هیچ کدام از اعمش نیستند

و روای دوم این احادیث نیز ضعیف است

راوی سوم ہشام بن عروہ بن الزبیر بن العوام الأسدی

این راوی ثقہ است اما بعد از انکہ بہ عراق رفت از پدرش حدیث ارسال میکرد و روایاتش زیاد شد و ابن حجر او را

مدلس میدانند

قَالَ ابْنُ سَعْدٍ: كَانَ ثِقَةً، ثَبَتًا، كَثِيرَ الْحَدِيثِ، حُجَّةً.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ: لَهُ نَحْوُ مِنْ أَرْبَعِ مَائَةِ حَدِيثٍ.

وَقَالَ يَعْقُوبُ بْنُ شَيْبَةَ: هِشَامُ ثَبَتٌ، لَمْ يُنْكَرْ عَلَيْهِ إِلَّا بَعْدَ مَا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَإِنَّهُ انْبَسَطَ فِي الرَّوَابِئِ، وَأُرْسِلَ عَنْ أَبِيهِ أَشْيَاءٌ،

مِمَّا كَانَ قَدْ سَمِعَهُ مِنْ غَيْرِ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ.

وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خِرَاشٍ: بَلَغَنِي أَنَّ مَالِكًا نَفَمَ عَلَى هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ حَدِيثَهُ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ، وَكَانَ لَا يَرْضَاهُ.

ثُمَّ قَالَ: قَدِمَ الْكُوفَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، قَدِمَهُ كَانَ يَقُولُ فِيهَا: حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: سَمِعْتُ عَائِشَةَ. وَالثَّانِيَةَ، فَكَانَ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي أَبِي،

عَنْ عَائِشَةَ. وَقَدِمَ الثَّلَاثَةَ فَكَانَ يَقُولُ أَبِي عَنْ عَائِشَةَ. وَهَذَا الْاِثْرُ قَدْ رَوَاهُ هِشَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ وَلَمْ يَصْرَحْ

بِالتَّحْدِيثِ، وَرَتَبْتَهُ عِنْدَ ابْنِ حَجَرَ: ثِقَةٌ فَقِيهٌ رَبَّمَا دَلَسَ

يقول الإمام الذهبي رحمه الله :

" ولما قدم - يعني هشام بن عروہ - العراق في آخر عمره حدث بجملة كثيرة من العلم ، في غضون ذلك يسير احاديث لم

يوجودها ، ومثل هذا يقع لمالك ولشعبة ولوكيع ولكبار الثقات " انتهى من " ميزان الاعتدال " (۳۰۱/۴) ، وانظر تحقيق " سنن

سعيد بن منصور " للدكتور سعد الحميد (۲/ ۶۵۹) ، وينظر أيضا : تعليق الدكتور سعد الحميد ، حفظه الله ، على هذا الاثر ،

في تخريجه لسنن سعيد بن منصور (۴/ ۵۰۷-۵۱۴)

نتیجہ گرفته میشود کہ روایات وارد شدہ در این بارہ هیچکدام صحیح نیستند.

ادامہ دارد...



قرآن

فضائل سورہ اِخْلَاص

قصری در بہشت:

عن أنس الجہنی صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم : عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال : (من قرأ (قل هو اللہ أحد) حتی یختمها عشر مرات بنی اللہ له قصرأ فی الجنۃ) (السلسلۃ الصحیحۃ)
(از انس جہنی روایت شدہ کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: ہر کس سورہ ی (قل هو اللہ احد) را دہ بار تا آخر بخواند اللہ برایش در بہشت قصری بنا می فرماید.)

سورہ اخلاص (معادل) یک سوّم قرآن است

عن أبی سعید الخدری رضی اللہ عنہ قال : قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم لأصحابہ : (أیعجز أحدکم أن یقرأ ثلث القرآن فی لیلۃ ؟) فشق ذلك علیہم وقالوا : أینا یطیق ذلك یا رسول اللہ ؟ فقال : (اللہ الواحد الصمد ثلث القرآن) (رواه البخاری ومسلم والنسائی)

حضرت ابو سعید خدری می فرمایند: کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ اصحاب فرمودند: آیا کسی از شما هست کہ نتواند در یک شب ثلث قرآن را بخواند؟ این بر صحابہ دشورا آمد و پرسیدند: چہ کسی از ما توان چنین کاری را دارد یا رسول اللہ ؟ حضرت فرمودند: اللہ الواحد الصمد (منظور سورہ ی اخلاص است) (برابر با) ثلث قرآن است.

اخلاص صفت خداوند رحمان است

عن عائشۃ رضی اللہ عنہا : أن النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعث رجلاً علی سربۃ وکان یقرأ علی أصحابہ فی صلاتہ فیختم بقل هو اللہ أحد ، فلما رجعوا ذکروا ذلك للنبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال : (سلوه لأی شیء یصنع ذلك ؟) فسألوه فقال : لأنها صفة الرحمن وأنا أحب أن أقرأ بها . فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم : (أخبروه أن اللہ یحبہ) .

از حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا روایت است کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم مردی را (بہ عنوان امیر جماعت) بہ سربہ ای (غزا و جہادی کہ شخص رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در آن حضور نداشتند بلکہ صحابہ فرستادہ می شدند، سربہ نام دارد) فرستادند، او در امامت نماز برای دوستانش نمازش را با قل هو اللہ احد بہ پایان می برد وقتی برگشتند، ماجرا را برای پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بیان کردند، فرمود: از او پرسید، چرا این کار را انجام می داد؟ آنها از او سؤال کردند، او ہم در جواب گفت: چون این سورہ توصیف خداوند رحمان است بہ این دلیل من نیز دوست دارم آن را بخوانم پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در جوابش فرمودند: (أخبروه أن اللہ یحبہ) (بہ او خبر دهید کہ اللہ دوستش دارد.)

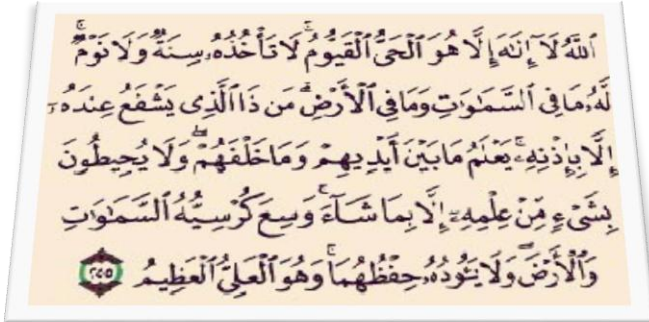
(۱۶۰/۱۵۹) الصحیح المسند من أذکار الیوم واللیلۃ

ترجمہ: عبید اللہ



تفسیر آیه الکرسی [بخش دوم]

"القیوم"، دلیل ثانی برای معبودیت الله سبحانه و تعالی است. معنی "القیوم"، در تفسیر روح المعانی اینگونه آمده است: "القائم الحافظ لكل شیء" - یعنی نگهبان و حافظ هر چیز اوست. او به حفاظت هیچ احدی نیازمند نیست، بلکه فقط او تعالی همه مخلوقات ارضی و سماوی را از تمام رنج‌ها و بلاها حفاظت می‌فرماید. حتی محافظ انبیاء و اولیاء، الله سبحانه و تعالی است و به آنها دستور داده است که در تمام مراحل زندگی از تمام رنج‌ها و بلاها از من پناه بخواهید که من شما را حفاظت می‌کنم. چنانچه به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وسلم در قرآن مجید بکثرت دستور داده شده است که؛ «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» [المؤمنون: ۹۷-۹۸]



(و بگو: پروردگارا! از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم. و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند (نیز) - ای پروردگار من - به تو پناه می‌برم.)

همچنین در معوذتین آموزش داده شده است که بگو از شرّ جمیع مخلوقات از "رب الفلق" پناه می‌خواهم، و در سوره جن نیز به عنوان تعلیم عقیده دستور داده است که «قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِذًا» [جن: ۲۲] (بگو: هیچ احدی مرا از عذاب خدا پناه نمی‌دهد و هیچ پناهگاهی غیر از او نمی‌یابم). خلاصه اینکه در این مورد آیات و احادیث نبوی - علیه الصلاة والسلام - دلالت صریحی دارند که انبیاء و اولیاء پناه گیرنده بوده‌اند و پناه دهنده فقط خداوند متعال بوده است.

سیره بندگان مخلص خدا در استعاذه و استمداد

بندگان مخلص در تمام مراحل زندگی برای حل مشکلات و مصائب و جلب منافع فقط خداوند متعال را فریاد زده‌اند، و او تعالی به فریاد آنها رسیدگی فرموده است. از باب نمونه، سیرت طیبه حضرت یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله - علیهم الصلاة والسلام - را که در قرآن مجید صراحتاً بیان شده است ذکر می‌کنیم. هنگامی که برادران یوسف علیه السلام نسبت به او حسد ورزیدند و با ترفند و نیرنگ او را از پدر بزرگوارش جدا کردند و در چاه انداختند و گزارش بسیار ناگوار و تلخ را به پدر بزرگوارشان حضرت یعقوب علیه السلام ابلاغ نمودند که حضرت یوسف را گرگ خورده است، در این موقع حساس پیامبر گرامی حضرت یعقوب علیه السلام در جواب فرزندانش فرمود که از قرائن معلوم می‌شود که گزارش شما صحت ندارد و آنچه شما کرده‌اید مطابق نفس اماره شما بوده است و در این موقع حساس من از صبر جمیل کار می‌گیرم و نتایج امور را به خداوند متعال تفویض می‌کنم، چون که او فریادرس فریادکنندگان است. «فَصَبِرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ» [یوسف: ۱۸] (وظیفه من صبر جمیل است و از خداوند متعال که فریادرس است استعانت بر گزارش تلخ و ناگوار شما می‌گیرم.)

از این آیه صراحتاً معلوم می‌شود که در مواقع بسیار حساس و غم‌انگیز بندگان خداوند متعال کاملاً به او متوجه می‌شوند، چون که جز او کسی دیگر قدرت دادرسی و فریادرسی بندگان را در اختیار ندارد. حتی حضرت یعقوب علیه السلام آباء و اجدادش را به عنوان وسیله فریاد نزد، بلکه فقط از خداوند متعال که مستعان است استعانت گرفت و صبر جمیل را در فراق فرزند عزیزش وظیفه خود قرار داد.

حضرت یوسف علیه السلام نیز در مراحل آزمون‌های خودش نیز به خداوند متعال متوسل می‌شدند. در مرحله آزمون عفت و



پاکدامنی هنگامی که زلیخا پشت درهای بسته دعوت «هَيْتَ لَكَ» را با قوت تمام پیش حضرت یوسف علیه السلام مطرح کرد، در آن لحظه بسیار حساس، حضرت یوسف در اولین عکس العمل به خداوند لایزال پناه گرفت و فرمود: «مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» [یوسف: ۲۳] (پناه به خدا، بدرستی که آقایم جایگاه من را خوب کرده است، و حقا که ظالمین و خائنین رستگار نمی شوند.)

پیامبر گرامی حضرت یوسف علیه السلام در این جواب مختصر، قبائح و زشتی‌های متعددی برای دعوت زلیخا مطرح نموده‌اند؛ اول اینکه در دعوت شما نافرمانی الله سبحانه و تعالی است. لذا از نافرمانی او تعالی به او پناه می‌گیرم، تا مرا از شر نفس اماره حفاظت بفرماید. دوم اینکه آقایی که مرا در خانه‌اش آورد روز اول مرا بعنوان یک فرزند معرفی کرد، لذا خیانت در حق اختصاصی او کمال نمک نشناسی و ناشاکری از این جایگاه خوب است. سوم اینکه آنهایی که در حق خداوند متعال و بندگان خبیان می‌کنند ظالمند و ظالمان در زندگی هرگز رستگار نمی‌شوند. حضرت یوسف علیه السلام با ذکر این همه قبائح از جلوی داعیه فحشا فرار کرد و خداوند حاضر و ناظر و سمیع و علیم و مستعان به فریاد و استعاذه بنده‌اش رسیدگی فرمود: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» [یوسف: ۲۴] (دلایل قدرت را به او نشان دادیم تا که اراده گناه (زنا) و خود زنا (فحشاء) را از او منصرف بگردانیم چون که او از بندگان مخلص ما بود.) این سنت مستمره الله سبحانه و تعالی است که به فریاد بندگان مخلص خودش رسیدگی می‌فرماید. لحظات از این حیث بسیار حساس و پر خطر بود که حضرت یوسف علیه السلام به اوج جوانی‌اش رسیده بود و در عالم تجرد بسر می‌برد و پشت درهای بسته قرار گرفته بود و زلیخا با حُسن و جمالی که داشت خواستار نفس او شده بود و حضرت یوسف در این لحظه حساس و پر خطر با گفتن "معاذ الله" و بیان قبائح فحشاء فرار کرد و زلیخا او را تعقیب نمود و پیراهنش را پاره کرد و هنگامی که به درب خانه رسیدند و عزیز مصر را پشت درب منزل منتظر باز شدن درب یافتند، زلیخا بار گناه را بر گردن یوسف صدیق و پاکدامن تحمیل کرد و حضرت یوسف علیه السلام با گفتن «هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي» (این خانم نسبت به نفس من با من گفت و شنود داشته است.) از خودش دفاع کرد و شاهد حکیم و دانشمند، او را با بیان حکمت حکیمانه‌اش تأیید نمود و خیانت زلیخا برای شوهر و اطرافیان او، و نیز صداقت و پاکدامنی یوسف علیه السلام هویدا و مشخص گشت و یوسف علیه السلام همچون گذشته در خانه عزیز مصر باقی ماند.

زلیخا به این همه افتضاح و رسوائی بسنده نکرد و دست از ترفند و نیرنگ باز نداشت و برای مائل کردن نفس یوسف علیه السلام از کانال مکر و نیرنگ دیگری وارد عمل شد و آن این که همه خانم‌های مدل بالای مصر را به خانه‌اش دعوت نمود تا که تهمت آنها را نسبت به خودش در انتخاب یار و معشوق دفع کند، چون آنها زلیخا را نسبت به انتخاب یار سرزنش می‌کردند و می‌گفتند: «أَمْرَأَةُ الْعَزِيزِ تَرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» [یوسف: ۳۰] (همسر عزیز، جوانش [غلامش] را به سوی خود دعوت می‌کند! عشق این جوان، در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.)

زلیخا خواست آنها را تفهیم کند که خدمتکار در حُسن و جمال از تمام مخدومین سبقت جسته است. هدف دوم زلیخا این بود که به واسطه خانم‌ها حضرت یوسف علیه السلام را متعاقد کند تا که به خواسته او جواب مثبت دهد. لیکن پیامبر گرامی حضرت یوسف صدیق در این برهه حساس تر و خطرناک تر به ذات عظیم پروردگارش متوسل شد و از تهدید ندامتگاه‌های آنها نهراسید و در جواب تهدیدات آنها فرمود: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» [یوسف: ۳۳-۳۴] (گفت: پروردگارا! زندان، مرا محبوبتر است از آن عملی که اینها به آن مرا دعوت می‌دهند و اگر مکر و ترفند آنها را از من بر نگردانید من به جانب آنها میل می‌کنم و در نتیجه از گروه نادانان می‌شوم. خداوند متعال فوراً به فریاد بنده مقربش رسیدگی کرد و مکر و ترفند آنها را از او منصرف گردانید. چون که فقط او تعالی است که (هر وقت و هر جا) فریاد فریادکنندگان را می‌شنود و از احوال آنها اطلاع کامل دارد.)



نتیجه و خلاصه بحث مذکور

انبیاء علیهم الصلاه والسلام در تمام مراحل زندگی فقط از خداوند متعال (ما فوق الاسباب) استمداد کرده‌اند و استعانت خواسته‌اند. به عنوان نمونه، از چند مرحله زندگی حضرت یعقوب و حضرت یوسف علیهما الصلاه والسلام که مستنبط از قرآن مجیدند استدلالاً ذکر گردیده که آن بزرگواران در لحظات خطرناک (ما فوق الاسباب) فقط از خداوند متعال که «الهی القیوم» است پناه و استعانت خواسته‌اند. چون که نگهبان و حافظ همه مخلوقات فقط الله سبحانه و تعالی است، و برای حل مشکلات و معضلات خویش به آباء و اجداد بزرگوارشان که همه آنها انبیاء و اولیاء بوده‌اند متوسل نشده‌اند. لذا خداوند متعال با بیان داستان انبیاء علیهم الصلاه والسلام، ما بندگان بی‌خبر را آگاه می‌گرداند که ما هم مثل آنها در مهمات و مشکلات مستقیماً به ذات عظیم و مقدس او تعالی متوسل شویم و کسی دیگر را به عنوان حاضر و ناظر و غیب دان، در هر جا و هر وقت (ما فوق الاسباب) نخوانیم. چون که فقط خداوند متعال است که هر جا و هر وقت بر احوال و اعمال بندگان مطلع بوده و هست و به مشکلات آنها رسیدگی می‌فرماید.

در حقیقت این شمه‌ای است به عنوان نمونه (مشتی از خروار) از سیرت انبیاء علیهم الصلاه والسلام، و گرنه در سیرت انبیاء و اولیاء علیهم السلام که قرآن مجید از آنها صحبت به میان آورده است هویدا است که همه انبیا در مواقع خطرناک و حساس فقط مستقیماً خداوند متعال را خوانده‌اند و به او متوسل شده‌اند و هیچ احدی را به عنوان وسیلهٔ ما فوق الاسباب نخوانده‌اند و به آن متوسل نشده‌اند.

سیرت سید المرسلین و یاران با وفایش

سرتاج انبیاء و اولیاء، پیامبر اسلام جناب محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و یاران با وفا و مخلص او در لحظهٔ خطرناک و حساس در میدان بدر که از نظر اسباب ظاهری در مقابل دشمن مجهز به سلاح روز دست خالی بودند، ما فوق الاسباب فقط از خداوند متعال طلب امداد کرده‌اند. در سوره انفال کیفیت استغاثهٔ آنها ذکر گردیده است؛ «إِذْ تَسْتَعِيْثُوْنَ رِبْكَمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اُنِّيْ مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُرْدِفِيْنَ» [انفال: ۹۰] (قابل یاد است هنگامی که شما پروردگار خویش را فریاد زدید و او فوراً به فریاد شما جواب داد که من شما را با هزار ملائکه امداد خواهم کرد در حالی که هم ردیف یکدیگر می‌آیند).

ملاحظه بفرمائید لحظاتی را که شما از پروردگارتان طلب امداد کردید پس او به فریاد شما جواب مثبت داد و برای امداد و کمک شما فرشتگان معصوم را اعزام گردانید.

خلاصه اینکه در سیرت و داستان انبیاء و اولیاء علیهم الصلاه والسلام که در قرآن مجید بیان شده‌اند، روشن تر از خورشید است که آنها در تمام مشکلات و معضلات زندگی مستقیماً و بلاواسطه فقط از خداوند متعال استمداد و استغاثه کرده‌اند و به هیچ عنوان از غیر او تعالی طلب امداد و استغاثه نکرده‌اند.

مثلاً حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی به وسیله تسبیح «لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ» از خداوند متعال معذرت خواهی کرده است و خداوند نیز بواسطه این تسبیحات به فریاد او رسیدگی فرموده است. چنانچه در سوره انبیاء این مطلب را کاملاً توضیح داده است؛ «وَاذِ النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغٰضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نُّقَدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰۤی فِی الظُّلُمٰتِ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِيْنَ» فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنَجِّي الْمُوْمِنِيْنَ « [انبیاء: ۸۷-۸۸] (یادی از صاحب ماهی بفرمائید هنگامی که در حال خشم (از قوم خویش بود به طرف کشتی) رفت و تصور می‌کرد که ما بر او فشار نمی‌آوریم (لیکن ما او را در شکم ماهی بازداشت کردیم) پس او ما را در تاریکی‌های (دریا و شکم ماهی) فریاد زد و گفت که غیر از تو هیچ معبود (و مشکل‌گشائی) نیست (و از اینکه تو کسی را ناحق بازداشت کنی) پاک و منزهی. البته من از ستمکاران بودم (چون که قوم را بدون اذن صریح تو ترک کرده‌ام). سپس (فوراً) به فریاد او جواب دادیم و او را از غم نجات دادیم و همین طور مؤمنین را نجات خواهیم داد.)



خلاصه اینکه آنچه ذکر شد مشتبی است نمونه خروار. اگر اشتیاق تفصیل سیره انبیاء و اولیاء را دارید قرآن مجید را مطالعه بفرمائید. خصوصاً سوره‌هایی مثل انبیاء، صافات، قصص، نمل و غیره که در آنها سیره انبیاء و اولیاء بیان شده است که همه آنها در مصائب و مشکلات مستقیماً بدون واسطه خداوند متعال را فریاد زده‌اند و از او کمک و امداد خواسته‌اند. چنانکه حالت مشترک انبیاء علیهم الصلاه والسلام را در پایان داستان آنها در آیه ۹۰ سوره انبیا اینگونه بیان فرموده است: «إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ» [انبیاء: ۹۰] (بلاشک (همه انبیاء) در کارهای خوب و خیرات از یکدیگر مسارعت می‌گرفتند در هر حال ما را می‌خواندند و فریاد می‌زدند در حالیکه به رحمت‌های ما راغب و از عذاب ما می‌ترسیدند و فقط برای ما متواضع و خاشع بودند).

در حقیقت خداوند متعال را خواندن و فریاد زدن و به محضر او تضرع و عاجزی نمودن بزرگترین عبادت و مغز آنست چون که سرور کائنات فرموده است: «الدعاء مخ العبادة، الدعاء هو العبادة» (خواندن مغز عبادت است، و خواندن همین است عبادت).

همه ما باید به سیرت انبیاء متمسک و مقتدی باشیم. چنانکه فرمایش حق سبحانه و تعالی است: «فَبِهَذَا هُمْ أَفْتَدَهُ» (به سیرت انبیاء مقتدی باش).
ادامه دارد...

مصدر: سایت سنی آنلاین www.Sunnionline.us

روش قرآن در اثبات اصول شریعت

نویسنده: قاسم امیری

آن‌گاه که انسان به الله و رسولش و روز واپسین ایمان بیاورد، بر اوست که به مقتضای این ایمان، عمل کند؛ اینجاست که نوبت شریعت فرا می‌رسد و نقش احکام شرعی به میان می‌آید.

پس دین، عبارتست از: عقیده و شریعت؛ عقیده، اصل است و شریعت، فرع آن؛ اگر دین را به سان یک ساختمان فرض کنیم، عقیده، پایه و اساس می‌باشد که شریعت بر روی آن بنا گردیده است.

با نگاهی به قرآن درمی‌یابیم که اصول شریعت، از دو طریق به اثبات می‌رسند:

۱- خبر دادن (ذکر اصل حکم).

۲- قطعیت و وضوح.

یعنی: از طریق خبر یا متن قرآنی واضح و قطعی الدلاله. برای اثبات یک حکم شرعی یا بیان صحت آن، نیازی به دلیل عقلی نیست؛ زیرا مخاطب چنین متونی، فرد مسلمان است که به صحت داده‌ها و آیه‌های قرآن ایمان دارد؛ لذا مسلمان برای عمل به هر حکم شرعی که الله سبحانه و تعالی فرورستاده و به انجام آن دستور داده است، به چیزی غیر از آگاهی از حکم الله متعال که در قرآن آمده است، نیاز ندارد؛ یعنی مسلمان برای درک اینکه نماز و زکات و روزه جزو دین هستند، نیازمند دلایل اثباتی نیست؛ بلکه تنها به دلیلی قطعی نیاز دارد که الله سبحانه و تعالی خطاب به او اصل حکم را فرورستاده یا او را به کاری مکلف فرموده باشد؛ از این رو در اصول شریعت، فقط مسلمانان مورد خطاب قرار می‌گیرند. شریعت، دارای اصول و فروعی است؛ برای اثبات اصول شریعت، از قبیل: نماز و زکات و نیکی به والدین، وجود خبر یا متن قرآنی واضح و قطعی الدلاله، ضروری است؛ اما در رابطه با جزئیات و فروع احکام، دلیل ظنی راجح، یعنی دلیلی که وجهی از ترجیح دارد، کافی است.



دلیل قطعی را از آن جهت قطعی گویند که آن قدر واضح و روشن است که غیر از معنای ظاهری اش هیچ احتمال و مفهوم دیگری به آن راه ندارد.

شایسته‌ی تأکید و یادآوری است که هر اصلی، تنها از طریق قرآن ثابت می‌شود؛ یعنی دلیل اثبات هر اصلی، حتماً باید قرآنی باشد و روایات و دیدگاه‌ها یا «دلایل عقلی» در این زمینه، مستقل نیستند و نمی‌توانند به طور مستقل، پایه‌گذار اصلی باشند که اساسی قرآنی ندارد و در قرآن کریم ثابت نشده است. این شرط، هم اصول عقیده را در بر می‌گیرد و هم اصول شریعت را.

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net



اعجاز قرآن و سنت

سرعت نور

خداوند متعال می‌فرماید :

{يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِثْقَالُهُ أَثْفَالَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ} (سجده : ۵)

«خداوند (تمام عالم هستی را) از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، (و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزی که اندازه آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد».

خطاب آیه در لفظ «تَعْدُونَ» کسانی است که مبنای شمارش آنها، سال قمری است، که ماه در هر ۳۰ روز (عموماً) به دور زمین یک دور کامل می‌چرخد. حال اگر فاصله میان مرکز ماه تا مرکز زمین یعنی، نصف قطر مدار چرخشی ماه به دور زمین را به دست آوریم می‌توانیم، تعداد کیلومترهای طی شده ماه در هر گردش کامل به دور زمین را تعیین کنیم. و اگر محیط دایره چرخشی ماه را در ۱۲ ماه ضرب کنیم، مسافت طی شده آن را در طول سال و اگر در ۱۰۰۰ ضرب کنیم مسافت هزارساله آن را که به دور زمین طی کرده است، به دست می‌آوریم. مسافت هزارساله‌ای که در آیه ۵ سوره سجده بیان شده است.

در واقع، مسافتی را که ماه در هزار سال می‌پیماید، نور در یک روز طی می‌کند. زیرا اگر مسیر طی شده ماه در هزار سال را بر تعداد ثانیه‌های کامل یک روز تقسیم کنیم، (تعداد ثانیه‌ها = $24 \times 60 \times 60$)، عددی برابر سرعت نور در هر روز به دست می‌آید، حال اگر این عدد را بر تعداد ثانیه‌های طول روز تقسیم کنیم، عدد زیر حاصل می‌شود، یعنی دویست و نود و نه هزار و هفتصد و نود و دو کیلومتر و نیم، که عدد دقیق مربوط به سرعت نور است که توسط کنفرانس جهانی پاریس اعلام شده است. کشف دقیق سرعت نور، یکی از دستاوردهای مهم بشر در قرن بیستم به حساب می‌آید، این عدد بالاترین حد سرعت در هستی است و اگر شیء دیگری به غیر از نور بتواند با سرعت نور حرکت کند همانند نور ذره‌زده گشته و حجم آن به صفر می‌رسد و در شکل مشخصی نمی‌گنجد و زمان برای آن متوقف می‌شود، اما اگر با سرعت بیشتر از نور حرکت کند، زمان به عقب برمی‌گردد و در غیر این صورت زمان کوتاه می‌شود.

آنچه که راجع به سرعت نور و برابر بودن مقدار مسافت طی شده آن در طول یک روز با مقدار مسافت طی شده توسط ماه در هزاران سال، بیان کردیم همان نظریه نسبیتی است که غرب به آن می‌بالد.

آیه دیگری که درباره مقدار سرعت، بحث می‌کند، این است که می‌فرماید :

{تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِثْقَالُهُ خَمْسِينَ أَثْفَالَةٍ} (معاوج : ۴)

«یعنی (فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند در مدتی که پنجاه هزار سال (معمولی بر انسان‌ها) طول می‌کشد».

در این آیه، جمله «مِمَّا تَعْدُونَ» یعنی طبق شمارش شما انسان‌ها، وجود ندارد. زیرا سرعت مذکور در این آیه، سرعت ملائکه است که بالاتر از سرعت نور می‌باشد.

همه می‌دانیم که ماه در مدت زمان یک ماه قمری، یک بار به دور زمین می‌چرخد و چرخش ماه به دور خود نیز، همین مقدار طول می‌کشد، به همین دلیل همیشه یک طرف ماه قابل رؤیت است و طرف دیگر آن هرگز دیده نشده است. زیرا چرخش آن به دور خود و به دور زمین، در یک وقت صورت می‌گیرد. و هر دو چرخش آن در زمان بیست و نه روز و هشت ساعت، انجام می‌گیرد.



اما نکته قابل توجه اینست که ماه در هر روز، سیزده درجه از مدار خویش به دور زمین را طی می‌کند، اما نسبت به طلوع روز قبل، چهل و نه دقیقه، دیرتر، ظاهر می‌شود، که اگر هر روز این تأخیر چهل و نه دقیقه‌ای را نداشت همیشه آن را به صورت ماه بدر مشاهده می‌کردیم، اما این تأخیر روزانه باعث می‌شود که ماه در مراتب و درجه‌های مختلف هلالی، ربع اول، ماه بدر، هلال آخر و غیاب کامل مشاهده شود، به همین دلیل، پروردگار می‌فرماید :

{هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ} (یونس : ۵)

«خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معین کرده است تا شماره سال‌ها و حساب (کارها) را بدانید.»

و این نعمتی دیگر از جانب خالق و پدیدآورنده هستی است که ماه را اینگونه فرمان داده که هر روز چهل و نه دقیقه، نسبت به روز قبل دیرتر ظاهر شود، تا منازل و مراتب مختلفی به خود گیرد و گاه شماری در دل آسمان باشد و شما ای اهل زمین، حساب و کتاب روز و ماه و سال خویش را بدانید. به راستی که خدا پرورنده جهانیان است.

نکته دیگر اینست که ماه یکی از هشتاد جزء زمین است و نیروی جاذبه در سطح ماه، نیروی جاذبه روی زمین است و اگر انسانی شصت کیلویی در سطح ماه قرار گیرد، وزن او تا ده کیلو کاهش پیدا می‌کند.

با وجود اینکه قمرهای دیگری نیز وجود دارد که گردش آنها به دور خودشان سال‌ها طول می‌کشد، برخی بسیار دور و برخی بسیار نزدیکند، اما حسن تدبیر و برنامه خداوند، به گونه‌ای بوده که قمر زمین، در همان زمانی که به دور زمین می‌چرخد، به دور خود نیز می‌چرخد و اگر اینگونه نمی‌بود و در هر گردش به دور زمین، سیزده درجه از مدارش را طی نمی‌کرد و هر روز با چهل و نه دقیقه تأخیر نسبت به روز گذشته، ظاهر نمی‌شد، نمی‌توانستیم از آن استفاده شمارشی برده و مبنای کار تقویم‌ها قرار دهیم.

اما سؤال دیگری نیز درباره ماه مطرح است. اگر فاصله ماه تا زمین کمتر از مقدار کنونی می‌بود چه می‌شد؟ پروردگار علیم فرموده است :

{وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ} (رحمن : ۵)

«خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند.»

پس فاصله ماه تا زمین، طبق حسابی دقیق، تعیین شده است که جزر و مد یکی از نتایج آن با تأثیر محدود است. اگر این فاصله کمتر از آن چه که هست می‌شد، آب دریاها، بالا آمده و تمام خشکی را در بر می‌گرفت و زندگی بر روی زمین، غیرممکن می‌شد و اگر بیشتر نزدیک می‌شد، جذب زمین شده و با آن برخورد می‌کرد. و در صورتی که فاصله آن با زمین افزایش می‌یافت پدیده جزر و مد که تأثیرات مهمی در دریاها می‌گذارد، از بین می‌رفت و آثار ناگواری بر حیات می‌گذاشت. و با افزایش بیشتر این فاصله، جذب سیارات دیگر شده و باعث می‌شد که زمین در چهار ساعت، حرکت انتقالی خود را انجام دهد، و شب ۲ ساعته و روز ۲ ساعته پدید می‌آمد. آیه زیر تمام محاسبات مذکور را در بر گرفته است :

{وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ}

آیات زیر نشانه اهمیت خورشید و ماه است، می‌فرماید :

{وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ} (یس : ۳۹)

«برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) به صورت ته مانده کهنه (خوشه خرما بر درخت) در می‌آید (قوسی شکل و زرد رنگ).»



سپس می فرماید :

{لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ}

و باز می فرماید :

{وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ} (ابراهیم : ۳۳)

«و خورشید و ماه را مسخر شما کرده است که دائماً به برنامه خود ادامه می دهند».

و مدت زمان حیات ماه به ذهن هیچ کس خطور نخواهد کرد، خداوند به این قضیه اشاره دارد که :

{وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ} (لقمان : ۲۹)

«و خورشید و ماه را مسخر شما کرده (و در مسیر منافع انسان ها به جریان انداخته است)؟ و اینکه هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند (و این نظم و نظام با پایان گرفتن دنیا، پایان می یابد) و خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است».

این آیه نیز یکی دیگر از نشانه های خداوند است که بر عظمت وی دلالت دارد :

{تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا} (فرقان : ۶۱)

«پاینده و بزرگوار خدای رحمانی است که در آسمان برج هایی را به وجود آورده است و در آن، چراغ (فروزان خورشید) و ماه تابان را ایجاد نموده است».

در جایی دیگر می فرماید :

{الَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا* وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا} (نوح : ۱۵-۱۶)

«مگر نمی بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟* و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟».

جالب است بدانیم که خاک ماه، منعکس کننده نور است و این از حکمت های خدایی است، زیرا نور ماه یکی از هیجده جزء نور خورشید، محسوب می شود. (و نور سطح آن، به ماه فرصت اظهار وجود داده و در منظر دید ما قرار می دهد) تا بتوانیم از آن به عنوان یک تقویم دقیق که در دل آسمان قرار دارد، استفاده کنیم و از خورشید به عنوان یک ساعت روزانه و از ماه به عنوان یک گاه شمار، بهره جوییم، خداوند دانای آگاه می فرماید :

{هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَّةَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ} (یونس : ۵)

«خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معین کرده است تا شماره سال ها و حساب (کارها) را بدانید».

این موارد، جزو آیات آفاقی قرآن هستند که بر عظمت و وحدانیت خداوند دلالت دارد. که بوق دستگاه های تبلیغاتی غرب، از کشف آنها در سال های گذشته، به صدا درآمده است، در حالیکه قرآن کریم از هزار و چهارصد سال پیش آن را به صراحت و وضوح، بیان کرده است. پس ای انسان (سرگشته و شیدای غرب) به کجا می روی و به چه کس روی می آوری؟ آیا از تفکر در این آیات می گریزی؟

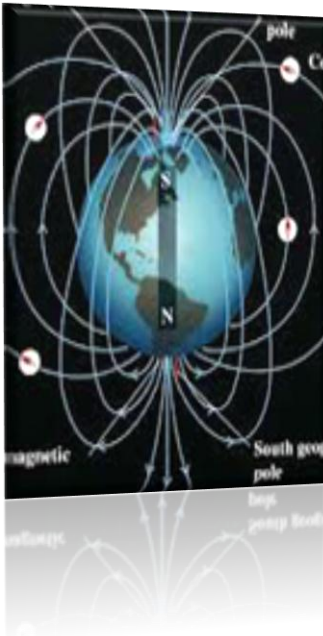
برگرفته شده از کتاب: دایره المعارف اعجاز علمی در پر تو قرآن و سنت

تألیف: دکتر محمد راتب نابلسی

مترجمان: محمد آزاد شافعی، عبدالباسط عیسی زاده

مصدر: سایت اسلام-قرآن و تفسیر www.Islamqmt.com

میدان مغناطیسی و نماز



هارولد بور از دانشگاه ییل برای اولین بار با انجام یک آزمایش ساده، به وجود میدان مغناطیسی در اطراف موجود زنده پی برد. او با توجه به یک مولد الکتریکی که در آهنربا در داخل سیم پیچ دوران می کند و جریان تولید میکند، سمندری را در یک ظرف آب نمک قرار داد و ظرف را به دور سمندر چرخاند. الکترودهایی که در این ظرف وجود داشتند و به یک گالوانومتر حساس متصل شده بودند، یک جریان متناوب را نشان می دادند. زمانی که بور این آزمایش را بدون سمندر انجام داد، گالوانومتر هیچ جریانی را نشان نداد.

این بدان معنا بود که در اطراف موجود زنده میدانی وجود دارد که خاصیت مغناطیسی هم دارد. بور این وسیله را بر روی دانشجویان داوطلب خود امتحان کرد و مشاهده نمود که این میدان در بدن انسان هم وجود دارد و کاملاً تابع رویدادهای اساسی زیست شناختی بدن است. او این میدان را حیاتی نامید چون هرگاه حیات از بین برود، میدان حیاتی هم از بین میرود. به گونه های که یک سمندر مرده که در دستگاه بود هیچ پتانسیلی به وجود نمی آورد.

تشکیل میدان مغناطیسی بدن :

همانگونه که می دانید، در بدن ما میلیونها عصب وجود دارد که کار انتقال پیام در بدن ما بوسیله تحریک الکتریکی این عصبها صورت می گیرد. در اثر شارش بار در اطراف آنها در بدن ما یک میدان تشکیل می شود و میدان بدن ما در اثر فعالیت همزمان میلیونها عصب به وجود می آید.

امواج مغزی :

دستگاه موج نگار مغز چهار نوع منحنی از امواج مغزی را ارائه میدهند که عبارتند از: آلفا، بتا، دلتا و تتا. ریتمهای دلتا کندترین امواج مغزی با تناوب از ۱ تا ۳ دور در ثانیه بوده و اغلب در خواب عمیق ظاهر می شوند. به نظر میرسد که ریتمهای تتا که دارای تناوب ۴ تا ۷ دور در ثانیه می باشند به خلق و خوی بستگی داشته باشد.

ریتمهای آلفا از ۸ تا ۱۲ دور در ثانیه، در اوقات تفکر، تامل آزاد رخ داده و در صورت تمرکز حواس و توجه قطع می شوند و بالاخره ریتمهای بتا با تناوب ۱۳ الی ۲۲ دور در ثانیه، ظاهراً منحصر به نواحی جلویی مغز، یعنی جایی که فعالیتهای پیچیده مغزی رخ می دهد می باشند. امواج آلفا امواج بسیار مهمی هستند که بوسیله هانسبرگر آلمانی کشف شدند و به گفته وی با



نوعی هوشیاری و خودآگاهی معطوف به درون ظاهر می شوند تغییرات فیزیولوژی مهمی در بدن ایجاد می کنند مثل تمرکز و یادگیری.

میدان مغناطیسی بدن و امواج مغزی در معرض خطر :

حتما تا به حال در باره خطرات گوشیهای موبایل یا زندگی در نزدیکی نیروگاههای برق چیزهایی شنیده اید. بنابر تحقیقات پروفیسور لای امواج مغناطیسی که از نیروگاههای برق یا وسایل برقی مثل سشوار و ریشتراش برقی و... ساطع می شود به دی ان ای سلولهای مغزی آسیب میرساند و قابلیت ترمیم را در آنها از بین می برد. میدانهای مغناطیسی خارجی علاوه بر آسیب به دی ان ای مغز اثر منفی دیگری به بدن دارند.

این میدان ها باعث اختلال در میدان مغناطیسی طبیعی بدن می شوند. همانطور که میدانید نزدیک به ۷۰٪ از بدن ما را آب فراگرفته و مولکولهای آب به صورت دوقطبی هستند و زمانی که ما در معرض یک میدان مغناطیسی خارجی قرار می گیریم، این مولکولها در جهت آن میدان قرار می گیرند و این پدیده باعث می شود نظم میدان مغناطیسی ما به هم بریزد.

علاوه بر عوامل خارجی یکسری عوامل داخلی نیز وجود دارند که باعث می شوند اختلال در میدان بدن ایجاد شود. مهمترین آنها بارهای الکتریکی هستند که هنگام شارش بار در عصب در اطراف آن به وجود می آیند و به صورت الکتریسیته ساکن در بافتهای بدن ذخیره میشوند و میدانی که در اطراف این بارها بوجود می آیند در میدان بدن ایجاد خلل می کنند.

این بارها به خصوص در نقاطی که تراکم اعصاب بیشتر است ذخیره می شوند و به دلیل این که هم تراکم زیادی دارند و هم در نزدیکی عصبهای بیشتر و مهمتری قرار دارند برای بدن به شدت مضر هستند. از جمله این نقاط ناحیه سر و دستها و قسمت مچ یاب و پایین است و در بین این سه قسمت، سر اهمیت ویژه ای دارد چون بارهای ذخیره شده در آن علاوه بر ایجاد خلل در میدان مغناطیسی مغز باعث اغتشاش در امواج مغزی نیز می شوند.

به ظاهر ما روزانه تنها دقایقی را در معرض میدان مغناطیسی هستیم. مثل موبایل یا سشوار و غیره. اما در طول دوران زندگی خود در معرض میدانی بسیار قوی هستیم و آن میدان مغناطیسی زمین هست. عوامل داخلی اغتشاش در میدان بدن ما هم فعالیتهای حیاتی و اجتناب ناپذیری هستند که در تمام طول عمر ما در جریان هستند پس چگونه میتوان باعث خلل این اثرات سو که باعث اختلال در بدن ما و بیماریهایی مثل سرطان می شوند را خنثی کرد؟ در اینجا است که باید گفت خداوند راه حل تمام این سوالات را در یک عمل ساده که امکان آن برای همه افراد وجود دارد و بیش از چند دقیقه هم وقت نمی برد و هیچ ضرری هم ندارد به انسان هدیه داده و آن نماز است.

نماز و میدان مغناطیسی :

آنگونه که از تصاویر به دست آمده از میدان مغناطیسی زمین پیداست، به طور شگفت انگیزی اگر انسان در هر نقطه از زمین رو به قبله بایستد، میدان مغناطیسی بدنش بر میدان مغناطیسی زمین منطبق می گردد و در مدتی که در نماز است میدان بدنش منظم می شود.

یکی از نکات بسیار جالبی که پروفیسور بور به آن دست یافته بود این بود که دریافته بود که در تمام دانشجویان مؤنث ماهی یکبار تغییر ولتاژ شدید ایجاد می شود و میدان بدن به منظمترین حالت خود می

اخیرا هم کشف شده است که علت اینکه قلب زنان منظم تر و قویتر از مردان میزند و دلیل آن همین تغییر ولتاژ هست.



نماز و بارهای الکتریکی :

همانطور که قبلاً اشاره شد بارهای زائدی که در اثر تحریکات الکتریکی اعصاب به وجود می آیند هم شبیه میدان بدن و هم بر امواج مغزی اثر سو دارند. و این اثرات در نواحی که اعصاب در آن تحرک بیشتری دارند، خطرات جدیتری ایجاد می کنند و باید هرچه سریعتر از آن نواحی دور شوند.

به طرز حیرت آوری می بینیم که این نواحی دقیقاً نواحی هستند که در وضو شسته می شوند و بنابر تحقیقات صورت گرفته، بهترین راه دفع این بارهای زائد استفاده از یک ماده رساناست که سریعترین و ارزانتترین و بی ضررترین ماده برای این کار آب است و جالب اینجاست که آب هرچه خالص تر باشد سریعتر بارهای ساکن را از بدن ما به اطراف گسیل می دهد و هیچ مایعی مثل آب خالصی که در وضو به انسان سفارش شده این اثر را ندارد.

نماز و امواج مغزی :

با دفع بارهای زائد بدن در وضو امواج مغزی در ایده ترین حالت قرار می گیرند. علاوه بر آن حالت تمرکزی که در هنگام نماز در انسان به وجود می آید، تشعشع امواج آلفا را به اندازه قابل توجهی بالا می برد و توانایی مغز را در تولید این امواج بالا می برد.

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

اسراری از علم بیان در مثال های قرآن (مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ) (۱)

این یکی از مثال هایی است که خداوند در قرآن بیان فرموده است:

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ) در این آیه خداوند می فرماید: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ

الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار

کرده اند همچون عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می دانستند سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است) [العنکبوت: ۴۱].

این مثالی است که خداوند تمام کسانی را که به غیر الله اعتماد و توکل می کنند و به کسی غیر از او پناه می برند، درحالیکه این چیزها در حقیقت برایشان سود و زبانی ندارند به آن تشبیه می کند و حال آنان را به حالت عنکبوتی مانند می داند که برای خود خانه ای ساخته تا در آن از خطرات در امان بماند و به آن پناه برد، به تارهای نیرومند آن اطمینان می کند اما این حقیقت را نمی داند که این خانه ی سست بنیان نه کسی را از گرما و سرما حفاظت می کند و نه پناهنده ای را پناه می دهد و نه خسته ای را آرامش می بخشد. پس کسانی که غیر خداوند را دوست و سرپرست خود ساخته اند، هم خودشان و هم سرپرستانشان مانند عنکبوت و تار او هستند، که به جای خانه های دیگر آن را اختیار کرده اند، و این نیز تشبیه دیگری است و بین این دو تشبیه وجه شبهی وجود دارد و آن ضعف و نا پایداری چیزی است که به آن اطمینان شده است.

و نتیجه ی این تشبیه: هشدار به آدمی درباره ی فریفته شدن به عملی است که هیچ اساس و پایه ای ندارد.

این مثال در ابتدای نیمه ی دوم از سوره ی عنکبوت آمده که سوره ایست مکی و موضوع آن عقیده و اصول بزرگ آن مانند وحدانیت الهی، رسالت پیامبر صلی الله علیه وسلم و زنده شدن بعد از مرگ و پاداش و کیفر اعمال بندگان است.

این سوره از اساس حول محور ایمان و سنت ابتلای الهی در زندگی انسان است زیرا مسلمانان در مگه در شدید ترین و



سخت ترین حالات قرار داشتند به همین دلیل در این سوره نیز مفصلاً و به طور مبسوط، به طور خاص در لابلای داستان انبیاء علیهم السلام از امتحان و ابتلا سخن گفته شده، از اقوامی سخن به میان آمده که قدرت مالی و مقام و سلطنت، آنان را فریفته؛ گمان کرده اند که همین چیزها آنان را از عذاب الهی محفوظ خواهد داشت.

سوره بعد از حروف مقطعه ی (الم) با این جمله ی صریح و روشن شروع می شود که :

﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾

(آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟)

سپس سوره ادامه پیدا می کند و درباره ی کسانی که ایمان را تنها اعتراف زبانی پنداشته، در هنگام رسیدن مشقت و محنت به سوی جهنم گمراهی می روند، و از اسلام خارج می گردند تا بلکه از سختی دنیا رهایی یابند، گویی (در نظر اینان) عذاب آخرت از رنج دنیا سهل تر است!

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ..﴾ (بعضی از مردم با زبان می گویند به خدا ایمان داریم، اما به محض اینکه (از سوی مردم) به خاطر خدا آزاری می بیند، آزار مردم را همچون عذاب الهی دردناک می پندارد..)

آنگاه سوره با بحث در مورد محنت انبیاء علیهم السلام و رنج هایی که در راه تبلیغ رسالت خداوندی متحمل شدند ادامه می یابد که از محنت نوح علیه السلام آغاز شده، به ابراهیم، لوط، و سپس به شعیب (علیه الصلاة والسلام) می رسد و در مورد بعضی از ملت های طغیانگر و افراد جبار و ظالم چون عاد، ثمود، قارون، و هامان سخن می گوید و خلاصه وار، هلاکت و نابودی را که در نتیجه ی ظلم و سرکشی گریبانگیرشان شده، بیان کرده، می فرماید:

﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (و هر یک [از ایشان] را به گناهش گرفتار [عذاب] کردیم از آنان کسانی بودند که بر [سر] ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد [مرگبار] آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و [این] خدا نبود که بر ایشان ستم کرد بلکه خودشان بر خود ستم می کردند) [العنکبوت: ۴۰].

سپس با این نمایش سریع از محنت انبیا علیهم السلام و مقابله آن حضرات با کفار و مشرکان سرکش و ظالمان و مفسدان در زمین و نشانه ها و عبرت هایی که از آنان برای آیندگان باقی مانده، این تمثیل قرآنی می آید تا این حقیقت را به هر پادشاه ظالمی تأکید و گوشزد نماید که در تمام کائنات، سلطنتی غیر از سلطنت الله تعالی اصلاً وجود حقیقی ندارد و هیچ پناه و نجاتی جز در بارگاه او سبحانه و تعالی نیست و قویترین بدکاران زمین هر اندازه خود را عظیم و صاحب جبروت بدانند، در مقابل او بسیار ضعیف و ناتوان و بی بنیان هستند، و پناه بردن به آنها و قرار گرفتن در زیر چترشان همانند پناهنده شدن عنکبوت به خانه ی سست بنیان خویش است، که آیه ی شریفه آن را (أوهن البيوت) می خواند:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند همچون عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می دانستند سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است) [العنکبوت: ۴۱].



کسانی که سروران و سرپرستانی غیر از الله برای خود برمی گزینند، به آنان پناه برده و از ایشان انتظار سود دارند، درواقع همانند عنکبوتی هستند که تار می تند یعنی خانه ای بسیار ناپایدار می سازد خانه ی اینان از نظر سستی و ناپایداری و بی بنیادی همچون خانه ی عنکبوت است، بلکه در دست قدرت پروردگار متعال و در مقابل سلطنت چیره ی خداوند قهار از عنکبوت هم بی مقدارتر و ضعیف تر و ناتوان تر هستند.

دوستان و سرپرستانی نیز، که اینان به آنها پناهنده می شوند، از تار عنکبوت سست ترند، چرا که خانه ی عنکبوت حداقل، فایده ی کمی دارد، اما اینها هیچ فایده و حقیقتی ندارند زیرا نه می توانند سختی را از دوستان خود دور کنند، نه می توانند نیازی را برطرف نمایند و نه می توانند بدی و ناراحتی را از ایشان دور کنند.

این مثال یکی از زیباترین مثال ها و راهگشا ترین آنها برای بطلان شرک و خسران مشرکان و رسیدنشان به غیر آن چیزی که در نظرشان بوده، به شمار می رود؛ یعنی مانند آینه ای است که مردم در آن دیده می شوند به خصوص کسانی که طبعشان سخت گشته و مشاعر و احساساتشان تغییر کرده - در حقیقت تصویری است که تمام سرپرستانی را که به غیر الله به آن دل بسته می شود، ناچیز و ضعیف نشان می دهد و سستی پناهگاه کسانی را که به غیر پروردگار پناه می برند بیان می کند و تصویری دوگانه را برای آن ترسیم می کند؛ یعنی پناه جویندگان به غیر خدا همانند عنکبوت هایی ضعیف و ناتوانند که به خانه ای در حمایت یاران و سرپرستان خود می روند، خانه ای سست تر و ناپایدار تر از تار عنکبوت.

و هرکس امکان نظر کردن و دیدن بقایای عبرت انگیز پندآموزی را که خداوند در خانه های ظالمان که از گذشته باقی مانده را نداشته باشد، حجت خداوند بر او نیز تمام شده و بهانه ای برای نپذیرفتن دین نخواهد داشت، زیرا خداوند این حقیقت را به طور کامل در تار عنکبوت برایمان منعکس فرموده است.

در تمثیل کسانی که غیر خدا را یاور خود گرفته اند، به عنکبوت و همچنین تشبیه این یاوران به خانه ی عنکبوت، یکی از معجزات قرآن نیز وجود دارد زیرا عنکبوت، لانه ی خود را تنها از تارهای بلندی می سازد که با ترشح ماده ای از بدنش به وجود می آورد این ماده به محض قرار گرفتن در معرض هوا سفت می شود و از حالت بزاق به صورت تارهای براقی در می آید و کسانی که غیر خدا را سرور و سرپرست خود می دانند این اعتقاد فاسد را خود به وجود آورده اند و اطمینان و آرامش را در سایه ی آن می جویند و این باور نادرست را تنها از هوای متعفنی که از عقل ناسالمشان بر می خیزد، و این اوهام گمراه کننده از آن به وجود می آید؛ ساخته اند.

مراد از موصل در این فرموده، هر چیزی است که به جای خداوند پناهگاه و محل اعتماد قرار گیرد چه بت باشد، چه انسان، به همین دلیل به جای الهه کلمه ی اولیاء را به کار برده است که اشاره به شرک خفی می باشد و هر کس عبادت خداوند را برای ریا در نظر دیگران انجام دهد، در حقیقت سروری غیر از او اختیار نموده پس مثال او نیز ﴿ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ يَتِيمًا ﴾ است.

انکار تمام (اولیاء) (سرپرستان غیر خداوند) و آوردن آن به صورت جمع برای تنوع و تعدد است، یعنی سرپرست و دوست تنها یک نوع ندارد بلکه انواع آن متفاوت است، اصل آن ولی می باشد، اصل کلمه ی ولی به معنای آمدن یا قرار دادن چیزی بلافاصله بعد از دیگری است، عرب می گوید (هذا يلي ذلك) (این چیز بعد از آن چیز می آید) کلمه ی ولی به عنوان صفت



بر تابع و متبوع و یاری دهنده و یاری شونده نیز اطلاق می گردد.

می گویند (الله ولی المومنین) یعنی خداوند مددکار مومنان است، مومن ولی خداوند است یعنی خداوند او رانصرت می فرماید. همچنین می گویند (شیطان) ولی کافران است و کافران اولیای شیطان هستند و همچنین می گویند که کافران اولیای یکدیگرند و مومنان نیز اولیای (دوستان و یاران) همدیگرند.

الله تعالی فرموده اند: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ (خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد و کسانی که کفر ورزیده اند سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند) [البقرة: ۲۵۷]

﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ (کسانی که ایمان آورده اند در راه خدا کارزار می کنند و کسانی که کافر شده اند در راه طاغوت می جنگند پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است) [النساء: ۷۶]

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (آنان هرگز در برابر خدا از تو حمایت نمی کنند [و به هیچ وجه به کار تو نمی آیند] و ستمگران بعضی شان دوستان بعضی [دیگر]ند و خدا یار پرهیزگاران است) [الجاثیه: ۱۹]

﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [۱۳۸] ﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (به منافقان خبر ده که عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت) (۱۳۸) همانان که غیر از مؤمنان کافران را دوستان [خود] می گیرند آیا سربلندی را نزد آنان می جویند [این خیالی خام است] چرا که عزت همه از آن خداست [۱۳۹] (([النساء: ۱۳۸-۱۳۹].

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيتَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید آیا می خواهید علیه خود حجتی روشن برای خدا قرار دهید) [النساء: ۱۴۴]

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ وَمَن يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی نماید) [المائدة: ۵۱]

بنابر این اطلاق لفظ (اولیاء) به معنای آلهه (جمع اله) و خدایانی که مشرکان به جای خداوند می پرستیدند، درست نیست. استاد محمد اسماعیل عتوک.

*پژوهشگر و محقق زبانشناس و استاد زبان عربی دانشگاه حلب سوریه



قصه های قرآن

داستان شتر حضرت صالح و قومش از دیدگاه قرآن (۲)

قبلاً بیان داشتیم که این قوم از اعراب بوده اند، و بعد از قوم عاد می زیسته اند، اما از سرنوشت آنان عبرت نگرفتند، به این دلیل پیامبرشان علیه السلام به آنان فرمود:

....اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ (..... ای قوم من خدا را پرستید برای شما معبودی جز او نیست در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده است این ماده شتر خدا برای شماست که پدیده‌ای شگرف است پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد و گزندی به او نرسانید تا [مبادا] شما را عذابی دردناک فرو گیرد (۷۳)) ، وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَا فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْبُوهَا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از [قوم] عاد جانشینان [آنان] گردانید و در زمین به شما جای [مناسب] داد در دشتهای آن [برای خود] کاخهایی اختیار می کردید و از کوهها خانه‌هایی [زمستانی] می تراشیدید پس نعمتهای خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد برمدارید (۷۴)) (اعراف)

یعنی خداوند شما را جانشین قوم عاد فرموده تا از سرنوشت آنان عبرت بگیرید، و برخلاف آنان عمل کنید، زمین را در اختیار شما قرار داده، تا از کوهها و سنگ هایش قصر و عمارت بسازید ﴿وَتَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ﴾ که در ساخت خانه های محکم و استوار از دل کوههای سنگی مهارت دارید، پس در مقابل این نعمت الهی شکر و عمل صالح انجام دهید، و تنها او را پرستید، و از انجام عملی خلاف دستور او پرهیز کنید، زیرا سرانجام وخیمی خواهد داشت. به همین دلیل اینچنین آنان را نصیحت می فرماید: ﴿اتُّرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ، فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ﴾ (آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می شوید؟ (۱۴۶)) و کشتزارها و خرمانبانی که شکوفه‌هایشان لطیف است (۱۴۸)) میوه های انبوه و زیبا و تازه هستند. ﴿وَتَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾ (شما را توان این داده که از این کوههای سخت ماهرانه ساختمانهای امن بسازید، پس از او پروا دارید و از امر دستور من اطاعت کنید، نه از فرمان مسرفان افراطگری که در زمین تنها راه فساد درپیش داشته به راه درستاری نمی روند.)

همچنین به آنان فرمود: ﴿يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ خداوند آن ذاتی است که شما را از خاک زمین آفرید، و شما را آباد کنندگان آن قرار داد، و کشت و میوه در اختیارتان نهاد، پس او خالق و رازق است و تنها او شایسته ی عبادت است نه کسی جز او.

﴿فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ﴾ پس از آنچه می کنید دست بر دارید، و به پرستش خداوند روی آورید، زیرا هم اوست که از شما می پذیرد و شما را عفو می فرماید. ﴿إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ﴾ (همانان پروردگار نزدیک است و دعای بندگان را اجابت می کند).

﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا﴾ : (گفتند ای صالح ما قبلاً آرزوی می کردیم که قبل از این سخن که ما را به توحید در عبادت و ترک دیگر معبودان و کنار گذاشتن خدایان نیاکانمان دعوت کنی، دارای عقل درستی باشی.) از این جهت گفتند: ﴿أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ﴾

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي مِنْهُ رَحْمَةٌ فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ﴾ (گفت ای قوم من چه بینید اگر [در این دعوا] بر حجتی روشن از پروردگار خود باشم و از جانب خود رحمتی به من داده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می کند در نتیجه شما جز بر زبان من نمی افزایید). و این نوعی نرمش و انعطاف از سوی ایشان در برابر کفار و نیکویی در دعوت دادن آنان به سوی خیر است، می فرماید:



اگر، سختم درست باشد، چه می گوئید؟ آنوقت عذر شما نزد خداوند چه خواهد بود؟ چه چیزی شما را از عذاب خدا خواهد رهانید؟ شما از من می خواهید که دعوت به سوی خدا را ترک کنم، و من هرگز نمی توانم چنین کاری را انجام دهم زیرا این کار بر من واجب است و اگر من کار دعوت را ترک گویم نه شما و نه هیچ کس دیگر نخواهد توانست مرا از عذاب الهی نجات دهد یا مرا کمک کند، پس من همچنان شما را به سوی الله (وحدہ لا شریک له) فرا می خوانم تا روزی که خداوند بین من و شما داوری فرماید.

آنان به او گفتند: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ﴾ یعنی: بدون شک تو از مسحور شدگانی. و نمی دانی که چه می گویی و ما را به طرف خدای واحد و فروگذاشتن خدایان فرا می خوانی (جمهور ائمه آیه را اینگونه معنا کرده، فرموده اند مراد از مسخرین، مسحورین یعنی سحر شدگان است). بعضی نیز گفته اند مراد این است که (تو فردی ساحر هستی) که البته معنای اول درست تر است، زیرا قبل از آن گفته بودند که ﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا﴾ (تو تنها بشری مانند خود ما هستی) و سپس گفتند: (اگر راست می گویی معجزه ای {از نزد خدا} بیاور) ﴿فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ از او خواستند که کارهای خارق العاده ای برایشان انجام دهد، تا دلیلی بر صدق ادعایش باشد، او فرمود: (این هم شتر خداوند، که نوبتی از آب خوردن از آن اوست و نوبت روزی معین نیز از آن شما باشد، بر او گزندی مرسانید، که در آن صورت عذاب روزی بزرگ شما را خواهد گرفت). ﴿قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ، وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ همچنین در جواب این درخواست آنان فرمود: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نشانه ی روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آمده است، این شتر خداوند است، پس بگذارید در زمین خداوند بچرد و به سوبش به بدی دست دراز مکنید که دچار عذابی دردناک شوید.) و خداوند نیز در این باره می فرماید: ﴿وَأْتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا﴾ (برای قوم ثمود آن ماده شتر را (به عنوان معجزه فرستادیم) که در حق آن ظلم کردند).

مفسران گفته اند که روزی قوم ثمود در مجمع خود گرد آمده بودند، در آن هنگام صالح پیامبر خدا (علیه السلام) نزدشان آمد، و آنان را به سوی الله دعوت داد، موعظه کرد و تذکر داد و آنان را امر به کارهای نیک فرمود قوم در جوابش به صخره سنگی از کوهی که در آن نزدیکی بود اشاره کرده، گفتند: آیا می توانی از این صخره سنگ، شتری چنین و چنان برایمان بیرون آوری؟ آنان اوصاف شتر را با جزئیاتش به او گفتند و در این کار بسیار زیاده روی کردند حتی گفتند ماده شتری بلند و بزرگ و ده ماهه حامله باشد، و شکل و شمایل آن را برایش توصیف نمودند. صالح پیامبر علیه السلام فرمود: آیا چیزی را که گفتید، اگر درست همانگونه که خواسته اید بیرون آورم به من ایمان خواهید آورد؟ و رسالت مرا تصدیق خواهید کرد؟ گفتند: آری، سپس برای ایمان آوردن از ایشان عهد و پیمان گرفت.

آنگاه به جایگاه نمازش رفت و تا می توانست برای خداوند عزوجل نماز خواند و سپس از پروردگار درخواست کرد که آنچه را قوم از او درخواست نموده اند به انجام برساند، الله تعالی به آن صخره سنگ دستور داد که شکافته شود، و از درون آن ماده شتری عظیم بیرون آمد درست به همان صورت که آن قوم از او خواسته بودند.

آنان وقتی این معجزه را دیدند، با امری بسیار عظیم مواجه شدند، منظره ای بسیار شگفت انگیز و قدرتی بس عظیم و دلیلی قاطع و برهانی روشن بود، آنگاه بسیاری از ایشان ایمان آوردند اما اکثرشان بر کفر و گمراهی و عناد خویش پای فشردند و استمرار ورزیدند، به همین دلیل الله تعالی می فرماید: ﴿ظَلَمُوا بِهَا﴾ یعنی آن را انکار نمودند، و با دیدن چنین معجزه ای از حق پیروی نکردند. رئیس ایمان آوردندگان، به حضرت صالح علیه السلام، جندع بن عمرو بن محلاة بن لیبید بن جواس و از رؤسای قوم بود، که جزو بقیه کسانی بودند که می خواستند به دین خدا مشرف شوند، که ذؤاب بن عمرو بن لیبید، و حباب و رباب بن صعر بن جلمس آنان را از ایمان آوردن باز داشتند، جندع پسر عمویش شهاب بن خلیفه را که از اشراف ثمود بود، به سوی دین خدا فرا خواند، او نیز تمایل داشت مسلمان شود اما این افراد، وی را از این کار باز داشتند. مردی از مسلمانان آن زمان به نام مهرش بن غنمه بن الذمیل رحمه الله چنین سروده است:

وكانت عصبه من آل عمرو *** إلى دین النبی دعوا شهابا



دسته ای از جوانان آل عمرو*** شهاب را به سوی دین پیامبر دعوت دادند

عزیز ثمود کلهم جمیعا*** فهم بأن یجیب ولو أجابا

او بزرگترین بزرگان ثمود بود*** و تمایل داشت که به دین خدا بگردد و ای کاش این کار را می کرد که در این صورت

لأصبح صالح فینا عزیزا*** و ما عدلوا بصاحبهم ذؤابا

صالح پیامبر در بین ما عزیز و بزرگوار می گشت*** و مردم بزرگ قوم (ذؤاب) را به دوست و پیامبر خود ترجیح نمی

دادند.

ولکن الغواة من آل حجر*** تولوا بعد رشدهم ذابا

اما گمراهان آل حجر(ثمود)*** بعد از هدایت خداوندی، به دنبال انسان بی ارزشی (چون مگس) افتادند.

لذا سیدنا صالح به ایشان فرمود: ﴿هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ﴾: (این شتر خداست): نام شتر را با اضافه ی تشریفی به نام خداوند

اضافه نمود، ترکیبی که شبیه عبارات بیت الله و عبدالله است. ﴿لَكُمْ آيَةٌ﴾: (تا معجزه ای برایتان و دلیلی بر صدق رسالت

من باشد) (پس او را بگذارید تا در زمین خدا بچرد و به سوبیش به بدی دست دراز مکنید که در آن صورت به زودی عذاب

خدا، شما را فرا خواهد گرفت): ﴿فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ﴾

با هم به توافق رسیدند که آن ماده شتر در بین آنان بماند، و هر جا از سرزمینشان که بخواهد بچرد، و هر یک روز در میان،

یک بار سهم آب از آن او باشد؛ هنگامی که نوبت شتر می رسید، آن روز او آب چاه آنان را می نوشید و فردای آن روز قوم

ثمود، سهم خود را از آب چاه برای رفع نیازهای آن روز و فردایش بر می داشتند، همچنین آورده اند که از شیر ماده شتر به

اندازه ای که تمام آنان را کفاف باشد استفاده می نمودند.

از این روست که آیه می فرماید: ﴿لَهَا شَرِبٌ وَلَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ﴾.

در جایی دیگر خداوند خطاب به سیدنا صالح می فرماید: ﴿إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ﴾ (ما شتر را برای آزمایش و امتحان

ایمان آنان فرستادیم تا ببینیم که ایمان می آرند یا کفر می ورزند؟ و خداوند بهتر از همه می داند که چه می کنند).

﴿فَارْتَقِبْهُمْ﴾ (و احضرب) (تو منتظر باش که عاقبت کارشان چه خواهد شد، و صبر پیشه کن چرا که به زودی خبر همه چیز را

آشکار خواهی دانست). ﴿وَتَبَيَّنَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرِبٍ مُحْتَضَرٌ﴾ (و به آنان خبر ده که آب میانشان بخش

شده است هر کدام را آب به نوبت خواهد بود)

این حالت زیاد دوام نیاورد، تا بالاخره بر این رأی به توافق رسیدند که شتر را پی کرده بکشند، تا از شر آن خلاص شوند و

آب بیشتری داشته باشند، و شیطان لعین کار زشتشان را برایشان زیبا جلوه داد در این باره الله تعالی فرموده: ﴿فَعَقَرُوا

النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتُنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (آخر الامر آن شتر را پی کردند و از فرمان

پروردگار خویش سر پیچیدند، و گفتند: ای صالح اگر راست می گویی (که پیامبر خدا هستی) عذابی را که گفته بودی بر ما

نازل گردان).

کسی که از بین آنان کشتن شتر را عهده دار شد، مردی بود، سرخ و سفید، با چشمان آبی به نام قدار بن سالف بن جندع

که می گفتند ولد الزناست و زن سالف او را به دنیا آورده و پدر اصلی او مردی بوده که وی را صبیان می گفته اند. او با

توافق همه ی آنان این کار را انجام داده است، به همین دلیل (در آیه کریمه) این عمل به تمام آنان نسبت داده شده است.

امام ابن جریر و دیگر ائمه ی تفسیر روایت کرده اند که دو زن از قبیله ی ثمود که نام یکی "صدوقه" دختر محیا بن زهیر

بن المختار و زنی با نسب و صاحب جمال بود، که در نکاح مردی از قبیله ی اسلم بوده اما از او جدا شده، پسر عموی خود

به نام "مصرع" بن مهرج بن المحیا را فرا خواند و به او پیشنهاد کرد که اگر شتر را بکشد، با او ازدواج خواهد نمود. و زن

دیگر نامش "عنیزه" بنت غنیم بن مجلز و عجزه ای کافر بوده و از یکی از رؤسای قوم (ذؤاب بن عمرو) دخترانی داشته

که به قدار بن سالف پیشنهاد می کند در صورتی که شتر را بکشد، چهار دختر خود را به او پیشکش خواهد نمود تا هر

کدام را که دوست داشت به دلخواه خود انتخاب کند. این دو جوان آغازگر کار قتل آن شتر بودند و در بین قوم خود برای

این کار تلاش نمودند.



هفت نفر دیگر نیز به درخواست این دو جواب مثبت دادند و تعدادشان به نه نفر رسید. که در فرموده خداوند تعالی ذکر آنان آمده است: ﴿وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تَسْعَةٌ رَهْطٌ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾. (و در آن شهر نه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از در اصلاح در نمی آمدند) اینان در میان بقیه ی قبیله تبلیغ و تلاش نمودند و این کار را در نظر آنان زیبا جلوه دادند آنان نیز خواسته شان را اجابت نموده، از آنان برای این عمل اطاعت کردند.

برای دیدن آن شتر کمین کردند، و هنگامی که از محل ورود خود گذشت، مصرع که در آنجا کمین کرده بود ساق پایش را با تیر زد و استخوان ساقش را شکست. زنان نیز آمدند و مردان قبیله را به کشتن شتر تشویق می کردند و برای ترغیب آنان روسری و روبند هایشان را از سر بر داشتند قدرین سالف قبل از همه با شمشیر به او حمله ور شد و قوزک پایش را هدف قرار داد؛ ماده شتر بر زمین افتاد و فریادی بسیار بلند برای هشدار به فرزندش بر آورد، سپس قدار با شمشیر به سینه اش زد و او را ذبح نمود. کره اش پا به فرار گذاشت و بالای کوه بلندی رفت و سه بار فریاد بر آورد.

عبدالرزاق از معمر و او از کسی که از حسن رحمه الله شنیده روایت کرده که: کره شتر گفت: خدایا مادرم کو؟ و سپس وارد یک صخره شد و از نظرها پنهان گردید و بعضی گفته اند: ثمود او را نیز پی کرده و کشتند.

الله تعالی می فرماید: ﴿فَنَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي﴾ (پس رفیقشان را صدا کردند و [او] شمشیر کشید و [شتر را] پی کرد) ﴿إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴾ (نگاه که شقی ترینشان بر [پا] خاست (۱۲)) پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار ماده شتر خدا و [نوبت] آب خوردنش را [حرمت نهید] (۱۳) ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا، وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾ (([ولی] دروغزنی خواندند و آن [ماده شتر] را پی کردند و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد (۱۴) و خداوند از عاقبت کار خود هیچ ترسی ندارد (۱۵)).

امام احمد با این سند (حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُمَيْرٍ، حَدَّثَنَا هِشَامُ - أَبُو عَرُوَةَ - عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ) چنین روایت می کنند: (خطب رسول الله صلی الله علیه وسلم فذكر الناقة وذكر الذي عقرها فقال: "إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا: انبعث لها رجل عارم عزيز منيع في رهطه، مثل أبي زمعة"). (رسول خدا صلی الله علیه وسلم خطبه فرمودند و از شتر (قوم ثمود) و کسی که آن را به قتل رسانده بود سخن گفتند. و سپس در باره ی این آیه "إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا" فرمودند: مردی زیرک (اما شرور و فاسد) که در بین قوم خود مانند "ابو زمعه" دارای عزت و مقام بلند بود برای قتل ناقه انتخاب شد.) این حدیث را از روایت هاشم تخریج کرده اند.

(عارم به معنای: زیرک و با ذکاوت، عزیز: رئیس؛ و منیع به معنای مطاع و دارای احترام در بین قوم خویش است.) مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بَا این سند (حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَثِيمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَثِيمِ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ قَالَ) چنین روایت کرده است که: (قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلي: "أَلَا أُحَدِّثُكَ بِأَشْقَى النَّاسِ؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: رَجُلَانِ، أَحَدُهُمَا أَحِيمَرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ عَلِي هَذَا - يَعْنِي قَرْنَهُ - حَتَّى تَبْتَل مِنْهُ هَذِهِ - يَعْنِي لِحِيَّتَهُ") (سیدنا عمار بن یاسر می گوید که پیامبر صلی الله علیه وسلم به سیدنا علی رضی الله عنه فرمودند: ای علی می خواهی به تو بگویم که شقی ترین (بد بخت ترین) مردمان کیست؟ عرض کردم: بلی فرمود: یکی احیمر از قوم ثمود که شتر خدا را پی کرد و کشت و دیگری مردی که فرق سر تو را خواهد شکافت تا اینجایت را با خون خضاب کند (اشاره به ریش مبارکش بود)) (رواه ابن ابی حاتم)

الله تعالی می فرماید: ﴿فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتِنَّا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ قوم ثمود در این گفته ی خود به چند دلایلی از چند جهت نهایت و اوج کفر و عناد را با هم جمع نموده اند از جمله ی این دلایل: - بر خلاف دستور اکید خدا و رسول او سیدنا صالح علیه السلام مبنی بر نکشتن ماده شتر که به عنوان معجزه آمده بود، عمل کردند.

- در طلب نزول عذاب الهی عجله کردند و به دو دلیل خود را مستحق آن عذاب نمودند: الف) اینکه در آیه شرط شده بود که اگر بلایی به سر شتر بیاورند به زودی دچار عذاب خواهند شد، که در آیه ای عذاب



بزرگ و در دیگری با عبارت عذاب دردناک از آن یاد شده است و همه موارد حق و درست هستند. ب) عجله ی آنان در نزول عذاب خداوندی

- این قوم پیامبری را تکذیب کردند که برای صدق رسالت و پیامبری خود از جانب خداوند دلیل قاطع ارائه کرده بود، آنان به روشنی این حقیقت را می دانستند ، اما کفر و گمراهی و عنادشان آنان را به دوری از حق و نزول عذاب الهی کشانید. خداوند می فرماید: ﴿فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدْ غَيْر مَكْذُوبٍ﴾ (آنان شتر را پی کردند، {صالح} گفت: سه روز در خانه هایتان بمانید، (بعد از آن عذاب خواهید شد) این وعده ای است که دروغ را بدان راهی نیست.) آورده اند که وقتی به سوی شتر دست درازی کردند و آن را پی کردند، اولین کسی که شلاقش را بر روی شتر بلند کرد، قدار بن سالف، بود که قوزک پایش را با شمشیر هدف قرار داد و او را بر زمین انداخت سپس کافران با شمشیرهایشان شروع به لت و پار کردن شتر نمودند و قتی که کره ی آن شتر دید که چنین بلایی بر سر مادرش آورده اند، از دستشان به بالای کوه گریخت و سه بار با صدای بلند ناله بر آورد.

از این سبب بود که سیدنا صالح به آنان فرمودند: ﴿تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ...﴾ (غیر از امروز سه روز دیگر در خانه هایتان بمانید و بعد از آن سه روز عذاب خداوند خواهد آمد)

ثمود می پنداشتند که صالح علیه السلام به دروغ چنین وعده ی قطعی را بدانها می دهد تا جایی که به زعم خود تصمیم داشتند آنحضرت را نیز کشته و پیش شتر بفرستند.

در نتیجه گفتند: ﴿قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ﴾ (با هم] گفتند با یکدیگر سوگند بخورید که حتما به [صالح] و کسانش شبیخون می زنیم سپس): بیایید قسم بخوریم که او و خانواده اش را در خانه اش زندانی کنیم و سپس به قتل رسانیم و بعد قتل او را انکار خواهیم کرد، و به اولیای دم خواهیم گفت کار ما نبوده است، از این روی گفتند: ﴿ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لَوْلِيهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكِ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾. (به ولی او خواهیم گفت ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم و ما قطعاً راست می گوییم)

الله تعالی در باره اینان فرموده: وَمَكْرُوهَا مَكْرَأٌ وَمَكْرُوهَا مَكْرَأٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (و دست به نیرنگ زدند و [ما نیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند (۵۰))، فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ اَنَا دَمَرْنَا هُمْ وَقَوْمَهُمْ اَجْمَعِينَ (پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم (۵۱))، فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا اِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (و این [هم] خانه های خالی آنهاست به [سزای] بیدادی که کرده اند قطعاً در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود (۵۲))، وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (و کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند رها کردیم (۵۳))

چنین شد که خداوند بر سر کسانی که قصد شهید کردن حضرت صالح علیه السلام را داشتند، سنگ بارانید و قبل از بقیه ی قوم، عذاب آنان را تعجیل فرمود و ایشان را هلاک گردانید.

قوم ثمود صبح روز پنج شنبه را که روز اول از مهلت سه روزه به آنان بود دریافتند در حالی که چهره هایشان درست همان گونه که صالح فرموده بود، به زردی گرایید ، هنگامی که شب فرا رسید جار زدند که : آگاه باشید، که روز اول مهلت به پایان رسید! صبح روز بعد یعنی روز جمعه روی هایشان سرخ گردید، شب هنگام دوباره جار کشیدند که آگاه باشید که دو روز از مهلت تمام شد. در روز سوم یعنی شنبه چهره هایشان سیاه شد، و قتی شب فرا رسید ندا زدند: هان! که مهلت تمام شد! صبح روز یکشنبه خود را خوشبو کرده برای مردن مهیا شدند و منتظر نشستند که چگونه عذاب و بلا و نعمت بر سرشان خواهد آمد، نمی دانستند عاقبتشان چه خواهد شد، و عذاب از کدام طرف به سویشان خواهد آمد.

وقتی خورشید روز یکشنبه طلوع کرد، بانگی مرگبار از آسمان روی سرشان و و لرزه ای از زیر پاهایشان بر خاست ؛ جانها برآمدند و ارواح از جا برکنده شدند ؛ حرکتهاشان به سکون و صدا ها به سکوت بدل گشت؛ حقیقت به وقوع پیوست ، آنان در خانه هایشان تبدیل به مردگانی شدند، اجسادی که نه جانی داشتند و نه حرکتی. آورده اند که از میان این قوم کسی جز یک نفر زنده نماند جز کنیزی به نام (کلبه) بنت سلق که به او الذریعه نیز می گفتند . این زن کفر و دشمنی سختی با سیدنا



صالح علیه السلام داشت؛

نشسته بود، وقتی عذاب خدا را مشاهده کرد پاهایش را آزاد کرد و با تمام سرعت پا به فرار گذاشت و دوان دوان خود را به محلی دیگر که اعرابی (غیر از قوم ثمود) در آنجا بودند، رساند و آنان را از واقعه ای که دیده بود، و بلایی که بر سر قومش نازل شده بود، خبردار کرد؛ از آنان مقداری آب برای نوشیدن خواست، و به محض اینکه آب را نوشید جان سپرد. الله تعالی می فرماید: ﴿كَانَ لِمَنْ يَعْتَوِا فِيهِ﴾: گویی هرگز در رزق و ناز و نعمت و ثروت، در آنجا به سر نبرده اند، ﴿أَلَا إِنَّ تَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِتَمُودَ﴾ (هان که قوم ثمود به پروردگار خود کافر شدند، دوری مرگ بر قوم ثمود باد!) آری گویی زبان تقدیر و سرنوشت چنین چنین جمله ای را برای ایشان گفت.

امام احمد رحمه الله با این سند به روایت حضرت جابر از رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اند: (حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ، حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَثْمَانَ بْنِ خَثِيمٍ، عَنْ أَبِي الزَّيْبِرِ، عَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَجْرِ قَالَ: "لَا تَسْأَلُوا الْآيَاتِ فَقَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ صَالِحٌ، فَكَانَتْ - يَعْنِي النَّاقَةَ - تَرُدُّ مِنْ هَذَا الْفَجِّ وَتَصْدُرُ مِنْ هَذَا الْفَجِّ، فَعَتُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَعَقَرُوهَا. وَكَانَتْ تَشْرَبُ مَاءَهُمْ يَوْمًا وَيَشْرَبُونَ لَبْنَهَا يَوْمًا، فَعَقَرُوهَا فَأَخَذَتْهُمْ صَيْحَةٌ أَهْمَدَ اللَّهُ بِهَا مِنْ تَحْتِ أَدِيمِ السَّمَاءِ مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا كَانَ فِي حَرَمِ اللَّهِ" فقالوا: "من هو يا رسول الله؟ قال: هو أبو رغال، فلما خرج من الحرم أصابه ما أصاب قومه") (وقتی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از وادی حجر عبور می کردند فرمودند: شما هرگز طلب معجزه مکنید، چون قوم صالح علیه السلام وقتی از او درخواست معجزه کردند، خداوند آن ماده شتر را خلق فرمود، که از همین دره رفت و آمد می کرد و، این قوم دستور پروردگار خویش را نادیده گرفتند و شتر را پی کرده کشتند، در نتیجه چنان فریاد مرگباری بر سر آنان زده شد که احدی را زیر سقف آسمان زنده باقی نگذاشت، مگر تنها یک مرد از آنان که در حرم الهی بود، عرض کردند: یا رسول الله آن مرد کیست؟ فرمود: ابورغال بود که او هم به محض اینکه از حرم خارج شد، دچار همان عذابی گردید که قوم را فرا گرفته بود.) (این حدیث طبق شروط امام مسلم است، اما در هیچ یک از کتب سته) ششگانه وجود ندارد. والله اعلم)

عبدالرزاق نیز از معمر و او از اسماعیل بن أمية و ایشان از جناب رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می کند که بر قبری گذر کرده فرمودند: آیا می دانید این قبر کیست؟ عرض کردند خدا و رسول دانانترند. فرمودند: این قبر ابورغال مردی از قبیله ی ثمود است، او در هنگام نزول عذاب در حرم الهی بود، به همین دلیل در آن وقت دچار عذاب نگردید و به محض اینکه از حرم بیرون آمد به همان بلایی دچار شد که بر سر قوم ثمود آمده بود سپس در همان جا دفن گردید و شمشیری از طلا نیز با وی مدفون شد سپس مردم آمدند و با شمشیرهای خود قبر را نیش کرده، و طلا را از داخل آن بیرون آوردند. عبدالرزاق فرموده که زهری از معمر نقل کرده که ابورغال همان جد بنو ثقیف است [۱].

اما همین روایت با سند متصل دیگری نیز آمده که محمد بن اسحاق آن را در سیره از اسماعیل بن امیه از بجیر بن ابی بجیر روایت کرده است که فرمود از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می گفت از پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که زمانی که به طرف شهر طائف به راه افتاده بودیم می فرمودند: "اینجا قبر ابورغال، جد بنی ثقیف است؛ او مردی بود از قوم ثمود و بودن او در این حرم باعث حفظ او از عذاب الهی شد، اما به محض خروج از آنجا دچار همان بلای قوم ثمود گردید و در همین جا مدفون شد. به این نشان که یک شمش طلا نیز با وی در قبرش مدفون است، که اگر قبر را نیش کنید طلا را خواهید یافت؛ مردم قبر را نیش کردند و طلا را از آن بیرون آوردند.

{ سمعت عبد الله بن عمر يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم حين خرجنا معه إلى الطائف، فمررنا بقبر، فقال: "إن هذا قبر أبي رغال، وهو أبو ثقیف، وكان من ثمود، وكان بهذا الحرم يدفع عنه، فلما خرج منه أصابته النقمة التي أصابت قومه بهذا المكان فدفن فيه، وأية ذلك أنه دفن معه غصن من ذهب، إن أنتم نبشتم عنه أصبتموه معه. فابتدره الناس فاستخرجوا منه الغصن" }

(این روایت را امام ابوداود از طریق محمد بن اسحاق روایت کرده و فرموده: شیخ ما حافظ ابوالحجاج معزی رحمه الله می فرمود این روایت حسن و عزیز است).



من می گویم: این حدیث را تنها بجیر بن ابی بجیر روایت کرده، و او را تنها با این حدیث می شناسند، و کسی غیر از اسماعیل بن امیه کسی از وی روایت حدیث نکرده، شیخ ما فرمود شاید رفع و نسبت آن به پیامبر اشتباهی اتفاق افتاده باشد، و این سخن تنها کلام عبد الله بن عمر و یارانش باشد والله أعلم.

من می گویم: اما هم در حدیث مرسل قبلی و هم در حدیث جابر رضی الله عنه شاهی برای این روایت وجود دارد. والله أعلم

این فرموده الله تعالی: ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾: (از آنان روی بر گرداند و گفت: ای قوم، من رسالت خداوندی را به شما ابلاغ نمودم، و خیرخواهی شما کردم اما شما دلسوزان خویش را دوست ندارید.) نقل قولی است از زبان حضرت صالح علیه الصلاة والسلام که بعد از هلاکت قومش به محل نزول عذاب تشریف می برد و آنان را چنین خطاب قرار می دهد و می فرماید: ﴿يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ﴾: ای قوم! من تا جایی که در توان داشتم، تلاش زیادی برای هدایت شما کردم، و با گفتار و کردار بر هدایت شما مشتاق و حریص بودم ﴿وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ﴾. اما دوست داشتن کسانی که دلسوز شما بودند، جزو اخلاق شما نبود، و حق را نمی پذیرید و دوستش ندارید، به همین دلیل دچار این عذاب دردناک شده اید که همیشه تا ابد در آن در آن خواهید ماند. و دیگر کاری از دست من بر نمی آید، و نمی توانم عذاب را از شما دفع کنم. من وظیفه ی خود یعنی ادای رسالت الهی و خیرخواهی را در حق شما انجام دادم، اما الله هرچه بخواهد انجام می دهد.

خود پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به همین صورت، بعد از گذشت سه شبانه روز، از مرگ کشته شدگان چاه بدر، سوار بر مرکب خویش بر سر مدفن آنان ایستاد و در حالی که آخر شب دستور رفتن را صادر فرموده بود، ایشان را خطاب قرار داده فرمودند: ای افتادگان در چاه! آیا وعده ای را که خداوند به شما داده بود، حق و راست یافتید؟ زیرا من وعده ی الهی را در یافتم که حق بود. سپس در بین سخنانش به ایشان چنین فرمود: "با پیامبر خود چه بدرفتار بودید، شما مرا تکذیب کردید، در حالی که مردم مرا تصدیق نمودند، شما مرا از شهرم بیرون کردید، اما مردم مرا پناه دادند، به راستی طایفه ی بدی برای پیغامبر خویش بودید"

"عمر رضی الله عنه به حضرت فرمودند: ای پیامبر خدا! آیا با کسانی سخن می گوید که جسدهایشان متعفن شده؟ حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: قسم به آن ذاتی که جانم در دست اوست، شما(که زنده هستید) آنچه را می گویم نمی توانید، بهتر از آنان بشنوید، آنها فقط نمی توانند پاسخ دهند."

آورده اند که صالح علیه السلام بعد از این واقعه به سوی حرم آمد و تا پایان عمر شریفش در آنجا اقامت گزید.

امام احمد رحمه الله می فرمایند: (حَدَّثَنَا وَكَيْع، حَدَّثَنَا زَمْعَةُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ سَلْمَةَ بْنِ وَهْرَامٍ، عَنْ عِكْرَمَةَ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِوَادِي عَسْفَانَ حِينَ حَجَّ قَالَ: "يَا أَبَا بَكْرٍ أَيُّ وَادٍ هَذَا؟" قَالَ وَادِي عَسْفَانَ. قَالَ: "لَقَدْ مَرَّ بِهِ هُودٌ وَصَالِحٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى بَكَرَاتِ خَطْمِهَا اللَّيْفِ، أَرْزَمَهُمُ الْعِبَاءُ، وَأَرْدَيْتَهُمُ النَّمَارَ يَلْبُونَ بِحِجُونَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ".) (ابن عباس فرموده اند هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در وقت حج بر وادی عسفان گذشتند، فرمودند: ای ابوبکر اینجا کدام وادی است؟ فرمود: وادی عسفان است. حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: "زمانی هود و صالح علیهما السلام سوار بر شترهای ماده، که افسارشان از لیف خرما بوده، و عبا و ازارهایی از پوست پلنگ بر تن داشته اند، لبیک گویان برای حج خانه ی خدا از همین وادی می گذشته اند.) (اسناد حسن)

قبلاً در داستان نوح علیه السلام به روایت امام طبرانی نیز همین حدیث را آورده بودیم که در آن روایت، نوح وهود و ابراهیم، بودند.

منبع: سایت القصة فی القرآن الکریم



آشنایی با علم حدیث

احادیث مشہوری کہ ضعیف ہستند (۴۴)

- ۱۳۱- « الدعاء سلاح المؤمن، وعماد الدین، ونور السموات والأرض » "سلسلۃ الأحادیث الضعیفہ" (شماره ۱۷۹).
- ۱۳۱- «دعا سلاح مؤمن، و ستون دین، و نور آسمانها و زمین است».
- این حدیث دروغ و جعلی است.
- ۱۳۲- «إن الرزق لا تنقصه المعصية ولا تزيده الحسنه، وترك الدعاء معصية» "سلسلۃ الأحادیث الضعیفہ" (شماره ۱۸۱).
- ۱۳۲- «روزی انسان با گناہ کم نمیشود و با نیکوکاری و حسنات زیاد نمی شود، و ترک دعا گناہ است».
- این حدیث دروغ و جعلی است.
- ۱۳۳- «دفن البنات من المکرمات» "سلسلۃ الأحادیث الضعیفہ" (شماره ۱۸۶).
- ۱۳۳- « در گور کردن دختران از کرم و بزرگواری است».
- این حدیث دروغ و جعلی است.
- باز بہ روایت عکرمہ از ابن عباس نوشتہ اند کہ چون رقیہ ہمسر عثمان بن عفان فات کرد، بہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم تعزیت گفتند، و فرمود: «الحمد لله، دفن البنات من المکرمات».
- این حدیث ہم دروغ و جعلی است.
- ۱۳۴- «إن الله تعالى ينزل على أهل هذا المسجد - مسجد مكة - في كل يوم وليلة عشرين ومئة رحمة: ستين للطائفين، وأربعين للمصلين، وعشرين للناظرين» "سلسلۃ الأحادیث الضعیفہ" (شماره ۱۸۷).
- ۱۳۴- «خدای متعال بر اہل این مسجد - یعنی مسجد الحرام - در ہر شب و روز صدویست رحمت نازل می فرماید: شصت رحمت برای طواف کنندگان، و چہل رحمت برای نماز گزاران، و بیست رحمت ہم برای کسانی کہ مسجد را مناظرہ می کنند».
- حدیث دیگری است با لفظ: «إن الله تعالى ينزل في كل يوم مئة رحمة: ستين منها على الطائفين بالبيت، وعشرين على أهل مكة، وعشرين على سائر الناس».
- یعنی: «خدای متعال در ہر روز یکصد رحمت بر بندگانش نازل می کند؛ شصت رحمت بر طواف کنندگان کعبہ، و بیست رحمت برای ساکنان مکہ، و بیست رحمت برای سایر مردم».
- این حدیث ہم ضعیف است.
- ۱۳۵- «الجمعة حج الفقراء» یا «الجمعة حج المساكين» "سلسلۃ الأحادیث الضعیفہ" (شماره ۱۹۱).
- ۱۳۵- «نماز جمعہ حج فقراء و مساکین است».
- این حدیث موضوع و جعلی است، و در لفظ دیگری چنین آمدہ است:
- «الدجاج غنم فقراء أمتي، والجمعة حج فقرائها».
- یعنی: «مرغ، گوسفند فقیران امت من است، و نماز جمعہ حج آنهاست».



علاوه بر علامه البانی که حدیث را موضوع و ساختگی معرفی کرده، صفانی در "الأحادیث الموضوعه" (ص ۷) و ابن الجوزی در "الموضوعات" (۳ / ۸) آنرا جعلی دانستند، و حافظ عراقی در "تخریج الإحیاء" (۴ / ۱۶۶) آنرا ضعیف دانسته است.

مصدر: سایت نور اسلام IslamTape.Com

علم حدیث و هدف از آن

اگر بین کلمات «علم» و «حدیث»، حرف «به» را اضافه کنیم چنین جمله های خواهیم داشت: «علم به حدیث»، یعنی «دانش حدیث شناسی».

این علم به ما این توانایی را می دهد که صحت و یا عدم صحت احادیث روایت شده از پیامبر (ص) را مشخص کنیم. و اکنون این سؤال مطرح است: آیا می توان از این علم برای شناسایی صحت و یا عدم صحت هر نوع نقل قولی از گذشتگان کمک گرفت؟ جواب واضح است: بله.

می توان به جای کلمه ی حدیث، لفظ عام تر روایت را به کار برد و ترکیب را علم روایت (علم به روایت) نامید تا هر نوع روایتی را که از گذشته به ما رسیده است شامل شود و قادر به شناسایی هر نوع نقل قول و روایت تاریخی باشیم. بنابراین، تاکنون فهمیدیم که هدف از این علم، نشان دادن روشی است که صحت و سقم روایات گذشتگان را به ما می آموزد.

مصدر: کتاب مقدمه علم حدیث / تألیف: مهندس آدم غلامی

حدیث و سنت

تعریف حدیث:

(الف) حدیث در لغت عبارتست از هر آنچه که ضد قدیم باشد. و عبارتست از: هر کلامی که بوسیله ی آن سخن گفته شود و نقل گردد و به انسان ابلاغ شود. قرآن می فرماید: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا» (نساء ۸۷).

یعنی: و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟

و می فرماید: «فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ» (طور ۳۴).

یعنی: اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند.

در این آیه خداوند تبارک و تعالی کتاب خویش را حدیث نامیده است.

و باز می فرماید: «وَإِذْ أَسْرَ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا» (تحریم ۳).

یعنی: و آن گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت.

(ب) و حدیث در اصطلاح عبارتست از: هر آنچه که از قول یا فعل یا تقریر (۱) یا صفتی (ظاهری یا اخلاقی) که به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده می شود. (۲)

و جمهور گفته اند حدیث عبارتست از: هر آنچه که به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا صحابی یا تابعی نسبت داده می شود.

(۳)



تعریف سنت:

(الف) سنت در لغت عبارتست از: طریق و روشی که بر انجام آن مواظبت شود، بگونه ای که فعل به موجب آن تکرار گردد؛ مانند این فرموده ی الله تعالی: «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (احزاب ۶۲).
یعنی: این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت. و سنت انسان، یعنی روشی که به آن ملتزم گشته و بر انجام آن مواظبت می کند حال چه آن روش پسندیده باشد یا نکوهیده. (۴)
ب) در تعریف اصطلاحی، سنت نزد علما تعاریف جداگانه ای دارد بگونه ای که فقها و اصولیین و محدثان هر یک تعاریف مجزایی از سنت ارائه داده اند:

۱- در اصطلاح فقها: بعضی از فقها سنت را بر عبادات مستحب یا نوافلی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده است اطلاق کرده اند. بر این اساس عباداتی که حکم واجب را ندارند، سنت یا مستحب یا مندوب گویند. البته اگر به کتابهای فقهی نظر شود متوجه می شویم که در نزد فقها اطلاق کلمه ی سنت فقط مربوط به امورات مستحب در باب عبادات نمی شود؛ بلکه شامل عبادات و غیر آن نیز می شود.

و گاهی در کلام بعضی از فقها، سنت به مقابل بدعت اطلاق می گردد، مثلاً گفته می شود: فلان عمل مطابق سنت است؛ هرگاه آن عمل موافق عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، و فلان عمل بدعت است؛ هرگاه بر خلاف روش پیامبر صلی الله علیه وسلم انجام پذیرد. (۵) امام شوکانی در «ارشاد الفحول» می گوید: «سنت بر نقطه مقابل بدعت اطلاق می گردد، مثل اینکه گفته می شود: فلانی از اهل سنت است». و وقتی کسی بر اساس کردار پیامبر حرکت کند خواه عملی باشد که قرآن بر آن دلالت کند یا نه، گفته می شود: فلانی پیرو سنت می باشد و هر گاه خلاف آن عمل کند گفته می شود: فلانی بدعت گذار است.

در این تعریف، مستحب یا واجب بودن عمل مد نظر نیست، بلکه معیار سنت بودن فعل، موافقت آن عمل با عمل پیامبر صلی الله علیه وسلم است، حال چه آن عمل جزو واجبات باشد و یا جزو مستحبات.

۲- در اصطلاح اصولیین: سنت از نگاه اصولی ها اصلی از اصول احکام شرعی و دلیلی از دلایل است که بعد از قرآن کریم قرار می گیرد و عبارتست از: هر چیزی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم از قول یا فعل یا تقریر صادر شده باشد. (۶) بر این اساس سنت در نزد علمای اصول عبارتست از منقولات و نصوصات شرعی که غیر از قرآن کریم باشد، یعنی کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم یا فعل او را به عنوان سنت می شناسند. مثلاً پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «لَا ضَرَرَ وَ لَا ضِرَارَ» (۷) حال از نظر یک اصولی این سخن نه کلام الله است و نه اجماع و نه قیاس، بلکه داخل در سنت می باشد، و این سخن جزو ادله ی نقلی می باشد که داخل در قرآن نیست بلکه جزو نصوصی است که از پیامبر صلی الله علیه وسلم صادر گشته است.

۳- سنت در اصطلاح محدثین: سنت مترادف با حدیث است؛ یعنی عبارتست از: هر آنچه که از قول یا فعل یا تقریر یا صفتی (ظاهری یا اخلاقی) که به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت داده می شود. بر اساس این تعریف هر چیزی که از پیامبر صلی الله علیه وسلم چه قبل از نبوت و چه بعد از آن منقول باشد داخل در معنای سنت خواهد بود. (۸)
می بینیم که برای هر کدام از تعاریف وجهه ای وجود دارد؛ مثلاً غرض محدثان شناخت اقول و افعال و تقریرات و صفات پیامبر صلی الله علیه وسلم و نقل آنها برای مردم است بدون اینکه حکم شرعی را ثابت کنند، همانطور که اخبار و شمایل و داستان ها و صفات اخلاقی و خلقتی ایشان را بیان کرده اند. علمای اصول از این جهت که سنت یکی از مصادر شریعت می باشد آنرا مورد توجه قرار داده اند و لذا صفات (ظاهری و اخلاقی) برای آنها مهم نیست، و از آن سو به اقوال و افعال و تقریرات ایشان توجه می کنند که احکام افعال بندگان را از جهت حرام بودن یا واجب بودن و یا مباح بودن و غیره در بر



می گیرد. اما فقها از ناحیه ی دلالت سنت بر حکم شرعی به آن می نگرند، زیرا سنت از پیامبر صلی الله علیه وسلم صادر گشته است و آنها در پی یافتن حکم شرع بر افعال بندگان از جهت اباحه یا تحریم یا وجوب یا استحباب یا کراهت هستند.

(۱) تقریر به این معنی است که در حضور پیامبر صلی الله علیه وسلم کاری صورت گرفته باشد و ایشان آن را رد نکرده باشند، و یا در غیاب پیامبر صلی الله علیه وسلم قولی گفته شود یا فعلی انجام گردد و سپس آنرا به پیامبر صلی الله علیه وسلم ابلاغ کنند و ایشان آنرا تایید کند یا رد نماید.

(۲) مثال هایی برای قول و فعل و تقریر در بخش اول این کتاب خواهد آمد.

(۳) لمحات فی أصول الحدیث؛ دکتر محمد ادیب صالح، ص ۲۸.

(۴) الوجیز فی أصول الفقه؛ دکتر عبدالکریم زیدان، ص ۱۶۱.

(۵) الوجیز فی أصول الفقه؛ دکتر عبدالکریم زیدان، ص ۱۶۱.

(۶) الوجیز فی أصول الفقه؛ دکتر عبدالکریم زیدان، ص ۱۶۱.

(۷) یعنی: نه به خود زیان برسانید و نه به دیگران. (صحیح - روایت ابن ماجه و السلسله الصحیحه؛ شماره ۲۵۰).

(۸) لمحات فی أصول الحدیث؛ دکتر محمد ادیب صالح، ص ۳۲.

مصدر: کتاب مصطلح الحدیث / تألیف: علامه محمد بن صالح العثیمین

شکاف میان فقه و روایت و درمان این مشکل

نویسنده: محمد غزالی / مترجم: داود ناروئی



در دوران اضمحلال فرهنگی، مرزهایی ساختگی میان مکاتب فقهی، کلامی و عرفانی کشیده شد. در نهایت قضیه به جایی رسید که هر مکتبی یک دولت مستقل با هواداران، پرچم و هویت مخصوص به شمار می رفت. این اوضاع گمراه کننده پیامدهای ناخوشایندی بر استحکام صفوف و انسجام امت در برابر دشمنان بر جای گذاشت و به حقیقت، پیام، رسالت و هدف اسلام آسیب جدی وارد نمود.

معنای این مطلب چیست که ولای یک مسلمان، ابوحنیفه یا ابن حنبل اختصاص یابد؟ و چرا شیوه ی او را در استنباط احکام،

روش برتر زندگی خود می شمارد؟ و آن را ارزش و شیوه ی برتری تلقی و به مردم عرضه می کند یا برای آنان در نظر می گیرد؟ و متقابلاً با کسانی که شیوه و روش امامی دگر را برگزیده به خصومت و دشمنی می پردازد؟ من از بسیاری کشورهای اسلامی دیدن کرده ام. در برخی از این کشورها مشاهده نموده ام که یک دیدگاه فقهی مشخص بر هزاران هزار انسان حاکم است، و مردم این کشورها خود را به درون دایره ی آن دیدگاه (یا مذهب فقهی) محبوس ساخته اند و جز از درون این دایره تنفس نمی کنند. آنان دوستی ها و دشمنی های خود را در چارچوب همین مذهب شکل می دهند. از سرزمین هایی که با اسلام آشنا نبودند نیز دیدن کرده ام. در این سرزمین ها برخی از منکرات را مشاهده کرده ام، همچنین در آنجا اموری دیده ام که با رأی و نظر فلان شخص یا فلان امام توافق دارد یا با برداشت برخی از علمای ما نزدیک است. زمانی که کتاب «السنة النبوة بین اهل الفقه و اهل الحدیث» را نوشتم از ناحیه ی کسانی که در مورد موضوع



طرح شده جز دیدگاه ابن صلاح را نمی دانند و با نظریه ی عراقی، نووی و سایر محققین آشنایی ندارند، سختی ها و خشونت های فراوانی، مثل جبهه ی راست، چپ و میانه با دین ما مبارزه می شود. این کاملاً نشانه ی ناتوانی است که هنگام دفاع از اسلام به دیدگاهی خود را ملنزم و متعهد نمایم که در اینجا مشهور اما در جایی دیگر بی طرفدار است. باید میان دیدگاههای تمام امامان، گشت بزیم و از فهم ها و برداشت های شناخته شده استفاده نمایم. هیچ اشکالی ندارد که هنگامی که از نظام زکات صحبت می کنیم، در دژ ابوحنیفه بایستیم؛ یا زمانی که از نظام طلاق صحبت می کنیم در دژ ابن تیمیه قرار بگیریم. یا هنگامی که از نظام خوراکی ها صحبت می کنیم به دژ امام مالک پناه ببریم. این افراد همه از رجال اسلام و خادمان رسالت او هستند. هیچ اشکال ندارد که هنگامی که با موضوعات و قضایای جدید مواجه می شوم فهم ها و برداشت هایشان را با خود همراه سازم. اساس برای من، اسلام است، نه دیدگاه فقهی. اعتراف می کنم که برخی از کسانی که نزد ما «علمای دین» نامیده می شوند در خارج برای دعوت مصیبت به بار آورده اند؛ در درون خانه ی اسلام و قلمرو اسلامی برای خود نیز فاجعه به بار آورده اند. این عده از علما، نیمه ملاهایی هستند که هر کدامشان می خواهد سخنگوی رسمی اسلام باشد.

آنچه من خواهان آنم دو چیز است: نخست معرفت و شناخت گسترده چرا که دانش اندک فاجعه به بار می آورد، بویژه هنگام تصدی مقام فتوا، داوری؛ قضاوت و دعوت، دوم: هدف بودن خدا و آخرت؛ چرا که بهره برداری از دین برای دنیا بزرگ ترین جرم است.

گاه احکامی که ائمه صادر نموده اند، متناقض می نمایند؛ بنابراین باید بدانیم که در این شرایط، اثبات و نفی (اثبات یا نفی یک حکم توسط یک امام) با هم برابر است. مهم این است که آدم همراه با علم و اخلاص حرکت کند. در کتاب «السیاسة الشرعیة» خواندم که ابن تیمیه اجرای حدود را واجب می داند و توبه را در متوقف ساختن اجرای آن ها مؤثر نمی داند. پس از چندی در «الفتاوی» خواندم که وی اجرای حدود را با توبه راستین متوقف می داند. در «المحلی» نیز خواندم که امام شافعی در مذهب قدیم خود با توبه اجرای حد را ممنوع می دانست، اما پس از اینکه به مصر رفت، دیدگاهش تغییر کرد، و این بود که پس از آن با توبه حد را ساقط نمی دانست. دیدگاه نخست هر کدام از ابن تیمیه و شافعی دیدگاه خیرش را نقض می کند. اما بگذار چنین باشد؛ این حق مجتهد است و هیچ عاقلی منکر آن نمی شود.

اکنون نوبت به ما رسیده است تا با تکیه بر سنت این عالم یا آن عالم یا با طرح اجتهادی جدید، مسایل مردم را حل کنیم. این اجتهاد جدید باید توسط مجتهدان آگاه، با تقوا و مخلص صورت گیرد. به نظر من، اجتهاد اگر به صورت دست جمعی یا به شکل انفرادی صورت بگیرد، تفاوت نمی کند، هر چند به گمان من جماعت بهتر و مفیدتر است. جهان بزرگ تبدیل به یک شهر شده است. همراه با پیشرفت علوم، زمان و مکان با هم نزدیک شده اند. بنابراین روا نیست که جهان اسلام تکه تکه و پاره پاره باشد. به هر نقطه ای که علوم اسلامی رسیده اند، باید مردم آن، آن ها را به نقاط دیگر هم برسانند. جهان اسلام نیز باید از علوم و یافته های جدید، با بصیرتی باز و فهمی دقیق استقبال کند.

از این مختصر به این نتیجه می رسم که علوم فقه و علوم حدیث دارای رجال بیشماری هستند که مشرب ها و روش های فکری و رفتاری شان با هم تفاوت دارد. تاریخ این علوم در میراث ما باید با دقت و وسواس بررسی شود؛ تا آینده ی مان را از روی بصیرت به خوبی بسازیم.

در اسلام مکاتب عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد. این مکاتب در ارتقای تمدن و پیشرفت امت اسلام، مهم ترین پایه به شمار می روند. اکنون کسانی دیده می شوند که می خواهند مکتب اصولیین (اصول فقه) را زیر آوار خاک ها دفن کنند و افق هایش را از بین ببرند. کسانی هم هستند که می خواهند فقه مذاهب را از بین ببرند و دریای عمیقش را بخشکانند. کسانی دیگر نیز درصددند که هر نوع تفسیری جز تفسیر روایی را از صحنه حذف کنند. عده ای دیگر علاقه دارند که روایات پوچ را بر قیاس قطعی غالب سازند. برخی دیگر از شنیدن واژه ی فلسفه ی اسلامی چندششان می آید. در این بین کسانی هم هستند که هر نوع سختی را در مورد تربیت، عرفان و اعمال قلبی رد می کنند.



پس از این از علوم دین چه باقی می ماند؟ داستان های واعظان و نقل روایات بدون توجه به فقه! اینجا است که همراه با بختری می گوئیم:

«انگار زمان خواسته اش را با پست ترین پست ها همراه ساخته است.»

در کنار این محدودیت ها، چگونه می توانیم برخیزیم و حرکت کنیم؟!

سند و متن

آیا متخصصان پیشین حدیث به سند اهتمام ورزیده اند، اما به متن توجه نکرده اند؟ اگر روایت و رجال سند، کسانی را به خود سرگرم نموده، اما آیا فقها نیز از بررسی متن روایات و تأمل در آن غفلت نموده اند؟ در اینجا سخنان دکتر مصطفی سباعی را از کتاب «السنة و مکانتها فی التشریح الاسلامی» نقل می کنم:

دکتر سباعی علایمی را که دلالت بر جعلی بودن یک روایت دارند، ذکر و آن ها را به دو دسته تقسیم بندی نمود ه است: یک دسته، علایمی هستند که در سند وجود دارند و دسته دیگر، علایمی هستند که در متن وجود دارند.

منبع: ارزیابی میراث فکری مسلمانان / مؤلف: محمد غزالی / مترجم: داود نارویی / انتشارات: نشر احسان-۱۳۸۲

مصدر: سایت نوگرا www.Eslahe.com

مختصری درباره جرح و تعدیل ۲۰ راوی

شماره فتوی ۷۷۴۳

در مورد راویان زیر از حیث میزان ثقه بودن و این که امامان صحاح سته از آنها حدیث نقل کرده اند یا نه اطلاعاتی را از شما خواستارم.

۱- ابراهیم بن زید

لازم بود اسم کامل ایشان ذکر می شد، زیرا در کتب "تراجم و رجال" نه یک نفر و دو نفر بلکه نزدیک به ده نفر بنام "ابراهیم بن زید" وجود دارد، مثلاً: ابراهیم بن زید اسلمی، ابراهیم بن زید کوفی، ابراهیم بن زید بن ثابت، ابراهیم بن زید البغدادی و ..

۲- اسماعیل بن خلیفه

إسماعیل بن خلیفه العبسی (أبو إسرائيل)؛ او کوفی است که گفته شده اسم وی عبدالعزیز است، از تابع تابعین است که در سال ۱۶۹ هجری فوت کرده، بخاری و مسلم از او حدیث روایت نکردند و از بین کتب صحاح تنها در سنن ترمذی و ابن ماجه از او حدیث روایت شده است، امام ذهبی وی را ضعیف دانسته، و ابن حجر گفته: «صدوق است اما قوت حفظ او بد بود، و گفته شده که در تشیع اهل غلو بود».

امام بخاری درباره او گفته: عبد الرحمن بن مهدی احادیث وی را ترک گفته، او عثمان رضی الله عنه را دشنام می داد. ابوزرعه گفته: «صدوق است، اما دارای غلو بوده».

و ابو حاتم می گوید: «به حدیث او استناد نمی شود، و بد حفظ بود».

"تهذیب الکمال" للمزی



۳- جعفر بن زیاد

جعفر بن زیاد الأحمَر، أبو عبد الله؛ از تابع تابعین است که در سال ۱۶۷ هجری فوت کرده، بخاری و مسلم از او حدیث روایت نکردند و از بین کتب صحاح تنها در سنن ترمذی و نسایی از او حدیث روایت شده است، امام ذهبی گفته: «صدوق و شیعی است»، و ابن حجر گفته: «صدوق است که به تشیع گرایش داشت».

عثمان بن سعید دارمی گفته: از یحیی بن معین درباره جعفر احمر سوال شده، گفت: نه وی را ثابت کرده و نه تضعیف! "تهذیب الکمال" للمزی

حافظ ابن حجر در کتاب "تهذیب الیهذیب" (۲ / ۹۳) آورده:

«ابن عدی وی را فرد صالح و شیعی دانسته، عجلی نیز گفته: کوفی و ثقه است، عثمان بن ابی شیبہ نیز وی را صدوق و ثقه دانسته، امام ابن حبان گفته: او زیاد از راویان ضعیف حدیث روایت می کند».

۴- حارث بن عبدالله

اگر منظور حارث بن عبد الله بن ابي ربيعة القرشي المخزومي باشد؛ او از تابعین است که در سال ۷۰ هجری فوت کرده، و از بین محدثین صحاح تنها نسایی از او روایت کرده، ابن حجر وی را صدوق دانسته و ذهبی درباره وضعیت او چیزی نگفته است.

بخاری نقل کرده که مادر او نصرانی بود، و ابن حبان وی را در "ثقات تابعین" آورده است.

"تهذیب الیهذیب" ۲ / ۱۴۴، و "تهذیب الکمال"

و اگر منظور حارث بن عبد الله الأعور الهمدانی الحوتی الخارفي باشد؛ او از تابعین بود که در زمان ولایت عبدالله ابن زبیر رضی الله عنه وفات کرد، بخاری و مسلم از او روایت نکردند و أبو داود - ترمذی - نسائی - ابن ماجه از او روایت کردند، البته نسایی فقط یک حدیث را از او نقل کرده، ابن حجر گفته: در حدیث او ضعف نهفته است، و شعبی وی را کذاب دانسته و متهم به رافضی گری نموده، و امام ذهبی گفته: شیعه میانه بوده، و نسایی گفته: در حدیث قوی نیست.

چند نفر دیگر نیز وی را به کذب متهم کردند، و عبدالرحمن بن مهدی حدیث وی را ترک می کرد، یحیی بن معین گفته: او ضعیف است، و ابوزرعہ گفته: به حدیث او استناد نمی شود، و ابوحاتم گفته: او از کسانی نیست که به احادیثش استناد شود، و امام دارقطنی نیز وی را ضعیف دانسته است.

تهذیب الیهذیب ۲ / ۱۴۶، "تهذیب الکمال"

۵- داوود بن ابی عوف

داوود بن ابي عوف؛ أبو الجحاف الكوفي، وی هم عصر صغار تابعین بود، تنها ترمذی - نسائی - ابن ماجه از او روایت آوردند، حافظ ابن حجر گفته: صدوق شیعی و گاهی دچار اشتباه می شده، و امام ذهبی گفته: احمد بن حنبل و یحیی بن معین وی را توثیق کردند، و ابوحاتم گفته: در اندکی از احادیثش صالح است. اما ابن عدی وی را در حدیث قوی نمی داند و به حدیث او احتجاج نمی کرد، زیرا وی را به غلو در تشیع متهم می کرد، ابن حبان نیز وی را در "الثقات" آورده و گفته: دچار خطا می شد، عقیلی هم وی را از غلاة شیعه بحساب آورده است.

"تهذیب الیهذیب" ۳ / ۱۹۶، "تهذیب الکمال".

۶- عثمان بن عمیر

او عثمان بن ابي حميد (یا بن عمیر)، البجلي أبو اليقظان کوفی است، وی هم عصر صغار تابعین بود که در سال ۱۵۰ هجری فوت کرد، تنها ترمذی - ابوداود - ابن ماجه از او روایت آوردند، حافظ ابن حجر گفته: او ضعیف است، و گاه دچار



اختلاط (هواس) می شد و تدلیس می نمود و در تشیع غلو می کرد. امام ذهبی گفته : ضعیف است. عبدالله بن احمد از پدرش نقل می کند که او (یعنی احمد بن حنبل) وی را ضعیف الحدیث دانسته است، و ابن مهدی حدیثش را ترک می کرد. و از یحیی بن معین نقل شده که او گفت : حدیث عثمان بن عمیر ارزشی ندارد. حافظ ابن حجر در کتاب "تهذیب التهذیب" (۷ / ۱۴۶) گفته : او منکر الحدیث است، و از انس هم روایتی سماع نکرده است، و حاکم از دارقطنی نقل کرده که او عثمان بن عمیر را فردی منحرف پنداشته که حدیثش مورد استناد نیست. ابن حبان گفته : او دچار اختلاط هواس می شد و حتی نمی دانست که چه می گوید، پس احتجاج به او جایز نیست. و ابن عدی هم گفته : در تشیع غلو می کرد، و به رجعت (مردگان به این دنیا) معتقد بود.

۷- عبدالله شداد

عبد الله بن شداد بن الیهاد، از تابعین بود که در سال ۸۱ به بعد در کوفه فوت کرد، بخاری - مسلم - ابو داود - ترمذی - نسائی - ابن ماجه از او روایت کردند، امام ذهبی وی را ثقه دانسته، و ابن حجر بنقل از عجلی آورده که او از بزرگان تابعین ثقه است، از امام احمد بن حنبل درباره او سوال شد : آیا عبدالله بن شداد از پیامبر صلی الله علیه وسلم حدیثی شنیده است؟ گفت : خیر.

ابوزرعه و نسائی هم وی را ثقه دانسته اند، ابن مدینی گفته : او به همراه علی رضی الله عنه در نهروان شرکت داشت. امام ذهبی در کتاب "سیر أعلام النبلاء" (۵/ ۴۸۶) سخنی را از عبدالله بن شداد بنقل از "عطاء بن سائب" می آورد و در انتها در تعلیق بر سخن عبدالله می گوید : این سخن او زیاده روی در حق علی است، و بعدا می آورد : در توثیق عبدالله نزاعی وجود ندارد.

" تهذیب الکمال".

۸- سلیمان بن قرم

سلیمان بن قرم بن معاذ التمیمی الضبی، از بزرگان تابعین بود، بخاری از او روایت متصلی در کتابش نیاورده، و مسلم - ابو داود - ترمذی - نسائی نیز او روایت کردند، حافظ ابن حجر درباره وی گفته : بد حفظ بود و به تشیع گرایش داشت. عبدالله بن احمد از پدرش (احمد بن حنبل) نقل می کند که او (یعنی احمد) سلیمان بن قرم را جزو ثقات می دانست. و محمد بن عوف طائبی از احمد بن حنبل نقل کرده که درباره سلیمان بن قرم گفت : ایرادی بر او نیست، اما در تشیع افراط می کرد. و عباس دوری از یحیی بن معین نقل کرده که او سلیمان را ضعیف می دانست. نسائی نیز او را ضعیف دانسته است.

حافظ ابن حجر در کتاب "تهذیب التهذیب" (۴ / ۲۱۴) آورده : «ابن حبان و بخاری و ابن قطان ما بین دو اسم "سلیمان بن قرم" و "سلیمان بن معاذ" فرق قائل بودند (یعنی معتقد بودند که این دو اسم متعلق به دو شخصیت جداگانه است و یک نفر واحد نیستند)، اما عبدالغنی بن سعید در کتاب "ایضاح الإشکال" گفته : کسی که بین این دو اسم فرق قائل شود دچار اشتباه شده است».

و باز در کتاب ابن حجر آمده که : «ابن حبان وی را رافضی غالی می داند».

" تهذیب الکمال".

۹- ظالم بن عمرو بن سفیان

ظالم بن عمرو بن سفیان؛ همان أبو الأسود الدیلی و یا الدؤلی بصری است، از بزرگان تابعین است که در سال ۶۹ هجری وفات کرد، بخاری - مسلم - ابو داود - ترمذی - نسائی - ابن ماجه از او روایت کردند. حافظ ابن حجر درباره او گفته : ابو الاسود فردی فاضل و ثقه بود. و امام ذهبی هم گفته : ثقه است، او مبتکر علم نحو بود.



ابوبکر بن ابی خیشمہ از یحیی بن معین و احمد بن عبداللہ عجللی نقل کرده کہ آن دو نفر ظالم بن عمرو را ثقہ دانستہ و وی را اولین کسی می دانند کہ در علم نحو سخن رانده است.
ابن حبان نیز وی را از ثقات تابعین ذکر کرده است.
زرکلی وی را پایہ گذار علم نحو می داند، و گفته: ابو الاسود در جنگ صفین ہمراہ علی بود، او بعد از ابن عباس ولایت بصرہ را برعہدہ گرفت، وقتی صفین تمام شد نزد معاویہ رفت و معاویہ در اکرام وی مبالغہ می کرد.
"تہذیب الکمال"، "تہذیب التہذیب" (۱۲ / ۱۱)، الأعلام زرکلی (۳/۲۳۷).

۱۰- ثابت بن دینار (ابوحمزہ ثمالی)

ابوحمزہ ثمالی متولد ۱۵۰ ہجری و اہل کوفہ و از طائفہ ازد بود، کہ امامیہ او را ثقہ و معتبر می دانند، اما محدثین اہل سنت وی را حائز شرایط نقل حدیث نمی دانند، و گفتند: او بسیار دچار توہم و اشتباہ در نقل اخبار می شدہ (الوافی بالوفیات)، نسائی گفته: او ثقہ نیست (میزان الاعتدال). و ابن سعد گفته: او ضعیف الحدیث است (الطبقات الکبری). ابن معین گفته: او ضعیف است (المجروحین) و باز در ہمین کتاب "المجروحین" آمدہ: بسیار دچار وہم می شدہ تا جایی کہ از حد احتجاج خارج شدہ است.

۱۱- عامر بن وائلہ

احتمالاً منظور شما (عامر بن وائلہ) است، باید گفت کہ او در سال جنگ احد بدنیا آمدہ و در حجۃ الوداع در اواخر حیات نبوی ایشان را ملاقات کرد، لذا صحابی است و محدثین اہل سنت احادیث او را نقل کردند.

۱۲- طاووس بن کیسان

ایشان فارس زبان بودند ولی اہل یمن بودند، و از طبقہ وسط تابعین می باشند، محدثین ایشان را ثقہ دانستہ اند و احادیث او در کتب اہل سنت نقل شدہ است. اسم واقعی او "ذکوان" است و طاووس لقب اوست.

او از ام المومنین عایشہ رضی اللہ عنہا و ابن عباس و ابوہریرہ ہم حدیث روایت کردہ (سیر اعلام النبلاء)

۱۳- ابان بن تغلب

او ابان بن تغلب الربعی، أبو سعد الکوفی شیعہ است، متوفای ۱۴۰ ہجری می باشد، بعضی از علما (مانند زرکلی) گفتند: او از غالیان شیعہ است، و بعضی مانند "ذہبی" گفتند: بدعت او خفیف بود، بخاری از او حدیثی روایت نکرده اما مسلم - أبو داود - الترمذی - النسائی - ابن ماجہ از او حدیث نقل کردند.
حافظ ابن حجر گفته: ثقہ است اما دربارہ او قیل و قالہایی است.
ابن سعد او را ثقہ دانستہ است. (طبقات الکبری).

۱۴- احمد بن مفضل

احمد بن مفضل کوفی است، بعضی از محدثین مانند نسائی از او حدیث نقل کردند، ولی متاسفانہ معلومات بیشتری در خصوص وی نیافتیم.

۱۵- اسماعیل بن ابان

اگر منظور شما (إسماعیل بن أبان الوراق الأزدي) باشد؛ او اہل کوفہ بود، در سال ۲۱۶ ہجری فوت کرد، بخاری و ابوداؤد و



ترمذی از او حدیث نقل کردند، حافظ ابن حجر گفته: ثقہ است اما درباره او قیل و قالهایی است، و ذہبی وی را ثقہ دانسته است.

و اگر منظور (إسماعیل بن أبان الغنوی العامری) باشد؛ او نیز اهل کوفہ است کہ در سال ۲۱۰ هجری فوت کرده، محدثین وی را کذاب و متروک دانسته و به جعل حدیث متهم کردند.

از یحیی بن معین روایت شده کہ او گفته: اسماعیل بن ابان وراق ثقہ است، و اسماعیل بن ابان غنوی کذاب، و حدیث «
أَنَّ السَّابِعَ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ يَلْبَسُ الْخُضْرَةَ: نسل هفتم از نوادگان عباس (یعنی مامون) لباس سبز (خلافت) می پوشد» را او جعل کرده است. "سیر أعلام النبلاء"
گفته شده در اسماعیل بن ابان وراق اندکی شیعه گری بوده..

۱۶- حسن بن حی

ابن سعد گفته: او صالح بن صالح بن حی است، کہ حسن کنیه اوست، او در سال ۱۰۰ هجری بدنیا آمد، فردی عابد و فقیه بود، در سال ۱۶۷ هجری در کوفہ درگذشت، او به تشیع زیدی تمایل داشت، ثقہ است و حدیث زیادی روایت کرده است (الطبقات الکبری).

از ابن معین روایت شده کہ گفته: حسن بن حی؛ حسن بن صالح بن صالح بن مسلم ابن حیان است کہ مردم به او ابن حی گویند.

حافظ ابن حجر و ذہبی هر دو وی را ثقہ دانسته اند، بخاری از او حدیث روایت نکرده اما مسلم - أبو داود - ترمذی - نسائی - ابن ماجه از او حدیث نقل کردند.

۱۷- خالد بن مخلد

او خالد بن مخلد القطوانی، أبو الهيثم البجلي است، در سال ۲۱۳ فوت کرده، بیشتر محدثین از جمله امام بخاری از او حدیث نقل کرده، ابن حجر گفته: او صدوق است، و ابو داود نیز همین را گفته، یحیی بن معین گفته: ایرادی بر وی نیست، اما امام احمد گفته: او (حدیث) منکر دارد، ابن عدی هم گفته او چندین حدیث منکر دارد. "سیر أعلام النبلاء"

۱۸- شریک بن عبد...

اگر منظور (شریک بن عبد الله بن أبي شريك النخعي) باشد؛ او کوفی است و در سال ۱۷۸ هجری فوت کرد، امام بخاری حدیث متصل از او روایت نکرده، اما مسلم - أبو داود - الترمذی - النسائی - ابن ماجه از او روایت کردند، ابن حجر گفته: او انسان عادل و فاضل و عابدی بود کہ نسبت به اهل بدعت بسیار سخت گیر و شدید بود، فردی صدوق است اما اشتباه زیاد می کند، بعد از آنکہ قاضی کوفہ شد حفظ او تغییر کرد. ابن معین هم وی را توثیق کرده است.

و اگر منظور (شریک بن عبد الله بن أبي نمر القرشي) باشد؛ او از ساکنان مدینه بود کہ در سال ۱۴۰ هجری درگذشت، حافظ ابن حجر گفته: صدوق است اما اشتباه زیاد می کند، نسائی گفته: او قوی نیست، و ابن معین گفته: ایرادی بر او نیست، بیشتر محدثین از جمله امام بخاری از او حدیث روایت کردند. "تهذیب الکمال" و "سیر أعلام النبلاء".

۱۹- صعصعه بن صوحان

صعصعه بن صوحان العبدی، أبو عمرو، و گفته شده أبو طلحة، و یا أبو عكرمة، کوفی است کہ در زمان خلافت معاویه رضی الله عنه فوت کرده است، ابن حجر و ذہبی هر دو وی را ثقہ دانسته اند، نسائی هم او را توثیق کرده است، او همراه سپاه علی رضی الله عنه در جمل حضور داشت، حافظ ابن حجر در کتاب "تهذیب التهذیب" گفته: ابن حبان درباره او گفته: او



دچار اشتباه می شد. ابن سعد وی را ثقه دانسته است. " تهذیب الکمال ".
از محدثین تنها ابوداود و نسایی از او حدیث روایت کردند.

۲۰- هشام بن الحکم

هشام بن حکم کوفی رافضی است، او فردی مجسمه و مشبهه بود، و کفریات زیادی داشت، چنانکه ابن حزم گفته : هشام بن حکم و شاگردش ابو علی صکاک می گویند : علم خدا جدید است، و او از ازل چیزی نمی دانست تا آنکه آن چیز روی داده بعد بدان علم پیدا می کند.
از او نقل شده که گفته : طول خدا هفت و جب به اندازه و جب خودش است!

ندیم گفته : او از شاگردان جعفر صادق رحمه الله بود، و مذهب را دستکاری نمود و سخن درباره امامت را آشکار ساخت. "
سیر أعلام النبلاء"

احادیث همچون شخصی نوشته نمی شود.

در پایان لازمست که به نکته وارده در فتوای (۶۹۱۴) نیز اشراف داشته باشید.
والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

مصدر: سایت اسلام- پرسش و پاسخ www.IslamPP.com

منظور از مقدم بودن جرح بر تعدیل

شماره فتوی ۷۷۴۴

منظور از مقدم بودن جرح بر تعدیل چی میباشد؟ لطفا مفصل توضیح دهید؟

الحمد لله،

این مسئله زمانی مطرح است که در مورد یک راوی ما بین اهل علم بر سر تجریح یا تعدیل وی اتفاق نظر نباشد، که در این هنگام برای ترجیح یکی بر دیگری یکسری ضوابط وجود دارد، از جمله قاعده ای (نه چندان کلی و فراگیر) زیر که درست آن چنین است :

«جرح مفسر بر تعدیل مجمل مقدم است».

یعنی اگر کسی که قائل بر جرح راوی باشد، اطلاع بیشتری از راوی داشته باشد و علت جرح را بیان کند، در آنصورت جرح راوی (بر تعدیل وی) ترجیح داده می شود، مگر آنکه کسی که قائل بر تعدیل راوی است بگوید: «من می دانم سببی که باعث جرح او شده از بین رفته و باقی نمانده»؛ در اینصورت حکم به تعدیل راوی خواهد شد، زیرا قائل بر تعدیل اطلاعات بیشتری (از راوی) دارد.

مثلا یکی از ائمه جرح و تعدیل می گوید : فلانی ثقه است، ولی دیگری می گوید : ثقه نیست، چون من دیدم که او شراب می خورد! یا فلانی به من گفت که دیدم فلانی شراب می خورد.

در اینجا قول جرح را بر معدل ترجیح می دهیم، چونکه او اطلاع بیشتری از وضعیت راوی بیان کرده است.



نکته ظریفی که نباید از آن غافل ماند اینست که : گاهی سبب تجریح یک راوی موجب جرح او نمی شود و گاهی می شود؛ بعنوان مثال : مردم کوفه معتقد بودند که نبیذ حرام نیست، آنها معتقد بودند که هر مایع مست کننده ای که از خرما و انگور ساخته شود حرام است، اما سواى آن حرام نیست! حال اگر فرد جارح بگوید که فلان راوی را (که اهل کوفه است) دیدم (یا شنیده ام درباره وی) که نبیذ می خورد، با این علت جرح او مؤثر واقع نمی شود، اما اگر بگوید : فلان راوی را (که اهل بصره است) دیدم (یا درباره او شنیدم) که نبیذ می خورد، این علت برای تجریح او مؤثر واقع می شود، زیرا مردم بصره معتقد به تحریم نبیذ بودند.

هدف از بیان این مثال آن بود که اسباب جرح راوی نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است، و فرد طالب علم باید به این نکات مهم و تعیین کننده هم اشراف داشته باشد، تا دچار اشتباه نشود.

امام سیوطی در کتاب "تدریب الراوی" گفته : «هرگاه درباره یک راوی هم جرح و هم تعدیل وارد شود و علت جرح تشریح شده باشد، در اینحالت جرح او بر تعدیل مقدم است هرچند که تعداد افرادی که وی را تعدیل کردند بیشتر باشد. این صحیح ترین قول نزد فقهاء و اصولیون است، و خطیب بغدادی این قول را از جمهور علماء نقل کرده، زیرا کسی که قائل بر جرح راوی است آگاهی بیشتری نسبت به احوال او دارد که تعدیل کننده وی این آگاهی را ندارد».

شبیبه همین سخن را امام نووی رحمه الله در کتاب (التقریب : ۱/۳۰۹) آورده است.

و حافظ ابن حجر رحمه الله در (شرح النخبة ص: ۱۵۵) گفته : «جماعت علماء جرح را بر تعدیل مقدم می دانند، اما این امر زمانی است که سبب جرح روشن باشد، و از جانب کسی بیان گردد که به اسباب جرح راویان آشنایی داشته باشد، چرا که اگر سبب جرح راوی روشن نباشد نمی تواند موجب لطمه وارد کردن به معدل (کسی که راوی را تعدیل کرده) شود، و همچنین اگر از جانب شخصی نا آشنا به اسباب جرح وارد شود باز موجب لطمه به نظر معدل نخواهد شد.

هرگاه یک راوی از جانب شخصی آشنا به اسباب جرح و تعدیل، تجریح شود و کسی وی را تعدیل نکرده باشد (یعنی فقط از جرح او گفته باشند) در اینحالت جرح راوی پذیرفته است حتی اگر بصورتی مجمل بیان شده و اسباب جرح ذکر نشده باشد، زیرا مادامیکه سخنی از تعدیل وی وارد نشده باشد پس راوی در حالتی مجهول است، و اعمال قول جرح بر اهمال آن اولاتر است».

و علامه البانی رحمه الله در نوار صوتی "سلسله الهدی و النور" شماره ۸۵ چنین می گوید: «الجرح مقدم علی التعدیل إذا کان الجرح مؤثراً»

«جرح بر تعدیل مقدم است هرگاه جرح کارآمد و سودمند باشد».

یعنی اسبابی که موجب تجریح راوی می شود به حد و درجه ای برسد که باعث جرح راوی شود.

و باز گفته : «ولیس یخفی علی المتقین لهذا العلم أن الجرح مقدم علی التعدیل، وبخاصة إذا کان المعدل معروفاً بالتساهل». "سلسله الأحادیث الضعیفة" (۱۳/ ۱۴۸).

یعنی: «بر اساتید این علم پنهان نیست که : جرح بر تعدیل مقدم است، خصوصاً اگر فرد تعدیل کننده به تساهل در امر تعدیل معروف باشد».

توصیه می شود برای آشنایی با مسئله "تعارض جرح و تعدیل" کتاب "مصطلح حدیث" را از همین سایت دانلود کنید.

والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم



یاد الله جل شأنه

برادری در راه خدا چیست؟

عبدالله ناصح علوان

برادری در راه خدا یک عطیه مقدس و تابش ربانی و نعمت الهی است که خداوند متعال آن را به دل بندگان مخلص و دوستان برگزیده خود و مردم تقوی پیشه القا می کند. خداوند متعال در سوره انفال چنین فرموده است:

«وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» [الأنفال: ۶۳].

«اگر همه آنچه در زمین است صرف می کردی نمی توانستی میان دل هایشان انس و الفت برقرار سازی، ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت.»

و در سوره آل عمران نیز فرموده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» [آل عمران: ۱۰۳]. «و همگی به رشته (ناگسستنی قرآن) خدا چنگ زدید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدانگاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دل هایتان (انس و الفت برقرار کرد و آن ها را به هم) پیوند داد، پس (در پر تو نعمت او برای هم) برادرانی شدید.»

همچنین برادری نیروی ایمان درونی است که احساس عمیق به عاطفه، محبت، احترام و اعتماد متقابل را در میان تمام کسانی که رشته های عقیده اسلامی و روابط تقوی و ایمان آنان را به هم پیوند می دهد برمی انگیزد. بنابراین آنچه ذکر شد این احساس راستین برادری در دل فرد مؤمن درست ترین و خالصانه ترین عواطف را که موجب موضعگیری های مثبت می شود مانند: همیاری، ایثار، مهر و محبت، گذشت، تسلی خاطر هنگام سختی و بار تکفل هنگام ناتوانی لا ایجاد می کند. بنابراین آنچه ذکر شد برادری در راه خدا صفتی ملازم با ایمان و خوی توأم با پرهیزکاری است، زیرا هیچ برادری بدون ایمان و هیچ ایمانی بدون برادری نیست، چنانکه هیچ دوستی بدون تقوی و هیچ تقوی بدون دوستی نیست.

اما اینکه هیچ برادری بدون ایمان نیست به دلیل این فرموده خداوند تبارک و تعالی در سوره حجرات است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» «فقط مؤمنان برادران همدیگرند»، اما اینکه هیچ دوستی بدون تقوی نیست به دلیل این سخن خداوند متعال است: «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ».

بدون تردید هرگاه برادری بر مبنای ایمان نباشد براساس منافع شخصی خواهد بود و اگر دوستی بر پایه تقوی نباشد، در نخستین کشمکش بر سر امور دنیا به کاشتن بذر کینه و دشمنی منجر می شود. به دست آوردن سود و رسیدن به منافع موجب کینه و دشمنی می شود و این کینه و دشمنی بی درنگ در نخستین رقابت بر سر سود و منافع شخصی جلوه گر می شود!!

باید اذهان داشت که فرد مسلمان بدون داشتن روحیه برادری درست و دوستی پر خلوص، دارای ایمان ناقص و تقوای مشکوک است، زیرا بنا بر روایت شیخین حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ» «ایمان کسی از شما درست و کامل نیست مگر اینکه آنچه برای خود دوست می دارد برای برادر خویش نیز دوست داشته باشد»، و دلیل مشکوک بودن پرهیزگاری بدون دوستی این فرموده خداوند متعال است: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» «همدیگر را در راه نیکی و پرهیزگاری یاری و پشتیبانی نمایید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی نکنید.»

هر انسانی که دلش پر از ایمان باشد و تقوای خدا را پیشه کند بدون شک در وهله نخست که کسی مانند خود را از لحاظ ایمان و تقوی دیدار می کند با او انس می گیرد و در نخستین لحظات این دیدار احساس آرامش می کند و کار این دو بدانجا می رسد که گویی هردو یکی شدند و قلبشان چنان کشش و میلی نسبت به هم پیدا می کند که گویی آهنگ یکی شدن دارند



و فوری بذر دوستی در رگ‌های آنان به جنب و جوش درمی‌آید و خون آن دو آمیخته با احساس برادری می‌گردد، و گل مودت بر رخ آن دو نقش می‌بندد. بنابراین، این دو فرد مؤمن به عنوان دو برادر با مهر و محبت دست در دست یکدیگر قرار داده، باهم در گلزارهای مودت به حرکت درمی‌آیند و در کنار هم از لطافت نسیم وفاداری برخوردار می‌گردند و ابر محبت آنان را در زیر سایه خود می‌گیرد.

بی‌درنگ هر کدام از آنان در گوش جان مردم این حقیقت را زمزمه می‌کند! ما: من تو و تو من هستی - ما دو جانیم در یک تن.

اما فردی که فساد در او ریشه‌دار گشته و پلید می‌باشد در هنگام دیدار با فرد مؤمن دارای نفس مطمئنه هرگز نمی‌تواند توافق اخلاقی داشته باشد، زیرا در اصل هردو آنان یکدیگر را دوست ندارند و از لحاظ خط مشی با همدیگر مخالف اند و روح آن دو از یکدیگر متنفر می‌باشد.

و آنچه را که شیخین از حضرت پیامبر روایت نموده‌اند به تمام معنی بالا اشارت دارد: «النَّاسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ الْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خِيَارُهُمْ فِي الْإِسْلَامِ إِذَا فَفَهُوا، وَالْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا انْتَلَفَ، وَمَا تَنَاقَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ» * «مردم از خاندان‌های مختلف تشکیل شده‌اند و این خاندان‌ها بسان کان‌های زر و نقره هستند، برگزیدگان (بزرگان) مردم در جاهلیت برگزیدگان آنان در اسلام می‌باشند، به شرط آنکه در علوم دینی (و فرمانروایی برحسب آن) ورزیده شوند. جان‌ها مانند سربازان سازمان یافته می‌باشند. بنابراین، آنانی که یکدیگر را بشناسند باهم انس می‌گیرند و آنانی که یکدیگر را نشناسند باهم به مخالفت می‌پردازند».

ای برادران ایمانی! تنها آنچه ذکر شد حقیقت برادری در راه خدا است، پس در واقع آن موهبتی است الهی که خداوند متعال آن را در دل‌های آکنده به ایمان خالص جای می‌دهد.

این برادری نیروی کارآمد و پرارزشی است که دل‌های مؤمنان متقی را به هم پیوند می‌دهد و این برادری است که شخص با ایمان را به موضعگیری مثبت نسبت به محبت، ایثار، دلسوزی، همیاری و تکفل اجتماعی سوق می‌دهد و یکی از صفات ملازم ایمان و توأم با تقوی است، و با همگنان خود از جان‌های پاک هم‌خو است و از جان‌های پلید و شرور که مخالف او می‌باشند متنفر است.

جوانان! پس از اینکه شاخص‌ها برایتان نمایان گشت و حقایق امور آشکار گردید، راهی به جز وارد شدن به دروازه عقد اخوت و تحقق آن در دل‌هایتان ندارید، تا در میان خود مهربان و بر دشمنان خود سختگیر و نیرومند باشید و جلودارانی از یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم را که خداوند متعال در سوره فتح در مورد آنان چنین فرموده است، اسوه خود قرار دهید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ» «محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوز اند».

الناس معادن، برحسب استعداد خدادادی به انسان‌ها، آنان ریشه و منابع خیر و یا شر می‌باشد.
ترجمه: عبدالقادر مارونسی

مصدر: سایت نور اسلام IslamTape.Com

دلایلی بر وجود پروردگار متعال

عبدالحکیم سیدزاده

(۱) دلیل فطرت: شناخت خالق در فطرت انسان غرس شده است؛ پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ أَوْ يَنْصَرَانِهِ أَوْ يَمَجْسَانِهِ»؛ «هر نوزاد فطرتاً مسلمان به دنیا می‌آید، پس پدر و مادر [یا



محیط] او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی [یا ... می گردانند. بخاری، الجنائز (۱۳۸۵). مسلم، القدر (۲۶۵۸)؛ و نفرمود: او یسلمانہ؛ زیرا دین اسلام موافق با فطرت است.

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ
الَّذِينَ الْقِيَمُ وَلَوْ كُنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَغْلِبُونَ» [روم: ۳۰]؛ «پیروی کن
دین خدا را که مردمان را بر وی پیدا کرد، برای دین خدا دگرگونی
نیست، این است دین درست، و لیکن اکثر مردم نمی دانند.» و اِذْ
أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» [اعراف: ۱۷۲]؛ «و یاد کن چون
پروردگار تو از بنی آدم از پشت ایشان اولاد ایشان را گرفت و
ایشان را بر ذات‌های ایشان گواه گردانید، گفت: آیا پروردگار شما
نیستیم؟ گفتند: آری! هستی، گواه شدیم.»



(۲) دلیل عقل (استدلال از آفریده بر آفریدگار): وجود مخلوقات دلیل
بر وجود خالق است: دلایل قرآنی بر آن ناطق است که عالم آفریده
است و آفریده بی آفریدگار نباشد: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَ اٰخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ

وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ
بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» [بقره: ۱۶۴]؛ معنی این آیت آن است که: «به درستی و راستی که در آفرینش
آسمان‌ها و زمین و در آمدن و شدن شب و روز و درازی و کوتاهی آن و در کشتی‌ای که در دریا می‌رود به سبب منفعت
مردمان، و در آن چه خدای تعالی فرو فرستاده است از باران و برف و تگرگ، پس زمین را بعد از آن که مرده بود و پژمرده،
بدان زنده کرد و در آن چه در زمین برانگیخته است و از عدم به وجود آورده از حیوانات، و در گرداندن بادها از جهتی به
جهت دیگر، و در ابر که به فرمان حق رام کرده شده باشد در میان آسمان‌ها و زمین، نشانه‌هاست قومی را که به عقل
چیزها را بدانند؛ یعنی: حجت‌هاست بر خدائی و خداوندی و قدرت و قوت و یگانگی من. و اشارت در این آیه آن است که
اگر در خدائی و یگانگی من، یقین تمام نیاید، در این نشانه‌ها که در این آیه یاد کردیم، اندیشه کنید تا بدانید که در خدائی
و یگانگی من شکی نیست...» (المعتمد فی المعتمد: ۱۳ و ۱۴).

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ * أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ» [طور: ۳۵ و ۳۶]؛ «آیا ایشان به غیر
آفریننده، آفریده شده‌اند یا ایشان خود آفریدگارانند؟ آیا آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؛ بلکه باور نمی‌کنند.» «أَفَرَأَيْتُمْ مَا
تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ» [واقعه: ۵۸ و ۵۹]؛ «آیا می‌بینید آن چه را که می‌ریزید (در رحم زنان)؟ آیا شما آن
را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم.» «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» [واقعه: ۶۳ و ۶۴]؛ «آیا دیدید
آن چه را که می‌کارید؟ آیا شما می‌رویانید آن را یا ما رویاننده‌ایم.» «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنَ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ
الْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» [یونس: ۳۱]؛ «بگو: چه
کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد، یا کیست که مالک گوش و چشم‌ها باشد و کیست که بیرون آورد زنده را از
مرده و بیرون آورد مرده را از زنده و کیست که کار را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: آن خدا است.» «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ
كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ» [الغاشیة: ۱۷-۲۰]؛ «إِنَّ فِي
خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اٰخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ
مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ» [البقره: ۱۶۴] ابن قیم می‌گوید: من از شیخ الاسلام شنیدم که فرمود: «کیف یطلب الدلیل علی من هو دلیل علی»



کل شیء؛ چگونه بر وجود ذاتی دلیل مطالبه می شود که او بر هر چیز دلیل است؟ و این شعر را می خواند (الثمرات الزکیة: ۱۹):

وَلَيْسَ يَصِحُّ فِي الْأَذْهَانِ شَيْءٌ * إِذَا اِحْتِاجَ النَّهَارُ إِلَى دَلِيلٍ
هر گاه روز نیاز به دلیل داشته باشد، پس در اذهان چیزی، صحیح قلمداد نمی شود.
أعرابی و استدلال از آفریده بر آفریدگار

از یک عرب بادیه نشین سؤال شد: دلیل بر وجود پروردگار چیست؟
گفت: به یقین سرگین شتر بر وجود شتر دلالت می کند، و به یقین، نقش قدم بر رونده دلالت دارد؛ پس آسمانی که دارای برج هاست و زمینی که دارای راه هاست و دریاهایی که دارای امواج است، چه طور بر وجود لطیف و خبیر دلالت ندارد؟!
یعنی: به طریق اولی این ها بر وجود اللّٰه دلالت دارند.

امام ابوحنیفه رحمه الله و استدلال از آفریده بر آفریدگار
برخی زنداقه از امام ابوحنیفه - رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - بر وجود پروردگار دلیل خواستند؛ امام صاحب فرمود: مرا بگذارید تا نسبت به چیزی که بر آن اطلاع یافته ام، فکر کنم؛ [سپس فرمود:] می گویند: کشتی ای [که تخته های آن خود به خود از درختان جدا شده و ساخته می شود و خود به خود بارگیری می شود و] پر از وسایل تجاری در دریا بدون ناخدا و محافظ در حرکت است و امواج بزرگ را شکافته و بدون هیچ سرنشین و ملاحی به سلامت به مقصد می رسد [و لنگر می اندازد و خود به خود خالی می شود]!

منکران وجود باری تعالی گفتند: کلاً و حاشا؛ که چنین نیست و هیچ عاقلی این را نمی پذیرد.
پس امام فرمود: وای بر شما!

شما که قبول دارید کشتی کوچکی بدون ملاح حرکت نمی کند، پس چگونه این موجودات زمینی و آسمانی که پر از حکمت اند، آفریننده ندارند و وجود جهان به این همه عظمت، بدون از خدا چه طور ممکن است؟!
مخاطبان امام مبهوت و لاجواب شدند و به سوی حق رو آورده و به دست ایشان مسلمان شدند. (ابن کثیر). تفسیر ابن کثیر (۱۰۲/۱)؛ مناقب ابي حنيفة، للمكي (۱۵۱)؛ شرح العقيدة الطحاوية (۸۳).

حکیم سنایی داستان مناقشه ی مرد دهری با امام ابوحنیفه رحمه الله را به همین مضمون به نظم در آورده است؛ مطلعش چنین است [دیوان: ۱۵۳ - ۱۵۶]:

ای خردمند موحد پاک دین هوشیار * از امام دین حق یک حجت از من گوش دار...
حکیم سنایی داستان مناقشه ی مرد دهری با امام ابوحنیفه رحمه الله را به همین مضمون به نظم در آورده است؛ مطلعش چنین است [دیوان: ۱۵۳ - ۱۵۶]:

ای خردمند موحد پاک دین هوشیار * از امام دین حق یک حجت از من گوش دار...
امام شافعی رحمه الله و استدلال از آفریده بر آفریدگار

از امام شافعی رحمه الله نیز سؤال شد: دلیل بر وجود پروردگار چیست؟ فرمود: این برگ توت، با آن که یک چیز است و دارای یک مزه است؛ اما می بینیم که آن را کرم می خورد و از آن ابریشم بیرون می آید و زنبور عسل آن را می خورد و از آن عسل بیرون می آید و گوسفند و گاو و دیگر چارپایان از آن می خورند و از آن سرگین بیرون می آید، و آهو آن را می خورد و از آن مشک بیرون می آید. (تفسیر ابن کثیر: ۱۰۲/۱ و ۱۰۳).

امام احمد رحمه الله و استدلال از آفریده بر آفریدگار

از امام احمد رحمه الله هم در این باره سؤال شد، فرمود: دلیل، دژ استوار و صافی است که هیچ در و سوراخی ندارد، ظاهراً به نقره ی سفید می ماند و باطن آن به سان طلای خالص و ناب است، ناگهان دیوار آن ترک می خورد و از آن حیوان شنوا و بینا با شکل و صورت زیبا بیرون می آید؛ یعنی: تخم مرغ که از آن جوجه بیرون می آید [دلیل بر وجود کردگار است]. (همان: ۱۰۳).



(۳) دلیل تمام ادیان و کتب آسمانی؛ که بر وجود خدای تعالی دلالت دارند.

(۴) دلیل حسی: نصرت خداوند به انبیا و مسلمانان و پذیرفتن دعای دعا کنندگان و هلاک کردن ظالمان و انتقام در دنیا از کفار؛ دلیل قطعی حسی بر وجود اللّٰه تعالی هستند، نیز معجزات انبیا دلیل حسی بر وجود اللّٰه می‌باشد.

(۵) وجود ممکنات به طور بدیهی مقتضی وجود واجب است: بدیهی است که مجموع ممکنات موجود ممکن هستند، و هر ممکنی به علتی نیاز دارد که به او وجود ببخشد، بنابراین مجموع ممکنات موجود کلاً به پدیدآورنده‌ای نیازمند می‌باشند.

حال این پدید آورنده یا خود این مجموعه است و چنین چیزی محال است؛ چون مستلزم سبقت چیزی بر نفس خود می‌باشد، یا جزئی از این مجموعه است، و چنین چیزی نیز محال است؛ زیرا اگر فرض شود [پدید آورنده در وسط مجموعه گرفته و] جزء اولی نیست، لازم می‌آید تقدم شی‌ای بر نفس خود و بر ما سبق خود، و اگر فرض شود جزء اولی است، فقط تقدم شی‌ای بر نفس خود لازم می‌آید و باطل بودن هر یک از این‌ها آشکار است. بنابراین ثابت گردید که برای ممکنات موجود پدید آورنده‌ای که واجب الوجود باشد، وجود دارد.

همچنین ممکنات موجود خواه متناهی و خواه غیر متناهی فرض شوند، حتماً با وجود بر پا هستند، حالا همین وجود، اگر منشأش ذات امکان و ماهیت ممکنات فرض شود، باطل است؛ زیرا در گذشته ضمن بیان احکام ممکن گفته شد که هیچ کدام از ماهیت ممکنات مقتضی وجود نیست؛ بنابراین الزاماً باید منشأ وجود ممکنات چیزی جدا از آن‌ها باشد، و بدیهی است موجودی که غیر ممکنات باشد، واجب الوجود است. (شیخ محمد عبده، رساله التوحید: ۴۵ و ۴۶).

(۶) برهان محرک غیر متحرک: این برهان حدود ۳۲۲ سال قبل از میلاد مسیح از طرف ارسطو، نخستین واضع علم منطق و معروف‌ترین فیلسوف یونان، بر وجود خدا اقامه گردیده است و تقریرش به این صورت است که: «هر متحرکی - چه حرکت به معنای انتقال مکانی و تغییر از حالی، و چه حرکت به معنای انتقال از قوه به فعل و از امکان به تحقق و وقوع - به محرکی نیاز دارد و آن محرک نیز اگر به هر کدام از آن معانی، متحرک باشد به محرکی نیاز دارد، و در صورت امتداد دائمی این زنجیره، تسلسل به وجود می‌آید که محال است. پس تسلسل قطع می‌شود و به محرکی می‌رسد که به هیچ یک از معانی مذکور متحرک نیست؛ یعنی: نه مسبوق به عدم است و نه پذیرای عدم و نه کمالش از قوه به فعل و از امکان به تحقق می‌رسد، بلکه قدیم و ازلی و ابدی و نیستی ناپذیر و لایتغیر و واجب الوجود و همیشه دارای کمال مطلق است و آن "اللّٰه" است.» (کتاب "خدا" تالیف محمود عقاد، ترجمه محمد علی خلیلی، ص ۲۰۰).

(۷) برهان اعلی و اکمل: برهان اعلی و اکمل که از ابتکارات سنت آنسلم و آن‌گاه در فلسفه دانشمند فرانسوی دکارت (۱۰۲۹م) و معروف به پدر فلسفه‌ی جدید، بر تحقیق و توضیح آن افزوده شده است، تقریر آن برهان به این صورت است که: «هیچ کاملی به عقل در نمی‌آید مگر این که عقل در صدد شناختن کامل‌تر از آن می‌باشد و به این ترتیب تا منتهای درجه‌ی خود پیش می‌رود و به جایی می‌رسد که "غایت کمال مطلق" است و هیچ مزیدی بر آن نیست و هیچ نقصی در آن یافت نمی‌شود. چنین وجود کاملی که مزیدی بر آن نباشد، لامحاله موجود است؛ زیرا وجود تصویری اش کمتر از وجود حقیقی اش می‌باشد؛ چرا که عدم وجودش کمالیت مطلق را از او منتفی می‌سازد و کمال برایش باقی نمی‌ماند و بلکه در نقص مطلق خواهد بود. بنابراین مادامی که کمال برایش ثابت شده باشد، تصور همان کمال وجودش را ثابت می‌نماید و آن وجود، موجود و دارای کمال مطلق و مبراً از هر نقص، خداست. بنابراین اعتقاد به خدا لازمه‌ی تفکر هر انسانی است.» آیات و احادیثی که بر عظمت و کمال اللّٰه دلالت دارد، مثل: «اللّٰه اکبر»، «لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» و «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» و... دلیل بر صحت این برهان است. (سیر تحلیلی کلام اهل سنت).

(۸) برهان علت: هر پدیده و معلول دارای علت است و همواره علت از معلول خود مقدم است و وجود معلول مشروط به وجود علت است و هر علت معلول علتی دیگر است، حال چون وجود هر چیز مشروط به وجود چیز دیگر است، پس همه مشروط‌هایی هستند که شرطشان وجود ندارد پس باید هیچ چیز یافته نشود و این خلاف مشاهده است؛ پس به طور قطع و یقین، واجب بالذات و علت غیر معلول و وجود غیر مشروطی وجود دارد که وجود بی شرط او، موجب تحقق همه شرطها و ایجاد همه موجودات گردیده است.



- (۹) برهان نظم و هدایت: این برهان از زنده ترین و ارزنده ترین برهان های اثبات وجود آفریدگار است و بیش ترین اتکای قرآن بر همین برهان است، به طور خلاصه عبارت است از این که: «پدیده های کلی و جزئی این جهان، چون عموماً هماهنگ، منظم و هدف دار هستند، و با یک علم محیط و عنایت خاص و اراده ای شامل پدید آمده و در حال حرکت می باشند، دلالت قطعی دارند بر این که ذات توانای بااراده و حکیمی آن ها را آفریده و آن ها را به حرکت انداخته است و آن ذات ازلی و ابدی و متعالی، خدا و آفریدگار جهان است.» کتاب "خدا" تالیف عقاد (سیر تحلیلی کلام اهل سنت).
- «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى * الْأَذَى خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» [الأعلى: ۱-۳]؛ «منزه شمار نام پروردگار بلند مرتبهات را؛ همان خداوند که آفرید و منظم کرد و همان که اندازه گیری کرد و هدایت نمود.» «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» [ط: ۵۰: ۵+]; پروردگار ما همان کسی است که به هر چیزی آن چه را که لازمی آفرینش او است، داده، سپس او را هدایت کرده است (یعنی به مصالح و شیوهی برآورده کردن نیازهایش).
- (۱۰) آمار سرسام آور دانشمندان خدا پرست: ملا عبداللّه احمدیان می فرماید: «... در چند قرن اخیر، بر اثر پیدایش اکتشافات و اختراعات، و مشاهدهی نظم و قانون مندی و راهیابی در تمام پدیده ها - از الکترون ها، نوترون ها، پروتون ها و اتم ها، گرفته تا منظومه ی شمسی و کهکشان ها - اکثریت قریب به اتفاق دانشمندان متخصص در فیزیک، شیمی، جانورشناسی، گیاه شناسی، زمین شناسی و فضا شناسی، ایمان قطعی خود را به وجود خدا و به علم و قدرت بی نهایت او اعلان کرده اند.» (سیر تحلیلی کلام اهل سنت: ۲۸۱).
- (۱۱) اختلاف لغات و اصوات: امام رازی حکایت می کند که رشید از امام مالک رحمه الله پرسید: دلیل بر وجود الله چیست؟ فرمود: اختلاف لغات و اصوات و نعمات دلیل بر وجود الله است.

مصدر: سایت سنت آنلاین www.Sunnatonline.com

شروط «لا اله الا الله»

جلیل رضانی

شروط «لا اله الا الله» عبارتند از:

- ۱ - داشتن علم و دانش در فهم این جمله که خودش کاملاً مقابل جهل است [۱].
 - ۲ - داشتن یقینی که با شک مخالف می باشد. [۲]
 - ۳ - داشتن اخلاصی که مخالف با شرک است [۳].
 - ۴ - داشتن صداقت و راستی که با دروغ مخالفت دارد [۴].
 - ۵ - دوستی و محبتی که با هر گونه دشمنی مخالفت دارد [۵].
 - ۶ - تسلیم شدن محض در برابر آن بدون هر گونه مخالفت و اعتراض [۶].
 - ۷ - پذیرفتن و قبولی که مخالف هر گونه انکار و رد کردن است [۷].
 - ۸ - کفر ورزیدن و انکار و بیزارى از هر آنچه که به غیر از الله مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد [۸].
- تمامی این موارد هشتگانه در دو بیت شعر زیر چنین آمده است:

علم یقین و إخلاص و صدقک مع

وزید ثامنها الکفران منک بما

محبة وانقیاد والقبول لها

سوی الإله من الأشياء قد ألها



با توجه به مفاهیم این شهادت که محمد -صلی الله علیه وسلم- فرستاده خداوند است مواردی همانند آنچه در پاراگرافهای بعدی می آید لازم الاجرا می باشد.

۱ - تصدیق و باور کردن هر آنچه که از آن خبر داده است.

۲ - اطاعت و فرمانبرداری از اوامر او.

۳ - اجتناب و پرهیز از هر آنچه که نهی کرده و بر حذر داشته است.

۴ - اینکه پرستش و عبادت خداوند تنها به روش و شیوه‌ای باشد که خودش و پیامبرش -صلی الله علیه وسلم- بیان داشته و مقرر داشته اند. [۹]

بدنبال آن سایر ارکان پنجگانه اسلام را شرح می دهد که عبارت است از، نماز، زکات، روزه گرفتن در ماه مبارک رمضان و زیارت، و حج خانه خدا برای کسیکه توانایی مالی و جسمی آن را داشته باشد.

[۱] خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾. (محمد، آیه: ۱۵).

«بنابراین بدان و آگاه باش که هیچ معبود راستین و برحق جز خداوند یکتا وجود ندارد».

همچنین در آیه ۸۶ از سوره زخرف می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾.

یعنی: «مگر کسی که به راستی و حق گواهی داد (و گفت: لا إله إلا الله) و حال آنکه آنان از صداقت گفتارش آگاه هستند».

مفهومش آن است با بیان «لا إله إلا الله» گواهی به حق داد.

رسول الله -صلی الله علیه وسلم- می فرماید: «من مات وهو يعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة».

(مسلم حدیث ۴۳/۲۶، ۵۵/۱، أحمد حدیث ۶۶۴، النسائی فی الکبری حدیث ۱۰۸۸۸، و دیگران).

«هر کس در حالی بمیرد که می داند و آگاهی دارد که هیچ معبودی بحق جز الله وجود ندارد وارد بهشت می گردد».

[۲] این است که گوینده پیام توحید لازم است به مدلول و مفاهیم آن یقین کامل داشته باشد، بنابراین اگر کسی در دلش

نسبت به مدلول و مفاهیم این پیام شک و تردیدی داشته باشد سودی از بیان آن نخواهد برد، زیرا پروردگار متعال می

فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾. (الحجرات: آیه ۱۵).

«جز این نیست که مؤمنان راستین و واقعی کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و هیچگاه شک و تردیدی به خود راه نمی دهند».

همچنین پروردگار در سوره بقره آیه ۴ می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾.

«و آنان که به آنچه که به سوی تو نازل شده، و آنچه که قبل از تو نازل شده ایمان می آورند، و به جهان آخرت هم

یقین دارند».

یعنی هیچ شک و تردیدی به دل خود راه نمی دهند، و به آن یقین کامل دارند. اما هرکس که به دل خویش شک و تردید را

راه داد دچار دو دلی و تردید می شود، منافق می باشد، زیرا خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾. (التوبه: آیه ۴۵).

«تنها (فقط) آنانی از تو اجازه می خواهند که به خداوند یکتا و روز قیامت ایمان نمی آورند، و دل‌هایشان در شک و تردید

افتاده است، بنابراین (بدان) که آنان در شک و تردیدشان سرگردان و دو دل می باشند».

رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در این ارتباط می فرماید: «أشهد أن لا إله إلا الله وأني رسول الله لا يلقى الله بهما عبد

غير شاك فيهما إلا دخل الجنة» (مسلم حدیث ۴۴/۲۷، ۵۵/۱، أحمد حدیث ۱۵۴۴۹، و دیگران).

«شهادت و گواهی می‌دهم که هیچ معبود راستین و برحق جز خدای یکتا وجود ندارد، و اینکه من فرستاده و رسول خدا

هستم، (بدانید) هر بنده‌ای که خداوند متعال را با این دو شهادت ملاقات کند، بدون آنکه نسبت به این دو گواهی شک و

تردیدی داشته باشد، وارد بهشت خواهد شد».

همچنین رسول الله -صلی الله علیه وسلم- در ارتباط با یقین به اصول توحید می فرماید: «فمن لقيت وراء هذا الحائط



يشهد أن لا إله إلا الله مستيقناً بها قلبه فيشره بالجنة». (مسلم حديث ۵۲/۳۱، ۶۰/۱، و دیگران).

«هر کسی را که در پشت این دیوار دیدی که شهادت به «لا إله إلا الله» می دهد در حالی که قلبش به آن یقین دارد، او را بشارت و مژده به بهشت بده».

[۳] خداوند متعال در ارتباط با اخلاص در عبودیت و دین در آیه ۵، سوره بینه می فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾.

یعنی: به (آنان) فرمان داده نشد مگر آنکه تنها خداوند یکتا را پرستش و عبادت کنند آنگونه‌ای که (برنامه زندگی و فرامین الهی) دین را برای او خالص و بی‌آلایش گردانده‌اند».

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیز می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مِنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». (متفق علیه، البخاری حدیث ۴۲۵، ۵۱۹/۱ فتح الباری، مسلم ۲۶۳/۳۳، ۴۵۶/۱).

«همانا خداوند یکتا، هر کسی را که بگوید: «لا إله إلا الله» در حالی که توسط آن رضا و خشنودی خداوند بلند مرتبه و الامقام بطلبد بر آتش جهنم حرام گردانیده است».

همچنین ایشان می فرماید: «أَسْعَدَ النَّاسَ بِشَفَاعَتِي مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصاً مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ». (متفق علیه، البخاری حدیث ۷۵۱۰، ۴۷۳/۱۳، فتح الباری، و دیگران).

سعادت‌مندترین و خوشبختترین مردم به شفاعت من در روز قیامت کسانی هستند که بگویند: معبودی بحق غیر از خدای یکتا نیست و این گواهی خالص از قلب و جانش باشد.

[۴] صداقتی که با هر نوع دروغ و حيله و نیرنگ مخالف باشد، آنگونه که مخلصانه از دل سرچشمه بگیرد. خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿الْمُ * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلِيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (العنکبوت، آیه ۱ - ۳).

«آیا مردم گمان کرده‌اند که بمحض آنکه بگویند، ایمان آوردیم رها شده و مورد آزمایش و امتحان قرار نمی‌گیرند. همانا کسانی را که قبل از آنان بودند مورد آزمایش و امتحان قرار دادیم. (این را بدانید و یقین کنید) که خداوند یکتا حتماً می‌داند و می‌شناسد کسانی را که راست گفتند، حتماً می‌داند و می‌شناسد کسانی را دروغ گفتند. (صف راستگویان از دروغگویان، مشخص و متمایز خواهد شد).

همچنین در جایی دیگر خداوند می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾. (التوبه، آیه ۱۱۹).

«ای کسانی که ایمان آوردید (برنامه الهی را پذیرفتید) تقوای الهی را پیشه خویش ساخته (و از دروغگویان منافق پرهیز کرده) و همراه راستگویان و صادقان باشید».

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «ما من أحد يشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله صادقاً من قلبه إلا حرمه الله على النار». (متفق علیه، واللفظ للبخاری حدیث ۱۲۸، ۲۲۶/۱، مسلم حدیث ۵۳/۳۲، ۶۱/۱).

«هر کس صادقانه و از صمیم قلب به «لا إله إلا الله» شهادت بدهد، و اینکه محمد رسول خداست، خداوند آتش جهنم را بر وی حرام می‌گرداند».

[۵] محبت و دوستی که با هر نوع دشمنی و کینه ورزی مخالف بوده و سبب ارتباط بیشتر با پیام توحید می‌شود، همانگونه که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾. (البقره، آیه ۱۶۵).

«... و کسانی که به (لا إله إلا الله) ایمان آورده و آن را باور داشته‌اند، دوستی و محبت بسیار شدید و زیادی با خداوند یکتا و بی‌همتا دارند».

همچنین پروردگار متعال در سوره مائده، آیه ۵۴ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾.

یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، (این را بدانید که) هر کس از گروه شما از (دین و ایمانش) برگشته و مرتد گردد (در برابر این رفتار) خداوند قوم و گروهی را خواهد آورد که ایشان را دوست می‌دارد و آنان هم او را بسیار دوست می‌دارند».



دارند».

[۶] خداوند متعال در ارتباط با تسلیم شدن در برابر احکام و فرامینش می فرماید: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ﴾. (الزمر آیه ۵۴).

«به سوی پروردگارتان با توبه و پشیمانی بازگشته و روی آورید، و در برابرش (در مقابل قوانین و فرامینش) تسلیم محض بشوید».

همچنین در فضیلت کسانی که خود را تسلیم او می کنند در سوره نساء، آیه ۱۲۵ می فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾.

یعنی: «دین چه کسی بهتر و نیکوتر است از کسی که تمام وجودش را تسلیم خدا کرده است در حالی که در این تسلیم صادق و راضی و خشنود است. (و نیکوکار هم می باشد).

خداوند متعال در آیه ۲۲، سوره لقمان چنین می فرماید: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾.

یعنی: «و هر کس وجودش را تسلیم پروردگار یکتا نماید و روی به سوی او کند در حالی که نیکوکار بوده (و از این تسلیم راضی و خشنود باشد) به تحقیق که به رسمانی مستحکم و استوار چنگ زده است. (محکم ترین رشته الهی)».

در آیه ۶۵، سوره نساء هم به کیفیت و چگونگی این تسلیم شدن اشاره ای دقیق شده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُخَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾.

یعنی: «چنین نیست، سوگند به پروردگارت، آنان ایمان نمی آورند (در زمره مؤمنین قرار نمی گیرند) مگر آنکه تو را در آنچه میانشان اختلاف و مشاجره افتاده است حاکم و داور کنند (در مسائل و برنامه های شان از دستورات و سنت تو پیروی کنند، نه از هوا و هوس بزرگان یا دیگران) و سپس بدنبال این داوری در وجودشان و ضمیرشان هیچ دلتنگی و اعتراضی به آنچه که تو حکم کردی نیابند و کاملاً و با کمال میل تسلیم آن حکم و فرمان بشوند».

[۷] اینکه تمام مفاهیم و معانی را که این کلمه (توحید) در بردارد با جان و دل بپذیرد، و از صمیم قلب آن را قبول کرده و بر زبانش جاری سازد، همانگونه که خداوند متعال در آیه ۱۳۶، سوره بقره می فرماید: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾.

یعنی: «بگوئید: به خداوند یکتا و آنچه که بر ما (توسط پیامبرش که همان قرآن و سنت است) نازل گردیده است ایمان آورده و باور داشته ایم».

[۸] کفر ورزیدن و انکار و بیزاری از هر آنچه که به جای خداوند یکتا، و یا به همراه وی پرستش و عبادت می گردد، مانند: طاغوتها، بتها، سایر مخلوقات، هوی و هوس، و آرزوهای غیر شرعی فردی یا فامیلی یا گروهی و غیره.

خداوند متعال در آیه ۲۵۶، سوره بقره چنین می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾.

یعنی: «بنابر این هر کس که به طاغوت (هر آنچه که از برنامه الهی سرپیچی کرده و سر باز زند) کفر ورزیده و آن را انکار نماید، و به خداوند یکتا (از صمیم قلب) ایمان بیاورد، به تحقیق که به رسمانی محکم و استوار چنگ زده است. (نجات خواهد یافت)».

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در این باره می فرماید: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرَمَ مَالَهُ وَدَمَهُ وَحَسَابَهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ». (مسلم حدیث ۳۷/۲۳، ۵۳/۱، و دیگران).

«هر کس بگوید: «لا إله إلا الله» (هیچ معبودی راستین و بر حق جز الله وجود ندارد) و به هر آنچه که به غیر از الله پرستش می شود کفر بورزد، مال و خونش (بر مسلمانان) حرام می گردد و حسابش تنها با خداوند بلند مرتبه و والا مقام خواهد بود».

[۹] علما و دانشمندان اسلامی، آن چیزهایی را که به نفی و بطلان شهادتین (لا إله إلا الله، محمد رسول الله) می انجامد در ده مورد به شرح زیر بر شمرده اند که از آنها به «نواقض اسلام» تعبیر می کنند.

اول: شرک آوردن در عبادت خداوند یکتا و برای او شریک قائل شدن.

خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾. (النساء، آیه ۱۱۶).



«قطعاً خداوند یکتا، شرک ورزیدن به خود را نمی‌بخشد و (این را بدانید) برای هر کسیکه بخواد گناہانی پایین تر از شرک را می‌بخشد».

همچنین در آیه ۷۲، سوره مائده چنین آمده است: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾.

«و هر کس به خداوند یکتا شرک بورزد قطعاً خداوند یکتا بهشت را بر او حرام می‌گرداند (و این را بدانید) که جایگاهش در آتش جهنم است و ستمگران و مشرکان هیچ یاری دهنده ای ندارند».

از جمله مصادیق شرک در عبادت و پرستش خداوند متعال می‌توان از موارد زیر نام برد.

در دعاها، مردگان را خواندن، و به کمک طلبیدن و یاری خواستن از آنان، همچنین نذر کردن، و ذبح و قربانی برای مردگان، مانند کسانی که در کنار گورستانها و مقابر قربانی می‌کنند.

دوم: چنانچه شخصی بین خود و خداوند یکتا واسطه ای (میانجی) قرار دهد و به آن واسطه متوسل شده و چیزی بخواد (یعنی در دعا به او توجه کرده و بخواد که نزد خدا سفارشش را کرده یا آنکه برایش کاری را انجام دهد) و از وی طلب شفاعت نموده و بر او توکل کند، بنابر اجماع علماء و دانشمندان اسلامی، کافر است.

سوم: چنانچه کسی مشرکان را کافر ندانسته، و یا اینکه در کفر آنان شک و تردید داشته باشد، یا اینکه مذهب و روششان را صحیح بداند، کافر است.

چهارم: چنانچه کسی معتقد باشد که رهنمود و دستور فردی یا گروهی یا مذهبی، از رهنمود و دستور رسول الله - صلی الله علیه وسلم - کامل تر، یا بهتر است، یا اینکه بگوید حکم و قضاوت آنان، از حکم و قضاوت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بهتر و عادلانه تر است، کافر می‌باشد، مانند کسانی که حکم و قضاوت طاغوتیان (قوانین رسمی کشور) را که غیر شرعی است، بر قوانین شرعی و دینی برتری داده و ترجیح می‌دهند.

پنجم: چنانچه کسی نسبت به آموزشهای رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به امت اسلامی از قبیل، هدایت بشری، قضاوت، احکام قرآن و سنت، دشمنی ورزیده و از آنها نفرت داشته باشد، هر چند که به آنها عمل کند، از زمره و گروه کافران می‌باشد.

خداوند متعال در این باره می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾. (محمد، آیه ۹).

«این به آن سبب است که آنان به آنچه که خداوند یکتا نازل کرده است (احکام قرآن و سنت) کراهت داشته‌اند، بنابراین (خداوند یکتا) اعمالشان را محو و نابود کرد».

ششم: هر کسی حکمی یا مسئله ای از دین مبین اسلام را به باد تمسخر و ریشخند بگیرد، همان دینی که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - از جانب خداوند متعال برای بشریت آورد، و یا آنکه حسن پاداش و ثواب آن، و سوء کیفر و عقاب آن را به ریشخند و تمسخر بگیرد، کافر می‌گردد. زیرا پروردگار متعال در این باره می‌فرماید: ﴿قُلْ أَلِلَّهِ وَأَيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ لَا تَعْتَدُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ﴾. (التوبه آیات ۶۵، ۶۶).

«بگو، آیا خداوند یکتا، آیاتش (قرآن) و پیامبرش را به باد ریشخند و تمسخر می‌گرفتید - از رفتار ناپسند و اعمال زشتتان بوزش نطلبید - بهانه نیابرد زیرا بعد از آنکه ایمانتان را آشکار کرده‌اید، کافر گردیده‌اید».

هفتم: سحر و جادوگری و کارهایی که با آنها مرتبط بوده و در زیر مجموعه آن می‌باشد، از قبیل تردستی در میان مردم برای جلب آنان به سوی خود، به آن معنی که من دارای نیروی فوق بشری و ماورایی می‌باشم (نه برای سرگرمی و شاد کردن آنان) از اعمال خلاف شرع بوده و انجام دهنده‌ی آن کافر می‌گردد. بدین سبب است که خداوند در آیه ۱۰۲، سوره بقره، سحر و جادو را مرادف با کفر دانسته است تا جایی که این اعمال با روند طبیعی خودش به کفر منجر می‌گردد.

﴿وَمَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ﴾.

یعنی: «آن دو شخص صالح به کسی آموزش (سحر و جادو) نمی‌دادند، مگر آنکه ابتدا به او می‌گفتند: جز این نیست که ما (ابزاری) برای آزمایش و امتحان (شما) هستیم (تا مشخص گردد که از میان شما، چه کسی کفر را بر ایمان ترجیح داده و



خواهان یادگیری سحر می باشد) بنابراین (مبادا فریب خورده و کافر شوی) کافر مشو. (حقیقت را کتمان نکن). این آیه بدان معنا است که به دنبال یادگیری و آموزش سحر و جادوگری نباش، زیرا با انجام سحر و جادوگری کفر تو آشکار خواهد شد.

هشتم: پشتیبانی و حمایت از مشرکان و کافران و یاری کردن آنان علیه مسلمانان از مصادیق خروج از اسلام است که منجر به کفر می گردد. خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مَنَّكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾. (المائدہ، آیه ۵۱).

«(بنابراین) هر کس از شما، آنان (یهودیان و مسیحیان) را به دوستی و موالات برگزیند، یقیناً از زمره آنان به شمار می رود (و این را بدانید که) خداوند یکتا گروه ستمکاران را هدایت نمی گرداند.

یعنی کسانی که به خود ظلم و ستم می کنند و با کافران دوستی برقرار می کنند. نهم: چنانچه کسی اعتقاد داشته باشد که برخی از مردم (انسانها) می توانند از شریعت و دین محمد -صلی الله علیه وسلم- بیرون رفته و به ظاهر آن عمل نکنند کافر می گردد.

خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾. (آل عمران، آیه ۸۵).

«هر کس غیر از اسلام دینی دیگر را برگزیند و تابع قوانین و برنامه های آن شود، هرگز از وی پذیرفته نخواهد شد، و قطعاً در آخرت از زیانکاران خواهد بود».

دهم: روی گردانی و پشت نمودن به دین خدا و نیاموختن قوانین اسلام و عمل نکردن به آنها نیز از مصادیق کفر می باشد. زیرا خداوند متعال در این ارتباط می فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ بآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾. (السجده، آیه ۲۲).

«چه کسی ستمگرتر است از کسی که آیات و نشانه های پروردگارش برای او یادآوری شود، باز او از آنها روی بگرداند - هیچ کس از وی ستمکارتر و ظالم تر نیست - (این را بدانید و آگاه باشید) که ما از مجرمان و جنایتکاران انتقام گرفته و آنان را به سزای اعمالشان می رسانیم».

در تمامی این موارد که ذکر شد تفاوتی نمی کند که شخص در این نواقض و مخالفتها جدی بوده یا شوخی کند، و یا آنکه از روی ترس و هراس به قوانین کلی عمل نکند، زیرا در تمامی این حالتها مصادیق کفر شاملش می شود، مگر کسی که تحت اجبار و فشار و از روی اکراه مجبور به انجام چنین اعمالی شود که مخالف شریعت اسلامی است، به شرط آنکه قلباً از این اعتقادات و رفتارها ناراضی باشد، و ضمیرش به ایمان پیوسته بوده و مطمئن باشد.

لازم به یادآوری است که تمامی این موارد از امور خطرناکی هستند که احتمال مبتلا شدن مردم به آنها بسیار زیاد است. بنابراین بر هر مسلمان واجب است از این موارد دهگانه پرهیز کرده و بهر اسد، مبادا به این گناهان آلوده گردد، لذا مجدداً یادآور می شویم که باید شدیداً از آنها اجتناب و دوری کرد.

دقت نمایید:

در ارتباط با خطرات و نواقض مورد چهارم، مسائل و مواردی پیش می آید که لازم است آنها را برایتان توضیح دهم. چنانچه کسی اعتقاد داشته باشد که قوانین رسمی و اساسی کشوری که بانی آن جمهور مردم بوده و ساخته و پرداخته دست بشریت می باشد، از قوانین دین مبین اسلام بهتر است.

یا آنکه بگوید: قوانین و دستورهای اسلامی در قرن بیستم (یا هزاره سوم) کارایی نداشته و قابل قبول نیست. و یا آنکه بگوید: شریعت و قانون خدا (دین اسلام) عامل زیان و عقب ماندگی مسلمان در این عصر (قرن بیستم یا هزاره سوم) شده است.

و سرانجام بگوید: دین اسلام تنها برنامه فردی بین انسان و خداست، و هیچ برنامه ای برای شئون اجتماعی و سیاسی بشریت ندارد، و کاری هم به این امور ندارد، در تمامی این حالات اگر کسی چنین اعتقادهایی داشته باشد کافر می گردد.



همچنین کسی اعتقاد داشته باشد بریدن و قطع کردن دست دزد، و یا سنگسار کردن زن و مرد متأهلی که مرتکب زنا شده است، در این زمان و عصر قابل اجرا نبوده و صحیح نیست، کافر می گردد.

و یا چنانچه کسی اعتقاد داشته باشد که می توان از قانون دیگری غیر از قانون الهی در معاملات، خرید و فروش، حدود و تعزیرات شرعی پیروی کرده و آن را جایز دانست، و یا آنکه بگوید این حکمها و قوانین بهتر از حکم خداوند است، کافر می گردد.

زیرا او با این اعمال و اعتقادات، هر آنچه را که اجماع مسلمانان حرام داشته اند، حلال قرار داده است. به عنوان مثال هر کس آنچه را که خداوند بصورت آشکار و روشن از قبیل زنا، شرابخواری، ربا، قضاوت و حکمی غیر از شریعت الهی را حلال بگرداند، بنابر اجماع مسلمانان کافر می گردد.

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net



معنای لا اله الا الله محمد رسول الله

روح و راز لا اله الا الله این است که محبت و تعظیم و بزرگداشت و ترس و امید و توابع آن از قبیل توکل، روی آوردن، رغبت و رهبت، فقط برای او باشد. پس انسان مسلمان غیر خدا را دوست نمی دارد، بلکه اگر غیر خدا را دوست می دارد به تبع از محبت خداست و خداست که وسیله ی زیاد شدن محبت اش می شود، و از غیر خدا نمی ترسد و به غیر خدا امید ندارد...

معنای کلمه ی لا اله الا الله این است که معبود برحقى جز الله نیست. پس خدا یگانه و یکتاست و استحقاق این را دارد که تمامی عبادات خالصانه برای او باشد و برای غیر او نباشد. خدای متعال می فرماید: { وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳) } {البقره: ۱۶۳} «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدائی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد».

در جای دیگری می فرماید: { وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ (۲۶) إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ (۲۷) وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۸) } {الزخرف: ۲۶ - ۲۸} «ای پیغمبر! برای تکذیب کنندگان معاصر بیان کن گوشه ای از داستان ابراهیم را) وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهائی که می پرستید بیزارم، بجز آن معبودی که مرا آفریده است. (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حق) رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت، تا این که ایشان (بدان ایمان آورده و) برگردند».

همچنین می فرماید: { اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (۲) } {آل عمران: ۲} «جز الله، خدائی نیست و او زنده (به خود) و متصرف (در کار و بار جهان) است».

معنای شهادت محمد رسول الله این است که انسان مسلمان به زبان اقرار نماید و با قلب ایمان داشته باشد که محمد بن عبدالله قریشی هاشمی، فرستاده ی خدا به سوی تمامی آفریده ها اعم از جنیان و آدمیان است؛ خدای متعال می فرماید: { قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۸) } {الأعراف: ۱۵۸} «ای پیغمبر! (به مردم) بگو: من



فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستیم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید». در جای دیگری می‌فرماید: { تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا (۱) } (الفرقان: ۱) «والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرده است، تا این که جهانیان را (بدان) بیم دهد (و آن را به گوش ایشان برساند)».

پس کلمه‌ی «لا إله إلا الله» شامل دو جزأ نفی و اثبات است:

۱- نفی (لا إله)، این جزأ تمام معبودهای غیر خدا را نفی می‌کند. پس کسی غیر از خدا استحقاق پرستش را ندارد. نکره در سیاق نفی، عام است. پس این جزء شامل تمام موجودات غیر خداوند است که ممکن است پرستیده شود و به سوی او رو کرده شود.

۲- اثبات (إلا الله)، این جزء عبادت برای خدای متعال را اثبات می‌کند. پس خدا معبود حقیقی و مستحق پرستش است. چون خبر «لا» که «بحق» است محذوف می‌باشد، همان چیزی است که نصوص قرآن آن را بیان کرده است. پس لا إله إلا الله یعنی لا إله بحق إلا الله؛ یعنی هیچ معبود برحق جز الله نیست. پس همان طور که تنها خدا خالق و رازق و زنده کننده و میراننده و به وجود آورنده و از بین برنده است و تنها اوست که سود و زیان می‌رساند و احدی در آفرینش مخلوقات و در تصرف در چیزی از این‌ها با او شریک نیست، همین طور تنها خدا مستحق الوهیت است و شریکی ندارد؛ خداوند بلندمرتبه می‌فرماید: { ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۳۰) } (لقمان: ۳۰) [۱] «این (آفریده‌های عجیب و غریبی را که می‌بینید) دلیل بر آن است که خداوند حق است، و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانید و عبادت می‌نمائید باطل است، و خداوند والامقام و بزرگوار (و بالاتر و برتر از آن) است (که به توصیف درآید)».

لفظ جلاله‌ی «الله» در کلمه‌ی شهادت، یکی از نام‌های خدا، بلکه از نظر جماعتی اسم اعظم خداست. این اسم بیشتر از دیگر اسماء خدا در قرآن و سنت آمده است. لفظ «الله» از همه‌ی نام‌های دیگر خدا مشهورتر است و بیشتر بر زبان همه‌ی انسان‌ها در لغات و زبان‌های مختلف‌شان وارد می‌شود.

«الله» اسمی است که بر ذات عظیم و جامع صفات الوهیت و ربوبیت دلالت می‌کند پس این اسم، تنها اسم خداست و به کسی غیر از خدا تعلق ندارد و بر غیر خدا اطلاق نمی‌شود و احدی از انسان‌ها ادعای آن را نمی‌کند.

«الله» نام پروردگار معبود ستوده‌ای است که مخلوقات او را تمجید و تسبیح و ستایش می‌کنند و آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و موجودات میان آنها و شب و روز و آدمیان و جنیان و خشکی و دریا او را به پاکی می‌ستایند: { وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا (۴۴) } (الإسراء: ۴۴) «و هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (چرا که زبانشان را نمی‌دانید و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پیچیده جهان آفرینش چندان مطلع نیستید. پس هماهنگ با سراسر جهان هستی به یکتاپرستی پردازید و از راستای جملگی کنار نروید و دور نشوید. درهای توبه و برگشت به سوی یزدان جهان به روی همگان باز است). بی‌گمان یزدان بس شکیب و بخشنده است (و در کیفر رساندن شتاب نمی‌ورزد و فرصت آشنائی با توحید و رهاکردن شرک را به مردمان می‌دهد، و در برابر بیداری از خواب غفلتشان مغفرت خود را شاملشان می‌سازد)».

«الله» پروردگاری است که قلب‌ها معبودش می‌دانند و درون‌ها به سوی او مشتاق‌اند و شوق‌ها به سوی او سر بر می‌آورند و با یاد خدا خوشحال می‌شوند و به سوی او اشتیاق دارند، و تمامی آفریده‌ها در هر لحظه و ساعتی و در هر چشم به هم زدنی در امور خاص و عام‌شان، بزرگ و کوچک‌شان، و حال و آینده‌شان محتاج اویند. چون خدا این مخلوقات را به وجود آورده و پس از نابودی دوباره آنها را زنده می‌گرداند و او آنها را آفریده و به آنها هستی داده است. و این آفریده‌ها فرمانبردار و فروتن خدایند. هیچ انسانی نیست مگر اینکه احساس می‌کند که خدای متعال منت‌ها و نعمت‌هایی را بر گردن او نهاده و از نعمت‌ها و لطف و کرم خویش، چیزهای زیادی بر او سرازیر کرده است. پس شایسته است که قلب انسان با



محبت و مهربانی و تعظیم به سوی خدای متعال رو کند.

«الله» به این معناست که خداوند در ذات و صفات و اسماء و جلال و مجدش، عظیم است. عقل‌ها به او احاطه ندارند و فهم‌ها او را درک نمی‌کنند و گمان‌ها به عظمت او نمی‌رسند. پس عقل‌ها در عظمت پروردگار در حیرت و شگفتی اند هر چند با توجه به توانایی و قدرتی که به آن بخشیده شده می‌توانند گوشه‌ای از این عظمت را درک کنند. محبت خدا و ترس از خدا و امید به پروردگار و پرستش برای او در حد توان به او توان شناخت عظمت او تعالی را می‌بخشد. [۲]

شاعر می‌گوید:

لله فی الأفاق آیات

لعل أقلها هو ما إلیه هداکا

«خدا در آفاق و کرانه‌های زمین، نشانه‌هایی دارد، شاید کمترین این نشانه‌ها تو را به سوی خدا هدایت کند».

لعل ما فی النفس من آیات

عجب عجاب لو تری عیناکا

«و شاید از آیات و نشانه‌های خدا در درون، چیزی شگفت‌انگیزی باشد اگر چشمانت آن را می‌دیدند».

والکون مشحون بأسرار

إذا حاولت تفسیراً لها أعباکا [۳]

«هستی پر از رازهایی است، که هرگاه تلاش کنی به آنها پی ببری، تو را سرگشته و درمانده می‌کند».

«الله» فرمانروا، فریادرس و معبودی است که مؤمنان، دل‌ها و عبادت‌ها و نماز و حج و شعایر و حیات و آخرتشان را برای او خالص می‌گردانند: { قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶۲) لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (۱۶۳) } (الأنعام: ۱۶۲ - ۱۶۳) «بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره ماتم شود). خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اولین مسلمان (در میان امت خود، و مخلص‌ترین فرد در میان همه انسانها برای خدا) هستم».

روح و راز لا إله إلا الله این است که محبت و تعظیم و بزرگداشت و ترس و امید و توابع آن از قبیل توکل، روی آوردن، رغبت و رهبت، فقط برای او باشد. پس انسان مسلمان غیرخدا را دوست نمی‌دارد، بلکه اگر غیرخدا را دوست می‌دارد به تبع از محبت خداست و خداست که وسیله‌ی زیاد شدن محبت‌اش می‌شود، و از غیرخدا نمی‌ترسد و به غیرخدا امید ندارد. تنها به خدا توکل می‌کند و تنها مشتاق اوست و تنها از او می‌ترسد. جز به اسم خدا سوگند نمی‌خورد و جز برای خدا نذر نمی‌کند و تنها به سوی خدا توبه می‌نماید. تنها از اوامر و دستورات پروردگار اطاعت می‌نماید و جز از خدا امید ثواب و پاداش را ندارد. در سختی‌ها تنها از خدا کمک و یاری می‌جوید و تنها به او پناه می‌برد. جز برای خدا سجده نمی‌کند و جز برای او با نام او ذبح نمی‌کند. همه‌ی اینها در یک کلمه خلاصه می‌شود و آن اینکه کسی با تمامی انواع عبادات پرستش نمی‌شود جز خدا. این همان محقق نمودن شهادت لا إله إلا الله است. به همین خاطر خداوند کسی را که حقیقتاً شهادت لا إله إلا الله بدهد، از آتش دوزخ دور نگه می‌دارد و محال است کسی داخل آتش جهنم شود که حقیقت این شهادت را محقق نموده و بدان قیام نموده است، همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: { وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) } (المعارج: ۳۳) «و کسانی که گواهی هائی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند)».

پس او در باطن و ظاهرش و در قلب و جسم‌اش به شهادت این کلمه قیام می‌کند. [۴]

مقتضای این شهادت این است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را در آنچه آورده، تصدیق کنی و از او امرش

فرمانبرداری نمایی و از نواهی‌اش دوری کنی، و تنها مطابق شریعت و برنامه‌ی خدا، خدا را پرستی و معتقد نباشی که

رسول خدا در ربوبیت و گرداندن هستی یا در پرستش، حقی دارد بلکه پیامبر صلی الله علیه و سلم بنده‌ای است که

پرستیده نمی‌شود و فرستاده‌ای است که تکذیب نمی‌شود و برای خود و غیرخود، نفع و زیانی از دستش بر نمی‌آید مگر



آنچه که خدا بخواهد. [۵]

لا إله إلا الله نزد مسلمانان به کلمه‌ی «توحید»، «اخلاص» و «تقوا» شناخته می‌شود. «لا إله إلا الله» اعلام انقلاب و شورش علیه زورگویان و ستمگران روی زمین و طاغوت‌های جاهل، و انقلاب و شورش علیه تمامی بتها و خدایان مزعوم در مقابل خداست؛ خواه این خدایان، درخت باشند، خواه سنگ باشند و خواه بشر باشند. «لا إله إلا الله» ندای جهانی است جهت آزاد سازی انسان از بندگی انسان و طبیعت و هر آفریده‌ی دیگری.

«لا إله إلا الله» عنوان منهج خداوندی است که چهره‌ها فقط به سوی او رو می‌کنند و قلب‌ها جز برای حکم او سر تسلیم

فرود نمی‌آورند و جز برای سلطه‌ی او فروتن نمی‌شوند. [۶]

[۱] - العقيدة الصافية، سيد سعيد عبدالغنى، ص ۲۶۰.

[۲] - مع الله، دكتور سليمان عودة، صص ۳۶-۳۷.

[۳] - همان، ص ۳۹.

[۴] - الجواب الكافي، اثر ابن قيم، ص ۱۳۹.

[۵] - الأمثال في القرآن، اثر دكتور عبدالله جربوع، ۱/۲۳۳.

[۶] - الإيمان و الحياة، اثر قرضاوى، ص ۳۱.

از کتاب: ایمان به الله، مؤلف: دکتر علی صلابی

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net



برگی از تاریخ

آیا طارق بن زیاد کشتی‌هایش را به آتش کشید؟

بعضی از منابع آندلسی ذکر می‌کنند که طارق بن زیاد اندکی قبل از شروع جنگ «برباط» در سال (۹۲هـ / ۷۱۱م) اقدام به سوزاندن همه‌ی کشتی‌هایی کرد که با آن لشکرش را از راه تنگه جبل الطارق به آندلس آورده بود، به این خاطر که سربازانش فکر فرار در مقابل ارتش گوت‌ها را از سر خود بیرون کنند، ارتش گوت‌هایی که از برتری خویش نسبت به ارتش مسلمانان از لحاظ تعداد نفرات و امکانات شگفت‌زده شده بودند، چرا که بر اساس بعضی روایات ارتشی بودند متشکل از چهل هزار جنگجو و در بعضی روایت‌های دیگر هم یکصد هزار جنگجو، در حالی که تعداد سربازان طارق بن زیاد از دوازده هزار نفر بیشتر نبوده.

داستان به آتش کشیدن کشتی‌ها بسیار مشهور است و مردمان آن را به کثرت نقل می‌کنند، اما با قرار گرفتن این داستان در بوته‌ی بررسی و محک، آشکار می‌گردد که چیزی نیست بجز افسانه‌ای که داستان‌سرایان برای ایجاد شور و هیجان آنرا از خود درآورده و ساخته‌اند. و دلایل زیر بر این حقیقت تأکید دارند:

اولاً: این داستان در منابع آندلسی جدیدتر روایت شده در حالی که مصادر و منابع آندلسی قدیمی و نخستین، که به زمان وقوع این اتفاق نیز نزدیکتر بوده‌اند چیزی در این باره ذکر نکرده‌اند، آنهم اتفاقی اینچنین با اهمیت و شگرف که اگر واقعا رخ داده بود، بعید به نظر می‌رسد که آن منابع نسبت به نقل کردن آن سهل‌انگاری کرده و یا اینکه آن را نادیده گرفته باشند.

دوماً: اگر هدف طارق از سوزاندن کشتی‌ها این بوده که سربازانش را به جنگیدن مجبور کند و از فرار بازشان دارد، پس پیشینه و سابقه‌ی نظامی مسلمانان خود بر شجاعت و داوطلبی آنان گواه است، در حالی که آن سربازان به هیچ وجه از روی اجبار به ارتش طارق نپیوسته بودند، و اصلاً جهاد برای فتح آندلس فرض عین نبوده بلکه فرض کفایه بوده و هریک از مسلمانان که خود می‌خواستند در آن شرکت می‌کرده، و معمولاً هم در این اینگونه مجال‌ها مشارکت نمی‌کنند مگر افراد شجاع و دلیر که در پی کسب اجر و ثواب هستند.

سوماً: این نبرد، نخستین نبردی نبوده که در آن تعداد سربازان مسلمانان بسیار کمتر از تعداد سربازان دشمن‌شان بوده، بلکه آنان در بیشتر جنگ‌هایشان که به این وسیله شرق و غرب را فتح کرده‌اند، تعدادشان بسیار کمتر از تعداد دشمنانشان بوده، پس سی هزار مجاهد چیزی نزدیک به دویست هزار نفر رومی را در نبرد یرموک شکست دادند، و سه هزار و پانصد مجاهد به رهبری عمرو بن العاص رضی الله عنه مصر را فتح کردند که مرکز تجمع هسته‌های سرسخت ارتش بیزانس بود، همینطور هم بیست هزار نفری را که عبدالله بن سعد بن ابی سرح رضی الله عنه آنان را فرماندهی می‌کرد، یکصد و بیست هزار نفر رومی را به فرماندهی گریگوریوس در نبرد سیبطله در شمال آفریقا و به سال ۲۸هـ شکست دادند.

چهارم: اینکه هرگز آگاهی طارق بن زیاد نسبت به زیادی سربازان گوت‌ها در واپسین لحظات شروع جنگ نبوده که غافلگیر شود، بلکه وی مدت زمانی پیشتر از اینکه درگیری شروع شود از برتری نفرات آنان باخبر بود؛ چرا که برای موسی بن نصیر پیکی فرستاده و از او درخواست کمک برای مقابله با ارتش بزرگ گوت کرده بود، که او هم با پنج هزار سرباز او را تقویت کرده و برایش نامه‌ای فرستاد که در آن او را به گفته‌ی رسول الله صلی الله علیه و سلم: «لن یغلب اثنا عشر ألفاً من قله» [هرگز دوازده نفر بخاطر کم بودن، مغلوب هزار نفر نخواهند شد] یادآور شده بود. وگرنه اگر موسی بن نصیر و طارق بن زیاد می‌دانستند که مسلمانان با این تعداد نفرات، شایستگی پیروزی بر ارتش بزرگ گوت‌ها را ندارند، حتماً دستور می‌دادند که سربازان به سلامت عقب‌نشینی کنند و مسلمانان را بسوی شکست و قتل‌عام شدن نمی‌فرستادند، یا اینکه جنگاوران بیشتری فراهم می‌ساختند.

پنجم: گیریم که طارق بن زیاد از کمبود سرباز رنج می‌برد و ناچار هم بود که با این تعداد اندک وارد جنگ شود، پس در



این صورت می‌بایست به پیروزی در جنگ «برباط» که در آن چیزی نزدیک به سه هزار نفر از سربازانش را نیز از دست داده بود بسنده می‌کرد؛ اما می‌بینیم با همین تعداد سرباز باقی مانده و بدون اینکه تقاضای کمک کند، برای چندین ماه به تعقیب گوت‌ها ادامه داد و شهرهای اصلی‌شان را یکی پس از دیگری فتح کرد تا این که به تولدو پایتخت آنان رسید و آنجا نیز فتح گردید.

ششم: غیرممکن بود که فرمانده‌ای دانا همچون طارق بن زیاد - که موسی بن نصیر او را به عنوان والی طنجه و سپس فرماندهی نخستین ارتش فاتح اندلس برگزیده بود - اقدام به سوزانیدن کشتی‌هایی کند که برای در ارتباط بودن با مقر فرماندهی در مغرب به آنها نیازمند بود، این کشتی‌ها تنها راه ارتباطی و یاری‌رسانی با فرماندهی بود، و هرگز عاقلانه نخواهد بود که فرمانده‌ای خود به دست خویش راه ارتباطی و امداد رسانی‌اش را قطع کند.

هفتم: بدون شک طارق بن زیاد می‌دانست که نتیجه‌ی هر جنگی یا پیروزی خواهد بود و یا شکست، همینطور هم می‌دانست که نباید راه عقب‌نشینی و نجات را بر سربازانش ببندد تا باعث نشود که اگر عرصه‌ی جنگ به سود آنان پیش نرفت دوازده هزار نفر مسلمان قتل عام شوند.

هشتم: حتی اگر طارق بن زیاد هم تصمیم به چنین اقدام جسورانه‌ای می‌گرفت پس فرماندهان بزرگ و عربی نظیر مغیث الرومی و عبدالملک بن ابی عامر و علقمة اللخمی که با او در لشکر همراه بودند، هرگز چنین اجازه‌ای به او نمی‌دادند.

نهم: دیگر اینکه تمام آن کشتی‌هایی که مسلمانان با آنها از دریا گذشته بودند مال خود مسلمانان نبوده، بلکه مسلمانان بعضی از آن کشتی‌ها را از ژولیان حاکم سبته قرض گرفته بودند، و طارق بن زیاد نمی‌توانست کشتی‌هایی را که قرض گرفته بسوزاند، و هرگز هم هیچ سندی وجود ندارد که دلالت کند مسلمانان خسارت کشتی‌ها را به ژولیان با پرداخت قیمت آنها جبران کرده‌اند.

دهم: طارق بن زیاد کسی نبود که بتواند کشتی‌هایی را که مسلمانان برای ساختن آنها اموالی بسیار هنگفت و وقتی بسیار زیاد هزینه کرده بودند به آتش بکشد، بلکه اگر می‌دید که ماندن آنها بر روحیه‌ی سربازان تأثیرگذار است می‌توانست بجای این اقدام ناخداها را امر کند تا کشتی‌ها را به مغرب بازگردانند.

یازدهم: اگر طارق بن زیاد کشتی‌ها را به آتش کشیده بود، یقیناً زمانی که با موسی بن نصیر روبرو می‌شد او را بازخواست می‌نمود و قیمت کشتی‌ها را مطالبه می‌کرد و یا اینکه خلیفه در دمشق با او این چنین می‌کرد، همانگونه که با موسی بن نصیر کرد، که خلیفه سلیمان آنچه که موسی بن نصیر در راه بازگشت به دمشق از مال غنیمت‌ها صدقه داده بود را از او مطالبه کرد و او نیز قبول کرده و آن را به بیت المال مسلمانان پرداخت نمود.

دوازدهم: بدون شک این روایت بافته‌ی خیال داستان‌سرایان است تا با آن شور و هیجان بوجود آورند، همانگونه که خطبه‌ی غراء [خطبة العصماء] را بافته و به طارق بن زیاد نسبت می‌دهند، که محققان باطل بودن آن را به اثبات رسانیده‌اند.

نویسنده: د. خالد الخالدی.

منبع: سایت قصة الإسلام.

مترجم: عبدالله فریدونی.



مسائل اجتماعی

مفهوم جوانی، و مراحل زمانی آن



دانشمندان اسلامی در تعریف مصطلح جوانی، بیش از چند رویکرد را مد نظر خویش قرار دادند؛ که مهمترین آنها عبارتند:

۱- رویکرد زمانی (عمر فرد)

در این رویکرد این سؤال مطرح است که شروع سن جوانی چه وقت است؟ آیا می توان محدوده سنی برای آن قائل شد؟

در کنفرانس جوانان عربی دوران جوانی را بین سنین ۱۵ تا ۲۵ سالگی تعیین کردند، و بعضی از روان شناسان نیز با این نظریه موافق هستند و آن را از دیدگاه واقعی و عملی، مورد تایید اجتماع امروزی می دانند.

و از دید گاه دیگر می توان گفت: تعیین شروع و پایان سن جوانی از یک جامعه تا جامعه دیگر متفاوت است، و این تفاوتها بر اساس اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دینی، و اقتصادی می تواند در تعیین سن جوانی تاثیر گذار باشد. دیدگاه دوم را می توان برای کشورمان ترجیح داد، چون ما در جامعه ی ایران مشاهده می کنیم که شروع سن جوانی بر اساس فرهنگ ها و آداب و رسوم، حتی ناحیه آب و هوایی تاثیر گذار است.

۲- رویکرد روانی یک شخص

بعضی از کارشناسان تربیتی بر این باورند که مرحله زمانی خاصی نمی توان برای سن جوانی در نظر گرفت، بلکه این امر بر اساس استعداد ها و احتیاجات و یا رشد فکری و ذهنی اشخاص متفاوت است. و هر فرد مقدار جنب و جوش ها و فعالیت های وی، نشان دهنده سن جوانی اش می باشد، و در جهت مقابل یأس و ناامیدی و ضعف و سستی نشانه پایان این سن می باشد.

۳- رویکرد بیولوژی

طرفداران این رویکرد تعیین دوره جوانی را بر اساس رشد و نمو اعضای جسمی انسان تصور می کنند، حال چه عضو خارجی باشد یا عضو داخلی!!

۴- رویکرد اجتماعی

این رویکرد یکی از مهمترین رویکردهای ذکر شده است، جامعه شناسان بر این باورند: که اجتماع و جامعه بیشتر نقش را در شکوفایی مراحل جوانی ایفا می کند، به گونه ی که مکانات اجتماعی جوانان و نقش آنها در اجتماع در این امر تاثیر بسزایی دارد.

جامعه شناسان با تعریف قانونی سن جوانی موافق هستند بر این باورند که یک فرد در سنین بین ۱۵ تا ۲۵ سالگی، رشد عقلی و روانی و اجتماعی در آنها ظاهر می شود، و افراد در این مرحله ی سنی می توانند در مسائل اجتماعی، فرهنگی، فکری، دینی، اقتصادی و سیاسی مشارکت داشته باشند.

اما دانشمندان اسلامی در طی تحقیقات و پژوهش های خویش به این نتیجه رسیدند که حداقل شروع سن جوانی را می توان پانزده سالگی تصور کرد و بیشترین آن سن چهل سالگی، و استدلال نموده اند به این فرموده خداوند: (حتی إذا بلغ أشده و بلغ أربعین سنة) به دین معنا که وقتی انسان به سن چهل سالگی رسید فهم و عقلش کامل می شود، و بعضی از مفسرین بر این باورند سن رشد و قوت همان سن ۳۳ سالگی است.

جدول پایین نشان دهنده مراحل عمر یک فرد را به تصویر کشانده است، و درصد زندگی یک فرد (بر اساس حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم که می فرمایند: عمر امت من بین ۶۰ تا ۷۰ سالگی می باشد) تقسیم بندی نموده است.



دوران	سال		درصد سپری شدن زندگی
	از	تا	
طفولیت و کودکی	تولد	۱۴ سالگی	۲۲٪
جوانی	۱۵ سالگی	۴۰ سالگی	۴۰٪
کهنولت و میان سالگی	۴۱ سالگی	۵۰ سالگی	۱۵٪
پیری	۵۱ سالگی	وفات	۲۳٪

منبع: الاسالیب النبویه لتنمیة القيم الإسلامیة لدى الشباب المسلم، تألیف: الطیب أحمد الشنقیطی

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

گمان خوب نسبت به دیگران

اغلب مردم که ما با آن‌ها زندگی می‌کنیم، هرچند که در بدی غرق باشند اما از خیر - اگرچه بسیار اندک هم باشد - خالی نیستند، پس اگر بتوانیم به کلید خیر آن‌ها دسترسی پیدا کنیم بسیار خوب است. مشهور است که یک جنایتکار از خانه‌های مردم بالا می‌رفت و اموال آن‌ها را سرقت می‌کرد تا بخشی از آن‌ها را برای انسان‌های ضعیف و یتیم خرج کند یا مسجد بسازد! یا زنی را می‌بینی که فرزندان یتیم و گرسنه‌ای دارد، لذا زنا می‌کند تا از این جهت آن‌ها را سیر نماید:

بنی مسجداً لله من غیر حله
کمطعمه الأیتام من کدّ عرضها!
فکان بحمد الله غیر موفق
لک الویل لا تزنی ولا تصدقی

«از راه حرام برای خداوند مسجد می‌سازد و به حمد خداوند در کارش موفق نمی‌شود»
«مانند زنی که ناموس‌فروشی می‌کند و به یتیمان غذا می‌خوراند! وای بر تو زنا نکن و آن را صدقه نکن».
چه قدر افراد شمشیربدهست هستند که انسان‌ها را با آن بدرند که ناگهان کودک یا زنی در قلبش رسوخ کرده و آنان را به رحم و شفقت وامی‌دارد و شمشیر و اسلحه را می‌اندازند. بنابراین، با همه مردم چنان برخورد کن که احساس می‌کنی در آن‌ها خیری است قبل از این که نسبت به آن‌ها گمان بد داشته باشی.
اخلاق پیامبر و خنکی چشم ما حضرت محمد صلی الله علیه وسلم به حدی رسیده بود که در پی عذرهای اشتباهکاران بوده و به گناهکاران خوش‌بین و نیک‌گمان بود.

هرگاه با گناهکاری برخورد می‌کرد نخست به جنبه‌های ایمانی او می‌نگریست، پیش از این که به جوانب شهوت و عصیان او بنگرد. نسبت به هیچکس بدگمان نبود و با آنان چون فرزندان و برادرانش برخورد می‌کرد. همچنانکه خیرخواه خویش بود، برای دیگران نیز خیرخواه بود. شخصی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وسلم به شرب خمر و می‌گساری مبتلا بود، روزی او را در حالی آوردند که شراب نوشیده بود. رسول خدا صلی الله علیه وسلم دستور داد به او شلاق بزنند. چند روزی گذشت و باز شراب نوشید و دو مرتبه او را آوردند و باز به او شلاق زده شد. باز چند روزی گذشت و سپس او را آوردند که شراب خورده است و شلاق زده شد. وقتی بیرون رفت، یکی از اصحاب گفت: خدا نفرینش کند، چه قدر او را می‌آورند.



رسول خدا صلی الله علیه وسلم به او نگاه کرد در حالی که رنگ چهره‌اش متغییر شده بود و گفت: به او نفرین نکن. زیرا به خدا قسم تو چه می‌دانی که او خدا و رسولش را دوست دارد ([۱]).

پس هرگاه با مردم تعامل نمودی عادل و با انصاف باش، خیری را که در آن‌ها وجود دارد یادآوری کن و این احساس را در آن‌ها به وجود آور که این شر و بدی که در آن‌ها قرار دارد باعث نشده که تو خیر آن‌ها را فراموش کنی و این امر آن‌ها را به تو نزدیک می‌کند.

هنر...

«پیش از این که در کشیدن درخت شر از دیگران اقدام نمایی، نخست از درخت خیر آن‌ها جستجو کن و آن را آبیاری کن.»

منبع: استمتع بحیاتک، تألیف: دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی، مترجم: محمد حنیف حسین زای. [۱] - متفق علیه.

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

نرمی در هر چیزی، آن را زیبا می‌کند

مرتب بر زبان‌هایمان متداول است که هرگاه از شخصی خوش‌مان بیاید، او را اینگونه تعریف می‌کنیم: فلانی انسانی متین و با وقار است. فلانی انسانی سنگین است، فلانی فردی آرام است.

اگر بخواهیم کسی را مذمت و نکوهش نماییم، می‌گوییم: فلانی عجول است، فلانی سبک است.

اما رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) چنین می‌گوید: «ما كان الرفق في شيء إلا زانه وما نزع من شيء إلا شانه» «نرمی در هر چیزی باشد آن را زیبا و قشنگ می‌نماید، و از هر چیزی گرفته شود، آن را زشت می‌گرداند» ([۱]).

آیا تو می‌توانی یک تن آهن را با یک انگشت برداری؟

آری، وقتی یک جرثقیل بیابوری و با نرمی و آرامی آن را محکم بندی و سپس آن را بالا می‌بردی، وقتی در هوا آویزان گردید می‌توان آن را با کوچکترین حرکت انگشت تکان دهی.

دو دوست باهم توافق نمودند که نزد شخصی جهت خواستگاری دو دخترش که یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر بود، بروند. یکی به دیگری گفت: من دختر کوچکتر را می‌گیرم و تو بزرگتر را.

آن رفیقش فریاد زد: نه نه نه، دختر بزرگتر مال تو و کوچکتر مال من. در این وقت اولی گفت: باشه، دختر کوچک مال تو و آنکه از او کوچکتر است مال من. او گفت: من موافقم. ولی نفهمید که رفیقش تصمیم او را تغییر داده است جز اینکه با نرمی و آرامی اسلوب کلام را تغییر داده است.

در حدیث آمده است: «هرگاه خداوند به اهل یک خانه‌ای اراده خیر داشته باشد، در آن‌ها نرمی را عطا می‌فرماید و هرگاه خداوند به اهل خانه‌ای بدی را اراده کند، مهربانی را از آن‌ها می‌گیرد» ([۲]).

در حدیث دیگری رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) می‌فرماید: «خداوند نرم و مهربان است و نرمی را دوست دارد، و به نرمی می‌دهد آنچه را که به خشونت نمی‌دهد و آنچه را که به غیر آن نمی‌دهد» ([۳]).

نرم‌خویی و آسان‌گیری و آزادمنشی در نزد مردم محبوب و پسندیده است و دل‌ها به آن آرام می‌گیرند و در آن اعتماد می‌شود، بویژه زمانی که سخنان وزین و قدرت تعامل زیبا با آن توأم باشد.



امام «قاضی ابویوسف» از علمای مشهور احناف و شاگرد رشید امام «ابوحنیفه» است، ابویوسف در دوران کودکی فقیر بود و پدرش از حضور وی در درس ابوحنیفه جلوگیری می‌کرد و به او دستور می‌داد، جهت کسب و کار به بازار برود. ابوحنیفه نسبت به وی بسیار علاقمند بود و هرگاه غایب می‌شد او را مورد نکوهش و عتاب قرار می‌داد.

ابویوسف روزی از حال خود با پدرش نزد ابوحنیفه شکایت کرد. ابوحنیفه پدر ابویوسف را طلبید و گفت: پسرت روزی چه قدر کار می‌کند. گفت: دو درهم. ابوحنیفه گفت: من به تو دو درهم می‌دهم، بگذار او درس بخواند. از این رو ابویوسف سال‌ها قرین و ملازم استادش بود. وقتی ابویوسف به سن جوانی رسید و در میان اقران و معاصرین خود به رشد و نبوغ عالی دست پیدا کرد، به بیماری زمین‌گیری مبتلا گردید و ابوحنیفه به عیادت او آمد، بیماری وی بسیار شدید و جانکاه بود، وقتی ابوحنیفه او را دید غمگین شد و به نابودی و مرگ او بیمناک شد.

در حالی که از خانه‌ی ابویوسف بیرون شد که با خود می‌گفت: آه، ای ابویوسف! امید من بعد از خودم میان مردم تو بودی! ابوحنیفه کشان کشان گام‌هایش را به حلقه‌ی درسی طلاش سوق می‌داد. دو روز گذشت و ابویوسف از بیماری بهبود یافت و غسل کرد و لباس‌هایش را پوشید تا به درس استادش حضور یابد. کسانی که دور او بودند، پرسیدند: کجا می‌روی؟ گفت: به حلقه درس استاد. آن‌ها گفتند: هنوز دنبال علم هستی؟ بس است به اندازه کافی علم فرا گرفته‌ای. مگر خبر نداری که استادت در مورد تو چه گفته است؟ پرسید: چه گفته است؟ آن‌ها گفتند: او گفت: امید من بعد از خودم در میان مردم تو بودی.

یعنی تو تمام علم ابوحنیفه را حاصل نمودی و اگر امروز استادت بمیرد تو در جای او بنشین. ابویوسف در دورن خود دچار عجب و غرور شد و به مسجد رفت و در گوشه‌ای حلقه درس ابوحنیفه را دید، وی به گوشه‌ی دیگر رفت و به تدریس و فتوا مشغول شود!

ابوحنیفه به حلقه‌ی جدید نگاه کرد، پرسید: این حلقه از آن کیست؟ گفتند: حلقه ابویوسف است. پرسید: آیا از بیماری‌اش بهبود یافت. آن‌ها گفتند: بله. ابوحنیفه گفت: آیا به درس ما مشارکت نمی‌کند؟ شاگردان گفتند: آنچه شما گفتی به گوش او رسیده است، لذا نشسته و به مردم تدریس می‌کند و از شما بی‌نیاز است!

ابوحنیفه به فکر فرو رفت که چگونه با نرمی به این موضع تعامل نماید. همواره در اندیشه بود و آنگاه گفت: ابویوسف انکار می‌کند تا این که ما پوست عصا را برای او بکنیم!

آنگاه به یکی از شاگردانش گفت: فلانی! نزد آن شیخ که در آنجا نشسته - یعنی ابویوسف - برو و بگو: جناب شیخ! من سوالی دارم. او از سوال تو خوشحال شده و مسأله‌ات را می‌پرسد. همین که او نشست به او بگو: شخصی پارچه‌ای به خیاط می‌دهد تا آن را کوتاه بدوزد. وقتی آن شخص چند روز بعد می‌آید و پارچه‌اش را می‌طلبد، خیاط پارچه‌ی او را انکار می‌کند و می‌گوید: تو به من پارچه‌ای نداده‌ای، آن مرد به دادگاه می‌رود و از او شکایت می‌کند، مأموران دولتی نزد او می‌آیند و پارچه را از دکان او بیرون می‌آورند، حال سوال اینست که آیا خیاط مستحق اجرت کوتاه کردن و دوختن پارچه می‌شود یا خیر؟ اگر او به تو جواب داد که بله مستحق اجرت می‌شود، بگو: اشتباه پاسخ گفتی و اگر گفت: خیر، مستحق اجرت نمی‌شود باز هم تو بگو: خیر، اشتباه جواب دادی.

آن شاگرد با این مسأله‌ی دشوار و پیچیده خوشحال شد و نزد ابویوسف رفت و گفت: جناب شیخ! سوالی دارم. ابویوسف گفت: سوال چیست؟

گفت: مردی پارچه‌ای به خیاط می‌دهد.

ابویوسف بلافاصله جواب داد: بله مستحق اجرت می‌شود وقتی کار را انجام داده است. سائل گفت: اشتباه پاسخ گفتی.

ابویوسف تعجب نمود و مقدار بیشتری در مسأله فکر کرد و سپس گفت: نخیر مستحق اجرت نمی‌شود، باز سائل گفت: اشتباه جواب دادی. ابویوسف به او نگاه کرد و سپس گفت: تو را به خدا! بگو چه کسی تو را فرستاده است؟ سائل به ابوحنیفه اشاره کرد و گفت: شیخ... مرا فرستاده است.

ابویوسف از جلسه‌اش بلند شد و به حلقه ابوحنیفه رفت و ایستاد و گفت: استاد! مسأله‌ای دارم، ابوحنیفه به او توجه نکرد.



ابویوسف جلوتر آمد و در جلو استادش زانو زد و با کمال ادب گفت: استاد! سوالی دارم.

ابوحنیفه گفت: سوالت چیست؟ ابویوسف گفت: تو آن را می‌دانی.

گفت: مسأله خیاط و پارچه است؟ گفت: بله.

ابوحنیفه گفت: برو و جواب بده، مگر تو شیخ نیستی؟

ابویوسف گفت: تویی شیخ.

آنگاه ابوحنیفه در جواب مسأله گفت: در مقدار کوتاه کردن پارچه نگاه می‌کنیم، اگر آن را به اندازه آن مرد کوتاه کرده است، پس این به معنی آنست که کار را به صورت کامل انجام داده است.

سپس خواسته پارچه را انکار نماید، اما کار را به خاطر آن مرد انجام داده است، در نتیجه مستحق اجرت می‌شود.

ولی اگر آن را به مقیاس خودش کوتاه کرده بود، پس این به آن معنی است که کار را به خاطر خودش انجام داده و از این جهت مستحق اجرت نمی‌شود. آنگاه ابویوسف پیشانی ابوحنیفه را بوسید و تا مرگ ابوحنیفه با او مصاحبت و ملازمت نمود و بعد از او ابویوسف در جایگاه ابوحنیفه جهت تدریس و فتوا به مردم نشست.

پس چه قدر زیباست نرم‌خویی و درمان کارها با آرامی.

اگر دو زن و شوهر، همچنین پدر و مادر، مدیران و معلمین همواره از روش نرمی کار گیرند، اغلب مشکلات و خصومت‌ها زدوده خواهد شد.

ما همیشه خواستار نرمی هستیم، در رانندگی، تدریس، خرید و فروش. اگرچه گاهی انسان نیاز به سختی پیدا می‌کند، حتی در نصیحت و خیرخواهی، حکمت در نصیحت نیز همین است یعنی گذاشتن امور در مواضع خاص آن‌ها.

پیوسته خشم آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) - اگر به خشم می‌رفت - در امور دینی بود؛ زیرا هرگز رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) برای امور شخصی خشم نمی‌گرفت، مگر این که محارم الهی مورد بی‌احترامی قرار می‌گرفتند.

روزی حضرت عمر با یک یهودی ملاقات کرد و آن یهودی سخنی از تورات برای او گفت که برای حضرت عمر جالب به نظر می‌رسید، لذا به او گفت: آن را برای من بنویس، سپس عمر این مکتوبه از تورات را نزد رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) آورد و آن را قرائت کرد. رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ملاحظه نمود که عمر به آنچه آورده است و اگر مجال دریافت علوم از ادیان گذشته باز شود با قرآن آمیخته می‌شود و کار برای مردم ملتبس قرار می‌گیرد.

چگونه عمر چنین کاری می‌کند و از چنین سخنی نسخه‌برداری نموده و بدون اجازه پیامبر (صلی الله علیه وسلم) آن را می‌نویسد؟ در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) به خشم آمد و گفت: ای پسر خطاب! شما در شریعت من شک دارید؟ سپس گفت: سوگند به ذاتی که جان من در قبضه‌ی اوست! من این شریعت را برای شما به صورت سفید و شفاف آورده‌ام، چیزی از یهود نپرسید؛ زیرا آن‌ها شما را از کلمه‌ی حقی خبری می‌دهند و شما آن را تکذیب می‌کنید و سخن باطلی به شما می‌گویند و شما آن را تصدیق می‌کنید. سوگند به ذاتی که جانم در قبضه‌ی اوست، اگر موسی زنده می‌بود جز از پیروی من چاره‌ای دیگر نداشت ([۴]).

یکی دیگر از مواضع غضب و پایمردی بر آن

آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) در آغاز بعثت نزد کعبه می‌آمد در حالی که قریش در مجالس خویش نشستند و آنحضرت بدون توجه به آن‌ها به نماز می‌ایستاد.

آن‌ها هرگونه شکنجه و آزار به او می‌رساندند، در حالی که او صابر و شکیبیا بود. روزی اشراف قریش در «حجر اسماعیل» یعنی (حطیم) گرد آمدند و از رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) سخن به میان آورد و گفتند: کسی را ندیدیم که به اندازه ما در مقابل این مرد از خود صبر و شکیبایی نشان دهد.

خردمندان ما را به جهالت نسبت می‌دهد، پدرانمان را بیراه می‌گوید، از آیینمان ایراد می‌گیرد، گروه و جمع‌مان را متفرق ساخته، خدایانمان را سب و شتم می‌گوید و ما از جانب او به مشکل بزرگی گرفتار آمدیم. آن‌ها همچنان در جلسه خود بودند که رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) ظاهر شد و استلام رکن نمود و از کنار آن‌ها به طواف خانه کعبه مشغول گردید.



آن‌ها با برخی سخنان به وی اشاره نمودند. چهره آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) متغیر شد، اما با آن‌ها جانب نرمی را پیشه گرفته و خاموش شد و رفت. وقتی در شوط دوم به آن‌ها رسید باز مثل سابق به او اشاره نمودند و این بار نیز چهره آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) متغیر شد، ولی خاموش شده به طواف ادامه داد. در شوط سوم وقتی از کنار آن‌ها گذشت آن‌ها به او اشاره نمودند و کلماتی مانند سابق به او گفتند، در این هنگام آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) دید نرمی به امثال این‌ها کارآمد نیست، لذا در کنار آن‌ها ایستاد و گفت: ای جماعت قریش! آیا می‌شنوید، سوگند به ذاتی که جانم در قبضه‌ی اوست، آدمم تا شما را ذبح نمایم، آنگاه، پیامبر رهبر و شجاع در مقابل آن‌ها ایستاد. وقتی آن قوم این تهدید ذبح، را شنیدند در حالی که او در میان آن‌ها به راستگو و امین شهرت داشت. به لرزه درآمدند و چنان خاموش شدند که گویا بر سر هر کدام پرنده‌ای ایستاده است و حتی شجاع‌ترین آن‌ها با او به نرمی درآمدند گفتند: برو ای ابوالقاسم! تو عاقلی تو جاهل نیستی، آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) از کنار آن‌ها رد شد.

آری.

إذا قیل: حلیم، قل: فلیحلیم موضع

وحلم الفتی فی غیر موضعه جهل

یعنی: «وقتی گفته شد: صبور و بردبار باش، بگو: بردباری از خود جایی دارد و بردباری فرد در غیر جایگاهش جهل است». کسی که در سیره نبوی به تحقیق و پژوهش می‌پردازد، متوجه می‌شود که کفه نرمی همیشه غالب است، اما متوجه باش! این ضعف و بزدلی نیست، بلکه نرمی است.

یکی دیگر از مواضع رفیق و نرمی یک ماه پس از غزوه بدر، «ابوالعاص» شوهر زینب (دختر رسول خدا) خواست او را به مدینه نزد پدرش بفرستد، رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) «زید بن حارثه» و یک نفر از انصار را به مکه فرستاد تا در جایی نزدیک مکه در مسیر راه مدینه منتظر بمانند، به آن‌ها گفت: شما در بطن «یأجج» بمانید تا این که زینب نزد شما می‌آید و شما او را با خود به مدینه بیاورید. این دو نفر حرکت کردند.

ابوالعاص به همسرش دستور داد خودش را آماده کند. زینب شروع به جمع نمودن اسباب و سامان‌هایش نمود. در این حال که او مشغول جمع نمودن وسایلش بود، هند دختر عتبه همسر ابوسفیان او را دید. گفت: ای دختر محمد! به من خبر رسیده است که می‌خواهی نزد پدرت بروی؟!

زینب ترسید که شاید او می‌خواهد علیه او حيله و مکرری به راه اندازد، لذا گفت: نه من چنین قصدی ندارم. گفت: ای دختر عمو! اگر تو قصد چنین کاری داری، پس من نیازی به کالاهای تو ندارم که در سفر همراه تو باشند یا مالی را که برای پدرت می‌خواهی ببری.

پس تو از من خجالت نکش؛ زیرا آنچه بین مردان انجام می‌گیرد به زنان مربوط نمی‌شود.

زینب گفت: به خدا قسم! وقتی چنین گفت من فکر نمی‌کردم که کاری بکند، اما باز هم من از او ترسیدم و قصدم را از او پنهان نمودم وقتی زینب خود را آماده کرد، شوهرش ترسید که خودش با او بیرون شود؛ زیرا قریش از بیرون شدن او آگاه می‌شوند، لذا به برادرش «کنانه» دستور داد تا او را ببرد، از این رو برادرش «کنانه بن ربیع» شتری برایش آورد و زینب بر آن سوار شد. «کنانه» کمان و تیردانش را با خود برداشت و در روز، در حالی که زینب در کجاه بود بیرون شد، مردم او را دیدند و در این مورد مردانی از قریش با همدیگر گفتگو نمودند که چگونه دختر محمد نزد پدرش می‌رود، در حالی که در جنگ بدر چه بلایی بر سر ما آورد.

از این رو تعقیبش کردند و در جایی به نام «ذوطوی» به او رسیدند و اولین کسی که به او رسید، «هبار بن اسود» بود و در حالی که زینب در کجاه بود، «هبار» با نیزه او را ترسانید.

گفته شده است که زینب حامله بود و چنان ترسید که سقط جنین کرد. و کفار در حالی که اسلحه به دست داشتند شتابان نزد او می‌آمدند. حال آن که با زینب کسی جز برادر شوهرش، «کنانه» نبود.

وقتی «کنانه» این وضعیت را مشاهده نمود، شتر را خواباند و سپس تیردانش را باز کرد و نیزه‌اش را در جلوش گذاشت و



سپس گفت: به خدا قسم! هر کسی جلو بیاید، به سویش تیری شلیک خواهیم کرد و کنانه نیز تیرانداز ماهری بود. مردم نیز عقب‌نشینی کرده و برگشتند و از دور به او نگاه می‌کردند، نه او می‌توانست به راهش ادامه بدهد و نه آن‌ها جرأت می‌کردند به او نزدیک شوند.

تا این که به ابوسفیان خبر رسید که زینب به سوی پدرش حرکت کرده است. آنگاه با جمعی از قریش حرکت نمود وقتی «کنانه» را دید که با تیرهایش در حال آماده‌باش است و قوم را دید که در انتظار نبرد با او هستند فریاد زد و گفت: ای مرد! به سوی ما تیر شلیک نکن تا ما با تو صحبت کنیم. آنگاه «کنانه» از تیراندازی دست کشید.

ابوسفیان به جلو آمد و در کنار او ایستاد و گفت: تو کار خوبی نکردی به صورت آشکارا در جلو مردم با این زن بیرون آمدی، در حالی که تو از مصیبت و فاجعه‌ی ما در جنگ بدر خبر داری و می‌دانی که محمد چه بلایی بر سر ما آورد، بزرگان ما را کشت و زنان ما را بیوه کرد، لذا وقتی مردم تو را دیدند و قبایل از آن باخبر شدند که تو به صورت آشکارا از جلو مردم و از میان ما با دختر او بیرون شدی، گمان می‌کنند که این بر اثر ذلتی است که به ما رسیده است و این دلیل ضعف و سستی ماست، سوگند به جانم که ما نیازی به نگاه‌داشتن او نداریم و ما نمی‌خواهیم از او انتقام بگیریم. بلکه با این زن برگرد تا این که صداهای مردم خاموش شود و مردم بگویند ما او را بازگردانده‌ایم آنگاه به صورت پنهانی او را بردار و نزد پدرش ببر.

وقتی «کنانه» این سخن را شنید، به آن قانع شد و او را برگرداند. سپس چند شبی در مکه ماند تا این که سر و صداها آرام شدند، شبی او را برداشت و حرکت کرد تا این که او را به زید بن حارثه و رفیقش تحویل داد و آن‌ها شبانه به سوی آنحضرت (صلی الله علیه وسلم) حرکت نمودند.

پس ببین چه قدر ابوسفیان نرم‌خو و مهربان بود و چگونه توانست خشم «کنانه» را فروکش نماید و از کشتارش جلوگیری کند که چه بسا در آن دختر رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) کشته می‌شد. در حالی که ابوسفیان در آن زمان کافر بود، پس نظر تو در مورد مسلمانان چیست؟
وحی...

«نرمی در هر چیزی باشد آن را قشنگ و زیبا می‌کند و از هر چیزی کشیده شود آن را زشت می‌گرداند».

بر گرفته شده از کتاب: استمتع بحیاتک، تألیف: دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی، مترجم: محمد حنیف حسین زایی.

[۱] - مسلم.

[۲] - احمد با سند صحیح.

[۳] - مسلم.

[۴] - احمد، ابویعلی و بزار با سند حسن.

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com



با نرمی و آرامش می توان به هدف رسید

راننده‌ای که می‌خواهد اتومبیلش را از کوچه‌ای تنگ عبور دهد که فقط به اندازه یک خودرو عرض دارد، باید کاملاً احتیاط کند و اتومبیلش را به آرامی از کوچه‌ی تنگ، عبور دهد؛ حال اگر راننده، بخواهد اتومبیل را با سرعت در این کوچه براند، حتماً اتومبیلش، به دو طرف می‌خورد و خراب می‌شود. ماشین، همان ماشین است و سرعت کم و زیاد، راه را کم و زیاد نمی‌کند؛ فقط روش عبور از کوچه‌ی تنگ فرق می‌کند. یکی با احتیاط رد شد و دیگری، بی احتیاطی و شتاب کرد و زیان دید. نهال کوچکی که می‌کاریم، اگر کم کم و به اندازه آبیاری شود، رشد می‌کند؛ اما اگر تمام این آبها، یک دفعه روی آن ریخته شود، از ریشه بیرون می‌آید؛ مقدار آب، یکی است، اما روش آبیاری فرق می‌کند. هر کس لباس خود را آرام و آهسته در بیاورد، لباس او سالم خواهد ماند. اما کسی که با تمام قدرت لباس خود را از تنش بیرون بکشد، لباسش پاره خواهد شد.



برادران یوسف، لباس یوسف (علیه السلام) را درآوردند و گفتند که او را گرگ خورده است؛ نشان دروغگویی آنها، این بود که لباس یوسف (علیه السلام) پاره نشده بود؛ زیرا آنها با دقت و با نرمی لباس او را بیرون کشیده بودند و اگر آنطور که آنها می‌گفتند، او را گرگ خورده بود، لباسش پاره پاره می‌شد.

زندگی ما، به نرمی احتیاج دارد؛ با همدیگر به نرمی رفتار کنیم، چنانکه در حدیث آمده است: «خداوند، مهربان است و نرمی و مهربانی را دوست می‌دارد»؛ «با زنان مهربان باشید».

در ابتدای پلهای چوبی‌ای که ترک‌ها ساخته اند، نوشته شده است: آهسته عبور کنید؛ چون کسی که آهسته و با نرمی میرود، نمی‌افتد و کسی که با شتاب می‌رود، شاید در قعر آب بیفتد.

در خاطرات یکی از ادیبان سوریه که در شهر «السلمیه» سکونت داشت، آمده است که او، می‌خواست با موتورسیکلت از روی یکی از پلهای چوبی‌ای که ترک‌ها ساخته اند، عبور کند؛ آنها پل را طوری ساخته اند که می‌توان با موتورسیکلت، آهسته و با احتیاط عبور کرد. این مرد می‌گوید: من با سرعت و شتاب روی پل حرکت کردم؛ وقتی بالای پل رسیدم به این سو و آن سو نگاه نمودم؛ بی آنکه با خودم و موتورم به نرمی و متانت رفتار کرده باشم؛ ناگهان نگاهم به خطا رفت و با موتورسیکلت داخل آب افتادم.

در ورودی باغهای گل در بعضی از شهرهای اروپایی تابلوهایی نصب شده که روی آنها نوشته‌اند: «با احتیاط و آرام؛ مواظب باش». چون کسی که با سرعت داخل می‌شود؛ آن گیاه زیبا را نمی‌بیند و سلامت آن گل زیبا را به خطر می‌اندازد و ممکن است آن را تلف و نابود کند؛ زیرا او احتیاط نکرده و به نرمی رفتار ننموده است.

یک معادله‌ی تربیتی هست که می‌گوید: گنجشک، مانند زنبور عسل دقت و احتیاط نمی‌کند. در حدیث آمده است: «مؤمن، مانند زنبور عسل است، زیبا می‌خورد و زیبا پس می‌دهد، و هرگاه روی شاخه‌ای بنشیند، آن را نمی‌شکند». وقتی زنبور عسل روی گل می‌نشیند، گل هرگز احساس نمی‌کند؛ زنبور عسل، به آرامی شاهد گل را می‌مکد و به آنچه می‌خواهد، دست می‌یابد. گنجشک با وجود بدن ضعیفش، با نشستن روی خوشه‌ها مردم را باخبر می‌کند؛ گنجشک، هنگام نشستن طوری شتاب می‌کند که گاهی به زمین می‌خورد و آسیب می‌بیند.

همواره داستان آن نقاش هندی را به خاطر می‌آوردم؛ او، نقاشی زیبایی کشید؛ او، خوشه‌ی گندمی را نقاشی کرد که گنجشکی روی آن نشسته بود؛ این خوشه پر از دانه و دارای ساقه‌ی بلند و زیبایی بود. پادشاه، این نقاشی را بر دیوار کاخ



خود نصب کرد و مردم این تابلو را به او تبریک می گفتند و از کار زیبای نقاش تعریف می کردند؛ در میان ازدحام جمعیت، مردی فقیر وارد شد و به تابلوی نقاشی اعتراض کرد و گفت که اشتباه است. مردم به رویش فریاد زدند؛ چون او با اجماع مخالفت کرده بود؛ پادشاه، با نرمی، مرد فقیر را نزد خود خواند و گفت: تو چه می گویی؟ گفت: نقاشی این تابلو اشتباه است. پادشاه گفت: چرا؟! گفت: نقاش، گنجشک را روی خوشه‌ی گندم نقاشی کرده و خوشه را همچنان راست و قدکشیده گذاشته است و این، اشتباه است؛ چون وقتی گنجشک، روی خوشه گندم بنشیند، خوشه را کج می کند؛ زیرا گنجشک، تند و باشتاب، روی خوشه می نشیند.

پادشاه گفت: راست می گویی و آنگاه تابلو را پایین آورد و جایزه‌ی نقاش را از او پس گرفت.

پزشکان، توصیه می کنند که دارو، با احتیاط و سر وقت مصرف شود. یکی ناخنش را با دست خود می کند و دیگری را می بینی که دندانش را خودش می شکند، و یکی لقمه را نمی جود و آن را فرو می برد؛ چون لقمه بزرگی برداشته و نمی تواند آن را بجود؛ از این رو بناچار آن را فرو می بلعد.

آب، آهسته از زمین بیرون می آید و می جوشد؛ باد، تند می وزد و خرابی به بار می آورد. در مورد یکی از سلف خواندم که گفته است: «از نشانه های فقاقت و اندیشمندی مرد، این است که با نرمی وارد خانه اش بشود و با نرمی بیرون برود و با نرمی و آهسته کفش و لباس بپوشد و سوار مَرگَبش شود».

شتاب و بی احتیاطی در کارها، زیان آور است و نفع و سود را از بین می برد. چون خیر و خوبی، بر پایه‌ی نرمی و متانت استوار است. در حدیث آمده است: «نرمی و متانت در هر چیزی باشد، آن را زیبا می کند، و نرمی و متانت از هر چیزی گرفته شود، آن را زشت و نامناسب می نماید».

نرمی در تعامل و رفتار باعث می شود تا دلها و روحها تسلیم آن شوند و مردم در برابر آن فروتن گردند. انسانهای نرمخوی و متین، کلید هر خیر هستند و انسانهای نافرمان، تسلیم آنها می شوند و دلهای کینه توز بدانها معطوف می گردند: {پس به سبب رحمت خداوند برای آنها نرم شدی و اگر درشت خو و سنگدل بودی، از پیرامون تو پراکنده می شدند} [آل عمران: ۱۵۹].

ترفق أیها القمر المنیر و لا تک کالریاح لها زئیر
فإنک بالسناء ملأت وجهی و وجهک فی دیاجینا نضیر
و تلک الریح هاجت فی عتو فزلزلت المنازل و القصور
«نرمی کن ای ماه تابان و مانند طوفان مباحش که غرش دارد»
«زیرا تو چهره‌ام را آکنده از نور کردی و سیمایت، در تاریکی‌های ما، زیباست»
«و این باد، با سرکشی، وزیدن گرفت و خانه‌ها و قصرها را به لرزه انداخت».

منبع: غم مخور (راز شاد زیستن) نوشته‌ی دکتر عائض قرنی، ترجمه: محمد گل گمشادزهی، انتشارات سنت احمد

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

ما چه چیزی فرا می گیریم؟

مردم غالباً در اسباب اندوه و شادمانی باهم مشترک هستند. زیرا همگی شادمان می شوند وقتی اموال شان زیاد شود.



شادمان می گردند وقتی در کارهایشان به پیشرفت و ترقی دست یابند. شادمان می گردند وقتی دنیا به رویشان بخندد و خواسته‌هایشان تحقق یابد. در عین حال همگی غمگین می شوند وقتی به فقر و فاقه مواجه شوند. غمگین می شوند وقتی به بیماری مبتلا شوند. غمگین می شوند آنگاه که مورد اهانت و بی احترامی قرار گیرند. پس مادامی که امور اینگونه است، بیاییم و از روش‌هایی که شادمانی‌های مان را پایدار می کند و ما را بر غم‌ها و اندوه‌های مان پیروز می گرداند استفاده کنیم. آری، قانون زندگی اینگونه است که انسان بین تلخی‌ها و شیرینی‌ها به سر می برد. من در این مورد با شما موافق هستم.

اما چرا ما در بسیاری اوقات برای مصائب و سختی‌ها جای بزرگتری از حجمش باز می کنیم؛ و روزهایی را در غم و اندوه سپری می کنیم؛ با وجود این که می توانیم غم و اندوه‌مان را به یک لحظه کاهش دهیم و چرا ساعت‌ها اندوهگین باشیم؟ برای چیزی که سزاوار غم و اندوه نیست! چرا؟ بدان که غم و اندوه ناخودآگاه به قلب هجوم آورده و بدون اجازه وارد آن می شود، ولی هر وقت دروازه غم باز می شود هزار راه برای بستن آن نیز وجود دارد؛ این چیزی است که ما آن را در این کتاب فرا می گیریم. از جهتی دیگر، چه قدر انسان‌های محبوبی وجود دارند که مردم با دیدن آن‌ها شادمان می شوند و به همنشینی آن‌ها انس می گیرند، آیا به این فکر کرده‌ای که تو یکی از آن‌ها باشی؟ چرا عملکرد دیگران تو را به شگفتی وامی دارد و تو به دنبال این نیستی که مایه شگفتی دیگران قرار گیری! ما در اینجا به تو می آموزیم که چگونه می توانی اینگونه باشی. چرا وقتی پسر عمویت در مجلسی سخن می گوید، همه‌ی مردم به خاطر او سکوت می کنند و به سخنان او توجه می کنند و از شیوه سخن گفتنش به شگفت درمی آیند، اما وقتی تو سخن می گویی از تو روی می گردانند و به گفتگوهای جانبی می پردازند؟ چرا؟

علیرغم این که اطلاعات تو بیشتر است و از مدرک علمی بالاتری برخوردار هستی و شغل و منصب برتری در اختیار داری؟ پس با وجود این چرا او می تواند مردم را به خود جلب کند، اما تو از آن عاجز هستی؟ چرا فرزندان فلان پدر، او را دوست دارند و به همراهی او در دید و بازدیدها شرکت می کنند، ولی فرزندان پدری دیگر از او روی گردان هستند و با ذکر انواع عذرها و بهانه‌ها از همراهی او پوزش می خواهند. چرا؟ آیا هردو پدر نیستند؟ این چرا و آن چرا؟ در این کتاب چگونگی بهره‌بردن از زندگی را یاد می گیریم. روش‌های جذب مردم، ایجاد تأثیر در آن‌ها، تحمل اشتباهات آن‌ها، تعامل با افراد سخت‌مزاج و بداخلاق و... را یاد می گیریم. پس درود بر شما...

«موفقیت این نیست که تو چیزهایی را کشف کنی که مردم دوست دارند؛ بلکه موفقیت آنست که مهارت‌هایی را به کار گیری تا محبت آن‌ها را جلب نمایی».

چرا ما به دنبال مهارت‌ها می گردیم

من به یکی از مناطق فقیرنشین جهت سخنرانی رفتم، پس از ایراد سخنرانی یکی از اساتید که از خارج منطقه آمده بود، نزد من آمد و گفت: از شما می خواهیم که در تکفل و نگهداری بعضی از طلاب همکاری نمایی. من عرض کردم: یعنی چه؟ مگر مدارس دولتی به صورت رایگان کار نمی کنند؟ گفت: چرا؛ اما ما برای تحصیلات دانشگاهی آن‌ها را مساعدت می کنیم. من گفتم: تحصیل در دانشگاه دولتی رایگان است؛ حتی به آن‌ها حقوق پرداخت می کنند. وی افزود: من موضوع را برای شما مفصل بیان می کنم: نزد ما دانش‌آموزانی وجود دارند که چون از دوره دبیرستان فارغ



التحصیل می‌شوند ۹۹٪ آن‌ها، از چنان ذکاوت و هوش فوق العاده‌ای برخوردار هستند که اگر بین کل امت تقسیم شوند، برای آنان کافی هستند؛ اما وقتی از دوره دبیرستان فارغ التحصیل می‌شوند و تصمیم می‌گیرند برای ادامه تحصیل به خارج از روستای شان بروند و علوم مختلفی از قبیل: پزشکی، مهندسی، دین و شریعت، کامپیوتر و... را فرا بگیرند، خانواده‌های شان از رفتن آن‌ها ممانعت نموده و می‌گویند آنچه خوانده‌اید برایتان کافی است، لذا نزد ما بنشینید و چوپانی کنید. من ناخود آگاه فریاد زدم: چوپانی! گفت: بله چوپانی و اکنون بیچارگان نزد پدران شان نشسته و چوپانی می‌کنند. چه بسا ازدواج می‌کنند و صاحب فرزندان می‌شوند و آن‌ها نیز با شیوه پدران شان رفتار می‌کنند و آنان نیز شغل چوپانی را برمی‌گزینند! من گفتم راه حل این مشکل چیست؟

گفت: راه حل این است که ما پدران شان را با استخدام یک چوپان قانع کنیم تا او را با پرداخت مبلغی اندک که توسط ما جمع‌آوری شده است، استخدام نماید و پسر نابغه‌اش از توانمندی‌ها و استعدادهایی که دارد استفاده کند و نیز هزینه فرزندش را تا این که فارغ التحصیل شود به عهده بگیریم. باز آن استاد سرش را پایین گرفت و گفت: حرام است که توانمندی‌ها و استعدادهای فطری در سینه‌ی صاحبان شان بمیرد، در حالی که برای آن حسرت می‌خورند. بعد از آن در سخنانش اندیشیدم و به این نتیجه رسیدم که امکان ندارد ما به قله برسیم، مگر این که مهارت‌ها را دنبال کرده و آن‌ها را کسب نماییم.

آری! من به مبارزه فرا می‌خوانم اگر کسی از موفق شدگان را بیابی اعم از این که در علم باشد یا دعوت یا سخنوری، اقتصاد، طب، هندسه و یا کسب محبوبیت در میان مردم و این که در میان خانواده‌اش به موفقیتی دست یافته است، مانند: پدر موفق با فرزندانش، یا همسر پیروزمند با شوهرش یا این که موفقیت اجتماعی به دست آورده است، مانند شخص موفق با همسایگان و دوستانش - هدف من افراد موفق است نه کسانی که با پشتوانه و بازوی دیگران بالا رفته‌اند - من به تحدی فرا می‌خوانم اگر یکی از این‌ها را بیابی که به مرحله‌ای از موفقیت‌ها رسیده باشند مگر این که - دانسته یا ناخودآگاه - به ممارست و جستجوی مهارت‌های پرداخته و به وسیله‌ی آن توانسته‌اند به موفقیت و پیروزی دست یابند. برخی از مردم بنا بر سرشت و طبیعت خویش به کسب مهارت‌های هدفمند و موفقیت‌آمیز پرداخته‌اند و برخی از مردم مهارت‌ها و خلاقیت‌هایی را فرا گرفته و آن‌ها را اعمال نموده‌اند و سپس به موفقیت دست یافته‌اند، ما در اینجا از این افراد موفق بحث کرده، زندگی آن‌ها را بررسی می‌کنیم و روش و شیوه‌ی آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم تا بدانیم چگونه موفق شده‌اند و آیا ممکن است عین راه و روش آن‌ها را طی نماییم و مانند آن‌ها به موفقیت برسیم؟

چندی پیش با یکی از ثروتمندان جهان جناب شیخ سلیمان راجحی برخورد نمودم، وی را دارای تفکر استعالی و در اخلاق همانند کوهی یافتیم، فردی که صاحب میلیاردها پول و مالک هزاران قطعه زمین است صدها مسجد بنا نموده و هزاران یتیم را کفالت و سرپرستی نموده است، مردی در اوج پیشرفت و موفقیت، از نخستین دوران زندگی خویش، یعنی از پنجاه سال قبل سخن می‌گفت که در آن زمان مانند عموم مردم بود و جز خوراک و کفاف روزانه‌اش چیزی دیگر در بساط نداشت و چه بسا این مقدار را هم نمی‌توانست تهیه کند و به یاد می‌آورد که گاهی خانه‌های مردم را تمیز می‌کرد تا مایحتاج زندگی‌اش را تهیه کند و گاهی شب و روز در مغازه و صرافی خود کار می‌کرد.

وی گفت که چگونه در ابتدا در دامنه‌ی کوه موفقیت قرار داشت و سپس همواره بالا می‌رفت تا این که به قله‌ی ترقی و پیشرفت رسید.

من به مهارت‌ها و توانمندی‌هایش می‌اندیشیدم و چنین دریافتم که اگر بسیاری از ما این مهارت‌ها را فرا گرفته و به تمرین آن‌ها پردازیم و استقامت نموده و در این راستا ثابت قدم باشیم به توفیق خداوند می‌توانیم مانند او باشیم. آری، امر دیگری که ما را وادار می‌کند تا مهارت‌ها را جستجو نماییم، این است که برخی از ما دارای توانمندی‌های فطری و خدادادی می‌باشیم؛ اما از آن‌ها غافل هستیم، یا در رشد و باروری آن‌ها تلاش نمی‌کنیم، مانند قدرت سخنوری، اندیشه تجاری، یا ذکاوت کارشناسی و غیره.

گاهی خود فرد، این توانمندی‌ها را کشف می‌کند، اما گاهی توسط افرادی دیگر مانند استاد، مسئول، مربی، یا برادر



خیرخواهی کشف شده و ما به آن‌ها پی می‌بریم، ولی اینگونه افراد بسیار اندک اند و چه بسا این استعدادها بالقوه در درون فرد نهفته شده (و به بالفعل تبدیل نمی‌شوند) تا این که محیط بر آن‌ها غلبه پیدا می‌کند و توانمندی‌هایشان در نطفه خفه می‌شود.

نتیجه این می‌شود که ما یک رهبر، خطیب، دانشمند و چه بسا همسر موفق یا پدری دلسوز را از دست می‌دهیم. ما در اینجا مهارت‌های ویژه و برجسته‌ای را ذکر می‌کنیم که اگر برخی از آن‌ها نزد توست به شما یادآوری می‌کنیم و اگر بخشی را از دست داده‌ای تو را به آن تمرین می‌دهیم، پس حرکت کن. بیندیش!

«وقتی خواستی بالای کوه بروی، به قله بنگر و به تخته سنگ‌های پیرامونت توجه مکن، با گام‌های محکم و مطمئن بالا برو و به صورت جهش و پرش حرکت نکن که مبادا پایت بلغزد».

بر گرفته شده از کتاب: از زندگی ات لذت ببر، تألیف: دکتر محمد بن عبدالرحمن العریفی، مترجم: محمد حنیف حسین زایی.

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com



مسائل زنان و خانواده

چند نشانه از علاقه مندی خانم‌ها به همسرشان

اگر می بینید همسرتان در مورد مسائلی حتی کم اهمیت که برایش بازگو می کنید مشتاقانه اظهار نظر و ارائه پیشنهاد می کند، نشانه این است که او شما را بسیار دوست دارد و حتی کوچکترین مسائل شما نیز برای او دارای اهمیت است.



در صورتیکه شما به عنوان مرد خانواده نگران میزان علاقه مندی همسر خود نسبت به خودتان هستید، نکات زیر را در مورد رابطه خود کنترل کنید:

۱- نوع نگاه همسرتان به شما

با کمی سعی در شناخت همسرتان، شما به راحتی می توانید از نحوه نگاه همسرتان به خودتان متوجه شوید که رابطه تان در چه سطحی است. در صورتیکه نگاه او به شما مهربانانه و بدون هیچگونه تردیدی در آن باشد، متوجه خواهید شد که رفتار تان با او مناسب بوده است و همسر تان از بودن با شما خرسند است.

۲- پیشنهاد انجام کارهای دو نفره

یکی از نشانه های علاقه مندی همسر تان به شما، میزان پیشنهاد او به شما برای انجام کارهای دو نفره است، مثلاً اصرار بر نوشیدن چای با همدیگر و یا رفتن به پارک و سینما می باشد. لذا با این نشانه شما متوجه خواهید شد که همسر تان از اینکه در کنار شما باشد لذت می برد و به شما علاقه مند است.

۳- سعی می کند در طول روز از شما خبر داشته باشد

اگر همسر شما در هنگام رفت شما به سرکارتان با خنده و روی باز شما را بدرقه می کند و یا در هنگام ورود به منزل با رفتاری مهربانانه از شما استقبال می کند و در طول مدت زمانی از روز که از هم جدا هستید با شما در تماس است و حال شما را جویا می شود و برایش نوع غذایی که در بیرون می خرید مهم است، این ها نشانه های این است که شما برای همسر تان بسیار ارزشمند هستید.

۴- برای شما همیشه وقت دارد

در محل کارش، در هنگام ورزش، در هنگام مکالمه تلفنی با فرد دیگر، زمانی که ببیند شما با او تماس گرفته اید، در اسرع وقت با شما تماس می گیرد و با شما صحبت می کند. حتی در شلوغ ترین زمان های کاری خود چه در کار بیرون از خانه و چه در کار منزل، حداقل برای شما پیامکی محبت آمیز ارسال می کند و به شما گوشزد می کند که برایش اهمیت دارید.

۵- اظهار تمایل برای رفتن به خرید همراه شما

در صورتیکه همسر شما در گفتار و در عمل از اینکه شما به همراهش برای خرید بیرون بروید اظهار خوشحالی و تمایل می کند، بدانید که او به شما احساس نزدیکی و دوستی بسیاری می کند. شاید برای مرد ها رفتن به خرید و مدت های طولانی راه رفتن چندان جالب نباشد، ولی زنی که علاقمند به همسرش می باشد، بسیار از خرید به همراه او لذت می برد.



۶- آماده است که به شما مشاوره بدهد

اگر می بینید همسرتان در مورد مسائلی حتی کم اهمیت که برایش بازگو می کنید مشتاقانه اظهار نظر و ارائه پیشنهاد می کند، شاید در نظر اول این حرکت همسرتان را دخالت در امور کاریتان تصور کنید در حالیکه شاید این اظهار نظر همسرتان نشانه این باشد که او شما را بسیار دوست دارد و حتی کوچکترین مسائل شما نیز برای او دارای اهمیت است.

۷- به خانواده تان احترام می گزارد

اگر می بینید که همسرتان به مادر و پدرتان احترام می گذارد و حتی علی رغم وجود دلخوری هایی که وجود دارد واکنشی نشان نمی دهد و احترام خود را به خانواده تان حفظ می کند، این نشانه علاقه مندی و احساسی است که به شما دارد.

بر گرفته شده از سایت کلمه

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

تنبیه بدنی زن: آری یا نه؟

تنبیه بدنی زن از پدیده های اجتماعی، بدون محدودیت زمانی و مکانی است و در تمامی جوامع و فرهنگ ها وجود دارد. چنان که ویژه روستائیان نبوده، حتی در پیشرفته ترین جامعه ها دیده می شود، تا بدان حد که اکنون در اروپا « جمعیت زنان کتک خورده » تأسیس شده، به دفاع و چاره جویی می پردازند. در فرانسه دو میلیون زن از شوهران خود کتک خورده اند، یعنی یک چهارم شمار زنان. (۲) از این رو شماره تلفنی در اختیار بانوان قرار گرفته تا به طور رسمی از آنان حمایت کند.

تبارشناسی

تنبیه بدنی بانوان، ریشه بشری داشته، در شمار بیماری های اجتماعی و ناهنجاری های روانی است و برای درمان آن مشارکت و همفکری جامعه شناسان و روان شناسان و رهبران مذهبی لازم است. بنابراین می باید آیه ۳۴ سوره نساء را در فضای مردم شناسانه و روانی و مذهبی بازخوانی کنیم.

توجه به شرایط زمان و مکان

تحلیل تاریخی، و روان شناسانه این حکم برای پی بردن به معنای درست آیه، نیز حکمت و هدف دستور الهی لازم است. بنابر برخی تفسیرها از آیه، تنبیه زن توسط شوهر روا است اما برخی از قرآن پژوهان و مفسران، این برداشت را نپذیرفته، توجه به شرایط زمان و مکان حکم را ضروری می دانند. در پاسخ، نظر کسانی که تنبیه بدنی را نمی پذیرند، به همراه دلیل های آنان آمده، معنای مورد قبولشان گزارش شده است.

محل نزول

این آیه در مدینه نازل شد. (۳) پیشتر و در مکه، زنان کتک می خوردند و شکایتی نداشتند و آن را توهین به خود و خارج از عرف و فرهنگ مردمان نمی دانستند. چگونه توهین شمرده می شد، در صورتی که دختران را زنده به گور می کردند؟! نیز نذر می کردند پسران را قربانی خدایان کنند! (۴)

اما در مدینه جنبشی به پا خاست که زن گرایانه بود و بر ضد فرهنگ مکه به شمار می آمد.

اوضاع مدینه، سه سال پیش از نزول آیه

بنابر اسناد تاریخی، زنان مدینه شهرنشین بودند و از آزادی افزون تری نسبت به زنان مکه برخوردار بودند.

اینان بر مردان چیره بودند و اگر توسط شوهران تنبیه بدنی می شدند، به دستور و اجازه پیامبر (ص) اجازه قصاص داشتند



، یعنی می توانستند در عوض، شوهران خود را تنبیه کنند. (۵) پیامبر مایل بود فرهنگ زنان مکه را همچون فرهنگ بانوان مدینه کند و تنبیه بدنی توسط شوهران را از میان بردارد، از این رو مردان را از کتک زدن زنان منع می کرد (۶) و می فرمود: «اینان را کتک نزنید». (۷)

نیز درباره مردانی که همسران خود را می زدند، می فرمود: «این مردان، نیکان نیستند». (۸) حتی پیامبر فرمان قصاص برای مردانی صادر می کرد که زنان خود را کتک می زدند.

اما به رغم دستور پیامبر، همچنان فرهنگ تنبیه بدنی بانوان ادامه داشت. بنابر روایتی آخرین موردی که پیامبر به نفع زنان دستور به قصاص و کتک زدن شوهران داد، حبیبه دختر زید یا خوله دختر محمد بن مسلمه (همسر سعد بن ربیع) بود اما این بار دستور پیامبر اجرا نشد، زیرا آیه ۳۴ سوره نسا فرود آمد و حکم قصاص مردان لغو شد. آیا به راستی در قرآن حکم به تنبیه شده است؟

چگونه در قرآن حکم به تنبیه بدنی زن داده شده، در حالی که خداوند آیات را «شفا و رحمت» قرار داده است و رابطه دو زوج را از آیات الهی و نشان رحمت و مودت می داند و عفو و گذشت را سرمایه بزرگ انسان دانسته و فرمان می دهد که حتی بدی را به نیکی پاسخ دهید: «ادفع بالحسنه السيئه» نیز به مردان فرمان می دهد که با زنان خود به نیکی رفتار نمایند: «و عاشروهن بالمعروف». روایات بسیار از پیامبر اسلام در مورد مهربانی و عطوفت به زنان وارد شده و مردان را از زدن زنان باز داشته، حتی در احکام فقهی برای زدن زنان که منجر به آسیب مانند کبودی بدن شود، دیه تعیین شده است. دین اسلام زندگی خشونت بار و وضع نکبت بار زنان را در زمان جاهلیت دگرگون کرد و اینان را از زنده به گور شدن یا محرومیت از حقوق اجتماعی و مالی رهایی بخشید، نیز میان زن و مرد تبعیض (نه تفاوت) نهاد، یعنی براساس عرف و فرهنگ زمانه، امتیازات را عادلانه میان زن و مرد تقسیم کرد. مثلاً اگر در ارث، مردان بر زنان، به ظاهر برتری دارند، از آن روست که سرپرست زنان بوده، افزون بر پرداخت نفقه، می باید مهریه بانوان را بدهند، چنان که زحمات زنان در سال های زناشویی، بی اجر و مزد نمی ماند، بنابراین زیادت و برتری یک طرف (مردان) در برابر حقوق طرف دیگر (زنان) قرار می گیرد و گویا برتری در میان نیست. (۹)

گفتیم فرهنگ زنان مدینه متفاوت از زنان مکه بود، از این رو زنان بر ضد شوهران می شوریدند و نافرمانی می کردند. این وضع جامعه مسلمانان را دچار نابسامانی کرده بود. تا سه سال (پیش از نزول آیه) پیامبر می کوشید به سود زن و بر پایه مساوات حکم کند و خداوند بدین وضع راضی بود اما بر اثر وضع بحرانی جامعه، حکم عوض شد، مبادا از آزادی سوء استفاده شده، جامعه به تنش زایی و انفجار برسد!

نزول آیه به هنگام جنگ احد

دگرگونی حکم در شب احد پیش آمد که شبی بسیار سخت بر مسلمانان بود. اینان در دشوارترین برهه زمانی بوده، گرفتار ترس و بحران بودند. بیم آن می رفت اسلام توسط مشرکان از بین رفته، مسلمانان نابود شوند. یهودیان و منافقان در داخل مدینه و مشرکان، بیرون از آن شهر، در کمین مسلمانان بودند. در چنین وضعی، کنار گذاشتن اختلافات داخلی میان مسلمانان و اتحاد زن و مرد بسیار لازم بود. خداوند به منظور وحدت و سلامت امت، آیه ۳۴ و ۳۵ نساء را فرود فرستاد. قرار بود همان مردانی که به جهاد بروند و دین و دینداران را حفظ و حمایت کنند که مهاجر و اهل مکه، با همان فرهنگ نسبتاً زن ستیز بودند، پس خداوند بدین مصلحت بسیار مهم (واقعیت و شرایط زمانه) حکم را عوض کرد، و از پاشیدگی و گسست امت (با توجه به تهدیدات داخلی و خارجی) جلوگیری به عمل آورد اما دگرگونی حکم بدان معنا نبود که بر زنان، ستم و جفایی شود، بلکه زن فقط در برابر تعهدی که با ازدواج، آن را پذیرفته، بازخواست می شود، یعنی اعمال زناشویی، نه خانه و بچه داری. (این مسئله در پایان به طور تفصیلی بیان می شود).

مقصد شریعت

بنابر آنچه گفتیم روا شمردن تنبیه بدنی زنان (آن هم پس از مراحل و با شرایطی) فقط به سبب اوضاع دشوار اجتماعی



است. مقصد و هدف شریعت (دین) از وضع هر حکمی، مصالح و منافع جمعی (امت) است، از این رو در قضاوت در مورد هر حکمی می باید مصلحت جمعی را در نظر گرفته، به منافع صنف و گروهی بسنده نکرد.

تأثیر احکام فقهی قرن دوم و سوم در روند حرکت بر ضد زن

فقه اسلامی در سده های دوم و سوم شکل گرفت و بر همان منوال و شیوه قرن نخست ادامه یافت. روایات به زنان حکم می کرد در برابر مرد فروتن بوده، در صورت سرپیچی از درخواست مرد در مورد همبستر شدن و اعمال زناشویی تنبیه کردند. این احکام طبق فهم و بینش اجتماعی و مردم شناسانه شکل می گرفت، و این فرایند، همان است که در آغاز بحث اشاره کردیم که در صدور هر حکمی، اوضاع جامعه شناسانه و روان شناسانه تأثیر دارد. به رغم آن که فقیهان (با توجه به فهم و فرهنگ مردم و جامعه) حکم به تنبیه بدنی همسر کردند اما آن را مقید ساختند که «خون آلود» نباشد و «عضوی را نشکند و اثری به جا نگذارد». (۱۰) تنبیه نمی بایست خشن و دردآور باشد و نمی باید لطمه بزند.

در تمامی کردار و اعمال شرعی می بایست به هدف و مقصد خداوند (که حکم می نهد) توجه کرد، از جمله در مورد تنبیه بدنی با شرایطی که برشمردیم و پس از نتیجه نگرفتن از مراحل پیشین (پند و نصیحت کردن، قهر کردن و همبستر نشدن با زن) نوبت به تنبیه بدنی می رسد اما چنان که در آیه بعد می خوانیم به دنبال هیچ راهی برای سرزنش و توبیخ آنان نمی باید بود و بهانه بیخود نمی شود گرفت! نشوز به معنای سرکشی در برابر مسئول خانواده است و از نظر برخی اسلام شناسان کتک زدن می باید با پارچه بهیم تنیده و یا با دست باشد، نه با تازیانه و عصا. (۱۱) در آیه ۴۴ سوره ص آمده است: «و خذ بیدک ضغناً و لا تحنث؛ به ایوب گفتیم: بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن مثل شاخه نازک خرما) را برگیر و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن».

زدن همسر توسط حضرت ایوب، خطا و جرمی بر ضد زن شمرده نمی شد چون اذیت و آزاری ندید و تحقیر نشد، گرچه همسرش کارناپسندی انجام داده بود. از این رو اگر در جامعه ای، زدن اهانت و آزار به شمار آید و فرهنگ مردمان آن را نپذیرد، نباید صورت گیرد.

خداوند در پایان آیه، شوهران را از همین مقدار اندک نیز باز می دارد و می فرماید: «ان الله کان علیاً کبیراً؛ خدا والای بزرگ است» یعنی شوهران را نسبت به ستم بر زنان تهدید می کند، که اگر زنان نمی توانند ستم را از خود بردارند و از خویش دفاع کنند، اما خدای بلند مرتبه و بزرگ به جای زنان قصاص و حق خواهی خواهد کرد. (۱۲)

نپذیرفتن تنبیه بدنی

شایان ذکر است برخی اسلام پژوهان تنبیه را روا نمی دانند و آن را انکار کرده اند. (۱۳) قاضی ابوبکر درباره آیه می گوید: «زن را کتک نزنند و اگر به وی امر و نهی کرد، ولی او اطاعت نکرد، فقط بر او خشم گیرد». (۱۴) یعنی معتقد است از نظر خداوند، ضرب (زدن) مباحی ناخوشایند است، نه اینکه باید به کار گرفته شود. زدن امری خطرناک است و تعیین حدودش دشوار می باشد، افزون بر آن که قانون شرع اجازه نمی دهد کسی به نفع خود حکم و داوری کند. نیز زدن نمی باید اهانت و ضرر تلقی شود. از این رو دولت اسلامی اگر پی برد شوهران کیفر شرعی را درست و به جا اجرا نمی کنند و بر حدود آن آگاه نیستند، می باید آنان را از به کارگیری این کیفر منع کند و متخلفان را مجازات کند، تا آزار رساندن به همسران خطر ساز نشود، به ویژه آن جا که انگیزه و بهانه تنبیه بدنی، سست و بی پایه باشد. (۱۵)

این گروه از اسلام پژوهان ضرب مورد اشاره در آیه را به معنای زدن نمی دانند، بلکه می گویند: به معنای جدایی شوهر و ترک خانه و دوری از زن و خانواده است، چنان که وقتی میان پیامبر و همسرانش اختلاف پیش آمد و اینان به نصیحت رسول خدا عمل نکردند، پیامبر برای یک ماه از آنان جدا شد و به مکانی به نام «مشربه» رفت و از زن و خانه دوری گزید. پیامبر هیچ گونه آزار جسمانی به آنان نرسانده، کتک شان نزد و تحقیر و سرزنش شان نکرد. اگر زدن و آزار جسمی و روحی خواسته خدا و راه حلی ثمربخش بود، پیامبر نخستین کسی بود که به دستور خدا عمل می کرد اما کسی را نزد و



بدان اجازه یا دستور نداد. افزون بر آن که هر گاه قرآن خواست «زدن» را تجویز کند، تعبیر به «ضرب» نکرده، بلکه «جلد» آورده، مانند: «الزانیة و الزانی فاجلدوا کلّ واحد...» (۱۶)

آیا جواز تنبیه برای همهٔ زمان ها و مکان ها ست؟

حال با صرف نظر از این تفسیر، اگر تنبیه بدنی از آیه فهمیده شود، سؤال این است آیا انسان ها که در فهم مقصود و منظور خداوند در قرآن دچار خطا می شوند می توانند این حکم را جاری کنند، تا روز قیامت، در تمامی اقشار اجتماع، شرق و غرب، بر هر زنی با هر سطح فرهنگی؟ آیا نمی باید شرایط اجتماعی، سیاسی و مردم شناسانه را که بر آیه چیره بود سبب صدور چنین حکمی شد، در نظر گرفت؟ آیا این حکم به سبب آن نبود که جلوی فتنه ها و بحران ها (با توجه به فرهنگ و ظرفیت فکری مردمان) گرفته شود؟!

اگر بپذیریم روا دانستن تنبیه بدنی آن هم پس از مراحل و با شرایطی - که در آیه بیان شده - برای برهه و اوضاع خاصی بود، مثلاً در شرایط زمانی و فرهنگی که توهین به زن محسوب نمی شود پس می توان نتیجه گرفت: هر گاه این وضع از بین رود، حکم نیز از میان خواهد رفت! چنین برداشتی نه از ارزش آیه می کاهد و نه تفسیری فراتر از اهداف سازنده و مثبت و بشر دوستانهٔ قرآن است.

این فهم از آیه اگر چه مطابق با ظاهر آیه قرآن نیست، اما با آیاتی که فرمان به برخورد نیک با همسر می دهد و پیوند بین زن و مرد را مودت و دوستی و رحمت می داند، سازگارتر می نماید.

سخن پایانی: حکم تنبیه بدنی با صرف نظر از شأن نزول آیات و تفسیرهای مختلفی که در مورد آیه ۳۴ سوره نساء آمده است، باید صرفاً به عنوان یک حکم حقوقی مورد لحاظ قرار گیرد از این جهت که هر کس حق دارد از راه قانونی برای دستیابی حق خود اقدام نماید. اگر بخواهیم از نگاه ارزش های اخلاقی به آن نگاه کنیم، با توجه به آیات قرآن می توان استنباط نمود که گذشت و اغماض بهتر و شایسته تر است، اما گذشت از حقوق نمی تواند یک قاعده و قانون کلی قرار گیرد.

در ادامهٔ پاسخ، تنبیه زن را از جایگاه حقوقی، به تفصیل بررسی می کنیم (البته با این باور که از قرآن، تنبیه برداشت می شود).

تنها مورد تنبیه، نشوز است.

نشوز آن است که زن در مقابل تکلیف اختصاصی اش نسبت به شوهر بدون هیچ عذر موجهی سرپیچی نماید.

جالب این است که اگر زنی از انجام کارهای خانه، بچه داری و... سر باز زند شارع مقدس هیچ حقی برای مرد در برابر آن قرار نداده و لذا مرد نمی تواند در این موارد واکنش نشان دهد.

بنابراین آیه فوق در مورد با بسیاری از مسائل اختلافی زوجین ساکت است و هیچ حقی برای مرد در برابر آن قرار نداده جز در موردی که زن با پیمان ازدواج، تعهد به آن را ملتزم شده است.

نشوز امری برخلاف حقوق مرد است و برای رویارویی با آن بهترین راه این است که پیش از مراجعه به دیگران، مشکل را در داخل خانه حل نمود، ولی اگر چنین چیزی میسر نبود آنگاه نوبت به خارج از منزل و دخالت دادن دیگران می رسد که در آیه بعد سالم ترین راه آن عنوان شده است.

حل مسأله نشوز در داخل خانه نیز به اشکال مختلفی انجام پذیر است و جالب این است که خداوند از ملایمترین راهها شروع نموده و در صورت تأثیر گذاری آن مراتب بالاتر را اجازه نداده است. از این رو در مرتبه اول سفارش به پند و اندرز نموده است.

چنین روشی حکیمانه ترین شیوه در حل مشکلات زوجین است.

لیکن اگر زنی در برابر اندرزها و نصایح شوهر سر تسلیم فرود نیاورد و همچنان بر سرپیچی از حقوق زوج پایداری ورزید چه باید کرد؟

در اینجا نیز خداوند راه دومی را پیشنهاد نموده است که از حد برخورد منفی عاطفی بالاتر نمی رود و آن خودداری از



همبستر شدن با وی می‌باشد.

در اینجا نیز اگر مشکل حل شد دیگر کسی حق پیمودن راه سوم را ندارد، اما اگر زن در چنین وضعیتی نیز سرسختی نشان داده و حاضر به تأمین حقوق طرف مقابل نگردید چه باید کرد؟

در اینجا چند راه قابل تصور است: (أ) در مقابل نشوز زن به کلی ساکت بود یعنی مرد حقوق خود را نادیده انگارد هر چند سالیان دراز این برنامه ادامه یابد.

چنین چیزی براساس هیچ منطقی قابل الزام نیست و اختصاص به مرد هم ندارد، یعنی در هیچیک از نظام‌های حقوقی جهان نمی‌توان صاحب حقی را مجبور کرد در برابر حقوق خود ساکت شود و دم نزند، یعنی از نظر اخلاقی، آن هم در موارد خاصی می‌توان چنین توصیه‌ای نمود ولی نباید بین مسأله حقوقی و اخلاقی خلط کرد.

از طرف دیگر نشوز زن اقسامی دارد که برخی از آنها مسلماً به زیان خود او هم تمام می‌شود و بر مرد لازم است که به عنوان مدیر کانون خانواده، کنترل هدایتگرانه و سازنده بر رفتار زن داشته باشد.

(ب) راه دیگر آن است که مرد از هر طریق ممکن حقوق خود را به دست آورد. چنین چیزی را هرگز شارع اجازه نمی‌دهد و برای گرفتن حق، روش‌های معینی وضع نموده، زیرا در غیر این صورت ممکن است به زن ستم شود و انواع مفاسد و مظالم دیگر به بار آید.

(ج) راه دیگر آن است که مرد با مراجعه به دیگران اعم از مراجع قضایی یا افراد ذی نفوذ دیگر حقوق خود را بگیرد. چنین چیزی اگر چه ممکن است حق مرد را تأمین کند ولی هنوز با امکان حل مشکل در داخل خانه بهتر است چالش به بیرون کشیده نشود، زیرا فاش کردن مسائل داخل خانه آسیب‌های فراوانی برای خانواده به بار می‌آورد که در اینجا جای ذکر آن نیست، لذا خداوند حکیم راه ممکن را پیشنهاد می‌نماید.

(د) راه دیگر آن است که مرد اندکی قاطعانه‌تر از برخورد منفی عاطفی برخورد نماید. از این رو قرآن مجید به عنوان آخرین راه حل ممکن در داخل خانه مسأله «ضرب» را مطرح نموده است.

البته این مسأله نیز حدودی دارد که هرگز با آنچه در اذهان عمومی یا تبلیغات مسموم مطرح می‌شود، سازگاری ندارد. دربارهٔ با حد و چگونگی زدن، علامه مجلسی (ره) در بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۵۸ روایتی از فقه‌الرضا (ع) نقل نموده است که «والضرب بالسواک و شبهه ضرباً رفیقاً؛ زدن باید با وسایلی مانند چوب مسواک و امثال آن باشد» آن هم با مدارا و ملایمت. ظاهر روایت فوق به خوبی نشان می‌دهد که «ضرب» باید در پایین‌ترین حد ممکن باشد و هرگز نباید اندک آسیبی بر بدن وارد کند. وسیله‌ای که در این روایت اشاره شده چوبی بسیار نازک مانند چوب سیگار، سبک و کم ضربه است. نکته دیگری که از آیه به دست می‌آید این است که دستور فوق جنبه موقت و گذرا دارد و نباید به آن مداومت بخشید، زیرا به دنبال این عمل دو واکنش احتمال می‌رود:

یکی آن که زن به حقوق مرد وفادار شود، در این صورت قرآن می‌فرماید: «فَإِنْ أَطَعْتُمْ بَدَنَهُ لَنْ يَسْتَنْصِفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» یعنی، اگر زن در برابر حقوقی که بر آن پیمان بسته است تسلیم شد دیگر مقابله با وی ظلم و تجاوز است.

واکنش دیگر آن است که همچنان سرسختی نشان دهد و کانون خانواده را گرفتار تزلزل و بی‌ثباتی نماید، در این باره در آیه بعد فرموده است: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا؛ اگر خوف گسست در بین آن دو یافتید، پس از ناحیه مرد و داوری از بستگان زن برگزینید، اگر از پی آن خواستار صلاح باشند خداوند بین آنان وفاق ایجاد خواهد کرد، همانا خداوند دانا و آگاه است.»

قرآن مجید در آخرین مرحله، گشودن گره را به دست نزدیکان و بستگان قرار می‌دهد تا مسئله با سلامت هر چه بیشتر روال خود را طی کند و برای اینکه حقی از هیچ یک از طرفین زایل نشود و تبعیضی رخ ننماید فرموده است که از هر جانب داوری برگزیده شود و با رعایت حقوق و مصالح طرفین، مشکل را برطرف نمایند.

خلاصه در این حکم شرایط زیر دیده می‌شود:



- ۱ - اختصاص به مورد سرپیچی زن از تکلیف خود و حقوق مسلم مرد دارد؛ حقوقی که با پیمان ازدواج، زن وفاداری خود نسبت به آن را متعهد شده است؛
 - ۲ - در راستای حل مشکل در داخل خانه و خودداری از بروز آن در خارج از منزل وضع شده؛
 - ۳ - سومین مرحله حل اختلاف در خانه است و بدون گذر از مراحل پیشین روا نیست.
 - ۴ - حد آن نازل ترین مرتبه ضرب است و نباید موجب کمترین آسیبی بر بدن زن شود؛
 - ۵ - موقتی است و چه دارای نتیجه مثبت و چه منفی باشد باید به زودی از آن دست کشید.
- دیدگاه شارع نسبت به زدن همسر، نگرشی منفی است و نصوص زیادی در نهی از این عمل وارد شده است. این روایات همه در زمانی بیان شده که خشونت علیه زنان از توهین و فحاشی تا ضرب و جرح و حتی قتل را شامل می شد، و اسلام آنها را تحریم کرد و مستوجب مجازات فقهی و قضایی در دنیا و عذاب آخرت دانست.
- پی نوشت ها :
- ۱ - برداشتی آزاد از دو مقاله نشریه پیام زن، شماره های ۱۳۶ و ۱۶۰ با اجازه سردبیری.
 - ۲ - کانال دوم تلویزیون فرانسه، به نقل از مجله پیام زن، شماره ۱۶۰.
 - ۳ - تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۰.
 - ۴ - ابوالاعلی مودودی، روح المعانی، ج ۵، ص ۲۵.
 - ۵ - التحریر و التنویر، ج ۵، ص ۴۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۹۰، البته برخی این گزارش را نمی پذیرند.
 - ۶ - المنار، ج ۵، ص ۷۶؛ روح المعانی، ج ۵، ص ۲۵.
 - ۷ - تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۰۴.
 - ۸ - همان؛ المنار، ج ۵، ص ۷۶.
 - ۹ - فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۸۲.
 - ۱۰ - تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۰۴.
 - ۱۱ - تفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۸۷.
 - ۱۲ - همان، ص ۹۱.
 - ۱۳ - التحریر و التنویر، ج ۵، ص ۴۳. اینان می گویند ضرب به معنای دوری و ترک زن برای مدتی محدود است.
 - ۱۴ - احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۴۲۰.
 - ۱۵ - التحریر و التنویر، ج ۵، ص ۴۳.
 - ۱۶ - نور (۲۴) آیه ۲



وفاداری شوهر

در ساعت هشت ونیم صبح، پیرمردی که عمرش در حدود هشتاد سال به نظر می رسید، برای باز کردن بخیه از انگشت شستش وارد اتاق دکتر شد.



پیرمرد به پزشک گفت: من کمی عجله دارم، و در ساعت ۹ باید سر وعده ام حاضر شوم، پزشک صندلی اش را نزدیکتر آورد، و در حالی که بخیه ها را باز می کرد با او نیز صحبت می کرد.

دکتر: آیا با دکتر دیگری قرار داری؟

پیرمرد: نه، ولی می خواهم بروم خانه سالمندان، تا صبحانه را همراه همسرم بخورم.

دکتر: خوب، چرا همسرت را به خانه سالمندان بردی؟

پیرمرد: همسرم چند ساله که آنجاست، او به بیماری آلزایمر (فراموشی) مبتلا شده بود.

دکتر کار بخیه ها را تمام کرد، دو باره از پیرمرد سوال گرفت!

دکتر: آیا اگر کمی دیرتر بررسی، همسرت ناراحت می شود؟

پیرمرد: نه به هیچ عنوان، او از مدت زمان پنج سال است که کسی را نمی شناسد!

دکتر: اگر کسی را نمی شناسد، پس تو چرا به ملاقاتش می روی؟

پیرمرد لبخندی زد، و دست دکتر را به سختی فشار داد، زیر لبی گفت: او نمی داند من کی هستم، ولی من که می دانم، او کیست؟

اگر چه این داستان کوچک است، ولی از آن باید به عنوان حماسه وفاداری یاد کرد.

زندگی زناشویی فقط بر علاقه جنسی بنا نشده، بلکه روح با روح، و خون با خون پیوند خورده، یک آینده و یک خانواده را رقم می زند، چه زیبا قرآن کریم از آن یاد کرده، هنگامی که می فرماید: (وَأَخْذُنْ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا) [۱].

قرآن از زندگی زناشویی به عنوان سکینه و آرامش و محبت و رحمت یاد می کند، و جانب مادی را اصلاً ذکر نمی کند.

ایا از وفای رسول الله (صلی اله علیه وسلم) به همسرش خدیجه چیزی شنیده اید؟

به روایتی که در صحیحین نقل شده، دقت کنید:

عایشه رضی الله عنها می گوید: بر هیچ یک از همسران نبی اکرم - صلی الله علیه وسلم - به اندازه خدیجه، رشک نبردم.

او را ندیده بودم ولی رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - به کثرت از او یاد می کرد و چه بسا که گوسفندی را ذبح می نمود، آنرا قطعه قطعه می کرد و برای دوستان خدیجه می فرستاد. گاهی به آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - می گفتم:

گویا در دنیا زنی بجز خدیجه، وجود نداشته است. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می فرمود: «خدیجه فضایل زیادی

داشت و من از او، فرزند دارم».

و در حدیث دیگر عایشه رضی الله عنها می گوید: هاله دختر خویلد؛ خواهر خدیجه رضی الله عنها؛ از رسول الله - صلی الله

علیه وسلم - اجازه ورود خواست. آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - چون از شنیدن صدای او به یاد اجازه خواستن خدیجه

رضی الله عنها افتاد، تکان خورد و فرمود: «بار الهها! هاله است». عایشه می گوید: از شنیدن این جمله، رشک بردم، و گفتم:

چرا از پیر زنی قریشی که سرخی لثه هایش آشکار بود و مدتها است که از دنیا رفته است این همه یاد می کنی در حالی که

خداوند، زنان بهتری از او به شما عنایت فرموده است.

پس اینگونه زندگی کنید، زندگی همراه با محبت و عشق و وفای به همدیگر.



ترجمه: أم أنسس

[۱] - و زنان پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته‌اند.

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

شکوفه‌ها و گل‌های ارزشمند

شکوفه‌ی اول: به یاد داشته‌باش که هر کس از پروردگار، طلب آمرزش کند، خداوند او را می‌آمرزد، و توبه هر کسی را که توبه نماید، می‌پذیرد و هر کس را که برگردد، قبول می‌کند.
شکوفه‌ی دوم: خواهرم! بر بینوایان و ضعیفان رحم کن و با آنان مهربان باش تا خوشبخت گردی به مستمندان کمک نمای تا بهبود یابی و نسبت به دیگران کینه و دشمنی نوز تا راحت و آسوده‌خاطر باشی.
شکوفه‌ی سوم: خوش بین باش، زیرا خدا با تو است و فرشتگان برایت طلب آمرزش می‌کنند و بهشت در انتظار توست.
شکوفه‌ی چهارم: خواهرم! با حسن ظن به پروردگارت اشکهایت را پاک کن و با یادآوری نعمت‌هایی که خداوند، به تو ارزانی نموده، غم‌ها را از خود دور نما.



شکوفه‌ی پنجم: خواهرم! گمان مبر که کسی در دنیا به همه‌ی خواسته‌هایش دست یافته و هیچگاه صفای زندگی، برای او تیره نشده است.

شکوفه‌ی ششم: خواهرم! مانند درخت خرما بلندهمت باش که کسی را اذیت نمی‌کند و وقتی به سوی او سنگ می‌اندازند، او در عوض خرما می‌دهد.

شکوفه‌ی هفتم: خواهرم! آیا شنیده‌ای که غم خوردن، چیز از دست‌رفته را بازآورده باشد و آیا شنیده‌ای که ناراحت شدن، اشتباه را درست کند؟! پس چرا غم می‌خوری و اندوهگین می‌شوی؟!
شکوفه‌ی هشتم: منتظر بلا و مصیبت مباش؛ بلکه همواره به امنیت و سلامتی و تندرستی چشم بدوز (ان شاءالله)
شکوفه‌ی نهم: با عفو عمومی و بخشیدن همه‌ی کسانی که به تو بدی کرده‌اند، آتش کینه و حسد را در سینه‌ات خاموش کن.

شکوفه‌ی دهم: خواهرم! غسل، وضو، استفاده از عطر (درخانه)، مسواک کردن و نظم، داروهای مفید و کارسازی برای رفع دل‌تنگی و ناراحتی هستند.

گل‌ها

گل اول: خواهرم! مانند زنبور عسل باش که بر گل‌های خوشبو و شاخه‌های سبز و تازه می‌نشیند.
گل دوم: شما برای مطلع شدن از عیب‌های مردم و جمع‌آوری اشتباهاتشان وقت نداری.
گل سوم: خواهرم! وقتی خدا با تو باشد از چه کسی می‌ترسی؟ و اگر خدا علیه تو باشد، به چه کسی امید داری؟!
گل چهارم: آتش حسادت، جسم و تن را از بین می‌برد و مزاج آتشین و غیرت نابجا، آتش زیر خاکستر است.
گل پنجم: اگر امروز خوشبخت نشوی، بدان که فردا در اختیار تو نیست.
گل ششم: خودت را خیلی آرام از مجالس جرّو بحث و یاوه‌گویی کنار بکش.
گل هفتم: با اخلاق خود، زیباتر از باغ باش.



گل هشتم: خواهرم! خوبی کن که به سبب آن خوشبخت ترین فرد خواهی بود.
گل نهم: آفریده‌ها را برای آفریننده بگذار و حسود را بگذار تا بمیرد و دشمن را فراموش کن.
گل دهم: لذت کار حرام بعداً به ندامت و حسرت و عذاب تبدیل خواهد شد.

بر گرفته شده از کتاب: أسعد المرأة فی العالم، تألیف: دکتر عائض القرنی، مترجم: محمد محمد گل گمشادزهی

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

نقش زن در زندگی امامان چهار گانه

نویسنده: عمرو خالد / مترجم: محمد ابراهیم ساعدی رودی

زن درد زندگی امامان چهار گانه نقش بزرگی دارد. این امری است که شاید بر بسیاری از مردم پوشیده باشد. پشت سر امام احمد حنبل (رض) مادرش قرار دارد که وقتی جوان بود شوهرش فوت کرد. او ازدواج نکرد تا فرزندش را تربیت کند.

پشت سر اما شافعی (رض) مادرش قرار دارد که به او گفت: « تو را برای علم نذر کردم، شاید خداوند به وسیله ی تو امت را جمع کند. »

پس اندیشه ی همزیستی و جمع امت نزد مادر امام شافعی (رض) بود که در وجودش غرس کرد و او را تشویق کرد که هر چه باعث یک پارچگی و اجتماع امت می شود، یاد بگیرد تا این که امام همزیستی شد.

پشت سر امام مالک (رض) مادرش است که او را نجات داد. او در راه کاملاً متفاوتی می رفت. با تیز هوشی مادرانه نه زور، راهش را تغییر داد. ای مادران، شما را به خدا می خواهیم که از داستان های امامان چهار گانه استفاده کنیم و فرزندانمان به این صورت باشند. دختر امام مالک در حین درس در پشت دیوار می نشست. یکی از شاگردانش می خواند و امام مالک (رض) توضیح می داد. اگر آن دانشجو اشتباه می کرد دختر به دیوار ضربه می زد تا پدرش متوجه شود. چون او کتاب « موطأ » را مثل پدرش حفظ بود. یکی از کسانی که امام مالک (رحمه الله علیه) علم و دانش را از آنان گرفت عایشه دختر سعد ابن ابی وقاص (رض) بود.

هم چنین امام شافعی (رح) وقتی به مصر رسید، نزد بانو نفیسه دختر حسن بن علی (رض) رفت تا از او علم بیاموزد، شاگردی یک زن را عیب ندانست. در حلقه ی درس امام ابوحنیفه (رح) جای ویژه ای برای زنان بود، افزون بر ۳۰ دانشجویی که در فتوا با آنان مشورت می کرد.

به همزیستی امام ابوحنیفه (رح) با مادرش نگاه کنید. مادر معمولاً "فرزندش را کوچک می بیند، هر چند او بزرگ شده باشد. روزی مادرش قسمی خورد و خواست که از قسمش بازگردد، از پسرش پرسید که چه کار کند؟ او به مادرش فتوا داد، ولی مادرش نپذیرفت و به او گفت: « نزد زرعه قاص برو ». زرعه قاص عابدی بود که مردم او را دوست داشتند، ولی فقیه نبود. اگر کسی غیر از امام ابوحنیفه (رح) ان جا بود، قبول نمی کرد و به او می گفت: تو مرا در مقابل مردم رسوا می کنی.

ولی امام ابوحنیفه (رح) مادرش را نزد زرعه قاص برد و در ضمن برای زرعه پیغام داد: « که اگر چنین سوالی برای تو آمد جوابش این چنین است. »

وقتی بر زرعه وارد شدند، مادر به او گفت: « به ما فتوا بده. »

زرعه گفت: « برای تو فتوا دهم در حالی که امام امت با تو است؟ »



امام ابوحنیفہ (رح) به او گفت: «برایش فتوا بده». «
او همان جواب امام ابوحنیفہ (رح) را به او داد و مادرش از او پذیرفت.

منبع: به سوی همزیستی / مؤلف: عمرو خالد / مترجم: محمد ابراهیم ساعدی رودی / نشر واسع / تایید ۱۳۹۰

مصدر: سایت نوگرا www.Eslahe.com



شناخت رسول الله ﷺ

پیامبری محمد صلی الله علیه وسلم [بخش نخست]

شیخ محمد عبده

ترجمه‌ی: علامه ملا عبدالله احمدیان

دو دولت جهان - دولت ایران در شرق و دولت روم در غرب - همواره در حال کشمکش و زد و خورد بودند، خون‌های زیادی در بین این دو بلوک شرق و غرب ریخته شده و نیروهایی به هدر رفته، و دارایی‌هایی نابود گشته بودند، ویژگی‌های فکری بر اثر حسادت‌ها سیاه‌تر و غیظ‌تر شده بودند، و با وجود همه‌ی این‌ها خودپسندی، عیاشی، اسراف، فخرفروشی و تنوع در لذایذ، در تمام کاخ‌های شاهان و تالار فرمان‌روایان و فرماندهان و پیشوایان دیانت‌ها، در میان تمام ملت‌ها به جایی

رسیده بود که قابل توصیف نبود و طمع و آزمندی این قشر از ملت‌ها پایانی نداشت، و به سبب آن، مالیات‌ها را به حدی بالا برده، و در گرفتن باج و خراجها افراط کرده بودند که با مطالبات خویش، پشت زبردستان را زیر بارهای بسیار سنگین قرار داده بودند، و تمام دسترنج آن‌ها را از دست‌شان گرفته بودند، و قدرت هر فرد نیرومندی منحصر در این شده بود، که بهره‌ی کار فرد ناتوانی را بر باید و خلاصه‌ی کاربرد فکر هر فرد خردمند غارت افراد ناآگاه با نیرنگ و فریب بود و عواقب این ستم و بیدادگری‌ها، حکم‌فرما شدن انواع فقر و ذلت و بیچارگی و دلهره و

پریشانی بر اثر فقدان امنیت جانی و مالی بر همه‌ی این ملت‌ها حکم‌فرما شده بود.

مشیت حکمرانان اداری زبردستان را به حدی در خود غرق کرده بود، که این زبردستان [در صحنه زندگی] به تصویر سایه‌هایی می‌ماندند که بازیگری در پشت پرده، به میل و اراده‌ی خود، آن‌ها را می‌چرخاند، و تماشاچی می‌پندارد که این سایه‌ها نیز افرادی خردمند هستند، و بر اثر همین [سیطره‌ی مشیت حکمرانان بر اراده‌ی آن‌ها] فاقد استقلال شخصی گردیده و افراد زبردست گمان کرده بودند، که تنها به خاطر خدمت به آقایان خویش و تامین هر چه بیش‌تر لذایذ آن‌ها آفریده شده‌اند، هم‌چنان که حیوانات زبان‌بسته با پرورش‌کنندگان خویش این چنین حالتی را دارند، بزرگان اقوام در عقاید و تمایلات خویش گمراه شده بودند، و هواپروری‌های آن‌ها، حق و عدالت را مغلوب آن‌ها ساخته بود، اما [با وجود این گمراهی و هواپروری] یک ته مانده‌ی ناچیزی از نیروی اندیشه و تفکر آن‌ها باقی مانده بود، و به سبب آن، این ترس و پرهیز از آن‌ها جدا نمی‌شد، که مبادا تابشی از نور الهی که با فطرت‌های انسانی آمیخته است، ناگاه غلاف و پوسته‌ی محیط بر دل‌ها را بشکافد و پرده‌هایی که بر سر خرده‌ها کشیده شده‌اند، پاره پاره کند، و توده‌ی مردم راه وصول به کمال خود را بیابد و اکثریت بی‌شمار مردم علیه این افراد قلیل به قصد شورش بپاخیزند، و به سبب این [ترس و نگرانی] شاهان و حکمرانان هرگز از این امر غافل نمی‌ماندند که ابرهایی از اوهام را در فضای تفکر مردم ظاهر سازند و قطعه‌هایی از افسانه و خرافه‌ها را آماده نموده، تا آن‌ها را در دل‌های توده‌ی مردم بیندازند، و پرده‌ها را کلفت‌تر و زنگ‌زدگی‌ها را شدیدتر نموده، و بدین وسیله نور فطرت را در جای خویش خفه نمایند و آنچه را که از ملت‌های زیر فرمان خود می‌خواهند، به طور کامل به آن نایل شوند، و دین با زبان پیشوایانش تصریح کرده بود که همواره دشمن عقل و دشمن تمام نتایج تفکر و اندیشه است، مگر عقل و تفکری که کتاب مقدسی [تورات و انجیل و غیره] را تفسیر کند [و برای تزریق اوهام و تصورات واهی] از ذوق و سلیقه‌های بت‌پرستانه سرچشمه‌های همیشه روان و کمک‌های مستمری را نیز در اختیار داشتند.





این چنین بود حال ملت‌ها از حیث معارف و آگاهی، و آن چنان بود وضع آن‌ها از حیث زندگی که بردگان ذلیلی بودند، و در جهالت کور و گمراه سرگردان مانده بودند [و از تمام معلومات بی‌بهره] مگر برخی کلمات آواره از بقایای حکمت‌های گذشته و شریعت‌های پیشین، که به گوشه برخی از ذهن‌های وارد گشته، و با دو امر نیز همراه بودند: یکی نفرت و دشمنی اهل زمان حاضر با آن معلومات و دیگری کمبود وسایل علم به گذشته [و عدم امکان تحقیق آن معلومات].

شک و شبهه‌ها به حدی بر اصول و فروع عقاید یورش برده بودند که اوضاع امور منقلب و طبایع آن‌ها معکوس شده بود و بر اثر این تحولات، در جایی که مظنه‌ی طهارت و پاکی بود، کثافت و آلودگی دیده می‌شد، و در جای طمع‌کاری مشاهده می‌گردید که جای قناعت بود، و در جاهایی فساد فحشاء دیده می‌شد که محل امید سلامتی و صفا و آرامی بود، با وجود این که تفکر و اندیشه از شناختن سبب این تحولات کوتاه بود، در اولین وهله متوجه می‌شد که سرچشمه‌ی تمام این نابسامانی‌ها دین است و این هم موجب گردید که اضطراب و پریشانی بر وسایل درک و فهم انسان‌ها حاکم گشته و مردم را هم درباره‌ی عقل و هم درباره‌ی دین به راه هرج و مرج [انارشییستی] بکشاند، و عقیده اباحیه‌ها [که دارایی و زنان را در بین تمام مردم مشترک اعلان می‌کردند] و عقیده‌ی دهری‌ها که زمان را به عنوان آفریدگار در حوادث جهان مؤثر می‌شمردند] در بین اقوام متعددی ظاهر گردید، و ظهور این عقیده‌ها نیز بالای بزرگی بود، که اضافه بر سایر گرفتاری‌ها بدان مبتلا گشتند.

ملت عرب نیز قبایلی بودند که دارای تمایلات متضاد و تسلیم دست هواپروری‌ها گشته بودند و افتخار هر قبیله‌ای منحصر در این بود که با قبیله‌ی دیگر بجنگد و خون قهرمانانش را بر زمین بریزند و زنان را اسیر و اموال و دارایی آن‌ها را غارت کند، و خصلت طمع‌کاری آن‌ها را به محل نعره‌کشی‌ها [میدان‌های جنگی] سوق می‌نمود، و اعتقادهای فاسد کارهای فاسد کارهای بد و ناروا را در نظر آن‌ها آراسته و دل‌پسند جلوه می‌داد، و عرب‌ها در سبک‌مغزی و کم‌عقلی به جایی رسیده بودند که بت‌های خود را از شیرینی ساخته، و می‌پرستیدند، و به هنگام گرسنگی می‌خوردند! و در ضعف و سستی اخلاق نیز به جایی رسیده بودند، که دختران خود را از ننگ زنده ماندن آن‌ها، یا رهایی از هر هزینه‌ی زندگی آن‌ها، می‌کشتند، و دامن آلودگی آن‌ها به جایی رسیده بود، که با وجود آن دیگر هیچ ارزش و بهایی برای عفت و پاک‌دامنی باقی نمانده بود و خلاصه شیرازه‌های روابط اجتماعی همه‌ی گره‌هایش در میان تمام ملت‌ها سست گشته، و دستاویز آن در نزد هر طایفه و گروهی قطع شده بود.

پس آیا از مقتضیات رحمت خدا نسبت به این اقوام و ملت‌ها نبود، که آن‌ها را به وسیله‌ی مردی از خودشان، تربیت نماید؟ مردی که خدا پیام خود را به او وحی کند، و عنایت خاص خود را به او ببخشد، و او را با چنان نیرویی مدد دهد که به وسیله‌ی آن بتواند، همان ابرهائی را که بر سر تمام ملت‌ها سایه افکنده‌اند، برطرف نماید؟ بلی چنین امری تحقق یافت، و فقط برای خداست حکم و فرمان چه قبل از این و چه بعد از این حادثه.

در شب دوازدهم ربیع الاول در «عام الفیل»، بیستم آوریل سال ۵۷۱ میلادی، محمد پسر عبدالله، پسر عبدالمطلب، پسر هاشم قریشی در شهر مکه متولد گردید، و با حالت یتیمی تولد یافت که پدرش قبل از تولد او وفات کرده بود، و جز پنج شتر و چند گوسفند و کنیزی - و از این کم‌تر نیز نقل گردیده - ترکه‌ای برای او به جا نگذاشته بود، و در ششمین سال زندگی مادرش را نیز از دست داد، و جدش عبدالمطلب او را پرورش نمود، پس از گذشت دو سال از کفالت او، جدش نیز وفات کرد و بعد از او عمویش ابوطالب سرپرستی‌اش را به عهده گرفت. ابوطالب رادمردی بخشنده و بزرگواری بود، اما به حدی تنگ‌دست بود که هزینه‌ی کافی زندگی خانواده‌ی خود را نداشت و محمد صلی الله علیه وسلم مانند یکی از عموزاده و پسر بچه‌های قوم خویش بود، به علاوه‌ی یتیم بودن او که هم پدر و هم مادر را از دست داده بود، و به علاوه‌ی فقر و تنگ‌دستی که شامل حال او و شامل حال سرپرستش ابوطالب شده بود، و یک نفر مربی نیز وجود نداشت که عهده‌دار تربیت و تهذیب اخلاق او باشد، و ادیبی هم نبود که به تعلیم و آموزش او توجهی مبذول دارد [و محیط زندگی نه تنها محیط تربیتی و آموزش نبود بلکه محیط بی‌فرهنگی و بدآموزی نیز بود؛ زیرا] در بین هم‌سالانی از نوجوانان دوران جاهلیت، و در بین قبایلی که به بت‌پرستی چسبیده، و در میان سرپرستانی که بنده‌ی او‌هام و خویشاوندانی که خدمت‌گزار بت‌ها



بودند، زندگی می‌کرد، اما با وجود همه‌ی این‌ها، چه از حیث عقل و بدن و چه از حیث ادب و فضیلت اخلاقی تا آن‌جا رشد و تکامل یافت که در آغاز جوانی در شهر مکه به (امین) معروف گردید، این تربیتی است صرفاً خدایی، و هرگز عادت بر این جاری نبوده است که یتیمان فقیر و بی‌چیز به ویژه اگر سرپرست آن‌ها تنگ‌دست و فقیر باشد، به چنین تربیتی آراسته گردند [و بر اثر این تربیت خدایی] پیامبر صلی الله علیه وسلم در دوره‌ی میان‌سالی خالی از نقص بود و قومش دارای نقص، و او دارای رفعت و سرفرازی و قومش منحط و پست و او یکتاپرست و آن‌ها بت‌پرست، و او اهل صلح و صفا و آن‌ها اخلاص‌گر و فتنه‌انگیز، او دارای اعتقاد صحیح و آن‌ها واهمه‌گرا، و خیر و نیکی در سرشت او آفریده شده در حالی که قومش از آن ناآگاه و از راه آن منحرف گشته بودند.

ادامه دارد ...

مصدر: سایت سنت آنلاین www.Sunnatonline.com

رسول خدا؛ فرماندهی منحصر به فرد

تجربه نشان داده که رویدادهای روزگار آستان رهبران سترگ و فرماندهان نام‌آوری بوده که پا به عرصه گیتی نهاده و قیادت آن را بر عهده داشته‌اند. در این میان برخی فرصت قیادت را در ابتدای جوانی به دست آورده و برای برخی دیگر این مسئولیت به تعویق افتاده است. اما پیشوایی و رهبری منجی عالم بشریت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - کاملاً با رهبری دیگر سردمداران و رهبران جهان متفاوت بوده و غیرقابل مقایسه است.

آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - از نظر فطری دارای صفات وهبی در زمینه قیادت بوده‌اند و خداوند متعال ایشان را شایستگی و لیاقت پیشوایی مسلمین را داده بود که رویدادهای زمان هیچ نقشی در شکوفایی خلاقیت‌های فرماندهی وی نداشته است. به طور مثال هنگامی که واقعه "حرب فجار" رخ داد - جنگی که یک سوی آن قریش همان قبیله‌ای که رسول خدا به آن منتسب است قرار گرفته بود و در طرف دیگر آن یکی از قبایل عرب قرار داشت - پس چرا این خلاقیت‌های فرماندهی در آنجا هویدا نگردید؟ حال آنکه پیامبر خدا در عنفوان جوانی بود و فقط نقش یک سرباز عادی را ایفا نمود با وجودی که در میان قریش در چنین سنی فرماندهان زیادی وجود داشت. چرا این ویژگی‌ها در زمانی که اصحاب وی بدترین شکنجه‌ها را می‌چشیدند نمودار نگردید؟

آری، قیادت پیامبر خدا در سن ۵۳ سالگی آغاز گردید، آن هم به بهترین شکل ممکن، چرا که این یک رسالت معین و ویژه از جانب پروردگار بود. به تعبیر دیگر خداوند متعال وی را از مبارزه‌های جنگی، بازی‌های سیاسی، رقابت‌های تنگاتنگ و ... که بقیه فرماندهان دنیا به آن نیاز دارند، بی‌نیاز ساخته بود.

همان‌طور که اشاره گردید در دنیا معمولاً استعداد‌های یک فرمانده از کوچکی در وجود وی مشخص می‌شود و سپس با تجربه‌هایی که در جوانی به آن دست می‌یابد رشد و نمو می‌کند و بعد در هر میدانی می‌خواهد صلاحیت‌های خود را با تلاش متناوب و رقابت‌های تنگاتنگ به رخ دیگران بکشد تا از این راه به مقام دلخواهش دست یابد.

آیا شما فکر می‌کنید که ناپلئون ۲۷ ساله که ایتالیا را به زانو نشان داد بدون سابقه جنگی و بدون تجربه بوده است؟ خیر. او ابتدا وارد دانشکده جنگی شد و سپس به عنوان افسر توپخانه از آنجا فارغ‌التحصیل شد، سپس از تجربه‌های نظامی معاصر استفاده نموده و آنها را عملی اجرا می‌کرد و پس از آن در سن ۲۵ سالگی به سمت سرلشکری درآمد و در سال ۱۷۹۵ توانست اغتشاشگران را در پاریس سرکوب کند و پس از آن توانست قیادت ارتش فرانسه در ایتالیا را بر عهده گیرد. به همین ترتیب اگر به دیگر فرماندهان بنگریم به طور مثال "هیتلر"، "چرچیل"، "تیتو" و "استالین" و حتی "چنگیزخان" همه به این شکل بوده‌اند؛ چنگیزخان از ۱۳ سالگی تا ۳۵ سالگی (یعنی به مدت چهل سال از عمرش را) در جنگ‌ها سپری کرده است و کشورگشایی او ناگهانی نبوده است.



بی تردید قیادت این فرماندهان و کشورگشایان مقام طلب با رهبری و قیادت نبوی - صلی الله علیه وسلم - به هیچ وجه قابل مقایسه نیست، زیرا پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - نبی رحمت و عطوفت بوده اند، در حالی که کشورگشایان دنیا طلب در راه رسیدن به اهداف و آرمان های خود میلیون ها نفر را از دم تیغ گذرانده اند. به عنوان نمونه چنگیز خان ۱۸ میلیون نفر را فقط در چین کشت. علامه ابوالحسن علی ندوی - رحمه الله - می فرماید: تمامی جنگ هایی که در صدر اسلام رخ داده واقعی ترین و درست ترین رویدادهایی است که تاریخ به خود دیده است و از لحاظ خون ریزی و تلفات جانی در کمترین درجه قرار دارند. این جنگ ها در راستای مصلحت عمومی، خیر مشترک و خوشبختی همگانی بوده اند و آمار کشته شدگان دو طرف (مسلمان و کافر) در تمام غزوات و سرایا و جنگ هایی که از سال دوم هجری شروع شده و تا سال نهم ادامه یافته، بیش از ۱۰۱۸ نفر نیست؛ از این تعداد ۲۵۹ نفر مسلمان و ۷۵۹ کافر بودند. این در حالی است که فقط شمار زخمی های جنگ جهانی اول بالغ بر ۲۱ میلیون نفر بوده و نزدیک به ۷ میلیون نفر نیز در این جنگ کشته شده اند. "مستر مکستن"، عضو پارلمان انگلستان ارزیابی کرده که در جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹) حدود ۵۰ میلیون نفر مجروح شدند. هزینه کشتن هر فرد در جنگ جهانی اول ده هزار جنیه (یک میلیون تومان) بود و در کل هزینه جنگ جهانی اول بالغ ۳۷ میلیارد جنیه (۳۷۰ میلیارد تومان) و هزینه های جنگ جهانی دوم در هر یک ساعت یک میلیون جنیه بوده است. نمونه دیگر رأفت و رحمت و برتری پیشوایی پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - در رفتار ایشان با اسیران هویدا می گردد. در اینجا مقایسه کوتاهی در این مورد خواهیم داشت.

"رمضان لاوند" در کتاب خود نمونه ای از رفتار آلمانی ها با اسیران جنگی را چنین به تصویر کشیده است: صدها هزار اسیر به سبب گرسنگی و امراض گوناگون طعم مرگ را چشیدند. سپهبد "کیتال" پیشنهاد کرد که اسیران را با آهن داغ دهند. همچنین سپهبد "نون مانستین" دستور داده بود که هیچ نوع غذایی به اسیران داده نشود. او غذا دادن به اسیران را کاری پست و مایه حقارت می دانست.

فرماندهان و کشورگشایان دنیا طلب هر فکری به ذهن آنها می رسید بر سر اسیران جنگی اعمال می کردند. کارهای سنگین و طاقت فرسا را به دوش آنها می کشیدند. قلعه های محکم که هم اکنون به ثبت آثار باستانی گردیده اند، ساخته دست همین اسیران بوده است. چه بسا اسیران را برای شادکامی فرماندهان در پیش روی آنها همانند مار و کژدم سر می بریدند و گاه آنها را طعمه درندگان می کردند، تا کشورگشایان با دیدن رنج و درد آنها احساس لذت کنند. اما پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - آمد تا این پدیده شوم را به تدریج از بین برده و بساط این عمل شنیع را برچیند. آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - اگر چه از مبارزان و سربازان گروه مقابل (کفار) اسیر می گرفت، اما چنان قوانین و ضوابطی برای آنها تصویب نموده بود که در طول تاریخ قبل و بعد از آن، بی نظیر بودند. به طور مثال به لشکریانش توصیه می نمود تا با اسراء به عنوان برادر و یک انسان هم نوع معامله صورت گیرد، چه بسا اسیرانی را در مقابل سوادآموزی به یارانش آزاد می نمود و برخی را با فدیة آزاد می کرد.

پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - با فرماندهان شکست خورده چه معامله ای می کرد؟ هنگامی که مکه را فتح کرد و فاتحانه وارد مکه شد، با سران قریش، که در طول این مدت با او جنگیده بودند - چکار کرد؟

آیا آنها را دستگیر کرد؟

آیا آنها را اعدام کرد؟

آیا آنها را سوزاند؟

آیا به آنها توهین کرد؟

و یا حتی همانند مجرم جنگی آنها را به پای میز محاکمه کشاند؟

خیر، بلکه آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - در مورد "ابوسفیان"، که تا آن زمان بزرگترین دشمن سیاسی اسلام محسوب می شد، چنین فرمود: «من دخل دار أبی سفیان فهو آمن» (هر کس که در منزل ابوسفیان برود در امان است). منزل کسی که مقر فرماندهان قریش بود و از آنجا علیه آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - توطئه چینی و نقشه می کشیدند،



اما امروز با ورود فاتحانه محمد امین - صلی الله علیه وسلم - به سرای بخشش و کرامت تبدیل گردیده است و هر مجرمی که مرتکب هر نوع جرمی گشته بود با ورود در آن منزل ایمن می گشت.

این جستار کوتاه را با سخنی از اندیشمند قرن بیستم علامه ابوالحسن علی ندوی - رحمه الله - به پایان می رسانیم. پیش از ظهور پیامبر - صلی الله علیه وسلم - جامعه بشری نشاط مردانگی و بخشایندگی را در زندگی و در تمام امور ایجابی و سلبی خویش از دست داده بود. جامعه ای خسته و توأم با خفقان بود. بدون نشاط و دلگرمی طبق خواست امراء به میدان جنگ کشانده می شد و هنوز جنگ را تمام نکرده و به هدف نرسیده بود که صلح بر وی تحمیل می شد. در این جامعه مردان بی اراده و بی عاطفه و بی وجدان، به فداکاری، ایثار، تحمل مشکلات، دست و پنجه نرم کردن با سختی ها واداشته می شدند؛ نه آنان رهبرانشان را دوست داشتند و نه رهبران آنها را. مجبور بودند از کسانی فرمانبرداری کنند که قلبا آنها را دوست ندارند و جان و مالشان را فدای کسانی کنند که قلبا از آنان متنفرند. شعله آتش دل ها به خاموشی گراییده بود و احساسات و عواطف مرده بودند. مردم نفاق، ریا و مکر را پیشه خویش کرده بودند و در نهایت ذلت و تحمل ظلم و خواری خو گرفته بودند.

عاطفه قوی، یعنی عشق، که اغلب در طول تاریخ موجب بروز عجایب روزگار و آثار ماندگار می شد، قرن ها بود که سرگردان و از کار افتاده بود و کسی نبود که آن را به کار بندد و محصولی از آن به دست آورد. این چیز در لابلای رنگ های زیبا و مظاهر فانی و فریبنده که در گذشته و حال مورد توجه شعراء بوده است ضایع و تباہ شده بود.

در این جامعه ستم دیده و سرگردان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - به پا خاست، قید و بند آن را گشود و سپس به مثابه روح و روان و چشم و قلب آن جامعه تلقی شد. او انسانی بود که خداوند والاترین صفات جمال و کمال و نهایی ترین مفاهیم حُسن و احسان را به وی عنایت فرموده بود. هر کس ناگهانی او را می دید از هیبتش لرزه بر اندام می شد و چون دمی با او مجالست می کرد، آرام گرفته و از محبتش سیر نمی شد. توصیف کننده اش چنین می گوید: «قبل و بعد از او هرگز مانند او را ندیده ام؛ چون عشق راستین به سوی او روان شد، درست همان گونه که آب به سوی سرایشی روان می شود. دل ها و روان ها به سوی او چون آهن به سوی مغناطیس جذب گردید. گویا این قلب ها و روان ها از قبل در انتظار چنین فردی بودند. مردان امتش به گونه ای به وی عشق می ورزیدند و به گونه ای از وی اطاعت می کردند که نظیرش در تاریخ عشاق و دلدادگان نگذشته است.

از محبت های نادر و خودگذشتگی در راه اطاعت از او و ترجیح وی بر جان، اهل، مال و فرزند مواردی پدید آورده است که نه در گذشته چنین شده است و نه در آینده چنین خواهد شد.

منابع

۱- الحرب العالمیة الثانية، رمضان لاوند، صص: ۱۵۱-۱۵۲

۲- کندوکای در اوضاع جهان و انحطاط مسلمانان، صص: ۲۶۵ و ۱۵۲-۱۵۳

مصدر: سایت سنی آنلاین www.Sunnionline.us

چرا رسول خدا(ص) را دوست می داریم

احمد نصیب

آن حضرت(ص) به صفاتی بس عالی آراسته بود، پروردگارش او را نیکو و خوب پرورش نمود و او را ادب آموخت. خداوند متعال در این باره خطاب به آن حضرت (ص) فرمود: ﴿ انک لعلی خلق عظیم ﴾ به راستی تو بر اخلاق بس عظیم و بزرگی



هستی. و همین خصلت‌ها بود که مردمان را به او نزدیک گردانید و محبت او را در دل‌ها جای داد، و خوی و طبیعت سرکش قومش را پس از نفرت و بیزاری رام او کرد...

محبت ما به رسول خدا (ص) دلایل و سبب‌های فراوانی دارد.

دلیل اول: این که خدای عزوجل دوستی و پیروی از پیامبر گرامی را بر ما واجب و آن دو را با محبت و اطاعت خود هم‌ردیف گردانید **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل عمران)**
دلیل دوم: این که خدای تعالی پیامبر (ص) را دوست دارد و او را از میان بندگان برای مأموریت و رسالتش برگزید و هم او را بر همه آفریده‌هایش برتری داد، آنگونه که صاحب کتاب الجوهره (در مبحث توحید) گفته است:

وَأَفْضَلُ الْخَلْقِ عَلَى الْإِطْلَاقِ

نَبِيَّنَا فَمِلْ عَنِ الشَّقَاقِ

بزرگترین و بهترین آفریده بدون هیچ شکی پیامبر(ص) می‌باشد، پس از مخالفت و ستیزه در این مورد پرهیز کن.

به تحقیق ثابت شده است که خدا هرگاه بنده‌ای را دوست بدارد محبت و پذیرش و مقبولیت او را نزد ساکنان زمین و آسمانی پدیدار می‌کند.

از ابوهریره (رض) روایت است که پیامبر (ص) فرمود: **«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ**

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا، فَأُحِبُّهُ. فَيُنَادِي جِبْرِيلَ، فَيُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ فُلَانًا، فَأُحِبُّوهُ. فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يُوَضِّعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ (مسلم و بخاری).



«هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند که خداوند فلان را دارد، پس ای جبرئیل او را دوست بدار، پس جبرئیل او را دوست می‌دارد و جبرئیل مردمان آسمان را صدا می‌کند که به راستی خداوند فلان را دوست دارد، پس او را دوست بدارید، سپس مقبولیت او در خاطر مردم زمین نهاده می‌شود».

وقتی برای یک فرد عادی وضعیت چنین است، پس در نظر بیاورید که نسبت به رسول خدا(ص) چگونه باشد؟ پس بدون

تردید محبت پیامبر(ص) واجب است، و این محبت در دل‌های مؤمنین و غیر ایشان ثابت است و جای دارد. ترمذی از

حدیث سعد و ابوهریره روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: **«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ إِنِّي قَدْ أُحِبُّتُ فُلَانًا فَأُحِبُّهُ قَالَ فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تَنْزِلُ لَهُ الْمَحَبَّةُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ إِنِّي قَدْ أَبْغَضْتُ فُلَانًا فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ تَنْزِلُ لَهُ الْبُغْضَاءُ فِي الْأَرْضِ» (ترمذی).** «وقتی خداوند بنده‌ای را

دوست بدارد جبرئیل را ندا دردهد که همانا فلان را دوست دارم پس او را دوست بدار، در نتیجه جبرئیل مردمان آسمان را ندا می‌دهد، سپس محبت او در میان اهل زمین نازل می‌شود. پس آن معنی فرموده خدای تعالی است که به زودی خداوند رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد، و هنگامی که خداوند از بنده‌ای خشمگین شود، جبرئیل را فرا خواند که همانا من از فلان بیزارم و بر او خشم گرفته‌ام، پس جبرئیل در میان اهل آسمان ندا می‌دهد، سپس کینه و تنفر از او در میان اهل زمین نازل می‌گردد.

دلیل سوم: به سبب مهر و رحمت او بر امتش می‌باشد و هم به سبب علاقه و حرص شدید پیامبر بر هدایت و نجات و

راهنمایی امتش از آتش دوزخ، و اینها صفات ثابت و همیشگی آن حضرت است. و خداوند در بیان این اوصاف می‌فرماید:

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است

بیان رحمت و مهربانی پیامبر(ص) نسبت به امتش بیشتر از آن است که به شمار آید.

دلیل چهارم: این که دین و شریعت و تعلیم و راهنمایی‌های پیامبر (ص) بهترین و نیکوترین شرایع و تعلیم و

راهنمایی‌هاست. پیوسته میل داشت تا در همه چیز بر امتش آسان گیرد و از صفات آن حضرت (ص) این که از میان دو امر



آسان ترین را برمی گزید به شرط آنکه گناه و ناروا نمی بود.

و به یقین دستور فرموده است به ما که در کارهای مان از سخت گیری بر همدیگر بپرهیزیم و بر هم آسان گیریم و از سخنان آن حضرت است که «یَسْرُوا وَلَا تَعْسَرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنْفَرُوا» نسبت به هم آسان گیرید و سخت نگیرید، و بخشندگی و رحمت خداوند را مژده دهید و مردم را از خشم الهی نترسانید و مردم را از دین بیزار نکنید. دلیل پنجم: به سبب مهربانی و دلسوزی و خوشرویی و بخشنده بودن و گذشت و بزرگواری پیامبر (ص) او را دوست می داریم.

از جمله عطوفت و مهربانی آن حضرت (ص) آن است که دعوتش را تا روز رستاخیز ذخیره کرده و به تأخیر انداخته است تا این که در سخت ترین وقتها و شدیدترین تنگناهای روز قیامت شفیع امتش گردد.

از ابوهریره (رض) روایت است که پیامبر (ص) فرمود: هر پیغمبری را دعوتی مستجاب و پذیرفته است، پس هر پیغمبری در بهره مندی از دعوتش شتاب و تعجیل کرده است، اما من دعوتم را برای شفاعت امتم در روز قیامت نگاه داشته ام تا به خواست خدا هر کس از امتم که بمیرد و با خدا انباز و شریک نگیرد، از دعوتم بهره مند آید.

و باز از جمله مهربانی و عطوفت آن حضرت (ص) آن است که همیشه برای امتش دعای خیر می کرد و به حال و وضعیت ایشان توجه می نمود و از خدای توانا می خواست تا راه خطا را بر آنها ببندد و تلاش و کوشش شان را موفق گرداند تا این که رضای خدا را به دست آورند و از خشم و غضب او به دور باشند.

حضرت رسول (ص) اگر در نماز گریه کودک را می شنید، نمازش را زودتر به پایان می بُرد.

زمانی که پیامبر (ص) در حال سجده بود حسن (رض) وارد شد و بر دوشش نشست و پیامبر تأخیر کرد و از سجده برنخواست، تا این که حسن (رض) از دوش او پایین آمد. همین که نمازش را تمام کرد، یکی از یارانش به او گفت: سجدهات را طولانی کردی، پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ أُنْبِيَّ ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعْجِلَهُ» «چون پسر من (حسن) روی دوشم بود، دوست نداشتم او را وادار کنم زودتر از دوشم پایین آید».

فقط همین بس هنگامی که خدا او را بر قریش پیروز کرد و یاریش نمود و فاتحانه و پیروزمندانه وارد مکه شد، سرمست پیروزی نشد و پیروزی او را مستبد و خودرای نکرد، بلکه روی شترش سرش را در برابر عظمت و لطف الهی فرود آورد و کلمه جاودانه اش را بر زبان راند و فرمود: ای قریش! چه می بینید و چه می اندیشید که من آن را درباره شما انجام دهم، گفتند: در مورد ما نیکی کنید مانند برادری بخشانیده و برادرزاده ای کریم و بزرگ، حضرتش فرمود: بروید، شما آزاد و در امانید.

چه زیباست عفو و بخشش در هنگام قدرت و توانایی! چه مقدار عظیم و بزرگ است این نفس و جان که بر هر شرف و عظمتی برتری دارد و بر کینه و انتقام غلبه کرد و پیروز گشت و همه خوشی های دنیا را کنار گذاشت، و در بزرگواری و شرف به بالاتر از آنچه انسان به آن دست یابد رسید.

دلیل ششم: به سبب هم نشینی و معاشرت نیک و کمال ادبش و اخلاق پسندیده اش با مردمان مختلف، و اما در حسن معاشرت و نیکی اخلاق و کمال ادب و خوشرویی و خوش خوئیش با همه مردمان به غایت و حدی رسیده است که دریافت آن در توان و درک هیچکس نیست، و در این مورد فرموده پروردگارش را به اثبات رسانید: ﴿انك لعلی خلق عظیم﴾ به راستی تو بر اخلاق بس عظیم و بزرگی هستی.

سرور ما حضرت علی (رض) گفته است: پیامبر (ص) بلندهمت تر از همه مردم بود و بیشتر از همه مردم پذیرای سخن دیگران بود، و در سخن راستگوترین مردمان بود، و در خوی و منش مهربان ترین و در معاشرت با مردمان گرامی ترین ایشان بود.

یارانش را دوست می داشت و از آنان بیزار نبود، و بزرگ هر قومی را گرامی می داشت و او را بر آنان مهتر می گردانید و از مردمان پرهیز می کرد و خود را از آنان حفظ می نمود، بدون آن که خوشرویی و خوی نیکش را از ایشان دریغ دارد، و از حال و وضع یارانش جستجو می نمود و حق و سهم هریک از هم نشینانش را در جای خود رعایت می کرد، و هم نشین او هرگز



گمان نمی کرد کسی نزد پیامبر(ص) گرامی تر از او باشد.

همیشه آن حضرت(ص) شادمان و گشاده روی و نرمخوی و آرام بود، تندخو و سخت دل نبود صدایش را بلند نمی کرد و سخنان زشت بر زبان نمی راند، عیب جوی و مداح نبود، و از آنچه بدان رغبت نداشت غفلت می ورزید و بدان توجه نمی نمود؛ و دعوت و هدیه دیگران را می پذیرفت و پاداش آن را هم می داد. با یارانش شوخی و مزاح می کرد و با آنان هم نشینی و گفتگو می نمود و دعوت همه را از آزاد و بنده گرفته تا کنیز و تهیدست و مسکین می پذیرفت، عذر و پوزش دیگران را قبول می فرمود و از بیماران در دورترین نقطه شهر مدینه عیادت می کرد.

و به هر کس می رسید ابتدا سلام می کرد، و در مصافحه و احوال پرسی با یارانش پیشدستی می نمود و هر که را که بر او وارد می شد گرامی می داشت، و چه بسا ردایش را بر او می گسترد و او را بر خود ترجیح می داد، و اگر میهمان - به خاطر ادب - خودداری می کرد، خود بر آن می نشست. یارانش را با کنیه و لقب نام می برد، و به خاطر بزرگداشت ایشان با نام هایی ایشان را فرا می خواند که خوشایندشان بود، سخن کسی را قطع نمی کرد. - مبدا آن شخص سخنش را ناتمام بگذارد - تا زمانی که آن شخص سخنش را به پایان می برد یا از آنجا برمی خواست. و با این که هنوز قرآن بر او نازل نشده بود حتی پیش از آن که به پیغمبری برگزیده شود و مردمان را به راه خدا فرا خواند بیشتر از هر کس لبخند بر لب داشت، درونش از همه مردمان پاک تر و وجودش از همه شریف تر و بزرگواری تر بود. دلیل هفتم: به خاطر وفاداریش در حُسن عهد و پیمان و به پایان بردن و انجام دادن وعده هایش.

عبدالله بن ابی الحمساء گفت: پیش از بعثت با پیامبر (ص) داد و ستد کردم و مقداری از طلبم پیش او مانده بود و با او قرار گذاشتم که در همان محل خرید برای وصول مطالبه نزد او آیم، پس فراموش کردم به آن محل بروم، پس از سه روز یادم آمد، به آنجا رفتم و با شگفتی دیدم که پیامبر در آنجا منتظر است، پس فرمود: ای جوان! به راستی مرا به زحمت و درد سر انداختی که مدت ۳ روز است در اینجا منتظر تو می باشم.

انس (رض) گفت: هرگاه برای پیامبر هدیه می آوردند می فرمود: آن را به خانه فلان زن ببر، زیرا وی در زمان حیات خدیجه پیش ما می آمد و دوست خدیجه بود، و به راستی خدیجه را دوست می داشت. وقتی نمایندگان نجاشی به مدینه آمدند، آن حضرت (ص) شخصاً از ایشان پذیرایی می کرد، یارانش به او گفتند: ما کارهای شما و پذیرایی از مهمانان را انجام می دهیم، آن حضرت (ص) فرمود: دوست می دارم خودم از آنان پذیرایی نمایم، زیرا آنان یاران ما را در حبشه گرامی داشتند.

خلاصه کلام این که آن حضرت(ص) به صفاتی بس عالی آراسته بود، پروردگارش او را نیکو و خوب پرورش نمود و او را ادب آموخت.

خداوند متعال در این باره خطاب به آن حضرت (ص) فرمود: ﴿ انک لعلی خلق عظیم ﴾ به راستی تو بر اخلاق بس عظیم و بزرگی هستی. و همین خصلت ها بود که مردمان را به او نزدیک گردانید و محبت او را در دل ها جای داد، و خوی و طبیعت سرکش قومش را پس از نفرت و بیزاری رام او کرد و آنان را واداشت تا گروه گروه به دین اسلام بگرایند و یارو یاور و دوستدار اسلام شوند، به گونه ای که خود و ثروت و هر چه داشتند در راه اسلام فدا کردند.

هرگاه برخی از این صفات پسندیده در انسانی موجود باشد، محبت و تمجید و تقدیر دیگران را نسبت به خود برمی انگیزاند، چه برسد به آن حضرت (ص) که به تمام خصلت های نیک و منش های عالی و کاملترین آنها آراسته بوده است.

پس بر هر مسلمانی لازم و واجب آید که پیامبر (ص) را دوست بدارد، و نیز واجب و لازم است همه کسانی را که پیامبر ایشان را دوست دارد، دوست بدارد. زیرا دوست دوست، محبوب و گرامی است.



احمد نصیب المحامید / ترجمه: سعدالدین شیخ احمدی

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

ویژگی های پیامبر (ص)

دکتر مصطفی سباعی / مترجم: محسن شیخی

با مردم همچون پیامبری بزرگوار و رهبری محبوب و متواضع رفتار می کرد، بزرگواری که بزرگیش از اخلاق و رفتارش بود نه از جاه و مقام و نفوذش. همیشه و در تمام مراحل دعوتش پیامبری متواضع بود، چه هنگامی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته بود و چه بعد از غلبه و پیروزی و چه در زمانی که تنها بود، و چه در وقت مشکلات و سختی ها و چه در قله افتخار و پیروزی حتی بعد از این که بر جزیره العرب غلبه یافت و همه از او فرمانبرداری می کردند...

ویژگی های اخلاقی پیامبر (ص)

درباره ویژگی های ایشان گفته اند: ظاهری تابناک و چهره ای نورانی داشت، دارای نوری بود که وی را برتری می بخشید، گام هایش در حد نیاز بود و آرام و با وقار با قدم های استوار راه می رفت، چشمانش را پایین می انداخت و به زمین بیشتر از آسمان خیره می شد. وقتی با کسی روبرو می شد در سلام کردن از او پیشی می گرفت، بدون نیاز صحبت نمی کرد، سخنش را با نام خدا آغاز و با نام خدا به پایان می برد، سخنانش شمرده شمرده و قاطع بود و در سخنانش گزاف و نقصان راه نداشت، فصیح و بلیغ صحبت می کرد، بیهوده و یاهو نمی گفت و بی فایده لب به سخن نمی گشود، هرگز از غذایی بدگویی نمی کرد و هیچ وقت به خاطر امور دنیا و یا بخاطر شخص خودش خشمگین نمی شد و به خاطر خودش انتقام نمی گرفت، وقتی خوشحال بود چشمانش را پایین می انداخت و خنده هایش تبسم بود.



نیکو منظر ترین، زیبا روی ترین، بخشنده ترین و جوان مرد ترین مردمان بود، در بخشش از فقر نمی هراسید و هرگز از وی چیزی طلب نشد که جواب رد دهد و هرگز در بین دو امر مخیر نشد مگر اینکه آسانترین آن دو را برمی گزید، البته در صورتی که نافرمانی خدا در آن نبود.

حضرت عایشه رضی الله عنهما می گوید: اخلاقش قرآن بود.

حضرت علی (رض) در توصیف پیامبر (ص) می گوید: هر که وی را ناگهان می دید دچار ترس می شد و هر کس با او آشنا می شد دوستش می داشت.

زندگی شخصی پیامبر (ص)

در پوشیدن لباس و انتخاب غذا سخت نمی گرفت، هر لباسی که برایش دست می داد می پوشید، بیشتر از لباس معمول مردم استفاده می نمود. اما در صورت نیاز برای استقبال هیئت ها یا به مناسبت عید لباس خوب و مناسب می پوشید. از هر خوراکی که موجود بود می خورد. اگر گوشت و شیرینی بود تناول می کرد و یا اگر تنها نان و روغن یا سرکه بود از خوردن آنها امتناع نمی کرد و اگر هم خوراکی پیدا نمی شد گرسنه می خوابید و چه بسا از شدت گرسنگی سنگی بر شکمش می



بست. برای خواب هم از تشکی چرمی که لیف خرما در آن بود؛ استفاده می نمود، بر روی حصیری می نشست و چه بسا برای خوابیدن هم به آن بسنده می کرد.

زندگی پیامبر(ص) در منزل

در هم نشینی و هم صحبتی با همسرانش شیرین سخن بود، با آنان بسیار گفت و گو می کرد، اخلاق و منش آنان را می پذیرفت و حساسیت و روحیه خاص آنان را در نظر می گرفت و می فرمود: «خیرکم خیرکم لأهله».

{بهترین شما کسی است که با خانواده اش بهترین باشد}.

حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: هیچ وقت خانواده محمد(ص) دو روز متوالی از نان گندمین سیر نشدند، گاهی یک ماه و گاهی دو ماه می گذشت اما در خانه ی ما آتش روشن نمی شد و خوراک ما تنها آب و خرما بود.

انس(رض) می گوید: رسول خدا(ص) زرهش را در گرو می گذاشت تا مقداری جو برای خوراک خانواده اش تهیه کند.

کارکردن پیامبر (ص) در منزل

از حضرت عایشه رضی الله عنها درباره ی کار پیامبر در خانه پرسیدند: پیامبر(ص) در خانه چه کارهایی را انجام می داد؟ گفت: پیامبر انسانی همچون دیگر انسانها بود، کفش های خود را تعمیر می کرد، لباس خود را می دوخت، گوسفند خود را می دوشید کارهایی که یک مرد در خانه انجام می دهد ایشان نیز انجام می داد و هنگامی که وقت نماز فرا می رسید از خانه بیرون می رفت.

رفتار پیامبر (ص) با یارانش

انس خادم رسول الله(ص) می گوید: ده سال برای پیامبر خدا(ص) خدمت کردم هرگز نگفتند: آه از دست تو و هرگز به خاطر کاری که کرده بودم، نگفتند: چرا چنین کرده ای؟ و هیچ وقت درباره کاری که انجام ندادم از من سوال نکرد که چرا انجام نداده ای؟ و در پرداخت مزد هیچ گاه ستمی روا نمی داشت.

حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: پیامبر خدا(ص) هیچگاه با زیر دستان خویش به تندی رفتار نمی کردند و هیچ وقت زنان و خدمتکاران خودشان را تنبیه نکردند.

ابوهریره (رض) نقل می کند که: بار رسول خدا(ص) به بازار رفتیم تا شلواری بخرد، فروشنده خواست دستان پیامبر را ببوسد ولی پیامبر دستش را عقب کشید و او را از کارش منع کرد و فرمود: (این کار را عجم ها در مقابل پادشاهانشان انجام می دهند، من پادشاه نیستم، من مردی از میان شما هستم) شلوار را برداشت. من خواستم آن را برای پیامبر بردارم ولی اجازه نداد و فرمود: برای حمل هر چیزی صاحبش سزاوارتر است.

پیامبر خدا(ص) یک بار با گروهی در سفری بودند؛ وقت غذا فرا رسید، خواستند تا گوسفندی برای خوراکشان آماده کنند، یکی از آنان گفت: سربریدنش با من! دیگری گفت من هم پوستش را می کنم. سوّمی هم گفت: پختنش هم با من.

پیامبر(ص) نیز فرمودند من هم هیزم جمع می کنم، گفتند ای رسول خدا، ما کار تو را هم انجام می دهیم. فرمود: می دانم شما کار من را هم انجام می دهید ولی من دوست ندارم خودم را از شما جدا کنم؛ زیرا خداوند دوست ندارد هیچکدام از بندگان او خود را از همراهانش جدا کند.

یکی از عادات حضرت محمد (ص) این بود که عذر خطا کار را می پذیرفت و هیچ کس را با نام و لقبی که بدش می آمد صدا نمی زد. اگر از کسی ناشایستی می دید یا می شنید بدون اینکه نام او را بیاورد می فرمود: حال کسانی که چنین کنند چگونه است؟

وهم چنین پیامبر خدا (ص) دوست نداشت کسی به خاطر او از جایش برخیزد، هر جا که خالی بود می نشست، به بازار میرفت و مردم را به امانتداری سفارش می نمود و آنان را از فریب و خیانت در معامله باز می داشت.



یکی دیگر از عاداتش این بود با هر کس که در مجلس ایشان حضور می یافت چنان شاد و خنده رو بود که تصور می کرد محبوبترین فرد پیش پیامبر است. در امور سیاسی و جنگ و امور دنیا با صاحب نظران مشورت می کرد و به نظراتشان گوش می داد، اگرچه با آن مخالف هم بود.

خشیت و عبادت پیامبر(ص)

حضرت محمد (ص) مراقبت و نظارت خدا را بسیار احساس می کرد و ترس الهی در دل مبارکشان بسیار نمود داشت. ایشان بیشتر اوقات خویش را به عبادت الله سپری می نمود، شب ها بیدار و در حال رکوع و سجده بود. عایشه صدیقه رضی الله عنها در این باره به او می گوید: چرا این همه عبادت می کنی در حالی که خداوند گناهان پیشین و پسین را برای تو آمرزیده است؟ در پاسخ می فرماید: آیا بنده سپاسگذاری نباشم؟ حضرت محمد (ص) خدا را بسیار یاد می کرد، خوردن، نوشیدن، نشستن، برخاستن و شروع تمام کارهایش با نام خدا بود و هرگز از راز و نیاز با خدا خسته نمی شد. نمونه های زیر از جمله دعاهای ایشان است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَعَمَلٍ لَا يُرْفَعُ وَدُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ»

پروردگارا! از علمی که بهره نرساند و از عملی که پذیرفته نشود و از دعایی که مستجاب نگردد به تو پناه می برم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ الْخَيْرِ كُلِّهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ، مَا عَلِمْتُ مِنْهُ وَمَا لَمْ أَعْلَمْ».

پروردگارا! من هر خیری را از تو طلب می کنم، چه آن چه که می دانم و چه آنچه که نمی دانم و پروردگارا از هر شری به تو پناه می برم، چه آنچه که خود می دانم و چه آنچه که خود نمی دانم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ زَوَالِ نِعْمَتِكَ وَتَحَوُّلِ عَافِيَتِكَ وَفَجَاءَةِ نِقْمَتِكَ وَجَمِيعِ سَخَطِكَ».

پروردگارا! از نیست شدن نعمت و دگرگونی عافیت و عذاب ناگهانی ات و همه خشمات به تو پناه می برم.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ مُنْكَرَاتِ الْأَخْلَاقِ وَالْأَعْمَالِ وَالْأَهْوَاءِ وَالْأَدْوَاءِ».

پروردگارا! از اخلاق زشت، کردار ناپسند، هوای نفس و درد و رنج ناگوار به تو پناه می برم.

توجه پیامبر (ص) به ورزش و بهداشت

پیامبر (ص) درونی پاک داشت و به روی زندگی می خندید. باحضرت عایشه رضی الله عنها مسابقه می داد، با (رکانه) کشتی می گرفت، بازی حبشیان را در جشنهایشان تماشا می کرد. به لباس و بهداشت شخصی خود هم خیلی توجه می کرد، بسیار استحمام می نمود و خود را معطر می کرد، اگر از راهی می گذشت مردم از بوی خوش او می فهمیدند که پیامبر (ص) از آنجا گذشته است و اگر کسی با ایشان دست می داد بوی خوش او را تا مدتی بر دستان خود احساس می کرد.

مزاح و شوخی پیامبر(ص)

پیامبر (ص) شوخی سالم را دوست می داشت و به لطیفه زیبا می خندید و با یارانش شوخی می کرد، ولی شوخیهای راستی و حقیقتی بود.

پیرزنی از انصار پیش پیامبر (ص) آمد و گفت: دعا کن که خداوند مرا بیامرزد.

پیامبر فرمود: مگر نمی دانی پیرزن وارد بهشت نمی شود؟ پیرزن شروع به گریستن کرد، پیامبر (ص) خندید و فرمود: در آن روز تو دیگر پیر نیستی. مگر سخن خدا را نخوانده ای که:

«ما أنان را پدید آورده ایم چه پدید آوردنی! و ایشان را دوشیزه گردانیدیم. شوی دوست و همسال».

روزی صحرا نشینی پیش پیامبر (ص) آمد و از پیامبر خواست برای سفری که در پیش دارد شتری به او بدهد، پیامبر فرمود:

من تو را بر بچه شتری سوار می کنم، گفت: من بچه شتر را چه کار کنم؟ فرمود: مگر شتر بجز بچه چیز دیگری می زاید؟

زنی به اسم (أم ایمن) برای نیاز شوهرش پیش پیامبر آمد و پیامبر (ص) از او پرسید: همسرت چه کسی است؟ گفت: فلانی.

فرمود همان که در چشمش سفیدی هست؟ گفت: ای رسول خدا در چشمش سفیدی نیست! فرمود: چرا در چشمش



سفیدی است! آن زن زود به نزد همسرش برگشت و به چشمان او خیره شد. شوهرش پرسید: چه کار داری؟ گفت: پیامبر به من فرمود که در چشم تو سفیدی هست، گفت: آیا نمی بینی سفیدی چشمم از سیاهی آن بیشتر است؟ جابر بن عبد الله می گوید: یک بار خدمت پیامبر (ص) رفتم، دیدم که حسن و حسین بر پشتش سوار شده بودند و پیامبر (ص) با چهار دست و پا راه می رفتند و می فرمودند: شتر شما چه شتر خوبی است!

یکی از یاران پیامبر (ص) به نام نعیمان بسیار اهل شوخی و شیرین سخن بود و با رسول خدا (ص) شوخی می کرد، یکی از شوخی هایش این بود که هر وقت وارد مدینه می شد چیزی می خرید و برای پیامبر (ص) می برد و می گفت: ای رسول خدا، این را برای تو هدیه آورده ام. ناگهان صاحبش می آمد و پولش را از نعیمان طلب می کرد و نعیمان او را پیش پیامبر می برد و می گفت: پول جنسش را بدهید. پیامبر (ص) می فرمود: مگر تو آن را برای من هدیه نیاورده بودی؟ و می گفت: به خدا پول آن را نداشتم ولی دوست داشتم که تو آن را بخوری. پیامبر می خندید و دستوری داد که پولش را به او بدهند.

فروتنی و گذشت پیامبر(ص)

با مردم همچون پیامبری بزرگوار و رهبری محبوب و متواضع رفتار می کرد، بزرگواری که بزرگیش از اخلاق و رفتارش بود نه از جاه و مقام و نفوذش. همیشه و در تمام مراحل دعوتش پیامبری متواضع بود، چه هنگامی که مورد ظلم و ستم قرار گرفته بود و چه بعد از غلبه و پیروزی و چه در زمانی که تنها بود، و چه در وقت مشکلات و سختی ها و چه در قله افتخار و پیروزی حتی بعد از این که بر جزیره العرب غلبه یافت و همه از او فرمانبرداری می کردند.

هنگامی که خداوند مکه را برای او گشود و سپاه قریش پس از بیست و سه سال جنگ و دشمنی در برابرش به زانو درآمدند، در حالی وارد مکه شد که سرش را به نشانه تواضع در برابر خداوند و ستایش به درگاه او پایین انداخته بود. مردان قریش ترسان پیش او آمدند. یکی از آنان پاهایش از ترس می لرزید. پیامبر(ص) به او فرمود: راحت باش! من فرزند همان زن قریش هستم که گوشت خشک شده می خورد!

رسول خدا (ص) به سخنان برده، پیرزن، بیوه و بینوا به دقت گوش می داد. در سر راه برای هر کس که قصد صحبت با وی را داشت توقف می کرد و هر که را می دید با او دست می داد و دستش را رها نمی کرد تا موقعی که آن شخص دستش را رها می کرد. به یارانش سر می زد، از بیماران عیادت می نمود، در تشییع جنازه آنان شرکت می کرد، به مشکلاتشان گوش می داد و در غم و شادیهایشان شریک بود.

مهربانی و دلسوزی پیامبر(ص)

ایشان با کودکان و زنان و بینوایان خیلی مهربان بود. یک بار در نماز گریه بچه ای را شنید که مادرش پشت سر او مشغول نماز بود، نمازش را کوتاه کرد. در یکی از جنگها به جنازه زنی برخورد کرد؛ و سخت ناراحت شد و فرمود: مگر شما را از کشتن زنان منع نکرده بودم؟ این زن با شما نمی جنگید!

با حیوانات به حدی مهربان بود که ظرف آب را در جلوی گربه قرار می داد. یک بار شتر لاغری را دید؛ فرمود: در مورد این چهارپایان از خدا بترسید و آنها را سیر کنید. این ها همه نشانه های رحمت و مهربانی و دلسوزی حضرت محمد (ص) است که درون بزرگش را لبریز نموده بود.

همدردی پیامبر (ص) با مردم

فاطمه رضی الله عنها یک بار از رنج و زحمت کار منزل پیش ایشان شکایت برد و از پدر خواست خدمتکاری به او بدهد. پیامبر قبول نکرد و فرمود: در حالی که اهل صفا شکمشان از گرسنگی به هم می پیچند، چطور می توانم خدمتکار به تو بدهم.



زهد و پارسایی پیامبر (ص)

روزی عمر فاروق (رض) پیش پیامبر (ص) رفت؛ دید که ایشان بر روی حصیری دراز کشیده و جای حصیر بر پهلوی او نمایان است، به خانه پیامبر هم نگاه کرد به جز کیسه ای آویزان و کمی جو چیزی نیافت. عمر (رض) شروع به گریستن کرد، پیامبر فرمود: ای پسر خطاب چه چیز تو را به گریه انداخت؟ گفت: ای رسول خدا چگونه گریه نکنم! این از حصیری که بر پهلوی تو اثر نهاده و آن هم از خانه ات، تماشش همین است که می بینم و آن طرف پادشاهان ایران و روم در ناز و نعمت به سر می برند، در حالی که تو پیامبر خدا و فرستاده ی او هستی.

حضرت محمد (ص) فرمود: ای پسر خطاب، آیا در آن شکی داری؟ آنان کسانی هستند که همه چیز خود را در دنیا گرفته اند.

عبدالله بن مسعود (رض) هم در چنین وضعی خدمت پیامبر خدا (ص) رسید. به او گفت: چرا اجازه نمی دهی چیزی را برای شما بر روی حصیر بیندازم؟ فرمود: من را به دنیا چه کار؟ مثال من و دنیا، مثال مسافری است که در سایه درختی می نشیند و پس از اندکی استراحت آن جا را ترک می کند.

انفاق و بخشش پیامبر (ص)

بخشش و انفاق پیامبر (ص) حد و حدودی نداشت و هرگز چیزی را ذخیره و انبار نمی کرد و چه بسا قرض می گرفت تا آن را به نیازمندان ببخشد و در بخشش از فقر و تنگ دستی نمی هراسید. وقتی که حضرت محمد (ص) از دنیا رفت درهم و دیناری نداشت؛ در این باره هم می فرماید: ارث ما پیامبران به کسی نمی رسد و آن چه برجای بگذاریم صدقه است. یاران او تعبیر زیبایی از او داشتند، می گفتند: (پیامبر (ص) از باد وزنده بخشنده تر است).

عدالت و قاطعیت پیامبر (ص) در اجرای حق

پیامبر (ص) در برابر حق دوست و خویشاوند نمی شناخت، و همه پیش او یکسان بودند و همه در برابر خدا و شریعت مسئول اعمال خود بودند. زنی از قبیله بنی مخزوم که قومی صاحب نسب بودند مرتکب دزدی شد، خبر به پیامبر (ص) رسید و آن زن اعتراف کرد؛ نزدیکانش ترسیدند از اینکه پیامبر (ص) او را مجازات کند و رسوا شوند. پیش اسامه پسر زید رفتند - مشهور بود که پیامبر (ص) اسامه (رض) و پدرش را بسیار دوست دارد - به او گفتند نزد پیامبر برای آن زن شفاعت کند. اسامه در این مورد با پیامبر صحبت کرد، پیامبر سخت ناراحت شد و فرمود: آیا برای اجرا نشدن حدی از حدود خداوند شفاعت می کنی؟ سپس مردم را جمع کرد و برای آنها خطبه ای ایراد نمود و فرمود: ای مردم، پیش از شما کسانی هلاک شدند به سبب اینکه اگر فرد مشهور و بزرگی از آنان دزدی می کرد او را رها می کردند و اگر ناتوان و ضعیفی مرتکب دزدی می شد؛ او را مجازات می کردند. قسم به خدا اگر دخترم (فاطمه) دزدی کرده بود دستش را قطع می کردم.

شجاعت پیامبر (ص) در جنگها

اوج این منظر شکفت انگیز در جنگ ها هنگامی نمایان می شد که ایشان خود فرماندهی جنگ ها را بر عهده می گرفت و در میدان کارزار فرو میرفت و مسلمانان را به جنگ در راه خدا و برای پیروزی رسالتی که بر عهده گرفته بود و بدان ایمان آورده بود تشویق می کرد.

ایشان هیچ وقت از میدان جنگ و نبرد فرار نکردند. حتی در جنگ احد وقتی که بیشتر مسلمانان شکست خورده بودند، ایشان ثابت قدم همچنان در برابر تیر باران دشمنان ایستاده بود و می جنگید و مبارزه می کرد.

در این باره علی (رض) که خود جنگ آوری بی باک بود، می گوید: وقتی که چشم ها به خون می نشستند و آتش جنگ زبانه می کشید ما به رسول خدا (ص) پناه می بردیم و هیچکدام از ما نزدیکتر از پیامبر (ص) به دشمن نبود.



عشق و علاقه پیامبر (ص) به ادای وظیفه و ابلاغ رسالتش پیامبر از هیچ وسیله ای برای تبلیغ رسالتش فرو گذار نکرد و دشمنانش هم از هیچ وسیله ای برای بازداشتن ایشان از دعوتش دریغ نکردند، ولی با وجود آن همه نیرنگ و تهدید، همچنان ثابت قدم ایستادگی کرد و به عمویش آن جواب مشهور را داد که: قسم به خدا اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند که از این دعوت دست بردارم، هرگز رهایش نخواهم کرد تا این که خداوند آن را پیروز گرداند یا در راه آن کشته شوم. هنگامی که صورت مبارکش در جنگ احد زخمی و دندان مبارکش شکسته شد، به او گفتند: چرا آنها را دعا نکردی؟ فرمود: من برای نفرین کردن برانگیخته نشده ام بلکه داعی خیر و رحمت هستم و فرمود: پروردگارا! قوم را بیامرز چون آنان نمی دانند

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

گزیده ای از زندگانی محمد مصطفی (ص)

شیخ علی صابونی / مترجم : محمد ملازاده

رسول خدا (ص) یتیم و بی پدر و در غربت نشأت پیدا کرد و از ابتدا با سختی و آلام و مرارت های زندگی خو گرفت، هنوز به دنیا نیامده بود، که پدرش عبدالله از دنیا رفت و یتیم و محروم از عطف و عنایت و حمایت و عنایت خداوند چون به سن ۴ سالگی رسید، حلیمه ی سعیدیه او را به سوی مادرش بازگردانید و در مکه در پناه حمایت و عنایت خداوند متعال نزد مادر و پدر بزرگش به زندگی ادامه داد. خداوند او را مورد کرامت و توفیق خود قرار داد تا برای مأموریتی که بدو تفویض می نماید، آمادگی پیدا کند..

محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم [۱]

محمد فرستاده ی خدا صلی الله علیه و سلم و خاتم همه ی پیغمبران است، خداوند نبوت و رسالت را به واسطه ی او خاتمه بخشید چنانکه کتابهای آسمانی را بوسیله ی قرآن کریم و عظیم خاتمه داد، پس محمد ختام مسک است، چون از حیث وجود در مرحله ی آخر سلسله ی انبیاء قرار دارد و از حیث مرتبه و منزلت در اول آن، او سید اولاد آدم و مایه ی فخر آنها در دنیا و آخرت است. { مَا كَانَ مُحَمَّدٌ ابًا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۴۰) } [۲] (احزاب: ۴۰). «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست بلکه او فرستاده ی خدا و خاتم پیغمبران است و خداوند به هر چیزی عالم و دانا است». رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ خَلْقِهِ وَجَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ فِرْقَةٍ وَخَلَقَ الْقَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ قَبِيلَةٍ وَجَعَلَهُمْ بِيوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمْ بَيْتًا فَأَنَا خَيْرُكُمْ بَيْتًا وَخَيْرُكُمْ نَفْسًا» (رواه احمد).



معنی: «خداوند، خلق را آفرید، آنگاه مرا در بهترین خلقش قرار داد و آنها را به دو گروه نمود، من را در بهترین گروه قرار داد و قبایل را آفرید، پس مرا در بهترین قبیله قرار داد و آنها را بعنوان خانواده هایی قرار داد، آنگاه مرا در میان بهترین خانواده قرار داد. لذا، من هم از لحاظ خانواده و هم از لحاظ وجود، از همه ی شما بهتر و برتر هستم!». در حدیث دیگری می فرماید: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا فَخْرَ وَبَيْدِي لَوْاءِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمُنَدَى آدَمَ فَمَنْ سِوَاهُ إِلَّا تَحْتَ لَوَائِي وَأَنَا أَوْلُ مَنْ تَنَشَّقُ عَنْهُ الْأَرْضُ وَلَا فَخْرَ» (رواه الترمذی). من در روز قیامت سید اولاد آدم هستم و در



این هیچ فخری نیست، پرچم حمد و ثناء در دست من خواهد بود و جای فخر نیست و هیچ پیغمبری (آدم و غیر او) وجود ندارد مگر اینکه زیر پرچم من خواهد بود و من اولین کسی هستم که زمین بر او شکافته می شود و جای افتخار نیست.

نسب شریف و بزرگوار رسول خدا:

او محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبدمناف پسر قُصَی پسر کلاب پسر مُرّه پسر کعب پسر لؤی پسر غالب پسر فهد پسر مالک پسر نصر پسر کنانه پسر خزیمه پسر مدرکه پسر الیاس پسر مضر پسر نزار پسر معد پسر عدنان است. و این نسب شریف در نهایت به اسماعیل پسر ابراهیم علیه السلام می رسد.

تمامی اجداد رسول خدا از بزرگان و اصحاب فخر و شرافت بوده اند نسبه ی او بهترین و برترین نسبه ها است. چون خدا هیچ پیغمبری را جز از میان برترین و شریفترین نسبه ها بر نیانگیخته است.

در حدیث بخاری آمده است، چون هرقل پادشاه روم در مورد نسبه ی رسول خداص از ابوسفیان سؤال کرد و گفت: نسب او در میان شما چگونه است؟

گفت: او در میان ما دارای نسبه ی اصیل و فاضل است.

هرقل گفت: «چنین است که انبیاء از میان شریفترین افراد و نسبه های قومشان مبعوث می شوند». یعنی از میان شریفترین افراد و قبایل قوم. در حقیقت ولادت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بر طهر و پاکی بوده است و نسب او به هیچ وجه به ناپاکی و خبثت جاهلی آلوده نگردیده است و ثمره ی یک نکاح صحیح است که به نکاح اسلامی شبیهات دارد. دلیل این ادعا فرموده ی رسول خدا است که می فرماید:

«إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ نِكَاحٍ وَلَمْ أُخْرَجْ مِنْ سَفَاحٍ» و در روایت عایشه ل آمده است: «وُلِدْتُ مِنْ نِكَاحٍ غَيْرِ سَفَاحٍ» من محصول و مولود نکاح هستیم نه نتیجه و ثمره ی زنا.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم از اولاد اسماعیل است نه از اولاد اسحاق، و پیغمبران بنی اسرائیل همگی از نسل یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم تراوش یافته اند در حالی که رسول صلی الله علیه و سلم از ذریه ی اسماعیل بوده است. در حدیث مسلم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا وَاصْطَفَى مِنْ قُرَيْشٍ بَنِي هَاشِمٍ وَاصْطَفَى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

«همانا خداوند از اولاد ابراهیم اسماعیل را برگزید و از فرزندان و نوادگان اسماعیل بنی کنانه را برگزید و از بنی کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و مرا از میان بنی هاشم برگزید». در برخی از روایتهای آمده است: پس من برگزیده ی از میان برگزیدگان هستیم.

تولد رسول خدا:

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم در روز دوشنبه دوازده ربیع الأول سال عام الفیل حوالی سال ۵۷۰ میلادی تولد یافته است، منظورم از میلاد مسیح است. ابن کثیر گوید: «در اینکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه به دنیا آمده است اختلافی وجود ندارد» [۳]. ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده: «رسول خدا روز دوشنبه تولد یافته و در روز دوشنبه به نبوت رسیده و در روز دوشنبه از مکه به مدینه هجرت کرده و در روز دوشنبه از دنیا رفته است». (روایت از احمد).

و اینکه در سال مشهور به «عام الفیل» به دنیا آمده قطعی است. اما در روز و ماه اختلاف کرده اند، جمهور علماء بر این قول هستند که در روز دوازده ربیع الأول به دنیا آمده است. ابن اسحاق در کتاب سیره ی خویش بر این قول نص و تأکید دارد. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عام الفیل روز دوشنبه دوازده ماه ربیع الأول تولد یافته و در همان روز (دوشنبه) مبعوث شده و به معراج رفته و هجرت کرده و از دنیا رفته است» صاحب البدایه و النهایه گوید: قول مشهور نزد جمهور این قول است [۴].

محمد صلی الله علیه و سلم پسر عبدالله پسر... تا آخر است که قبلاً ذکرش رفت. مادرش آمنه ی دختر وهب پسر عبدمناف پسر زهره می باشد نسب آمنه و عبدالله در جد ششم رسول الله کلاب به هم می رسند.



نام‌های رسول خدا صلی الله علیه و سلم:

سید و بزرگوار ما حضرت محمد صلی الله علیه و سلم مکنی به ابوالقاسم و ابو ابراهیم دارای چندین نام است. محمد، احمد، ماحی (خداوند کفر را بوسیله‌ی او محو و نابود می‌کند)، عاقب (کسی که بعد از او پیغمبری نمی‌آید)، حاشر (کسی که مردم در پای او جمع می‌شوند)، مقفی، نبی الرحمة، نبی التوبة، نبی الملحمة، فاتح، طه، یس، خاتم النبیین [۵] و... . تورات و انجیل مژده‌ی ظهور او را داده‌اند و صفات او در هر دو کتاب آمده است. { الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (۱۵۷) } (اعراف: ۱۵۷). «آنهايي که از رسول اُمّی پیروی می‌نمایند؛ پیغمبری که صفات او را نزد خود در تورات و انجیل به صورت مکتوب می‌یابند».

نام رسول خدا صلی الله علیه و سلم در تورات و انجیل احمد است و در واقع، حضرت مسیح مژده‌ی آمدن او را داده است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: { وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ (۶) } [۶] (الصف: ۶).

ترجمه: «آنگاه که حضرت عیسی پسر مریم فرمود: ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم، تصدیق کننده‌ی خبری هستم که از تورات میان دو دسته‌ی من قرار دارد و به آمدن رسولی مژده می‌دهم که بعد از من می‌آید و نامش احمد است». اما مسیحیان، از روی بغض و حسادت همه‌ی این نشانه‌ها را نادیده گرفته و مخفی کرده و تمامی اوصاف او را که در انجیل آمده است، انکار کرده‌اند و گمان برده‌اند کسی که مسیح وعده‌ی آمدن او را داده است؛ کسی غیر محمد است و آنها انتظار ظهور او را می‌کشند و آنچه در انجیل برنابا پیرامون اوصاف حضرت محمد آمده است را انکار می‌کنند و تکذیب می‌نمایند تا آنجا که انجیل برنابا را از اصل انکار می‌نمایند، چرا؟ تا نبوت رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقرار نکنند.

قاضی عیاض در کتابش الشفا می‌گوید: «نام احمد که در کتاب (انجیل) آمده است و پیغمبران بدان مژده داده‌اند، خداوند به حکمت خویش مانع از آن شده که کسی (غیر از رسول خدا) به این اسم نام برده شود و بر هیچ احدی به این اسم بانگ بر نیامده، تا افراد ضعیف القلب گرفتار شک و گمان نشوند. همچنین اسم محمد در میان اعراب و غیر اعراب قبل از رسول خدا بر کسی نهاده نشده است و شایع نبوده که قبل از او پیغمبری به نام احمد وجود داشته باشد و اعراب فرزندان خود را به این نام نامگذاری می‌کردند تا بلکه این شأن و مقام نصیب یکی از آنها شود» [۷].

رسول خدا محمد صلی الله علیه و سلم همان اثر و نتیجه‌ی دعای ابراهیم علیه السلام است که در مقام مناجات و دعا می‌فرمود { رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ (۱۲۹) } (بقره: ۱۲۹). «پروردگارا پیغمبری را در میان ایشان (اهل مکه) برانگیز که آیات تو را بر آنها تلاوت کند». لذا رسول خدا می‌فرمود: «من ثمره‌ی دعای ابراهیم، و مژده‌ی عیسی هستم، مادرم هنگام تولد من دید که نوری از او خارج شد که قصرهای شام از اثر آن روشن گردیدند». (رواه احمد).

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم به توصیف تورات:

امام احمد از عطاء پسر یسار روایت می‌کند که گفت: عبدالله پسر عمرو پسر عاص را دیدم، گفتم: صفات رسول خدا (در تورات) را برایم شرح کن. در جواب گفت: بلی. رسول خدا در تورات نیز به صفات قرآن توصیف شده است { يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (۴۵) } [۸] (احزاب: ۴۵) و حرزاً للأُميين، أنت عبدی ورسولی، سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ ولا صحاب فی الأسواق ولا یدفع بالسیئة السیئة ولكن یعفو ویغفر، ولن یقبضه الله حتی یقیموا الملة العوجاء، بأن یقولوا: لا إله إلا الله یفتح الله بها أعیناً عمیاً، وأذاناً صماً، وقلوباً غلفاً».

«ای پیامبر، ما تو را به عنوان شاهد مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای افراد اُمّی فرستاده‌ایم، تو بنده و فرستاده من هستی، من تو را توکل کننده نامیده‌ام. او درشت خوی، خشن و در بازارها پر هیاهو و پر سر و صدا نیست. پاسخ بدی را با بدی نمی‌دهد اما می‌آمرزد و عفو می‌کند، و روح او را خداوند نمی‌گیرد تا آن زمان که ملت گمراه را هدایت کند و آنان لا إله إلا الله بگویند: «خدا را به یکتایی یاد کنند». و به وسیله او، خدا چشمان کور، گوش‌های ناشنوا و قلب‌های مرده را باز نماید». ابن اسحاق از حسان بن ثابت روایت می‌کند که گفت: «من پسر بچه‌ی هفت یا هشت ساله بودم، آنچه را که می‌دیدم و



می شنیدم فهم می کردم، در یک روز صبح، ناگهان با یک یهودی در مدینه روبرو شدم که بانگ برمی آورد و می گفت: ای طایفه یهود! آنگاه مردم به سوی او جمع شدند. می شنیدم که می گفتند: وای بر تو، تو را چه شده؟ گفت: ستاره‌ی احمد (که علامت تولد او است) همین امشب طلوع کرده است [۹].

کسانی که به رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیر داده اند:

مادرش (آمنه دختر وهب)، ثویبه‌ی اسلمیه، ام ایمن و خوله‌ی دختر منذر همگی به رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیر داده‌اند. اما حلیمه‌ی سعدیه ل بیش از همه به رسول خدا شیر داده است.

حلیمه سعدیه همراه با ده زن دیگر، از زنان بنی سعد به مکه آمد تا بچه‌های شیرخوار را تحویل بگیرند و شیر بدهند، این حادثه در سال موسوم به شهپاء که مردم در گرسنگی و قحطی شدید بودند روی داد. رسول خدا را بر هر کدام از آنها عرضه کردند لیکن همگی آنها از پذیرش او خودداری ورزیدند، زیرا او یتیم و بی سرپرست بود. هرگاه بر یکی از آنها عرضه می شد می گفت: ما با او چکار کنیم در حالیکه مادرش نمی تواند کاری برای ما بکند و چیزی از دستش بر نمی آید بلکه، ما فقط از پدران نوزاد، انتظار خیر و منفعت داریم، حال با مادر این بچه یتیم چکار کنیم؟! سرانجام حلیمه نزد عبدالمطلب آمد و شیرخواری از او طلبید، گفت: بچه یتیمی نزد من وجود دارد او را بر زنان بنی سعد عرضه کرده‌ام اما از پذیرش او خودداری ورزیده‌اند، آیا تو حاضری او را شیر دهی شاید باعث سعادت و خوشبختی تو بشود؟ حلیمه با شوهرش (حارث بن عبدالعزی) در این زمینه به مشورت پرداخت، آنگاه حارث گفت: اگر او را بپذیری، اشکالی ندارد، شاید خداوند خیر و برکت را برای ما، در وجود او قرار دهد.

حلیمه گوید: به محض تحویل گرفتن او و بازگشت به سوی اثاثیه و وسایل پستانم مملو از شیر گشتند او و برادرش به میل خود از آن نوشیدند و سیر شدند، شوهرم به سوی ماده شتر پیرمان رفت دید که پستانهایش مملو از شیر گشته‌اند آن را برایمان دوشید. او و ما از آن نوشیدیم تا سیر شدیم و آن شب را به خیر و خوشی سپری کردیم. شوهرم گفت: ای حلیمه قسم به خداوند می بینم که تو سهم مبارکی دریافت کرده‌ای دیدی که امشب خیر و برکت یاور و نصیب ما شد!! بعد از مکه خارج شدیم و راهی دیار خود گشتیم من سوار بر الاغ خود راه می‌رفتم هیچ یک از همسفران توان راه رفتن با من را نداشتند، و چون از مقابل زنان همسفرم رد می‌شدم، می‌گفتند: ای حلیمه آیا این همان الاغی است که تو سوار بر پشت آن همراه ما از منطقه خارج شده؟ می‌گفتم: بلی سوگند به خدا همان است. می‌گفتند: سوگند به خدا آن (الاغ) را شانی است بس عظیم... حلیمه گوید: تا به منطقه سعد رسیدیم، سرزمینی خشک و بی حاصلتر از آن در روی زمین سراغ ندارم با این وصف گوسفندان ما که به صحراء می‌رفتند سیر و با پستان مملو از شیر برمی‌گشتند ولی گوسفندان بقیه‌ی مردم گرسنه برمی‌گشتند و قطره شیری از پستان آنها بیرون نمی‌جهید، تا زمانی که رسول خدا به دو سالگی رسید مرتب خیر و برکت خدا بر ما می‌بارید. رشد و قوت گرفتن رسول خدا مثل سایر بچه‌ها نبود. سوگند به خدا، زمانی که به سن دو سالگی رسید، پسر بچه‌ی قوی و تنومندی به نظر می‌رسد.

حادثه‌ی شکافتن سینه:

در یکی از روزها که رسول خدا همراه با برادران شیریش مشغول چرانیدن گوسفندان حلیمه‌ی سعدیه بود، ناگهان دو مرد سفیدپوش بر او پیدا شدند، او را بر پشت دراز کردند و سینه‌ی او را شکافتند، برادر شیریش به سرعت به سوی حلیمه بازگشت و واقعه را به او خبر داد.

حلیمه گوید: من و پدرش به سرعت به سوی او رفتیم او را یافتیم که ایستاده و رنگش پریده بود، پدرش او را در آغوش کشید و گفت: فرزندم تو را چه شده است؟ گفت: دو مرد سفیدپوش بر من پیدا شدند، آنگاه مرا بر بر پشت دراز کرده، شکم مرا شکافتند و چیزی از آن درآورده و بدور انداختند بعد شکم مرا به حالت اولی برگردانیدند.

حلیمه گوید: او را با خود به خانه آوردیم. پدرش گفت: ای حلیمه، می‌ترسم چیزی به سر پسر آمده باشد. برخیز تا او را برداریم و قبل از اینکه بلایی بر سرش بیاید او را به خانواده‌اش تحویل دهیم. حلیمه گوید: او را برداشتیم و نزد مادرش آوردیم. گفت: شما را چه شده؟ قبلاً بر نگهداری او حریص بودید ولی هم اکنون خواهان باز گردانیدن او...؟ گفتیم:



ترسیدیم حادثه‌ای برایش پیش آید یا تلف شود و داستان را برای او توضیح دادیم. مادرش گفت: آیا از دسترسی شیطان به او ترس و هراس دارید نه نه هرگز! قسم به خدا شیطان به این فرزند من دسترسی پیدا نخواهد کرد و او در آینده از شأن و مقام بزرگی برخوردار خواهد بود.

بعد آمنه گفت: دوست دارید داستان این پسر را برایتان تعریف کنم، گفتیم: بلی. زمانی که به او حامله شدم حملش آنقدر بر من خفیف و آسان بود، انگار هرگز چیزی به این خفیفی حمل نکرده‌ام و زمانی که به او حامله بودم در خواب دیدم که نوری از من خارج شد که قصرهای شام از شعاع آن روشن گردید و چون او را وضع کردم امری عجیبی مشاهده کردم، او را دیدم که بر روی داستان خود تکیه کرده بود و سرش را رو به آسمان بلند کرد انگار می‌خواست سخن بگوید. پس او را نزد خودتان نگه دارید و هیچ خوفی به دل راه ندهید [۱۰].

ابن کثیر گوید: این خبر از طرق دیگری نیز روایت شده است و از جمله‌ی احادیث مشهور نزد اهل سیر و مغازی به شمار می‌رود، حادثه‌ی شکافتن سینه در دوران کودکی که عمرش نزدیک به سه سال بود برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم رخ داد و هنگام وقوع آن نزد حلیمه به سر می‌برد (چنانکه حادثه‌ی دیگری شبیه آن قبل از معراج برایش پیش آمد) حادثه از این قرار بود که سینه‌ی او را شکافتند، قلب مبارک او را بیرون آوردند و آن را با آب زمزم شستشو دادند سهم شیطان را از آن بیرون آوردند و آن را مملو از حکمت و علم نمودند [۱۱].

ابن اسحاق در سیره‌ی خود نقل کرده که بعضی از اصحاب عرض کردند ای رسول خدا صلی الله علیه و سلم درباره‌ی خودت با ما حرف بزن... فرمود: بلی «من ثمره‌ی دعای پدرم ابراهیم و مژده‌ی عیسی! هستم و مادرم هنگام حامله بودنش به من دید نوری از وی خارج شد که قصرهای شام از شعاع آن روشن گردید. من دوران شیرخوارگی خود را در میان قبیله‌ی بنی سعد بنی کعب سپری کردم، وقتی در میان آنها بودم، دو مرد پیش من آمدند که لباس سفید به تن داشتند طشتی طلایی پر از برف با خود داشتند. مرا بر پشت دراز کردند شکم مرا شکافتند و قطعه‌ی سیاهی از آن بیرون آوردند و دور انداختند بعد قلب و شکم را با این برف شستشو دادند و آن را از هر گونه آلودگی پاک نمودند. بعد به حالت اولیه باز گردانیدند. بعد یکی از این دو نفر به رفیقش گفت: او را در مقابل ده نفر از امتش وزن کن مرا وزن کرد از عهده‌ی آن برآمدم، گفت: او را در مقابل صد نفر وزن کن باز کفه‌ی ترازو به نفع من بود، گفت: او را در مقابل هزار نفر از امتش وزن کن، باز کفه‌ی ترازو به نفع من بود. گفت: او را رها کن. اگر او را در مقابل همه‌ی امتش قرار دهیم باز کفه‌ی میزان به نفع او خواهد بود [۱۲].

ابن کثیر گوید: این اسناد قوی و نیکو است.

از این روایات نتیجه می‌گیریم که حادثه‌ی شکافتن سینه دو بار برای رسول خدا پیش آمده است، بار اول در دوران کودکی، زمانی که نزد حلیمه‌ی سعدیه به سر می‌برد و بار دوم در بزرگی و در شب معراج چنانکه در صحیحین ثبت شده است و این امر از قدرت خداوند عزوجل به هیچ وجه بعید نیست؛ چرا که شکافتن سینه در زمان ما امری عادی و مألوف به نظر می‌رسد جراحان قلبی، قلب فرد مریض را بیرون می‌آورند و عملیات جراحی روی آن انجام می‌دهند بعد آنرا دوباره در جای خود قرار می‌دهند و فرد مریض احساس هیچ درد و رنجی نمی‌کند، بلکه صحیح و سالم به خانه‌ی خود برمی‌گردد، گو اینکه هرگز مریض نبوده است. چنانکه عمل امروز عملیات پیوند قلب در بسیاری از کشورها شایع و واقع است عملیات جراحی در دقیق‌ترین اعضاء و اقسام بدن امری عادی و مألوف به نظر می‌رسد آیا با این وصف و نوع شکافتن سینه برای رسول خدا آنهم از سوی قدرتی چون الله جل جلاله محال و بعید است، تا بعضی از افراد ضعیف‌الایمان آن را انکار کنند و حادثه بصورت باطل و نادرست چنان تأویل کنند که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد!!

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و سلم:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم هفت فرزند داشته همگی جز ابراهیم از حضرت خدیجه بوده‌اند. ابراهیم از ماریه‌ی قبطیه متولد شده است. اسامی آنها به ترتیب عبارتند از:

- (۱) قاسم: که بزرگترین فرزند او بود. کنیه رسول خدا از نام او ابوالقاسم گرفته شده است. او در سن دو سالگی فوت کرد.
- (۲) عبدالله: دومین فرزند ذکور رسول خدا در کودکی در حیات رسول خدا وفات کرد.



- ۳) زینب: بزرگترین دختر رسول خدا با ابوالعاص ازدواج کرد.
- ۴) رقیه: همسر عثمان پسر عفان
- ۵) ام کلثوم: یک سال بعد از وفات رقیه با عثمان پسر عفان ازدواج کرد.
- ۶) فاطمه‌ی زهرا: با حضرت علی پسر ابوطالب ازدواج کرد و آل بیت نبوی از او متسلسل گردید، همه‌ی اولاد رسول خدا جز حضرت فاطمه پیش از او از دنیا رفته‌اند، فاطمه شش ماه بعد از رسول الله دار فانی را وداع گفت.
- ۷) ابراهیم: از ماریه‌ی قبطیه متولد شد رسول خدا بعد از وفات خدیجه با ماریه ازدواج کرد همه‌ی فرزندان رسول خدا جز فاطمه و ابراهیم قبل از بعثت متولد شده‌اند.
- ابن هشام گوید: رسول خدا در سن ۲۵ سالگی با حضرت خدیجه ازدواج کرد تا زمانی که حضرت خدیجه در قید حیات بود، رسول خدا زن دیگری نگرفت و بعد از وفات خدیجه با بقیه‌ی همسران ازدواج کرده است و در این امر حکمت‌های تعلیمی، تشریحی، اجتماعی و سیاسی نهفته است. والله الموفق والهادی إلى السبیل.

زندگی نامه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در چند کلمه:

- تحلیل زندگی رسول خدا نیاز به کتابت و نگارش چند مجلد بزرگ و تحریر یک دایره‌المعارف پیرامون چگونگی نشأت و دعوت و رسالت او دارد لذا به ذکر چند نکته و تحریر چند فراز از آن اکتفاء می‌ورزیم.
- ۱) رسول خدا یتیم و بی‌پدر و در غربت نشأت پیدا کرد و از ابتدا با سختی و آلام و مرارت‌های زندگی خو گرفت، هنوز به دنیا نیامده بود، که پدرش عبدالله از دنیا رفت و یتیم و محروم از عطف و حنان پدر به دنیا آمد.
- ۲) چون به سن ۴ سالگی رسید، حلیمه‌ی سعیدیه او را به سوی مادرش بازگردانید و در مکه در پناه حمایت و عنایت خداوند متعال نزد مادر و پدر بزرگش به زندگی ادامه داد. خداوند او را مورد کرامت و توفیق خود قرار داد تا برای مأموریتی که بدو تفویض می‌نماید، آماده‌ی پیدا کند.
- ۳) چون به سن ۶ سالگی رسید، همراه مادرش به سوی مدینه شتافت تا با دایه‌های پدرش از طایفه‌ی بنی نجار آشنا شود. هنگام مراجعت به سوی مکه، مادرش در مکانی میان مکه و مدینه بنام ابواء از دنیا رفت و محبوب خدا از نعمت پدر و مادر محروم گردید.
- ۴) بعد از وفات مادر تحت کفالت پدر بزرگش (که او را بی‌نهایت دوست می‌داشت) قرار گرفت او را بجای خود می‌نشانند در سایه‌ی کعبه نزد خود جای برای او تهیه می‌کرد و این در حالی بود که پسرانش به احترام او نزد او روی فرش نمی‌نشستند، اگر رسول خدا می‌آمد و عموهایش مانع از نشستن او می‌شدند عبدالمطلب می‌گفت: فرزند مرا رها کنید قسم به خدا او دارای شأن و مقام بزرگی خواهد بود، بعد او را نزد خود می‌نشانند و دست بر پشتش می‌کشید و او را نوازش می‌داد و این بخش از عنایت خداوند به او بود { اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) } [۱۳] (ضحی: ۶). مگر تو را یتیم نیافت بعد به تو مأوی و جایگاه بداد.
- ۵) پس از دو سال زندگی تحت کفالت پدر بزرگ، او نیز به دیار ابدی شتافت و مسئولیت کفالت او را عمویش «ابوطالب» به عهده گرفت در آن زمان رسول خدا ۸ سال داشت، پدر بزرگش قبل از وفات وصیت کرده بود که ابوطالب مسئولیت کفالت او را به عهده بگیرد. ابوطالب برای او احترام فراوان قائل بود و نهایت عطف و با او را نشان می‌داد، چون هم برادرزاده‌اش بود و هم پدرش بدان توصیه کرده بود، این چنین پی در پی مصائب بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرود می‌آمدند. لذا مربی و معلمی نمی‌یافت که او را ادب بدهد. اما خداوند او را تحت رعایت و نگهداری خود قرار داده بود و بر کمال و خلق عظیم رشد و نشأت گرفت «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» پروردگارم مرا به بهترین شیوه ادب داد.
- ۶) ازدواج: چون به سن ۲۵ سالگی رسید با خدیجه ازدواج کرد و در سنین ۴۰ سالگی به پیغمبری مبعوث گردید و خداوند بر او وحی فرستاد. حادثه مبعث در حوالی سال ۶۱۰ میلادی به وقوع پیوست، بعد از سپری شدن سه سال از نبوتش، از سوی خداوند مأمور به تبلیغ شد و با حکمت و موعظه‌ی حسنه به دعوت به سوی خدا فراخواند، مدت ۱۳ سال در مکه و حوالی آن به دعوت پرداخت، بعد خداوند به او اجازه داد به مدینه هجرت کند.
- ۷) رسول خدا به مدینه هجرت کرد و آنجا را مرکز دعوت و پایتخت دولت دینی خویش قرار داد و این عمل به امر و توجیه



خداوند صورت گرفت. هنگام هجرت، حضرت ابوبکر شرف همراهی و همسفری او را پیدا کرد، هجرت به منظور فرار از معرکه و از خوف کشتن نبود بلکه به عنوان تنفیذ و اجرای امر و فرمان پروردگار متعال و به دستور و وحی او بود. هجرت باعث پایه گذاری هسته های دولت اسلامی و به عرصه آمدن جماعت محمدی در مدینه گردید. بعدها این دعوت از آنجا به سوی مشرق و مغرب زمین گسترش پیدا کرد و در اطراف عالم منتشر گردید و باعث شد که کلمه ی خدا برتری و علو پیدا کند.

۸) چون خداوند دین خود را برای مردم تکمیل کرد و نعمت خود را بر آنها اتمام بخشید و رسول خدا امانت را به بهترین وجه ادا کرد و رسالت را تبلیغ نمود و امت را نصیحت کرد، خداوند نصر مبینی را بدو ارزانی داشت. خداوند او را به سوی خویش برگزید تا در جوار (رحمت) او بیارامد. این بود که در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأول سال ۱۱ هجری ندای حق را لبیک گفت و به جوار معشوق سفر کرد.

اللهم صل وسلم وبارک وعظم علی عبدک ورسولک سیدنا محمد وعلی آل وصحبہ أجمعین والحمد لله رب العالمین.

زیرنویسها:

- [۱] خواننده ملاحظه می کند، ما در اینجا، سیری اجمالی در ارتباط با رسالت خاتم پیامبران داشته ایم و از ارائه ی آن به صورت تفصیلی خودداری ورزیده ایم. چه، این کار به یک کتاب خاص نیاز دارد.
- [۲] محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده ی خدا و آخرین پیغمبران است و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.
- [۳] البدایة والنہایة ص ۲۶۰.
- [۴] البدایة والنہایة ص ۲۶۰.
- [۵] البدایة والنہایة ص ۲۵۳.
- [۶] خاطر نشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده ی خدا به سوی شما بوده و توراتی را پیش از من آمده است تصدیق می کنم و به پیغمبری که بعد از من می آید مؤده می دهم.
- [۷] الشفاء قاضی عیاض.
- [۸] ای پیغمبر ما تو را به عنوان گواه و مؤده رسان و بیم دهنده فرستادیم.
- [۹] سیره ی نبوی، ابن اسحاق و البدایة والنہایة ابن کثیر.
- [۱۰] البدایة والنہایة / ۲۷۵.
- [۱۱] این حدیث در صحیحین روایت شده است.
- [۱۲] البدایة والنہایة / ۲۷۵.
- [۱۳] آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت نداد
برگرفته از کتاب: پیغمبری و پیغامبران در قرآن

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net



سنت رسول الله ﷺ

تعلیم و تربیت در پرتو اسالیب نبوی

شیخ عبدالرحیم خطیبی

یکی از اسلوبهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت از آن استفاده می نمود اسلوب الگو پردازی و استفاده و تقلید از یک الگو بود. گاهی آن حضرت کاری را انجام می داد مثلاً می فرمود «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (نماز بخوانید آنگونه که مرا دیدید نماز می خوانم) و یک بار بر روی منبر کیفیت نماز را برای یارانش تعلیم داد، و در مورد مناسک حج فرمودند: « خذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ » (مناسک خودتان را از من بگیرید) و آن حضرت به وسیله تعلیم عملی و ایجاد الگو دیگران را تعلیم می دادند...

قضیه عمل کردن به علم در واقع شرط اساسی ارزش علم است و آن رفعتی که نوید داده شده به علماء { یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات } این آیه شامل کسانی می شود که عامل به علم خویش باشند. خداوند در قرآن انسانها را به دو دسته تقسیم می کند خیرالبریه و شرالبریه اما خیر البریه چه کسانی هستند و شرالبریه چه کسانی می باشند؟

معروف است که می گویند انسان اشرف مخلوقات است. اما این جمله علی الإطلاق نیست بلکه انسانی اشرف مخلوقات است که خیرالبریه باشد اما اگر خدای ناکرده انسانی در ردیف شرالبریه قرار گرفت و در آن سمت و سو حرکت کرد نه تنها اشرف مخلوقات نیست بلکه به تعبیر قرآن شرالبریه و اخبث مخلوقات می باشد.

اما چه معیاری برای خیرالبریه و شرالبریه بودن وجود دارد؟ خداوند هم نتیجه و هم معیار آن را برای ما مشخص نموده است: نتیجه خیرالبریه بودن این است که انسانهایی که خیرالبریه هستند وارد بهشت می شوند و نتیجه شرالبریه بودن این است که چنین انسانهایی نعوذ بالله وارد جهنم می شوند.

حالا انسان جزء کدام گروه باشد به عملکرد خودش بستگی دارد که آیا جزء خیر البریه یا اشرف مخلوقات باشد و از همه خلائق جلو بزند و آنقدر پیش برود تا به آستانه عرش الهی برسد آنجائیکه هیچ ملک مقربی راه ندارد، آنجایی که رسول الله صلی الله علیه وسلم بدانجا راه یافت، و بشود مسجود ملائکه که فرشتگان در مقابل او تعظیم و کرنش بکنند یا خدای ناکرده شر البریه یا بدترین خلائق شود. آن خلائقی که خداوند در وصف آنها فرموده است { أولئك كالأنعام بل هم أضل } مانند حیوانات بلکه گمراهتر از حیوانات .

خداوند معیار را برای ما مشخص نموده حالا اختیار با خود انسان است:

{ ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات أولئک هم خیر البریه } (اهل ایمان و عمل صالح بهترین مخلوقاتند) و قبل از آن می فرماید: { إن الذین کفروا من أهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها أولئک هم شر البریه } در اینجا خداوند کفار و مشرکین را اهل جهنم معرفی نموده و در مورد آنها می فرماید: { أولئک هم شر البریه } و اهل ایمان و عمل صالح بهترین منازل را در روز قیامت دارند:

{ جزاءهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الأنهار خالدین فیها أبدا رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه } آنهايي که خیر البریه هستند پاداششان در نزد پروردگار باغهایی دائمی است که در زیر آنها نهلهایی جاری است که برای ابد مأوايشان است خداوند از آنها راضی و آنها نیز در مقابل از خداوند راضی می باشند.

بعد خداوند کلید خیر البریه را معرفی می کند { ذلک لمن خشی ربه } در اینجا خداوند خشیت از خدا را سر خیر البریه بودن معرفی می کند اما چگونه خشیت کسب می شود؟ یکی از راههای مهم کسب خشیت علم و آگاهی است؛ خداوند می فرماید: { إنما یخشی الله من عباده العلماء } پس نتیجه می گیریم خشیت از علم کسب می شود.



انسانهایی که اهل علم و معرفت باشند خدا را می شناسند: رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می فرماید «إني لأعلمهم بالله وأشدهم له خشية» (من آگاهی و شناخت و معرفتم نسبت به خداوند از همه بیشتر است و بیشتر از همه از خدا می ترسم). پس علم است که انسان را به خشیت می رساند و همان خشیت است که انسان را به تقوا می رساند خداوند در مورد فرشتگان می فرماید: {يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون} فرشتگانی که دامانشان به گناه آلوده نمی شود و شب و روزشان طاعت و بندگی است سر طاعتشان چیست؟ {لا يعصون الله ما أمرهم ويفعلون ما يؤمرون} معصیت خداوند را انجام نمی دهند و هر چه را که بدان امر شده اند انجام می دهند {يخافون ربهم من فوقهم ويفعلون ما يؤمرون} آنها از خدایشان می ترسند و هر چه را که بدان امر شده اند انجام می دهند.

پس تقوا نتیجه ترس از خداوند است پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: «إني لأخشاكم لله وأتقاكم له» که آنحضرت خودش را با خشیت ترین و باتقواترین افراد معرفی کرده است اما در مقابل اگر انسان قدر علم را نشناسد و علم را در جهتی که برای آن قرار داده شده است مورد استفاده قرار ندهد و به علم خود عامل نباشد می شود: {أولئك كالأنعام بل هم اضل} می شود شر البریه و خداوند کافران را به «کالانعام» توصیف نموده است و به چهار پایان و حیوانات بلکه گمراهتر از حیوانات، زیرا که حیوان عقل و شعور ندارد و مکلف نیست اما انسان با عقل و شعور و مکلف می باشد و جالب این است که ما در قرآن دو تشبیه داریم در رابطه با یهود که خداوند آنها را در یک جا به الاغ نمود بالله و در جای دیگر به سگ تشبیه می کند.

درباره یهود خداوند فرموده است: {مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفارا} آنهايي که مسئولیت تورات را برعهده گرفتند و این مسئولیت بر دوش آنها گذاشته شد اما آنها از زیر بار آن شانه خالی کردند و به این مسئولیت عمل نکردند {كمثل الحمار يحمل أسفارا} اینها به مانند الاغهایی هستند که کتابهایی را حمل می کنند، و از بین یهود خداوند به یکی از علمای برجسته آنها یعنی «بلعم باعورا» در سوره اعراف اشاره نموده که دنبال هوای نفس خودش رفت و به علمش عمل ننمود و شد «کالکلب» (به مانند سگ) به تعبیر قرآن {ولو شئنا لرفعناه بها} اگر می خواستیم او را با علمش بالا می بردیم {لرفعناه بها} یعنی در علم رفعت است، رفعت در علم به صورت بالقوه وجود دارد: {يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين أوتوا العلم درجات}

{ولكنه أخلد إلى الأرض} ولیکن او به پستی تن در داد و به زمین چسبید. نخواست خداوند او را بالا ببرد {واتبع هواه} و تابع هوای نفس خویش شد {فمثلته كمثل الكلب} خداوند او را به سگی تشبیه کرد.

مناسب می دانم برای اینکه استفاده ای از این بحث برده باشیم نمونه هایی عرض بکنم از اسالیب تبیین و تعلیم پیامبر صلی الله علیه وسلم، زیرا آن حضرت معلمی برای بشریت بود که در وصف خودش می فرماید: «إنما بعثت معلما» (همانا من معلمی مبعوث شده ام) و «إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق» (من مبعوث شده ام تا فضائل و نیکی ها را به کمال برسانم)

در قرآن مشاهده می کنیم که خداوند پیامبرش را اینگونه معرفی می کند: {لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا من أنفسهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة} آنها را تزکیه می کند و به آنها کتاب و حکمت می آموزد. شما به عنوان طالب علم باید رسول خدا را الگوی خودتان قرار دهید در همه زمینه ها و خاصه قضیه تعلیم و تربیت و این مسئله ای نیست که فقط خاص والدین باشد، قضیه تعلیم و تربیت به همه مسلمانها مربوط است.

پدر و مادری که می خواهند فرزندى تحویل جامعه بدهند آنها در واقع معلم و مربی اول فرزندشان هستند که باید بعضی از مسائل را به فرزندانشان بیاموزند یعنی وقتی که رسول خدا امر می کند که «مروا أولادکم بالصلاة لسبع» (در هفت سالگی فرزندانتان را به نماز امر کنید) اما آیا منظور از امر کردن این است که به آنها بگوئیم نماز بخوانید یا اینکه نماز را به آنها تعلیم دهیم؟

نماز و اخلاق اسلامی و آداب معاشرت، اینها آدابی هستند که پدران و مادران باید به فرزندانشان بیاموزند اما با چه اسلوبی؟ باید از رفتار پیامبر صلی الله علیه وسلم درس بگیریم از اسلوبی که آن حضرت در آن زمان بکار برده و جزو پیشرفته ترین



ومتزقی ترین اسلوبهای تعلیمی و تربیتی محسوب می شود. تاکنون هم با پیشرفت علم و تکنولوژی در این عصر این اسالیب حرف اول را در تعلیم و تربیت می زنند.

پیامبر صلی الله علیه وسلم اسلوبهای متعددی را برای تعلیم به کار برده که بنده نمونه هایی از آن را عرض می کنم برای اینکه هر کسی که در مقطع یا مقامی از تعلیم و تربیت قرار گرفت بتواند از این اسالیب برای تعلیم و تربیت افراد جامعه استفاده نماید.

یکی از اسالیبی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به الهام از قرآن بکار برده است و قرآن هم چنین اسلوبی را بکار برده است اسلوب خطاب مستقیم و مخاطب قرار دادن افراد می باشد که {یا ایها الذین آمنوا} و {یا ایها الناس} در قرآن فراوان است، و مخاطب قرار دادن اصحاب یکی از اسلوبهای تعلیم و تربیت بود و هر گاه خواستیم چیزی را به کسی یاد بدهیم او را مخاطب قرار دهیم.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم اصحاب را مخاطب قرار می داد مثلاً می فرمود: یا معاذ، یا علی، یا عائشه، یا معشر المسلمین، یا معشر الأنصار، یا معشر الشباب، یا معشر النساء... و به وسیله این خطاب توجه آنها را به خود جلب می کرد سپس مطلب را برای آنها بیان می کرد.

اسلوب دیگری که رسول خدا صلی الله علیه وسلم از آن استفاده می کرد اسلوب استفاده کردن از فرصتها و مناسبتها برای تعلیم می باشد. گاهی آن حضرت از فرصتی که پیش می آمد آن فرصت را غنیمت می شمرد مثلاً برای تعلیم مطلبی فردی سؤالی می نمود و یا فردی عرض حالی می کرد و یا اشتباهی می کرد پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تعلیم شخص همان سؤال یا اشتباه را غنیمت می شمرد. استفاده از فرصتها و مغتنم شمردن آن برای تعلیم؛

مثلاً شخصی سؤال کرد «نحن نركب البحر ونحمل معنا القليل من الماء فان توضعنا به عطشنا أنتوضوا بماء البحر؟» سؤال کرد: ما سوار بر کشتی می شویم در حالی که اندکی آب همراه خودمان داریم اگر بخواهیم با آن وضو بگیریم تشنه می شویم آیا می توانیم با آب دریا وضو بگیریم پیامبر صلی الله علیه وسلم این را مغتنم شمرد برای تعلیم یک سری مسائل و در جواب فرمودند: «هو الطهور ماء الحل میتته» (آب دریا پاک کننده و مردارش نیز حلال می باشد) که به اضافه مطلب شخص، مطلب دیگری را به او فهمانید و از آن استفاده کرد.

شخصی آمد عرض کرد: «یا رسول الله ما لقیتم من عقرب لدغتنی البارحة» چه کشیدم از عقربی که دیشب مرا گزید. آن حضرت بلافاصله این مطلب و ذکر را به همان مناسبت و عرض حال به او تعلیم داد و گفت «أما لو قلت حين أمسیت أعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق لم تضرک» (اگر هنگامی که در قسمت آخر روز وارد می شدی این جمله را می گفتم: «أعوذ بكلمات الله التامات من شر ما خلق» آن عقرب به تو آسیبی نمی رساند) اینها همه برای ما درس هستند.

شخصی بدون اجازه و سلام وارد شد و گفت: «أألج» آیا وارد شوم؟ آن حضرت به غلامش فرمود: «أخرج إلی هذا وعلمه الإستاذان» برو و اجازه گرفتن را به او بیاموز و به او یاد بده تا بگوید «السلام علیکم أَدْخُل» اول سلام بنما بعداً اجازه ورود بخواه. آن شخص از بیرون شنید، سلام نمود و اجازه ورود خواست. این اسلوبی برای تعلیم است: استفاده از فرصتها و مناسبتها برای تعلیم؛

اسلوب دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت به کار برده است اسلوب تشبیه و تمثیل است. رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای تبیین مطالبی بسیار از تشبیه و تمثیل استفاده می نمودند: برای جا انداختن یک ارزش و یا تنفیر از یک ضد ارزش، مثلاً می فرمود: «مثل المؤمنین فی توادهم و تعاطفهم و تراحمهم مثل الجسد الواحد اذا اشتكى منه عضو تداعی له سائر الجسد بالسهر والحمى» آن حضرت مؤمنان را در عطوفتشان نسبت به همدیگر به جسد واحدی تشبیه می کنند. یا «مثل الجلیس الصالح كحامل المسك إن لم یؤتک من عطره أصابک من ریحہ» (مثال همنشین صالح مثال عطار است که اگر از عطرش به تو ندهد بوی خوش وی به مشامت می رسد)



و در بعضی مواقع پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تقبیح چیزی از تمثیل استفاده می نمود و گاهی تشبیه را تشبیه بلیغ ذکر می کرد بدون اینکه وجه شبه را ذکر کند تا ذهن انسان به همه جا کشیده شود مثلاً می فرمود: «المؤمن مرآة المؤمن» (مؤمن آینه مؤمن می باشد) حالا انسان فکر می کند آینه چه اوصافی دارد، و گاهی برای تقبیح یک ضد ارزش از تشبیه استفاده می نمود مثلاً می فرمود: «العائد فی هبته کالکلب یقیء ثم یعود فی قبیئه» (کسی که در هبه اش رجوع کند و چیزی را که بخشیده پس بگیرد مانند سگی است که استفراغ می کند و استفراغ خود را می خورد) و یا «مثل العالم الذی یعلم الناس الخیر وینسی نفسه کمثل السراج یضئ للناس ویحرق نفسه» (انسان عالمی که چیزی را به دیگران می آموزد و خودش را فراموش می کند مانند چراغی است که برای دیگران روشن می کند اما خودش را آتش می زند) و آن حضرت از تشبیه برای تعلیم و تربیت استفاده می نموده اند.

یکی از اسلوبهایی که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت از آن استفاده می نمود اسلوب الگو پردازی و استفاده و تقلید از یک الگو بود. گاهی آن حضرت کاری را انجام می داد مثلاً می فرمود «صلوا کما رأیتونی أصلی» (نماز بخوانید آنگونه که مرا دیدید نماز می خوانم) و یک بار بر روی منبر کیفیت نماز را برای یارانش تعلیم داد، و در مورد مناسک حج فرمودند: «خذوا عنی مناسککم» (مناسک خودتان را از من بگیرید) و آن حضرت به وسیله تعلیم عملی و ایجاد الگو دیگران را تعلیم می دادند.

اسلوب دیگری که آن حضرت برای تعلیم و تربیت بکار می گرفت اسلوب عدد و شمارش است. گاهی آن حضرت برای بیان یک مطلب که اشخاص به صورت منظم آن را یاد بگیرند از عدد و شمارش استفاده می نمود و عددی را ذکر می کرد. مثلاً می فرمود: «سه چیز کفاره گناهان است... سه چیز انسان را نجات می دهد... چهار چیز علامت نفاق است... حق مسلمان بر مسلمان پنج یا شش چیز می باشد... هفت نفر در زیر سایه عرش خداوند جای می گیرند...» بنده نمونه هایی را به صورت مختصر عرض کردم. عدد و شمارش تاثیر دارد یعنی اگر انسان چیزی به صورت منظم به او گفته شود بهتر آن چیز را به خاطر می سپارد.

از اسلوبهای دیگری که آن حضرت در تعلیم و تربیت از آن استفاده می نمود اسلوب قصه گویی می باشد؛ قصه گویی یعنی بیان یک مطلب در قالب قصه، قصه هایی را پیامبر صلی الله علیه وسلم بیان می نمود، مثلاً برای اهمیت اخلاص قصه آن سه نفر را ذکر می کرد که در غاری گیر افتادند و درب غار بر روی آنها مسدود شد و هیچ راه نجاتی نداشتند و تنها راه نجات خود را در متوسل شدن به اعمال خالص خودشان دیدند؛ هر کدام خالصانه ترین عمل خود را بر شمرد و در پیشگاه خدا عرض نمود و به آن توسل جست و از خداوند خواست به واسطه آن عمل آنها را از این مخمصه نجات دهد و برهاند و از برکت اخلاصشان آن درب غار کنار رفت و آنها توانستند نجات پیدا کنند.

و قصه آن سگی را ذکر می کند که تشنه بود و از شدت تشنگی خاکهای مرطوب چاه را می خورد شخصی گنه کار دلش به حال آن سگ سوخت، به داخل چاه رفت و با کفشهای خودش آب را بالا آورد و به آن سگ تشنه داد؛ خداوند آن بنده را به خاطر این ترحمش مورد عفو و مغفرت خودش قرار داد. اینها نمونه قصه هایی هستند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای بیان و جا انداختن مطلبی بیان می نمود.

از اسلوبهای دیگری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت از آن استفاده می نمود اسلوب تأکید است و ایشان برای بیان مطلبی از تأکید استفاده می نمود. گاهی اوقات آن حضرت برای بیان مطلبی قسم یاد می کرد و جمله را با «والذی نفسی بیده» آغاز می کرد تا اهمیت آن را برساند.

گاهی اوقات هم به وسیله تکرار، مطلبی را تأکید می نمودند: «کان اذا تکلم بکلمة أعادها ثلاثا حتی تفهم عنه» (گاهی برای تفهیم حرفش آن را سه مرتبه تکرار می نمودند). یک بار در سفری یکی از یاران تعریف می کند که ما در سفر بودیم وقت نماز عصر تنگ شده بود شتابان وضو می گرفتیم. رسول خدا فرمودند: «ویل للاعقاب من النار» و دو تا سه مرتبه این جمله



را تکرار نمودند که (وای بر پاشنه های پا از آتش جهنم) و گاهی آن حضرت تکرار و تاکید را با هم ذکر می نمود و می فرمود: «والله لا یؤمن، والله لا یؤمن، والله لا یؤمن» تکرار و قسم را با هم بیان می نمود و سه بار فرمود «والله لا یؤمن» (قسم به خدا ایمان نمی آورد) «من لا یأمن جاره بوائقه» (کسی که همسایه اش از آزار و اذیت وی در امان نباشد). از اسلوبهای دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت بکار می برد اسلوب بر انگیزختن انگیزه و اشتیاق و کنجکاو می باشد تا مخاطب کنجکاو شود و انگیزه تعلّم در وی به وجود بیاید. آن حضرت گاهی با استفهام و سؤال این انگیزه را ایجاد می کرد مثلاً می فرمود: «أتدرون ما الغیبه؟» آیا می دانید غیبت چیست؟ و با این سؤال انگیزه فراگیری را در اصحاب ایجاد می کرد و آنها می گفتند: «الله ورسوله أعلم» بعد می فرمود: «ذکرک أخاک بما یکره» (اینکه برادر مسلمانان را به آنچه خوشش نمی آید یاد کنی)

یا می فرمود: «ألا أخبرکم بأفضل من درجة الصلوة والصیام والصدقة؟» (آیا شما را خبر ندهم به کاری که درجه اش از نماز و روزه و صدقه بیشتر است؟) اصحاب تعجب کردند که این چه کاری است که که از نماز و روزه و صدقه بهتر است؟! بعد آن حضرت فرمودند: «اصلاح ذات البین فان فساد ذات البین هی الحالقة» (اصلاح روابط انسانی زیرا فساد روابط اجتماعی تراشنده و از بین برنده دین و اعمال و حسنات انسان است) با سؤال و استفهام آن حضرت این مسائل را ایجاد می کرد بعد مطلب را بیان می فرمود.

گاهی اوقات آن حضرت برای بیان مطلبی آن را بصورت معما مطرح می کرد مثلاً می فرمود: «إن من الشجرة شجرة لا یسقط ورقها وإنما مثل المسلم، فحدثونی ما هی؟» آن حضرت این معما را برای یارانش مطرح نمود که (از بین درختان درختی است که برگش نمی افتد و این مثال انسان مسلمان است مرا خبر دهید که این چگونه درختی است؟) اصحاب هر کدام فکری به ذهنشان خطور کرد و درختی را در نظر گرفتند، ابن عمر رضی الله عنهما می فرماید: من به دلم خطور کرد که این درخت، درخت نخل است ولی به خاطر اینکه افرادی بزرگتر از من بودند جرأت نکردم حرفی بزنم و رسول خدا صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: «هی النخلة» (این درخت، درخت نخل است) که همه اجزای آن دارای خیر و برکت می باشد انسان مؤمن باید اینگونه باشد: «مثل المؤمن مثل النخلة ما أخذت منها من شیء نفعک» (مثال مؤمن مثال نخل است که هر چه از آن بگیری به تو نفع می رساند) مسلمان باید اینگونه باشد و نفع و برکتش به همه جا و همه کس برسد. سراسر وجودش در خدمت جامعه باشد.

گاهی هم پیامبر صلی الله علیه وسلم از اشتباه یک فرد برای تعلیم استفاده می کرد و وی را به خاطر عملش تخطئه می نمود و در او حس کنجکاو و انگیزه و اشتیاق فراگیری را به وجود می آورد، شخصی وارد مسجد شد و در انتظار آنحضرت و در گوشه ای از مسجد نماز خواند.

آن فرد «مسئ الصلاة» که قصه اش معروف است سه بار نمازش را خواند و هر بار که نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم می آمد و سلام می کرد پیامبر به او می فرمود: «إرجع فصل فإنک لم تصل» (برگرد و نمازت را بخوان که تو نماز نخوانده ای) آنحضرت سه بار این مطلب را تکرار فرمودند تا انگیزه و اشتیاق فراگیری در وی بوجود بیاید و سراسر وجودش شور و شوق شود برای یاد گرفتن نماز صحیح. در نهایت آن شخص گفت: «والذی بعثک بالحق ما أحسن غیر هذا فعلمنی» (قسم به آن کسی که تو را به حق مبعوث کرده است بهتر از این بلد نیستم پس به من یاد بده) و خودش متقاضی فراگیری و تعلّم شد و آنحضرت طریقه درست نماز را به وی یاد داد.

از اسلوبهای دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت بکار می برد اسلوب تصحیح معیارها می باشد. تصحیح یک معیار و ردّ یک معیار نادرست، آن معیارهایی که در جامعه حاکم است و ذهنیهایی که در جامعه وجود دارد، و می فرمود: «لیس الغنی عن کثرة العرض ولكن الغنی غنی النفس» (غنا و بی نیازی این نیست که انسان مال فراوان داشته باشد بلکه غنای واقعی بی نیازی نفس است) و در جای دیگر می فرماید: «لیس الشدید بالصرعة إنما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب» (قهرمان به کسی نمی گویند که در کشتی پشت همه را به زمین می زند بلکه قهرمان واقعی کسی است که در هنگام خشم و عصبانیت خودش را کنترل می کند و بر خودش مسلط شود) و معیارها را تصحیح می کرد سپس



معیار درست را بیان می نمود.

از اسالیب دیگری که پیامبر صلی الله علیه وسلم در تعلیم و تربیت بکار می برد اسلوب مقایسه است، مقایسه یک مطلب با مطلبی دیگر، مثلاً مقایسه دنیا با آخرت و یا «مثل الذی یدکر ربه والذی لا یدکر مثل الحی والمیت» (مثال کسی که ذکر خدا می کند و کسی که ذکر خدا نمی کند مثال مرده و زنده است) و یا «فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب» (فضیلت شخص عالم بر شخص عابد مانند فضیلت ماه چهارده بر بقیه ستاره ها می باشد) و می فرمود: «الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر» مؤمن و کافر را آن حضرت در مقایسه با دنیا اینگونه بیان می کند که (دنیا برای مؤمن زندان اما برای کافر بهشت می باشد).

و از اسالیب دیگری که رسول الله صلی الله علیه وسلم برای تعلیم و تربیت از آن استفاده می نمود اسلوب نمایش بود یعنی نشان دادن تصویری عملی یک قضیه به صورت نمایش، آن حضرت چیزی را برای یاران خودش ترسیم می نمود مثلاً در فصل زمستان شاخه خشکی را از زیر درختی گرفت و آن را تکان داد تا همه برگهایش ریخت، بعد به یارانش فرمود: «ببینید انسان مسلمان وقتی به نماز می ایستد و خالصانه به درگاه خداوند نماز می خواند اینگونه گناهانش می ریزند» یک بار آن حضرت خط مستقیمی را کشید و اطراف آن را خطوط کوچکی کشید بعد به یارانش فرمود: «این خط مستقیم مثال صراط مستقیم است و این خطوط کوچک راههای بیراهه شیطانی است که بر هر یک از این راهها شیطانی ایستاده است و انسان را به سمت خودش دعوت می کند» مثال صراط مستقیم و خطراتی است که در جاده مستقیم هر انسانی را تهدید می کند.

گاهی آن حضرت بعنوان وسیله کمک آموزشی از اسلوب حرکت و اشاره استفاده می کرد «أنا وكافل الیتیم فی الجنة هكذا» و به انگشت سبابه و وسطی اشاره می کرد، «من و سرپرست یتیم در بهشت مانند این دو انگشت در کنار هم هستیم.» «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً وشبک بین اصابعه» (مؤمن برای مؤمن مانند ساختمان است که اجزایش اینگونه همدیگر را محکم نگه داشته اند) و برای بیان یکپارچگی این امت انگشتانش را در هم فرو برد و همچنین می گفت: «التقوی ههنا ویشیر إلی صدره» (و با اشاره به سینه اش می فرمود که تقوا اینجاست) مرکز و منشأ تقوا را آن حضرت به یارانش به وسیله اشاره می فهماند.

از اسلوب هایی که آن حضرت برای تعلیم بکار می برد اسلوب باز پس گرفتن درس از متعلمین است، درسی که آن حضرت داده بود از یاران پس می گرفت حدیث براء بن عازب معروف است که پیامبر صلی الله علیه وسلم دعای هنگام خواب را به وی تعلیم داد آن حضرت مطلبی را که یاد داده بود پس می گرفت و از همان شخص می شنید و استماع می کرد و اشتباه وی را تصحیح می نمود.

این کار را برای براء بن عازب انجام داد و فرمود: «إذا أتیت مضجعک فتوضأ وضوءک للصلاة ثم اضطجع علی شقک الأيمن ثم قل: اللهم انی أسلمت وجهی إلیک و فوضت امری إلیک وألجأت ظهری إلیک و رغبةً ورهبةً إلیک لا ملجأ ولا منجأ منک إلا إلیک اللهم أمنت بکتابک الذی أنزلت وبنبیک الذی أرسلت» براء می گوید من این دعا را تکرار کردم تا یاد بگیرم سپس درس را پس دادم و در آخر گفتم «أمنت بکتابک الذی أنزلت وبرسولک الذی أرسلت» پیامبر فرمود: «لا وبنبیک الذی أرسلت» (نه بگو: وبنبیک الذی أرسلت) آنگونه که آن حضرت یاد داده بود همانگونه می خواست و اشتباهش را تصحیح نمود.

امیدواریم که خداوند همه ما را مورد عفو و عنایت خودش قرار دهد و ما را جزو بندگان خالص و مخلص خودش قرار دهد. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین والسلام علیکم ورحمة الله تعالی وبرکاته



رقیہ و دعاہای شرعی از کتاب و سنت

شروط رقیہ شرعی

- ۱- رقیہ باید با کلام خداوند و صفاتش باشد.
- ۲- رقیہ باید به زبان عربی باشد و یا معنای آن به زبان دیگری که مفهوم باشد.
- ۳- رقیہ کننده نباید معتقد باشد که خود رقیہ مؤثر هست، بلکه باید اعتقاد داشته باشد که تاثیرش توسط خداوند متعال هست.

آیات وارده در قرآن کریم

- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ { الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ * الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * مَا لَکَ یَوْمَ الدِّیْنِ * اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَاِیَّاکَ نَسْتَعِیْنُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ * صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَعْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّیْنَ }
- بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ { اَلَمْ * ذٰلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیْهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ * الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُوْنَ * وَالَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنزِلَ اِلَیْکَ وَمَا اُنزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُوْنَ * اُولٰٓئِکَ عَلٰی هُدًی مِنْ رَبِّهِمْ وَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ }
- { اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْکِ الَّتِیْ تَجْرِیْ فِی الْبَحْرِ بِمَا یَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا اُنزِلَ اللّٰهُ مِنْ السَّمٰوٰتِ مِنْ مَّاءٍ فَاَخْبَا بِهٖ الْاَرْضُ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَتَّ فِیْهَا مِنْ کُلِّ دَابَّهٍ وَتَصْرِیْفِ الرِّیَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لَآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُوْنَ }
- { اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ لَا تَاْخُذُهٗ سِنَةٌ وَّلَا نَوْمٌ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِیْ یَشْفَعُ عِنْدَهٗ اِلَّا بِاِذْنِهٖ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهٖ اِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهٗ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَلَا یَئُوْدُهٗ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ }
- { اَمَّا الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُوْنَ کُلٌّ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَآئِکَتِهٖ وَکُتُبِهٖ وَرُسُلِهٖ لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهٖ وَقَالُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا غُفْرٰنَکَ رَبَّنَا وَاِلَیْکَ الْمَصِیْرُ * لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا کَسَبَتْ وَعَلَیْهَا مَا اَکْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُوَاخِذْنَا اِنْ نَسِیْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا اِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلٰنَا فَانصُرْنَا عَلٰی الْکٰفِرِیْنَ }
- { اِنَّ رَبَّکُمْ اللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلٰی الْعَرْشِ یُعْشِی الْلَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهٗ حِثِّثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُوْمَ مُسَخَّرٰتٍ بِاَمْرِهٖ اَلَا لَهٗ الْخَلْقُ وَاَلَا الْمُرُوْدُ تَبٰرَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ }
- { اِنَّ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لَآیٰتٍ لِّاُولِی الْاَلْبَابِ * الَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیٰمًا وَقُعُوْدًا وَعَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَكَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحٰنَکَ فِیْنَا عَذَابِ النَّارِ }
- { اَفْحَسِبْتُمْ اَنْمَّا خَلَقْنَاکُمْ عَبَثًا وَاَنْکُمْ اِلَیْنَا لَا تَرْجَعُوْنَ * فَتَعَالٰی اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیْمِ * وَمَنْ یَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهٗ بِهٖ فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ عِنْدَ رَبِّهٖ اِنَّهٗ لَا یُعْلِحُّ الْکٰفِرُوْنَ * وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَاَرْحَمْ وَاَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِیْنَ }
- { وَاَوْحِیْنَا اِلٰی مُوسٰی اَنْ اَلْقِ عَصَاکَ فَاِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفَکُوْنَ * فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ * فَعَلَبُوْا هٰنَالِکَ وَاَنْقَلَبُوْا صٰغِرِیْنَ }
- { وَقَالَ فِرْعَوْنُ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ اَنْتَ بِکُلِّ سَاحِرٍ عَلِیْمٍ * فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَهٗ قَالَ لَهُمْ مُوسٰی اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْمَُوْنَ * فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسٰی مَا جِئْتُمْ بِهٖ السَّحْرِ اِنَّ اللّٰهَ سَیَبْطِلُهٗ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِیْنَ * وَیَحِقُّ لِلّٰهِ الْحَقُّ بِکَلِمٰتِهٖ وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ }
- { قَالُوْا یَا مُوسٰی اِنَّمَا اَنْ تَلْقٰی وَاِنَّمَا اَنْ نَّکُوْنَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰی * قَالَ بَلْ اَلْقُوْا فَاِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصْبُهُمْ یُحٰثِلُ اِلَیْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّهُمْا تَسْعٰی * فَاَوْجَسَ فِیْ نَفْسِهٖ خِیْفَهٗ مُوسٰی * فَلَمَّا لَا تَخَفْ اِنَّکَ اَنْتَ الْاَعْلٰی * وَاَلْقِ مَا فِیْ یَمِیْنِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوْا اِنَّمَا صَنَعُوْا کِیْدٌ سَاحِرٍ وَلَا یُعْلِحُّ السَّاحِرُ حِیْثُ اَتٰی }
- { وَالصّٰفّٰتِ صَفًّا * فَالزّٰجِرٰتِ زَجْرًا * فَالتّٰلِیٰتِ ذِکْرًا * اِنَّ اِلَهِکُمْ لَوٰحِدٌ * رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ * }



إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ * وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ * لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُفْذَقُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ *
 دُخُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ * إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ {
 } هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ
 الْمُؤْمِنُ الْمُهِيمُنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ
 لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ {
 } وَنَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا {
 } وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ {
 } وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا {
 } قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ * لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ * وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ * وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ *
 لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ {
 } قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ {
 } قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ * مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ * وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ * وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ * وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا
 حَسَدَ {
 } قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ * مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ
 الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ {

دعاہای وارده در سنت

- ((أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ)) .
- ((أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَةٍ ، وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَةٍ)) .
- ((أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهَا بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَمِنْ شَرِّ مَا يَعْجَرُ فِيهَا ، وَمِنْ شَرِّ مَا ذُرَّ فِي الْأَرْضِ ، وَمِنْ شَرِّ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا ، وَمِنْ فِتْنِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَمِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ يَا رَحْمَنُ)) .
- ((أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَةِ مِنْ غَضَبِهِ وَعِقَابِهِ ، وَمِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَمِنْ شَرِّ هَمْزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَحْضُرُونَ)) .
- ((اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ ، وَكَلِمَاتِكَ التَّامَةِ مِنْ شَرِّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ)) .
- ((اللَّهُمَّ أَنْتَ تَكْشِفُ الْمَآثِمَ وَالْمَغْرَمَ نَ ، اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَهْزِمُ جَنْدَكَ وَلَا يَخْلِفُ وَعْدَكَ ، سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ)) .
- ((أَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْعَظِيمِ الَّذِي لَا شَيْءَ أَعْظَمُ مِنْهُ ، وَبِكَلِمَاتِهِ التَّامَاتِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهَا بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ وَأَسْمَاءِ اللَّهِ الْحُسْنَى مَا عَلِمْتَ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَ ذُرَّأً وَ بَرَّأً ، وَمِنْ كُلِّ ذِي شَرٍّ لَا أُطِيقُ شَرَّهُ ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهِ، إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ))
- ((اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَأَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَكُنْ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ، وَأُحْصِيَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي ، وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشَرِّكَه ، وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ، إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)) .
- ((تَحَصَّنْتُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَإِلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ ، وَتَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ، وَاسْتَدْفَعْتُ الشَّرَّ بِلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ))
- ((حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ، حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْعِبَادِ ، حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِ ، حَسْبِيَ الرَّزَاقُ مِنَ الْمَرْزُوقِ ، حَسْبِيَ اللَّهُ ، هُوَ حَسْبِيَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يَجِيرُ وَلَا يَجَارُ عَلَيْهِ ، حَسْبِيَ اللَّهُ وَكُفَى ، سَمِعَ اللَّهُ مِنْ دَعَا ، وَلَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مَرْمَى))
- ((حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ))



• ((بسم الله أرقیک من كل داء يؤذیک ومن شر كل نفس أو عين حاسد الله یشفیک، باسم الله أرقیک))
• ((أسأل الله العظیم رب العرش العظیم أن یشفیک))

=====

سایت نوار اسلام
IslamTape.Com

مصدر: سایت دایرة المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com

آیا دعای ختم قرآن سنت است؟

چیزی بنام دعای ختم قرآن در اسلام وجود ندارد، ولی از عبدالله ابن عمر وارد شده است که پس از ختم قرآن بچه ها را جمع می نمود بدین منظور که آمین بگویند به این منظور که آنها هنوز به سن تکلیف نرسیده اند و بی گناهند و دعایشان برای اجابت نزدیکتر است.

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

سایت جامع فتاوی اهل سنت و جماعت

IslamPP.Com

مصدر: سایت دایرة المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com



شناخت صحابه کرام

یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم

دکتر عبدالحسین زرین کوب

اشاره: استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب (۱۳۰۱-۱۳۷۸ ه.ش.) یکی از دانشمندان و فضیلتی برجسته ایران معاصر است. ایشان در ادبیات و تاریخ دارای آثار ارزشمندی است. در این جا قسمتی از کتاب بامداد اسلام را با هم می خوانیم که از نگاه یک شخص منصف شیعی مذهب به بررسی زندگی و خدمات یاران پیامبر پرداخته است.

بسیاری ازین یاران سالهای دراز در دوستی پیغمبر پایداری و فداکاری نشان داده بودند. ارقم بن ابی الارقم در مکه در بحبوحه تضییقات و محدودیت های قریش خانه خود را به پیغمبر واگذاشته بود. در خانه او بود که اولین دسته مسلمانان بر رگم فشارها و سختی های مخالفان با پیغمبر خویش ارتباط می یافتند، دین خود را از وی تعلیم می گرفتند و پشت سر وی نماز می خواندند. این ارقم از خاندان بنی مخزوم بود و با آن که مخزومی ها در آن هنگام با محمد به شدت دشمنی می ورزیدند ارقم از پذیرایی و خدمتگزاری نسبت به پیغمبر هیچ کوتاهی نداشت.

ابو بکر بن ابی قحافه که بعدها خلیفه پیغمبر و فرمانروای مسلمانان شد قسمت عمده مالی را که طی سالها در تجارت

اندوخته بود در راه محمد صلی الله علیه وسلم و دوستی او خرج کرد.

طلحه بن عبد الله که بعدها داستان جنگ جمل نام او را مشهور کرد، در روز احد به دست و تن خویش سپر پیغمبر شد، چندان که دستش آسیب سخت دید و بیست و چهار زخم بر تنش وارد آمد.

علی بن ابی طالب شبی که پیغمبر از مکه به مدینه هجرت می کرد در بستر او غنود و از خطر نهراسید. بسیاری از یاران دیگر نیز در راه پیغمبر از هیچ جانبازی دریغ نمی ورزیدند. عده یی از آنها مخصوصا در مکه برای خاطر دین خویش سختی ها دیده بودند. بعضی چون کس و کاری نداشتند زیاده مورد آزار مشرکان می شدند. بسیاری را قریش ریشخند می کردند، پست و فرومایه می خواندند و حتی برخی را شکنجه می کردند. غالب این یاران بعدها نیز هم چنان ثابت قدم ماندند و وفادار. سرگذشت بعضی از آنها

سرگذشت فداکاری و ایمان بود. از جمله عمار بن یاسر که پدر و مادرش در راه مسلمانی و از صدمه مشرکان تباہ شده بودند خود نیز در مکه به خاطر دین سختی بسیار دید. در مدینه هم در تمام غزوه ها با پیغمبر همراه بود. بعدها که عمر بن خطاب او را امارت کوفه داد، باز در نهایت پارسایی می زیست. در دوره عثمان مثل بسیاری از مسلمین دیگر ناخشنودی داشت و یک بار عثمان را نیز دشنام داد. سرانجام هم در جنگ صفین که همراه علی آمده بود کشته شد. خباب بن ارت در مکه به بندگی افتاده بود و آزادی یافته. مشرکان قریش شکنجه اش دادند تا ترک اسلام کند و او نکرد. در مدینه هم از پیغمبر جدا نشد. بعدها به کوفه رفت و آن جا وطن گزید تا مرد. علی به هنگام بازگشت از صفین بر وی نماز خواند. صهیب بن سنان هم آزاد کرده یی بود در مکه و چون یک چند در روم به اسارت افتاده بود او را رومی می خواندند. در مکه چون بی پشت و پناه بود مورد آزار مشرکان شد و از دین بازنگشت. وقتی آهنگ هجرت به مدینه داشت اهل مکه مانع شدند. گفت: اگر من همه مال خویش به شما واگذارم به من کاری ندارید. گفتند: نه، صهیب مال بداد و به مدینه رفت و پیغمبر چون او را بدید گفت: صهیب سود کرد، صهیب سود کرد.

بلال بن رباح بنده یی زنگی بود از آن امیه بن خلف و او وی را به سبب مسلمانی شکنجه های سخت می کرد. ابو بکرش از مال خویش بخرید و آزاد کرد و وی به خدمت پیغمبر پیوست. در مدینه مؤذن پیغمبر بود، اما بعد از وی دیگر اذان نگفت. از





ابوبکر رخصت یافت و در شام سکونت جست. گویند: وقتی عمر به شام رفت از او درخواست تا اذان بگوید. چون صدایش بلند شد عمر بگریست و مسلمانان نیز. از آن که صدای او پیغمبر را به یاد مردم می آورد، پیغمبر را که آن همه محبوب بود. کسانی که به خاطر مسلمانی در مکه دستخوش آزار و بیداد مشرکان شدند عده شان به همین چند تن محدود نمی شد. با این همه در بین یاران پیغمبر کسانی هم بودند که در مهاجرت به حبشه امتحان وفا و ثبات خویش را دادند. بعضی از این یاران در راه مهاجرت خویش بلاهای سخت دیدند، و رای غربت و آوارگی. از آن جمله بود سلمه بن هشام برادر ابو جهل. این سلمه در نوبت دوم به حبشه رفت و آنجا با دیگر مسلمانان سختی ها دید و رنج ها. چون به مکه بازگشت ابو جهل وی را بگرفت و حبس کرد و او تا به هنگام غزوه خندق نتوانست به مدینه رود. نظیر این سخت گیری را ابو جهل به کمک برادر دیگرش حارث نسبت به عیاش بن ابی ربیعه کرد. عیاش پسر عم ابو جهل بود و برادر او از جانب مادر. وی نیز در نوبت دوم به حبشه رفت. وقتی از حبشه به مکه آمد هنگام هجرت مسلمین بود به مدینه. وی نیز راه مدینه پیش گرفت و با عمر بن خطاب همراه شد. چون نزدیک مدینه رسید ابو جهل و برادرش حارث با یک تن از یاران خویش پیش وی آمدند و گفتند: مادرت بیمار شده است و نذر کرده است که تا ترا نبیند نه از آفتاب به سایه رود نه موی خویش را شانه کند و نه چیزی بخورد جز پاره نانی خشک. عیاش متاثر شد و آهنگ بازگشت کرد، عمر گفت: این ها راست نمی گویند، قصدشان آنست که ترا از دین خویش بگردانند. اما سخن عمر در عیاش نگرفت. گفت: ناچار به مکه می روم و باز می گردم. پس با قوم راه مکه پیش گرفت. آن ها در راه وی را گرفتند و بند کردند. عیاش در مکه گرفتار شد و نتوانست به مهاجران مدینه بیوندد. گویند: یک پای او را با یک پای سلمه در قیدی بسته بودند و آن ها را در تنگنایی به زندان افکنده بودند تا چند سال بعد که پس از وقعه احد به مدینه رفت و آنجا بود تا بعد از رحلت پیغمبر در مکه وفات یافت. نظیر این ماجرا برای هشام برادر کهنتر عمرو بن عاص هم پیش آمد. این هشام نیز در نوبت دوم به حبشه رفت و چون به مکه آمد با دیگر مسلمانان آهنگ هجرت مدینه داشت. اما در راه پدرش او را بگرفت و بند کرد. وقتی پدرش وفات یافت، وی در صدد فرار برآمد اما کسانش او را بگرفتند و باز به حبس افکندند و او همچنان در حبس بود تا بعد از واقعه خندق که توانست به مدینه رود، نزد پیغمبر. کنیه او ابو العاص بود و پیغمبر او را ابو المظیع خواند.

باری کسانی از مسلمانان که در این دو نوبت به حبشه رفتند غالباً در غربت و در وطن سختی بسیار دیدند. حتی مشرکان تا پیش نجاشی فرمانروای حبشه هم آن ها را دنبال کردند. داستان آن ها سرگذشت سختی و آوارگی بود، در راه خدا و در دوستی پیغمبر. از جمله کسانی که در نوبت اول به حبشه رفتند عثمان بود، داماد پیغمبر.

زنش رقیه هم که دختر پیغمبر بود در این هجرت با او همراه شد. جعفر بن ابی طالب پسر عم پیغمبر نیز به حبشه رفت. اما در نوبت دوم، و مدتی آنجا ماند. وقتی بازگشت مقارن فتح خیبر بود و پیغمبر که از دیدار او زیاده خشنود شده بود گفت: نمی دانم از فتح خیبر بیش تر خوشحال شدم یا از دیدار جعفر. گذشته از این ها ابو عبیده جراح، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، مقداد بن اسود، ابو موسی اشعری، و عبد الله بن مسعود هم از کسانی بودند که به مهاجرت حبشه رفتند و در آن راه سختی ها دیدند. ابوبکر نیز یک بار به قصد حبشه بیرون آمد اما منصرف شد و در مکه ماند. روی هم رفته کسانی که به مهاجرت حبشه رفتند تعدادشان بسیار بود. این یاران رسول در مکه از دست مشرکان آزار بسیار دیده بودند و با این همه در راه دین پایداری و استواری بسیار نشان می دادند.

از کسانی که هر دو نوبت به مهاجرت حبشه رفتند عثمان بن مظعون بود، دایی حفصه بنت عمر از زن های پیغمبر. این عثمان بن مظعون تمایلات زاهدانه داشت و از پیشروان زهاد اسلام بود. گویند: وی یک بار در صدد برآمد خویشتن را از مردی بیندازد زن و خانه را هم رها کند و سر به بیابان بگذارد، اما پیغمبر وی را از این کارها منع کرد. در واقع پیغمبر با آن که خود در نهایت سادگی می زیست، با شیوه رهبانی موافق نبود. حدیث ها هست حاکی از آن که یاران را از افراط در زهد بر حذر می داشت چنان که عبد الله پسر عمرو بن عاص را که می خواست خویشتن را تسلیم روزه های طولانی و شب زنده داری های مستمر کند، نیز از این کارها باز داشت. با این همه تمایلات زاهدانه در نزد بعضی از یاران همراه بود با فقر و قناعت. کسانی از یاران که اصحاب صفه خوانده می شدند مخصوصاً ازین حیث شهرت دارند. این ها جماعتی بودند از



مهاجران فقیر که در مدینه خانه نداشتند و از این رو در صفا مسجد زندگی می کردند. در باب فقر و زهد این اصحاب صفا بعدها صوفیه روایات زیاد نقل کردند که بعضی از آن‌ها خالی از اغراق نیست. تعداد آن‌ها را نیز به اختلاف ذکر کرده اند و بی شک عده شان کم و زیاد می شده است. گویند: و ظاهراً از مبالغات صوفیه است که این قوم بیش تر اوقات برهنه بودند و خود را میان ریگ پنهان می کردند، حتی چون هنگام نماز می رسید آن‌ها که جامه یی داشتند نماز خویش به جای می آوردند و در ریگ پنهان می شدند تا دیگران آن جامه ها بیوشند و به نماز بروند. به هر حال این جماعت کسانی بوده اند که در مدینه کس و کاری نداشته اند خواه از مهاجرین مکه و خواه از اعراب بادیه که به دیدار پیغمبر می آمده اند. چون جایی برای آن‌ها معین نبود در مسجد صفا یی ساخته شد تا آن‌جا به سر برند و از مسلمانان مدینه کسانی که ثروت و مکتبی می داشتند آن‌ها را دستگیری می کرده اند. شروع به غزوات و نیل به غنائیم رفته رفته بسیاری از آن‌ها را توانگر کرد اما نام اهل صفا بر آن‌ها ماند و خود آن‌ها نیز ظاهراً به این نام افتخار می کردند. از جمله کسانی که نام‌شان در شمار اهل صفا آمده است ابو عبیده جراح است و زید بن خطاب برادر عمر خطاب. چنان که بلال بن رباح و خباب بن الارت و صهیب بن سنان نیز به موجب روایات مشهور یک چند جزو این طایفه بوده اند. ابوذر غفاری هم از این طایفه بود. از او نقل کرده اند که گفت: من از اهل صفا بودم چون شام هنگام فرا می رسید به در خانه پیغمبر می رفتیم و او می فرمود تا هر یک از ما با یک تن از یاران باز گردد. آنگاه ده تن یا کمتر که از اهل صفا باقی می ماندیم پیغمبر خود ما را به خانه می برد و چون از خوردن فارغ می شدیم می فرمود تا در مسجد بخوابیم (۱). نیز از کسانی که جزو اهل صفا محسوب شده اند مقدار بن اسود، عمار بن یاسر، ابو دردا، ابا هریره و سلمان فارسی را می توان یاد کرد. گویند: پیغمبر با آن‌ها دل‌نوازی‌ها می کرد و ایشان را به بهشت مؤده ها می داد. عده یی از اصحاب صفا آزادگان فقیر بودند و عده یی بیش تر کسانی بودند که پیغمبر یا دیگر مسلمانان آزادشان کرده بودند.

در حقیقت این آزادکردگان هم خواه از اهل صفا و خواه غیر از آن نزد پیغمبر با سایر مسلمانان تفاوتی نداشتند. از آن که محمد صلی الله علیه وسلم در حق همه محبت داشت و حتی پسر خوانده خود او یک آزاد کرده بود: زید بن حارثه. این زید در جاهلیت در دست غارتگران به اسارت افتاده بود او را در عکاظ فروخته بودند و برای خدیجه که بعدها زن پیغمبر شد، خریده بودندش به چهار صد درهم و به قولی ششصد. خدیجه هم وقتی به محمد پیوست، غلام را بدو بخشید. بعدها پدر که نشان فرزند را گم کرده بود از وجود او آگاه شد به مکه آمد و او را از محمد درخواست. محمد زید را مخیر کرد که نزد وی بماند یا همراه پدر و کسان خویش بازگردد. زید ترجیح داد که هم نزد محمد بماند. محمد نیز او را به فرزندی گرفت و مردم زید بن محمد خواندندش. چون محمد دعوت خویش آشکار کرد، زید که هم در خانه او می زیست اسلام آورد. بعدها پیغمبر دختر عمه خویش زینب بنت جحش را به عقد او درآورد. اما چندی بعد زید زن را طلاق داد و پیغمبر او را برای خود گرفت. این داستان مجالی داد به بدخواهان که برای آن شاخ و برگ‌ها درست کردند. گزاف‌گویان گفتند: محمد صلی الله علیه وسلم زنی را که از آن پسر باشد بر پدر حرام می داند اما خود زنی را که از آن زیدست، به زنی می کند. وحی خدایی آمد که پسر خوانده در حکم پسر نیست و محمد هم پیغمبر خداست، پدر کسی نیست. از این پس زید را به نام پدرش خواندند: زید بن حارثه. پیغمبر زید را که دست پرورده و آزاد کرده اش بود بسیار دوست می داشت. مکرر او را در لشکر کشی‌ها ماموریت داد و فرماندهی. وقتی هم که وی در غزوه مؤته کشته شد پیغمبر از خبر مرگش به سختی گریست. پسر این زید نامش اسامه بن زید نیز نزد پیغمبر زیاد محبوب بود. از این رو او را اسامه الحب می خواندند، چنان که پدرش زید الحب خوانده می شد. پیغمبر درباره او مهربانی بسیار می کرد، چنان که گویند: در هنگام سواری بسا که او را در ترک خویش می نشاند. در آخرین روزهای عمر خویش نیز او را سرکردگی مسلمین داد، برای جنگ شام. در حالی که او بیست سالی بیش نداشت و پیران سالخورده در زیر فرمانش بودند.

یک تن دیگر از آزاد کردگان وی سلمان بود، سلمان فارسی. این سلمان پیش از اسلام خویش مجوسیی بود ایرانی. گویند: از رامهرمز بود در ولایت استخر و بعضی هم گفته اند: از اصفهان بود از دیه جی. پدرش دهقان بود و دهقان زاده فارسی یک چند نزد راهبی ترسا می رفت. سرانجام آیین نصرانی گزید و در دنبال راهب به شام افتاد. از آنجا چندی در



شام و عراق می گشت. آخر به اسارت افتاد، یهودی بخریدش و به مدینه اش برد. سلمان در آنجا به پیغمبر پیوست، مسلمانی گزید و پیغمبر او را باز خرید. وقتی وی به مدینه آمد، جنگ احزاب بود و گویند: به اشارت وی بود که دور مدینه خندق کنده شد و بالای احزاب دفع گشت. در تمام غزوات همراه پیغمبر بود و پیغمبر او را محرم می شناخت و از اهل بیت خویش می خواندش. در رحلت پیغمبر چون شنید که خلق با ابوبکر بیعت کرده اند به فارسی خویش گفت: «کردید و نکردید!» گویی اشارت داشت به اختلافهایی که در پی آن بیعت پیش آمد.

بجز این سلمان چند تن دیگر از آزادکردگان پیغمبر هم ایرانی بودند مثل: باذام، هرمز، کرکره، وردان، مهران و یک تن از آن‌ها نامش ابو ضیمره نسب و تبار خویش را به گشتاسپ پادشاه افسانه‌های ایران می رسانید (۲). آزاد کرده‌ی دیگر ثوبان نام داشت که سال‌ها بعد از پیغمبر زنده بود و به روزگار معاویه در شام وفات یافت.

گویند (۳): وقتی پیغمبر گفت: کیست که برای من یک خصلت را بر عهده گیرد تا من برای او بهشت را بر عهده گیرم؟

ثوبان گفت: من، ای پیغمبر خدای. محمد صلی الله علیه وسلم گفت: بر عهده گیر که از خلق چیزی طلب نکنی. ثوبان پذیرفت و گویند بسا که وقتی سوار بود تازیانه از دستش می افتاد از هیچ کس در نمی خواست تا آن را بردارد و به دستش دهد خودش فرود می آمد و آن را بر می داشت. سخن پیغمبر در وی و در دیگر یاران تا بدین پایه تاثیر می کرد. با یارانی که تا این حد چشم بر حکم و گوش بر فرمان او بودند پیغمبر دوستانه می زیست و بی تکلف، به خانه هاشان می رفت، در شادی و سوکشان حاضر می شد به آن‌ها هدیه می داد و آن‌ها را عیادت می کرد. از روی محبت آن‌ها را خطاب دوستانه می کرد و لقب‌های محبت آمیزشان می نهاد. یک تن از یاران را که نامش ابو العاص بود ابو المطیع خواند؛ دیگری را که بچه گربه‌ی در بغل داشت ابا هریره نام نهاد. خالد بن ولید راسیف الله خواند و او بدین لقب افتخارها می داشت. علی بن ابی طالب ع را در مسجد بر روی خاک خفته یافت وی را ابو تراب خواند: نامی که بعدها معاویه آن را چون دشنامی در حق وی به کار می برد و علی در واقع بدان فخر می کرد. با یاران در هر جای دل‌نوازی‌ها می کرد و مهربانی‌ها. در باب ابو عبیده جراح نقل می شد که گفت: هر امت را امینی هست و امین این امت ابو عبیده جراح است. راجع به ابوذر غفاری گفته بود که: آسمان بر کسی که راست‌گوی تر از اباذر باشد سایه نیفکنده است. وقتی هم گفته بود: بهشت به سه تن از یاران من مشتاق است: علی (ع) و عمار و بلال (ع). به موجب روایات مشهور به ده تن از یاران مؤذنه بهشت داده بود و نام این‌ها که عشره مبشره خوانده شده اند در حدیثها به اختلاف آمده است و در آن باب جای سخن هست (۵) لیکن کسانی که نامشان در هر صورت جزو این ده تن آمده است عبارتند از: ابو بکر، عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، و سعید بن زید.

این تربیت یافتگان پیغمبر بعدها در پارسایی و پرهیز سرمشق مسلمانان شدند و قصه‌ها از احوال آنها نقل می شد، درست یا گزاف.

در بین این یاران که غالباً دوستانداران واقعی پیغمبر بودند مردم از هر دستی بودند: با مایه‌ها و استعدادهای گونه‌گون. از جمله کسانی بودند که از خط و سواد بهره داشتند. پیغمبر آن‌ها را نویسندگی می داد: نویسندگی وحی و نویسندگی نامه. اولین کس که برای وی نویسندگی کرد ابی بن کعب بود از انصار و هر وقت که او حاضر نبود زید بن ثابت کار او را می کرد. ابی بن کعب و زید بن ثابت هر دو اهل مدینه بودند و بعدها نیز در کار تدوین قرآن کوشیدند. بعد از رحلت پیغمبر ابی از دوست‌داران علی شد و زید به عثمان علاقه می ورزید. خود عثمان نیز از کاتبان بود چنان که دو خویشاوند او معاویه بن ابی سفیان و عبد الله بن سعد بن ابی السرح هم برای پیغمبر نویسندگی کردند. عبد الله بن سعد چندی نویسنده وحی بود اما در دل انکاری پنهان می داشت. آخر انکار خویش آشکار کرد و مرتد شد و نزد قریش رفت و مدعی شد که آنچه بر محمد فرود می آید برای او نیز می رسد. بعد از فتح مکه پیغمبر در صدد بود که او را هلاک کند، اما به شفاعت عثمان بخشودش. نام عده‌ی دیگر از یاران نیز ذکر شده است که پیغمبر گه‌گاه آن‌ها را به کار نویسندگی وا می داشت. کار دیگری که به مستعدان قوم حواله می رفت سرکردگی بود در دسته‌های جنگی. در واقع بعضی از یاران استعداد خاصی در کار جنگ و فرماندهی نشان می دادند. زید بن حارثه را مخصوصاً مکرر سرکردگی داد و او نیز در این کارها کفایت تمام



ابراز می کرد. عبد الله بن جحش، ابو سلمه مخزومی، محمد بن مسلمه، عکاشه بن محسن، عبد الرحمن بن عوف علی بن ابی طالب (ع) نیز از کسانی بودند که به این گونه ماموریت‌ها گسیل می شدند. بعضی از این سرکردگان مثل خالد بن ولید، ابا عبیده جراح و عمرو بن عاص بعدها در فتوحات عهد خلفا استعداد نظامی کم نظیری از خود نشان دادند. عده دیگر از یاران نیز بودند که برای وصول و جمع آوری زکات گسیل می شدند و کسانی هم بودند که جهت تعلیم دین و قرآن میان قبایل فرستاده می شدند. چنان که یک وقت هم پیغمبر چندین تن را به سفارت فرستاد با نامه و دعوت برای پادشاهان و فرمانروایان، از عرب و غیر عرب. در این ماموریت‌ها یاران ورزیدگی و تجربه یافتند جهت کارهایی بزرگ تر که مقدر بود به زودی برای آن‌ها پیش بیاید. زیرا پیغمبر آن‌ها را برای کارهای بزرگ آماده کرده بود: کار فتح و نشر اسلام.

۱- ابن الجوزی، تلبیس ابلیس ۱۵۷

۲، ابن اثیر، الکامل ۲ / ۳- ۲۱۲،

۳، بلاذری، انساب الاشراف، ۴۸۱،

۴، بلاذری، انساب الاشراف، ۱۶۰،

۵، عنوان مبشره در اصل صحاح راجع به این عشره که در نامشان هم اختلاف هست - نیامده. محب الدین الطبری، در باب آن‌ها رساله یی مفرد دارد به نام الرياض النضره فی مناقب الاصحاب العشره، که در قاهره به سال ۱۳۲۷ ه. چاپ شده است. در هر حال راجع به اصل روایت نیز، شیعه سخن‌ها دارند.

بامداد اسلام: ص ۶۱-۶۸، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹

مصدر: سایت سنت آنلاین www.Sunnatonline.com

ابوبکر صدیق پیش از اسلام و مسلمان شدن او

نویسنده: محمد علی صلابی تاریخ نگار معاصر لیبایی

مسلمان شدن ابوبکر (رضی الله عنه)، زاده‌ی یک برنامه‌ی ایمانی در پهنه‌ی جستجوی دین حقیقی و راستینی بود که با فطرت و نهاد سالم، سازگاری می‌یابد و انگیزه‌ها و نیازهای انسانی را پاسخ می‌دهد. دین حق و راستینی که با اندیشه‌های کامل و بینش‌های، درست تطابق و هماهنگی دارد.

ابوبکر (رضی الله عنه)، به ضرورت فعالیت تجاری خویش، بسیار سفر می‌کرد و به صحراها و روستاها و شهرهای عربستان و شبه جزیره‌ی عرب، رفت و آمد داشت و همین مسأله، زمینه‌ی دیدار و بلکه رابطه‌ی او با صاحبان ادیان دیگر و به‌ویژه مسیحیت را فراهم می‌نمود. او، در قبال سخنان موحدان و کسانی که پرچم توحید را برافراشته و در جستجوی دینی

راستین و بدور از خرافه بودند، سکوت اختیار می‌کرد. خودش می‌گوید: در کنار کعبه و در صحن مسجد الحرام نشسته بودم؛ زید بن عمرو بن نفیل نیز آن‌جا بود که امیه بن ابی‌الصلت به نزدش آمد و گفت: «چگونه‌ای ای طالب خیر و حقیقت؟» زید بن عمرو گفت: «خوبم». امیه، ادامه داد: «به نتیجه‌ای هم دست یافته‌ای؟» و چون زید، پاسخ منفی داد، چنین سرود:

کل دین یوم القیامة إلا ما قضی الله فی الحقیقه بور

و سپس افزود: «پیامبری که انتظارش می‌رود، یا از میان ما برانگیخته خواهد شد و یا از میان شما.» ابوبکر (رضی الله عنه)، می‌گوید: پیش از آن، هرگز نشنیده بودم که شخصی، به پیامبری برانگیخته خواهد شد و یا کسی انتظار بعثتش را داشته باشد؛ برخاستم و به نزد ورقه بن نوفل رفتم. او، به آسمان زیاد می‌نگریست و ناله‌ای در سینه‌اش، موج می‌زد. (اشاره‌ای است به عبادت گزار بودن نوفل). ماجرا را به او گفتم. به من گفت: «بله، ای پسر برادرم! ما، اهل کتاب و دارای علم و دانش هستیم؛ آن پیامبر که انتظار بعثتش می‌رود، از میان عرب‌های پاک‌نژاد و شریف، مبعوث می‌شود. من، نسب‌شناس نیز



هستم و می دانم که قوم تو، نسب برجسته‌ای دارند.» گفتم: ای عمو! آن پیامبر، چه می گوید؟ گفت: «همان چیزی را می گوید که به او وحی می شود؛ او، چنان شخصیتی دارد که ستم نمی کند و بر کسی ستم روا نمی دارد.» ابوبکر (رضی الله عنه)، می افزاید: زمانی که رسول خدا (ص)، مبعوث شدند، به آن حضرت ایمان آوردم و تصدیقش کردم. ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)، دوره‌ی جاهلی را با بصیرت، عقل و اندیشه‌ای روشن و با استعدادی درخشان، تیزهوشی، ذکاوت و اندیشه‌ی استواری که تمام وجودش را در بر گرفته بود، سپری کرد. تیزهوشی و فراست ابوبکر (رضی الله عنه)، این امکان را برایش فراهم آورد که بتواند اشعار و اخبار زیادی را در مورد بعثت پیامبری جدید، به خاطر بسپارد. یک بار رسول اکرم (ص)، از گروهی از صحابه که ابوبکر (رضی الله عنه)، نیز در میان آنها بود، پرسیدند: «چه کسی از شما سخنان قس بن ساعده را در بازار عکاظ، حفظ است؟» صحابه ساکت بودند که ابوبکر (رضی الله عنه)، گفت: «من، کلام قس را حفظ هستم؛ آن روز من، در بازار عکاظ بودم که قس، بر شتر خاکستریش، ایستاد و گفت: ای مردم! گوش کنید و آگاه باشید تا فایده ببرید؛ همانا همه، روزگاری زندگی می کنند و روزی هم مرگشان، فرامی رسد؛ آن کس که بمیرد، فرصتش پایان می یابد. بی گمان در آسمان، خبرهایی است که ما از آن بی خبریم و در زمین اتفاقات قابل پندی در جریان است؛ زمین، به سان فرش گسترده و آسمان، همانند سقفی برافراشته است؛ ستارگان، در گردش هستند و دریاها، هرگز نمی خشکند؛ شبها، تار و تاریک است و آسمان، دارای برج ها، باروها و ستارگان بی شمار! قس، خطاب به مردم سوگند یاد نمود که خداوند، دینی دارد که از دین شما بهتر و دوست داشتنی تر است و سپس چنین سرود:

فی الذاهبین الأولی— من من القرون لنا بصائر
لما رأیت موارداً للموت لیس لها مصادر
و رأیت قومی نحوها یسعی الأکابر والأصاغر
أیقنت أنى لامحالة حیث صار القوم صائر

یعنی: «در مردمانی که پیش از این رفته اند، پندها و عبرت‌های زیادی برای ما وجود دارد.

آن گاه که مرگ‌های زیادی دیدم، دانستم که مرگ، وقت و زمان مشخصی ندارد.

من، خویشان نزدیک و دور خود را از کوچک و بزرگشان دیدم که به سوی مرگ می روند و بدین ترتیب یقین کردم که من نیز به همان جا می روم که آنان رفتند.»

ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)، با حافظه‌ای استوار و بلندمدت، توانست گفته‌های قس بن ساعده را برای رسول خدا (ص) و یارانش، باز گو کند.

باری، ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)، در سفر شام، خوابی دید؛ آن خواب را برای بحیرای راهب، تعریف کرد. بحیرا، پرسید: «تو از کجایی؟» ابوبکر (رضی الله عنه)، فرمود: «از مکه؛» بحیرا پرسید: «از کدامین طایفه؟» ابوبکر، پاسخ داد: «از قریش.»

بحیرا دوباره سؤال کرد: «چه کاره هستی؟» ابوبکر جواب داد: «تاجر.» بحیرا گفت: «اگر خداوند، خوابت را به حقیقت

تبدیل کند، پیامبری از قوم تو برمی انگیزد که تو در حیات آن پیامبر، وزیر و معاون او خواهی بود و پس از او خلیفه و

جانشینش خواهی شد.» ابوبکر (رضی الله عنه)، این گفته‌های بحیرا را همواره پیش خود نگه داشت و فاش نکرد.

ابوبکر (رضی الله عنه)، پس از جستجو و انتظاری طولانی که پیامبر خدا (ص) از قریشیان مبعوث شد، اسلام آورد. شناخت

عمیق ابوبکر از محمد (ص) و رابطه‌ی استوارش با ایشان در زمان جاهلیت مردم مکه، او را بیش از هر چیز دیگری برای

لیک گفتن به دعوت حق، یاری رساند. آن هنگام که بر پیامبر (ص) وحی شد، ایشان، شروع به دعوت مردم به سوی

خداوند یکتا نمود و نخستین انتخاب و گزینش آن حضرت (ص) برای دعوت به اسلام، یار و رفیق دل سوزش ابوبکر بود که

او را پیش از بعثت، به نرم خوئی و پاک‌نهادی می شناخت؛ همان طور که ابوبکر (رضی الله عنه)، نیز پیامبر (ص) را به صداقت،

امانت و اخلاق سترگش شناخته بود و می دانست، چنین شخصی که نمی تواند، بر مردم دروغ بیاورد، هرگز بر خداوند نیز

دروغ نمی بندد.



رسول خدا {ص}، دعوتشان را به ابوبکر عرضه کردند و ابوبکر (رضی الله عنه)، نیز بدون درنگ و دودلی، قدم پیش نهاد و مسلمان شد و با رسول خدا (ص)، پیمان یاری بست و به پیمانش عمل کرد. به همین خاطر، رسول اکرم (ص)، درباره‌ی ابوبکر، فرموده‌اند: **إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فِقَلْتُمْ كَذِبًا وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَ مَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي؟** یعنی: «خداوند، مرا به سوی شما برانگیخت؛ شما (تکذیب کردید و) گفتید: دروغ می‌گویی؛ اما ابوبکر (تصدیق نمود و) گفت: راست می‌گویند؛ او، مرا با جان و مالش یاری نمود.» و دوبار فرمودند: «پس آیا شما، یار و رفیق دل‌سوزم را (محض خاطر من) برایم می‌گذارید؟»

ابوبکر (رضی الله عنه)، اولین مرد آزادی بود که اسلام را پذیرفت. ابراهیم نخعی، حسان بن ثابت، ابن عباس و اسماء بنت ابی‌بکر گفته‌اند: اولین کسی که اسلام آورد، ابوبکر بود. یوسف بن یعقوب می‌گوید: پدرم و مشایخ و اساتید ما اعم از: محمد بن منکدر، ربیع بن عبدالرحمن، صالح بن کیسان، سعد بن ابراهیم و عثمان بن محمد، در این شک و تردیدی نداشتند که نخستین فردی که مسلمان شده، ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)، بوده است.

ابن عباس رضی الله عنهما گفته‌است: نخستین کسی که نماز خواند، ابوبکر بود و سپس، اشعاری از حسان (رضی الله عنه)، را در این باره آورد که:

إذا تذكرت شجواً من أخی ثقةً فاذكر أخاك أبابكر بما فعلا
خير البرية أتقاهها و أعدلها بعد النبي و أوفاهها بما حملا
الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسلا
والثاني اثنين في الغار المنيفو قد طاف العدو به إذ صعد الجبلا
عاش حميداً لأمر الله متبعاً هدى صاحبه الماضي و ما انتقلا
و كان حب رسول الله قد علموا من البرية لم يعدل به رجلا

ترجمه: «هرگاه خواستی از روی محبت، از یاران و دوستان، یاد کنی و خاطره‌ی خوشی را به یاد آوری، برادرت ابوبکر را با کارهایی که (در راه اسلام و برای اسلام) کرده است، به یاد آور.»

او، پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم، بهترین، پرهیزکارترین و عادل‌ترین نیکوکاران می‌باشد و دینه‌ها را خوب پرداخته (و هر مسؤولیتی را که پذیرفته، به نیکی انجامش داده است.)

کسی که در هجرت، همراه پیامبر بود و همراهی‌اش با پیامبر در غار، در قرآن آمده و ستوده شده است؛ او، نخستین شخص این امت است که پیامبران را تصدیق نمود.

ابوبکر، در غار کوه بلند، ستبر و استوار به همراه پیامبر بود؛ در حالی که دشمنان، از کوه بالا رفته بودند و دور و بر غار می‌گشتند. ابوبکر، چه نیک، زندگی کرد؛ او، در زندگی همواره پیرو دستورهای خداوند بود و بر راه یار و دوستش رسول خدا ص گام می‌نهاد و هیچ‌گاه در عرصه‌ی اطاعت از خدا و پیامبر، فروگذاری نکرد و منحرف نشد.

همه‌ی نیکان و نیکوکاران، می‌دانند که هیچ‌کس به اندازه‌ی ابوبکر، رسول خدا ص را دوست نمی‌دارد و محبت ابوبکر با رسول خدا ص از محبت همه‌ی محبان پیامبر، بیش‌تر است.»

علما، مسأله‌ی مسلمان شدن ابوبکر (رضی الله عنه)، را مورد بررسی قرار داده‌اند که آیا ابوبکر، نخستین کسی است که اسلام آورد؟ عده‌ای در این باره نظر قطعی داده و ابوبکر را نخستین مسلمان این امت، دانسته‌اند؛ برخی نیز با نظریه‌ای قطعی، علی (رضی الله عنه)، را نخستین مسلمان شناخته‌اند. عده‌ای گفته‌اند: زید بن حارثه، پیش از همه مسلمان شد. اما

ابن کثیر رحمه الله می‌گوید: «نخستین مسلمان از میان زنان و هم‌چنین مردان، خدیجه رضی الله عنها است؛ از غلامان آزادشده، زید بن حارثه (رضی الله عنه)، و از افراد نابالغ، علی (رضی الله عنه)، پیش از دیگران مسلمان شدند. این‌ها، در آن موقع اعضای خانواده‌ی پیامبر (ص) بودند. و اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر صدیق (رضی الله عنه)، بود که فواید و پیامدهای نیک مسلمان شدنش، بیش از افراد مذکور بود. چراکه او، به عنوان یکی از رؤسای قریش، جایگاه والا و ثروت زیادی داشت و از آن‌جا که مورد احترام و محبت همه بود، دعوتش در دیگران اثر می‌کرد؛ وی، دعوت‌گری بود که در راه



خدا و رسولش، مال و ثروت خود را هزینه و صرف نمود.

ابن کثیر اضافه بر این می گوید: «ابوحنیفه رحمه الله، این اقوال را به خوبی جمع بندی نموده و گفته است: اولین مرد آزادی که مسلمان شد، ابوبکر (رضی الله عنه)، می باشد و نخستین زنی که اسلام آورد، خدیجه رضی الله عنها است؛ از میان غلامان، زید بن حارثه (رضی الله عنه)، و از پسران نابالغ، علی (رضی الله عنه)، پیش از دیگران مسلمان شدند.»
 هنگامی که ابوبکر (رضی الله عنه)، مسلمان شد، سرور و شادی تمام قلب پیامبر (ص) را در بر گرفت؛ عایشه صدیقه رضی الله عنها در این باره می گوید: «زمانی که سخنان پیامبر (ص)، پایان یافت، ابوبکر (رضی الله عنه)، اسلام آورد و پیامبر اکرم (ص)، در حالی از نزد ابوبکر رفتند که از شادی و سرور مسلمان شدن ابوبکر (رضی الله عنه)، کسی در مکه، از ایشان، شادمان تر نبود.»

ابوبکر (رضی الله عنه)، گنجینه ای بود که خداوند، او را برای پیامبرش، از پیش آفریده و ذخیره کرده بود تا در خدمت آن حضرت (ص) قرار بگیرد؛ او، در نزد قریش محبوبیت زیادی داشت؛ خلق و خوی والایش که موهبت و ارزانی الهی بود، او را در نزد همه به گونه ای محبوب کرده بود که همگان، دوستش داشتند. چراکه اخلاق و منش نیک، عامل و عنصری مؤثر در برقراری پیوند و الفت می باشد. او، همان است که رسول خداص، در باره اش فرموده اند: (أرحم أمتی بأمتی أبوبکر) یعنی: «مهربان ترین فرد امتم نسبت به امت من (و در قیاس با دیگران)، ابوبکر است.»

ابوبکر (رضی الله عنه)، در تاریخ و نسب شناسی که در نزد عربها، مهم ترین علوم و دانشها محسوب می شد، بیشترین بهره را داشت و قریشیان نیز همواره به برتری علمی ابوبکر (رضی الله عنه)، در پهنه ای این علوم اذعان می کردند و باور داشتند که ابوبکر (رضی الله عنه)، از گذشته های خوب و بد قریش و قریشیان، آگاهی و دانش وافری دارد. فرهیختگان قریش همواره در پی مجالس ابوبکر بودند تا با دانش وافر و گسترده ای او، عطش پژوهش و جویندگی خود را فرو خوابانند. جوانان بیدار و تیزهوش، مجالس علمی ابوبکر (رضی الله عنه)، را دنبال می کردند تا از داشته های علمی او، استفاده کنند که این خود، نشان دیگری از مقام والای ابوبکر (رضی الله عنه)، است. فعالان مالی و تجاری مکه نیز همواره به مجالس ابوبکر، رفت و آمد داشتند؛ چراکه گرچه ابوبکر (رضی الله عنه)، بزرگترین بازرگان مکه نبود، اما از مشهورترین تجار و بازرگانان مکه محسوب می شد. سایر اقشار و عموم مردم نیز همواره به خاطر برتری های اخلاقی و رفتاری ابوبکر (رضی الله عنه)، در مجالسش شرکت می کردند و این چنین ابوبکر (رضی الله عنه)، به سبب اخلاق سترگش، مهمان دار بزرگی بود که با دیدن مهمانانش شادمان می شد و با آنان، انس و الفت می گرفت. طبقات و اقشار مختلف جامعه ای مکی، هر کدام به سهم خود از ابوبکر (رضی الله عنه)، استفاده می کردند. جایگاه والای ادبی، علمی و اجتماعی ابوبکر در مکه، باعث شد که با مسلمان شدن ابوبکر (رضی الله عنه)، و آغاز حرکت دعوتی او، جمعی از برگزیدگان مکه، مسلمان شوند و در جرگه ی بهترین بندگان خدا قرار بگیرند.

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

حمایت و پشتیبانی ابوبکر (رض) از پیامبر اکرم (ص)

نویسنده: علی الصلابی

جرأت و شجاعت، از دیگر ویژگی های ابوبکر (رض) بود که او را از دیگران، متمایز و متفاوت می ساخت. او، در راه حق از هیچ چیزی نمی هراسید و در مسیر نصرت دین خدا، فعالیت دینی و هم چنین حمایت و پشتیبانی از رسول خدا (ص)، از هیچ سرزنش و توبیخی متأثر نمی شد.



عروه بن زبیر می گوید: از عبدالله بن عمرو بن عاص خواستم که برایم از شدیدترین رفتارهای مشرکان با رسول خدا (ص) بگویند؛ او، گفت: پیامبر اکرم (ص) در کنار کعبه نماز می خواندند که عقبه بن ابی معیط آمد و لباس را در گردن آن حضرت (ص) آویخت و به قدری کشید که نزدیک بود رسول خدا (ص) خفه شوند. ابوبکر (رض) به سوی عقبه شتافت، شانه هایش را گرفت و او را از پیامبر اکرم (ص) دور کرد و گفت: ((أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)) (غافر-۲۸) یعنی: «آیا می خواهید مردی را بکشید به این خاطر که می گوید: پروردگار من، الله است؟»

در روایت انس (رض) آمده است: باری مشرکان، رسول اکرم (ص) را چنان زدند که آن حضرت (ص) تا سرحد بیهوشی پیش رفتند. ابوبکر (رض) بپا خاست و گفت: «وای بر شما! (آیا کسی را به این خاطر می زنید و می خواهید بکشید که می گوید: پروردگار من، الله است؟)» در روایت اسماء رضی الله عنها آمده است: شخصی، فریاد زنان، به نزد ابوبکر (رض) آمد و گفت: «دوستت را دریاب و به کمکش بشتاب.» اسماء رضی الله عنها می گوید: ابوبکر (رض) در حالی که چهار گیسو داشت، از میان ما برخاست و با شتاب به سوی پیامبر (ص) رفت و فریاد برآورد که: ((أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ)).. مشرکان با شنیدن فریاد ابوبکر (رض)، دست از آزار رسول خدا (ص) کشیدند و به سوی ابوبکر (رض) شتافتند و او را زدند. ابوبکر (رض) در حالی که خانه بازگشت که از شدت کتکی که به او زده بودند، هر یک از گیسوانش را که دست می زد، کنده می شد و در دستانش قرار می گرفت.

یک بار علی بن ابی طالب (رض) در حال سخنرانی پرسید: «ای مردم! چه کسی شجاع تر و دلیر تر است؟» مردم گفتند: «شما، ای امیر مؤمنان!» فرمود: «من، با هر کس که جنگیده ام، شکستش داده ام؛ اما شجاع ترین مردم، ابوبکر (رض) است. ما برای رسول خدا (ص) سایه بانی درست کردیم و گفتیم: چه کسی حاضر است با رسول خدا (ص) بماند تا مشرکی، به آن حضرت (ص) حمله نکند؟ به خدا سوگند تنها ابوبکر (رض) برای این کار قدم پیش نهاد و شمشیرش را از نیام بیرون کشید و بالای سر پیامبر (ص) ایستاد و هر مشرکی را که به پیامبر (ص) نزدیک می شد، دور می کرد؛ پس ابوبکر (رض)، شجاع ترین مردم است.» علی (رض) افزود: «من، دیدم که قریشیان، رسول خدا (ص) را در میان گرفته بودند و این ابوبکر (رض) بود که به شدت از آن حضرت (ص) دفاع می کرد و آنان را از ایشان دور می راند. قریشیان به پیامبر (ص) می گفتند: تویی که خدایان را منکر شده ای و به جای این همه معبود، به خدای واحدی معتقدی؟! در آن هنگام تنها ابوبکر (رض) بود که به آن حضرت (ص) نزدیک شد و در حالی که گفته می شود مؤمن آل فرعون را بر زبان داشت، رویاروی مشرکان ایستاد و آنان را از پیامبر (ص) دور کرد. حال، شما را به خدا سوگند می دهم که مؤمن آل فرعون، بهتر است یا ابوبکر؟» مردم، ساکت بودند و چیزی نگفتند. علی (رض) فرمود: «قسم به خدا، اگر تمام زمین از امثال مؤمن آل فرعون پر شود، یک لحظه ای ابوبکر (رض) از همه ی آن ها بهتر است. زیرا مؤمن آل فرعون، ایمانش را پنهان کرده بود؛ اما این مرد (ابوبکر)، ایمانش را آشکارا بیان کرد.»

این، وصف و جلوه ی روشنی از ابوبکر (رض) به زبان علی مرتضی (رض) می باشد که کشاکش میان حق و باطل، هدایت و گمراهی و ایمان و کفر را به تصویر می کشد و به خوبی روشن می سازد که ابوبکر (رض) در راه خدای متعال، چه قدر سختی و مشقت متحمل شد. بنابراین شخصیت و سیمای واقعی ابوبکر صدیق (رض) از لابلای نشانه ها و ویژگی های بی نظیرش، به گواهی و زبان امام علی (رض) شناخته می شود. علی (رض) پس از گذشت چندین سال در دوران خلافتش به ویژگی های ابوبکر اشاره می کند و به رادمردی و شجاعتش گواهی می دهد و آن چنان به هنگام گفتن صفات ابوبکر (رض) متأثر و دگرگون می شود که هم خودش، می گیرد و هم دیگران را به گریه می اندازد.

ابوبکر صدیق (رض) پس از رسول خدا (ص) نخستین مسلمانانی است که در راه خدا مورد شکنجه و آزار قرار گرفت. او، نخستین پشتیبان رسول خدا (ص) و اولین دعوت گری بود که به سوی خدا فرا خواند. او، بازوی راست رسول خدا (ص) بود که برای حمایت از دعوت و یاری پیامبر، تمام تلاشش را به کار بست تا آن حضرت (ص) را در گرامیداشت و تعلیم و تربیت تازه مسلمانان، یاری برساند. ابوذر (رض) ضمن بیان داستان مسلمان شدنش می گوید: ... ابوبکر (رض) به رسول خدا (ص) گفت: «به من اجازه دهید تا من، او را برای شام پیش خود ببرم.» ابوبکر (رض) با کشمش طائف، از ابوذر (رض) پذیرایی



کرد. ابوبکر (رض)، بی پروا و بدون هیچ ترس و هراسی در کنار رسول خدا (ص) می ایستاد و همواره هر خطر بزرگ و کوچکی را که متوجه پیامبر می شد، دور می کرد و تا آن جا که می توانست از پیامبر اکرم (ص) در برابر دشمنان، دفاع و پشتیبانی می نمود. او، مشرکان را دید که یقه و گریبان رسول خداص را گرفته اند؛ خودش را به میان آنان افکند و بانگ برآورد: «وای بر شما! آیا می خواهید او را به این خاطر که می گوید: پروردگارم، الله است، بکشید؟» مشرکان، دست از رسول خداص کشیدند و شروع به زدن ابوبکر (رض) و کشیدن و کندن موهایش نمودند و او را به قدری کتک زدند که خونین و بی هوش شد.

۱ - بخاری، شماره ۳۵۸۶

۲- الصحيح المسند فی فضائل الصحابة از عدوی، ص ۳۷

۳- منهاج السنة (۴/۳)؛ فتح الباری (۱۶۹/۷)

۴- البداية و النهاية (۲۷۱/۳ و ۲۷۲)

۵- ابوبکر الصديق، از محمد عبدالرحمن قاسم، ص ۲۹

۶- فتح الباری (۲۱۳/۷)؛ الخلافة الراشدة از یحیی یحی، ص ۱۵۶

۷- عبقرية الصديق از عقاد، ص ۸۷

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

نامه عمر (رض) به فرمانده سپاه اسلام

حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه به فرمانده کل قوای مسلح اسلام در جبهه های شرق؛ جبهه فارس و آنچه پشت آن است، نامه عجیبی نوشت که هیچ نامه ای به مانند آن نیست ... نامه را به سعد و به تمامی رزمندگان همراه او نوشت ... این نامه بی شباهت به دستور لشکری نیست دستوری کامل به تمامی قوای کشور در آن نامه چه فرمود؟ ... فرمود:

(أما بعد فإنی أمرک ومن معک بتقوی الله علی کل حال، فإن تقوی الله أفضل العدة علی العدو. وأقوی مکيدة فی الحرب. وأمرک ومن معک أن تكونوا أشد احتراساً من المعاصی، من احتراسکم من عدوکم، فإن ذنوب الجیش أخوف علیهم من عدوهم، وإنما ینصر المسلمون بمعصیة عدوهم لله، ولولا ذلك لم تکن لنا بهم قوة؛ لأن عِدَّتنا لیس کعدتهم، ولا عِدَّتنا کعدتهم، فإن استوینا فی المعصیة کان لهم الفضل علینا فی القوة، وإن لم نصر علیهم بفضلنا، لم نغلبهم بقوتنا. واعملوا أن علیکم فی سیرکم حفظة من الله، یعلمون ما تفعلون، فاستحیوا منهم، ولا تعملوا بمعاصی الله، وأنتم فی سبیل الله، ولا تقولوا أن عدونا شرُّ منا، فلن یسلط علینا وإن أسأنا، فرب قوم مسلط علیهم شرُّ منهم، كما سلط علی بنی اسرائیل لما عملوا بمساخط الله کفرة المجوس، فجاسوا خلال الدیار وكان وعداً مفعولاً، وأسألوا الله العون علی أنفسکم كما تسألونه النصر علی عدوکم. أسأل الله ذلك لنا ولکم).

«اما بعد: من قبل از هر چیز شخص تو و سایر دلاوران اسلام را به تقوی در هر حال سفارش می دهم. چون پرهیزگاری و تقوی مهمترین و برنده ترین سلاح بر علیه دشمن و قویترین سپر در جنگ است. و به تو و همراهانت دستور میدهم که تا آخرین درجه ممکن خود را از ارتکاب معاصی باز دارید. و بر نفس خود بیشتر از دشمن بترسید. چون گناه لشکر خطرناکتر از حمله دشمن به آنها است. و مسلمانان به سبب گناه دشمنان بر آنان پیروزی شوند، و اگر به این سبب نبود ما قدرت مقابله با آنان را نداشتیم؛ زیرا تعداد ما مثل تعداد آنها نیست و اسباب و وسائل جنگی ما هم با آنها برابری ندارد، اگر ما هم



مثل آنها مرتکب گناه شویم آنها در قوت بر ما غالب خواهند شد، و اگر ما بر فضل و برتری بر آنان غالب نشویم با قوت خود نمیتوانیم بیروز شویم و بدانید که فرشتگان خدا ناظر اعمالتان هستند و از آنها حیا کنید و معصیت خدا را نکنید در حالی که شما در راه خدا جهاد میکنید. نگویید دشمن ما از ما بدتر است و به این علت آنها بر ما بیروز نمیشوند حتی اگر ما خوب عمل نکنیم. چه بسا که قوم بدتری بر قوم برتری بیروز شوند، همان گونه که خدا مجوسیان آتش پرست را بر بنی اسرائیل مسلط کرد بعد از این که به سبب اعمالشان گرفتار غضب و خشم خدا شدند (پس در میان خانه‌هایتان برای قتل و غارت شما به جستجو درآمدند و این وعده تحقق یافتنی بود) پس از خدا طلب یاری بر نفس های خویش را بکنید همانگونه که از او همیشه طلب نصرت بر دشمن میکنید، و من این نصرت را برای خود و شما مسألت دارم.

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

عمرو بن جموح رضی الله عنه

عمرو بن جموح لنگان لنگان راهی احد شد و از خدا خواست که به جای برگشتن به خانه، او را به عنوان شهید بپذیرد. او همراه فرزندش خالد و برادرزانش، عبدالله بن عمرو بن حرام شهید شد. هند دختر عمرو بن حرام و همسر عمرو بن جموح جنازه ی آنان را بر شتری حمل کرد و به سوی مدینه به راه افتاد.

ام المومنین که همراه تعدادی از زنان به احد می رفت و (در حالی که مسلمانان هنوز شکست نخورده بود) به او رسید، از او پرسید: از احد چه خبر، هند گفت: رسول خدا سالم است و هر مصیبتی در کنار سلامتی پیامبر آسان است، خداوند تعدادی از مسلمانان را به عنوان شهید برگزید... عایشه گفت: اینان کیستند که بر شتر حمل کرده ای؟ گفت: برادرم عبدالله، پسرم خالد و همسر عمرو بن جموح.

ام المومنین گفت: آنان را کجا می بری؟ هند پاسخ داد: آنان را به مدینه می برم تا دفنشان کنم. سپس به شتر حل(اسم صوت برای راندن شتر) گفت، اما شتر زانو زد. ام المومنین گفت: شاید به سبب بار سنگینش باشد. هند گفت: من چنین گمان نمی کنم، زیرا بار دو شتر را حمل می کند و مسأله چیز دیگری است. بار دیگر حل گفت، شتر به پا خواست، روی به سوی احد چرخاند و به سوی احد برگشت.

هند به سرعت رهسپار احد شد و خبر را به پیامبر رساند، پیامبر فرمود: این شتر مامور است، عمر قبل از آمدن به احد چیزی نگفته است؟ هند گفت: او هنگامی که از مدینه به سوی احد به راه افتاد از خدا خواست که جنازه ی او را به مدینه برنگرداند و به عنوان شهید او را بپذیرد! پیامبر فرمود: به همین خاطر است که شتر به مدینه بر نمی گردد. ای گروه انصار اینک بدانید که در میان شما کسانی وجود دارند که چنان چه خدا را سوگند دهند، خداوند سوگند آن ها را برآورده می کند و عمرو بن جموح یکی از آنان است. ای هند! فرشتگان هنوز هم بر جنازه ی برادرت گرد آمده اند و او را رد سایه ی خود قرار داده اند و منتظرند که ببینند کی و کجا به خاک سپرده می شود.

پیامبر همان جا آنان را به خاک سپرد و به هند فرمود: شوهر و برادر و پسر در بهشت رفیق خواهند بود. هند گفت: ای پیامبر پیش خدا برای من دعا کن که من را از جمله ی آنان قرار دهد.

منبع: خط مشی سیاسی در سیره نبوی
تالیف: منیر محمد غضبان
ترجمه: عمر قادری

مصدر: سایت تابش www.Tabesh.net



اسلام شناسی

قرآن راجع به علمانیگری چه می گوید؟

ما نباید مانند بعضی ها بدون هیچگونه احساس مسؤولیتی هر آنچه را که نفس ما می خواهد و یا که شیطان به ما القاء می کند به خدا و رسول صلی الله علیه وسلم نسبت بدهیم، بلکه باید مؤدب باشیم و اگر حکمی از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم در موضوع مورد بحث موجود نبود و یا آنکه وجود داشت و ما از آن اطلاع نداشتیم، بایستی خاموش بنشینیم و از خداوند متعال برای خود طالب هدایت شویم. من به پندار خود می خواهم آیه مبارکی از سوره نساء را راجع به طرز دید علمانیگری، از نگاه قرآن بیاورم که اگر به خطا رفته باشیم از نفس من و شیطان است و اگر به حق گفته باشیم از عطیه خداوندی و از اثر توفیق الهی است ولی بیشتر از آن، آنچه را که من از اصطلاح علمانیگری فهمیده ام می خواهم برسم مقدمه، چند کلمه کوتاه خدمت شما خوانندگان عزیز، عرض و آرایه نمایم، در اسلام گرایش به علمانیگری از لحاظی مورد ندارد که در جامعه اسلامی، قدرت به صورت یک زوج، کلیسا - دولت و یا دولت - کلیسا وجود ندارد که تا ما بخواهیم به تفکیک دین از حکم و یا که حکمرانی از دین، دست یازیم.

در اسلام روحانیت به یک " طبقه " ممتاز وجود ندارد و یا که به رسمیت شناخته نشده که بخواهیم به عنوان استفاده از یک اصل علمانیگری، مبارزه علیه روحانیت را به راه اندازیم و سر و سامان بدهیم. در اسلام قرأت و فهم کتاب خدا، به مانند آئین مسیحیت، در انحصار هیچ مرجعی مانند کلیسا یا گروه و طبقه خاصی قرار ندارد که ما بخواهیم به شیوه علمانیها، آزادی مذهب را بهانه قرار دهیم و با این بهانه قوانین الهی بسازیم و یا که در سیاست از مذهب فاصله بگیریم.



برای فهم بهتر علمانیگری منطقی لازم می آید که از روش مؤمنان صحبت کنیم که در آن قرآن کریم می گوید: { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا } [النساء: ۵۹] ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او بر گردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است. دکتر محمد عماره این آیه مبارکه را بدین نحو شرح می دهد که می گوید: فرمانبرداری کنید " فرمانبرداری کنید خدا را " به معنی مرجعیت قرآن است و منظور از اینکه می گوید (فرمانبرداری کنید پیغمبر را) به معنی مرجعیت سنت است و باز چون می گوید که " فرمانروایان را " هدف اصل سلطه و قدرت است و چون می گوید: " از جنس خویش " منظور یک سلطه حکمرانی در اسلام است " مرجعیت دینی " و باز وقتی که می گوید " اگر اختلاف کردید در چیزی پس گردانید آن را به سوی خدا و پیامبر خدا " منظور اطاعت مطلق از اولوالامر نیست بلکه مشروط و مقید به پیروی از کتاب خدا و سنت است و باز که می گوید: اگر اعتقاد می دارید به خدا و روز رستاخیز، این مطلب را می رساند که اگر مرجعیت کتاب و سنت را نپذیرید که در وقت نزاع و اختلاف نظر با احکام، به منظور حل و فصل قضایای اختلافی، تنها به رأی حاکم مراجعه کنید و اطاعت شما از حکام و اولوالامر مشروط و مقید به حکم خدا و رسول خدا نباشد در واقع شما به خدا و روز آخرت ایمان ندارید.

در همین رابطه شیخ جعفر ادریس می گوید: اینکه خداوند به هنگام نزاع و اختلاف به حکام و محکومین هر دو به مراجعه به کتاب و سنت امر کرد، به این علت است که در چنین حالتی مراجعه به حکام، این معنی را می دهد که حاکم در عین اینکه خصم است (طرف نزاع است) حکم " نیز هست و قبول رأی حکام در چنین حالتی زمینه را برای زورگوی و طاغوت منشی در قلمرو زیر نفوذ مسلمانان گسترش و تعمیم می دهد.



استباط دیگری از این آیه مبارکه را در اینجا قابل بحث می‌دانیم که بعضی‌ها به این نتیجه برسند که چون مراجعه به کتاب و سنت، وظیفه علما است، بناءً عالم باید حکم فرما نیز باشد و به این باورند که منظور از اولوالامر علما است، این طرز استدلال مستند قوی ندارد چونکه لزوم مراجعه به کتاب و سنت به هنگام بروز نزاع میان فرمانروایان و محکومین، برای هر دو حتمی و ضروری پنداشته شده و این حتمی است که حاکم باید عالم باشد و اما گروه خاصی که علم را وظیفه و اختصاص خود بشناسند و باقی اُمت، همچنان جاهل و نافع‌م باقی بماند، در اسلام هیچ محلی از اعراب ندارد و ما گروه خاصی را از این آیه مبارکه بنام عالم، نمی‌توانیم استنتاج نماییم، این طرز دید ما ملهم از تعبیر امام شافعی رحمه الله در این آیه است که امام شافعی می‌گوید: "فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ... یعنی والله اعلم لهم وأمرهم الذين أمروا بطاعتهم" درین جا امام شافعی تصریح می‌کند که خطاب متوجه فرماندهان و مردم عام هردو است که از احکام اطاعت می‌کنند در رابطه با اطاعت از خدا و رسول و به تبع آن از اولوالامر می‌گوید که: بعضی از اهل علم مراد از اولوالامر "سرایا" سران لشکر پیامبر خدا را گفته‌اند و چون عرب حوالی مکه به امارت، آشنا نبودند. بعضی از آنان از بعضی دیگر به شیوه امارت اطاعت نمی‌کردند، همینکه به پیامبر خدا ایمان آوردند، به این باور آمدند که فرمان برادری تنها از پیامبر خدا شایسته است. از همین رو به پیروی از اولوالامری مامور شدند که پیامبر خدا آن را امیر مقرر کرده است.

این تعبیر امام شافعی نظر به همه تفسیرهای که تا اکنون از این آیه مبارکه شده به شمول تفسیر دکتر محمد عماره که ما آن را در بالا نقل کردیم متفاوت است. حال بیاییم بر سر بحث از علمانیگری، ما پیوسته به همان آیه مبارکه می‌خوانیم: { أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَمَا أَنْزَلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ، وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [النساء: ۶۰-۶۵] آیاتعجب نمیکنی از کسانی که میگویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند میخواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند. و اهریمن میخواهد که ایشان را بسی گمراه کند. وزمانی که بدیشان گفته شود: به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را نازل کرده است، و به سوی پیغمبر روی آورید، منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت میکنند.....". اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمیآیند تا تو را در اختلافات و در گیربهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تونداشته و کاملاً تسلیم باشند. درین آیه‌های قرآنی، اشارت صریح و روشن به روش و آئین علمانیها است از آن جمله وقتی که می‌گوید: "آیا تعجب نمیکنی از کسانی که میگویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند میخواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند" تفاوت یک علمانی بایک غیر مسلمان، این است که علمانی می‌گوید: که من به خدا و رسول وی ایمان دارم مگر نمی‌خواهم که بجای یک دولت مدنی داشته باشیم و شریعت را در رفع خصومات مدار حکم قرار بدهیم، و در عوض سلطه دینی می‌خواهیم که سلطه مدنی را جانشین آن بسازیم و از قانون وضعی غرب استفاده می‌کنم در حالیکه بر عکس ادعای علمانی، اتباع مسلمان، مامور و مکلف به پیروی از آن نه بلکه مامور و مکلف به مخالفت با آنند و باز که می‌خوانیم: "و چون گفته شود به ایشان بیایید به سوی آنچه نازل کرده است به سوی پیغمبر، او بینی آن منافقان باز می‌ایستند" و چون تطبیق کارنامه اسلام را از ایشان مطالبه کنی حاضر به قبول آن نمی‌شوند. در این جا قرآن برای شان وصف منافق را سزاوار می‌داند چون که اسلام را به عنوان عقیده می‌پذیرند و اما به عنوان شریعت از آن انکار می‌کنند و در عوض شریعت قانون دیگران را در خودشان نافذ می‌سازند، نتیجه چه می‌شود بشنوید (آنچه از مصائب و بلا به شما میرسد، به خاطر کار هائی است که خود کرده اید) و وقتی که قانون دیگران را در یک کشور اسلامی نافذ کنند، مجبور می‌گردند که سیستم دادگستری خود را تغییر بدهند و قاضی هم که این سیستم را جاری می‌کند، باید قاضی باشد آشنا به قانون غ... و حتی خود هم غربی باشد که تا بتواند که قانون آن را به مورد تطبیق و اجرا بگذارد و چونکه افراد مسلمان همان کشور، به عنوان قاضی مسلمان نبایستی وظیفه یک قاضی غیر مسلمان را به پیش ببرند و یا که داوطلب



چنین یک وظیفه شوند و این استثمار قانونی، در پایان کار منجر به از دست رفتن آزادی کشور می گردد و این همان پیش بینی قرآن کریم است که می گوید: { وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ } [الشوری: ۳۰] آنچه از مصائب و بلا به شما میرسد، به خاطر کار هائی است که خود کرده اید.

حال پس از آن که علمانی به کوتاهی خود متوجه نبود، تو با ایشان چگونه باید معامله کنی و چه رویه را در پیش گیری و این در واقع دستور و طرز العمل و رهنمود قرآن کریم، در امر معامله با علمانیگری در کشورهای شرقی است بخوانید: { مَّ جَاؤُوكَ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِيقًا } [النساء: ۶۲] به پیش تو می آیند و به خدا سوگند میخورند که ما مقصودی جز خیر خواهی نداشته ایم.

در این جا قرآن کریم که الهی قربان قرآن کریم، شویم، نحوه استدلال علمانیها را در شرق و غرب بیان می کند که می گوید: ما اگر حکم شرعی را در کشور بپذیریم، در داخل یک کشور اسلامی که به گروه های جدا گانه تقسیم شده اند، این کار ما سبب تفرقه و پراگندگی افراد ملت می شود و ما صرف بخاطر احساس (که در متن عربی آمده) و دلسوزی به مردم خود و به واسطه آنکه میان شان توافق (که در متن عربی توفیق آمده) برقرار نماییم، از تطبیق اسلام صرف نظر می کنیم و در عوض از قانون غرب استفاده می کنیم ولی در اصل ما مخالف اسلام نیستیم، ولی در وقتی که متوجه می گردند که از اثر تطبیق قوانین دیگران استثمار قانونی، آزادی قضایی و فکری خود را از دست داده اند و آنگاه که زمینه برای باز گشت به شریعت آماده می گردد، پس با این مردم چگونه بایستی معامله کنیم بشنوید: { أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا } [النساء: ۶۳] آنان کسانیند که خداوند میداند در دلهايشان چیست. پس از ایشان کناره گیری کن و پنده ده و با گفتار رسائی که به درونشان رسوخ کند با آنان سخن بگویی.

مفسران و از جمله ابن کثیر، این عبارت را که می گوید: ایشان کناره گیری کن و پنده ده به این وجه تفسیر می کند که می گویند از آنچه در دلهايشان شان است خدا به آن آگاهی دارد تو از آن اعراض کن و ایشان را بنا بر باطن ایشان مآخذ مکن بلکه تو باید ایشان را پند دهی و سخنانی بگویی که در دل شان کارگر افتد و پس از آنکه با سخنان موثر در دلهايشان شان نفوذ کردی و ایشان نیز به واسطه مصیبتی که به آنان رسیده است، آماده پذیرش فرمایشات تو شدند، نوبت به چه چیز می رسد، بشنوید: { وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا } [النساء: ۶۴] و هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر بدین منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود. و اگر آنان بدان هنگام که به خود ستم میکردند، به نزد تو می آیند و از خدا طلب آمرزش مینمودند و پیغمبر هم برای آنان در خواست بخشش میکرد، بیگمان خدا را بس توبه پذیر و مهربان می یافتنند.

این در واقع محک صدق علمانیها به ایمان است و در واقع وثیقه سلامتی ایمان شان است و همان طور که در آغاز این مبحث گفتیم که خداوند متعال در حق مؤمنان تصریح می نماید که اگر به هنگام نزاع و اختلاف به مرجعیت کتاب و سنت توجه نکنند، ایمان ایشان به خدا و به روز آخرت صحت پیدا نمی کند، طبیعتاً قبول ایمان علمانی به طریق اولی، پذیرفتن شریعت در قلب و قالب است و در این میان تفاوتی میان علمانی و مؤمن وجود ندارد.

توضیح این نکته را در این جا از لحاظی ضروری دانستیم که شأن نزول این آیه مبارکه به تقسیم حقا به میان حضرت زبیر رضی الله عنه و یک نفر از انصار از اهل بدر بوده است و ما هم در فرصت مساعدی خاصاً به توجیه و تعبیر مجدد بخش اخیر همین آیه مبارکه در ارتباط با اسلام و علمانیگری باز خواهیم گشت.

پی نوشت ها:

نظرات فی منهج العمل الاسلامی، شیخ جعفر ادریس، چاپ میشگان، امریکا ۱۹۹۲ ص ۹۳.

الرسالة: امام شافعی تحقیق محمد احمد شاکر، چاپ بیروت ۱۹۳۹ ص ۸۰.



ودکتر صلاح صاوی.

نویسنده: استاد سمندر غوریانی

مصدر: سایت مهتدون www.Mohtadoon.com

اصول و پایه های تفکر اسلامی در مسأله ی ملیت

حیدر غلامی

اگر وطن دوستی یا ملی گرایی به معنای دفاع از وطن و ملت در برابر تجاوز، تسلط یا رفتار تحقیر آمیز دیگران، حفظ و اعتلای فرهنگ ملی و تلاش و کوشش جهت رشد و پیشرفت مادی و معنوی آن در تمام زمینه ها باشد، در دیدگاه اسلامی نه تنها مذموم و ناپسند نیست، بلکه بسیار نیکو هم می باشد؛ و مسلمانان از دلسوزترین وطن دوستان هستند.

دیدگاه اسلام نسبت به مسأله ی ملیت مبتنی بر اصول و پایه های زیر است:

۱- حق حیات

« اولین حق برای انسان مؤمن یا غیر مؤمن، حق حیات است؛ چون اگر حیات و زندگی نباشد، سایر حقوق هم مطرح نیستند ... هر فردی در قلمرو حکومت اسلامی حق دارد که از بهترین صورت نحوه ی زندگی برخوردار باشد. بر حکومت واجب است که در امکان شرایط و اسباب بهترین صورت زندگی را برای مردم تهیه کند و عوامل و اسبابی که باعث پایین آمدن سطح زندگی می شوند را ریشه کن نماید.»

برای اینکه فرد زندگی مناسب داشته باشد، حکومت باید در حد توان و امکان تلاش کند که حداقل خوراک و پوشاک و مسکن مناسب را برای مردم تهیه کند و از لحاظ روحی و روانی هم زمینه و فضای مناسب برای رشد آن ها را فراهم نماید. اگر حکومت در این زمینه کوتاهی کند در حقیقت دچار انحراف و ظلم شده است و باید از آن جلوگیری کرد.

۲- کرامت و ارزش انسان

در قرآن کریم آمده است که: «... لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ ...» « ما آدمیزادگان را گرامی داشته ایم ، و به آن ها ارزش و احترام بخشیده ایم.»

همچنین می فرماید: «... أَنْ اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...» « خداوند به آسمان ها و زمین و هر آنچه را که در آن هاست برای شما رام و مسخر کرده است.»

یعنی آن ها را به گونه ای آفریده است که انسان می تواند در مسیر حرکت به سوی رشد و کمال آن ها را به خدمت بگیرد و از آن ها استفاده کند. استاد ابونصیره در این زمینه می گوید: «وقتی که خداوند انسان را اینگونه آفریده و به او ارزش و کرامت بخشیده است معلوم است که انسان - صرف نظر از اینکه مؤمن یا غیر مؤمن باشد - باید دارای چه ارزش و احترامی باشد ... هم حکومت و هم امت اسلامی ملزم هستند که ارزش و کرامت انسان را در بالاترین حد ممکن محقق سازند و اگر آن ارزش و کرامت را دارد، آن را محفوظ نگاه دارند و به آن لطمه نزنند. کوچکترین لطمه ای به احترام و ارزش هر فرد مؤمن یا غیر مؤمن در جامعه ی اسلامی، از طرف حکومت ظلم و ناحق است؛ و اگر حکومت بر آن ظلم و ستم اسرار ورزید، مقتضی عزل خلیفه می باشد...»

انسان به خاطر ارزش و کرامتی که دارد، حقوقی عمومی («حق حرمت مسکن»، «حق مالکیت» و ...) به او تعلق می گیرند. دکتر عبدالکریم زیدان در این رابطه می نویسد: «در حکومت اسلامی، فرد از حرمت محل سکونت برخوردار است و هیچ



کس جز با اجازه و رضایت او به محل سکونت وی وارد نمی شود. زیرا مسکن اشخاص، محل استقرار خانواده و جایگاه اسرار می باشد و هر گونه دست درازی به آن، تجاوز به خود شخص است که جایز نیست. در قرآن کریم در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره ی نور، نص صریح درباره ی منع ورود به خانه ی افراد، بدون اذن آن ها وجود دارد. و در ادامه می نویسد: «شریعت اسلام به آزادی تملک برای هر فرد و حق او در مالکیت اذعان دارد و آن را مورد احترام قرار می دهد و به محترم دانستن آن دستور می دهد و تجاوز به آن را از گناهان کبیره به حساب می آورد.»

هر رفتار و کرداری از قبیل ورود به منازل بدون اجازه و رضایت صاحبان آن ها، کوچ دادن مستقیم یا غیر مستقیم مردم با اجبار و اکراه و جایگزین کردن دیگران در جای آن ها، تلاش در جهت ذوب کردن ملت های مغلوب و زیر دست مانند سیاست تهوید در فلسطین، تعریب در عراق و سوریه، تتریک در ترکیه و همچنین اشغال سرزمین دیگران، شکنجه و کشتار ملت های مغلوب، توهین به کرامت و ارزش انسان است و از گناهان کبیره محسوب می شوند.

پیام آور رحمت الهی محمد (ص) خون، مال و ناموس مسلمانان را بر همدیگر حرام کرده است و می فرماید: «کل المسلم علی المسلم حرام دمه و ماله و عرضه» [مسلم] «خون، مال و ناموس مسلمانان بر همدیگر حرام است.»

همچنین در حدیثی دیگر، مسلمانان را از خوار و ذلیل کردن و تحقیر همدیگر برحذر داشته و می فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است و به او ظلم نمی کند و او را خوار، ذلیل و تحقیر نمی کند.» [مسلم]

۳- برابری و برادری انسان ها

خداوند علیم و حکیم می فرماید: «یا ایُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ...» «ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده ایم...»

عبارت «خلقناکم» اشاره به وحدت خالق و آفریننده ی انسان ها؛ و عبارت «من ذکر و انثی» اشاره کرده است به وحریت اصل و نسب آن ها است.

با دقت در این عبارات قرآنی به وضوح در می یابیم که ادعای برتری ذاتی بعضی از انسان ها بر بعضی دیگر به خاطر رنگ، نژاد و ملیت - که خود در ایجاد آن ها کوچک ترین نقشی نداشته اند - تا چه اندازه غیر منطقی می باشد.

پیام آور رحمت الهی محمد (ص) در شرح و بسط این اصل قرآنی، در خطبه ی حجه الوداع فرمود:

«ای مردم! پروردگار و خالق شما یکی است و پدر شما (اصل آفرینش) یکی است. همگی از آدم هستید و آدم از خاک. هیچ عربی بر عجمی (غیر عرب) و هیچ سفیدی بر سیاهی فضل و برتری ندارد؛ جز با تقوا.»

با دقت در اواخر آیه ی مذکور که می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ» «گرامی ترین شما نزد پروردگار، با تقواترین شماست»

در می یابیم که مقیاس برتری و فضیلت به خاطر تقوا نزد پروردگار مطرح است؛ نه اعطای امتیازات دنیوی.

اخوت و برادری انسانی بدون در نظر گرفتن نژاد، رنگ، زبان و دین بر دو اصل استوار زیر است:

۱- تمام انسان ها مخلوق و بندگان پروردگار یکتا هستند.

۲- تمام انسان ها فرزندان یک پدر و مادر (آدم و حوا) هستند و در مرتبه ی فرزند آدم مساوی می باشند. دکتر قرضاوی

در این زمینه می نویسد: «امام احمد از زید بن ارقم روایت می کند که پیامبر (ص) بعد از هر نماز به هنگام دعا کردن می فرمود: خداوندا، پروردگار و مالک همه ی اشیاء! گواهی می دهم که تمام بندگان (مردم) برادر هستند.»

این اخوت، شامل تمام انسان ها می شود... عده ای با توجه به فرموده ی خداوند «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» و همچنین این

فرموده ی پیامبر (ص) که «المسلم اخو المسلم»، می گویند: اخوت و برادری تنها با ایمان و دین معتبر است، نه غیر آن ها.

ولی ما می گوییم اخوت و برادری متکی بر ایمان، خصوصی ترین و عمیق ترین نوع اخوت است که با اخوت های دیگر نظیر

اخوت و برادری ملی و قومی منافاتی ندارد.

خداوند می فرماید: «وَأَلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» [هود/۵۰] «به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم.»



«وَأَلِي تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً» [هود/۶۱] «و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم.»

«وَأَلِي مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً» [هود/۸۴] «و به سوی مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم.»

«كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ» [شعراء / ۱۰۶ - ۱۰۵] «قوم نوح پیغمبران را تکذیب

کردند. زمانی که برادرشان نوح به آن ها گفت: آیا تقوای خدا را رعایت نمی کنید.»

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ» [شعراء / ۱۶۱] «آن زمان که برادرشان لوط به آن ها گفت: آیا تقوای خدا را رعایت

نمی کنید.»

خداوند این اخوت و برادری را بین پیامبران و قوم آن ها - در حالی که آن ها را تکذیب کرده و از دستوراتشان سرپیچی

می کردند - اثبات می کند؛ زیرا آن ها از همدیگر هستند و غریب نمی باشند؛ و این همان اخوت و برادری ملی است و

همچنین به گواهی قرآن و سنت بین انسان ها، اخوت عام انسانی وجود دارد.»

عناصر اصلی و اساسی تشکیل دهنده ی اخوت و برادری عبارتند از: محبت، مساوات و تعاون. زمانی می توان ادعای وجود

«اخوت و برادری» را در جامعه ای مطرح کرد، که:

الف_ افراد جامعه از صمیم قلب نسبت به همدیگر محبت داشته باشند، به گونه ای که مصداق عینی این شعر سعدی

باشند:

بنی آدم اعضای یک پیکرند که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محبت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

ب_ افراد جامعه دارای حقوق برابر باشند و تبعیضی بین افراد و اقوام مختلف وجود نداشته باشد.

ج_ وجود همکاری و تعاون میان افراد جامعه.

در جامعه ای که نه تنها افراد و اقوام مختلف دارای حقوق برابری نباشند بلکه حقوق انسانی آن ها در قانون اساسی هم به

صراحت نادیده گرفته و حتی پایمال شده باشد، دم از برادری زدن دروغی بیش نیست.

تعاون و همکاری هم زمانی وجود خواهد داشت که بین افراد محبت و مساوات وجود داشته باشد. در جامعه ای که دور از

مساوات و محبت باشد، بسیار امر طبیعی است که تخاصم و اختلاف جای تعاون و همکاری را بگیرد.

در جامعه ای که اصول و عناصر تشکیل دهنده ی اخوت وجود نداشته باشند، دم از اخوت و برادری زدن ادعایی بیش

نیست.

۴- وجود اقوام و ملیت های گوناگون، آیه و نشانه ای الهی است.

خداوند می فرماید: «... وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ...» [حجرات / ۱۳] «و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده ایم تا

همدیگر را بشناسید ...»

در این آیه به صراحت بیان شده که وجود اقوام و ملیت های مختلف، جعل و قراردادی الهی است؛ و از آیات و نشانه های

پروردگار می باشد. عبارت «لتعارفوا» این را بیان می کند که رابطه ی این اقوام و ملت های گوناگون بر اساس گفتگو و

شناخت همدیگر باشد، نه بر اساس جنگ و دشمنی. این اختلاف در رنگ و زبان، جهت ایجاد تعارف و در نتیجه تفاهم و

تعاون است، نه جنگ و تخاصم و فخر فروشی بر همدیگر. زبان و رنگ نیز نشانه ای از نشانه های پروردگار می باشند.

خداوند می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ ...» [روم / ۲۲] هر فرد و ملتی نه تنها این حق را دارد که

خصوصیات ملی خود مانند زبان و آداب و فرهنگ را حفظ نماید، بلکه وظیفه دارد که در غنی کردن آن ها بکوشد، چون با

این کار نشانه ای از نشانه های پروردگار را بیش از پیش آشکار و واضح کرده است. وظیفه ی هر دولتی، به خصوص دولت

اسلامی است که زمینه ی مناسب این کار را در حد وسع و امکانات برای تمام اقوام و ملیت های مختلف فراهم نماید. به



عنوان نمونه تشکیل فرهنگستان زبان و ادب برای تمام اقوام نه قوم و ملتی مخصوص؛ امکان استفاده از رادیو، تلویزیون و مطبوعات به صورت عادلانه برای تمام اقوام ... اگر این زمینه فراهم نشود، مصداق «لتعارفوا» عینیت نمی یابد و در نتیجه تعاون و همکاری هم وجود نخواهد داشت. کم کاری در ایجاد فضا و زمینه ی مناسب جهت بروز خصوصیات و ویژگی های اقوام و یا سهل انگاری در این راستا، از طرف هر دولتی که باشد قابل قبول نیست و در دولت اسلامی گناهی کبیره محسوب می شود.

هر نوع تلاش و اقدامی در جهت از بین بردن خصوصیات اقوام و ملت ها و ذوب کردن آنان در ملت های غالب، مبارزه با آیات و نشانه های الهی می باشد، که تحت هیچ شرایطی قابل پذیرش نیست.

۵- رعایت عدالت نسبت به تمام انسان ها

برقراری عدل در میان انسان ها بدون توجه به رنگ و نژاد و دین، در اسلام ارزش و اهمیت زیادی دارد؛ به گونه ای که خداوند هدف از ارسال پیامبران را اقامه ی قسط بیان می کند. یعنی « به هر کس سهم شایسته ی خود و آنچه که حق اوست داده شود.»

خداوند می فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...» [حدید / ۲۵] « ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده ایم ، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند .» « ... وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ ...» « هنگامی که در میان مردم داوری می کنید با رعایت برابری و مساوات داوری کنید. در اینجا با ذکر « ناس » رعایت عدل را نسبت به تمام مردم خواهان است، حتی نسبت به دشمنان.» خداوند می فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اِغْدُلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید . دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است .»

« کلمه ی عدل معنای وسیعی دارد. از جزئی ترین تا بزرگ ترین مسائل را شامل می شود، از مسأله ی فردی تا مسائل بین المللی، که باید در آن ها عدالت را مراعات کرد»

مقتضای عدالت در حکومت اسلامی این است که حقوق همه ی اقوام و ملت ها به طور مساوی و برابر رعایت شود و اگر غیر از این باشد دولتمردان و حاکمان از امر صریح خداوند سرپیچی کرده اند. در چنین حالتی وظیفه ی هر فرد مسلمانی است که در حد وسع و توان، علیه بی عدالتی بایستد و در راستای تحقق عدالت تلاش نماید.

۶- دوری از ظلم و ستم و مبارزه با آن

اسلام ظلم و ستم را تحت هر نامی و از جانب هر فرد یا گروهی که باشد، حرام کرده است و آن را از گناهان کبیره قرار داده و مبارزه با آن را بر مسلمانان واجب گردانیده است. خداوند متعال در حدیثی قدسی ظلم و ستم را از جانب خود حرام کرده و به مسلمانان دستور داده است که نسبت به همدیگر ظلم و ستم نورزند و می فرماید: «ای بندگانم! من ظلم را بر خود حرام کرده ام و آن را در میان شما هم حرام کرده ام؛ پس به همدیگر ظلم و ستم نکنید.»

در حدیثی دیگر پیامبر (ص) مسلمانان را به شدت از ظلم بر حذر می دارد و می فرماید:

« از ظلم و ستم بپرهیزید، چرا که در روز قیامت سبب بدبختی و تاریکی است.» [مسلم]

و همچنین در حدیثی دیگر می فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است و به او ظلم نمی کند و او را خوار، ذلیل و تحقیر نمی کند.»

خداوند علاوه بر تحریم ظلم و ستم، مبارزه با آن را در حد وسع و توان بر مسلمانان واجب کرده است. در رابطه با مبارزه علیه ظلم و ستم آیات و احادیث فراوانی وجود دارند که چند مورد از آنان را ذکر خواهیم کرد.



خداوند خطاب به مسلمانان می فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» [نساء / ۷۵] «چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان در مانده و بیچاره‌ای نجاتی که (فریاد برمی آورند و) می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند (و بر ما بیچارگان ستم روا می دارند) خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور، و از سوی خود یآوری برایمان قرار بده (تا ما را یاری کند و از دست ظالمان برهاند) .»

همچنین خداوند یکی از صفات بارز بنی اسرائیل را که به واسطه ی آن مورد لعن و نفرین قرار گرفتند، بی تفاوت بودن در برابر منکر و عدم نهدی از منکر توسط آنان بیان می کند.

«... كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ» [مائده / ۷۹] «آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهدی نمی کردند»

پیامبر (ص) در مذمت کسانی که در برابر ظلم ساکت می نشینند می فرماید: «هرگاه مردم ستمگری را ببینند (که ستم می کند) ولی او را باز ندارند نزدیک است که خداوند با عذابی از جانب خود، آنان را فرا گیرد»

و باز در این رابطه می فرماید: «هرگاه دیدی که امت اسلامی از ترس و هراس به ستمگر نمی گویند: (دست بردار)، آنان را به حال خود رها کن»

در این آیات و احادیث تحریم ستم و مبارزه با ستمگران به صورت مطلق بیان شده است و هر نوع ستم و ستمگری را تحت هر اسم و نامی شامل می گردد.

به عبارت دیگر اینکه ستمگر، مسلمان باشد و ستم دیده، غیر مسلمان؛ یا برعکس اهمیتی ندارد. آن چه مهم است رابطه ی ستم و شناسایی ستمگر و ستم دیده، صرف نظر از خصوصیات و ویژگی های آن ها می باشد.

مبارزه با نمودهای ظلم و ستم و تلاش در راستای رفع آن _ در حد وسع و توان _ وظیفه ی هر فرد مسلمانی است. وظیفه ی مسلمانان است که بر اساس اصول بر گرفته از قرآن و سنت که به آن ها اشاره کردیم، با مسائل ملی و ملیت های مختلف در جامعه ی اسلامی تعامل کنند. با پذیرش این اصول و اجرای آن ها به عنوان واجب و تکلیف شرعی، هر گونه ظلم و ستم از جامعه رخت بر می بندد و امت اسلامی از مجموع مسلمانان، بدون در نظر گرفتن رنگ، نژاد و زبان آن ها تشکیل می گردد.

امت اسلامی مجموعه ای است از اقوام و ملیت های مختلف با حفظ خصوصیات و نشانه های ملی خود که با پذیرش آگاهانه و اختیاری برنامه ی اسلام، مسلمان شده اند. شرط مسلمان شدن؛ تغییر ملیت، زبان، خصوصیات ملی یا بی توجهی به آن ها نیست؛ بلکه پذیرش برنامه و عقیده ی اسلام است. پس بخشی از امت اسلامی بودن، هیچ تعارضی با حفظ و اعتلای خصوصیات ملی مسلمانان ندارد. صهیب رومی، بلال حبشی، سلمان فارسی از یاران وفادار و اصحاب برجسته ی پیامبر (ص) بودند که به نام ملیت خود مشهور بودند و یک نفر هم این را مخالف با متدین بودن این بزرگواران ندانسته است.

این که اسلام برای اقوام و ملیت های مختلف یک ارزش قائل است و همه ی آن ها را مساوی و برابر می داند به معنی نفی خصوصیات ملی هر یک از آن ها نمی باشد. به عنوان نمونه: پدری که با یک دید و بدون تبعیض به فرزندانش می

نگرد و همه را به یک اندازه دوست دارد؛ به معنی انکار تفاوت خصوصیات و ویژگی ها در میان فرزندان نیست.

اگر مسلمانان احساس کردند که مصالح و مافع آن ها با در کنار هم بودن و متحد شدن برآورده می شود، با میل و رغبت خود و توافق بین همدیگر می توانند ایالات متحده ی اسلامی را تشکیل دهند، که در حقیقت همان خلافت اسلامی صدر اسلام می باشد. ولی اگر همانند امروز، زمینه ی تشکیل چنان دولتی فراهم نبود، هر ملت مسلمانی یا چند ملت با هم، می

توانند دولت اسلامی تشکیل دهند و اگر در آینده هم به این نتیجه رسیدند که با هم متحد شوند، می توانند این کار را انجام دهند و ایالات متحده ی اسلامی (خلافت اسلامی) را تشکیل دهند.



اگر وطن دوستی یا ملی گرایی به معنای دفاع از وطن و ملت در برابر تجاوز، تسلط یا رفتار تحقیر آمیز دیگران، حفظ و اعتلای فرهنگ ملی و تلاش و کوشش جهت رشد و پیشرفت مادی و معنوی آن در تمام زمینه ها باشد، در دیدگاه اسلامی نه تنها مذموم و ناپسند نیست، بلکه بسیار نیکو هم می باشد؛ و مسلمانان از دلسوزترین وطن دوستان هستند.
منبع: بررسی ناسیونالیسم از دیدگاهی تاریخی و اسلامی

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

اسلام و صلح

دکتر محمد سید وکیل

تأکید اسلام بر صلح قبل از هر چیز ناشی از تشریح و قانونگذاری آنست و در درجه دوم ناشی از نامی است که خداوند برای آن اختیار کرده است. پس تمام بندهای قوانین اسلامی بر مبنای برپایی امنیت و استقرار و صلح در زمین طراحی شده اند و اسم اسلام از سلام گرفته شده است. آری، دین ما اسلام، تعارف ما سلام و شعار ما آشتی و صلح است... حدود پانزده روز کمتر یا بیشتر بود که دوستم را ندیده بودم حدس زدم که من او را در مورد یک مسأله‌ی مهم آزرده و تنها تار موی بین معاویه و مردم را بریده‌ام. کار از کار گذشته است چرا که دوست من یکی از طرفداران سرسخت ناسیونالیسم بود، و بیشتر از همه به سوی آن دعوت می‌کرد. آرزو کردم که کاش صحبت در باره‌ی ناسیونالیسم را عقب می‌انداختم و کاش پیرامون دولت اسلامی برای او صحبت می‌کردم و کاش... و کاش!! و در دریایی از آرزوها و پشمانی غرق شدم، و در یک حیرت پریشان کننده‌ای فرو ماندم، در باره‌ی گفتن حق و زدودن شبهه‌ها از جهتی و از دیگر جهت اصرار بر ماندن این فریب خورده‌ها در مسلک خود و شنیدن توضیحات بیشتر به فکر رفتم. اما زنگ خانه همراه با کوبیدن شدید و پی در پی در، افکار پریشانم را از هم گسست و به سوی در بلند شدم. در را که باز کردم به طور غیر منتظره با دوست خود که همراه چند نفری بود، مواجه شدم، از آنان با خوشحالی استقبال کردم و به طرف اتاق پذیرایی و محل جلسات خود آن‌ها را راهنمایی نمودم، هر که در جایی نشست و خواستم از دوستم در باره‌ی علت تأخیر سؤال کنم، او با عذرخواهی از من سبقت گرفت و دوستان جدید را به من معرفی کرد. لبخندی زد و گفت: امروز برای ما پیرامون چه چیزی صحبت می‌کنی؟

* امیدوارم در صحبت‌های جلسه‌ی قبل شما را نرنجانیده باشم!

* نه نه، به راستی سخنان تو شبیه‌ای را برای من برطرف کرد که اگر تو نبودی برای من روشن نمی‌شد. جالب‌تر این که صحبت‌های شما را در خدمت این برادران عرض کردم که از جهت تعصب قومی دست کمی از من نداشتند، اما به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند و آنچه را که من پذیرفتم بدان قناعت کردند، و از گرایش ناسیونالیستی خداحافظی کرده و اکنون به تفکر اسلامی روی آورده اند و امروز باهم خدمت شما آمده ایم تا به سخنانت گوش فرا دهیم و هر چه بیشتر بهره‌مند شویم.

* پس اکنون دعوتگر شده‌ای؟ مگر نه؟

لبخند بلندی زد و گفت: مسلمان همیشه باید حق را بگوید و مردم را بدانچه ایمان دارد دعوت کند.

از ته قلب خدا را شکر کردم و با خود گفتم: این یکی از برکات گفتن حق و مقابله با باطل است.

دوستان با وقار و ادب نشسته و منتظر صحبت‌های من بودند؛

* پیرامون چه موضوعی دوست دارید صحبت کنیم؟

یکی از آنان پیش قدم شد و مثل این که موضوع را قبلاً تعیین کرده بود؛



* به نظر من بحث امروز پیرامون جنگ در اسلام است، آری؟

به دوستانش نگاه کردم و گفتم: نظر شما در باره این موضوع چیست؟ آنان نیز علاقه‌ی خود را نسبت به آن ابراز داشتند. گفتم: مسأله جنگ پیچیده و با ریختن خون و شکستن استخوان همراه است و می‌ترسم واژه‌ها در میان صدای شلیک گلوله و انفجار بمب گم شوند و معانی در میان نبرد از راه خود به سوی جان و خرد منحرف گردند چرا که بحث، بحث آهن و آتش و دود است و جز ویرانی و کشت و کشتار از چیز دیگر خبری نیست.

اما جنگ تنها زبانی است که تجاوزگران با آن آشنا هستند و زبونه در مقابل ابهت آن سر تزعیم فرود می‌آورند. جنگ یگانه حکم دادگرانه‌ای است که حقوق را به صاحبانش باز می‌گرداند. و زمانی که نیرومندان با توسل به قانون جنگل حقوق مستضعفان را نادیده گرفته و به نفع خود آن را هضم می‌کنند جنگ تنها راهی است که مظلومان برای دفاع از خود بدان توسل می‌جویند و چنانکه شاعر می‌گوید چنانچه مرکبی جز پیگان نیزه نباشد ناچاراً باید دل به دریا زد و سوار شد.

إذا لم یکن إلا الأسنه مرکباً

فما حيله المضطر إلا رکوباً

* آیا این بدان معناست که اسلام فقط در هنگام ناامید شدن از راه حل‌های دیگر تن به جنگ می‌دهد؟ و زمانی به جنگ می‌پردازد که روش دیگری برای احقاق حق و نابودی باطل در دست نداشته باشد؟

* آفرین همینطور است.

* پس روش‌های مسالمت‌آمیز و صلح جویانه که اسلام قبل از جنگ به کار می‌بندد کدامند؟

* اکنون مسیر راه را پیدا کرده‌ای و درب ورودی را کوبیده‌ای و لازم است در به روی تو گشوده شود.

در واقع صحبت پیرامون صلح و آشتی بر صحبت پیرامون جنگ مقدم است، زیرا صلح و آشتی اصل هستند و جنگ یک پدیده‌ی عارضی و اضطراری است و منشأ آن از و طمع، انحصارطلبی، ستیزه‌جویی و بیماری‌های درونی است. پس بنابر آن که صلح اصل است و جنگ فرع، اکنون پیرامون صلح صحبت می‌کنیم؛ موافقید؟ گفتند: بلی.

گفتم: اسلام در زمینه‌ی جنگ و صلح دارای قانون‌های شگفت‌آوری است و هیچ آیین و دولتی دارای این قوانین نیست. اول: پیمان‌ها را محترم می‌شمارد، و به قراردادهای وفا می‌کند و هیچ پیمان مهمی را جز بعد از خصومت طرف مقابل و بیم مسلمانان از خیانت او نقض نمی‌کند و خداوند متعال می‌فرماید: {إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ} ([۱]).

«مگر با کسانی که کنار مسجد الحرام پیمان بسته اند پس تا با شما بر سر عهد پایدارند با آنان پایدار باشید».

{ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) } ([۲]).

«و به پیمان خود وفا کنید، زیرا که از عهد و پیمان پرسش خواهد شد».

{ وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْذِرْهُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (۵۸) } ([۳]).

«و اگر از گروهی بیم خیانت داری پیمان‌شان را به سویشان بینداز [تا طرفین] به طور یکسان [بدانند که پیمان گسسته است]، زیرا خداوند خائن را دوست نمی‌دارد».

دوم: تمام مردم را به روش حکیمانه و پند و اندرز نیکو، بدون مجبور کردن کسی به ترک آیین خود و اسلام آوردن اجباری، به دین اسلام دعوت می‌کند. از کسانی که از گرویدن به اسلام خودداری می‌کنند جزیه می‌طلبد و جزیه عبارت است از مالیاتی که با توجه به توانایی طبقه‌های مختلف از آنان گرفته می‌شود چنانکه زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم از ثروتمندان چهار دینار، از طبقه‌ی پایین‌تر دو دینار و از کاسبان فقیر یک دینار گرفته می‌شد و به عنوان یک شهروند از حقوق انسانی آن‌ها دفاع می‌شد. در اینجا همگی یک صدا گفتند: بنابراین جزیه یک نوع فشار مستقیم و اجبار برای مجبور شدن آنان به گرویدن به اسلام است؟

* خیر، اینطور نیست و اکنون توضیح می‌دهم:



اسلام تنها وارث ادیان گذشته الهی است که خداوند آن را بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل کرده است تا بر تمام ادیان چیره گردد. بنابراین، اسلام مسوول حمایت از زمین و آزادسازی تمام مردم در گوشه و کنار جهان است، اسلام فقط عقیده نیست؛ بلکه دین و دولت است دولتی که دارای موجودیت و نظم و قانون است، و مسئولیت دولت اسلامی عرضه‌ی عقیده بر مردم و حمایت از عقیده و آزادی مردم از بندگی دیگران است تا بشریت با اختیار و آزادی و اراده‌ی محض خویش عقیده‌ای را که به خیر و صلاح خود می‌بینند انتخاب کنند و در این مسیر فقط با کسانی می‌جنگد که مانع رسیدن این عقیده به مردم هستند. بنابراین، اسلام باید دارای ارتشی قوی باشد تا از آن عقیده حمایت کند و عقیده‌ی اسلامی با امنیت از شر دشمنان و چنگال متکبران راه خود را به سوی دل‌ها بپیماید و این ارتش باید بتواند امنیت کسانی را که می‌خواهند به دین اسلام بگروند اما از حکام می‌ترسند تأمین کند.

بدیهی است که ارتش اسلامی جز از مسلمان تربیت شده بهره نمی‌گیرد و در صف خود جز مؤمنین را نمی‌پذیرد و پیامبر خدا فرموده است: «لَا أُسْتَعِينُ بِمُشْرِكٍ» [۴].

کسانی که به اسلام ایمان نیاورده اند نسبت به اسلام به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱- دشمنان که علیه دین به جنگ می‌پردازند که اسلام به شیوه‌ی نظامی با آن‌ها برخورد می‌کند.

۲- کسانی که حاضرند با برخورد مسالمت‌آمیز با حفظ عقیده خود در نظام اسلامی زندگی کنند، اینان باید با پرداختن جزیه همکاری خود را با حکومت آشکار کنند. چرا که ارتش اسلامی از کیان آنان نیز دفاع می‌کند و مملکت آن‌ها را از تجاوز دشمن حفظ می‌نماید.

پس جزیه مقدار پولی است که غیر مسلمان به جای خدمت نظامی به دولت اسلامی می‌پردازد و دلیل ما همان برخوردی است که ابوعبیده‌ی بن جراح با اهل حمص انجام داد.

دوستم گفت: ابوعبیده با اهل حمص چگونه برخورد کرد؟

* او شهر حمص را فتح کرد و از اهل حمص جزیه گرفت؛ اما زمانی که ارتش روم بر حمص پیروز شد و ابوعبیده در دفاع از مملکت و مردم حمص ناتوان ماند، قبل از این که آنجا را ترک کند جزیه را به مردم پس داد و هنگامی که علت را از او پرسیدند. فرمود: «ما به این خاطر از شما جزیه گرفتیم که در قبال آن از شما حمایت و دفاع کنیم، و اکنون که در دفاع از شما ناتوان ماندیم آن را پس می‌دهیم».

و از جنبه دیگر اسلام جزیه را بر مردانی واجب کرده است که از توان رزمی برخوردارند نه تمام مردم. و این جزیه نیز چندان کلان نیست که کسی توانایی پرداخت آن را نداشته باشد تا بگوییم: این یک فشار مستقیم برای ایمان اجباری است.

یکی از آن‌ها گفت: برداشت شما از سخن خدا { حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ } [۲۹] { [۵] } «تا آنکه به دست خویش خاکسارانه جزیه بپردازند» چیست؟

* از سیاق آیه پیداست که این برخورد مخصوص کسی است که اسلام را قبول نمی‌کند و از پرداخت جزیه هم خودداری می‌نماید که جز شمشیر چیز دیگری شایسته‌ی او نیست تا علی رغم میل خود، با خواری آن را پرداخت کند و این به خاطر عناد و تحدی آنان است که می‌بایست به عنوان یک قانون آن را با کمال میل پرداخت می‌کردند. بنابراین، می‌بینیم خلفا هرگاه نیرویی را به جایی می‌فرستادند، به آنان توصیه می‌کردند که ابتدا مردم را به دین اسلام دعوت کنند و اگر این دعوت را نپذیرفتند در ازای این که در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند در مقابل امنیت ملی جزیه بپردازند و اگر هیچکدام از این دو کار را نپذیرفتند راه سوم شمشیر است.

و این بدان معنا است که پرداخت جزیه ابتدا از طرف شهروند غیر مسلمان و بدون جنگ و جدال و به عنوان یک حق شهروندی انجام می‌گیرد و زمانی که آن را پرداخت کردند بر حکومت اسلامی واجب است با احترام آن را بپذیرد و جنگ با آن‌ها حرام است و ابن قدامه مقدسی نیز در «العدة والمغنی» همینطور گفته است.

اما کسانی که اسلام را نمی‌پذیرند و از پرداخت جزیه هم خودداری می‌کنند و نسبت به پذیرش حاکمیت اسلامی غرور و



تکبر می‌ورزند، باید با آنان مقابله به مثل شود و جزیه را برخلاف میل خود با خواری پرداخت کنند. دوستم گفت: پس از آن چه؟

«همینطور مسلمانان مردم را به اسلام دعوت می‌کنند و در دین اجبار و اکراهی نیست، اگر اسلام را نپذیرفتند از آن‌ها جزیه می‌خواهند تا پذیرش حاکمیت اسلامی را اعلام کنند؛ باز اگر خودداری کردند مسلمانان بعد از به کارگیری تمام برخوردها و روش‌های سالم، برای تسلیم کردن سرکشان و نجات مستضعفان و استقرار دعوت و انتشار آن در زمین چاره‌ای جز به کارگیری روش نظامی ندارند، چرا که این برخورد آن‌ها در واقع یک نوع اعلام جنگ است. آنان که از پذیرفتن حق خودداری می‌کنند، و به باطل ایمان می‌آورند، و عقل‌های خود را به کار نمی‌اندازند، و تسلیم هوی و هوس خود می‌شوند، جز ذلت و خواری چیز دیگری شایسته آن‌ها نیست. پس چه شده است که ما همچون دایه‌ای از مادر دلسوز تر بر آن‌ها گریه می‌کنیم؟ در صورت تمایل می‌توانستند خواری و ذلت را از خود بزدايند و به عنوان مسلمانان یا شهروند حکومت اسلامی دارای عزت باشند، اما خود آنانند که این طرز برخورد را بر خود گوارا و شیرین می‌پندارند.

من یهن یسهل الیهون علیه
ما لجرح بمیت ایلام

«آن که به خواری عادت کرده است خواری بر او سهل است و زخم جسد مرده را آزار نمی‌دهد»، زیرا چنانکه زخم در جسد مرده دردی ندارد، خواری و زبونی نیز روی آن‌ها تأثیر ندارد. پس می‌بینیم اسلام بیشتر از آن که بر جنگ اصرار ورزد بر صلح و آشتی تأکید دارد و اسلام هیچگاه با هیچکس سر جنگ نداشته است، مگر آن که تمام راه‌ها و روش‌های صلح و آشتی را بر آن بسته باشند.

اسلام حتی در میدان نبرد هم بر صلح اصرار می‌ورزد و همیشه منتظر کسی است که ندای صلح سر دهد تا به او لبیک بگوید و حتی در موقعی که چیره شد، و توانایی انتقام گرفتن را دارد به سوی صلح می‌شتابد، و خداوند می‌فرماید:

{ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ } ([۶۱]).

«و اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان بگرای و بر خدا توکل نما که».

تأکید اسلام بر صلح قبل از هر چیز ناشی از تشریح و قانونگذاری آنست و در درجه دوم ناشی از نامی است که خداوند برای آن اختیار کرده است. پس تمام بندهای قوانین اسلامی بر مبنای برپایی امنیت و استقرار و صلح در زمین طراحی شده اند و اسم اسلام از سلام گرفته شده است.

آری، دین ما اسلام، تعارف ما سلام و شعار ما آشتی و صلح است، اما نسبت به کسانی که یا بدان ایمان آورند و یا به عنوان یک شهروند قانون را می‌پذیرند و چنانچه به ستیز پرداختند، خداوند می‌فرماید: { وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ }. «و اگر به صلح گراییدند تو نیز بدان بگرای و بر خدا توکل نما».

زیرنویسها:

- [۱] - سوره توبه، آیه ۷.
- [۲] - سوره اسراء، آیه ۳۴.
- [۳] - سوره انفال، آیه ۵۸.
- [۴] - السیره النبویه، دحلان: ۲ / ۲۸، حاشیه حلبیه، روایت از ابوداود و احمد.
- [۵] - سوره توبه، آیه ۲۹.
- [۶] - سوره انفال، آیه ۶۱.

به نقل از کتاب: اسلام آیین رشد و ترقی ترجمه عمر قادری

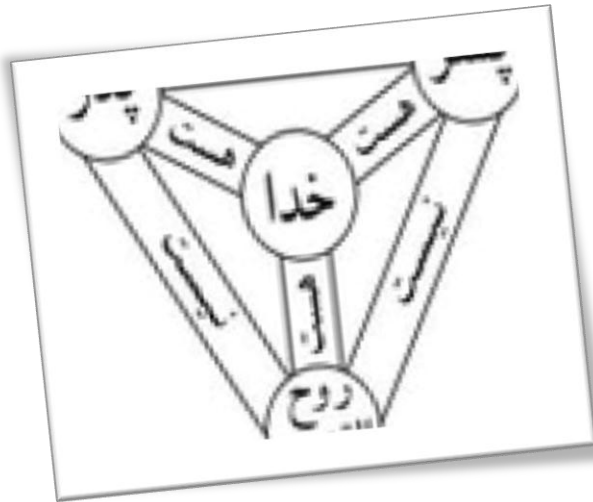


اسلام و دشمنان

بررسی عقاید مسیحی ها، تثلیث یا سه خدایی

نویسنده: مرفت بنت کامل عبدالله

بررسی کوتاه در رابطه با عقیده مسیحی ها که شامل چند مسأله‌ی جزئی است، بارزترین آنها عبارتند از: عقیده‌ی تثلیث (خدایان سه گانه)



آنها معتقد هستند که الله یکی از این سه خدایان است، آن سه خدا عبارتند از:

الف - الله پدر. ب - الله پسر. ج - الله روح القدس.

بحث و بررسی در مورد این عقیده ما را ناچار می کند که از چند مسئله‌ی اساسی سخن به میان آوریم، این مسائل:

اولاً: مسئله‌ی تولد عیسی؛

اعتقاد مسیحی‌ها در مورد تولد حضرت عیسی؛ قسمتی از آن حق و قسمتی نیز باطل است.

قسمت درست اعتقادشان این است که حضرت عیسی؛ متولد شده و مخلوق است. مادرش مریم پاکدامن است.

در انجیل متی اصلاح شده اول شماره ۱۸ با عبارت زیر آمده است:

اما تولد حضرت مسیح یسوع به این صورت بالا بوده است، چون مریم مادر مسیح برای یوسف خواستگاری شده بود ولی قبل از این که به هم برسند مریم از روح القدس حامله شده بود. [۱]

قرآن کریم واقعیت تولد حضرت عیسی؛ را بیان می کند:

قال تعالی: (مریم: ۱۶ - ۲۱)

(ای پیغمبر ص! در کتاب (آسمانی قرآن، اندکی) از مریم سخن بگو: آن هنگام که در ناحیه‌ی شرقی (بیت المقدس برای

فراغت عبادت) از خانواده‌اش کناره گرفت، و پرده‌ای میان خود و ایشان افکند (تا خلوت کده‌اش از هر نظر برای عبادت

آماده باشد در این هنگام) ما جبرئیل (فرشته) خویش را به سوی او فرستادیم و جبرئیل در شکل انسان کامل خوش

قیافه‌ای بر مریم ظاهر شد مریم (لرزان و هراسان) گفت: من از (سوءقصد) تو به خدای مهربان پناه می برم. اگر پرهیزگار

هستی (بترس که من به خدا پناه برده و او کس بی کسان است) (جبرئیل) گفت: (مترس که من یکی از فرشتگان یزدانم و)

پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاکیزه‌ای از (نظر خلق و خوی و جسم و جان) ببخشم. مریم

گفت: چگونه پسری خواهیم داشت در حالی که انسانی با من نزدیکی نکرده است و زناکار هم نبوده‌ام؟ جبرئیل گفت: همان

گونه است (که بیان داشتی اما) پروردگار تو گفته است این (کار یعنی دادن فرزند بدون پدر) برای من آسان است. (انجام

این کار) به خاطر آن است که (می‌خواهم) او را معجزه‌ای برای مردمان کنیم و (وی را برای بندگان مخلص) رحمتی از

سوی خود سازیم. دیگر کار انجام یافته است (و جایی برای بحث و گفت و گو نمانده است).

اما اعتقاد غلط مسیحیان در مورد تولد حضرت عیسی؛ این است که گمان می کنند عیسی؛ پسر خداست. این مطلب در

انجیل لوقا اصلاح شده اول شماره ۳۵ با این عبارت آمده است:



فرشته جواب داد و به او (مریم) گفت: روح القدوس بر شما فرود می آید و نیرو و قوت خدا بر شما سایه می افکند به همین خاطر قدوس پیدا شده از شما خواهد بود و پسر خدا نامیده خواهد شد. [۲]

دلیل این گفته مسیحیان این است که قلبشان از توحید ربوبیت [۳] سیراب نشده است، اگر واقعاً به خدا ایمان داشتند، و اگر معتقد بودند که فقط خدا خالق و آفریدگار جهان و قادر و توانا بر هر چیزی است و فرمان و دستور او بین کاف و نون است (منظور کُنْ فیکون یعنی خلق شو فوراً پیدا می شود.) [۴] اگر واقعاً به این مطالب ایمان داشتند به خوبی می فهمیدند که تولد حضرت عیسی؛ بدون پدر دلیل و نشانه ای است بر تنها خالق بودن او و همچنین دلیل است بر قدرت و توانایی خداوند بر چیزی که عقل محدود بشری آن را محال می داند!!

آن کسی که حضرت آدم؛ را از خاک بدون پدر و مادر خلق کرد خیلی تواناتراز این است که عیسی؛ را بدون پدر خلق کند. خداوند می فرماید (آل عمران: ۵۹)

(مسأله ای آفرینش عیسی؛ برای خدا همچون مسأله ای آفرینش آدم است که او را از خاک بیافرید سپس به او گفت پدید آی و بی درنگ پدید آمد.) سایر مخلوقات و موجودات و جمادات از ترس این دروغ و تهمت ناروا که به خداوند نسبت می دهند دچار وحشت و اضطراب می شوند. خداوند می فرماید: (مریم: ۸۸ - ۹۱)

(یهودیان و مسیحیان مشرکان) گفتند: خداوند مهربان برای خود فرزندی برگرفته است. واقعاً چیز بسیار زشت و زنده ای می گویند، نزدیک است آسمان ها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین بشکافد و کوهها به شدت درهم فرو ریزد. از اینکه به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می دهند.

ابن کثیر (رحمه الله) می فرماید: «اذا» به معنی بزرگ است و «تکاد السموات یتفطرن...» یعنی زمانی که آسمان ها این گفته های ناشایست و ناروا را از انسان های فاسد نسبت به خدا می شنوند نزدیک است متلاشی شوند به خاطر عظمت و بزرگی خدا نزدیک بود دچار این حادثه شوند چون آسمان ها نیز مخلوقاتی هستند و بر توحید و یکتایی خدا پایه گذاری شده اند و شاهد هستند که هیچ اله و معبودی جز او نیست شریک همدم و شبیهی ندارد، فرزند و همسر و همتایی ندارد بلکه یکتا و بی نیاز است و هر چیزی که در این دنیا وجود دارد دلیل و شاهد است که خداوند واحد و یکتاست. [۵]

دوم: خدا قرار دادن حضرت عیسی؛

مسیحی ها معتقد هستند که حضرت عیسی؛ - معاذ الله - خداست و دلیل آن ها برای این سخن چند متن از انجیل های تحریف شده می باشد که برای مثال بعضی را ذکر می کنیم:

در تصحیح دهم از انجیل یوحنا شماره ۳۱ الی ۳۸ با این عبارت آمده است (یهودی ها هم، سنگ را در دست گرفتند تا او را سنگسار کنند، یسوع به آن ها پاسخ داد و در مورد اعمال و کارهای زیاد و نیکو گفتگو کرد شما را نزد پدرم خواهم دید پس به خاطر کدام یک از این کارها مرا سنگسار می کنید؟ یهودی ها جواب دادند ما به خاطر عمل و کار نیک شما را سنگسار نمی کنیم بلکه به خاطر سخن کفرآمیز و اهانت شما به خدا سنگسار تان می کنیم، در حالی که شما انسان هستی خودت را إله و خدا قرار می دهی!

آیا کسی که پدر او را مقدس کرده است و او را برای تمام جهان فرستاده است به او می گویند شما سخن کفرآمیز می گویی و به خدا اهانت می کنی؟

چون من گفته ام پسر الله هستیم؟ اگر من واقعاً کارهای پدرم را انجام نمی دهم به من ایمان نیاورید، ولی اگر آن اعمال را انجام می دهم شما باز هم به من ایمان نمی آورید به آن اعمال ایمان آورید تا بدانید و بفهمید و ایمان داشته باشید که پدر در درون من است و من هم داخل او. [۶]

رد این عقاید



خوبترین و نیکوترین دلیل برای رد عقیده مسیحی‌ها چیزی است که به خود حضرت عیسی؛ در کتاب مقدسشان نسبت می‌دهند به خواست خدا پرده‌ای بر چشمانشان کشیده شد و با چشمی جستجو گرانه آن را ندیدند چون اگر آن را بررسی می‌کردند همان طور که در جاهای زیادی این کار انجام داده‌اند آن را تحریف و تعویض می‌کردند. از این اقوال مطلبی است که در انجیل مرقس اصلاح شده‌ی دوازدهم شماره ۲۹ و ۳۰ آمده است: (یسوع به او جواب داد: ابتدای همهٔ توصیه‌ها این است که ای اسرائیل بشنو، خدای معبود ما خدایی واحد و تنهاست. و پروردگا خود را با تمام قدرت و با تمام وجودت و از صمیم قلب و از روی فکر و آگاهی دوست داشته باش. این وصیت اول است.) [۷]

در انجیل یوحنا اصلاح شده هفدهم شماره ۳ آمده است: (و این زندگی ابدی است که شما را بشناسند، فقط تو به تنهایی معبود حقیقی و واقعی هستی و یسوع مسیح کسی است که تو آن را فرستاده‌ای و رسول خود قرار داده‌ای.) [۸] در انجیل متی تصحیح شده چهارم شماره ۱۰ آمده است: (آن زمان یسوع به او گفت: ای شیطان برو، چون نوشته شده است فقط برای پروردگار و معبودت سجده ببر و تنها او را عبادت کن.) [۹]

سبحان الله ... کجایند عقل‌های آگاه و چشم‌های بینا که این سخنان را بررسی کنند تا آگاه شوند و در آن‌ها بیندیشند؟ چطور انسان آزاده‌ی هوشمند از خود نمی‌پرسد که سر این تناقضات و اختلافات در گفته‌های حضرت عیسی؛ یا یسوع در انجیل‌ها چیست؟ ولی !!!

چقدر زیباست کلام و گفتار امام ابن القیم رحمه الله در معرض رد علیه مسیحی‌ها، آن جا که می‌فرماید: (بر خداوند - اگر حکمت و خواست او تقاضا می‌کرد برای بندگانش آشکار شود و از کرسی عظمتش پایین بیاید و مستقیماً خودش با آن‌ها حرف بزند - لازم بود که وارد شرم‌گاه یک زن نشود و در شکم او در میان ادرار و مدفوع و خون چند ماهی بماند و حالا که این کار را انجام داده لازم بود به صورت بچه‌ای کوچک که شیر بخورد و گریه کند خارج نشود، حالا که این حادثه روی داده است لازم بود با مردم غذا نخورد و آب ننوشد و نخوابد، اگر غذا می‌خورد و آب می‌نوشید لازم بود نه ادرار و نه مدفوع کند، در حالی که خداوند تعالی دارای صفات جلال و کمال است و این صفات خاص او هستند، آن صفات کمالی و جلالی که آسمانها و زمینش وسعت و گسترش آن‌ها را ندارند. و کرسی او به اندازه گسترش زمین و آسمان‌هاست. پس چطور است که فرج و شرمگاه یک زن وسعت و گسترش او را دارد. پاک و منزه است خداوند سبحان از این اقوال بیهوده.) [۱۰]

ابن حزم رحمه الله هنگام سخن گفتن در مورد عقیده‌ی تثلیث می‌گوید: -البته این مطلب را از انجیل مرقس نقل می‌کند- (... پروردگار (رب) بعد از این که با آن‌ها صحبت کرد به آسمان صعود کرد و طرف راست الله نشست.) [۱۱] این شرک، یک شرک احمقانه‌ای است. این رب با الله جمع می‌شود خیلی عجیب است و طرف راست الله می‌نشیند! پس این دو رب و دو اله می‌شوند، اولی قوی‌تر و نیرومندتر از دومی است چون بدون شک آن کس که دیگری طرف راست او قرار داده شده است بلندمرتبه است از کسی که طرف راست او نشسته است.

از خواری و پستی به خدا پناه می‌بریم. [۱۲]

در انجیل یوحنا اصلاح شده‌ی اول شماره ۹ و ۱۰ در مورد خدا قرار دادن حضرت عیسی؛ آمده است، (آن نور حقیقی که هر انسانی را نورانی می‌کند به سوی جهان آمد. آن نور در جهان بود و جهان به وسیله‌ی آن درست شد و جهان او را شناخت.) [۱۳]

ابومحمد می‌گوید: این هم نشانه‌ی حماقت شرک ورزیدن آن‌ها به خداست چگونه در دنیا است و بوسیله‌ی او دنیا آفریده



شده است؟ اگر إله و خدا است، او دنیا را آفریده است و دیگر درست نیست که به وسیله‌ی او دنیا ساخته شود. و اگر چنان چه به وسیله‌ی او دنیا آفریده شده است و آن را خلق نکرده است پس نه إله و خداست و نه خالق و آفریننده، بلکه آلت و وسیله‌ای است از وسیله‌هایی که دنیا به وسیله‌ی آنها آفریده شده است. پاک و منزّه است خداوند که چیزی را با آلت و وسیله بیافریند بلکه خلقت و آفرینش از طرف خدا همان طور که در وحی برای رسول صادقش حضرت محمد ص آمده است و در گفتارش هیچ گونه تناقض و اختلافی وجود ندارد، به این صورت است که می‌فرماید: (یس: ۸۲) «هر گاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو و آن هم می‌شود».

منبع: ماهیت مسیحیت (اهل کتاب) و کشف اسرار آن / مؤلف: مرفت بنت کامل عبدالله / ترجمه: انتشارات عقیده

[۱] العهد الجديد، ص ۴،

[۲] العهد الجديد، ص ۱۱۸،

[۳] توحید ربوبیت: یعنی اعتقاد به اینکه خالق هستی و کائنات، رازق و نافع و ... فقط خداست. (مترجم)

[۴] مترجم.

[۵] تفسیر القرآن العظیم، (۱۳۹/۳).

[۶] العهد الجديد، ص ۲۱۸،

[۷] همان کتاب، ص ۱۰۳،

[۸] همان کتاب، ص ۲۳۴،

[۹] همان کتاب، ص ۸،

[۱۰] هدایه الجباری فی أجوبه اليهود و النصارى لإمام ابن القيم، ص ۱۴۷ - ۱۴۸، با اختصار.

[۱۱] العهد الجديد مرقس اصلاح شده‌ی ۱۶ شماره ۹، ص ۱۱۵،

[۱۲] الفصل فی الملل، (۱۳۹/۲ - ۱۴۲).

[۱۳] العهد الجديد، ص ۱۸۹،

مصدر: سایت نوگرا www.Eslahe.com

بهائیت را بهتر بشناسیم

صاحب اثر: علی حسین امیری

بهائیت یکی از زیر شاخه‌ها و شعبه‌های مذهب تشیع است، و از بسیاری جهات با مذهب مادر خود تشابه دارد، و البته عجیب نیست چون زائیده آن است.

وقتی باب فرقه‌گری را در اسلام بگشائید باید هر روز نیز شاهد ظهور امری جدید و اختراعی نو در دین باشید. خود شیعه با این اعتقادات فعلی بدعت و انحراف در دین است، چه برسد به فرقه‌ای دیگر از زیر مجموعه‌های آن.

شیعیان اولیه چنین اعتقاداتی را نداشته‌اند، عقایدی همچون خلافت بلافصل علی از جانب خدا، عصمت، علم غیب، توسل و امام زمان.

ولی امروز شاهد آنیم که انواع خرافات در این مذهب موج می‌زند، و می‌توان گفت: بیشتر آنها نیز از حدود قرن سوم به بعد پیدا شده‌اند، از زمان ظهور علمایی همچون جناب کلینی و غیره...



البته در زمان ظهور دولت منحوس صفویه به اوج اقتدار و ظهور خود می رسند و پدیده‌هایی را به جهان اسلام عرضه می کنند که تا آن زمان سابقه نداشته‌اند، کسانی چون علامه مجلسی که کوششهای بی نظیری در ایجاد تفرقه میان شیعه و سنی انجام داده است، و می بایست لوح افتخار ایجاد خرافات و تفرقه را به ایشان داد و لقب مروج الخرافات و حارس البدع برانده اوست.

لازم به تذکر است که بهائیان بدشان نمی آید که حکومت و قدرت را در ایران به دست گیرند و البته از ثروت و نفوذ خوبی نیز برخوردار هستند، حتی در میان کشورهای بیگانه و حتی در میان کسانی چون اسرائیل.

برخی از کانالهای سیاسی در خارج از ایران نیز وابسته به همین بهائیان هستند و مذهب بهائیت را تبلیغ می کنند و باید گفت: چنانچه مردم ایران بخواهند از تشیع به بهائیت روی آورند در واقع از چاله به چاه افتاده‌اند، و فرقی با قبل نداشته‌اند.



در اینجا برخی از تشابهات بهائیت با تشیع را ذکر می کنیم، و لازم به تذکر است که منظور ما تشیع صفوی، غالی و خرافی است، نه شیعیان واقعی مکتب اهل بیت که در واقع انسانهایی نیکوکار هستند، و خواستار آن هستیم که مردم از هر دوی این مذاهب منحرف و جعلی دست بردارند و فقط مومن و مسلم باشند و تنها به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم چنگ بزنند، چون هرچه غیر از این دو باشد و در قرون بعدی ایجاد شده باشد بطور حتم دارای اشتباهات، انحرافات و بدعت می باشد. در اینجا به ده مورد از تشابهات میان این دو فرقه اشاره می کنیم.

۱- هر دو با دست بیگانه شکل گرفتند، نطفه خرافات اولیه تشیع صفوی ابتدا به دست ابن سبأ (خاخام یهودی) و سپس توسط شاه اسماعیل اول، شاه عباس و علمای جبل عامل لبنان و حمایت و تشویق کلیسای روم و پادشاهان انگلستان و ... تقویت شد.

۲- هدف هر دو ایجاد رخنه و تفرقه در جهان اسلام بود. تشیع در جهان اسلام و بهائیت در تشیع.

۳- هر دو شهرهای مقدسی در کنار مکه و مدینه دارند، تشیع صفوی: مشهد، قم، کربلا، نجف، سامره و کاظمین. بهائیت: عکا، حینا و خانه، باب در شیراز.

۴- هر دو کتابهای مقدسی در کنار قرآن دارند، تشیع صفوی: مفاتیح الجنان، بحار الانوار، اسرار آل محمد، اصول کافی. بهائیت: کتاب اقدس.

۵- هر دو فرد پرستند، گرچه این مشخصه تمام فرقه هاست. تشیع صفوی: علی پرست، امام پرست و خمینی پرست. بهائیت: بهاء الله و ...

۶- رای هر دو فرقه، فرد مهمتر از خداست. به افراد بیشتر از خدا اهمیت می دهند.

۷- هر دو با نفوذ در مراکز قدرت در جهان اسلام، جنگ و خونریزی و آشوب به راه انداختند، بهائیت در دل دولت صهیونیستی اسرائیل، و تشیع در دولتهای صفویه و جمهوری به ظاهر اسلامی در ایران.

۸- کتابهای هر دو پر از تناقضات، سفسطه‌ها، تاویل دلخواهی آیات قرآن، توجیهات و بازیهای جدلی و کلامی است.

۹- متفکرین و رهبران شیعه و بهائیت در ابتدای کارشان، مدعی عدم دخالت سران و پیروانشان در سیاست و مشاغل سیاسی بوده اند ولی به محض پیدا شدن آب، چنان ماهیگیران قهاری شدند که نگو. نمونه‌اش روحانیون زمان صفوی و روحانیون پس از سقوط سال ۵۷ و بهائیت در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی.

۱۰- رگه‌هایی از فساد جنسی در هر دو دیده می شود، در تشیع: صیغه، و در بهائیت: عدم حرمت ازدواج با برخی محارم. پس کسانی که می خواهند بهایی شوند، به مواردی که ذکر شد توجه داشته باشند.



جهاد

جهاد بر چه کسانی فرض عین است؟

شماره فتوی ۳۳۰۷

ایا جهاد در افغانستان برای مسلمانان ساکن ایران نیز فرض عین هست؟ چرا؟ و ایا اذن از والدین هم شرط رفتن به جهاد افغانستان برای ایرانیان هست؟ و توضیح....
الحمدلله،

جهاد دو حالت دارد

۱- فرض کفائی ۲- فرض عین

۱- فرض کفائی: جهاد زمانی فرض کفائی می باشد که خلیفه مسلمانان برای حمله بر سرزمین های کفار نیرو بفرستد، بجز گروهی که به جهاد سوق داده می شوند، چنین جهاد بر سائرین فرض کفائی است.
چنین شرایطی در زمان خلافت اسلامی بوده است، و اما امروز کفار و یا مزدوران آنها بر جوامع بشری حکم روایی دارند و همیشه مسلمانان اند که از طرف کفار مورد تجاوز قرار میگیرند در چنین وضعی جهاد فرض عین می باشد.

۲- فرض عین: وقتیکه کفار بر سرزمین مسلمانان حمله کند بر مسلمانان همان سرزمین جهاد فرض عین میگردد، و مکلف اند که قبل از هرکاری باید در مقابل کفار بجنگند.

اگر مسلمانان مذکور کافی نبودند بر مسلمانان نزدیک شان فرض میگردد که از آنها دفاع کنند و اگر آنها نیز کافی نبودند، به دیگر مسلمانان سرایت نموده تا شرق و غرب می رسد.

- هنگامی که کفار در یکی از سرزمینهای اسلامی داخل شدند:

در این حالت، سلف و خلف، فقهای مذاهب چهارگانه ومحدثان ومفسرین در تمام ادوار مختلف اسلامی، اتفاق نظر دارند که، جهاد در این حالت بر اهالی شهری که مورد تهاجم واقع شده وآنانی که مجاور ونزدیک آن قرار دارند، فرض عین است.
بگونه ای که فرزند بدون اجازه ی پدر و همسر بدون اجازه ی شوهر وبدهکار بدون اجازه ی طلبکار می تواند برای جهاد بیرون بروند.

اگر تعداد اهالی آن شهر برای مقابله کافی نبودند، یا اینکه از خود کوتاهی وسستی نشان دادند ونشستند، آنگاه فرض عین به شکل دایره از نزدیکترین جا آغاز ودامنه ی آن گسترش می یابد. به این ترتیب اگر باز هم نزدیکترها برای مقابله کافی نبودند ویا کوتاهی کردند، دامنه ی آن فراگیر و شامل همه ی کره ی زمین می گردد.

در (حاشیه ابن عابدین ۱۳۸/۳) آمده است:

اگر دشمن به مرزها ونغور اسلامی حمله کرد، برآنانی که به این سرزمین نزدیک اند، جهاد فرض عین است. وآنانی که با دشمن فاصله دارند تا هنگامی که نیازی احساس نشده برآنان فرض کفایه است. اما به حضورشان نیاز بود، بدین گونه که افراد حاضر درمقابل دشمن تاب مقاومت نیاوردند یا اینکه توانایی مقابله را داشتند، اما از خود ضعف وسستی نشان دادند وبه مقاومت و جهاد نپرداختند، آنگاه جهاد برآنانی که به این گروه نزدیکترند، مانند نماز وروزه فرض عین می گردد. ونباید آن را ترک نمایند.

وبه همین ترتیب در صورت نیاز به همکاری مسلمانان مجاور آن سرزمین مورد تهاجم، به تدریج بر تمام مسلمانان شرق



و غرب فرض می گردد.

علامه کاسانی (رحمه الله) در (بدائع الصنائع ۷/۷۲) و ابن نجیم (رحمه الله) در (البحر الرائق ۵/۱۹۱) و ابن همام (رحمه الله) نیز در (فتح القدير ۵/۱۹۱) همین فتوا را داده اند.

ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید:

"اذا دخل العدو بلاد الاسلام فلا ريب أنه يجب دفعه على الاقرب فالاقرب اذ بلاد الاسلام كلها بمنزلة البلدة الواحدة وانه يجب النفيير اليه بلا اذن والده ولاغريم ونصوص احمد صريحة بهذا" (فتاوى الكبرى ۴/۶۰۸).
هنگامی که دشمن به سرزمین اسلام تجاوز نمود، بدون شک مقابله با دشمن به ترتیب، بر نزدیک ترین آنان واجب است. زیرا سرزمین های اسلامی، سرزمین واحدی اند. و در چنین شرایطی اقدام سریع و رفتن به سوی دشمن واجب است. و فرزند بدون اجازه ی پدر و بدهکار بدون اجازه ی طلبکار بیرون شود و نصوص امام احمد (رحمه الله) به این مطالب صراحت دارند و این حالت بعنوان (نفيير عام) بسیج عمومی برای پیکار دشمن شناخته شده است.
والله اعلم
وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی يوم الدين

مصدر: سایت اسلام - پرسش و پاسخ www.IslamPP.com

شرایط جهاد و مجاهد ، زمان و مکان جهاد ، اقسام جهاد و همچنان حکم انتحار را در اسلام شرح دهید.

شماره فتوی ۳۲۹۷

لطف فرموده شرایط جهاد و مجاهد ، زمان و مکان جهاد ، اقسام جهاد و همچنان حکم انتحار را در اسلام شرح دهید. و هم اگر لطف مزید فرموده توضیح دهید که آیا در شرایط فعلی در عراق و افغانستان جهاد فرض است یا خیر؟؟؟

الحمد لله،

مشروعیت جهاد با کتاب و سنت اثبات شده است:

قال الله تعالى : (وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) البقرة / ۱۹۰ .

یعنی: و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید ولی از اندازه درنگزید زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست نمی دارد.

قال الله تعالى : (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ) البقرة / ۱۹۳ .

یعنی: با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

وقال : (وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينَ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ) الأنفال / ۳۹ .

یعنی: و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد پس اگر [از کفر] بازایستند قطعاً خدا به آنچه انجام می دهند بیناست.



و نیز در حدیث صحیح ثابت است که :

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ».

(بخاری: ۲۵)

یعنی: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «از جانب خدا به من امر شده است تا زمانی که مردم به یگانگی الله و به حقانیت رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت ندهند و نماز را اقامه نکنند و زکات ندهند، با آنان جهاد کنم. ولی هنگامی که این کارها را انجام دادند، مال و جان شان در برابر هرگونه تعرضی محفوظ خواهد ماند مگر در حقی که اسلام تعیین کرده است. و سرانجام کار آنان (در جهان آخرت) با خداست».

جهاد دو حالت دارد

۱ - فرض کفائی ۲- فرض عین

۱- فرض کفائی: جهاد زمانی فرض کفائی می باشد که خلیفه مسلمانان برای حمله بر سرزمین های کفار نیرو بفرستد، بجز گروهی که به جهاد سوق داده می شوند، چنین جهاد بر سائرین فرض کفائی است. چنین شرایطی در زمان خلافت اسلامی بوده است، و اما امروز کفار و یا مزدوران آنها بر جوامع بشری حکم رایی دارند و همیشه مسلمانان اند که از طرف کفار مورد تجاوز قرار میگیرند در چنین وضعی جهاد فرض عین می باشد.

۲- فرض عین: وقتی که کفار بر سرزمین مسلمانان حمله کند بر مسلمانان همان سرزمین جهاد فرض عین میگردد، و مکلف اند که قبل از هرکاری باید در مقابل کفار بجنگند. (پس جهاد در افغانستان و عراق واجب است) اگر مسلمانان مذکور کافی نبودند بر مسلمانان نزدیک شان فرض میگردد که از آنها دفاع کنند و اگر آنها نیز کافی نبودند، به دیگر مسلمانان سرایت نموده تا شرق و غرب می رسد.

- هنگامی که کفار در یکی از سرزمینهای اسلامی داخل شدند:

در این حالت، سلف و خلف، فقهای مذاهب چهارگانه و محدثان و مفسرین در تمام ادوار مختلف اسلامی، اتفاق نظر دارند که، جهاد در این حالت بر اهالی شهری که مورد تهاجم واقع شده و آنانی که مجاور و نزدیک آن قرار دارند، فرض عین است. بگونه ای که فرزند بدون اجازه ی پدر و همسر بدون اجازه ی شوهر و بدهکار بدون اجازه ی طلبکار می تواند برای جهاد بیرون بروند.

اگر تعداد اهالی آن شهر برای مقابله کافی نبودند، یا اینکه از خود کوتاهی و سستی نشان دادند و نشستند، آنگاه فرض عین به شکل دایره از نزدیکترین جا آغاز و دامنه ی آن گسترش می یابد. به این ترتیب اگر باز هم نزدیکترها برای مقابله کافی نبودند و یا کوتاهی کردند، دامنه ی آن فراگیر و شامل همه ی کره ی زمین می گردد.

در (حاشیه ابن عابدین ۱۳۸/۳) آمده است:

اگر دشمن به مرزها و ثغور اسلامی حمله کرد، بر آنانی که به این سرزمین نزدیک اند، جهاد فرض عین است. و آنانی که با دشمن فاصله دارند تا هنگامی که نیازی احساس نشده بر آنان فرض کفایه است. اما به حضورشان نیاز بود، بدین گونه که افراد حاضر در مقابل دشمن تاب مقاومت نیاوردند یا اینکه توانایی مقابله را داشتند، اما از خود ضعف و سستی نشان دادند و به مقاومت و جهاد نپرداختند، آنگاه جهاد بر آنانی که به این گروه نزدیکترند، مانند نماز و روزه فرض عین می گردد. و نباید آن را ترک نمایند.

و به همین ترتیب در صورت نیاز به همکاری مسلمانان مجاور آن سرزمین مورد تهاجم، به تدریج بر تمام مسلمانان شرق



و غرب فرض می گردد.

علامه کاسانی (رحمه الله) در (بدائع الصنائع ۷/۷۲) وابن نجیم (رحمه الله) در (البحر الرائق ۵/۱۹۱) و ابن همام (رحمه الله) نیز در (فتح القدير ۵/۱۹۱) همین فتوا را داده اند.

ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید:

"اذا دخل العدو بلاد الاسلام فلا ريب أنه يجب دفعه على الاقرب فالاقرب اذبلاد الاسلام كلها بمنزلة البلدة الواحدة وانه يجب النفيير اليه بلا اذن والده ولاغريم ونصوص احمد صريحة بهذا" (فتاوى الكبرى ۴/۶۰۸).
هنگامی که دشمن به سرزمین اسلام تجاوز نمود، بدون شک مقابله با دشمن به ترتیب، بر نزدیک ترین آنان واجب است. زیرا سرزمین های اسلامی، سرزمین واحدی اند. و در چنین شرایطی اقدام سریع و رفتن به سوی دشمن واجب است. و فرزند بدون اجازه ی پدر و بدهکار بدون اجازه ی طلبکار بیرون شود و نصوص امام احمد (رحمه الله) به این مطالب صراحت دارند و این حالت بعنوان (نفيير عام) بسیج عمومی برای پیکار دشمن شناخته شده است.

اما در خصوص عملیات استشهادی:

اگر عملیات بر ضد دشمن و با نیت خالص برای خداوند باشد آنرا عملیات استشهادی میگویند یعنی "طلب شهادت" ولی عملیات انتحاری یعنی "خودکشی" که از دشمنان اسلام این کلمه صادر شده است تا اینکه مسلمانان را از این عمل دور کنند و وانمود کنند که این نوع عملیات مانند خودکشی است، بله، برای کافران اگر آن کار را انجام دهند خودکشی است اما برای مجاهدین آن شاء الله شهادت است.

و در مورد حکم عملیات استشهادی، علماء نظریات مختلفی دارند، اما آنهایی که آنرا جائز میدانند شروط زیر را لازم میدانند:

۱- نیت شخص خالص و برای اعلاء کلمة الله باشد.

۲- باید متأكد شود و یا بداند که حتما ضربه سنگین و خسارت به دشمن وارد میآید، پس این مسئله لازم به هماهنگی است با کسانی که در این امور خبیر هستند تا اینکه انسانهای بیگناه کشته نشوند و ضربه بر دشمن حتمی باشد.

۳- باید این عملیات بر ضد کفاری باشد که اعلان جنگ کرده اند مانند کفاری که بزور و با جنگ کشورهای مسلمان را احتلال کرده اند.

در واقع، از آنجاییکه این نوع عملیات مسئله جدیدی در عصر حاضر میباشد، علماء نظرات مختلفی در این مورد دارند، بعضی از علماء آنرا عملیات خودکشی مینامند، و برخی دیگر آنرا عملیات استشهادی (شهادت طلبانه) مینامند، و برخی دیگر حکم آنرا مشروط به برخی مسائل میدانند، که شیخ سلمان عوده این مسائل را در فتوای خود بشرح زیر بیان کرده است:

"مسأله ای که به (عملیات استشهادی: یا عملیات شهادت طلبانه) شهرت یافته، جزو مسائل نو و تازه بنیادی است که نمی توان در کتاب های فقهی پیشین به هیچ گونه نص و مطلبی در مورد دست پیدا کرد. دلیل آن هم اینست که از شیوه های جدیدی است که بدنبال پیدایش مواد منفجره سربرآورده و استفاده ی از آن به میان آمد.

این بیشتر جزئی از آنچه "جنگ چریکی" می خوانند است که گروه های فدایی چابک و سریع بدان اقدام می نمایند. اهمیت اینگونه مقاومت در جنگ های داخلی آمریکا، جنگ های جهانی دوم و دیگر نبردها آشکار شده و به بخشی از ساختار جنگی تبدیل گشت که در مؤسسات و دانشگاهها ی نظامی تدریس می گردد.

بویژه مسلمانان در نتیجه ی برخی مسائل به آن روی آوردند، از قبیل:

الف. شدت آمادگی آنان برای قربانی دادن و قربان شدن و عشق بیه شهادت در ایشان. بی ارزشی زندگانی در خواری و خفت در چشم آنان، که مرگ با عزت برایشان از زندگی با خواری پسندیده تر می باشد.



مرا به بخشش خویش با آب حیات سیراب مگردان، بلکه به جامی تلختر از حنظل اما با کرامت سیرابیم نما!

ب. فشارهایی که از جانب دشمنان و گستاخی شان، بخاطر عقب ماندگی علمی و مادی و فرهنگی مسلمانان و پیش افتادن دشمنان در این زمینه، در سرزمین های خویش با آن روبرو می شوند. بعضی سرزمین های اسلامی کاملاً جولانگاه استعمارگران و اشغالگران شده اند و این حالت را در سرزمین مبارک فلسطین، کشمیر، چین و تا مدت ها افغانستان و بسیاری از جمهوری های اسلامی که تحت سیطره ی شوروی سابق بودند، مشاهده می شود.

ج. نبودن راه چاره ی دیگر در برابر آن ها. یکی از عوامل نیرودهنده ی انسان آنست که انتخاب دیگری نداشته یا چاره ی اندکی برایش مانده باشد، در اینصورت زندگانی برایش نیکوتر می گردد زیرا که دیگر چیزی ندارد که از دست بدهد. این حالت نیرویی تازه به او می بخشد.

به همین سبب سؤالات بسیاری در مورد چنین عملیاتی که برخی آنرا، بدلیل مجاز شناختن آن، " عملیات استشهادی یا شهادت طلبانه " و برخی دیگر آن را، بدلیل عدم جواز آن و یا شاید بخاطر پیروی از رسانه ها " عملیات انتحاری " می نامند. لیکن مجتهدین در مورد آن اختلاف نظر دارند. با توجه به نظر و ترجیح برخی اقوال بر دیگری برخی آن را مجاز و برخی ممنوع می دانند.

با بازگشت به شرایط مشابه این مسأله در نصوص شرعی، و وقایع تاریخی می توان در این مورد آشنایی بیشتری بدست آورد:

۱. در کتاب ابن ابی شیبیه از محمد بن اسحاق (که صدوق مدلس می باشد) از عاصم بن محمد بن قتاده روایت شده که: " معاذ بن عفرأ پرسید: ای پیامبر خدا (صلی الله علیه و سلم)، چگونه خداوند بر بنده اش می خندد؟ فرمود: (مجاهدی که) بدون کلاهخود در میان دشمنان احاطه شده و زرهی که بر تن را دارد را نیز برکنده و مبارزه می نماید تا کشته می گردد. " ابن حزم آن را (در محلی ۷/۲۸۴) صحیح دانسته است. و طبری آن را در تاریخنامه ی خویش (۳۳/۲) به نقل از عوف بن حارث، که همان ابن عفرأ می باشد، بیان داشته است. به همین ترتیب در سیره ی ابن هشام (۱۷۵/۳) آمده است.

۲. از ابن حزم در محلی (همان صفحه) از ابواسحاق سبعی روایت شده که می گوید: شنیدم که مردی از براء بن عازب سؤال کرد: اگر مردی به دسته ای از لشگریان بتازد، و تعداد آن ها هزار نفر باشد، آیا به نظر تو خودش را به دست خویش به کشتن نداده است؟ براء پاسخ داد: خیر، بلکه خود را به کشتن دادن (تهلکه) آن است که انسان مرتکب گناهی شده و دستانش را فروانداخته (نامید گشته) و بگوید: دیگر دروازه ی توبه بر من بسته است. و گفت: ابو ایوب انصاری و ابو موسی اشعری هیچکدام یورش بردن مرد یکه و تنها بر لشگر انبوه تا کشته شدنش را انکار ننموده اند.

۳. داستان ابو ایوب در قسطنطنیه کاملاً معروف و مشهور است. در آن مردی از مسلمانان بر صف لشگریان روم حمله برده و وارد صفوف آنان می شود، (با دیدن این صحنه) مردم فریاد زدند: سبحان الله، این مرد خودش را با دست خود به کشتن می دهد؟! ابو ایوب برخاسته و گفت: ای مردم! شما اینچنین این آیه را تأویل می کنید، درحالیکه آن در مورد ما گروه انصار نازل گشت. وقتیکه خداوند اسلام را عزت بخشیده و یاران آن بسیار شدند، میان ما کاسانی با خود، در خفا و بدون اطلاع پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، گفتند: دارایی های ما تباه گشت و دیگر خداوند اسلام را عزت داده و یاران آن را فزونی بخشید. چنانچه به امورات مالی خویش می پرداختیم چیزی از آن تباه نمی شد. آنگاه خداوند آیه را بر پیامبر خویش صلی الله علیه و سلم فر فرستاد... تا انتهای حدیث.



این حدیث در سنن ترمذی (۲۸۹۸) آمده و بیان شده که حسن صحیح غریب می باشد. و ابوداود ان را روایت کرده است. (۲۱۵۱).

۴. سیره نویسان، از جمله ابن مبارک در کتاب الجهاد خویش (۱/۱۳۴)، داستان براء بن مالک، که خود را در میان مرتدان بنی حنیفه می افکند را، نقل کرده اند.

و در برخی منابع، مانند سیر (۱/۱۹۶)، و سایر کتاب ها آمده که به یارانش دستور داد او را بر روی سپر و بر بالای نوک نیزه هایشان برگرفته و به داخل باغ بیافکنند. او بر آنان یورش برده و کار را بر آنان سخت کرد تا آنکه دروازه گشوده گشت. آنروز وی هشتاد و اندی زخم برداشته بود. خالد بن ولید شخصاً سرپرستی و مداوای زخم های او را برعهده گرفت. همین گونه در ثقات ابن حبان (۲/۱۷۵) و تاریخ طبری (۲/۲۸۱) و سایر جاها آمده است، و نزدیک به این موضوع همان داستان براء در تستر میباشد.

۵. احمد بن اسحاق روایت می کند که: به براء گفتیم: مردی که بر مشرکان می تازد، آیا جزو انانی است که خویش را به هلاکت می افکند؟

پاسخ داد: خیر، چون الله عزوجل پیامبر صلی علیه وسلم را فرستاد و او را فرمان داد که: «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف إلا نفسک» یعنی: {پس در راه خدا پیکار کن جز عهده دار شخص خود نیستی}. آنچه شما ذکر کردید (به هلاکت افکندن خویش) در مورد نفقه بود.

۶. همچنین در صحیح مسلم رحمه الله و در حدیث مشهور و طولانی صهیب سخنان آن پسر، که نمی توانستند او را بکشند، آمده است که به پادشاه می گوید: تو نخواهی توانست مرا بکشی، تا وقتی آنچه فرمان می دهم نپذیری.

پادشاه می پرسد: آن چیست؟

می گوید: مردم را در دشتی یکجا گردآوری. مرا بر تنه ی درختی به صلیب کشی و از ترکش من تیری را برداشته و آن را در چله ی کمان نهاده و آنگاه بگویی به نام پروردگار این پسر و مرا با تیر بزنی. هرگاه چنان کنی مرا به قتل می رسانی... تا جاییکه در آن پادشاه چنان می کند که پسر جوان فرمان داده بود و پسر می میرد.

و مردم می گویند: به پروردگار آن پسر ایمان آوردیم. به پروردگار آن پسر ایمان آوردیم. به پروردگار آن پسر ایمان آوردیم... تا پایان حدیث.

این حدیث در مسند (۲۲۸۰۵) و دیگر جاها ذکر شده است.

در اینجا آن پسر، پادشاه را به روشی که بتواند او را به قتل برساند راهنمایی می کند و پادشاه چنان عمل نموده و در تیر خوردن آن جوان این مصلحت بسیار بزرگ و فراتر بود که تمامی مردم با شنیدن خبر او و بزرگواری که خداوند به او بخشیده بود، به خداوند ایمان آوردند.

۷. در حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه است که پیامبر صلی علیه وسلم فرمود: «الذین یلقون فی الصف الأول فلا یلفتون وجوههم حتی یقتلوا، أولئک یتلبطون فی الغرف العلی من الجنة، ویضحک إلیهم ربک، إن ربک إذا ضحک إلی قومٍ فلا حساب علیهم.» یعنی: "انانی که تا کشته شدن رویشان را بر نمی گردانند، هم آنان در سرای های افراشته در بهشت پای بر زمین می کوبند و خداوند بدیشان می خندد. و هر آنکس که خداوند بر او بخندد، هیچ حسابرسی در موردش اعمال نمی شود."

روایت ابن ابی شیبیه (۴/۵۶۹) و طبرانی، و ابو یعلی، و ابن مبارک فدر کتاب الجهاد، و ابونعیم در کتاب الحلیه، و دیگران.



و به عقیده ی منذری راویان آن مورد اعتماد هستند.

۸. ابن ابی شیبہ از مدرک بن عوف احمسی روایت نموده که گفته است: ... (تا آنکه) ای امیر المؤمنین! آن مرد که خویش را باز خرید، که باشد؟ مدرک بن عوف گفت: او، قسم به خدا که، دایی من است ای امیر مؤمنان! مردم گمان می نمودند که وی خویش را به هلاکت می افکند. حضرت عمر فرمود: آنان دروغ گفته اند. او از آنانی است که آخرت خویش را با دنیا خریدند.

۹. محمد بن حسن شیبانی در کتاب السیر (۱/۱۶۳) می گوید: ولی آنکس که بر دشمن یورش برد و در تلاش برای سرافرازی دین است، در افکندن خویش به شهادتی که بدان زندگانی جاودان را حاصل می نماید، چگونه جزو کسانی است که خویش را به هلاکت می افکنند؟ سپس می گوید: در اینکه فرد به تنهایی بر دشمنان حمله ببرد اشکالی نیست. حتی اگر بیندارد که او را خواهند کشت. در صورتیکه فکر می کند کاری از او ساخته است و اگر در نتیجه ی آن کشته یا مجروح شده و یا شکست نیز بخورد. چراکه یاران پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم نیز در حیات آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جنگ احد آنگونه عمل نمودند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنان را بخاطر آن کار ستودند. از ابوهریره پرسیدند: آیا سعد بن هشام در هنگامه ی رویارویی دو لشکر که حمله برد و مبارزه نمود تا آنکه کشته شد، خویش را به هلاکت افکنده است؟ پاسخ داد: به هیچ وجه! بلکه تأویل این آیه از کلام خداوند بود که می فرماید: (و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله) یعنی: { و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است. } (بقره: ۲۰۷)

با اینحال اگر بدانند که نمی تواند آسیبی به دشمن وارد آورد، در نتیجه جایز نیست که به آنان حمله کند. چون با حمله بردن او چیزی از سرافرازی دین حاصل نمی گردد و تنها اوست که کشته می شود. اینجاست که خداوند می فرماید: (و لا تقتلوا انفسکم) یعنی: { ... و خودتان را مکشید... } (نساء: ۲۹)

در صورت نرساندن آسیب به دشمن، در رسیدن به هدف مورد نظر موفقیتی حاصل نگشته و حق ندارد به چنین عملی اقدام نماید.

۱۰. حافظ ابن حجر در مسأله ی حمله بردن یک نفر بر تعداد زیادی از دشمن بیان می دارد که جمهور علماء اعلام کرده اند که در صورتیکه اینکار از شدت شجاعت وی سرزده و گمان برده باشد که دشمن را فراری داده و یا آنکه به مسلمانان جرأت می بخشد و یا هر هدف صحیحی از این قبیل داشته باشد، عمل او درست است.

اما زمانیکه این عمل او تنها بدلیل بی باکی او باشد، ممنوع است و بویژه آنکه در اثر آن مسلمانان دچار ضعف و سستی شوند. (رجوع کنید به: سبل السلام ۲/۴۷۳)

۱۱. در حاشیه ی دسوقی (۲/۲۰۸) آن را به دو شرط مقید ساخته است:

الف. هدفش اعلاء کلمه الله باشد.

ب. به تاثیر آن در دشمنان باور داشته باشد.

۱۲. ابن عربی (۱/۱۶۶) به چهار دلیل جواز اقدام مرد به تنهایی بر غلیه گروهی از کافران را درست دانسته است:

نخست: طلب شهادت

دوم: رسانیدن آسیب به دشمن

سوم: دلیری مسلمانان بر آنان

چهارم: هراساندن دشمن، ببینند که این اقدام یکی از مسلمانان است و همگی آنان چه می توانند بکنند؟



۱۳. ابن تیمیہ در الأناصاف (۱۱۶/۴) آورده است: تاختن به قلب دشمن بخاطر مصلحت مسلمانان جایز است و در غیر اینصورت نادرست بوده و به هلاکت افکندن خویش می باشد.

در بیشتر این نصوص و روایات دیده می شود که همگی در مورد مرد یا مردانی هستند که از گروه و لشکر مسلمانان به قصد حمله به دشمن تاخته اند. ولی در برخی، مانند داستان جوان مسلمان، آنگونه نبود.

آنچه از مجموع اینها استنباط می گردد- حال آنکه خداوند عالم است- روا بودن دست زدن به عملیات مورد سؤال در صورت وجود شرایط مفهوم از برآورد گفته های علماء می باشد، که مهم ترین شان این ها هستند:

الف- برای اعلاء کلمة الله باشد.

ب- بدرستی گمان برده و یا مطمئن باشد که در این کار به دشمن آسیبی آید اعم از: از کشته یا زخمی شدن یا وارد آمدن شکست به آنان و یا دادن جرأت به مسلمانان یا سست نمودن دل‌های آنان با دیدن کار یک فرد از مسلمانان و به هراس افتادن از حمله ی جملگی ایشان.

البته دادن چنین اجازه ای را نمی توان به گروه و افراد مردم سپرد، مخصوصاً در این دوره و زمانه، بلکه باید توسط افراد خبره و درایت و آگاه به مسائل جنگی و سیاسی و از پایبندان به اسلام و حامیان و دوستان آن صادر گردد.

ج- این عمل علیه کافرانی صورت پذیرد که جنگ با مسلمانان را اعلام داشته اند. کافران چند دسته اند: محاربان، سازشکاران، پناه جویان، اهل ذمه و هم پیمانان. همین که کافر باشند، ریختن خون آنان را بکلی روا نمی سازد، بلکه در حدیثی در صحیح بخاری (۲۹۳۰) به نقل از عبدالله بن عمرو از پیامبر صلی الله علیه وسلم آمده است که می فرماید: «من قتل معاهدأ لم یرح رائحة الجنة، وإن ریحها یوجد من مسیره أربعین عاما» و نسائی، امام احمد، ابن ماجه و دیگران نیز آن را روایت کرده اند.

اصل اجرای صحیح پیمان های مسلمانان و خودداری از تدویل و توجیه در آنها می باشد، درغیراینصورت هرج و مرج و فساد دامنه داری را پدید می آورد.

د- باید این عمل را در سرزمین آنان انجام گیرد، یا در سرزمینی که آن را تصرف نموده و در آن حکمرانی می کنند و مسلمانان قصد مقاومت و اخراج آنان را داشته باشند. بنابراین این عملیات می تواند علیه یهودیان در فلسطین و قوای روس در چچن، با وجود شرایط ذکر شده بعمل درآید.

ه- این عمل با اجازه ی پدر و مادر صورت گیرد. وقتی اجازه ی والدین بصورت کلی در جهاد شرط باشد، در نتیجه بطریق اولی در این مورد اجازه ی آنان شرط می باشد. چنین برمی آید که در صورت وجود اجازه ی والدین برای جهاد، همین اجازه کفایت کرده و اجازه ی ویژه ای را طلب نمی کند. و خداوند داناتر است.

کسی که با شرایط معتبر شرعی ذکر شده اقدام به این کار نماید به اذن خدا و در صورت صحت نیت درونی اش شهید محسوب می گردد. بدون شک اعمال با نیت سنجیده می شوند و برای آن شخص دعا و آموزش طلبیده می شود. برای چنین عملیاتی برداشت از بیت المال، یا زکات و ... جایز است، چون در راه خدا می باشد.



اما در حد عام (اثخان) چنانکه بیان شد، جای تامل و تدبیر برای افراد خبره و کاردان دارد، تا اگر بطور علمی مشخص شده یا گمان غالب ایجاد شود که این عمل میان دشمن کشته و زخمی بجا گذاشته یا ضرر قابل توجهی را متوجه آنان می نماید و یا در بین آنان باعث گسترش ترس شده و آنان را به بازگشت به کشورهایشان وادار نماید. بدون در پی داشتن واکنش های شدید و تند و تلافی آن در کشتار بی گناهان یا انهدام و نابود ساختن شهر و روستاها، یا کشیده شدن به جنگی همه گیر که مسلمانان یارای آن را نداشته و برای آن دارای آمادگی لازم را نباشند یا مانند این ها که لازم است کسانی که توانایی درک این مسائل را داشته و از رای و فهم لازم برخوردارند باید نظر بدهند.

اجتهاد در این مبحث وارد بوده و محل صحت و خطای اجتهادات است. اما مسلمانان تا آنجا که بتوانند تقوا و ترس خداوندی را داشته و خداوند دانایتر است.

سلمان بن فهد العوده

IslamWay.Com

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

مصدر: سایت اسلام - پرسش و پاسخ www.IslamPP.com

جهاد چه وقت برای مسلمانان فرض عین می شود؟

شماره فتوی ۳۲۷۱

ایا جهادی که در افغانستان هست برای سایر مسلمانان فرض عین هست؟ برای همسایگان افغانستان چون ایران چه؟ و اجازه از والدین شرط هست؟

الحمد لله،

جهاد دو حالت دارد:

۱ - فرض کفائی ۲ - فرض عین

۱- فرض کفائی: جهاد زمانی فرض کفائی می باشد که خلیفه مسلمانان برای حمله بر سرزمین های کفار نیرو بفرستد، بجز گروهی که به جهاد سوق داده می شوند، چنین جهاد بر سائرین فرض کفائی است. چنین شرایطی در زمان خلافت اسلامی بوده است، و اما امروز کفار و یا مزدوران آنها بر جوامع بشری حکم روایی دارند و همیشه مسلمانان اند که از طرف کفار مورد تجاوز قرار میگیرند در چنین وضعی جهاد فرض عین می باشد.

۲- فرض عین: وقتی که کفار بر سرزمین مسلمانان حمله کند بر مسلمانان همان سرزمین جهاد فرض عین میگردد، و مکلف اند که قبل از هر کاری باید در مقابل کفار بجنگند.

اگر مسلمانان مذکور کافی نبودند بر مسلمانان نزدیک شان فرض میگردد که از آنها دفاع کنند و اگر آنها نیز کافی نبودند، به دیگر مسلمانان سرایت نموده تا شرق و غرب می رسد.

- هنگامی که کفار در یکی از سرزمینهای اسلامی داخل شدند:

در این حالت، سلف و خلف، فقهای مذاهب چهارگانه ومحدثان ومفسرین در تمام ادوار مختلف اسلامی، اتفاق نظر دارند که،



جهاد در این حالت بر اهالی شهری که مورد تهاجم واقع شده و آنانی که مجاور و نزدیک آن قرار دارند، فرض عین است. بگونه ای که فرزند بدون اجازه ی پدر و همسر بدون اجازه ی شوهر و بدهکار بدون اجازه ی طلبکار می تواند برای جهاد بیرون بروند.

اگر تعداد اهالی آن شهر برای مقابله کافی نبودند، یا اینکه از خود کوتاهی و سستی نشان دادند و نشستند، آنگاه فرض عین به شکل دایره از نزدیکترین جا آغاز و دامنه ی آن گسترش می یابد. به این ترتیب اگر باز هم نزدیکترها برای مقابله کافی نبودند و یا کوتاهی کردند، دامنه ی آن فراگیر و شامل همه ی کره ی زمین می گردد.

در (حاشیه ابن عابدین ۱۳۸/۳) آمده است:

اگر دشمن به مرزها و ثغور اسلامی حمله کرد، بر آنانی که به این سرزمین نزدیک اند، جهاد فرض عین است. و آنانی که با دشمن فاصله دارند تا هنگامی که نیازی احساس نشده بر آنان فرض کفایه است. اما به حضورشان نیاز بود، بدین گونه که افراد حاضر در مقابل دشمن تاب مقاومت نیاوردند یا اینکه توانایی مقابله را داشتند، اما از خود ضعف و سستی نشان دادند و به مقاومت و جهاد نپرداختند، آنگاه جهاد بر آنانی که به این گروه نزدیکترند، مانند نماز و روزه فرض عین می گردد. و نباید آن را ترک نمایند.

و به همین ترتیب در صورت نیاز به همکاری مسلمانان مجاور آن سرزمین مورد تهاجم، به تدریج بر تمام مسلمانان شریک و غرب فرض می گردد.

علامه کاسانی (رحمه الله) در (بدائع الصنائع ۷/۷۲) و ابن نجیم (رحمه الله) در (البحر الرائق ۵/۱۹۱) و ابن همام (رحمه الله) نیز در (فتح القدیر ۵/۱۹۱) همین فتوا را داده اند.

ابن تیمیه (رحمه الله) می گوید:

"اذا دخل العدو بلاد الاسلام فلا ريب أنه يجب دفعه على الاقرب فالاقرب اذبلاد الاسلام كلها بمنزلة البلدة الواحدة وانه يجب النفير اليه بلا اذن والده ولاغريم ونصوص احمد صريحة بهذا" (فتاوی الکبری ۴/۶۰۸). ترجمه:

"هنگامی که دشمن به سرزمین اسلام تجاوز نمود، بدون شک مقابله با دشمن به ترتیب، بر نزدیک ترین آنان واجب است. زیرا سرزمین های اسلامی، سرزمین واحدی اند. و در چنین شرایطی اقدام سریع و رفتن به سوی دشمن واجب است. و فرزند بدون اجازه ی پدر و بدهکار بدون اجازه ی طلبکار بیرون شود و نصوص امام احمد (رحمه الله) به این مطالب صراحت دارند و این حالت بعنوان (نفیر عام) بسیج عمومی برای پیکار دشمن شناخته شده است."

و بطور خلاصه، در ۴ مورد هست که جهاد فرض عین میشود:

۱- هنگامی که یک فرد در صف جهاد حضور پیدا کند بر او فرض عین میشود که جهاد را ادامه بدهد و اگر پس از آن فرار کند مرتکب گناه کبیره شده است، خداوند متعال در قرآن میفرماید: "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُولُوهُمْ يَوْمَئِذٍ ذُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (الأنفال: ۱۵-۱۶)، یعنی: "و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند پس چرا از هر فرقه ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند تا در دین دانشمند شوند تا قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان بترسند"

و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است که فرمودند: "اجتنبوا السبع الموبقات، قالو یا رسول الله ماهی؟ قال الشرك بالله و السحر و قتل النفس التي حرم الله الا بالحق و اكل الربوا و اكل مال الیتیم و التولی یوم الزحف"



وقذف المحصنات المؤمنات الغافلات" (روایت بخاری حدیث ۵۵۳ و ۵۹۴)، یعنی: "از هفت چیز هلاک کننده دوری کنید، صحابه گفتند: ای رسول خدا آنها کدامند؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: ۱- شرک کردن به خدا ۲- جادو کردن ۳- کشتن فردی که خداوند او را حرام نموده مگر به حق ۴- ربا خوردن ۵- خوردن مال یتیم ۶- فرار از میدان روز نبرد با کفار ۷- تهمت زدن به زنان مؤمن پاک دامن و نا آگاه".

۲- کسی که دشمن وارد کشورش شود بر او فرض عین میگردد که جهاد کند و از خودش و ناموس و شرف و کشورش دفاع کند.

۳- هنگامی که حاکم کشورش دستور جهاد بدهد در اینصورت بر همه فرض عین میشود که از او اطاعت کنند و به جهاد بروند.

۴- اگر شخصی دارای علم و یا مهارت جنگی باشد و به او نیاز داشته باشند و وجود او در معرکه جنگ ضروری باشد بر او فرض عین میشود که جهاد کند.

در این ۴ مورد جهاد فرض عین میباشد که نیاز به اذن والدین هم نمیباشد، ولی در غیر اینصورت جهاد فرض کفایه میباشد و نیاز به اذن والدین میباشد. و جهاد وقتی فرض عین شد بر هیچ شخصی لازم نیست که از شخصی اجازه بخواند و در نتیجه گناهی هم نخواهد داشت اگر بدون اجازه کسی به جهاد پردازد بلکه مأجور هم خواهد بود.

والله اعلم

وصلی الله وسلم علی محمد و علی آله و اتباعه الی یوم الدین

مصدر: سایت اسلام - پرسش و پاسخ www.IslamPP.com



شناخت اهل سنت

آشنایی با بعضی از بدعت های عقیدتی

صاحب اثر: عبدالظاهر داعی

بدعت در اصطلاح: در اصطلاح شریعت اسلامی نو آوری در احکام اسلامی میباشد که اصل در شریعت اسلامی نداشته باشد . (الحدث فی الدین بعد الاکمال او ما استحدث بعد النبی صلی الله علیه وسلم من الالهواء والاعمال) چیزی جدیدی بعد از تکمیل شدن دین ، ویا هم خواهشات و اعمالیکه بعد از نبی صلی الله علیه وسلم بوجود آورده شده است ([۱]) ولی بنظر من بهترین تعریف برای بدعت اینست که : نو آوری است که به دین نسبت داده شود و به یک اصل شرعی به شکل عام یا خاص استناد نشده باشد .

شرح تعریف : برای اینکه چیزی را بدعت اصطلاحی وبد بنامیم ، باید این سه شرط را داشته باشد:

(۱) نو آوری باشد : هرگاه کسی عبادتی را انجام دهد که نو آوری نیست

بلکه اصل آن در قرآن وسنت موجود باشد ، بدعت گفته نمیشود .

(۲) این نو آوری به دین نسبت داده شود : به این شرط هرگاه کسی

چیزی را نو آوری کند ، ولی آنرا به دین نسبت ندهد ، بدعت پنداشته

نمیشود.

نسبت دادن چیزی در دین به سه شکل میشود :

شکل اول : تقرب جستن به چیزی که مشروع نباشد .

اصل دوم : از نظام دین خارج شدن .

اصل سوم : وسایلی که به بدعت منجر میگردد .

(۳) این نو آوری به یک اصل شرعی به شکل عام یا خاص استناد نشده

باشد: هرگاه کدام نو آوری باشد که اصل شرعی داشته باشد ، بدعت نامیده نمیشود ، مثل نماز تراویح که رسول گرامی

اسلام آنرا انجام داده بود ، ویا اینکه یک سنتی باشد که فراموش شده باشد ، وکسی آنرا دو باره زنده کند.

حکم بدعت اصطلاحی : بدعت اصطلاحی که در امور دینی میباشد ، حرام و ناجایز بوده ، وهیچ حسنه وسیئنه ندارد ، بلکه

همه زشت وناروا است .

در احادیث شریف آمده است ، حضرت عرباض پسر ساریه رضی الله عنه میفرماید ، که رسول الله صلی الله علیه وسلم

فرمود : از نو آوری در دین خود داری کنید ، زیرا هر نو آوری در دین بدعت است ، وهر بدعت گمراهی است . ([۲])

صحابی مبارک جابر بن عبد الله رضی الله عنه میفرماید که نبی کریم صلی الله علیه وسلم در یکی از خطبه هایش فرمود :

بهترین سخن کتاب خدا است و بهترین راه هدایت ، راه هدایت محمدی است و بدترین امور آن است که نوپیدا باشد، هر

امری نوپیدا گمراهی است ، وهر گمراه در آتش دوزخ است . ([۳])

بدعت حرام ، ناجایز ونوعی از گمراهی است ، وبه همین اساس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرموده است که (کل بدعة

ضلالة) هر نو آوری در دین گمراهی است. ([۴])

احیانا به نام دین الهی و کتابهای آسمانی اعتقادات باطلی نو آوری میگردد ، که مخالفت صریح با حکم الله جل جلاله داشته

، وعمل به آن یک بدعت اعتقادی میباشد که گمراهی و شرک مطلق است . مثلا :

الف : بدعت پسر داشتن خداوند : پیروان حضرت عیسی علیه السلام که معتقد به یکتا پرستی بودند وهمه آنان مسلمان

بودند ، و به تمامی پیامبران ، کتابهای آسمانی ، ایمان داشتند ، وحضرت عیسی علیه السلام آنانرا به عقیدهء توحید دعوت

نموده بود .





ولی با گذشت زمان و دسیسه سازی دشمنان ، حضرت عیسیٰ (علیه السلام) را پسر الله (جل جلاله) گفتند ، و به عوض اینکه پروردگار یگانه را عبادت کنند ، تصاویر و مجسمه هایی را بنام حضرت عیسیٰ به عبادتگاه خود برده ، آنرا عبادت نمودند . این یک بدعت زشتی در عقیده مسیحیان بود .

ب : بدعت واسطه جویی برای الله (جل جلاله) : تمامی پیامبران برای مردم میگفتند (الله الصمد) ، و صمد به معنای بی نیاز است ، معنای بی نیازی الله جل جلاله اینست که الله (جل جلاله) مانند پادشاهان نیازی به واسطه ها ندارد ، وقتی مردم به نزد پادشاهان میروند بخاطر عیوبی که پادشاهان دارند صحبت با آنان مستقیماً مشکل میباشد ، یا اینکه آن شخص بسیار مصروف میباشد ، و یا مشکل ما را درک کرده نمیتواند ، و یا هم نمیخواهد با هر کسی ملاقات کند ، بنابراین مردم مجبور میشوند که از طریق وزراء ، سکر ترها ، بادیگارد ها ، محافظین و غیره با آنان تماس گیرند .

در قرآن کریم میخوانیم که (الله الصمد) الله جل جلاله بی نیاز است ، بی نیازی الله جل جلاله به این معناست که الله جل جلاله مانند پادشاهانی نیست که برای ارتباط گرفتن با او به واسطه ها نیازمند باشیم ، بلکه الله جل جلاله نیازی به واسطه ها ندارد .

بدعت واسطه جویی در اعتقادات وقتی پیدا شد که الله جل جلاله را مثل پادشاهان تصور نمودند . و گمان کردند که به همین قسمی که برای رسیدن به پادشاه و رئیس جمهور به سکر تر ، وزیر ، بادیگارد و غیره ضرورت است ، و انسان نمیتواند بدون مشوره و واسطه آنها به نزد آنان برسد و مشکل خود را بیان کند ، آنان فکر کردند که الله جل جلاله نیز مانند پادشاهان و روسای جمهوری به اینگونه واسطه ها نیازمند است ، که این نوع تصور کاملاً ضد معتقدات اسلامی است . زیرا الله جل جلاله به انسان مومن بی نهایت نزدیک میباشد و ضرورتی به واسطه بازی ها ندارد .

امام قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن میگوید : حضرت قتاده (رضی الله عنه) گفت : هرگاه به ایشان گفته میشد که پروردگار تان کیست؟ خالق تان کیست؟ آسمانها و زمین را کی خلق نموده؟ وکی از آسمان آب را فرو می آورد؟ در جواب میگفتند : الله (جل جلاله) .

وقتی برایشان گفته میشد : پس چرا این بتها را عبادت میکنید ؟

میگفتند : تا ما را به الله جل جلاله نزدیک سازد ، و برای ما در نزد الله جل جلاله شفاعت کنند .

از حضرت زید بن اسلم و ابن زید روایت است که "إلا ليقربونا إلى الله زلفی" به معنای شفاعت کردن برای ما ، و ما را به نزد الله جل جلاله نزدیک ساختن است .

امام ابن کثیر (رحمه الله) میگوید : این سخن مشرکان در تمامی زمانه هاست ، ولی تمامی پیامبران به ضد این عقیده و منع نمودن مردم از این فکر برخواستند ، و به یکتا پرستی و یگانگی الله جل جلاله ایشان را دعوت نمودند ، و برایشان گفتند که این سخنانی است که مشرکان برای خود اختراع نموده اند ، الله جل جلاله به چنین اعمال اجازه نداده ، و به آن رضایت نداشته بلکه آنرا بد تلقی نموده و آنانرا از این کار منع نموده است .

علامه ابن کثیر علاوه میکند : الله جل جلاله خبر داده است که تمامی فرشته ها خواه در آسمانها هستند و یا از جمله ملائکه های مقرب ، همه بنده های الله (جل جلاله) بوده ، نمیتوانند شفاعت کسی را بدون اجازه و رضایت الله (جل جلاله) بکنند ، فرشته گان مثل والی های پادشاهان نیستند که بدون اجازه پادشاه خواه رضایت داشته باشد یا نداشته باشد شفاعت میکنند. (إن الله لا یهدی من هو کاذب کفار) الله تعالی دروغگویان و نعمت فراموشان را هدایت نمیکند .

زیرا الله جل جلاله به بندهء خود خیلی ها قریب میباشد : (اذا سالک عبادی عنی فانی قریب) هرگاه بنده گان من در مورد من بپرسند ، من بسیار نزدیک میباشم .

ج : بدعت استعانت (کمک خواستن) به غیر از الله جل جلاله : حکم قطعی قرآن کریم اینست که انسان مسلمان در تمامی نماز های خود تعهد نماید که (ایاک نعبد و ایاک نستعین) الهی ! خاص ترا عبادت میکنیم ، و خاص از تو کمک میخواهیم . به این تعهد خود در خارج نماز نیز متعهد باشد ، نه عبادتش را به کسی دیگری انجام دهد و نه هم به غیر از الله (جل جلاله) از کسی دیگر کمک بخواند .



﴿ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا ﴾ ([۵]) موسی برای قومش گفت که از الله (جل جلاله) کمک بخواهید و صبر کنید . قرآن عظیم الشان مسلمانان را به کمک خواستن به دو اصل توجیه میکند ، تا در هنگام مشکلات نخست با صبر و سپس با خواندن نماز و ملاقات مستقیم با الله جل جلاله ، از ذات الله (جل جلاله) کمک بخواهند (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ) ([۶]) با صبر و نماز کمک بخواهید و این کار بسیار مشکل است مگر بر خشوع کننده گان در میان مردم شیطان های انسانی و جنی سعی و تلاش میورزند ، تا بدعت عبادت به غیر الله (جل جلاله) و بدعت کمک خواستن از غیر الله را رواج دهند .

بدعت مقدس دانستن ریشه درخت ها : نباتات مخلوقاتی اند که به خدمت انسانها خلق شده اند ، و انسان مومن میتواند که از تمامی نباتات برای نیازمندی های زنده گی خویش استفاده نمایند ، نباتات کدام قدسیتی ندارند ، بت پرستان بعضی از نباتات را مقدس دانسته آنها تعظیم و عبادت میکنند که این کار شان شرک است . متأسفانه در کشور های اسلامی نیز یک تعداد از خانمها اولاد های خود را به زیر ریشه بعضی از درختان برده ، و آنها مقدس میدانند که این عمل یک نوع بدعت بسیار زشت است . بعضی از تابعین روایت میکنند که هنگامیکه در زیر درختی بیعت صورت گرفت ما آن درخت را چند سال بعد هیچ نمیشناختیم و شاید هم صحابه کرام بخاطر اینکه مردم آنها مقدس قرار ندهند از بیخ کنده باشند . بدعت رکوع و سجده نمودن به مخلوق : یکی از بدعت های خطرناک که به عقیده انسان بسیار ضرر میرساند ، رکوع و سجده نمودن به مخلوقات است ، هنگامیکه یک مسلمان بداند که الله جل جلاله برایش تعلیم داده است که (ایک نعبد) پروردگارا ! خاص ترا عبادت میکنیم ، بنابراین برای انسان اجازه نیست که سجده و رکوع که دو عبادت مخصوص الهی است ، در مقابل مخلوقی صورت گیرد .

بدعت بردن قربانی برای زیارت ها : یکی از بدعت های خطرناک که انسانرا از دایره ایمان خارج میکند ، و درصفت مشرکین قرار میدهد ، ذبح نمودن حیوانات در مقابل یک مخلوق است ، این مخلوق خواه زنده باشد و یا مرده ، در مقابل وی ذبح نمودن حیوانات جایز نیست .

بدعت لنگر گرم نمودن زیارت ها : در دین مقدس اسلام رفتن به قبرستان ها و زیارت ها به شرطی جواز دارد که انسان در آن صرف مرگ خود را بیاد بیاورد ، و از مردن آنان عبرت بگیرد ، از زیارت ها چیزی خواستن ، و برای آنان نذر نمودن ، مخالف آیت قرآنی است که کمک خواهی و استعانت را مخصوص الله قرار داده است (ای یک نستعین) ما همیشه در نماز های خود میگوییم که الله (جل جلاله) خاص خاص خاص از تو کمک میخواهیم ، و هرگاه ما نذر و غذایی برای کدام شخص انجام دهیم مخالف این آیت قرآنی عمل کرده ایم ، بنابراین گرم کردن لنگر زیارت ها گناهی بزرگی بوده که مخالفت صریح با آیت قرآنی (ای یک نستعین) دارد .

بدعت بوسیدن دروازه ها ، دیوار ها ، قبر ها و غیره : در بعضی از کشور های اسلامی که متأثر به اعتقادات دیگران شده اند ، دروازه ها ، دیوار و حتی قبر ها را بوسه میکنند ، این اعمال از دیدگاه اسلام کاملاً منفی و ناجایز میباشد ، و قدسیت دادن به این چیز ها برای انسان مشکلات عقیدتی را بار میآورد .

در روایات اسلامی تنها بوسیدن حجر الاسود جایز است و آنها هم برای اینکه پیامبر صلی الله علیه وسلم آنها را برای اینکه از جنت است بوسیده است ، حضرت عباس از حضرت عمر رضی الله روایت میکند که او به نزد حجر الاسود آمده آنها بوسید و برایش گفت : من میدانم که توست که بوسه هستی هیچ نفع و ضرری برای کسی رسانده نمیتوانی و هرگاه من پیامبر صلی الله علیه وسلم را نمیدیدم که ترا بوسه نموده است ، هرگز من ترا نمیبوسیدم . ([۷])

این روایت قوت ایمان حضرت عمر رضی الله عنه را نشان میدهد که او چقدر عقیده راسخ داشت که این اشیاء برای کسی نفع و ضرری نمیرساند ، و بوسیدن حجر الاسود صرف برای متابعت از پیامبر صلی الله علیه وسلم است ، اما بوسیدن سایر اشیاء هیچ نفع و فایده نداشته ، بلکه ازینکه مخالف عمل پیامبر و ارشادات قرآنی است بعنوان یک بدعت بسیار زشت میباشد .



بدعت کش کردن قفل ها برای مراد دادن : بعضی اشخاص به زیارت ها رفته و قفل هایی را که ساخت چین میباشد ، در آنجا آویزان نموده و فکر میکنند که هرگاه قفلی را کش نمایم و آن قفل باز شود ، مراد من حاصل میگردد ، این یک عمل کاملاً زشت و مخالف عقیده اسلامی میباشد ، که مسلمانان نباید خود را به چنین افکار خرافی و غیر معقول مشغول سازند . بدعت خوردن خاک قبر ها : بعضی از مردمان بی خبر از معتقدات اسلامی وقتی به بعضی از قبور صالحین میروند خاک آنها را بعنوان تبرک برداشته و آنها میخورند ، این یک عمل کاملاً مخالف عقیده اسلامی میباشد .

بدعت ذبح کردن حیوانات برای مرده ها : نذر در شریعت اسلامی عبارت از یک نوع عبادتی است که خود انسان آنها به دوش خود صرف بخاطر الله میگیرد ، و قربانی هم صرف برای الله اجرا میشود ، متأسفانه بعضی از اشخاص بعضی از نذر ها و قربان نمودن و ذبح نمودن حیوانات را مخصوص بعضی از اشخاص نموده ، و در بعضی زیارت ها حیوانی را برده آنها ذبح میکنند ، این حقیقتاً یک عمل مخالف عقیده اسلامی میباشد .

مشرکین قریش نماز را برای الله (جل جلاله) و قربانی های خود را به بتها تقدیم مینمودند که این کار آنان شرک پنداشته شد .

بدعت سپند کردن : دود کردن ، بخار کردن در مقابل معبودان و در اماکن مقدس یکی از طقوس در هندوییزم و مسیحیت است ، بت پرستان در مقابل بت های خود خوشبو ها ، بخار ها و دود ها را انجام میدهند ، همچنان روزی در یکی از گذارشات تلویزیونی در کلیسای دیدم که کشیش ها در داخل کلیسا یک نوع قطعی های کوچکی مانند قطعی ها سپند دارند و آنها دود میکنند ، در دین مقدس اسلام این نوع خرافات وجود ندارد ، دود کردن چیزی عبادت نمیشود ، بنابراین سپند کردن ، و آنها عبادت و ثواب فکر کردن نوعی از بدعت میباشد ، که در مورد کدام آیت وحدیثی وجود ندارد که توسط دود و سپند کسی عبادت کند که متأسفانه این عادات با زنده گی نمودن مردم در مناطق غیر مسلمان در میان مسلمانان نیز رواج پیدا کرده است . که بعضی بتها را سچه دانسته و آنها دود میکنند ، که از نگاه شریعت اسلامی چنین امور کدام اساس اسلامی ندارد .

بدعت مقدس شمردن مهره ها : تقدس مهره ها در بعضی از اعتقادات وجود دارد . و در قدیم الزمان انسانهای بت پرست و مشرک بعضی از اشیای طبیعی را مقدس دانسته آنها عبادت میکردند ، مانند مهره ها ، ستاره ها ، درختها ، سنگها و غیره . حضرت عقبه بن عامر رضی الله عنه میفرماید که از رسول کریم صلی الله علیه و سلم شنیدم که میگفت : هرکسی تمیمه (مهره ها) را آویزان کند ، الله جل جلاله برایش کارش را تمام نکند ، و هرکسی که (ودعه) (صدف) را آویزان کند الله جل جلاله او را ترک نکند ، و یاهم سکون و آرامش نبخشند . ([۸])

در قاموس محیط المحيط در شرح تمیمه میگوید (وهی خزرات کان الاعراب یعلقونها علی اولادهم یتقون بها النفس ای العین بزعمهم) تمیمه مهره هایست که اعراب عصر جاهلیت آنها بر اولاد های خود آویزان میکردند ، و میخواستند آنها را از چشم زدن به گمان خود شان وقایه نمایند . ([۹])

همچنان در مورد ودیعه میگوید : (والودع خرز ابيض تخرج من البحر تتفاوت فی الصغر والكبر شقیها كشق النواة تعلق لدفع العین الواحدة ودعة وجمعه ودعات) مهره سفیدی است که از بحر گرفته میشود ، و در خوردی و بزنگی تفاوت دارند ، به اندازه دانه خرماست ، و برای چشم زده گی آویزان میشود . ([۱۰])

و در حدیث شریف است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود (مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ) هرکسیکه مهره را آویزان کرد ، به تحقیق شرک آورد . ([۱۱])

دکتر علی شریعتی میگوید : ((انسانها همواره از توتهم گرفته ، از مهره گرد و قرمز رنگ و خوش رنگ گرفته به اسم فتی شیسیم ، از روح جدش گرفته به اسم آنیمیسیم ، از اشیاء طبیعی گرفته ، از ستاره ها گرفته و از بعضی درختها گرفته از رب الأ نواع گرفته از یک تکه سنگ گرفته ، همه اینها را می پرستیده است ، و مجسمه می ساخته و پرستش میکرده و تمام مدت عمرش را در راه آنها فدا کاری میکرده ، بلکه خون خود ش را به ساده گی میداده)) ([۱۲])



اکنون در میان مسلمانان نیز متأسفانه بدعت مقدس شمردن بعضی از سنگها و مهره ها رواج شده و آنرا بر باریند های اطفال شان بسته میکنند ، و آنرا نظر بردار و مقدس می‌شمارند . در حالیکه دین مقدس اسلام انجام چنین اعمال را هیچ اجازه نداده و از جمله بدعت های زشتی محاسبه میکند که در میان مسلمانان رواج یافته است .

بدعت نذر کشمش نخود : نذر کشمش نخود که آنرا نذر مشکل کشا مینامند بدعت دیگری است که شامل مقدسات شده و بعضی از مسلمانان بی خبر از دین و عقیده اسلامی آنرا انجام میدهند ، در دین مقدس اسلام یگانه مشکل کشای مسلمانان ذات الله جل جلاله میباشد ، و برای اینکه الله جل جلاله مشکلات ما را رفع نماید فرموده است (واستعینوا بالصبر و الصلاة) با صبر و نماز کمک بخواید . بنابراین مسلمان در وقت رسیدن به کدام مشکلی نخست صبر میکند و بعد از آن مستقیماً از طریق نماز با الله ارتباط گرفته مشکلات خود را بیان میکند ، و در صورتیکه اعمال خوب داشته باشد ، الله مشکلش را دور میکند .

اما چنین نذر ها در شریعت اسلامی ناروا بوده از جمله بدعت های سیئه میباشد ، که لازم است مسلمانان بخاطر صافی عقیده شان از چنین امور جلوگیری نمایند .

بدعت گذاشتن موی اطفال برای نذر: بعضی مردم در زیارتی رفته و یا به نزد کدام شخص بزرگ رفته نذر میکنند که در صورتیکه طفلی بدنیا بیاورند لنگر آن زیارت را گرم میکنند، و یا حیوانی برایش ذبح میکنند، بنابراین در وقت تولد طفل یک مقدار مویش را میگذارند ، تا وقتیکه برایش آن نذر را انجام دهند ، هرگاه نذر برای الله باشد ، ضرورت به چنین موی ماندن ها نیست و هرگاه برای کدام زیارت و یا کدام شخص باشد ، نذر کردن برای اشخاص ناجایز و بدعت میباشد که کننده آن مرتکب سخت ترین گناه شده است .

[۱] - مرجع سابق عین صفحه.

[۲] - عن العرباض بن ساریه رضی الله عنه ، و فیه : قوله : " و یا کم ومحدثات الأمور ؛ فإن کل محدثه بدعة ، و کل بدعة ضلالة " . این حدیث را اخراج نموده است : أبو داود فی سنن ابی داوود ، (۲۰۱/۴) در شماره : (۴۶۰۷) و ابن ماجه (۱۵/۱) در شماره : (۴۲) ، و الترمذی (۴۴/۵) در شماره : (۲۶۷۶) و گفته است : که این حدیث حسن صحیح ، و امام البانی آنرا در فی ظلال الجنة فی تخریج السنه لابن ابی عاصم حدیث صحیح خوانده است در شماره : ۲۷ .

[۳] - " إن أصدق الحديث كتاب الله ، وأحسن الهدى هدى محمد ، وشر الأمور محدثاتها ، وکل محدثه بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار " بروایت مسلم (۱۵۳/۳)

[۴] - أَخْبَرَنَا عُثْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَنْبَأَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ يَحْمَدُ اللَّهَ وَيُثْنِي عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ يَقُولُ مَنْ يَهْدِيهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلُّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ إِنَّ أَصْدَقَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ وَأَحْسَنَ الْهُدَى هُدَى مُحَمَّدٍ وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ ثُمَّ يَقُولُ بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ السَّاعَةَ أَحْمَرَتْ وَجَنَّتَاهُ وَعَلَا صَوْتُهُ وَاشْتَدَّ غَضَبُهُ كَأَنَّهُ نَذِيرٌ جَيْشٍ يَقُولُ صَبَّحَكُمْ مَسَاكُمُ ثُمَّ قَالَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِأَهْلِهِ وَمَنْ تَرَكَ دِينًا أَوْ ضِيَاعًا فَإِلَى أَوْ عَلَيَّ وَأَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ حَدِيثِ نَمْبِر (۱۵۶۰) كتاب صلاة العبدین ، سنن النسائی .

[۵] - الاعراف / ۱۲۸

[۶] - البقرة / ۴۵

[۷] - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَابِسِ بْنِ رَبِيعَةَ عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَوْ أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُقْبِلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ بخاری حدیث ۱۴۹۴



[۸] - ۱ - حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَخْبَرَنَا حَبِيبُ بْنُ عُبَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ مِشْرَحَ بْنَ هَاعَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ عُقْبَةَ بْنَ عَامِرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أْتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَهُ فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ ۱۶۷۶۲
مسند الشاميين / مسند احمد بن حنبل

[۹] - محيط المحيط ، معلم بطرس البستاني ، بيروت : مكتبة لبنان ، (۱۹۸۷م) ص : ۷۴

[۱۰] - المحيط المحيط ، ص : ۹۶۳

[۱۱] - (حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَبْدِ الْوَارِثِ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُسْلِمٍ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ دُخَيْنِ الْحَجْرِيِّ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرِ الْجُهَنِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَقْبَلَ إِلَيْهِ رَهْطٌ فَبَايَعَتْ تِسْعَةً وَأَمْسَكَ عَنْ وَاحِدٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ بَايَعْتَ تِسْعَةً وَتَرَكْتَ هَذَا قَالَ إِنَّ عَلَيْهِ تَمِيمَةً فَأَدْخَلَ يَدَهُ فَقَطَعَهَا فَبَايَعَهُ وَقَالَ مَنْ عَلَّقَ تَمِيمَةً فَقَدْ أَشْرَكَ) حديث
نمبر (۱۶۷۸۱) مسند الشاميين مسند احمد بن حنبل رحمه الله

[۱۲] - جهان بینی وایدیولوژی تالیف دکتر علی شریعتی مجموعه آثار (۲۳) ، ایران : چاپخانه حیدری ، ۱۳۸۲ ص : ۴۴ - ۴۵

مصدر: سایت مهتدون www.Mohtadoon.com

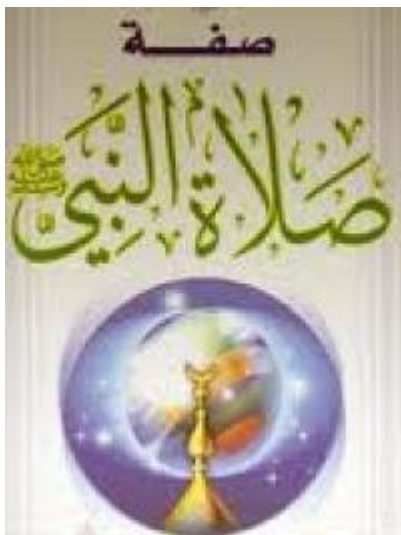
آیا پیروی از سنت اعتراف به اشتباه امام مذهب خود و عیبجویی از آنها است؟

صاحب اثر: ناصر الدین آلبنی

وهم دیگری که نزد مقلدین، شایع است و آنها را از پیروی سنت در جایی که سخن مذهبشان مخالف با آن شد، باز می‌دارد، این است که آنها گمان می‌کنند با این کار به اشتباه امام مذهب خود اعتراف کرده و از او عیبجویی کرده‌اند. آنگاه می‌گویند: وقتی نمی‌توان از یک مسلمان عادی، عیبجویی کرد، چگونه می‌توان به امامی از ائمه‌ی مسلمین، طعن وارد ساخت؟! در پاسخ باید گفت: چه پندار باطلی؟ و علت چنین پندارهایی، انصراف از فقه سنت است.

و گر نه، چگونه یک مسلمان عاقل به خود اجازه چنین سخنی را می‌دهد؟ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «هر گاه حاکم (عالم) حکمی را بر اساس اجتهاد خویش، صادر نماید، در صورتی که حکمش درست باشد به او دو اجر می‌رسد و اگر اشتباه باشد باز هم یک اجر دارد».[۱]

حدیث فوق، بیانگر این مطلب است که معنی شرعی سخن کسی که می‌گوید: «اخطأ فلان» این است که: «أُثِيبُ فلان أجزاً واحداً» یعنی زمانی که گفتیم فلانی در این اجتهاد، اشتباه کرده است، این سخن، بیانگر آن است که به ایشان یک اجر می‌رسد.



پس کسی که اشتباه عالمی را در مسئله‌ی متذکر می‌شود، در واقع، اعتراف می‌کند که به او یک اجر می‌رسد. کجای این عمل را می‌توان طعن و تحقیر نامید؟ بی‌تردید این یک سوء برداشت و توهم باطل است که باید از آن دست برداشت زیرا دارنده‌ی چنین اعتقادی در واقع، سایر مسلمانان و ائمه و تابعین را طعن و تحقیر می‌نماید چون که سلف صالح و بزرگان قوم در برخی موارد آراء یکدیگر را نقض می‌کردند. و اگر ما این عمل را طعن و تحقیر بنامیم، گویا آنها یکدیگر را طعن و تحقیر می‌نمودند، حتی خود پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم خطاب به ابوبکر در مورد تعبیر خوابی فرمود: «أصبت بعضاً و أخطأت بعضاً» [۲] (بخشی از تعبیر شما درست و بخشی، اشتباه بود).

آیا می‌توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم قصد طعن و تحقیر



ابوبکر را داشته است؟ چه تأثیر بدی این وهم بر اذهان آنها گذاشته است که حاضرانند از حدیث صحیح، چشم پبوشند چون پیروی از آن به معنی نقض سخن امام مذهب است که نوعی تحقیر و بی احترامی به شخصیت ایشان تلقی می شود. نمی دانم اینها فراموش کرده اند یا خود را به فراموشی زده اند که با این وهم، از چاله به چاه افتاده اند زیرا اگر پذیرفتن سخن شخص، به معنی احترام و تعظیم، و رد کردن آن به معنی طعن و تحقیر آن شخص باشد، پس اینها چگونه حاضر شده اند با سخن صحیح و ثابت رسول الله صلی الله علیه و سلم به خاطر پیروی از سخن مذهب خویش، مخالفت کنند و سخن مذهب را ولو اینکه مخالف با سنت صحیح باشد بپذیرند حال آنکه امام مذهب آنها معصوم نیست و طعن و تحقیر کفر محسوب نمی شود اما پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم معصوم است و طعن و تحقیرش، کفر محسوب می گردد؟! باید گفت: مقلدین برای این اعتراض، پاسخی ندارند جز سخن معروفی که همواره آن را دستاویز خود قرار داده و می گویند: ما به امام خود اعتماد داریم و یقیناً ایشان از ما نسبت به سنت، آگاهی بیشتری داشته است. ما برای این سخن آنها، نیز جواب هایی داریم اما به علت ضیق مقام به ذکر یکی از آنها بسنده می کنم که به امید خدا، کافی خواهد بود.

می گویم: تنها امام شما نیست که از شما نسبت به سنت، آگاهی بیشتری دارد بلکه ده ها و هزاران امام دیگر نیز وجود داشته است که سنت را از شما بهتر درک کرده اند. پس اگر سنت صحیحی نقل شد که مذهب شما با مقتضای آن موافق نبود ولی یکی دیگر از ائمه ی آشنا به سنت بر آن عمل کرده بود، شما طبق سخن خودتان باید آن را بپذیرید زیرا مخالف شما نیز می گوید: امام من بر این عمل کرده است و من به امام خود اعتماد دارم. یقیناً امامی که این سنت را پذیرفته است شایستگی بیشتری دارد که در این مورد از وی پیروی شود.

در پایان، به صراحت می گویم: ما در این کتاب، سنت های صحیح و ثابت رسول الله صلی الله علیه و سلم را در مورد نماز، گردآوری نموده ایم و برای هیچ کس عذر و بهانه ای برای ترک آنها نگذاشته ایم. بنابراین، شما هیچ موردی را نخواهید یافت که علما به ترک آن اتفاق داشته باشند بلکه تمامی مسائل مطرح شده، نزد همه مسلمانان قابل قبول می باشند با این تفصیل که هر مسأله نزد گروهی از مسلمانان مورد قبول است. و اگر عده ای در موردی دچار خطا گشته اند، معذور و مأجور می باشند. زیرا به احتمال قوی، حکم منصوص به ایشان نرسیده یا از طریقی رسیده است که نزد آنها اتمام حجت نشده و یا به خاطر عذری دیگری بوده که این گونه عذرها نزد علما معروف است. اما برای بعدی ها که نص صریح و صحیحی به دستشان برسد و اتمام حجت گردد، هیچ گونه عذری باقی نمی ماند و نباید همچنان به تقلید امام خود، در آن مورد، پایبند باشند بلکه واجب است که از حکم منصوص و معصوم، پیروی نمایند. هدفی که ما این مقدمه را به خاطر آن آوردیم نیز همین است. خداوند در این مورد، می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ } (انفال / ۲۴)

«ای مؤمنان! دستور خدا را بپذیرید و از پیامبر صلی الله علیه و سلم اطاعت کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت نماید که به شما زندگی (دنیوی و اخروی) بخشد بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدایی می اندازد (و انسان به بسیاری از اهداف خود نمی رسد) و بدانید که نزد خداوند، حشر می شوید.»

خداوند حق را می گوید و به راه راست هدایت می نماید و هم اوست بهترین کارساز و مددکار.

و درود و سلام خدا بر محمد صلی الله علیه و سلم و آل و اصحابش و حمد و ستایش مرخدایی را که پروردگار عالمیان است.

محمد ناصرالدین آلبنی

دمشق ۱۳۸۱/۵/۲۰ ه ق

به نقل از: ترجمه صفة صلاة النبى، مؤلف: محمد ناصرالدین آلبنی، مترجم: عبدالله ریگی احمدی



[۱]- بخاری و مسلم.

[۲]- بخاری و مسلم، (الأحادیث الصحیحة، ۱۲۱).

www.Mohtadon.com مصدر: سایت مهتدون

کلام بزرگان اهل سنت و جماعت در خصوص فضایل اهل بیت رحمهم الله تعالی

تهیه و گردآوری: محمد عبدالطیف

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ وَأَنْفُسَنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يَضَلَّ فَلَا لَهَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.. أَمَّا بَعْدُ:

عقیده اهل سنت و جماعت در خصوص اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عقیده متوسط و معتدل بین افراط و تفریط است.

اهل سنت همه آنها را دوست می دارند، و با همه محبت دارند، به هیچکس جفا نمی کنند، و در باره هیچکس غلو نمی کنند، کما اینکه همه صحابه را نیز دوست می دارند، و بدین ترتیب با همه اهل صحبت و قرابت حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم دوستی و محبت می ورزند.

بر خلاف بعضی مدعیان محبت اهل بیت که در باره بعضی اهل بیت غلو می کنند و در باره بقیه اهل بیت و تقریباً تمام صحابه رضی الله عنهم اجمعین جفا و بی مهری نشان می دهند و بخصوص به بزرگان صحابه اهانت می کنند. در این مقاله کلام و اقوال بزرگان صحابه و تابعین و برخی از علمای اهل سنت را در خصوص فضیلت اهل بیت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می آوریم تا موید اعتقاد اهل سنت در دوستی با اهل بیت باشد. البته ما در این مقاله به طور خیلی خلاصه اقوال آن بزرگان را در خصوص اهل بیت ذکر می کنیم تا مطول نشود و شما خواننده عزیز می توانید به آثار علمای اهل سنت مراجعه نمایید که همواره بابتی را در کتابهایشان با عنوان "محبت اهل بیت و فضایلشان" خواهید یافت.

الف) ستایش اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اهل بیت :

۱- ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

- امام بخاری رحمه الله علیه در صحیحش (۳۷۱۲) می فرماید:

أبو بكر رضي الله عنه فرمود:

(والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أحب إليّ أن أصل من قرابتي)

«قسم به ذاتی که جانم در دست اوست خویشاوندی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در نزد من قطعاً نسبت به خویشاوندی خودم محبوبتر است که با آنان مراودت داشته باشم».

- همچنین امام بخاری رحمه الله علیه در صحیحش (۳۷۱۳) از ابن عمر و ایشان از ابوبکر رضی الله عنه روایت می کند که فرمود:

(أرقبوا محمدا صلى الله عليه وآله وسلم في أهل بيته)

« محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در معامله تان با اهل بیت ایشان همواره در نظر داشته باشید».

حافظ ابن حجر رحمه الله علیه در شرح این حدیث می فرماید:



(ابوبکر صدیق، مردم را مخاطب می کند و به آنان در این باره سفارش می کند، مراقبت از چیزی یعنی حفاظت از آن، و می فرماید:

(احفظوه فیهم فلا تؤذوهم و لا تسيئوا إليهم) «از آنان حفاظت کنید، پس به آنان آزار و اذیت نرسانید و به آنان بدی نکنید».

– همچنین در صحیح بخاری (۳۵۴۲) از عقبه بن حارث رضی الله عنه روایت است که فرمود:

«أبو بكر رضي الله عنه نماز عصر را خواند و سپس از مسجد بیرون آمد و براه افتاد حسن را دید که با بچه ها بازی می کند او را برداشت و بردوش گرفت و فرمود:

(بأبي شبيه بالنبي لا شبيه بعلي) «پدرم فدایت باد، تو که به پیامبر شبیه هستی نه به علی». (وعلي يضحك) و علی (رضی الله عنه) می خندید».

حافظ ابن حجر در شرح این فرموده صدیق رضی الله عنه (بأبي) می فرماید:

«در اینجا طبق دستور زبان عربی کلمه ای مخذوف است، جمله اش این می شود (أفديه بأبي) پدرم فدایش باد همچنین می فرماید: این حدیث فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را می رساند و اینکه ایشان چقدر با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم محبت داشتند».

۲- عمر ابن الخطاب رضی الله عنه:

عدالت فاروقی و حب اهل بیت:

در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم فی مخالفة اصحاب الجحیم (۱/۴۵۳) از شیخ الاسلام رحمه الله علیه آمده است که:

«عمر رضی الله عنه را ببینید وقتی که دیوان را تأسیس نمود، مردم گفتند که امیر المؤمنین! از خود شروع می کنید؟ فرمود:

خیر، عمر را در جایگاهی قرار دهید که خداوند قرار داده است، بنابراین از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سپس کسانی که به ایشان نزدیکتر است شروع کرد تا اینکه نوبت خودشان در بنی عدی آمد، و بنی عدی از بیشتر خاندانهای قریش عقب ترند»..

احترام فوق العاده عمر و عثمان به اهل بیت:

در سیر اعلام النبلاء امام ذهبی و تهذیب التهذیب ابن حجر در بیوگرافی حضرت عباس آمده است که:

وقتی ایشان از کنار حضرت عمر یا عثمان می گذشت و آنها سوار می بودند، از اسب پیاده می شدند تا اینکه حضرت عباس عبور کند. این کار را به خاطر اجلال و احترام عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کردند.

۳- زید بن ارقم رضی الله عنه:

شعبی گوید زید بن ارقم بر جنازه مادرش نماز خواند سپس قاطری را نزدیک کردند تا وی بر آن سوار شود عبدالله بن عباس آمد و افسار قاطر را به دست گرفت تا زید بر آن سوار شود ولی زید قبول نکرد و گفت ای پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و سلم این کار را نکنید عبدالله گفت ما این جور به علماء خود احترام می گذاریم. زید هم از مرکبش پائین آمد و

دستان عبدالله بن عباس را بوسید و گفت ما هم این جور به آل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم احترام می گذاریم.

۴- شریک بن عبد الله رضی الله عنه:

از شریک بن عبد الله روایت کرده اند که گوید اگر ابو بکر و عمر و علی (رضی الله عنهم) پیش من آیند و هر کدام از آنها حاجتی داشته باشند هرچند ابوبکر و عمر افضل ترند اما من حاجت علی را مقدم می دارم زیرا وی از نظر خویشاوندی به رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیکتر است.

۵- ابوهریره (رضی الله عنه):

مساور السعدی گوید روزیکه حسن بن علی فوت کرد ابوهریره (رضی الله عنه) را دیدم که بر سر قبر ایشان گریه می کرد و



با صدای بلند می گفت ای مردم امروز محبوب رسول الله صلی الله علیه وسلم از میان ما رفته پس گریه کنید

۶- ستایش عایشه از فاطمه رضی الله عنهما:

از أم المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت است که فرمود:

(ما رأیت أحدا أشبه سمتا و دلا و هدیا برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی قیامها و قعودها من فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم)

روایت از أبو داود (۵۲۱۷) و ترمذی (۳۸۷۲) و اسنادش حسن است.

«کسی را ندیدم که در سیما و رفتار و کردار و نشست و برخاستش از دخترشان فاطمه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبیه تر باشد».

ب) ستایش تابعین رحمهم الله در مورد اهل بیت:

۱- حسن بصری رحمه الله:

حسن بصری (رحمه الله) می گوید عثمان بن عفان (رضی الله عنه) مظلومانه کشته شد و مردم پس از وی به سوی بهترین خودشان یعنی علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) رفتند و با او بیعت نمودند. نیز همین را فرموده است».

ابن عبدالبر رحمه الله علیه در الاستیعاب (۳ / ۴۷) حاشیه الاصابه می فرماید:

از حسن ابن ابی الحسن بصری در باره علی ابن ابی طالب رضی الله عنه پرسیده شد، فرمود:

«علی تیری از تیرهای خدا بر دشمنان خدا بود که به هدف می خورد، علی ربانی این امت و صاحب فضیلت و صاحب سبقت و صاحب قرابت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است. علی کسی نبود که جایی که حکم خدا باشد او را خواب ببرد، یا در دین خدا ملامتی ببذیرد یا مال خدا را بدزدد. او دشوارترین اوامر قرآن را بکار بست. که سر انجام به بهشت برین رستگار شد، این است علی ابن ابی طالب پسرعموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم».

۲- دیدگاه عمر بن عبدالعزیز رحمه الله:

در طبقات ابن سعد (۳۳۳/۵) و (۳۸۷/۵-۳۸۸) با سند متصل خودش تا فاطمه (صغری) - دختر گرامی حضرت حسین - رضی الله عنها نقل می کند:

عمر بن عبدالعزیز رحمه الله علیه به فاطمه صغری فرمود:

«ای دختر علی! (چون جدش علی است) به خدا سوگند در تمام روی زمین در نزد من خانواده ای محبوبتر از خانواده شما نیست، شما از خانواده خود من نیز در نزد من محبوبتر هستید».

۳- امام مالک رحمه الله:

امام مالک بن انس امام دارالهجره، وقتی که ابو جعفر منصور او را اذیت و به زندان انداخت به وی گفته شد چرا از منصور دعاء شرنمی کنید امام مالک فرمود از اینکه روز قیامت کسی از خویشاوندان پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بیاورند و ویرا تعذیب کنند شرم دارم پس چنین کاری را به سبب قرابت ابو جعفر منصور با رسول الله نمی کنم.

۴- امام احمد بن حنبل (رحمه الله):

امام احمد بن حنبل (رحمه الله) گفته هر کس بعد از { ابوبکر و عمر و عثمان } به علی بن ابی طالب اقتداء نکند از الاغ اهلی گمراهتر است

ج) ستایش علمای بزرگوار اهل سنت در مورد اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین:



۱- شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله:

ابن تیمیه رحمه الله علیه در عقیده و اسطیه می فرماید:

«أهل سنت و جماعت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دوست می دارند و با آنها محبت دارند، و وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که در غدیر خم درباره آنان فرمود بجای می آورند.

حضرت در آنجا فرمودند: (أذكرکم الله فی اهل بیتی) و همچنین درباره عمویشان عباس (هنگامی که شکایت نمود که بعضی قریشیها با بنی هاشم سختی می کنند) فرمودند:

(والذی نفسی بیده لا یؤمنون حتی یحبوکم لله و لقرابتی) «قسم به خدا که مؤمن نیستند تا زمانی که شما را بخاطر خدا و به خاطر قرابت من دوست بدارند».

همچنین در الوصیه الکبری و در مجموع الفتاوی نقل شده (۴۰۷/۳-۴۰۸) می فرماید:

«همچنین اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حقوقی دارند که رعایت آن واجب است، زیرا خداوند در خمس و فی برای آنان حق قائل شده و به ما امر فرموده که هر گاه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام می فرستیم

بر آنان نیز درود بفرستیم چنانکه رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بگوئید:

(اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد كما بارکت علی ابراهیم انک حمید مجید)

«پروردگارا! بر محمد و آل محمد رحمت فرست چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم رحمت فرستادی بدرستی که تو ستوده شده بزرگواری، و بر محمد و آل محمد برکت ده چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم برکت دادی، براستی که تو ستوده شده

بزرگواری».

همچنین در مجموع فتاوايش (۴۹۱/۲۸) می فرماید:

«و نیز محبت و موالات و رعایت حقوق اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم واجب است».

ابن تیمیه در مجموع الفتاوايش (۵۱۱/۴) می فرماید:

«حسین رضی الله عنه خداوند متعال در چنین روز بزرگی - روز عاشورا - به ایشان افتخار شهادت بخشید و بدینوسیله کسانی که ایشان را به شهادت رسانده یا همکاری کرده یا به آن راضی بوده اند را خوار و رسوا نمود، شهادی پیش از او

برایش الگوی نیکی بودند، زیرا ایشان و برادرشان حسن سردار جوانان بهشت هستند و از آنجایی که در اوج عزت و پیروزی اسلام متولد و بزرگ شده بودند، و نتوانستند به اندازه بقیه اهل بیت رسول الله در هجرت و جهاد و صبر بر تکالیف

در راه خدا سهم بگیرند لذا خداوند آنان را به افتخار شهادت نائل گردانید (تکمیل لکرامتهما) تا اینکه عزت و کرامتشان را بدینوسیله تکمیل و درجاتشان را بلند کرده باشد.

با این وجود، شهادت ایشان برای ما مسلمین مصیبت بزرگی بود،

امام ابن تیمیه در منهاج السنه (۵۲/۴-۵۳) می فرماید:

«جعفر صادق رضی الله عنه از بهترین علماء و دینداران بود»

عمرو بن ابو مقدم می فرماید:

«من هر گاه به چهره جعفر بن محمد نگاه می کردم می دانستم که او از سلاله پیامبران است».

استاد علماء :

ایشان (ابن تیمیه) در رساله خود در فضل اهل بیت و حقوق آنان (ص ۳۵) می فرماید:

«شیخ علماء الأمة، یعنی امام صادق استاد علمای امت بود».

۲- امام ابن کثیر رحمه الله:

ابن کثیر رحمه الله علیه در تفسیرش پس از آنکه تفسیر درست آیه شوری را بیان می کند و توضیح می دهد که منظور از «القربی» در آیه کریمه قبائل قریش هستند، و تفسیر ابن عباس رضی الله عنه درباره آیه مذکور را نیز که در صحیح بخاری

آمده به عنوان مؤید این دیدگاه نقل میکند می فرماید:



«ما منکر وصیت و سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره اهل بیت و امر به احسان و نیکو کاری نسبت به آنان و اکرام و احترامشان نیستیم، زیرا آنان از «ذریه طاهره» هستند، پاک ترین و شرافتمندترین خاندانی که بر روی زمین وجود دارد، شرافت در حسب، شرافت در نسب، شرافت در عزت و افتخار بویژه اینکه اگر آنان پیرو سنت صحیح نبوی باشند طوری که اسلافشان مانند عباس و فرزندان او علی و اهل بیت و ذریه اش رضی الله عنهم اجمعین بودند.»

آنگاه ابن کثیر پس از آنکه دو اثر از ابوبکر صدیق رضی الله عنه و یک اثر از عمر فاروق رضی الله عنه در بیان احترام اهل بیت و شان و منزلت رفیع آنان نقل می کند می فرماید:

« این حالت شیخین رضی الله عنهما است و بر هر فردی از افراد امت واجب است که چنین باشد، به همین دلیل است که آنان (یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما) پس از انبیاء و مرسلین از تمام مؤمنین افضل هستند، خداوند از آنان و از سایر اصحاب پیامبر راضی و خوشنود باد.»

۳- حافظ ابن حجر رحمه الله:

ابن حجر رحمه الله علیه در فتح الباری (۱۱/۳) در حدیثی که در سندش علی بن حسین (زین العابدین) از حسین ابن علی، از علی ابن ابی طالب رضی الله عنهم آمده است می فرماید:

(وهذا من أصح الأسانید و من أشرف التراجم الواردة فيمن روی عن أبيه عن جده) «و این صحیح ترین سند از شریف ترین خاندان درباره کسی آمده است که از پدرش، و پدرش از جدش روایت کرده است.»

۴- شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله:

آنان شیخ محمد بن عبدالوهاب را متهم کردند که هیچ گونه حقی برای اهل بیت قائل نیست، و عبدالله پسر ایشان در سال ۱۲۱۸ هـ. ضمن نوشتن رساله ای اتهاماتی را که به پدرش نسبت داده بودند رد و جواب داد (سبحانک هذا بهتان عظیم) و هر کس چیزی را در این زمینه از ما نقل نموده یا به مانسبت داده دروغی بیش نیست.

شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب رحمه الله علیه شش پسر و یک دختر داشته که اسم پسرانش عبدالله، علی، حسن، حسین، ابراهیم و عبدالعزیز و اسم دخترش فاطمه بوده است که همه شان جز عبدالعزیز از اسمهای اهل بیت است.

عبدالله و ابراهیم پسران خود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده. و بقیه علی و فاطمه و حسن و حسین اسمهای داماد، دختر و دو نوه ایشان - صلی الله علیه و آله و سلم- است. انتخاب این نامها از سوی شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب برای فرزندان دلالت بر محبت و احترام فوق العاده ایشان نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می کند، و این نامها تا امروز نیز در خاندانش ادامه دارد.

(د) اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و سلم در آثار علمای اهل سنت:

۱- علی ابن ابی طالب رضی الله عنه:

ابن عبدالبر رحمه الله علیه در الاستیعاب (۶۵/۳) حاشیه الاصابه می فرماید:

«ابو احمد الزبیری و دیگران از مالک بن مغول از اکیل از شعبی نقل کرده اند که فرمود:

علقمه به من گفت: آیا میدانی مثال علی ابن ابی طالب در این امت چگونه است؟ گفتم چگونه است؟ فرمود:

مانند عیسی ابن مریم است که گروهی ایشان را دوست داشتند اما آنقدر در دوستی اش افراط کردند که بخاطر دوست داشتنش هلاک شدند، و گروهی با ایشان بغض ورزیدند و آنقدر در این بغض ورزی تندروی کردند که بخاطر بغضش هلاک شدند.»

و همچنین می فرماید: (۳۳/۳)

« اجماع کرده اند که (حضرت علی) به سوی هر دو قبله نماز خوانده و هجرت کرده، و در بدر و حدیبیه و سایر غزوات شرکت کرده و در بدر و احد و خندق و خیبر شیددا مورد ابتلاء و آزمایش قرار گرفته است، و اینکه در آن غزوات امتحان خوبی پس داده و مقام والایی کسب کرده، و پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بسیاری جاها در دست ایشان



بوده است، در غزوه بدر نیز با اینکه اندکی اختلاف نظر وجود دارد پرچم در دست ایشان بوده است و در غزوه احد هنگامی که مصعب ابن عمیر رضی الله عنه به شهادت رسید و پرچم را به دست داشت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را بدست علی دادند».

همچنین می فرماید: (۱۸/۶)

«اهل سنت علی رضی الله عنه، را دوست داشته و با ایشان محبت و مودت دارند، و گواهی می دهند که ایشان از خلفای راشدین و ائمه مهتدیین است».

و ابن حجر رحمه الله علیه در تقریب می فرماید:

«علی ابن طالب بن عبدالمطلب بن هاشم هاشمی حیدر أبو تراب و ابوالحسنین، پسر عمو و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سابقین اولین، بلکه عده ای ترجیح داده اند که او اولین کسی بود که مسلمان شد، پس او از عربها جلو است، و یکی از عشره مبشره است، در رمضان سال چهل به شهادت رسید و آن روز که به شهادت رسید به اجماع اهل سنت از میان همه کسانی که در روی زمین زنده بودند بهتر بود، و بنا بر قول راجح شصت و سه سال داشت».

۲- فاطمه زهراء رضی الله عنها دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

- أبو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء (۳۹/۲) می فرماید:

«و از دیگر زنان عبادت گزار و پاکدامن و پرهیزگار تاریخ حضرت فاطمه رضی الله عنها است، سیده بتول، جگر گوشه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، کسی که بیش از همه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشابہت داشت، ایشان فاطمه را بیش از سایر فرزندان ایشان دوست می داشتند، او در قلبشان جای داشت از میان اهل بیت، فاطمه اولین کسی بود که پس از وفاتشان به ایشان ملحق شد، فاطمه از دنیا و نعمتهایش رویگردان بود، و عیوب و آفات پیچیده دنیا را خوب می شناخت».

- امام ذهبی رحمه الله علیه در سیر (۱۱۸/۲-۱۱۹) می فرماید:

«او در زمان خودش سردار زنان جهان بود، جگر گوشه پیامبر (الحجة المصطفویة) (أم ابیها) دختر سردار مخلوقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابو القاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف قریشی هاشمی و ام الحسنین)

و می فرماید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شدت او را دوست می داشتند و اکرام می کردند و با او راز دل می نمودند، و فضائل او بسیار است. او زن صابر و دیندار و خیرخواه و پاکدامن و قانع و شکر گذاری بود».

*ابن کثیر رحمه الله علیه در البدایة والنهایة (۴۸۵/۹) می فرماید:

کنیه او (أم ابیها) یعنی «مادر پدرش!» بود و می فرماید: «بنابر قول مشهور کوچکترین دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هنگام وفات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جز او فرزند دیگری زنده نبود، لذا پاداش بزرگی برد، چون به خاطر وفات حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم صدمه شدیدی تحمل کرد».

۳- حسن ابن علی رضی الله عنه:

- امام ذهبی در سیر (۲۴۵/۳-۲۴۲) در باره ایشان می فرماید:

«امام سید ریحان (گل خوشبو) و نوه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سردار جوانان بهشت ابو محمد قریشی هاشمی مدنی شهید».

همچنین می فرماید: (۲۵۳/۳)

«این امام سید و خوش سیما، عاقل و پاکدامن، سخاوتمند و دوست داشتنی، خیر خواه و دیندار، و پرهیزگار و باحیا و بزرگوار بود»

احترام ابوبکر و عمر به حسن:



- ابن کثیر در البدایة والنہایة (۱۹۲/۱۱-۱۹۳) در باره ایشان می فرماید:

«ابوبکر صدیق همواره نسبت به ایشان اجلال و احترام قائل می شد و ایشان را اکرام می کرد و با کلماتی همچون جانم فدایت باد و پدر و مادرم فدایت باد از ایشان پذیرایی می کرد. عمر فاروق نیز با او چنین بود».

در ادامه می فرماید:

«همچنین حضرت عثمان بن عفان نیز حسن و حسین را اکرام می نمود و دوستشان می داشت، هنگامی که عثمان ذی النورین در محاصره بود حسن ابن علی نزد ایشان بود و در حالی که شمشیرش را حمایت کرده بود از حضرت عثمان دفاع می نمود، حضرت عثمان در باره سلامتی حضرت حسن اظهار نگرانی کرد و ایشان را قسم داد که به خانه شان برگردد زیرا می ترسید که مبادا به گل خشبوی رسول الله گزند برسد و در ضمن می خواست دل علی را شاد کند».

۴- حسین بن علی رضی الله عنه سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

- ابن عبدالبر رحمه الله علیه در الاستیعاب (۳۷۷/۱ حاشیه الاصابه) می فرماید:

«حسین فاضل و دیندار بود، خیلی روزه می گرفت و نماز می خواند و حج می کرد».

- امام ذهبی رحمه الله علیه در باره ایشان در (سیر ۲۸۰/۳) می فرماید:

«امام، سید کامل، نوه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ریحانه و محبوب ایشان أبو عبدالله حسین بن امیرالمومنین ابوالحسن علی ابن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی قریش هاشمی».

۵- أم المؤمنین خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها:

- امام ذهبی در سیر (۱۰۹/۲-۱۱۰) می فرماید:

«او ام المؤمنین و سردار زنان جهان در زمان خودش بود، مادر فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (به جز ابراهیم) و اولین کسی که قبل از همه به حضرتش ایمان آورد و تصدیق نمود و به ایشان دلداری و تسلی داد. فضائل ایشان فراوان است، ایشان یکی از زنانی است که کامل شده است، زن عاقل، با شخصیت، دیندار، پاکدامن و معززی بود، و (طبق روایات) از اهل بهشت بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان ستایش می نمود و او را بر تمام امهات المؤمنین ترجیح می داد و به شدت احترام می نمود. از افتخاراتش این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از او با همسر دیگری ازدواج نکرده بود. چند فرزند آورد و تا او زنده بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه ازدواج کردند و نه کنیزی به خانه آوردند. وفات او بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خیلی تاثیر کرد چون بهترین یاور ایشان بود. خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود که به او مژده قصری در بهشت دهد، قصری که از نی ساخته شده که نه در آن شور و غوغایی است و نه خستگی و کسالتی».

- ابن قیم رحمه الله علیه در جلاء الافهام (ص ۳۴۹) می فرماید:

«از خصائص ام المؤمنین خدیجه این بود که خداوند بوسیله جبریل علیه السلام برایش سلام فرستاده است».

آنگاه ابن قیم می فرماید:

«این افتخار را جز ایشان هیچ کس ندارد».

(البته این ثابت است که جبریل علیه السلام بوسیله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای ام المؤمنین عائشه صدیقه سلام فرستاد. مترجم).

مقایسه ای بین دو مادر مؤمنان:

ابن قیم همچنین می فرماید:

«از دیگر خصائص ام المؤمنین خدیجه این است که بهترین و افضل ترین زن در این امت است، و در اینکه آیا ایشان افضل است یا ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها سه قول است. قول سوم توقف است، وقتی از استادمان ابن تیمیه رحمه الله علیه در این باره پرسیدم؟ فرمود: هر کدام آنان خصوصیتی دارد، خدیجه در اول اسلام تأثیر داشت، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی و دلداری می داد و آرامش می بخشید و با دست باز مالش را در خدمت ایشان خرج می کرد،



خلاصه ایشان آغاز اسلام را درک نمود و در راه خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم آزار و اذیت زیادی تحمل کرد، و زمانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نصرت و یاری فرمود که ایشان به کمک و نصرت نیاز شدیدی داشتند، ایشان آنقدر مال خرج کرد و حضرتش صلی الله علیه و آله و سلم را یاری نمود که هیچکس دیگری چنین نکرد، و لی تأثیر عایشه رضی الله عنها در آخر اسلام بود، ایشان بقدری علم و دانش و تفقه در دین داشت و به امت تبلیغ نمود و فرزندانش را نفع رساند و علم آموخت که کس دیگری چنین افتخاری نداشت. این معنی کلام شیخ بود».

۶- جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:
- در صحیح بخاری (۳۷۰۸) با روایت ابو هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود:
(وكان أخیر الناس للمساکین جعفر ابن ابی طالب کان ینقلب بنا فیطعمنا ماکان فی بیته حتی إن کان لیخرج الینا العکة التي لیس فیها شیء فیشقها فنلحق ما فیها)
«جعفر ابن ابی طالب برای مساکین بهترین مردم بود همیشه ما را با خود به خانه اش می برد حتی گاهی که چیز دیگری نبود مشک خالی شده را پاره می کرد بین ما تقسیم می کرد تا اینکه اگر چیزی داشت بلیسیم».
- حافظ ابن حجر در شرحش بر بخاری (فتح الباری ۷/۷۶) می فرماید:
«مطلقاً که از عکره آمده نیز بر این مقید حمل می شود.
عکره از ابو هریره رضی الله عنه نقل می کند که فرمود:
(ما احتدی النعال و لا ركب المطایا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أفضل من جعفر بن ابی طالب) روایت از ترمذی و حاکم با اسناد صحیح است.
«بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی کفش نپوشیده و بر سواری سوار نشده که از جعفر ابن ابی طالب بهتر باشد».

- امام ذهبی در باره ایشان در سیر (۲۰۶/۱) می فرماید:
«ایشان سید، شهید بزرگوار، تاج مجاهدین أبو عبدالله پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عبد مناف بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی هاشمی، برادر علی بن ابی طالب است که ده سال از علی بزرگتر بود.
هر دو مرتبه هجرت کرده و از حبشه به مدینه هجرت کرده و خود را در غزوه خیبر به مسلمانان رساند اما هنگامی رسید که آنها خیبر را فتح کرده بودند، چند ماه در مدینه ماند، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را به فرماندهی لشکری بر گزید که عازم مؤته در منطقه کرک بودند و در آن غزوه به شهادت رسید، هنگام مسلمان شدنش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بسیار خوشحال شدند، و طبعاً هنگام شهادتش بسیار غمگین گردیدند».
- در تقریب ابن حجر آمده است که فرمود:
«ایشان جعفر ابن ابی طالب هاشمی ابوالمساکین، ذوالجناحین صحابی جلیل القدر، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در سال هشتم هجرت در غزوه مؤته بشهادت رسید، ذکرش در صحیحین آمده است، اما روایتی از ایشان در این دو کتاب نقل نشده است».

۷- عبدالله پسر جعفر رضی الله عنه پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:
- در صحیح مسلم (۲۴۲۸) از عبدالله بن جعفر روایت است که فرمود:
(کان رسول الله صلی الله علیه و سلم إذا قدم من سفر تلقی بصیبان أهل بیته، قال: وإنه قدم من سفر فسبق بی إلیه، فحملنی بین یدیه، ثم جیء بأحد ابنی فاطمة فأردفه خلفه، قال فأدخلنا المدینة ثلاثة علی دابة).
یعنی «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه از سفر باز می گشتند با کودکان اهل بیت شان ملاقات می کردند، باری ایشان از سفر بازگشتند من هم به پیشوازشان برده شدم، حضرت مرا جلوشان سوار کردند، سپس یکی از پسران فاطمه - حسن یا حسین - آورده شد او را پشت سرشان سوار کردند می گوید: آنگاه سه تایی مان در حالی که بر یک اسب سوار بودیم وارد مدینه شدیم».



- امام ذہبی رحمہ اللہ علیہ در سیر (۳/۵۶۶) در بارہ ایشان میفرماید:
«او شخصیت بزرگوار، مکرم و سخاوتمندی بود که صلاحیت امامت و رهبری داشت (البته نه به مفهوم شیعی آن)».
- در الرياض المستطابہ عامری (ص ۲۰۵) آمده است کہ:
«نماز جنازه اش را ابان ابن عثمان ابن عفان خواند کہ در آن زمان استاندار مدینہ بود، ابان در حالی تابوتش را حمل می کرد کہ اشک از چشمانش سرازیر بود و می فرمود: «به خدا سوگند خیر مطلق بودی کہ بدی در تو نبود، و شریف و فاضل و نیکو کار بودی».

۸- محمد بن علی ابن ابی طالب رحمہ اللہ علیہ، مشہور بہ محمد بن حنفیہ:

- ابن حبان در ثقات تابعین (۳۴۷/۵) می فرماید:

(کان من أفاضل أهل بيته) «از فاضل ترین افراد اهل بیت حضرت بود».

راوی معتمد:

- در بیوگرافی ایشان در تہذیب الکمال مزی آمده است:

«احمد بن عبداللہ العجلی فرمود: تابعی ثقہ، تابعی معتمدی است، مرد نیکوی بود، ابراہیم بن عبداللہ ابن الجنید می فرماید: کسی را نمی شناسیم کہ احادیث علی را از پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیشتر و صحیح تر از محمد بن حنفیہ روایت کردہ باشد».

عالمی پرهیزگار:

و در سیر امام ذہبی (۴/۱۱۵) از اسرائیل از عبد الاعلی (بن عامر) نقل شدہ است کہ:

«محمد بن علی کنیہ اش ابو القاسم بود، مرد بسیار پرهیزگاری بود و علم بسیار داشت».

همچنین می فرماید: (۴/۱۱۰)

«سید و امام، کہ کنیہ اش ابو القاسم و ابو عبداللہ بود».

۹- امام زین العابدین رحمہ اللہ:

- ابن سعد گفته زین العابدین مردی وارع - عالم - امین - موثق - بلند مرتبہ و کثیر الحدیث بودہ.

- زہری گوید هیچ قریشی ای را فاضل تر از علی بن الحسین ندیدہ ام.

- یحیی بن سعید می گوید زین العابدین بزرگوارترین شخصیت ہاشمی بودہ کہ من دیدہ ام .

- ذہبی گفته زین العابدین جایگاہ والایی دارد، و بہ خاطر شرافت و کرامت و درایت و عقلش و سیادت و علمش امامت عظمای مسلمانان را لایق بودہ و ہرگاہ ہشام بن عبدالملک بہ ہنگام حج می خواست حجر الاسود را زیارت کند از دحام مردم کار را بر وی دشوار می کرد، و ہرگاہ علی بن الحسین می آمد مردم بہ خاطر احترام ایشان از کنار حجر الاسود دور می شدند و کار بجائی رسید کہ ہشام را عصبانی نمود و گفت این کیست من او را نمی شناسم فرزدق کہ بہ جانب وی ایستادہ بود این چند بیت شعر را سرود

او کسی است کہ صحرا و بیابان گامہایش رامی شناسند..... و برای این بیت و زائر و غیر زائر آشنا است.

او فرزند بہترین خلق خدا است عالم - باتقوا - پاک و پاکیزہ است

و ہرکس کہ او را ببیند گوید مکارم اخلاق بسوی آنان منتهی می شود

او فرزند فاطمہ است اگر وی را نمی شناسید و جز با تبسم سخن نمی گوید و سلسلہ مبارک انبیاء در پدر بزرگ او خاتمہ یافتہ است.

- ابن تیمیہ در منہاج السنہ (۴/۴۸) می فرماید:

«و اما علی بن حسین از نظر علم و دینداری از بہترین بزرگان تابعین بود».

- زہری می فرماید:

«علی بن حسین از بہترین و عابدترین اهل بیتش بود. و در نزد مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان از ہمہ شان محبوبتر



بود».

- امام ذہبی در سیر (۳۸۶/۴) می فرماید:
(السید الإمام زین العابدین الهاشمی العلوی المدنی)
- ابن حجر در تقریب می فرماید:
«ثقة ثبت عابد فقیه فاضل مشهور»

۱۰- امام باقر رحمه الله:

- امام ذہبی گوید بخاطر تبخرش در علم او را باقر لقب داده اند و کنیه اش ابو جعفر دارای شأن والا. امام مجتهد قارئ قرآن مجید و با توجه به صفات کمالی که دارد او را دوست می داریم .
- ابن کثیر گوید امام باقر از علماء اعلام. این امت به حساب می آید و دارای سیادت و کرامت است.

۱۱- جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رحمه الله علیه (امام صادق):

- ابو حاتم رازی گوید از امثال امام جعفر در باره شخصیتش سوال نمی شود.
بزرگواری صادق:
- و امام ذہبی در سیر (۲۵۵/۶) می فرماید: گفته امام جعفر صادق شیخ بنی هاشم ابو عبدالله قریشی الهاشمی العلوی النبوی المدنی و از بزرگان علماء می باشد .
- همچنین از ایشان و پدرشان می فرماید:
(وکانا من أجلة علماء المدينة) «أنها از بزرگان علمای مدینه بودند»
فقیه مدینه:
- و در تذکره الحفاظ (۱۵۰/۱) می فرماید:
«امام شافعی و یحیی بن معین او را توثیق کرده اند، و از امام ابو حنیفه روایت است که فرمود: از جعفر بن محمد فقیه تر ندیدم، و ابو حاتم می فرماید: ثقه است، و درباره امثال او نباید سوال شود».

۱۲- موسی بن جعفر ملقب به کاظم:

- شیخ الاسلام ابن تیمیہ گوید امام کاظم مشهور به عبادت و تقوا است.
- ابو حاتم رازی وی را موثق، راستگو و یکی از ائمه مسلمین خوانده.
- ابن کثیر گفته امام کاظم کثیرالعبادت و دارای مروت و شخصیت بود.

۱۳- علی بن موسی ملقب به الرضا:

- ابن حبان گوید وی از سادات و عقلاء اهل بیت و محترمتترین و داناترین بنی هاشم است.
- علامه ذہبی گفته علی بن موسی دارای جایگاه رفیع و برازنده خلافت بود.

۱۴- محمد بن علی بن موسی ملقب به جواد:

- ابن تیمیہ گوید وی از اعیان بنی هاشم و معروف به سخاوت و بزرگ منشی و لذا ملقب به جواد شده است.

و آنچه را که جاهلان به اعتقادات اهل سنت، درباره اهل سنت گفته اند که اهل سنت نسبت به حقوق آل بیت بی اعتنائی می کنند با توجه به منقولات بالا باطل و فاقد هر گونه اعتباری می باشد.

۱۵- عباس ابن عبدالمطلب رضی الله عنه عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:



- امام ذہبی در سیر اعلام النبلاء (۷۹/۲-۸۰) می فرماید:

«او در میان مردان، قد بلند و چهره زیبا و درخشان و صدای رسایی داشت به شدت برد بار بود و ... الخ».

- زبیر بن بکار می فرماید:

«عباس نسبت به بنی هاشم بسیار مهربان بود، نادرشان را لباس می پوشاند و غذا می داد، و جاهلشان را کنترل می کرد، به همسایه آزار نمی رساند، به سخاوت مال خرج می نمود و به مصیبت زدگان رسیدگی می کرد».

۱۶- حمزه ابن عبدالمطلب رضی الله عنه:

- ابن عبدالبر در الاستیعاب (۲۷۰/۱) چایی که در حاشیه الإصابة چاپ شده می فرماید:

«حمزه ابن عبدالمطلب بن هاشم عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، به او «أسدالله و أسد رسوله» یعنی «شیر خدا و رسولش» گفته می شد، کنیه اش أبو عماره و گاهی أبو یعلی بود.

- امام ذہبی درباره حمزه رضی الله عنه می فرماید:

«امام قهرمان، شیر خدا، أبو عماره و ابو یعلی قریشی هاشمی مکی مدنی بدری شهید، عموی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برادر رضاعی ایشان است» (سیر ۱/۱۷۲)

از نشانه‌های محبت و صمیمیت بین اهل سنت و اهل بیت نامگذاری فرزندان خود به نام یکدیگر و وجود مصاهرات و خویشاوندی در میان طرفین است:

- مصاهرات (خویشاوندی از طریق ازدواج):

اول آنان رسول الله صلی الله علیه وسلم است که با عایشه دختر ابوبکر صدیق (رض) و از قبیله بنی تیم از دواج می کند.

از دواج با حفصه دختر عمر بن الخطاب (رض) از قبیله بنی عدی.

از دواج با ام حبیبه دختر ابوسفیان از قبیله بنی امیه.

تزوید نمودن رقیه از عثمان بن عفان (رض) { از قبیله بنی امیه } و بعد از وفات رقیه دختر دیگرش ام کلثوم.

از دواج زینب دخترش با عاص بن الربیع از قبیله بنی عبد شمس بن عبد مناف.

از دواج ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب با عمر بن الخطاب الکافی ۵/ ۳۴۶.

از دواج علی بن ابی طالب با بیوه ابو بکر صدیق اسماء بنت عمیس. [سیر اعلام النبلاء]

از دواج علی بن ابی طالب با امامه بنت العاص بن الربیع بعد از وفات خاله اش فاطمه.

محمد بن علی بن الحسین {الباقر} ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق را به ازدواج خود درآورد.

و از همین جهت بود امام جعفر صادق می گفت ابو بکر صدیق از دو طرف باعث تولد من بوده {سیر اعلام النبلاء ۶/۲۵۵}.

یکی مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر. دو مادر بزرگش اسماء بنت عبدالرحمن بن ابوبکر.

از دواج ابان بن عثمان با ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب [الشیعة و اهل البيت ۱۴۱].

از دواج مصعب بن زبیر بن العوام با سکینه دختر حسین بن ابی طالب [طبقات ابن سعد ۵/ ۱۸۳].

- نامگذاری فرزندان:

علی بن ابی طالب فرزندی به نامهای ابوبکر، عمر، عثمان داشته است [کشف الغمه فی معرفه الائمه ۲/۶۷]

حسن بن علی پسری بنام ابوبکر داشته [کشف الغمه ۲/۱۹۸]

علی بن حسن هم پسری بنام عمر داشته [کشف الغمه ۲/۳۰۲]

از میان فرزندان موسی بن جعفر پسری بنام عمر و دختری بنام عایشه وجود داشته است [کشف الغمه ۳/۲۹]



در پایان:

شریف ترین نسب، نسب پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و بدون شک بسیار جای افتخار است که کسی حقیقتاً به ایشان و اهل بیت شان منسوب باشد، در میان عرب و عجم زیادند کسانی که خود را به اهل بیت نسبت می دهند. اگر کسی مؤمن باشد و از اهل بیت، براستی که خداوند دو افتخار نصیبش کرده، افتخار ایمان و افتخار نسب شریف.

اما اگر کسی خود را به این نسب شریف منسوب کند و از اهل آن نباشد مرتکب کار حرامی شده است و ادعای چیزی را کرده است که از داشتن آن محروم است. داخل نمی شوند.

تا اینجا این رساله کوتاه در فضایل اهل بیت و مکان و منزلت والای آنان از دیدگاه اهل سنت و جماعت پایان رسید، از خداوند در آنچه خوشنودی اوست توفیق می طلبیم، و اینکه دانش در دین و ثبات و استقامت بر حق عنایت فرماید، براستی که او شنوای اجابت کننده است.

خدا را سپاس که محبت صحابه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ما عنایت فرمود و از خداوند می خواهیم که این نعمت را بر ما دائم و قائم بدارد و قلبمان را از هر گونه کینه و حسد و زیانمان را از تلفظ هر آنچه که شایسته مقام و منزلت والای آنان نیست پاک و محفوظ بدارد.

(رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)

حشر: ۱۰

« پروردگارا! ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، بیامر، و در دل‌های ما هیچ کینه ای در حق کسانی که ایمان آورده اند، قرار مده. پروردگارا! تویی که بخشنده مهربانی.»
وصلی الله علی سیدنا محمد و علی آله و صحبه وسلم

سایت نور اسلام
IslamTape.Com

مصدر: سایت دایرة المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com



شیعه شناسی

شیعه در جهان

دکتر علیرضا دلیری

ویژه سنی نیوز: شیعه در جهان " الشیعة فی العالم " نام کتابی ۱۹۱ صفحه‌ای اثر: فرنسوا تویال مدیر مدرسه عالی جنگی ارتش فرانسه که از سوی دار الفارابی در بیروت به ترجمه عربی "نسیب عون" در سال ۲۰۰۷ برای اولین بار به چاپ رسید. نویسنده سعی دارد نقشه تاریخی، جغرافی و سیاسی از مذہبهای شیعه در جهان معاصر را برای دانشجویان مراحل عالی دانشگاه نیروی انتظامی تقدیم دارد. نویسنده بر این باور است که مسأله شیعه‌گری در فضای اسلامی نوین چالشی است بسیار بزرگ که بیش از پیش منطقه را در



ایران، عراق، کشورهای عربی حوزه خلیج، سوریه، لبنان و حتی پاکستان تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

بنا به تخمین نویسنده جمعیت مسلمانان جهان نزدیک به یک میلیارد و دویست میلیون نفر است که با حلول سال ۲۰۲۰ میلادی به چیزی حدود دومیلیارد انسان خواهد رسید، از این میان شیعیان ۱۰ تا ۱۲ درصد جمعیت جهان اسلام را بخود تخصیص خواهند داد.

شیعه‌ها هر چند از سده ۱۶ میلادی به بعد اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، در کشورهای عربی اقلیتی ناچیز شمرده می‌شوند که در فضای داخلی خود دارای مذاهب مختلف، تیره‌ها، اقوام و ملیت‌های گوناگونی می‌باشند. شیعه‌گری پدیده‌ایست عربی که در منطقه عرب نشین سر برآورد، و بعدها به فضای سنی نشین ایران صادر شد، و با آغاز قرن بیست و یکم در مرکز تحولات جهانی قرار گرفت، بگونه‌ای که هر تغییر و تحولی چه در سیاست‌های داخلی منطقه و چه در روابط خارجی بدون در نظر گرفتن مسأله تشیع ناممکن است. از آنجا که شیعه‌ها در منطقه‌ای قرار دارند که ۷۰٪ از نیاز نفت جهان را برآورده می‌کند، و بگونه‌ای با ایران دوخته شده‌اند، باعث بحران در آینده کشورهای منطقه و استقرار در جهان اسلام شده‌اند. بنا به دید نویسنده گروهی از شیعه‌ها در پی برفروختن آتش جنگ شیعه سنی و بازگرداندن منطقه به تاریخ گذشته، با هیزمهای مذہب‌گرایی و سیاست و نحوه توزیع ثروت می‌باشند.

نویسنده می‌گوید؛ هر انسان آگاهی به سادگی می‌تواند دریابد شیعه‌گری نوین بر مبانی ایدئولوژی و برداشت خاص خود از دین در پی بحران سازی در جهان است. و از آنجا که فضای زیر سلطه آنها در جهان اسلام گسترده است می‌تواند آتش جنگ جهانی را بفرورد.

"جان بیار شوفنمان" وزیر دفاع سابق فرانسه ادعا دارد که طی بیست و پنج سال گذشته مرکز بحران در جهان عرب از دریای مدیترانه بسوی منطقه خلیج جایی که شیعه‌ها اکثریت و یا جمعیت قابل نفوذی دارند منتقل شده است. از اینروست که مقاومت نفوذ شیعه و جلوگیری بحران آفرینی آنها روابط بین المللی در منطقه را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

شیعه ایران

آیا پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ شیعه نیروی ستیزه‌جویی در ایران بود؟

پرسشی است که نویسنده برای رسیدن به تأثیر انقلاب به نام اسلام در ایران مطرح می‌سازد.



موفقیت شیعه در ایران در مقایسه با سایر مناطق خاورمیانه یک حالت استثنایی است که برمی گردد به قرن شانزدهم میلادی؛ آن زمانی که خانواده صفویها با زور شمشیر مذهب شیعه اثنا عشری را بر مردم ایران تحمیل نمودند و به گمان برخی این انقلاب خونین صفویان پروژه‌ای سیاسی بود برای تشکیل قدرتی برای گلاویز شدن با دولت خلافت عثمانی که علمدار اسلام در جهان آنروز بود.

دو قرن بعد یعنی در قرن هیجدهم نادرشاه تلاش کرد تا با میدان دادن به مذهب سنی بار دگر کشورش را به آغوش جهان اسلام باز گرداند، ولی تلاشهای او با مقاومت شدید آخوندهای شیعه که دارای قدرت و نفوذ بسیار زیادی در مناطق فارس نشین جامعه ایرانی بودند روبرو شد.

از آنزمان بود که علمداران مذهب شیعه برای حفظ جایگاه خود در جامعه نظامی هرمی در تنظیم رهبریت و اداره پیروان خود بوجد آوردند. مدیریت جامعه تشیع به (حجت الاسلام، آیت الله، آیت الله العظمی) برای پر رنگ کردن نقش سیاسی و اجتماعی مرجعیت تقسیم بندی شد.

طبقه روحانیت که مبالغ هنگفتی را از پیروان خود می گرفت، بدور از نظارت دولت این ثروتها را در راستای برپایی مؤسسه‌های اجتماعی مستقل و پر نفوذ که توان حرکت و بسیج کردن جامعه را برای رسیدن به اهداف روحانیت داشته باشند به کار می گرفت.

با رسیدن خانواده پهلوی به عرش شاهی ایران، آنها سعی کردند تا کشور را بسوی تغییر و تحولات مشابه با غرب سوق دهند، که روحانیت حاضر نشد حداقل در مسائل اجتماعی با سیستم حاکم انعطافی نشان دهد. چالش کمونیستها شاه را مجبور ساخت با روحانیت کنار آید.

نگرشهای سیاسی و آموزشی جدید باعث بروز طیفهای جدیدی از تشیع شد که خطاب سیاسی خود را در غلافی از مذهب پیچیده با سلطه حاکم مبارزه می کردند. علی شریعتی؛ فارغ التحصیل جامعه شناسی فرانسه، چنین اندیشه‌ای را رهبری کرد.

پس از انقلاب مردمی سال ۱۳۵۷ و سرنگونی شاه، روحانیت برای اولین بار مهار دولت را در ایران بدست گرفت. و به عبارت دیگر هم ثروت هنگفتی که از راه مذهب به روحانیت می رسید، و هم ثروت نفت به چنگ آنان افتاد. در پی این تحول بسیار بزرگ که نویسنده آنرا مهمترین حادثه نیمه دوم قرن بیستم می داند، ایران تلاش سیاسی بسیار پیچیده‌ای برای برقراری نوعی توازن در دیپلماسی سیاسی و برپایی جامعه جهانی تشیع و اصدار مذهب شیعه به هدف تسلط بر جهان را شروع کرد.

رهبران جدید ایران با این توهم که همه جهان دشمن ایران است و تمامی ابرقدرتهای جهانی در پی ویرانی کشور هستند و با نوحه و گریه مظلوم نمایی خود، تلاش دارند ملت را واکسینه ساخته با کشورها و نیروهای منطقه چون ترکیه مقابله کنند.

ایران پس از انقلاب خود را در برابر کشورهای سنی نیرومندی چون عراق، عربستان سعودی و پاکستان یافت، برای همین سعی و تلاش زیادی بخرج داد تا با گسترش ایدئولوژی شیعه‌گری تأثیر و نفوذ خود را در این کشورها گسترش دهد. البته باید توجه داشت محرک واقعی سیاستها و استراتژی ایران جغرافیای سیاسی بود نه عقیده تشیع.

نویسنده شیعه‌های هزاره افغانستان، علویان ترکیه، شیعه در شبه قاره هند و پاکستان، شیعه در آسیای میانه و شیعه آذربایجان که ۷۵ درصد جمعیت آن کشور را تشکیل می دهند را در سید شیعه ایرانی دسته بندی می کند.

شوروی در زمان استالین سعی کرد مناطق آذری نشین شمال ایران را به منطقه آذربایجان که در سال ۱۸۲۸ م به اشغال خود درآورده بود اضافه نماید، و حرکتهای سیاسی کرد مخالف با نظام ایران را تقویت نماید. آذربایجان از نظر قومی و فرهنگی ترک هستند ولی مذهب شیعه آنها را از محیط بزرگ ترکی رانده است. با وجود هم مذهبی آذربایجانیها با ایران جغرافیای سیاسی باعث بروز تنش شدید بین دو کشور شده است، ایران در جنگ ارامنه با آذربایجان بر سر اقلیم قره باغ از ارمینیها بر ضد آذربایجان شیعه مذهب حمایت کرد!



هزاره‌ها طایفه مستقل فارسی زبان در افغانستان هستند که بر خلاف اکثریت سنی مذهب کشور به تشیع گرویده‌اند. آنها در سال ۱۹۹۲ م تحالفی را با تاجیکها و ازبکها بر علیه پشتوها براه انداختند. این تحالف با همپیمان شدن با آمریکا توانست پس از حادثه ۱۱ سپتامبر مهار سلطه را از طالبان برباید. و بدینصورت هزاره‌های شیعه در مرکز هرم بازی سیاست منطقه‌ای و بین المللی قرار گرفتند و رابطه آنها با ایران، نفوذشان را در افغانستان تقویت بخشید.

بنا به ادعای نویسنده شیعیان علوی یک چهارم جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند، بر خلاف تشیع اثناعشری، شیعیان علوی ستیزه جو نبوده و در هاله‌ای از ابهام در پوستین خود بسر می‌برند، کمال اتاتورک در دوران دین ستیزی خود آنها را تقویت نموده و در مراکز سیاسی خود قرار داد.

شیعیان علوی از دیدگاه اثناعشریها کافر شمرده می‌شوند، و قومیت ترکی همراه با جغرافیای سیاسی آنها باعث شده شیعه ترکیه در محدوده کشور خود قرار گیرد و بر خلاف شیعیان افغانستان و عراق (بطور مثال) به عنوان امتداد سیاسی و ایدئولوژی ایران، و بازیچه سیاستهای روحانیت ایران قرار نگیرد.

اقلیت شیعه اثناعشری شبه قاره هند و پاکستان، امتداد سیاسی و ایدئولوژی روحانیت قم است. البته در کنار آنها شیعیان اسماعیلی و بهره‌ها که آنها نیز اسماعیلیند ولی مرجعیت آغاخان را قبول ندارند - و هر دو از دیدگاه اثناعشریها کافر شمرده می‌شوند - قرار دارند. با وجود اینکه شیعه در این منطقه اقلیتی است ناچیز در مقابل سنیها ولی چالش بسیار بزرگی در مقابل برپایی دموکراسی و استقرار در هند و پاکستان به شمار می‌آید.

در آسیای میانه نیز مجموعه‌های کوچکی از اسماعیلیان در اقلیم واخان و پامیر افغانستان که از نظر تاریخی به چین برمی‌گردند وجود دارند که همه آنها تابع مرجعیت آغاخان می‌باشند.

شیعه عرب

شیعه های عرب در عراق، سوریه، لبنان، یمن و کشورهای حوزه خلیج پراکنده‌اند. شیعیان عراق و کشورهای خلیج و لبنان چون ایرانیها اثناعشری، و شیعیان یمن زیدی، و شیعیان سوریه؛ علوی هستند. البته تعدادی از شیعیان سوریه و لبنان درزی، و برخی از اسماعیلیها در یمن و سعودی بسر می‌برند.

بنا به ادعای نویسنده شیعیان اکثریت جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. در دهه هفتاد نظام بعثی حاکم بر عراق تلاش داشت به آنها در سیاست و اقتصاد میدان دهد ولی انقلاب ایران و در پی آن جنگ ایران و عراق باعث بروز تنشهایی خونین بین برخی از شیعیان و نظام حاکم شد.

اقلیتهای شیعه در کویت، سعودی، بحرین، قطر، عمان و نفوذ آنها در روابط اجتماعی، مذهبی و قومی در منطقه‌ای که حجم زیادی از نفت جهان را تأمین می‌کند باعث شده مسأله شیعه به یک چالش سیاسی اجتماعی بسیار عمیق تبدیل شود که بطور مستقیم در روابط منطقه‌ای و بین المللی تأثیر گذار باشد.

شیعیان بحرین از زمان شاه که در پی تسخیر بحرین بود، و این تلاشها پس از انقلاب همچنان ادامه دارد، چالش جدیدی بشمار می‌آیند.

شیعیان یمن حالتی خاص دارند، آنها زیدی بوده با اهل سنت هیچگونه دشمنی ندارند. زیدیها بیش از ۵۰۰ سال بر یمن حکمرانی کرده‌اند و در آرامش کامل با سنیهای هموطن خود بسر برده‌اند.

علویها بنا به آمار نویسنده ۱۳ درصد از جمعیت سوریه را تشکیل می‌دهند، شیعیان درزی و اسماعیلی نیز یک درصد جمعیت را و هر دو طائفه اثناعشریها مرا مردود می‌شمرند. پس از آمدن استعمار به منطقه از آنها به عنوان اهرمهای قدرت خود استفاده نمود. و حکومت سوریه را به آنها واگذار کرد تا با شعور به ضعف خود در مقابل اکثریت سنی مذهب همیشه به استعمارگران وابسته باشند.

جمعیت شیعیان درزی کمتر از یک میلیون است و بیشتر آنها در سوریه و لبنان سکونت دارند. پیش از این رهبران درزیها در لبنان بر درزیها و اثناعشریها و موارنه حکومت می‌کردند، و با تغییر سیاست منطقه در قرن بیستم، کفه ترازو به نفع موارنه‌ها سنگین شد.



با پیروزی انقلاب ۵۷ در ایران، با ثروتهای هنگفت ایرانی دو جنبش "امل" و "حزب الله" در لبنان شکل گرفتند تا شیعه را به عنوان چالشی بزرگ در میدان سیاست لبنان و همچنین منطقه مطرح سازد.

پس از تصویر این نقشه جدید سیاسی اجتماعی شیعه که در پایان قرن بیستم شکل گرفته، نویسنده با طرح این پرسش کتابش را به پایان می‌رساند که:

آیا در تشیع نوعی انفجار و تمرد بروز خواهد کرد؟ و آیا شیعه در مقابل پیشرفتهای نوین و نوگراییهای روز انعطاف نشان داده، از پوست زمخت خود بیرون خواهد پرید؟! - و یا همچنان با لجابت از باورهای کینه‌توزانه خود پاسبانی نموده، باعث فتنه‌آفرینی و آتش افروزی می‌گردد؟!

مصدر: سایت سنی نیوز www.Sunni-News.net

ادعای شیعه مبنی بر این که کلیه‌ی کتابهای آسمانی نزد ائمه وجود دارد

صاحب اثر: دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری

شیعه ادعا می‌کند که نزد ائمه اثنی عشریه هر کتابی که از آسمان نازل شده وجود داشته، و آن‌ها کتابها را با لهجه و زبان‌های مختلف قرائت می‌کردند، صاحب «الکافی» برای این موضوع فصلی را جدا کرده به عنوان «بابی در مورد این که نزد ائمه کل کتابهایی وجود دارد که از آسمان نازل شده و آن‌ها را با زبان‌های مختلف مربوط به آن می‌شناختند» [۱] و در ضمن آن مجموعه‌ای از روایات خود را ذکر کرده است. صاحب «بحارالانوار» نیز همان کار را انجام داده و فصلی جدا کرده را به عنوان «همانا کتابهای انبیاء نزد ائمه صلوات الله وسلامه علیهم هست و آن‌ها را با زبان‌های مختلف آن‌ها می‌خوانند» [۲] و در این فصل بیست و هفت حدیث را از آن‌ها ذکر نموده است. در این روایات که از ائمه نقل کرده‌اند می‌گویند: «هر کتابی که نازل شده باشد نزد اهل علم است و ما اهل علم هستیم». [۳] «همانا صحف ابراهیم و الواح موسی پیش ما است». [۴] «همانا علم تورات و انجیل و زبور و بیان آنچه در الواح موسی بود نزد ماست». [۵] و روایتی دیگر می‌آید که منظور از الواح را تفسیر می‌کند که همان الواح موسی است و این روایات آن‌ها را به زبردت بهشت توصیف نموده و این که بیان هر چیزی که تا قیام رستاخیز خواهد بود در آن‌ها ذکر شده و با زبان عبری نوشته شده و رسول خدا صلی الله علیه و سلم آن‌ها را به امیر المؤمنین سپرده و به او گفته: اینها را بگیر همانا علم اولین‌ها و واپسین‌ها در آن است و این لوحه‌های موسی است که پروردگرم مرا امر فرمود آن‌ها را به تو بدهم. گفت: ای رسول خدا! بخوبی نمی‌توانم آن‌ها را بخوانم، گفت: جبرئیل به من امر فرمود که به تو دستور دهم امشب آن‌ها را زیر سرت بگذارم وقتی که صبح آید همه را می‌دانی. علی گفت: آن‌ها را زیر سرم قرار دادم وقت صبح که رسید همه‌ی آنچه در آن‌ها بود یاد گرفته بودم. پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم به او امر کرد که از آن‌ها نسخه برداری کند، و علی روی پوست گوسفند آن را نوشت و آن کتاب «جفر» حاوی علمی بود که بوسیله‌ی آن از حوادث آینده می‌توان خبر داشت و حاوی علم و دانش گذشتگان و آیندگان بود و گفت این علم نزد ماست. [۶]

وقتی که این روایت مضمون و معنای «جفر» را به الواح موسی تفسیر می‌کند، روایتی دیگری دارند که پا را از این هم فراتر نهاده و می‌گوید: اباعبدالله گفت: نزد من جفر سفید وجود دارد... که زبور داود، تورات موسی، انجیل عیسی، صحف ابراهیم، حلال و حرام و مصحف فاطمه در آن است، گمان نمی‌کنم که قرآن در آن باشد، و در آن هرچه نیاز مردم باشد هست و ما نیازی به هیچ کس نداریم حتی حکم تازیانه و نصف تازیانه و خونبهای خراشیدن در آن هست. [۷] مثل این که شارح پنداشته که همه چیز در آن پوست گوسفند نوشته شده باشد، همان‌گونه که روایت سابق آن را تفسیر نمود، لذا گفته: ظاهراً (جفر) ظرفی است که تمام این صحیفه‌ها درون آن قرار داشته نه این که همه روی آن نوشته شده باشد. [۸]



حالی که صریح روایت قبل مخالف این است چون با نص صریح گفت: همانا علی (در پوست میش آن را نوشت) و معنی آن این است که محال است این همه چیزها در پوست گوسفند جا داشته باشند، در حالی که تنها یکی از آن‌ها که الواح موسی بود به تنهایی حاوی علم اولین و آخرین بود، و این بیانگر آن است که این ادعا را کسی ساخته و جعل نموده که بسیار نادان بوده و نتوانسته بخوبی آن را جعل کند.

هر عاقل و خردمندی بخوبی می‌داند که اگر ائمه علم اولین و آخرین انسان‌ها و حوادث را می‌دانستند صورت تاریخ تغییر می‌کرد. و این پندار واهی مبنی بر این که کلیه کتابهای آسمانی نزد ائمه بوده تنها بر مبنای شک و نظریه نبود، بلکه از محدوددهی آن هم خارج شد به محیط عمل، مثلاً این ابا الحسن - به گمان شیعه - انجیل را نزد یک نفر ترسایی (نصرانی) به نام بریه قرائت کرد، بعد از شنیدن قرائت گفت: قطعاً تو پنجاه سال است انجیل می‌خوانی، سپس ترسایی - آنطور که در روایت آمده - ایمان آورد و اسلام آوردنش خوب بود و به امام گفت: تورات و انجیل و کتابهای انبیاء را از کجا آورده‌ای؟ گفت: ما آن‌ها را از ایشان به ارث برده‌ایم و ما هم مثل انبیاء آن‌ها را می‌خوانیم، و ما نیز می‌گوییم همانگونه که ایشان گفتند: «همانا خدا حجتی را در زمین خود نمی‌گذارد که در مورد چیزی از او سؤال شود و در جواب بگوید: نمی‌دانم.» ([۹]) بنابراین از این روایت استنباط می‌شود که ائمه هم تورات و هم انجیل و هم غیر اینها را قرائت کرده‌اند به همان صورت که انبیاء خوانده‌اند تا بتوانند به سؤالات مردم پاسخ دهند.

بلکه مسأله از قرائت و فتوی هم تجاوز کرده و به حکم و قضاوت رسیده است، صاحب کتاب «الکافی» فصل خاصی را برای این نکته گذاشته به عنوان: بابتی در مورد این که ائمه هرگاه ظهور کنند با حکم داود و آل داود حکم می‌کنند و از آن‌ها بینه و دلیل خواسته نمی‌شود.

از جمله روایاتی که در آن فصل ذکر نموده این است: جعید از علی بن حسن روایت کرده است که گفت: از ایشان پرسیدم شما به چه چیزی حکم می‌کنید؟ گفت با حکم داود، اگر باز هم درماندیم روح القدس (جبرئیل علیه السلام) با ما ملاقات می‌کند. ([۱۰])

و نزد ایشان نصوص و عبارات زیادی از آن‌ها وارد شده که می‌گویند: مهدی منتظر آن‌ها با حکم آل داود حکم می‌کند و از او بینه و شاهد خواسته نمی‌شود. ([۱۱]) و مجموعه‌ای از احکام را ذکر می‌کنند که مهدی آن‌ها به موجب شریعت خاصی به آن‌ها حکم می‌کند، مثل این که جزیه (سرانه) را از اهل کتاب نمی‌پذیرد و هر کسی را که به سن بیست سال رسید و در امور دین آگاه نباشد به قتل می‌رساند و به احکام آل داود و امثال اینها حکم می‌کند. ([۱۲]) همانگونه که در فصل ذکر اعتقاد شیعه در مورد مهدی مورد انتظار آن‌ها انشاء الله مفصل ذکر خواهد شد.

آنان تعدادی روایت دارند پیرامون این که علی می‌گوید: اگر حکومت را بدست بیاورم برای هر طایفه و دسته‌ای با کتاب خودشان حکم خواهم کرد. ([۱۳]) از جمله در این روایات ادعا می‌کنند که علی گفته: اگر کرسی را بدست بگیرم [که مجلسی این را به ولایت امر و بدست گرفتن حاکمیت تفسیر کرده]. ([۱۴]) یا اگر مردم برایم کرسی فراهم نمایند همان گونه که برای ابن صوحان [مجلسی گفته: ابن صوحان در حدیث غریب و نا آشنا است، شاید در اصل ابن ابی سفیان بوده است] به فرض این که این طور بوده باشد معنای آن این است: «اگر حکم و دستور من در بین یارانم همانند ابن صوحان نفوذ و تأثیر داشت ([۱۵]) در بین اهل تورات با تورات و در بین اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در بین اهل قرآن با قرآن حکم می‌کردم.» ([۱۶])

نقد و بررسی این قسمت از گفتار

خداوند متعال محمد صلی الله علیه و سلم را برای کل انس و جن فرستاد و تمام رسالت و نبوت‌ها را با او ختم نمود، و با رسالت و بعثت او همه‌ی رسالت‌ها را نسخ کرد:

{ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵) } آل عمران: ۸۵

(و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و او در آخرت از زمره زیانکاران خواهد



بود).

و چنانچه موسی و عیسی زنده بودند قطعاً از محمد صلی الله علیه و سلم پیروی می کردند. ([۱۷]) و هر گاه عیسی علیه السلام به زمین فرود آید تنها با شریعت محمد صلی الله علیه و سلم حکم می کند، ([۱۸]) البته خداوند با قرآن کل کتابهای آسمانی را منسوخ کرده همانگونه که می فرماید:

{ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۴۸) وَأَنْ احْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ (۴۹) { المائدة: ۴۸ - ۴۹

(و بر تو ای پیغمبر) کتاب (کامل و شامل قرآن) را نازل کردیم که (در همه احکام و اخبار خود) ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین (آسمانی)، و شاهد (بر صحت و سقم) و حافظ (اصول مسائل) آنها است. پس (اگر اهل کتاب از تو داوری خواستند) میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان. (ای مردم!) برای هر ملتی از شما راهی (برای رسیدن به حقائق) و برنامه‌ای (جهت بیان احکام) قرار داده‌ایم. اگر خدا می‌خواست همه شما (مردمان) را ملت واحدی می‌کرد (و بر یک روال و یک سرشت می‌سرشت، و لذا راه و برنامه ارشادی آنان در همه امکان و از منته یکی می‌شد) و اما (خدا چنین نکرد) تا شما را در آنچه (از شرائع) به شما داده است بیازماید (و فرمانبردار یزدان و سرکش از فرمان منان جدا و معلوم شود). پس (فرصت را دریابید و) به سوی نیکیها بشتابید (و به جای مشاجره در اختلافات به مسابقه در خیرات پردازید و بدانید که) جملگی بازگشتتان به سوی خدا خواهد بود، و از آنچه در آن اختلاف می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد کرد (و هر یک را برابر کردار خوب یا بد پاداش و پادافره خواهد داد). و (به تو ای پیغمبر فرمان می‌دهیم به این که) در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که (با کذب و حق‌پوشی و خیانت و غرض‌ورزی) تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند (و احکامی را پایمال هوی و هوس باطل خود نسازند). پس اگر (از حکم خدا رویگردان شدند و به قانون خدا) پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد (و به عذاب دنیوی، پیش از عذاب اخروی گرفتار کند). بیگمان بسیاری از مردم (از احکام شریعت) سرپیچی و تمرد می‌کنند (و از حدود قوانین الهی تخطی می‌نمایند)).

ابن جریر طبری در تفسیر این آیه: { فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ } می‌فرماید: «این فرمانی است از جانب خدا به پیامبرش محمد صلی الله علیه و سلم که بین کسانی که برای داوری نزد او می‌روند؛ از اهل کتاب و سایر اهل دین‌ها با همان کتابی حکم کند که بر او نازل شده که همان قرآن است و آن را خاص شریعت خود گردانید، زیرا خداوند فرمود:

{ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ } المائدة: ۴۸ ([۱۹])

اما کتابهای شیعه می‌گویند ائمه با حکم و شریعت آل داود و برای صاحب هر دینی با کتاب خودشان حکم می‌کنند، آیا این خارج شدن از دین اسلام است یا دعوت به وحدت ادیان؟! این، خود دلیلی است بر این که شیعه‌گری مأوی و پناهگاهی است برای تمام ادیان و عقاید و صاحب هر افکار و بینشی در شیعه‌گری به مطلوب و آرزوی خود دست می‌یابد و در خلال آن می‌تواند سموم خود را براسلام بیاشد.

اما ادعای شیعه مبنی بر این که مجموع کتابهای انبیاء نزد ائمه است هیچ دلیلی ندارند و واقعیت آن را تایید نمی‌کند، چگونه چنین امری ممکن است در حالی که محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم برگزیده‌ی خدا دارای چنین امری نبوده، همانگونه که در صحیحین و غیره آمده که «یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمدند گفتند در میان ما زن و مردی با هم مرتکب عمل زنا شده‌اند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا در تورات در مورد رجم چیزی دارید؟ گفتند: بله آن‌ها را رسوا می‌کنیم و تازیانه می‌زنیم. عبدالله بن سلام فرمود: دروغ گفتید، واقعاً در تورات حکم رجم وجود دارد. پس توراتی را



آوردند و آن را گشودند، یکی از آن‌ها دستش را روی آیهی رجم گذاشت تا دیده نشود، قبل و بعد از آن را قرائت نمود و عبدالله بن سلام گفت: دستت را بلند کن، وقتی دستش را بلند کرد دیدند آیهی رجم آنجا است، هر دو گفتند: راست گفت ای محمد! پس رسول خدا فرمان داد آن‌ها را رجم کردند» ([۲۰]).

اهل علم می‌گویند: فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمود: «ایا در تورات در مورد رجم چیزی دارید؟» احتمال دارد با وحی خدا فهمیده باشد که حکم رجم در تورات ثابت باشد بنا بر شریعت آن... و احتمال دارد با خبر عبدالله بن سلام (که قبل از اسلام آوردن از علمای یهود بود) و دیگر افرادی از علمای یهود فهمیده باشد، و این احتمال هم دارد که به عنوان استعلام از آن‌ها سؤال کرده باشد، سپس جهت صحت جواب آن‌ها از خداوند متعال استعلام کرده باشد» ([۲۱]).

اما این احتمال را ذکر نکرده‌اند که نزد او تورات بوده باشد و این ادعا از بدعت‌های شیعه است... و اگر آن‌گونه بود که کتابهای شیعه ادعا کرده‌اند تورات خود را آشکار می‌کرد و دستور نمی‌داد تورات خودشان را بیاورند و یا این که آن را از علی درخواست می‌کرد.

مسأله‌ی دیگر این که شیعه گمان می‌کنند کتابهای آسمانی دیگری نیز که نزد ائمه هستند دست تحریف و تبدیل به آن‌ها راه نیافته، در حالی که خداوند متعال برای ما بیان فرموده که کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند و فرمود: سهم و نصیبی را که به آن‌ها یادآوری شده بودند فراموش کردند و نصیبی از کتاب را به این علت به آن‌ها داده شده بود چون قسمت دیگر را فراموش و ضایع کردند.

وقتی که امت قرآن از امی بودن و بی سواد بودن بیرون آمدند و با تاریخ اهل کتاب آشنا شدند برایشان آشکار شد که یهود توراتی را که موسی نوشته از دست داده‌اند و دیگر آن‌را نیافته‌اند، بلکه تنها برخی از علما قسمتی از آنچه را که حفظ کرده بودند برایشان نوشتند که آمیخته‌ای از تورات و غیر آن است، و توراتی هم که در دست دارند بیانگر این نکته می‌باشد. ([۲۲])

اما در مورد انجیل‌ها مسأله از تورات هم آشفته‌تر است، و نسخه‌های زبور برخی با برخی دیگر در بسیاری از الفاظ و معانی مخالفت دارند و اگر کسی به آن‌ها بنگرد، می‌فهمد که بسیاری از آن دروغ است و به نام داود علیه السلام جعل نموده‌اند. ([۲۳])

ما در صدد بررسی و تحقیق و شرح این موضوع نیستیم، بلکه تنها به منظور اشاره به نتایج بررسی‌های صورت گرفته در مورد کتاب‌های سابق قلم به دست گرفته‌ایم که بیانگر این است هیچ کتابی برحالت زمان نازل شدن باقی نمانده و تحریف بدان راه یافته است... اما کتابهای شیعه مدعی هستند ائمه کتابهای آسمانی قدیمی را بدون تحریف و تغییر در دست دارند... اگر چنین بود که می‌گویند بر ائمه واجب بود جهت امر به معروف و نهی از منکر در برابر اهل کتاب قیام کنند تا آن‌ها را به حق برگردانند، و برای این که اخباری را اعلام می‌کردند که در آن کتاب‌ها ذکر شده بود و آنان آن‌را پنهان کرده‌اند، امثال ظهور و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم و واجب بودن پیروی از او که در آن صورت قسمت عمده یهود و نصاری از کفر برمی‌گشتند و نقل این امر مشهور می‌شد.

ممکن است کسی که این ادعا را می‌شنود، سؤال کند: این کتاب‌های آسمانی کجا هستند، در چه مکانی و پیش چه کسی یافت می‌شوند؟ هدف از وجود آن‌ها نزد ائمه چیست؟ آیا برای این که شریعت اسلام را با آن‌ها تکمیل کنند؟! پس چرا با آن‌ها بر تحریف کتاب‌های یهود و ترسایان استدلال نمی‌کنند و علیه آن‌ها اقامه‌ی حجت نمی‌کنند؟

این سؤال‌هایی هستند که جواب قانع‌کننده‌ای برای آن‌ها یافت نمی‌شود، چون مبنای آن جواب‌ها افسانه‌های بی‌اساس و بدون حقیقت هستند... و این ادعا از قومی که برای ائمه همه چیز را ادعا می‌کنند جای تعجب نیست بلکه تعجب این است که در دنیای امروز کسی پیدا شود این خرافات و افسانه‌ها را باور کند.

برای همین است که شیعه در مورد همه‌ی کتاب‌های سری و مصحف‌های آسمانی و میراث‌های انبیاء و... می‌گویند: فرارگاه و محل این‌ها پیش مهدی منتظر موهوم و خیالی است، ([۲۴]) بنابراین پیروان آن‌ها پیوسته به آن سراب فریبنده‌ی اسطوره‌ای دل بسته‌اند.



تالیف: دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری

به نقل از کتاب: نقد و بررسی اصول و پایه‌های مذهب شیعه دوازده امامی

مصدر: سایت نور اسلام

IslamTape.Com

پانوشتها:

[۱]- اصول الکافی، ۲۲۷/۱.

مصدر: سایت مهتدون www.Mohtadoon.com

[۲]- بحار الانوار، ۱۸۰/۲۶.

[۳]- اصول کافی، (همراه با شرح جامع مازندرانی) ۳۵۵/۵.

[۴]- اصول کافی (همراه با شرح جامع مازندرانی)، ۳۵۴/۵.

[۵]- اصول کافی (همراه با شرح جامع مازندرانی)، ۳۵۴/۵.

[۶]- بحار الانوار، ۱۸۷/۲۶-۱۸۸.

[۷]- اصول کافی، ۳۴۰/۱.

[۸]- شرح جامع/نوشته ی مازندرانی، ۳۸۹/۵.

[۹]- اصول کافی (همراه با شرح جامع)، ۳۵۹/۵، بحار الانوار، ۱۸۱/۲۶، ۱۸۲، و کتاب التوحید صدوق، ص ۲۸۶-۲۸۸.

[۱۰]- اصول کافی، ۳۹۸/۱.

[۱۱]- اصول کافی، ۳۹۸/۱ به بعد.

[۱۲]- شعرانی/تعالیق علمیه، (شرح کافی مازندرانی)، ۳۹۳/۶.

[۱۳]- این روایت در بحار الانوار، ۱۸۰/۲۶، به بعد و ۱۳۶/۴۰، به بعد یافت می‌شوند.

[۱۴]- بحار الانوار، ۱۳۷/۴۰.

[۱۵]- بحار، ۱۸۲/۱۲۶.

[۱۶]- ۱۸۲/۲۶.

[۱۷]- شرح الطحاویه، ص ۵۱۳.

[۱۸]- مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۳۱۶/۴، شرح الطحاویه، ص ۵۱۳.

[۱۹]- تفسیر طبری، ۲۶۸/۶-۲۶۹ و مجموع فتاوی شیخ الاسلام، ۲۱۸/۱۹.

[۲۰]- بخاری کتاب المناقب باب فرموده خدا {يُخْرِفُونَهُ كَمَا يُخْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ...}: بقره/۱۴۶، ۳۶۱/۶، ح ۳۶۳۵، و در چند

جای دیگر، و مسلم هم با این معنا روایت کرده، کتاب الحدود باب رجم یهودیین، ۴۵۹۳، ح ۴۴۴۶، و ابن ماجه در حدود

باب رجم یهودی و یهودیه، ۸۵۴/۲-۸۵۵، ح ۲۵۵۸، و مالک در الموطأ، کتاب الحدود باب ماجاء فی الرجم، ۸۱۹/۲ و امام

احمد، ۵/۲، و شافعی در الرسالة، فقهه ۶۹۲، با تحقیق احمد شاکر.

[۲۱]- الباجی/المتقی، ۱۳۳/۷، فتح الباری، ۱۶۸/۱۲، عون المعبود، ۱۳۱/۱۲.

[۲۲]- تفسیر المنار، ۳۹۶/۳.

[۲۳]- ابن تیمیه/دقایق التفسیر، ۸۵/۳.

[۲۴]- اصول الکافی، ۲۲۱/۱.



بیان کذب رافضی در مورد موقف علی رضی الله عنه در غزوه احد

ابن مطهر الحلی رافضی می گوید: در جنگ احد زمانی که همه آنها جز علی بن ابی طالب شکست خوردند عده بسیار کمی از آنها به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بازگشتند. اولین آنها عاصم بن ثابت، ابودجانه و سهل بن حنیف بودند و عثمان پس از سه روز بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او [علی] گفت: تو به تنهایی مقاومت کردی. جبرئیل در حالی که به آسمان صعود می کرد گفت:

لا فتی إلا علی

لا سیف إلا ذوالفقار

و در این جنگ بیشتر مشرکان را به قتل رساند و به وسیله او فتح به دست آمد. قیس بن سعد روایت می کند: از علی شنیدم که می گفت: در جنگ احد (۱۶) ضربه بر من وارد شد که به وسیله چهار تایی آنها بر روی زمین افتادم مردی زیباروی و خوش برخورد و خوشبو به سویم آمد و دستم را گرفت و مرا بلند کرد. سپس گفت: به سوی آنها برو و با آنها در راه اطاعت از خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بجنگ که آن دو از تو راضی و خوشنودند. علی می گوید: به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتم و جریان را برای او تعریف کردم. پرسید: ای علی! آیا آن مرد را نشناختی؟ گفتم: نه! اما کسی شبیه دحیه کلبی (یکی از یاران پیامبر ص) بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای علی خداوند به تو خوشبختی و سعادت دهد. او جبرئیل بود.

در پاسخ می گوئیم: این مطلب در میان دروغهای فراوانی که جز برای کسی که اسلام را به خوبی نمی شناسد مشخص و آشکار نیستند. گویی او با این خرافات افرادی را مورد خطاب قرار می دهد که از آنچه در غزوات می گذشت اطلاع ندارند. او می گوید: علی در این جنگ اکثر مشرکان را کشت و به وسیله او فتح به دست آمد.

در پاسخ باید گفت: نادانی آفت دروغ است. آیا در این جنگ فتحی به دست آمد؟ قطعاً خیر. بلکه در آغاز امر مسلمانان در برابر دشمن شکست خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گروهی تیرانداز را مأمور مراقبت از دره میان کوههای احد کرده بود و دستور داده بود همانجا بمانند و مسلمانان چه پیروز شوند یا شکست بخورند از جای خود پایین نیایند. زمانیکه در آغاز امر مشرکان شکست خوردند، برخی از آنان فریاد زدند. دوستان غنیمت ها را از دست ندهید. عبدالله بن جبیر فرمانده شان آنها را از این کار نهی کرد. اما آنها به سخن او گوش ندادند و دشمن بر آنها عبور کرد. در آن زمان فرمانده مشرکان خالد بن ولید بود. او پشت سر به آنها رسید. شیطان فریاد زد: محمد کشته شد. در آن روز تقریباً (۷۰) مسلمان کشته شدند و جز (۱۲) تن که ابوبکر و عمر در میان شان بودند کسی پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم باقی نماند. ابوسفیان از کوه بالا رفت و گفت: آیا محمد در میان شماست؟ این حدیث در صحیحین آمده است و لفظ آن در صفحات پیشین گذشت. آن روز، امتحان و آزمایش دشواری بود. دشمن با پیروزی بازگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مسلمانان را برای تعقیب آنها فرستاد.

گفته می شود آیه زیر درباره آنها نازل شده است که خداوند متعال فرموده است: {الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۲)} {آل عمران: ۱۷۲}.

«آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان «حمرار الاسد» حرکت نمودند؛ برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است».

از جمله این افراد ابوبکر و عمر بودند. عایشه خطاب به ابن زبیر گفت: پدرت (زبیر) و جدت (ابوبکر) در میان آنها بودند. در آن روز جز تعداد اندکی از مشرکان کشته نشدند. دشمن می خواست پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به قتل برساند. از جمله کسانی که در آن روز از او بسیار دفاع کرد، سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بود او در دفاع از او تیراندازی می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او می فرمود: تیر بینداز پدر و مادرم به فدایت باد!

در صحیحین از سعد روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آن روز به من می فرمود: پدر و مادرم



فدایت باد. سعد کسی بود که دعایش مستجاب می شد و تیرش به هدف اصابت می کرد. از جمله همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا ابوظلحه انصاری بود که تیرانداز ماهری بود. همچنین طلحه بن عبیدالله که خودش را در برابر ضربه مشرکان که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اصابت می کرد قرار داد در نتیجه دستش فلج شد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دو زره پوشیده بود و در دفاع از او یک نفر از مسلمانان کشته شد.

ابن اسحاق در (السیره النبویه) درباره کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفاع می کردند می نویسد: ابودجانه رضی الله عنه خودش را به عنوان سپر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده بود. در حالی که بر روی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خم شده بود تیر به او اصابت می کرد. تا اینکه تیرهای زیادی به او اصابت کرد. سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تیراندازی می کرد. سعد می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالی دیدم که به من تیر می داد و می فرمود: «پدر و مادرم فدایت باد تیر بینداز!» حتی تیری را که نوک نداشت به من می داد و می فرمود: بینداز!

هنگامی که مشرکان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را محاصره کردند، فرمود: آیا کسی جانش را به ما می فروشد؟ زیاد بن سکن یا پسرش عماره به همراه پنج تن از انصار برخاستند و یک یک از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفاع می کردند تا اینکه همگی کشته شدند، تا اینکه آخرین فردشان که زیاد یا عماره بود، با مشرکان جنگید تا اینکه زخمها او را از پا درآورد. سپس گروهی از مسلمانان برگشتند و ایشان را از دست مشرکان نجات دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: او را به من نزدیک کنید. جسدش را برای ایشان آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سر او را روی زانوی مبارکش گذاشت. او در حالی از دنیا رفت که سرش بر روی زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود [۱].

می گوید: عاصم بن عمر بن قتاده روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آنقدر با کمانش تیر انداخت تا اینکه کمان شکست. قتاده بن نعمان آنرا گرفت. و کمان نزد او ماند. تا اینکه تیری به چشم قتاده اصابت کرد، چشمش از حدقه در آمد و بر روی گونه هاش افتاد. عاصم بن عمر بن قتاده می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن را با دست مبارکش در حدقه قرارداد و چشمش خوب شد و این چشم بهتر از چشم دیگرش بود.

ابوبکر، عمر و علی از جمله کسانی نبودند که به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرداختند. بلکه آنها به جنگیدن به مشرکان در قسمتهای دیگر معرکه مشغول بودند، پیشانی مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در این جنگ زخمی شد. اما علی در این جنگ زخمی نشد. در پاسخ این ادعای او که می گوید: «علی گفته است: در جنگ أحد (۱۶) ضربه به من اصابت کرد که بر اثر (۴) تا از آنها بر روی زمین افتادم». باید گفت: این سخن دروغ بستن به علی است. این حدیث در کتابهای مشهور نزد علما ذکر نشده است. پس اسناد آن کجاست؟ کدام عالم آن را صحیح دانسته است؟ و در کدامیک از کتابهایی که نقل از آنها مورد اعتماد است، روایت شده است؟ بلکه آنکه زخمی شد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و بسیاری از یاران ایشان بودند.

ابن اسحاق می گوید: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دهانه دره رسید، علی بن ابی طالب خارج شد تا اینکه زره اش را از آب پر کرد و آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آورد تا از آن بنوشد. پیامبر از آن بویی را استشمام کرد و در نتیجه آن را نوشید و خون را از چهره اش پاک کرد و آنرا روی سرش ریخت و فرمود: «خشم خداوند بر کسانی فزونی باد که چهره پیامبرش را خونین کردند».

و ادعای او مبنی بر اینکه عثمان پس از سه روز بازگشت دروغ دیگری است.

این سخن او که گفت: جبرئیل در حال رفتن به آسمان می گفت:

لا فتی إلا علی

لا سیف إلا ذوالفقار

به اتفاق همه مردم دروغ است. ذوالفقار شمشیر علی نبود. بلکه شمشیر ابوجهل بود که مسلمانان در روز بدر آن را به



غنیمت گرفته بودند. امام احمد، ترمذی و ابن ماجه از ابن عباس روایت کرده‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ بدر شمشیر ذوالفقار را بر کمرش بست و در جنگ احد درباره آن خوابی دید و فرمود: در خواب در شمشیرم (ذوالفقار) شکافی دیدم. آن را به شکاف میان شما تعبیر کردم. دیدم که قوچی را ردیف کرده‌ام. آن را به قهرمان سپاه تأویل کردم. دیدم که زره‌ام همچون دژی شده است. آن را به مدینه تأویل و تعبیر کردم همچنین دیدم گاوی ذبح می‌شود. قسم به خدا دیدن گاو در خواب خیر است» [۲].

آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود تحقق پیدا کرد. این دروغ گفته شده درباره ذوالفقار همانند دروغ برخی از نادانان است که ادعا می‌کنند چنانچه اینگونه یا آنگونه به وسیله آن به دشمن ضربه وارد می‌کردند، طول آن به اندازه یک ذراع بلند می‌شد. این امری است که علما نیک می‌دانند که این امر نه برای شمشیر علی و نه دیگران هرگز ممکن نیست و چنین چیزی روی نداده است. چنانچه شمشیر او بلند می‌شد در جنگ صفین طول آن را افزایش می‌داد.

[۱] نگا: مختصر السیره، ابن هشام، ۸۷/۳-۹۱.

[۲] نگا: سنن ابن ماجه، (۹۳۹/۲)، ومسند، (۶۶/۳-۶۷ و ۳۵۱)، ومختصر السیره، (۶۶-۶۷/۳).

به نقل از:

مختصر منهج السنه، تالیف: شیخ الإسلام ابو العباس احمد بن تیمیه، اختصار: الشيخ عبدالله بن محمد الغنیمان (استاد تحصیلات عالی دانشگاه اسلامی مدینه منوره)، و مدرس در مسجد نبوی شریف، ترجمه: إسحاق دبیری

مصدر: سایت دایرة المعارف شبکه اسلامی www.Islamwebpedia.com



سیاست

غنایم حاصل از مداخله ی نظامی فرانسه در کشور مالی: اورانیوم، طلا، الماس و نفت

نوشته: ریڈریک کوروازیه (Frédéric Courvoisier)، روزنامه نگار مستقل فرانسوی

مشارکت نیروهای فرانسوی در مالی بالغ بر ۴۰۰ هزار یورو (بیش از نیم میلیون دلار) در طول یک روز هزینه داشته است. این هزینه ها با افزایش نیروهای اعزامی به مالی در حال افزایش نیز می باشد.

آنچه مایه ی تعجب است اینکه وزیر دفاع فرانسه، جاییو لو درایان، از این مداخله ی نظامی بر مبنای آنکه "فرانسه در حالت جنگ با تروریسم" می باشد، و البته این یک اصطلاح بی معنا و پوچ است، دفاع می کند. موضوعی که همچنین در ده سال جنگ اخیر در افغانستان که بیش از ۲،۴۰۰ میلیارد دلار خرج داشته، نیز به خوبی نمایان است.

کشمکش افغانستان نه تنها سودی برای نیروهای نظامی متحد حاضر در افغانستان نداشته که به نفع طالبان نیز بوده است. به طوریکه کارشناسان بالاتفاق معتقد هستند که حکومت دست نشانده ی آمریکا، کرزای، بلافاصله بعد از خروج نیروهای خارجی از افغانستان از هم پاشیده و بعد از آن طالبان بازگشته و تسلط کامل بر افغانستان خواهند داشت.

در آینده به طور مفصل تر بیان خواهیم داشت که چرا این مداخله ی نظامی فرانسه جز با شکست در جبهه های عملیاتی به علاوه ی عواقب وخیم دیگر در خاک فرانسه مواجه نخواهد شد. اما در این مقاله تنها بر دلایل حقیقی این جنگ تمرکز می کنم، چیزی که حکومت اولاند، رئیس جمهور فرانسه، آن را در نخواهد یافت. فرانسه شاهد رشد بسیار زیاد آمار بیکاری است. بنابه گفته ی وزیر کار فرانسه،

نسبت بیکاران حدود ۱۰٪ از نیروهای دارای توان کار می باشد که نزدیک به سه میلیون نفر را شامل می شود. اما اگر به آمارهای غیر رسمی مراجعه شود، خواهیم دید که بیش از ۵ میلیون نفر بیکار در فرانسه وجود دارد.

کارگردان سینما، دیوید برنشتاین، به تازگی فیلم مستندی با عنوان "فرانسه: بیکاران نامرئی" را تهیه نموده که در آن به آمارهایی خیلی بیش از آنچه به صورت رسمی اعلام شده اشاره گشته است. این تعداد در حقیقت ۳۰٪ از شهروندان فرانسوی قادر به کار را شامل می شود. علاوه بر آن، پیش بینی آمار مشاغل حاکی از افزایش آمار بیکاری در جریان سال ۲۰۱۳ بوده و نشان می دهد که ۱۸۰ هزار بیکار دیگر یعنی روزانه ۵۰۰ بیکار به این عده افزوده می شود.

وضعیت اقتصادی فرانسه نشان از یک بحران بزرگ می دهد. به خصوص اگر توجه شود که فرانسه در نه ماه ابتدای سال ۲۰۱۲ در منطقه ی یورو بدترین وضعیت را داشته (لازم است برای دست یافتن به نتیجه ی نهایی در پایان سال کمی صبر کنیم).

همچنین توجه به ناتوانی این کشور در ایجاد تعادل مالی و جبران کسری بودجه به میزان ۶۲,۵ میلیارد یورو، در حالی که در همان دوره کشور آلمان توانست ۱۴۴,۷ میلیارد یورو سود داشته باشد.

در چنین وضعیت رو به ورشکستگی، بسیار سخت است باور کردن این موضوع که فرانسه بدونداشتن اهداف اقتصادی معین و مشخص که در پی تحقق آن ها می باشد، جنگی را علیه مالی راه می اندازد.

* ذخایر طلا در مالی: یک سوم از بیش ترین معادن طلای قاره ی آفریقا بواسطه ی اکتشافات فراوان اخیر در این کشور وجود دارند.

بر همگان معلوم است که کشور مالی از زمان امپراطوری بزرگ مالی دارای ذخایر عظیم طلا بوده است. از زمان عزیمت





امپراطور مالی، کانکو موسی، به سفر حج و مکه ی مکرمه که در قافله اش بیش از ده تن طلا وجود داشت! این به خاطر وجود معادن طلا از صدها سال پیش در این کشور بود.

کشور مالی در حال حاضر هفت معدن طلای در حال بهره برداری دارد، از جمله: معدن های Morila و Kalana در جنوب مالی و نیز Yatela و Sadiola Loulo در غرب مالی، گذشته از معادنی که به تازگی دوباره شروع به بهره برداری از آن ها شده است، مانند: Syama و Tabakoto. از بین پروژه های قدیمی تر در اکتشاف طلا می توان اشاره کرد به: Kofi، Nampala Kobada، Banankoro، Goukoto Komana، Kodieran.

* اورانیوم: دلایل قانع کننده برای جستجو و اکتشاف آن وجود دارد.

در حال حاضر عملیات اکتشاف اورانیوم توسط شرکت های مختلف به دنبال نشانه های آشکار از وجود ذخایر عظیم اورانیوم در مالی، در جریان می باشد. وجود اورانیوم در منطقه ی Fale که مساحتی قریب ۱۵۰ کیلومتر مربع را اشغال کرده و به سمت شمال گینه کشیده شده، پیش بینی شده است. پیش بینی های اولیه به وجود حدود ۵۰۰۰ تن اورانیوم در این منطقه دلالت دارند.

همچنین پروژه ی "کیدال" در شمال شرق مالی که در مساحتی بیش از ۱۹،۹۳۰ کیلومترمربع در جریان می باشد و پروژه ی بزرگی است که منطقه ی جغرافیایی گسترده ای به نام (L'Adrar Des Iforas) را در بر می گیرد. علاوه بر این موارد تخمین زده می شود که ذخیره ی اورانیوم در منطقه ی "جاو" به ۲۰۰ تن بالغ گردد.

* الماس:

کشور مالی توانایی بهره برداری از دارایی های سنگ الماس خود را دارد: در منطقه ی مسکونی کایس، تعداد ۳۰ کانال الماس کشف شده و در منطقه ی مسکونی سیکاسو (واقع در جنوب مالی)، به تازگی هشت قطعه الماس کوچک استخراج شده است.

این موارد غیر از حجم زیادی از سنگ های قیمتی و معادن کمیاب و آهن و مواد مهم دیگر در مالی است که هنوز از آن ها بهره برداری به عمل نیامده است.

کشور مالی بر اساس تخمین های صورت گرفته بیش از دو میلیون تن ذخیره مواد خام معدنی در مناطق Djidian-Kenieba، Diamou و Bal دارد. همچنین تخمین ها ذخایر بوکسیت را ۱،۲ میلیون تن در مالی اعلام می کنند که در Kenieba، Kita و Bafing- Makana واقع می باشد. علاوه بر آن نشانه های وجود منگنز در مناطق Bafing - Makana و Tondibi و Tassiga یافت شده است.

این موارد جدای از ذخایر محتمل و بسیار زیاد مس، سنگ مرمر، گچ، نمک، سرب و غیره می باشد که بیش تر آن ها در مناطق شمالی مالی واقع می باشند.

* احتمال وجود ذخایر نفت در مالی در حال حاضر توجه بسیاری از استخراج کنندگان را به خود جلب کرده است:

جستجو و اکتشاف نفت در مالی به دهه ی هفتاد قرن پیش برمی گردد. با افزایش کلی قیمت نفت و گاز، مالی عملیات جستجو و اکتشاف های جدید و نیز امکانات تولید و صادرات نفت را سرعت بخشیده است.

پیش بینی ها اشاره می کنند که مالی می تواند مسیر مناسب و استراتژیک خوبی برای صادرات نفت و گاز در منطقه ی جنوب صحرای بزرگ به سمت کشورهای غربی باشد. در کنار این همیشه امکان اتصال بندر "تاودینی" به بازارهای اروپایی با گذشتن از الجزایر وجود دارد.

در حال حاضر بازبینی و بازخوانی اطلاعات زمین شناسی و ژئوفیزیکی که پیش تر عنوان شده مورد توجه قرار گرفته است و تمرکز آن بر بنادر مهم پنجگانه در شمال کشور مالی قرار دارد.



در ژانویه ی سال ۲۰۰۸، دولت آلمان قانونی را برای استخراج نفت اصلاح نمود که دوره ی اکتشاف از ۱۰ سال به ۱۲ سال افزایش یافت. این قانون جدید به خاطر افزایش جاذبه ی احتمال استخراج نفت، حمل و نقل آن و بهره برداری از آن ها در مالی می باشد.

منبع: سایت العصر – alasr.ws

مصدر: سایت نوار اسلام IslamTape.Com

نامه ای از طرف زندانیان اهل سنت خطاب به جوامع اسلامی و رسانه های کشورهای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه از طرف زندانیان اهل سنت خطاب به جوامع اسلامی و رسانه های کشورهای اسلامی می باشد که بنده پس از آزاد شدن از زندان مامور به منتشر کردن آن از طرف ایشان شده ام.

طی چند سال اخیر وبخصوص بعداز وقوع انقلابهای خاورمیانه، حکومت رافضی ایران با اعمال فشار بر اهل سنت این کشور موجبات سرکوب داعیان اهل سنت رافراهم آورد و کینه و عقد خود را اشکار ساخته است وبا شکنجه کردن وزندانی کردن جوانان اهل سنت داغ بزرگی بر پیکره مظلوم اهل سنت وداعیان حق وحافظان عرض اصحاب واهل بیت پیامبر صلی الله علیه وسلم نهاده است به طوری که به خاطر شکست سیاستهای خصمانه اش نسبت به اهل سنت در سوریه وکشورهای منطقه در صدد انتقام بر آمده ودرسایه غفلت مطبوعات جهانی به طور سری دست به اعدامهای گسترده جوانان اهل سنت زده است ودر همین راستا اخیرا شش نفر از داعیان وحافظان قران اهل سنت را در زندان قزل حصار دریک روز به شهادت رساند وهم چنین در محکمه های تشریفاتی وزارت اطلاعات حکم اعدام عده زیاد دیگری را صادر کرده است وکما کان با دستگیریهای پی در پی داعیان وجوانان اهل سنت زندانهای خود را مملوءاز قشر اهل سنت کرده است وبخصوص زندانهای مرکزی همچون رجای شهررا محلی برای شکنجه وسرکوب واعدام مبلغان اهل سنت قرارداده است وما جمعیت مظلوم وزندانی اهل سنت از تمام نهادهای اسلامی خواستار کمک وجلوگیری از اعدامهای جوانان مبلغان اهل سنت هستیم وهمچنین خواستار آزادی زندانیان مذهبی اهل سنت وپایان سرکوب وشکنجه هستیم.

مصدر: سایت نوار اسلام IslamTape.Com

ای کاش انقلاب نمی کردیم!

سنی نیوز: مردم، اگر انقلاب نمی شد، به خدا نزدیکتر بودند. و یعنی: انقلاب مردم را از خدا راند و مردم را به سمت نفرتی ناگزیر از مقدسات و مذهب هدایت کرد و آنچه را که باقی گذاشت پوسته ای آذین شده به شعارهای پوک و سطحی مذهبی است.

به هیاهوی مداحان و مرثیه خوانان و روضه خوانان و پیدا شدن هفده هزار امامزاده ی تازه تأسیس دقت کنید!



گفتن این "ای کاش" برای همچو منی بسیار ناگوار است. اما می گویم برای آنانی که در پی انقلابند. معتقدم: دگرگونی های ناگهانی - بی آنکه از رشد و پختگی جمعی بهره مند باشند - هدردهنده ی سرمایه های ملی اند. این دگرگونی های ناگهانی، هم جمعیت نخبگان و شایستگان را از پا درمی آورند و به حاشیه می برند، و هم اندوخته های ملی و مالی کشور را ضایع می کنند. برآستی اگر در سال پنجاه و هفت انقلاب نمی کردیم، اکنون - در سال نود و یک شمسی - در کدام نقطه و در کجا ایستاده بودیم؟

- ۱ - اگر انقلاب نکرده بودیم، امروز حداقل پنج نیروگاه هسته ای پیشرفته در پنج نقطه از کشورمان دایر بود. این نیروگاهها با آنکه پیمانکارانشان آلمانی ها و ژاپنی ها بودند، علاوه بر تأمین برق، سطح علمی ما را خواه ناخواه ارتقا می بخشودند. و همچنین سطح مشاغل حرفه ای و علمی متخصصین ما را، و مرتبت جهانی اندیشمندان ما را.
- ۲ - اگر انقلاب نشده بود، امروز وزن علمی دانشگاههای ما در مقایسه با دانشگاههای مطرح خاورمیانه و حتی شرق آسیا، از رتبه و اعتبار قابل اعتنایی برخوردار بود. همچنانکه میانگین سطح علمی دانشگاههای تهران و شریف (آریامهر) و شیراز و اصفهان و مشهد و تبریز در سال پنجاه و شش بسیار فراتر از سطح علمی دانشگاههای مطرح منطقه بود.
- ۳ - اگر انقلاب نکرده بودیم، امروزه ظهور چند بچند شخصیت های برجسته و نام آور ایرانی در زمینه های علمی و فرهنگی و اقتصادی و هنری، نام ایران را در اذهان مردمان جهان با احترام و تواضع همراه کرده بود. همچنانکه در این سی و سه سال، ما انقلاب کرده ها، عمدتاً از تربیت شدگان و فراورده های علمی و تخصصی رژیم گذشته در اغلب زمینه ها سود برده ایم و بر سر جهانیان منت نهاده و فخر باریده ایم. حتی روحانیان انقلاب کرده ی ما نیز تربیت شده در فرهنگ آن دوره بوده اند و از همان فرهنگ بهره ها داشته اند. بهره ای که در این سالها هرگز نصیب کسی نشد. آزادی را می گویم. با همه ی کمبودهایش در آن دوره. و چیزی که نیست در این دوره.
- ۴ - اگر انقلاب سال پنجاه و هفت صورت نمی پذیرفت، سطح صنعت ما با عنایت به شتابی که تا سال پنجاه و هفت گرفته بود، ایران را در تراز کشورهای چون کره ی جنوبی، و حتماً برتر از ترکیه ی فعلی قرار می داد. در سالهای پس از انقلاب، ما غیرمنصفانه کیفیت صنعت پیشین را بسیار کوفتیم. که: آن صنعت، صنعت مونتاژ بود. شما بگو اکنون چیست؟ کدام صنعت است که استعدادها را برنیاورد و راه های ناگشوده را پیش روی نیاورد؟ انقلاب اسلامی، مردان و زنان کارآمد خود را از کجا آورد؟ مگر نه این که همگان نشان درس آموخته و کارآموده ی همان دوران بودند؟
- ۵ - اگر انقلاب نمی شد، امروزه کشور ما در بخش صنعت نفت و صنعت پتروشیمی، به یکی از قطب های محوری جهان تغییر چهره داده بود. تجربه های ناشی از قدمت صنعت نفت در ایران، و ظهور صنعت نوپای پتروشیمی در این اواخر، می رفت که ایران را ابتدا در منطقه و بعد در کل دنیا، در تراز یکی از قطب های مسلم استخراج و تولید فراورده های نفتی قرار دهد.
- ۶ - اگر انقلاب نمی شد صنایع نظامی ما با همه ی وابستگی اش به آمریکا، کیفیت مطلوب تری می داشت. حداقل این که از صنایع کم کیفیت چینی و کره ای (شمالی) برتر بود. با کارشناسانی که همان صنایع را پشتیبانی می کردند. و با این ترجیح که: مشکل قطعات یدکی نیز نمی داشتیم. هم در صنایع نظامی و هم در سایر صنایع. شاید بصورت ظاهر من خیلی بی رگ و بی غیرت شده ام که وابستگی به حضور خارجیان را نوعی برتری نسبت به وضعیت موجود می دانم. اما کدام استقلال؟ شما بگو استعمار یعنی چه؟ این بلایی که روسها بر سر ما باریده اند مگر آیا استعمار نیست؟ مگر روسها ما را کم



دوشیده اند و چیزی در کاسه ی گدایی وبی کیاستی ما ننهاده اند؟ در این سالها ما عمدتاً بر بومی سازی تکنولوژی تأکید کرده ایم و لابد به توفیقاتی نیز نائل آمده ایم. شما بفرما من چگونه نخندم به این عبارت بی نوای "بومی سازی دانش هسته ای"؟

۷ - اگر انقلاب نمی کردیم، آبادانی و رفاه عمومی و رونق اقتصادی حتماً بسیار مطلوب تر از امروز بود. به دلایلی که برشمردم. تجلی سرمایه و کار و علم و فرهنگ و هنر، حتماً به معیشت و امنیت و رفاه و رشد می انجامد.

۸ - اگر انقلاب نمی شد، روحانیان و اساساً نظام حوزه ها حتماً از امروز مقبول تر و با آبروتر بودند. چرا که روحانیت، در تمام دوره ی پنجاه ساله ی پهلوی، علاوه بر ساماندهی مراتب مذهبی مردم، نقش ناظر منتقدی را داشت که در سمت مردم قرار گرفته بود و حاکمیت باید مراعات همان مردم را - و به تبع مردم مراعات روحانیت را - می کرد. اگر انقلاب نمی کردیم، برای نخستین بار دست روحانیان در تاریخ به خون مردم آلوده نمی شد. وساحت آنان به دزدی و دروغ، و ترویج ریاکاری و برآوردن آدمهای کودن نمی آلود. و این البته خسارت کمی نیست. روحانی و آدم کشی؟ به عکس ها و فیلمهای خلخالی از یکسو و چهره ی فالاحیان و حسینیان از دیگر سوی بنگرید!

۹ - انقلاب اگر نشده بود، خدا و اسلام و قرآن، و پیامبران و امامان و کل مقدسات از امروز خواستنی تر و عمیق تر و دلنشین تر بودند. بهمین خاطر، سطح ایمان و ادب و فرهنگ مردم نیز بسیار فراتر از امروز بود. یعنی مردم، اگر انقلاب نمی شد، به خدا نزدیکتر بودند. و یعنی: انقلاب مردم را از خدا راند و مردم را به سمت نفرتی ناگزیر از مقدسات و مذهب هدایت کرد و آنچه را که باقی گذاشت پوسته ای پوک و آذین شده به شعارهای پوک و سطحی مذهبی است. به هیاهوی مداحان و مرثیه خوانان و روضه خوانان و پیدا شدن هفده هزار امامزاده ی تازه تأسیس دقت کنید!

۱۰ - اگر انقلاب نمی شد، رفته رفته در سایه ی فهم و خواست مردم میزان اقتدار رژیم سلطنتی از یکسوی و میزان وابستگی و سرسپردگی اش به اجانب از سوی دیگر کم رنگتر می شد و حتی به حداقل می رسید. و قانون و اجرای قانون سال به سال مظهریت بیشتری می یافت. درست برخلاف رویه ای که در این سی و چهار سال باعث شده ما به معبری از نقطه ی آغازین یک جامعه ی مدنی نیز ورود نکنیم. در یک قلم به زبونی و خفت نمایندگان مجلس دقیق شوید. کجاست "مدرس"ی که در زمان رضا شاه به تجلی درآمد و از اقتدار او نهراسید؟ و در قلم بعدی به خمیرگونگی دستگاه قضا بنگرید!

۱۱ - اگر انقلاب نمی شد، جنگی در نمی گرفت و بهترین و صادق ترین و قانع ترین جوانان ما شهید و مجروح نمی شدند و سالها به اسارت نمی رفتند و امروز صحیح و سالم در کنار ما بودند و همانها شتاب رشد کشورشان را صد چندان می کردند.

۱۲ - اگر انقلاب نشده بود، امروز حجاب بانوان از اعتبار بیشتری بهره داشت. چرا که آزاد بود و اختیاری. و حتماً حرمت و احترام فراوان تری نیز داشت. برخلاف امروز که متأسفانه با خدشه ی اجبار حاکمیت، آسیب بسیار دیده است.

۱۳ - اگر انقلاب نمی شد، حتماً خدای خوب به ما لبخند بیشتری می زد. و راههای کشف نشده را پیش پای ما می گشود. برخلاف امروز که ما او را به خاک انداخته ایم و از جانب او برای خود او و مردم بی پناه و گرفتار این سرزمین تعیین تکلیف می کنیم.

و اما سخن پایانی من: افسوس که ما انقلابیون، از نعمت عقل، بهره ی فراوانی نداشتیم. و با انقلابی غیر ضروری، بخت مهیا و عنقریب خود را تاراندیم. جوری که هم خود را و سرمایه های خود را تباه کردیم، و هم اعتبار خدا و دین خدا را در این ملک فرو کاستیم.

محمد نوری زاد

دهم بهمن ماه سال نود و یک

منبع: وب سایت رسمی محمد نوری زاد



قیامت و زندگی پس از مرگ

مورد استهزاء قرار گرفتن اهل دوزخ از سوی اهل بهشت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله و اصحابه الى يوم الدين و اما بعد :

بعد از اینکه خداوند اهل بهشت را وارد بهشت می کند. اهل بهشت دشمنان دوزخی و کافران را ندا می دهند و می خواهند آنها را تنبیه کنند: «وَنَادَىٰ اصْحَابُ الْجَنَّةِ اصْحَابَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاذْنُ مُؤَدَّنُ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰلِمِيْنَ» (الأعراف: ۴۴)

(پس از استقرار بهشتیان در بهشت، و دوزخیان در دوزخ) بهشتیان دوزخیان را صدا می زنند که ما آنچه را پروردگارتان (توسط پیغمبران) به ما وعده داده بود همه را حق یافته ایم (و به نعمت و کرامت خدای خود رسیده ایم)، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافته اید (و به عقاب و عذاب خدا گرفتار آمده اید؟). می گویند: بلی! (همه را عین حقیقت دیده ایم و به عقاب هولناک و عذاب دردناکی دچار آمده ایم. دریغا و فسوسا! در این هنگام، میان بهشت و دوزخ) نداده ندهای در میانشان ندا درمی دهد که نفرین خدا بر ستمگران باد!

کفار در دنیا با مؤمنان خصومت داشتند و آنان را مورد استهزاء و تمسخر قرار می دادند. امروز (روز قیامت) مؤمنان انتقام می گیرند. در شرایطی که مؤمنان در میان نعمت و فرش های ماندگار بهشت بسر می برند، به سوی بزهکاران نگاه می کنند و آنها را به باد استهزاء می گیرند.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ * يَسْقُونَ مِنْ رَحِيْقٍ مَّخْتُومٍ * خَتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ * وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ * إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ * وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُونَ * وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ * فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ * هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (المطففين: ۲۲ - ۳۶).

(بی گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. بر تختهای مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به) زیباییها و نعمتهای بسیار (آنجا) می نگرند. (هرگاه بدیشان بنگری) خوشی و خرمی و نشاط نعمت را در چهره هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده می شود که دست نخورده و سر بسته است. مهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می شود). مسابقه دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین) شراب و سایر نعمتهای دیگر (بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. آمیزه آن، تسنیم است. تسنیم چشمه ای است که مقربان (بارگاه یزدان) از آن می نوشند. گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می خندیدند و ایشان را ریشخند می کردند. و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجویی قرار می دادند. و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده های خود بر می گشتند، شادمانه باز می گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهایشان مباحات و افتخار می کردند! انگار با این کارها فتح عظیمی کرده اند و پیروزی مهمی فراچنگ آورده اند!). و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می دیدند، می گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته اند. و حال این که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان و پائیدن کردارشان فرستاده نشده بوده اند (پس به چه حقی، و مطابق کدام منطقی بر آنان خُرده می گرفته اند و برخورد های ناجوانمردانه و سختی با ایشان می کرده اند؟!)). لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می خندند و ریشخندشان می کنند. بر تختهای مجلل (بهشتی) تکیه می زنند و (به) زیباییها و نعمتهای بسیار (آنجا، و به حال زار کافران). (خطاب به دوزخیان می گویند): آیا به کافران پاداش و سزای کارهایی که می کرده اند، داده شده است؟).



آری، به خدا سوگند کفار به کیفر کردار خود رسیدند. پاداش از نوع عمل خواهد بود. مؤمن که در باغهای پر از نعمت بهشت زندگی بسر می برد، از آن دوست و همنشین خود که در دنیا کفر را برای او زیبا جلوه می داد و او را به این اصول گمراه کننده دعوت می کرد، یادآوری می کند و برادرانش درباره این همراه ناهنجار آگاه می سازد و آنها را برای نگاه کردن به سوی آن دوست که قرار گاهش عذاب است، دعوت می کند. و در حالی که عذاب سخت او را می بینند، به نهایت نعمت های خداوند که بر وی روا داشته است پی می برند که خداوند چگونه او را از آن حالتی که دوست دنیا پیش بدان مبتلاء است، نجات داده است، سپس با تنبیه و نکوهش متوجه آن همنشین می شود.

«فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ * قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ * يَقُولُ أَتُنْكَلُونَ لِمَنَ الْمُصَدِّقِينَ * أَتُذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَتِنَا لَمَدِينُونَ * قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ * فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ * قَالَ تَاللَّهِ إِن كُنتَ لَتَرُدِين * وَأَوْلَا نِعْمَةً رَبِّي لَكنتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ * أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ * إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّينَ * إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفُؤُزُ الْعَظِيمُ» الصافات: ۵۰ - ۶۰

(بعضی از این افراد مخلص) رو به بعضی دیگر می کنند و از یگدیگر می پرسند (که حال چه احوالی دارند، و در دنیا چه می کردند و چه می دیدند؟!); یکی از آنان می گوید: من همنشینی (در دنیا) داشتم (که با من درباره دین و قوانین آسمانی مجادله می کرد). می گفت: آیا تو از زمره کسانی هستی که باور می کنند (به این که بعد از مرگ، زندگی و رستاخیزی، و حساب و کتابی، و سزا و جزائی در میان است؟ آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا ما مورد بازخواست (از اعمال و اقوال خود) قرار می گیریم و سزا و جزا می بینیم؟! (سپس آن بهشتی، رو به دوستان بهشتی خود کرده) می گوید: آیا شما می توانید نگاهی (به دوزخ) بیندازید و او را بنگرید؟ پس آن گاه خودش دیده ور می شود (و به دوزخ می نگرد) و او را در وسط دوزخ می بیند. می گوید: به خدا سوگند! نزدیک بود (با نیرنگ خود) مرا پرت کنی و هلاکم سازی. اگر نعمت (هدایت و توفیق) پروردگارم (دستگیرم) نبود، من هم (هم اینک) از احضار شدگان (در دوزخ) بودم. آیا ما دیگر نمی میریم؟! مگر مرگ نخستینی که داشتیم (و بعد از آن برانگیخته شدیم) و ما هرگز عذاب داده نمی شویم. این (نعمت و کرامتی که خدا به ما روا دیده است) واقعاً پیروزی بزرگی است (که به دست آورده ایم، و رستگاری سترگی است از عقاب و عذاب اخروی که در دنیا از آن می ترسیدیم). برای رسیدن به چنین چیزی، کارکنان باید کار کنند).

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

دکتر عمر سلیمان اشقر

منبع: کتاب "بهشت و دوزخ"؛ دکتر عمر سلیمان اشقر.

مصدر: عصر اسلام www.Islamage.com

مَا سَأَلَكُمُ فِي سَقَرٍ

دوستش در بین سخنانش به او گفت:

نگاه تند و تیزی داری. آیا دیدن این دو مرد که دوش به دوش هم می روند و چنان هم آوا شده اند که گویی یکی از آنها دوست دارد هر آنچه در دلش است برای دیگری بیرون بریزد و آن یکی هم آرزو می کند روحش در دستانش بود تا نثار رفیقش نماید مایه ی شگفتی نیست؟

- مگر این دو نفر کیستند؟

- یک پدر و پسر. پدری مهربان و پسری قدرشناس، آیا رابطه ی بین آنها برایت شادی آور نیست؟



- آری به خدا، مگر پیوندی ارزشمندتر از همدلی و همرنگی که گواه قدردانی و شکرگزاریست وجود دارد؟ مگر انسان در این جهان بدون فامیل و همسایه و همنشین و دوست می تواند زندگی کند؟ جز اینکه او اجتماعی آفریده شده است؟
- احساس می کنم به ارتباط مردم براساس دلسوزی و احترام متقابل و قبول توانایی های یکدیگر باور محکمی داری.
- آری.

- اگر شخصی ارزش ها را حفظ نکرد و منکر نیکی ها شد؟

- مگر هرکس اندک حیا و مروتی داشته باشد چنین کاری می کند؟
- آری، تو.

خشم وجودش را فرا گرفت و خواست به او حمله ور شود ولی به خود آمد و گفت: چرا؟

- چون تو ارزش خوبی ها و بخشش های خداوند را نمی دانی!
- چطور؟

- مگر خداوند بزرگوار و بخشنده نیست؟
- آری.

- مگر سزاوار سپاسگزاری و قدردانی نیست؟
- آری.

- شکر از او باید چگونه باشد؟

- اندکی تأمل کرد و به فکر فرو رفت ولی به نتیجه ای نرسید.
- نمی دانم!

خجالت زده سرش را پایین انداخت و گفت:

مرا راهنمایی کن تا شکرگزار نعمت هایم باشم.

- از دو راه می توان قدردانی و سپاسگزاری خود را نشان داد:

۱- از ته دل و اعماق وجودت به لطف و کرم خداوند اعتراف نمایی، نه تنها با زیانت بلکه با بر زمین نهادن پیشانی و خوار کردن خود در برابر او.

۲- پاسداری از آن همه بخشش و عطا، و به کار بستن آن ها در راه صحیح طوریکه موجب رضایت خداوند باشد.

- گفته هایم راست و دلنشین است، من در حضور تو با خداوند پیمان می بندم که تا زنده ام نماز را ترک نکنم. اما دوست گرانقدری دارم که او هم مثل من است آیا حضری برایش نامه ای بنویسی تا این نصایح به گوش او هم برسد؟ شاید راهنمایی تو در او اثر گذارد و با انجام نماز رابطه اش با خداوند برقرار شود. ارزش این کار از هر چیزی بیشتر است.
- به روی دیده با عشق و احترام فراوان، و نوشت:

دوست گرانقدرم

سلام علیک

سخن زیبایی شنیدم دوست دارم آن را به صورت جملاتی برایت بر روی کاغذ بنویسم و امیدوارم که همان اثری که بر من گذاشت در تو نیز داشته باشد.

در این زمانه عده ای زیادی نماز را ترک کرده اند و انجام آن را بیهوده و طاقت فرسا می دانند، اگر به آنان توصیه نمایی

بهانه جویی می کنند که کارهای مهمتری داریم. بعضی هم غدر می آورند که لباسشان تمییز و مناسب نماز نیست و اگر به

منزل برگشتیم آن را عوض کرده و نماز می خوانیم. اما در واقع دروغ می گویند! گروهی هم اعتراف به گناه کرده و اظهار

می کنند، خداوند بزرگ و مهربان است. در این بین هم عده ای بی ادب و هوی پرست کفران نعمت کرده و نماز و نمازگزاران

را مسخره می کنند اما باز هم خود را مسلمان می نامند، و اگر به سوی خدا دعوت شوند می گویند: شنیدیم و عمل نمی کنیم!

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ۚ ۴۹ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ۖ ۵۰ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۖ ۵۱﴾ [المدثر: ۴۹ - ۵۱].



«چرا باید ایشان از قرآن رویگردان شوند؟ (۴۹) انکار آنان گورخران رمنده‌ای هستند (۵۰) گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند (۵۱)».

ای برادر بیا به درمان دیدگاه این گونه افراد پردازیم و دلایلی که باعث ترک نماز در این اشخاص می‌شود بررسی نماییم. آیا نماز خسارتی است که انسان باید آن را پردازد همچنانکه به اجبار باید زیر بار مالیات ناعادلانه برود؟ آیا نماز سبب اتلاف وقت است و انسان وقت اضافی ندارد تا آن را تلف نماید؟ آیا نماز قانونی ناخواسته است که انسان محکوم به پذیرش آن باشد، همانطور که در حکومت‌های دیکتاتوری ناچار است بعضی قوانین سیاسی را بپذیرد؟

آیا نماز مانع آزادی کامل انسان بوده و در تقابل با آن می‌باشد؟ آیا نماز حکمی مباح دارد و انسان مختار به ترک یا انجام آن است و هیچ پاداش و تنبیهی در پی ندارد؟ آیا خداوند نیازمند نماز ماست؟ و بهره‌ی نماز برای انسان چیست؟ واگر ترک شود چه زبانی دارد؟ و آیا ...؟ و چرا ...؟ سؤال‌های زیادی در ذهن ایجاد می‌شود و نفس و شیطان به آن‌ها تمایل دارند و اگر پاسخ درستی برایشان نباشد انسان مغلوب شده و مرتکب گناهان خواهد شد و شیطان برای فریب بیشتر ظاهرشان را می‌آراید. و ناگاه اندیشه‌ی فاسد وارد ذهن شده و فرد به سوی جدال بی‌حاصل سوق داده می‌شود و بالاخره آرزوهای دور و دراز او را به آتشی دردناک می‌کشاند و حتی خودش هم متوجه نیست. اما اگر پاسخ درستی به آن‌ها داده شود و انسان با درایت و تدبیر گره‌ها را باز کند آن پرسش‌ها رنگ باخته و ناپدید می‌شوند.

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ

چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟!»

قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ

می‌گویند: «ما از نمازگزاران نبودیم،

وَلَمْ نَكُ نَطْعِمِ الْمَسْكِينِ

و اطعام مستمند نمی‌کردیم،

وَكُنَّا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِضِينَ

و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم،

وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ

و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم،

حَتَّىٰ ۞ أَتَانَا الْيَقِينُ

تا زمانی که مرگ ما فرا رسید!»

از کتاب: چرا نماز میخوانم نوشته ی: عبدالرؤف الحناوی

مصدر: سایت تذکره www.Tazkerah.net

از نشانه های قیامت، سپردن مسئولیت به نااهلان است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على رسول الله و على آله و اصحابه الى يوم الدين و اما بعد :
گماشتن فرد نامناسب در محل و پست‌های مناسب از جمله ضوابط بسیار مهم و ارزشمندی است که زندگی بشر بدون رعایت آن هرگز به صلاح نمی‌انجامد. روی این حساب مقطع‌هایی در تاریخ اسلامی که مسئولیت‌های کلیدی به افراد



شایسته و با کفایت سپرده شدند از جمله مقاطع و فترات بسیار روشن و طلایی هستند که در تاریخ امت اسلامی به حساب می‌آیند. بزرگترین مشکلی که منجر به فساد نظام حیات بشر می‌گردد، این است که پست‌های کلیدی و مسئولیت‌های حساس به افراد بی کفایت سپرده شوند، افرادی که حیات و زندگی بشر را تابع هوس‌های خود قرار می‌دهند و ماشین جامعه را بر اساس منافع شخصی خود به حرکت در می‌آورند و انسان‌های شایسته که قادر به اداره امور به نحو احسن و افضل هستند کنار زده می‌شوند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم خبر داده است که از جمله علایم قیامت سپردن مسئولیت به افراد ناشایست و نالایق است، در صحیح بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در مجلسی بحث می‌کردند که مرد بادیه‌ی نشینی وارد شد و سوال کرد: قیامت کی فرا می‌رسد؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم به سخنانش ادامه داد و به سؤال سائل توجه نکرد. بعضی‌ها بر این باور بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال بادیه نشین را شنیده ولی آنرا ناپسند و بد جلو داده. برخی هم گفتند: رسول الله صلی الله علیه وسلم سوال را نشنیده است. وقتی رسول الله صلی الله علیه وسلم به سخنانش پایان دادند، فرمودند: کسی که درباره قیامت سوال کرد، کجا است؟ آن مرد دهاتی گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم من هستم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرْ السَّاعَةَ قَالَ كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا أَسْنَدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ) جامع الاصول: (۳۹۶/۱۰) شماره: (۷۹۰۴).

(هرگاه امانات ضایع شدند، منتظر قیامت باشید، آن مرد دهاتی گفت: امانات چگونه ضایع می‌شوند؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: هرگاه مسئولیت‌ها به افراد بی کفایت سپرده شدند، قیامت فرا می‌رسد).

هرکس نگاهی ژرف به تاریخ اسلامی بیندازد به روشنی می‌داند که این بیماری (سپردن مسئولیت‌ها به افراد بی کفایت) که در سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم بدان اشاره شده است یکی از بزرگترین آفت‌ها است که دامن گیر امت اسلامی شده و آسیب‌های فراوان اجتماعی را بر پیکر امت اسلامی وارد ساخته است. مستبدان بی کفایتی زمام امور امت را در دست گرفته‌اند که تاب و توان شنیدن سخنان و دیدگاه‌های مخالفین را ندارند. در حدیثی از معاویه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (سیأتی قوم یتکلمون، فلا یرد علیهم، یتقاحمون فی النار تقاحم القردة) (در امت من رهبرانی بعد از من خواهند آمد، سخنانی می‌گویند که جواب دادن آنها برای کسی مقدور نخواهد بود. این گونه حکام مانند میمون در دوزخ انداخته می‌شوند). طبرانی در معجم الکبیر.

بعضی از این حکام بدلیل اشتغال و پرداختن به شهوات و غرق شدن در لذت‌ها، از رعایت امور مسلمانان باز می‌مانند و برخی دیگر حق را نمی‌شناسند و تشخیص نمی‌دهند. قهراً این گروه مردم را به انجام اموری وا می‌دارند که خود بدانها آگاه نیستند. در نتیجه بدعت و منکرات در جامعه گسترش پیدا می‌کند. حدیثی در جهت تایید این مطلب از عبادة بن صامت بشرح زیر روایت شده است: (سَتَكُونُ أُمَّرَاءُ تَشْغَلُهُمْ أَشْيَاءٌ يُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا فَصَلُّوا الصَّلَاةَ لَوْ قَتَلُوا وَاجْعَلُوا صَلَاتَكُمْ مَعَهُمْ تَطَوُّعًا) جامع الصغیر (۲۰۵/۳)

(حکامی خواهند آمد که به کارهایی مشغول می‌شوند و نماز را از وقت اصلی به تاخیر می‌اندازند (شما که در وقت اول نماز خود را خوانده‌اید) همراه با آنان نماز را با نیت سنت بگذارید).

در حدیث ام سلمه رضی الله عنها که امام مسلم و ابوداود آنرا نقل کرده‌اند چنین آمده است:

(سَتَكُونُ أُمَّرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتَنْكُرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِيٍّ وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِيمٌ وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ لَمْ يَبْرَأْ) جامع الصغیر (۲۰۵/۳)

(حکام و امرایی خواهند آمد که برخی از اعمالشان را قبول دارید ولی برخی دیگر را نمی‌پسندید، هرکس از اعمال زشت آنها اظهار نارضایی کند، تبرئه می‌شود و هرکس انکار کند، جان سالم به در می‌برد. اما کسی که خشنود شده و تبعیت کند،



خود را تبرئه نکرده است)

روایتی دیگر در مسند امام احمد و معجم طبرانی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: حکامی در آینده بر شما مسلط خواهند شد که نمازها را از وقت خود به تاخیر می اندازند و بدعتها را رواج می دهند. ابن مسعود گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم تکلیف ما در آن صورت چیست؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: از من می پرسی که تکلیف تو چیست؟ کسی که از خداوند نافرمانی کند، هیچگونه حق اطاعتی بر دیگران ندارد. مشاهده می کنیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم اجازه قیام و شورش را علیه حکام نافرمان صادر نفرموده است، چون قیام موجب خونریزی و کشتار مردم بی گناه می شود. البته عدم قیام تا زمانی است که حکام بر احکام عمومی اسلام عمل کنند و پای بند ظاهر شرع باشند.

در سنن نسائی، مسند ابن حبان با سند صحیح از عرفجه نقل می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ رَأَيْتُمُوهُ فَارِقَ الْجَمَاعَةِ - أَوْ يَرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ - كَانُوا مِنْ كَانِ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ، وَالشَّيْطَانُ مَعَ مَنْ فَارِقَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ)

(بعد از من تبعیضها و ترجیحاتی را خواهید دید. اما شما هرکسی را دیدید که از جماعت مسلمانان خود را جدا می کند یا قصد تفریق امت اسلامی را دارد، گردن او را بزنید. هرکس باشد دارای هر پست و مقامی باشد، چون دست خدا همراه جماعت است و شیطان با کسانی راه می رود که تفرقه افکن هستند). جامع الصغیر (۲۰۵/۳).
صلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

دکتر عمر سلیمان اشقر

منبع: کتاب "قیامت صغری و قیامت کبری"; دکتر عمر سلیمان اشقر.

مصدر: عصر اسلام www.Islamage.com

اسباب عذاب قبر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه الی یوم الدین و اما بعد :
عذاب قبر دو نوع اسباب مفصل و مجمل دارد، اسباب مجمل را می توان جهل به خدا، پشت سر گذاستن دستورات و ارتکاب منهیات خداوند نام برد [۱] ولی در مورد اسباب مفصل نصوص فراوانی روایت شده اند که ما به برخی از آنها بسنده می کنیم.

۱-۲- دوری نکردن از پیشاب و سخن چینی

بخاری و مسلم از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم از کنار دو قبر رد شدند و فرمودند: (أَمَّا إِنَّهُمَا لَيَعَذَّبَانِ وَمَا يَعْذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالنَّمِيمَةِ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ قَالَ فَدَعَا بَعْسِيْبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِأَثْنَيْنِ ثُمَّ عَرَسَ عَلَى هَذَا وَحِدًا وَعَلَى هَذَا وَحِدًا ثُمَّ قَالَ لَعَلَّهُ أَنْ يَخْفَفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسُتَا) [۲]
(صاحبان این دو قبر در حال عذاب هستند، هر چند علت عذاب آنها گناه بزرگی نیست، سپس در ادامه فرمود: یکی سخن چین بود و دیگری هنگام قضای حاجت استتار نمی کرد. رسول الله صلی الله علیه وسلم شاخه‌ی سر سبز درخت خرما را نصف کرد و روی قبر هر کدام شاخه‌ای از آنها را کاشت و فرمود: به این امید تا سبزه بودن شاخه‌ها عذاب شان تخفیف یابد).



امام نسائی از عایشه رضی الله عنها چنین نقل می کند که زنی از یهودیان مدینه به خانه من آمد و گفت: عذاب قبر به خاطر بول و پیشاب است. من هم حرف او را نپذیرفتم و گفتیم: تو دروغ می گویی. او گفت: چرا، ما یهودیان بدن و لباس نجس شده به ادرار را قطع می کنیم. در این موقع که سر و صدای ما بلند شد و پیامبر صلی الله علیه وسلم هم به سوی نماز می رفت، فرمود: (مَا هَذَا فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَتْ فَقَالَ صَدَقَتْ فَمَا صَلَّى بَعْدَ يَوْمِنِي صَلَاةً إِلَّا قَالَ فِي ذُبْرِ الصَّلَاةِ رَبِّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَعَذَّنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ) [۳]

(این همه سر و صداها برای چیست؟ من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: او راست می گوید. عایشه رضی الله عنها می فرماید: بعد از این جریان پیامبر صلی الله علیه وسلم را می دیدم که به دنبال هر نمازی می فرمود: ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از شدت گرمی جهنم و عذاب قبر به تو پناه می برم.) از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که فرمود: اغلب عذاب قبر بخاطر ادرار و پیشاب است. انس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین نقل می کند: (تَنْزَهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عَذَابَ الْقَبْرِ مِنْهُ) [۴] (از آلودگی پیشاب پرهیزید، چون اغلب عذاب قبر بخاطر پیشاب است.)

۳- سرقت از مال غنیمت

از جمله گناہانی که موجب عذاب قبر می شود سرقت از بیت المال یا غنیمت مسلمان است. احادیث فراوانی در این مورد روایت شده است، مثلاً ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند:

(فَأَهْدِي رَجُلٌ غُلَامًا يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ، بَيْنَمَا مِدْعَمٌ يَخْطُ رَحْلًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَهْمُهُ عَائِرٌ فَقَتَلَهُ فَقَالَ النَّاسُ هِنِيئًا لَهُ الْجَنَّةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ حَيْبَرَ مِنَ الْمَعَانِمِ لَمْ تُصِيبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلَ عَلَيْهِ نَارًا فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسُ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ) [۵]

(مردی غلامی را به نام «مدعم» به رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه کرد. وقتی که غلام می خواست سواری پیامبر صلی الله علیه وسلم را جای بگذارد، مورد اصابت تیری ناشناخته قرار گرفت و جان سپرد. مردم گفتند: بهشت برایش مبارک باشد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: هرگز! سوگند به خدایی که جان من در قبضه اوست آتش جهنم را برای خود شعله ور ساخت، چون در جنگ خیبر قبل از تقسیم غنائم پارچه ای را به سرقت برد. وقتی مردم این وعید سخت را شنیدند مردی با یک یا دو بند کفش پیش پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: این هم موجب شعله ور شدن آتش جهنم می شود.)

از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده که فرمود: فردی به نام کرکره مأمور محافظت از اموال پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، کرکره وفات کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: او در آتش است. مردم در صدد تحقیق اموال او بر آمدند، مشاهده کردند که عبايي را از غنیمت به سرقت برده است. [۶]

۴-۷- دروغ گفتن، رها کردن قرآن، ارتکاب زنا و ربا خواری

خداوند متعال علل و اسباب متعددی را که موجب عذاب می شوند به پیامبر صلی الله علیه وسلم نشان داده است، در صحیح بخاری از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از نماز به ما رو کرد و فرمود: (مَنْ رَأَى مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا قَالَ فَإِنْ رَأَى أَحَدًا قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلْنَا يَوْمًا فَقَالَ هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ رُؤْيَا فَلْنَا لَا قَالَ لَكُنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَجُلَيْنِ أُتِيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلُوبٌ مِنْ حَدِيدٍ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى إِنَّهُ يَدْخُلُ ذَلِكَ الْكَلُوبِ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْأَخْرَ مِثْلَ ذَلِكَ وَيَلْتَنِمُ شِدْقَهُ هَذَا فَيَعُوذُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ فُلْتُ مَا هَذَا قَالَا أَنْطَلِقُ فَاَنْطَلِقْنَا حَتَّى أُتِيَانَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ



صَخْرَةً فَيَشْدُخُ بِهِ رَأْسَهُ فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهَدَهَ الْحَجَرُ فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ فَلَمَّا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَمِسَ رَأْسَهُ وَعَادَ رَأْسَهُ كَمَا هُوَ فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ قُلْتُ مَنْ هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا إِلَى ثُغْبٍ مِثْلِ التَّنُورِ أَعْلَاهُ ضَيْقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاهُ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهْرِ قَالَ يَزِيدُ وَوَهَبُ بْنُ جَرِيرٍ عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ وَعَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهْرِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ فَرْدَةٌ حَيْثُ كَانَ فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ فَقُلْتُ مَا هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصَبِيانٌ وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يوقِدُهَا فَصَعِدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ وَأَدْخَلَانِي دَارًا لَمْ أَرِ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا فِيهَا رِجَالٌ شَبَابٌ وَشَبَابٌ قُلْتُ طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتَ قَالَ نَعَمْ أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يَشْقُ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ يَحْدِثُ بِالْكَذْبَةِ فَتُحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى تَبْلُغَ الْآفَاقَ فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يَشْدُخُ رَأْسَهُ فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ فَيَعْمَلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثُّغْبِ فَهُمْ الزُّنَاهُ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهْرِ أَكَلُوا الرِّبَا وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالصَّبِيانُ حَوْلُهُ فَأَوْلَادُ النَّاسِ وَالَّذِي يوقِدُ النَّارَ مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ وَالذَّارُ الْأُولَى الَّتِي دَخَلَتْ دَارُ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ وَأَنَا جَبْرَيْلُ وَهَذَا مِيكَائِيلُ فَارْفَعْ رَأْسَكَ فَارْفَعْتَ رَأْسِي فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ قَالَ ذَاكَ مَنْزِلُكَ قُلْتُ دَعَانِي أَدْخُلْ مَنْزِلِي قَالَ إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمْرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ [۷]

(چه کسی از شما شب گذشته خواب دیده است؟ آنگاه اگر کسی خوابی دیده بود، آن را برای رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان می کرد.

روزی طبق معمول از ما سوال می کرد و فرمود: آیا کسی از شما خواب دیده است؟ عرض شد: خیر. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: لکن من دیشب دو مرد را در خواب دیدم، آن دو مرد نزد من آمدند و دست مرا گرفته مرا بسوی سر زمین مقدس بردند، دیدم مردی نشسته است و مردی دیگر در حالی که ایستاده و زنجیرهای آهنین در دست دارد، قلابهای آهنین را از دهان مرد نشسته فرو می برد و بیرون می آورد و در طرف دیگر داخل می کرد، این عمل را همواره بدون وقفه انجام می داد. اگر یکی از دو فکش درست می شد بار دیگر قلاب را از آن عبور می داد و از پشت گردن بیرون می آورد، فک پاره شده دوباره به حالت اول باز می گرد و او عمل را دوباره انجام می داد. گفتیم: ماجرا چیست و این چه کسی است؟ آن دو مرد به من گفتند: برویم جلوتر. جلوتر رفتیم و از کنار شخصی گذشتیم که با پشت روی زمین دراز کشیده بود و مرد دیگری بر سر او ایستاده و سنگی در دست داشت و سر مرد خوابیده را با آن سنگ می کوبید، هرگاه سنگ به سر او می خورد به سرعت بر می گشت و دور می افتاد و ضربه اش چنان کاری بود که سر مرد را ریزه ریزه می کرد. وقتی مرد زنده به سوی سنگ بر می گشت تا آن را دوباره بگیرد، هنوز به سنگ نزدیک نمی شد که سر ریزه ریزه شده به حالت اول باز می گشت، آن مرد بار دیگر با همان سنگ سر او را می کوبید.

گفتم: این چیست و آن مرد که سرش کوفته می شود چه کسی است؟ گفتند: برویم جلوتر. رفتیم و از کنار چاله ای مانند تنور عبور کردیم، دهانه این چاله تنگ و قعرش بسیار وسیع بود و از عمق آن آتش شعله می زد. وقتی آتش بالا می آمد مردان و زنان لختی که در آتش می سوختند بالا می آمدند و نزدیک بود که از چاله بیرون بیایند و هرگاه شعله به خاموشی می گرایید، آنان به عمق چاله بر می گشتند.

گفتم اینها چه کسانی هستند؟ آن دو مرد گفتند: برویم جلوتر. رفتیم تا اینکه از کنار نهری گذشتیم که در آن مردی بود و مرد دیگری که سنگ در دست داشت در کنار نهر ایستاده بود، هرگاه می خواست بیرون بیاید با سنگ او را می زد و او را دوباره باز می گرداند، و این عمل همواره از هر دو طرف آن مرد تکرار می شد.

گفتم: این چیست؟ به من گفته شد: برویم جلوتر. رفتیم تا اینکه از کنار یک باغ بسیار سر سبز گذر کردیم. در آن باغ درختهای بسیار بزرگی وجود داشت، زیر آن درختان پیرمرد و کودکی را دیدم، مردی را نزدیک درختی دیدم که در جلو خود آتشی را روشن کرده است، آن دو مرد مرا از بالای درخت به منزلی بردند که زیباتر از آن را هرگز ندیده بودم. در آن منزل مردان، خانمها، پیران، جوانان و کودکان نشسته بودند، بعد از بالای درخت مرا به منزلی دیگر بردند که از منزل اولی



زیباتر بود، در آن منزل هم پیرمردان و جوانانی نشستند بودند. گفتیم: تمام شب مرا به سیر و گشت بردی، اکنون از آنچه که دیدم مرا آگاه سازید. در جواب گفتند: آری، مردی که فکش را با آهن سوراخ می کردند، دروغگو است. او دروغ می گفت و شنوندگان دروغ‌های او را نقل می کردند و به اطراف عالم می‌رساندند، لذا آنچه که مشاهده نمودی تا روز قیامت به وی انجام خواهد گرفت. و کسی که سرش را با سنگ می‌کفتند، مردی بود که خداوند قرآن و احکام دینی را به او آموخته بود، ولی او شبها به جای قرآن خواندن می‌خوابید و روزها بدان عمل نمی‌کرد و تا روز قیامت به همان عذاب که مشاهده کردی گرفتار می‌شود. کسانی که در چاه آتش بودند زنا کاران و افراد داخل نهر خون، ربا خواران. و پیرمرد زیر درخت ابراهیم علیه السلام و کودکانی را که در کنار او مشاهده کردی، فرزندان او هستند و روشن کننده آتش مالک و نگهبانان جهنم بودند.

منزل اول مسکن مؤمنان و منزل دوم از آن شهیدان امت اسلامی بود و من هم جرئیل و این دومی هم میکائیل است، حالا سرت را بلند کن. وقتی سرم را بلند کردم، بالای خود را مانند ابرها دیدم. به من گفتند: این منزل تو است. گفتیم: پس بگذارید تا وارد منزل شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقی است و منزلت را به اتمام نرسانده‌اید و هرگاه آن را به پایان برسانی وارد آن خواهی شد).

بدهکاری و زندانی قبر:

بدهکاری و دین موجب ایجاد ضرر و زیان در قبر می‌شود، از حضرت سعد بن اطول رضی الله عنه روایت شده که برادرش در حالی فوت کرد که سیصد درهم ترکه داشت و زن و فرزند فقیر و بی‌نوائی را به جا گذاشت. سعد می‌گوید: خواستم ترکه را برای خانواده‌ی برادرم خرج کنم، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (إِنَّ أَحَاكَ مَحْبُوسٌ بِدَيْنِهِ فَأَذْهَبْ فَأَقْضِ عَنْهُ) (برادر تو در برابر بدهی‌هایش در قبر زندانی است. برو بدهی‌های او را بپرداز.)

سعد می‌گوید: رفتیم بدهی‌های برادرم را پرداخت نمودم و برگشتم و عرض کردم، ای رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم تمام بدهی‌هایش را پرداخت کردم فقط دو دینار باقی مانده که زنی مدعی است آنها را به ودیعه به برادرم داده است، ولی دلیلی ندارد. رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود:

(أَعْطَيْهَا فَإِنَّهَا صَادِقَةٌ)

(انرا هم بپرداز، چون زن راست می‌گوید) [۸]

رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در این حدیث خبر می‌دهد که آن صحابی بخاطر بدهی‌هایش محبوس است و در حدیثی دیگر که ممکن است تفسیر این حدیث باشد و مفهوم محبوس بودن را شرح می‌دهد، چنین آمده است: (إِنَّهُ مَأْسُورٌ بِدَيْنِهِ عَنِ الْجَنَّةِ) (او بخاطر دین و بدهی از وارد شدن به بهشت منع شده است.)

و در روایت سمره بن جندب چنین آمده است: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم بر جنازه‌ای نماز میت خواند، وقتی سلام داد، فرمود: آیا از قبیله فلان کسی میان شما هست؟ حاضرین سکوت اختیار کردند. (هرگاه رسول‌الله صلی الله علیه وسلم از صحابه سوال می‌کرد، نخست آنها ساکت می‌شدند) رسول‌الله صلی الله علیه وسلم سوال را چند بار تکرار فرمود، ولی باز هم کسی جواب نداد، بالاخره یکی گفت: آری، فلانی حاضر است. راوی می‌گوید: مردی که ازارش را بر زمین می‌کشید از پایین مسجد بلند شد و نزد رسول‌الله صلی الله علیه وسلم آمد، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم فرمود: چرا در دوبار اول



جواب ندادید؟ من جز خیر هیچ هدف دیگری نداشتم، خواستم به اطلاع برسانم که مردی از قبیله شما به خاطر بدهی از رفتن به بهشت منع شده است، اگر می خواهید او را نجات دهی دین او را ادا کن و اگر دوست ندارید جریان را برای خانواده یا هرکس دیگری که به دین او اهتمام می دهد تعریف کن، تا بدهی او را بپردازند [۹].
گریه بازماندگان موجب تعذیب مردگان می شود:

وقتی حضرت عمر رضی الله عنه مورد اصابت خنجر مجوسی قرار گرفت، صهیب رضی الله عنه به عیادت او رفت و شروع کرد به گریه کردن و گفت: وای برادر، وای رفیق و همراه. عمر رضی الله عنه فرمود: ای صهیب رضی الله عنه تو بر من گریه می کنی و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: (إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ) [۱۰ +]
(قطعاً میت به خاطر گریه کردن خویشاوندانش تعذیب می شود)

عایشه رضی الله عنها منکر این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین فرموده باشد. در صحیح بخاری آمده است که ابن عباس رضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه دیدگاه او را در مورد این جریان با حضرت عایشه رضی الله عنها در میان گذاشت، حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: خداوند بر عمر رحم کند. بخدا سوگند رسول الله صلی الله علیه وسلم نفرموده است که مومن بخاطر گریه خویشاوندانش در قبر عذاب می بیند، بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: خداوند به خاطر گریه بازماندگان سزای کافر را بیشتر می کند، برای رد این دیدگاه کافی است به آیه قرآن نگاه کنیم که می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» فاطر: ۱۸
(هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد)

چند تاویل از عایشه رضی الله عنها پیرامون این حدیث نقل شده است، البته علما در کتب صحاح و سنن این تاویلات را رد کرده اند [۱۱].

ولی دو نکته شایان ذکر است: یکی اینکه آیا رسول الله صلی الله علیه وسلم این حدیث را بیان فرموده است؟ امام قرطبی می فرماید: منکر شدن حضرت عایشه رضی الله عنها و حکم وی در برابر خطای راوی یا شنیدن قسمتی از حدیث و فراموش کردن قسمت دیگر، قابل قبول نیست، چون راویان حدیث جمع فراوانی از اصحاب هستند و همه با جزم و قاطعیت لفظ را به پیامبر صلی الله علیه وسلم نسبت می دهند، بنا بر این اگر امکان تاویل صحیح و درستی برای حدیث باشد، نمی توان آنرا رد کرد. [۱۲]

دوم اینکه: میت چگونه بخاطر گریه کردن خویشاوندانش عذاب می بیند، حال آنکه این گریه کردن اعمال دیگران است، نه عمل خود میت؟ و خداوند می فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» فاطر: ۱۸
علما برای این سوال پاسخ های متعددی را بیان کرده اند که بهترین آنها را امام بخاری تحت عنوان «قول النبی صلی الله علیه وسلم یعذب المیت ببعض ما ینح علیه اذا کان النوح من سنته» آورده است. امام بخاری می گوید: میت وقتی به نوحه خواندن خویشاوندانش دچار عذاب می شود که نوحه خواندن در خانواده او مرسوم و خودش مروج نوحه خوانی باشد، چون خداوند می فرماید:

«قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا» التحريم: ۶

(ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید)
و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: (كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ)
(همه شما نگهبان و در مقابل خانواده مسئول هستید)

همانگونه که عائشه رضی الله عنها به آیه استدلال می کند، هرکسی مسئول کردار و گفتار خودش می باشد.
امام ترمذی نیز تاویل امام بخاری را پذیرفته است، و حدیث حضرت عمر رضی الله عنه را با این الفاظ «المیت یعاب ببكاء



اهله علیه» روایت کرده و حدیث را حسن و صحیح می‌داند، سپس می‌گوید: عده‌ای از علماء گریه کردن بر میت را مکروه می‌دانند و بر این باورند که میت بخاطر گریه کردن خویشاوندانش یا بخاطر گریه کردن زندگان عذاب می‌بیند و حدیث حضرت عمر رضی الله عنه را ترجیح داده‌اند، ابن مبارک می‌گوید: تمایل من بر این است که اگر میت در زندگی و حیات خود خویشاوندانش را از گریه کردن و نوحه خواندن منع کرده باشد، بخاطر گریه کردن اهلس عذاب نمی‌بیند هر چند بازماندگان بر او گریه کنند. [۱۳]

چنین برداشتی فهم و دیدگاه امام قرطبی از حدیث مذکور است، چون ایشان می‌گویند: بعضی یا اکثر علما بر این باورند که میت در صورتی بخاطر گریه نمودن اهلس عذاب می‌بیند که گریه کردن از سنن مروّجه در خانواده او باشد و یا برای گریه کردن توصیه نموده و بدان تاکید کرده باشد، مثلاً وصیت کند و بگوید: هنگام مرگم به بهترین وجه نوحه سرایی کنید و گریبان خود را پاره نمایید... [۱۴]

بی تردید نوحه خواندن، کوبیدن بر سر و صورت و پاره کردن گریبان از رسوم و عادات مردم دوران جاهلیت بوده است، حتی مردم دوران جاهلیت همواره توجه می‌کرده‌اند که بعد از مردنشان برای آنها نوحه خوانی شود و خبر مرگش میان مردم اعلام و پخش گردد.

چنین رسومی در مذاهب و اشعار دوران جاهلیت به کثرت دیده می‌شود، بنابراین در چنین مواردی، دیگر گریه کردن (نوحه خواندن) زندگان مستلزم عذاب میت است، چون توصیه و عادت او را به جا آورده‌اند و راه و روش زندگی او را ادامه داده‌اند. [۱۵]

لازم است به تعبیر و الفاظ امام بخاری در صحیحش توجه شود، که می‌فرماید: تعذیب میت به نوع گریه کردن بستگی دارد نه هر نوع گریه‌ای، چون گریه‌ی محدود به حزن و اشک ریختن دور از زخمی کردن صورت و پاره کردن لباس و داد و فغان، مشکلی ندارد و صاحبش تعذیب و مؤاخذه نمی‌شود، در سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم نصوص فراوانی وجود دارد که این مطلب را تأیید می‌نمایند.

علامه ابن تیمیه نیز پیرامون این مسئله سخن گفته و دیدگاه امام بخاری، قرطبی، ابن عبدالبر و همه پیروان آنها را در مورد فهم حدیث مذکور نقد و تضعیف کرده است، امام بعد از ذکر نصوص حدیث می‌فرماید: گروهی از متقدمین و متاخرین (سلف و خلف) این احادیث را رد کرده‌اند و بر این باورند که این گونه روایات از باب مجازات انسان به جرم دیگران است و معارض با آیه ذیل می‌باشد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» فاطر: ۱۸

ابن تیمیه می‌فرماید: بزرگان در دفع تعارض مذکور دیدگاه و راه‌های متفاوتی را پیموده‌اند، برخی مانند عائشه رضی الله عنها و شافعی و دیگران راویان احادیث را تخطئه کرده‌اند و گروه دیگر مانند مزنی و غیره با پیش کشیدن مقوله وصیت و سفارش میت به بازماندگان مسئله را خاتمه می‌دهند و مشکل را بر طرف می‌سازند.

بخشی دیگر از علما مانند ابو برکات حدیث را بر عادت بازماندگان حمل می‌کنند و جرم میت را ترک نهی از منکر و عادت ناشایست بازماندگان می‌پندارند.

ولی تمام این مواضع و دیدگاه‌ها ضعیف هستند و نمی‌توانند مشکل را بر طرف سازند. امام در رد دیدگاه اهل تأویل می‌گوید: احادیث صحیح و واضح با روایانی چون عمر بن خطاب رضی الله عنه و فرزندش عبدالله و ابو موسی اشعری و غیره را نمی‌توان با چنین تاویلات ضعیفی رد نمود، حضرت عایشه در بسیاری موارد دیگر چنین موقفیهایی را به میان می‌آورد و با اجتهاد و حکم بر باطل بودن معنی احادیث آنها را رد کرده است، ولی روش ایشان علمی نیست چون با تفکر و تدبیر در موضوع روشن می‌شود که نصوص صریح و صحیح روایت شده از ثقات را نمی‌توان با نسیان یا اشتباه رد کرد. [۱۶]

شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه سخنانش می‌فرماید: عایشه رضی الله عنها با رد کردن حدیث دچار همان مشکلی می‌شود که از آن فرار کرده است، چون حدیث را با لفظی دیگر نقل می‌کند و آنرا صحیح و روایت شده از پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌داند در حالی که همان لفظ هم مشکل حدیث حضرت عمر را در خود جایی داده است، اگر تأویل عائشه را بپذیریم و قبول کنیم که میت کافر بر اثر گریه بازماندگان دچار عذاب بیشتری می‌شود چه تفاوتی دارد با حدیث حضرت



عمر که می فرماید: میت توسط گریه اهل و عیالش دچار عذاب می شود، اگر مسئله را در ازدیاد عذاب بپذیریم چرا در ایجاد عذاب رد کنیم؟ به همین دلیل است که شافعی در «مختلف الحدیث» حدیث را به گونه ای دیگر تأویل می کند و می گوید: بهترین لفظ حدیث این روایت است که می فرماید: آنها بر او گریه می کنند، در حالی که او در قبر عذاب می بیند. امام ابن تیمیہ دیدگاه آن گروه را هم رد می کند که می گویند: از حدیث مذکور این اصل برداشت می شود که انسان بخاطر گناه دیگران مجازات شود، امام می فرماید: آن عده که حدیث مذکور را بر معنی ظاهر حمل کردند و گمان می کنند که حدیث از باب مجازات انسان به گناه غیر است و چنین برداشت می کنند که خداوند هر چه اراده کند انجام می دهد یا حکم می نماید و اعتقاد دارند که انسان به گناه دیگران مجازات می شوند و در نهایت قایل به جهنمی بودن اولاد کافران هستند، چون پدرانشان کافر است. امام این مسئله را توضیح می دهد و ثابت می کند که چنین چیزی در مورد اولاد کافران درست نیست و بویی از حقیقت نبرده است، چون خداوند تنها نافرمان ها را سزا می دهد و بچه ها را در قیامت مورد امتحان قرار می دهد، سپس می فرماید: تعذیب با عقاب تفاوت دارد، پیامبر صلی الله علیه وسلم نفرمود که میت معاقب است، بلکه فرمود: تعذیب می شود، چون عذاب از عقوبت عام تر است، عذاب درد و ألم است و هر درد و آلمی عقاب نیست، پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: (السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ) (سفر قطعه ای از عذاب است) یعنی سفر درد و ألم است نه اینکه عقاب و سزا، چون عقاب و سزا در برابر اعمال است، انسان برخی مواقع با شنیدن برخی صداها و کشیدن بوها و خوردن نوعی از غذاها معذب می شود، چنین تعذیبی در مقابل اعمال نیست، بنابراین میت با گریه آنها معذب است نه اینکه معاقب باشد.

بعضی از سخنان، میت را در قبر عذاب می دهد، همانگونه که دیدن و شنیدن چیزهایی موجب عذابشان می شود، بدین سبب است که قاضی ابو یعلی می فرماید: با ارتکاب معاصی در گورستان مردگان عذاب می بینند، همانگونه که احادیث فراوانی در این مورد روایت شده اند، پس معنی حدیث این است که گریه موجب عذاب میت می شود و او را ناراحت می کند، نه اینکه موجب عقاب و سزای او می گردد. [۱۷]

این برداشت که شیخ ابن تیمیہ آن را اختیار نموده است و بعضی روایات نیز در تایید آن وارد شده اند، در نهایت دقت و ظرافت است.

نعمان بن بشیر روایت می کند و می گوید: عبدالله بن رواحه از هوش رفت و خواهرش عمره بر وی گریه کرد و گفت: وای جبلا، وای چنین، وای چنان، صفات برادرش را بر می شمرد، وقتی عبدالله به هوش آمد، گفت: چیزی در مورد من نگفتی مگر اینکه گفتند: راست می گوید، تو چنین و چنان هستی؟! وقتی عبدالله فوت کرد، خواهرش بر وی گریه نکرد. [۱۸] حتی چنین مطلبی به صراحت در حدیث ابوموسی اشعری وارد شده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ بِأَكْبَهٍ فَيَقُولُ وَآ جَبَلًا وَآ سَبْدَاةً أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ مَلَكَانِ يَلْهَزَانِهِ أَهْكَذَا كُنْتَ) (هر کس بمیرد و دیگری بر وی گریه کند و بگوید: ای سیدم، ای چنین و ای چنان، دو فرشته بر وی گماشته می شوند و او را تکان می دهند و به او می گویند: آیا تو همین طور بودی؟)

ترمذی حدیث را روایت کرده و می گوید: حدیث حسن و غریب است [۱۹] و حاکم آنرا صحیح می داند و حدیث نعمان بن بشیر را شاهد آن می داند. [۲۰]

شایان ذکر است که بیان شود، عذاب هر میتی بنا به گریه بازماندگان لازم نیست، چون گاهی حکم سبب بخاطر وجود معارض برداشته می شود، همانگونه که ابن تیمیہ فرمود: بعضی از انسان ها توان دفع زیان اصوات مهیب و ارواح و صورت های خبیثه را دارند. شیخ در ادامه سخنان خود و در تایید مطلب فوق می فرماید: سبب و علت عذاب در احادیث و عید ذکر می شود، اما گاهی موجب آن بخاطر وجود موانع تحقق پیدا نمی کند، این گونه مانع می تواند توبه مقبوله، یا نیکی های محو کننده و یا گناهان عفو شده توسط شفاعت مقبول، یا فضل و رحمت الهی باشد. امام در پایان می فرماید:



عذاب داخل قبر توسط گریه بازماندگان موجب کفاره گناهان می‌شود. [۲۱]
وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.
وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

دکتر عمر سلیمان اشقر

منبع: کتاب "قیامت صغری و قیامت کبری": دکتر عمر سلیمان اشقر.

[۱]. لوامع الانوار البهیة. ۱۷/۲.

[۲]. کتاب الجنائز.

[۳]. نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است، جامع الاصول ۱۶۷/۱۱.

[۴]. ألبانی در کتاب «ارواء الغلیل» حدیث را نقل کرده است. و روایت را به دار قطنی نسبت داده است. ارواء الغلیل ۳۱۱/۱. شماره ۲۸۰.

[۵]. متفق علیه، مشکاة المصابیح: (۴۰۱/۲).

[۶]. مشکاة المصابیح ۴۰۲/۲.

[۷]. بخاری: متاب الجنائز. فتح الباری (۲۵۱/۳).

[۸]. شیخ ناصرالدین ألبانی می‌گوید: این حدیث را ابن ماجه آورده است و احکام الجنائز صفحه ۱۵.

[۹]. ألبانی در «احکام الجنائز» ص ۱۵ می‌فرماید: ابو داود (۸۴/۲) و نسائی (۲۳۳/۲) و حاکم (۲۵/۲، ۲۶) و

بیهقی (۷۶/۴/۶) و طیالسی در مسندش شماره (۹۸۱ و ۹۸۲) و امام احمد (۱۱/۵، ۱۳، ۲۰) حدیث را نقل کرده‌اند، برخی از آنها حدیث را از شعبی از سمره و گروه دیگر سمعان بن مشنج را هم در سند داخل نموده‌اند. همانگونه که حاکم و ذهبی گفته‌اند: بنا به سند اول بر اساس شرط شیخین صحیح است و بنا به سند دوم تنها صحیح است نه بر اساس شرط شیخین، ألبانی در آن کتاب کسانی که روایات و زیادات را ذکر کرده‌اند بیان فرموده است.

[۱۰]. بخاری کتاب جنائز، فتح الباری (۱۵۱/۳). مسلم هم حدیث را نقل کرده است، به جامع الاصول (۹۲/۱۱) نگاه کنید.

[۱۱]. بمنظور آگاهی از این تاویلات به فتح الباری (۱۵۲/۳) مراجعه شود.

[۱۲]. فتح الباری: (۱۵۴/۳).

[۱۳]. سنن ترمذی: (۳۳۶/۳).

[۱۴]. تذکره القرطبی: (۱۰۲).

[۱۵]. جامع الاصول لابن الاثیر: ۱۰۲.

[۱۶]. مجموع الفتاوی: (۳۷۰/۲۴).

[۱۷]. مجموع الفتاوی: ۳۶ (۳۷۴/).

[۱۸]. بخاری کتاب المغازی.

[۱۹]. ترمذی کتاب «جنائز» (۳۲۶/۳) شماره (۸۰۶)

[۲۰]. تلخیص الحبیر ابن حجر (۱۴۰/۲)، شماره (۸۰۶)

[۲۱] مجموع الفتاوی: (۳۷۵/۴).



به سوی نور

در کشورهای شرق آسیا سالانه پانصد نفر مسلمان می شوند

بسم الله الرحمن الرحيم

به گفته ی "ویوی زینال" مهندسی که برای کار به لویانگ یکی از شهرهای چین روزی چهار ساعت زیر گرمای شدید خورشید کار می کند، به غیر از افراد محلی این رقم شامل کسانی با ملیت های مختلف می باشد که ماه رمضان در اینجا روزه می گرفتند.

به غیر از آن آقای "راس ویلیام کلارک" ماه رمضان را مرتب روزه گرفته و تحت شرایط سخت کاری برای غذا و نوشیدنی در صف نایستاد. او همراه پانصد و چهل و سه هزار نفر مسلمان در این ماه مبارک روزه بود. آنها سیزده ساعت در روز از خوردن و آشامیدن محروم بودند.

آقای کلارک که چهل و هشت ساله اهل نیوزیلند می باشد، بیست و سه سال است که در اینجا زندگی می کند و امسال به دین اسلام مشرف شده است. یکی از تازه مسلمانان که در سنگاپور زندگی می کند اعلام داشت؛ در اینجا سالانه پانصد نفر به دین اسلام مشرف می شوند. آنها شامل هندی، سنگاپوری، کره ای، ژاپنی، ایتالیایی، فرانسوی و سویسی هستند. این تعداد در مقایسه با بیست سال پیش می باشد، امسال دومین سال است که آقای کلارک روزه می گیرد. وی می گوید: "سال گذشته با آنکه مسلمان نبودم اما روزه گرفتم زیرا می خواستم توانایی خود را برای این کار بسنجم. ابتدا کار آسانی نبود، تشنگی زیادی بر من غالب می شد. امسال خیلی بهتر بودم، حالا پشتوانه ی من ایمان محکمی هست که مرا مصمم تر ساخته است."

او قبل از مسلمان شدن مدت شانزده سال به بودیسم اعتقاد داشت و همیشه دلش می خواست در مورد دین اسلام بیاموزد اما پیدا کردن ترجمه ی انگلیسی قرآن برایش سخت بود. سپس وی با خانم مسلمانی که در مجاورت محل کارش "لویانگ" کار می کرد آشنا شد. او در "های رود" نزدیک به انجمن اسلامی سنگاپور زندگی می کرد. بنابراین وی را با خود به آنجا برد. ده ماه بعد، او مسلمان شد، و سپس با هم ازدواج کردند.

پایان

ترجمه: مسعود

مصدر: سایت مهتدین www.Mohtadeen.com

گفتگو با یک بانوی تازه مسلمان

بسم الله الرحمن الرحيم

این گفتگو توسط یکی از سایت های گفتگوی بانوان با یک بانوی تازه مسلمان انجام گرفته و بیان می دارد که او چگونه حتی قبل از مسلمان شدن حجاب را برگزیده است، چگونه اسلام آورده و چه چیزی او را به دین اسلام علاقمند نمود؟ این گفتگو توسط بخش بانوان سایت طریق الاسلام به انجام رسیده است:

با خانم "دایم استیجرنیلز" که مادر یک پسر یک بیست و پنج ساله می باشد، گفتگویی انجام دادیم. وی در کشور دانمارک زندگی می کند و اصالتاً لهستانی است. او در مسیر جستجوی خویش شش دین متفاوت را تجربه کرده است. بخش بانوان: خانم دایم، آیا والدین تو وظیفه ی پرورش تو را به عهده داشتند؟ بر مبنای کدام دین تربیت یافتید و در چه محیطی بزرگ شدید؟



دایم: پدر و مادرم هر دو کاتولیک بودند. من ها وقتی که من سه ساله بودم از هم جدا شدند. مادرم من را بر اساس مذهب کاتولیک بزرگ کرد، تا آنکه وقتی ۱۲ سال سن داشتم او با یک مرد پروتستانی ازدواج نمود. آن ها تا سن ۱۹ سالگی من را مجبور می کردند به کلیسا بروم. من به هیچ وجه باوری به درستی مذهب کاتولیک نداشتم و در واقع به سبب پیش کشیدن سوالات "اشتباه!" از کلاس های مذهبی اخراج شدم. بیش تر روزهای جوانی من بر همین منوال گذشت.

زمانی که در کلیسا بودم نیز همین حالت پیش آمد. موضوع ناراحت کننده این بود که من در اصل یک بی دین بودم. حتی بیش تر مسیحیان (که برخی از آن ها ادعا می کردند قادر به پیشگویی و دارای رؤیای مقدس هستند) نتوانستند چیزی از موضوع را بفهمند!

متوجه شدم آنچه از فرد برای مسیحی بودن انتظار دارند این است که کلمات مناسب را بگوید و بتواند همیشه اقتباسی از انجیل را بیان دارد. اما ایمان و باور حقیقی، اصلاً موضوع مهمی نبود.

زندگی خانوادگی من در دوازده سال نخست به راستی عالی بود. با همه ی اعضای خانواده ام (به جز پدرم که همیشه مست بود و هست) ارتباط خوب و نزدیکی داشتم.

مردی که مادرم وقتی من ۱۲ سال داشتم، با او ازدواج کرد در طول مدت ازدواج شان از لحاظ مادی و معنوی از او بهره کشی می کرد. او از لحاظ مادی از من هم بهره کشی می کرد اما من تلافی آن را در آوردم برای همین دیگر ادامه نداد. یک بار هم وقتی ۱۴ سال داشتم در حالی که مقدار بسیار زیادی مواد مخدر مصرف کرده بود از من سوءاستفاده ی جنسی کرد، تا آنکه آن جا را ترک کردم.

اما درباره ی پدرم، از ۱۲ سالگی خبری از او نداشتم تا آنکه به ۱۸ سالگی رسیدم و این قطع ارتباط به انتخاب خودم بود. چون علاقه نداشتم و قتم را با کسی بگذرانم که شراب را بر دخترش ترجیح می دهد. وقتی ۱۸ تا ۲۲ سال سن داشتم سعی کردم ارتباط با او را بهبود بخشیم، اما توفیری نداشت، چرا که او در مورد دست کشیدن از شرب خمر به من دروغ می گفت و به من به عنوان رفیق شرابخواری خود نگاه می کرد.

سایت طریق الاسلام: ادیانی که پیش از مسلمان شدن تجربه نمودی چه بودند؟

دایم: با کاتولیک آغاز کردم، اما باوری به ان نداشتم. از ۱۲ تا ۱۴ سالگی به الویکا (دینی با سرشت بشری، شرک آمیز و بت پرستی که دنباله ی برخی ادیان قبل از مسیحیت در غرب و اروپا است. خدای اصلی در بین آنان خدای مادر است و این آئین از سحر گیاهان و برخی جادو و جنبل بهره می گیرد) می پرداختم.

لیکن احساس آرامش نداشتم و در ۱۴ الی ۱۷ سالگی به سمت بت پرستی و شرک رفتم. به انجام سحر و جادو روی آوردم. نمی گویم که جادوی سیاه بود سا سفید، چرا که باور داشتم سحر و جادو خنثی است و منفی و مثبت بودن آن به نیت خود فرد برمی گردد.

آن هم خوشایند من نبود و چنان بود که به مدت چند ماه وارد جرگه ی "سیلما" شدم (سیلما یک نوع دین فلسفی است که باور دارد که شناخت و به جای آوردن علاقه ی حقیقی فرد هدف اصلی و وظیفه ی هر آفریده ای است). این آئین نیز من را قانع نساخت. چنان شد که به "شیطان پرستی" و شرک به مدت یک سال روی آورده و این شیوه نیز راضیم نساخت و به دین یونانی گرایش یافته و بعد از آن و در ۲۴ سالگی به اسلام روی نموده و مسلمان شدم.

بخش بانوان طریق الاسلام: شما در تاریخ ۱۹ ژانویه ی ۲۰۰۳ به عضویت بخش بانوان سایت درآمدید. باور کنید

مسئولان سایت وقتی شما در تاریخ ۱۳ نوامبر موضوعی با عنوان "ساحت حجاب" را ارسال کردید شوکه شدند، در آن نوشته بودید:

"من مسلمان نیستم، ارتدکس، یهودی و مسیحی نیستم. ولی حجاب می پوشم.

آیا با نگاه های عجیب و غریب روبرو می شوم؟

بلی...



آیا اجازه می‌دهم این موضوع من را آزار دهد؟
خیر..."

تعجب ما برای آن بود که، همانطور که در موضوع ارسالی شما آمده بود، شما ارتدکس، یهودی و مسیحی نبودید، ولی حجاب می‌پوشیدید! اگر مسیحی بودید و حجاب داشتید، حرفی نبود و موضوع پذیرفتنی می‌شد، چرا که راهب‌های مسیحی موی خود را می‌پوشانند. شما چرا چنین تصمیمی گرفتید؟

دایم: من برای آن تصمیم به پوشیدن حجاب گرفتم، چون مشتاق بودم بدانم قضیه چگونه است. می‌خواستم خودم تجربه کنم، برای آنکه من اصالتاً لهستانی بوده و به پوشیدن روسری مخصوص لباس بابشوکی (که بیشتر زنان خانواده‌ی ما می‌پوشند) عادت کردم. با این وجود می‌دانستم که حجاب چیز متفاوتی است، چرا که چیزی بیش از پوشیدن سر بوده و یک نوع سمبل کامل پوشش است. برای همین؛ فکر کردم آن را بپوشم. اما قبل از آن با برخی زنان مسلمان در شبکه‌ی ایمان Belief Net و به طور خصوصی صحبت کردم تا اطمینان یابم که این کار باعث نارضایتی و جریحه دار شدن احساس کسی نمی‌شود.

به یک فروشگاه اسلامی رفته و یک عبا و مقنعه خریده و با این پوشش در برابر همه ظاهر شدم.

بواسطه‌ی این پوشش احساس آزادی به تمام معنی می‌کردم! دوست داشتم گه برای اولین بار جسم و بدنم تنها از آن خودم بود و کسی نمی‌توانست به بدن و جسم من نگاه کرده و بر اساس آن من را ارزش گذاری کند.

از اینکه می‌دیدم چقدر احساس آرامش و راحتی یافته‌ام متعجب بودم. همچنین شگفت‌انگیز بود که وقتی حجاب می‌پوشیدم، ذهن و فکر من آرام و فارغ از رسیدگی به جسم و مادیان شده و می‌توانستم بر درونیات تمرکز داشته باشم.

همچنین برای نخستین بار در زندگی خود احساس متمایز بودن می‌کردم. احساس می‌کردم جسم و بدن من چیز متمایزی است، تنها برای خود من و شوهرم، مانند یک گنجینه.

از آن موقع تاکنون هرگز بدون حجاب بیرون نرفته‌ام. اینکه که خواهران مسلمان به من اطلاع دادند بهتر است موقع پوشیدن حجاب مطابق شیوه‌ی اسلامی رفتار کنم (تا بقیه رفتارهای غیرمسلمان من را به حساب اسلام نگذارند)، سرآغاز توجه و تلاش من برای آموختن دین اسلام و رفتارهای مورد قبول آن گردید.

خود را در توافق و همسویی زیادی با تعالیم دین اسلام و آنچه دین اسلام مورد پسند می‌داند یافتم.

بخش بانوان: باور کنید وقتی گفتید که بر آئین اغریقی (یونانی) هستید، بین مسئولان سایت بحث و مجادله پیدا شد بر سر اینکه آیا به شما اجازه‌ی طرح نظراتتان در سایت داده شود یا خیر و الحمدلله، خداوند ما را هدایت کرد که این اجازه و فرصت را بدهیم. البته پس از آنکه مراقبت از گفته‌های شما را در سایت بیش تر کردیم.

پرسش ما این است: آیا وقتی مسلمان نبودید با رفتار متفاوتی از جانب هر یک از اعضای یا مدیر سایت روبرو شدید؟

دایم: خیر اصلاً رفتار متفاوتی را ندیدم. متوجه شدم که هرگاه مطالبی بیان می‌کردم که (عمداً) با دین اسلام مخالف بود، خواهران بلافاصله آن را تصحیح می‌کردند یا یکی از مدیران سایت مطلب را تصحیح می‌کرد.

از این بابت بسیار ممنون هستم و این حالت را در مواردی مشاهده کردم.

هرگز و در هیچ زمینه‌ای نخواستم چیزی بگویم یا کاری را انجام دهم که علیه دین اسلام باشد یا برای خواهران مسلمان ایجاد مشکل نماید. مادرم من را بر اساس احترام به باورهای مردن تربیت کرده بود؛ حتی اگر با باورهای من فرق داشته باشند و بر این اساس پرورش داده بود که سعی کنم هرگز برخلاف باورهای کسانی که بدان معتقد می‌باشند کاری نکنم

همچنین تلاش نمایم با پیروان اعتقادات گوناگون هماهنگ شده و از آنان بیاموزم و کاملاً از رفتاری که باعث انحراف در عقاید آنان شود بپرهیزم.

هرگز احساس نکردم کسی با من به خوبی رفتار نکرده یا با دیده‌ی تحقیر به من می‌نگرد.

بخش خواهران: در این اواخر متوجه شده بودیم که زمانی که عضو سایت شدی در اظهار نظرها علاقه‌ای به آشنایی با

دین اسلام بروز نمی‌دادی و احساس می‌کردیم می‌خواهی در میان بانوان مسلمان باشی. آیا این برداشت درست است؟



چرا در هفته های نخست یا ماه های اول در بخش های دینی به طرح مسائلی مانند دستور تهیه ی غذا و آشپزی می پرداختی؟

دایم: بلی... می خواستم همراه زنان مسلمانی باشم که برای آنان نهایت احترام را قائل بودم. می دانستم که وقتی در یک سایت با زنان مسلمان باشم، به عنوان یک زن متاهل، گفتگوها به جاهایی که شایسته نبود کشیده نمی شد. علاوه بر آن می دانستم وقتی با زنان مسلمان هستم آن ها به شیوه ی نامطلوب با من برخورد نمی کنند و کسی سعی نمی کند دین "اسلام" را به من بفروشد.

علی رغم آنکه به میزان زیادی با خواهران مسلمان سایت فرق داشتیم، همیشه احساس می کردم نزد آنان مقبولیتی دارم که پیش تر چنین احساسی را تجربه نکرده بودم.

احساس می کردم که خواهران مسلمان افراد مناسبی برای آموختن دین اسلام و پاسخ دادن به سوالات من هستند. می خواستم با کسانی باشم که شراب نمی نوشند، دنبال لعب و لهو نیستند و به بحث و گفتگو درباره ی مردها نمی پردازند. من چنین حالتی را در بخش خواهران سایت مشاهده کردم.

متوجه شدم در حالی که از لحاظ عقیده با هم تفاوت داریم، در بسیاری از مسائل همسو می باشیم و دریافتم که در مسیر رسیدن به حقیقت مسلمان و غیرمسلمان می توانند با هم حرکت نمایند.

دلیل اینکه وارد بحث دینی نمی شدم این بود که من چیز زیادی درباره ی اسلام نمی دانستم و دوست نداشتم درباره ی دین خودم صحبت نمایم. می ترسیدم اگر درباره ی دین یونانی در سایت حرف بزنم، شاید به طور عمد باعث ایجاد شک و شبهه در بین برخی تازه مسلمانان شوم، یا آنکه خواهران پایبند به دین گمان کنند که من قصد تبلیغ و بازاریابی دین اغریقی (یونانی) را دارم.

دیدم که بهتر است از مسائل دینی دوری کنم و تنها به این اندازه وارد بحث شوم که من بر دین یونانی هستم (یا سایر دین هایی که پیش تر داشتم).

دلیل اصلی طرح مطالب مرتبط با دستورهای آشپزی این بود که من دوست دارم آشپزی همه ی کشورهای جهان را یاد بگیرم و متوجه شدم که بسیاری از خواهران در این زمینه ی مورد علاقه ی من با من مشارکت می کنند.

نتیجه گرفتم که کار چندانی از دست من در کمک به خواهران در مسیر اسلام آن ها بر نمی آید، اما حداقل می توانم کتابخانه ی آشپزی آن ها را پر تر کنم!

بخش خواهران: در تاریخ ۲۳ اکتبر مطالب زیر را نوشتید:

"من دیگر بر دین اغریقی نیستم... آن روز از خواب بیدار شده و به نیایش صبحگاهی پرداختم... اما نمی توانستم این کار را انجام دهم. همانجا نشسته و با خود درباره ی هدف از انجام این کار اندیشیدم؛ از آن جایی که الهه ی مورد پرستش حضور نداشت و دیگر احساس نمی کردم که با او ارتباطی داشته باشم."

فکر می کنم که دلایل دیگری هم وجود داشته باشد که چنین حسی داشته باشی، این موضوع یک شبه رخ نداده است. چه

چیزی باعث شده این احساس را داشته باشید؟ چه چیزی موجب گردید که در آن مرحله به دین اسلام فکر کنید؟

دایم: برخی اوقات احساس می کردم که ارتباط یا اتصالی بین من و الهه ی یونانی وجود ندارد. به نیایش های خود می پرداختم، قربانی پیش کش می کردم، اما همچنان احساس پوچی می کردم. حس می کردم که در مسیر هدایت نیستم،

پاسخی برای سوالاتم نیست و عشق یا حمایتی نمی بینم. می دیدم که تمام دعاها و مناجات من در برابر گوش های

ناشنوا و صامت باقی مانده تنها و بی کس هستیم.

در آغاز گمان داشتم که علت این حالت تلاش ناکافی من برای پیروی از دین یونانی (اغریقی) باشد. بنابراین تلاش هایم

را در نیایش و قربانی کردن دو چندان کردم. اما این کارها نیز سودی نداشت. پس از آن نشسته و عمیقاً به اندیشه

پرداختم، به این برداشت رسیدم که دلیل آن باقی نماندن اعتقاد به این الهه ها در درونم می باشد و تنها دلیل اینکه چنین

باوری در من وجود ندارد این است که اصلاً این الهه ها در حقیقت وجود ندارند.



به دین اسلام فکر کردم، چرا که می دیدم با این دین بسیار همسو می باشم. اما طبیعت سرکش من و افکار مهجوری که در رابطه با یکتاپرستی در سر داشتیم مانع آن می شد که به حقانیت دین اسلام اعتراف نمایم. بخش خواهران: سبحان الله... من را به یاد این آیات قرآن کریم انداختید: «یا ایها الذین آمنوا استجبوا لله وللسول إذا دعاکم لما یحییکم واعلموا أن الله یحول بین المرء وقلبه وأنه إلیه تُحشرون» { [انفال ۲۴]، یعنی: (ای مسلمانان قبول کنید خواندن خدا و رسول را چون بخواند شما را برای آنکه زنده سازد شما را و بدانید که خدا حائل می شود در میان انسان و دل او و بدانید که به سوی او برانگیخته خواهید شد).

از خداوند می خواهیم که ایمان مان را بیافزاید.

آخرین چیزی که شما را به سوی دین اسلام جذب کرد چه بود؟

دایم: زمانی که به پسرم غذا می دادم، به سمت آسمان نگاه کرد و با صدای واضحی گفت: "الله". در آن لحظه اشک از چشمانم سرازیر شد. در آن زمان و همانجا به یقین دانستم که اگر پسر کوچک من که هرگز نام "الله" سبحانه و تعالی را از کسی نشنیده، به آسمان نگریسته و نام "الله" سبحانه و تعالی را بر زبان می آورد، پس به حقیقت الله وجود دارد و رحیم و پر مهر است. خداوند با این کار این پیام را به من می دهد که دست از سرشت سرکش خویش برداشته و بلافاصله اقرار کنم که به خداوند متعال باور دارم.

بخش خواهران: خانم دایم، از جمله مواردی که برای پرسیدن از شما در این دیدار آماده کرده ایم، موضوع اسلام نیاوردن شوهرتان و حکم اسلام در این زمینه می باشد. اما روزی که می خواستم پرسش های مصاحبه را برایت ارسال کنم، از دیدن خبر بیان شهادتین توسط همسرتان غافلگیر شدم! الله اکبر! این موضوع چگونه اتفاق افتاد؟ دایم: او را ترغیب کردم که سایت های اسلامی را بررسی کند و به او اطلاع دادم که من درباره ی دین اسلام چیزهایی می دانم. همچنین یک جلد ترجمه ی انگلیسی قرآن کریم به دست آود و آن را مطالعه نمود. هر چه مطالعه می کرد و قرآن را می خواند بیش از پیش به آن علاقمند می شد.

در دعاهایم به بارگاه خداوند متعال اصرار می کردم که قضا و مقدر من چنان باشد که با این مرد که با من با محبت و احترام رفتار می کند بمانم، در دعاهایم الحاح می کردم که او را به سوی اسلام هدایت فرماید.

سپس همسرم به من اطلاع داد که می خواهد شهادتین را بیان دارد، چون به راستی قانع شده که خداوند متعال حق است و اسلام همان راه درست و صحیحی است که باید در آن گام نهاد.

بخش خواهران: برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت شما برای سال های آتی چیست؟

دایم: آموختن مسائل دینی به میزان بیشتر و افزودن آن.

بخش خواهران: به نظرتان، شما و همسرتان چه کاری می توانید برای اسلام انجام دهید؟

دایم: باور دارم که ما تا زمانی که دانش دینی کافی نداشته باشیم کار زیادی از دستمان بر نمی آید. تا رسیدن به آن مرحله، همه چیز به دست خداوند متعال است.

بخش خواهران: به نظر ما شما تا همین حالا هم کارهای زیادی برای اسلام انجام داده اید: داستان مسلمان شدن خود را بازگو کرده اید، به شوهرتان در بازگشت به دین اسلام کمک کرده اید، حجاب پوشیده اید و یک بانوی مهذب و نجیب در رفتار و طرز تفکرتان می باشید! در حقیقت شما به اسلام خدمت کرده اید.

شما در حالیکه جوان هستید، دارای مهارت زیادی می باشید. از خداوند می خواهیم که بیش تر و بیشتر بیاموزید و علم و مهارت خود را در راه خدمت به این دین به کار بگیرید.

در حقیقت تعداد مسلمانان در این جهان آن اندازه اهمیت ندارد که تعداد مسلمانان عامل و پایبندی که به دین اسلام خدمت می کنند مهم است.

منبع: بخش خواهران، انگلیسی - سایت طریق الاسلام

پایان



ترجمہ: مسعود

www.Mohtadeen.com مصدر: سایت مہتدین

محجبه شدن همسر فوتبالیست ترکیه

بسم الله الرحمن الرحيم

هاکان شوکور کاپیتان سابق تیم ملی فوتبال ترکیه که در حال حاضر نماینده حزب حاکم عدالت و توسعه از شهر استانبول در مجلس ترکیه است، گفت که همسرش "بیدا" خود محجبه شده و البته او از این انتخاب همسرش راضی است. به گزارش خبرگزاری ها، شوکور که اخیراً به واسطه ایفای نقش هایی چون مربیگری فوتبال، مفسر ورزشی در یک کانال تلویزیونی ترکیه و همزمان ایفای نمایندگی مجلس مورد انتقاد برخی محافل خبری در ترکیه است، گفت که از اینکه همسرش آزادانه زندگی محجبه را انتخاب کرده است بسیار خشنود است.

هاکان شوکور ۴۱ ساله ۱۵ سال است که ازدواج کرده و از همسرش صاحب ۳ فرزند است. اخیراً پس از اینکه وی و همسرش به سفر حج رفتند "بیدا شوکور" محجبه شده است و رسانه های ترکیه نوشته اند که وی پس از سفر حج تصمیم به محجبه شدن گرفته است.

برخی رسانه ها نیز مساله سیاست را برجسته می کنند و می گویند شوکور نیز همچون دیگر اعضا و سیاستمداران عضو حزب عدالت و توسعه ترجیح می دهد همسری محجبه داشته باشد.

شوکور یکی از معروفترین فوتبالیست های ترکیه بود که تا سال ۲۰۰۷ در تیم گالاتاسرای ترکیه بازی می کرد. وی در انتخابات سال گذشته میلادی (۲۰۱۱) از شهر استانبول به عنوان نماینده حزب اسلامگرای عدالت و توسعه به پارلمان راه یافت.

پایان

www.Mohtadeen.com مصدر: سایت مہتدین

گسترش اسلام در اروپا، هر سال پنجاه هزار نفر در اروپا مسلمان می شوند

به گزارش "نیویورک رپ نیوز" اخیراً در مصاحبه ای با "جک اسمیت" منشی بی.بی.سی نیوز، اطلاعات جالبی درمورد گسترش چشمگیر اسلام در اروپا به دست آورده است. به گفته ی "اسمیت"، از سال ۲۰۰۱، هر سال حدود پنجاه هزار نفر اروپایی به دین اسلام مشرف می شوند. دین اسلام در اروپا امروزه دومین مذهب بعد از مسیحیت در این قاره می باشد. او حتی پیشنهاد تأسیس یک دانشگاه اسلامی در بریتانیا را داد با توجه به اینکه تعداد مسلمانان در این نواحی بسیار زیاد است.

سرعتی که اسلام با آن در غرب در حال رشد می باشد برای پژوهشگران ادیان تبدیل به موضوعی سیاسی شده است. روی آوردن به اسلام بعد از یازده سپتامبر از رشد غیر قابل تصویری برخوردار بوده است. بیشتر محققان معتقدند که فرسایش سریع دین و ارزش های فرهنگی جامعه ی غربی مردم را به سمت دین اسلام می کشد که ساختار خانوادگی و اجتماعی را فراگیرتر، پیوسته و منسجم تر عرضه می نماید.

بر اساس گزارش اخیر مجله ی "پریستز تایم"، صدها مسجد جدید در غرب و اروپا تأسیس شده و هم اکنون صدای اذان



در اکثریت شهرها روزی پنج مرتبه به گوش می رسد. یک مسجد بزرگ در روم مبلغ هنگفت سه کرور را برای زمینی که دولت محلی اهدا کرده ارائه داده است.

به نظر دکتر "محمود صدیق سعید"، رئیس کمیسیون اقلیت مسلمانان اروپا، جمعیت مسلمانان اروپا حدود بیست و یک میلیون نفر تخمین زده شده است. با رشد جمعیت مسلمانان در اروپا، تعداد مساجد و مراکز اسلامی نیز به سرعت رو به افزایش می باشد. در سال ۱۹۶۳، تنها سیزده مسجد در بریتانیا وجود داشت در حالی که این تعداد به بالای شش صد مسجد و هزار و چهار صد مرکز اسلامی در کشور رسیده است.

کشور فرانسه با جمعیتی بالغ بر شش صد هزار نفر مسلمان، هزار و سیصد مسجد و مرکز اسلامی دارد. همچنین مسلمانان فرانسه از کانال رادیوی اسلامی بیست و چهار ساعته برخوردار هستند. مسلمانان کشور ایتالیا حدود صد هزار نفر می باشد و در مقابل چهار صد و پنجاه مسجد و مرکز اسلامی دارد.

طبق پژوهش های "جان واکس" محقق دانشگاه سن دیاگو، تا سال ۲۰۲۰، از هر چهار نفر اروپایی یک نفر مسلمان خواهد شد. آلبانیایی ها بیشترین جمعیت مسلمان در اروپا را به خود اختصاص داده است. گرچه این کشور رسماً بی دین می باشد ولی امروزه بیشتر آلبانیایی ها مسلمان هستند. به دنبال آلبانیا، بوسنی هرزه گوین نیز بیشترین جمعیت مسلمان را در خود جای داده است که بالغ بر یک و نیم میلیون نفر می باشد.

پایان

ترجمه: مسعود

مصدر: سایت مهتدین www.Mohtadeen.com

شهردار سابق شهر دایموند بار به دین اسلام مشرف شد

بسم الله الرحمن الرحيم

شهردار سابق شهر دایموند بارسلی و یک جولای ۲۰۲۲، در در یک مرکز تعلیمات اسلامی در لوس آنجلس طی مراسمی به دین اسلام روی آورد. خانم الین عزیز انصاری با اعلام شهادتین مسلمان شد. "شهادت می دهم که هیچ خدایی به غیر از الله لایق پرستش نیست و محمد صلی الله علیه وسلم آخرین پیامبر او می باشد".

در یک همایش در مرکز اسلامی حدود صد و پنجاه نفر مسلمان دور هم جمع شده بودند، پس از نماز مغرب، در لحظه ای به یاد ماندنی شهادتین را اعلام کرد. مدیر مرکز اسلامی دکتر احمد سکر، به مهمانان خوش آمد گفته و مسلمان شدن خانم الین را به وی تبریک گفت.

خانم الین عزیز انصاری از دواج مسرت بخشی با دکتر عزیز انصاری داشته است، ایشان طی سی و چهار سال گذشته فیزیک دان مشهوری بوده اند. آنها سه فرزند دارند که همه مسلمان تربیت شده اند. خانم انصاری مدت طولانی را به خدمت در مرکز اسلامی و حمایت از تازه مسلمانان پرداخته است و ارزش فراوانی برای جامعه ی مسلمین دارد. این

مراسم با اعلام شهادتین چند نفر دیگر از جمله خانم جینا عابد به پایان رسید. وی نیز ده سال همسر عماد عابد می باشد.

پایان



ترجمہ: مسعود

www.Mohtadeen.com مصدر: سایت مہتدین

دانشجوی زیست شناسی کانادایی به دین اسلام گروید

بسم الله الرحمن الرحيم

استیون بایرس، دانشجوی سال چهارم زیست شناسی، اخیراً نتایج مطلوبی از مطالعات خود به دست آورده است. اما مطالعات وی فقط مختص به فیزیک و زیست شناسی محدود نمی شود. بایرس در مورد اسلام به تحقیق و مطالعه پرداخت، دینی که اخیراً به آن روی آورد. تا پنج سال پیش وی برایش مشخص نبود که چه نوع عقیده ای را باید دنبال نماید. او یک مسیحی بود، اما احساسی که وی نسبت به دین خود داشت کم کم باعث شد تا آن را کنار بگذارد. "من همیشه این سؤال را داشتم که چرا خدا این کار را با من، خانواده و دوستانم کرد؟ اصلاً هیچ احساسی در مورد آن نداشتم. از دست چیزهای زیادی در زندگی خیلی عصبانی بودم.

یافتن آرامش

بهار سال گذشته، وی توسط چند تا از دوستانش ترغیب شد تا درباره ی اسلام چیزهایی یاد بگیرد. چیزی که با آن مواجه شد سیستم عقیدتی بود که به نظر افکار منطقی وی انتخاب کاملی بود. بنابراین در فصل تابستان بایرس شهادتین را اعلام نمود. "شما فقط یک بار آن کلمات را بر زبان می آورید، اما در واقع معنی آن در قلب شما است". عبدالله حمزه می گوید؛ دلیلی که مردم به سوی اسلام متمایل می شوند این است که در زندگی‌شان کمبودهایی دارند که می خواهند آنها را رفع نمایند. وی استاد دانشگاه "نیوبرانسیک" است و همچنین نماینده ی انجمن اسلامی شهر "فردریکتون" می باشد. اسلام به مردم یادآوری می کند که لازم است از دنیای مادیات دور شده و آرامش را درون خود بیابند. زیرا اسلام به شما می گوید که باید روزی پنج مرتبه نماز بخوانید بنابراین از خود جدا شده و فوراً به آرامش می رسید.

آرامش یک انگاره ی جدایی ناپذیر از پیام اسلام است. پیامی که دارای دو قسمت می باشد، اول اینکه مسلمان باید تسلیم امر خداوند شود و این تسلیم آرامش را به دنبال دارد. حمزه می گوید: "تنها روش رسیدن به آرامش بیرونی رسیدن به آرامش درونی می باشد".

درست مانند یک تکه زغال که وقتی روشن نیست کاملاً سیاه است، اما وقتی روشن می باشد سیاهی و تاریکی آن ناپدید می شود، دقیقاً مثل منبعی از روشنایی.

برای بایرس این تازه شروع کار است. ولی او می گوید که تطابق پیدا کردن با این دین آسان و ساده می باشد فقط به خاطر اینکه احساس می کند ارزش های بنیادین آرامش، نیکوکاری و خوب بودن قبلاً جزئی از خصلت وی بوده است. اسلام چیزی است که همیشه همراه تو است و با آن متولد می شوید که در عربی آن را فطرت می نامیم.

پایان

ترجمہ: مسعود

www.Mohtadeen.com مصدر: سایت مہتدین



پزشک آلمانی کہ پاسخ سوالاتش را در قرآن یافت

بسم الله الرحمن الرحيم

تعداد آلمانی هایی کہ به دین اسلام روی آورده اند برخلاف تصورات غلط در مورد اسلام از سوی رسانه های عمومی در عرض یک سال چهار برابر شده اند.

"کای لوهر" کہ یک پزشک است همراه همسرش دو سال و نیم قبل به دین اسلام مشرف شدند. از آن موقع به بعد آنها نام خود را "کای علی رشید" و "کاترین عایشه لوهر" گذاشتند. آنها برای نماز جمعہ مرتب به مسجدی در فرانسه می روند، جایی کہ مراکشی، فلسطینی و دیگر تازه مسلمانان آلمانی در کنار هم نماز می خوانند.

لوهر می گوید کہ این روزها مسلمانان اصیل آلمانی را در گوشه و کنار هر مسجدی می بینید.

به زودی کتابی در مورد زندگی مسلمانان در آلمان کہ در دست چاپ است منتشر می شود و خاطرات این دکتر آلمانی نیز در آن به تثبیت می رسد. مطالعه این پدیده نورانی کہ به نظر می رسد تصویر شگفت آوری از اسلام در آلمان به جای می ماند، جایی کہ این مذهب اغلب با نام تروریسم و اربابگری پیوند خورده است. در میان سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۵، حدود

چهار هزار نفر آلمانی مسلمان شده اند. این کتاب کہ سرمایه گذاری آن توسط وزارت امور داخلی صورت گرفته و به وسیله

ی سازمان انجمن اسلامی مسلمان آلمان به اجرا درآمده است، اعلام می دارد کہ تعداد این تازه مسلمانان در طول یک

سال چهار برابر شده است.

تا سه سال گذشته هر سال تعداد زیادی از این تازه مسلمانان دوباره ازدواج کرده اند. آنها کہ اکثریت زن هستند با مردان

مسلمان ازدواج می کنند. به گفته ی محمد سلیم عبدالله از آرشو اسلامی، امروزه شمار تازه مسلمانان رو به افزایش است

آنها این کار را با میل شخصی خودشان انجام می دهند. همچنین اضافه نمود کہ هنوز هم این تازه مسلمانان اغلب زن بوده

و همچنین تعداد زیادی از فارغ التحصیلان دانشگاهی از طبقه ی متوسط مانند "کای لوهر" نیز در میان آنها دیده می شود.

لوهر به عنوان یک مسیحی کہ غسل تعمید داده شده، در دانشگاه تحصیل نموده و سپس مطب باز می کند. وی درآمد

خوبی داشته و با کترین ازدواج نمود. به هر حال هر دو به این نتیجه رسیدند کہ در زندگیشان چیزی کم دارند. لوهر می

گوید: "وقتی کہ بیماران حاد کہ از سوی دیگر مراکز درمانی فرستاده می شدند، گاهی از بهبودی آنها نا امید می شدم". او

ادیانی چون مسیحیت و بودیسم را امتحان کرد، اما هیچ پاسخی برای سوالات خود نیافت.

"مردم می خواند متفاوت باشند"

مسلمان شدن لوهر به نظر نمونه ی خوبی می آید. بعضی از تازه مسلمانانی کہ قبلاً مسیحی بودند هنوز هم شک و

تردیدهایی در مورد دینشان دارند. محمد هرزونگ امام مسجد برلین کہ با تازه مسلمانان در مسجد خود صحبت نموده، می

گوید: "ده سال قبل هر سال پنجاه نفر به دین اسلام مشرف می شدند اما هم اکنون این رقم دو برابر شده است. به ندرت

کسانی کہ به خدا ایمان نداشتند تغییر مذهب می دادند".

"مونیکا ولراب سار"، جامعه شناس دین، در مورد تغییر دهندگان مذهب در آمریکا و آلمان تحقیق کرده است. وی می گوید:

"غلبه بر بحران شخصی، اغلب نخستین محرکی است کہ باعث تحقیق و جستجو در ادیان دیگر می شود زیرا مردم می

خواهند کہ متفاوت باشند".

به عقیده ی "هولراب شار"، طرفدار مسیحیت سنتی همچنین این احتمالات را ارائه می دهد، کہ دین اسلام به شخص

اجازه می دهد تا از لحاظ علمی نیز به درجات عالی دست یابد. به علاوه اسلام به لطف مباحثات و مناقشات بر سر

مسلمانان به موضوع داغی در رسانه ها تبدیل شده است. "هولراب شار" می گوید: "اسلام به عنوان انتخابی واقعی و

درست قابل رویت می باشد".

پایان

ترجمہ: مسعود



بزرگمردان جهان اسلام

ادریسی؛ معلم جغرافی دانان جهان (۴۹۳ - ۵۶۰ هـ)

أبو عبد الله محمد بن محمد ابن عبد الله بن إدريس الصقلی یا الشریف الإدريسی دانشمند مسلمان و از جغرافیدانان بزرگ تاریخ و از موسسین این علم در سال ۴۹۳ هـ ق (۱۱۰۰ م) در شهر سبته از شهرهای مغرب متولد شد. هنگامی که کودک خردسالی بود برای حفظ قرآن و آموزش لغت و فقه به مکتبخانه رفت، اما به علت علاقه‌ی وافر به دیدن مظاهر طبیعت، قبل از اتمام دروسش، برای سفر به شهرهای مختلف آماده شد و دروس خود را در خلال مسافرت‌هایی که انجام میداد تکمیل کرد.

ادریسی تنها به علوم دینی اکتفا نکرد، بلکه در حین گذر از شهرها و مشاهده‌ی مناظر، آنها را به تصویر میکشید. سپس بر آن شد همانطوری که از پرتغال و ایتالیا و سواحل فرانسه و انگلیس دیدن کرده است، قدم در راه سفری طولانی بگذارد طوری که تمام سرزمینهای جهان اسلام را در بر گیرد. این مسافرت‌ها تأثیر بزرگی در افزایش معلومات جغرافیایی او داشت.

پس از سقوط حکومت اسلامی در سیسیل بدست نورماندی‌ها، از آنجا که (راجر دوم) پادشاه وقت سیسیل دوستدار علم و دانش بود از ادریسی تقاضا کرد که در آنجا بماند و نقشه جهان را به تصویر بکشد که به "لوح الترسیم" معروف گشت. ادریسی کتاب مشهورش (نزهة المشتاق فی اختراق الأفاق) را که حاوی اطلاعات زیادی خاصاً در مورد غرب اروپا بود تألیف کرد که بین علمای شرق و غرب و جغرافیدانان آنروز با استقبال زیادی مواجه گشت. او برای تألیف این کتاب پانزده سال تلاش کرد و پس از اتمام آن در سال ۱۱۵۴ م، آن را به راجر پادشاه سیسیل هدیه داد که اعجاب او را برانگیخت. دست‌نویس اصلی این کتاب با خط شریف ادریسی در موزه ملی هامبورگ موجود است. این کتاب در غرب و اروپا به نام کتاب راجر، پادشاه وقت سیسیل معروف است. در ادامه و با درخواست شاه، ادریسی مشغول رسم نقشه جهان بر روی لوح نقره‌ای مستطیل شکل شد بطوری که اسامی و اماکن بسیاری را بر آن مشخص نمود.

سپس برای بار سوم و بر حسب درخواست شاه، اقدام به ساخت نمونه‌ای از کره‌ی زمین کرد و برای این امر دستور داد تا دایره‌ی بزرگی از نقره‌ی خالص ساخته شود و به کارگران محل دقیق اماکن و شهرها و دریاها و رودها و جنگلها و راه‌ها و فاصله‌ی بین آنها و خطوط استوا و نصف النهار و سایر نقاط جغرافیایی را تعیین نمود تا موارد تعیین شده را بر این کره‌ی بزرگ نقره‌ای ترسیم کنند.

بدین ترتیب برای اولین بار در طول تاریخ، کره جغرافیایی زمین با دقت بسیار بالا، توسط یک دانشمند مسلمان ساخته شد.

متأسفانه کره ساخته شده توسط ادریسی در معرض نابودی قرار گرفت و از آثارش فقط کتاب و اطلس ترسیمی او باقی مانده است.

ادریسی اولین عالمی است که به علم جغرافیا بصورت تخصصی پرداخت و در این علم از (بطلموس) دانشمند یونانی قدیم پیشی گرفت و نظریه‌ی او را در مورد سرچشمه‌ی رود نیل باطل ساخت.

او تمام هم و غم خود را مصروف علم جغرافیا کرد و از جمله موفقیت‌های او در این زمینه، بنیان نهادن خطوط طول و عرض جغرافیایی برای تشخیص دقیق محدوده‌ی اماکن و مسافت‌ها می‌باشد و نقشه‌هایی در مورد سرچشمه‌ی رود نیل و دریاها و اقلیم‌های دنیای قدیم بر جای گذاشت.

همچنین او قبل از علمای غرب، قائل به کروی بودن زمین بود و کره‌ی نقره‌ای را بر اساس این عقیده ساخت.

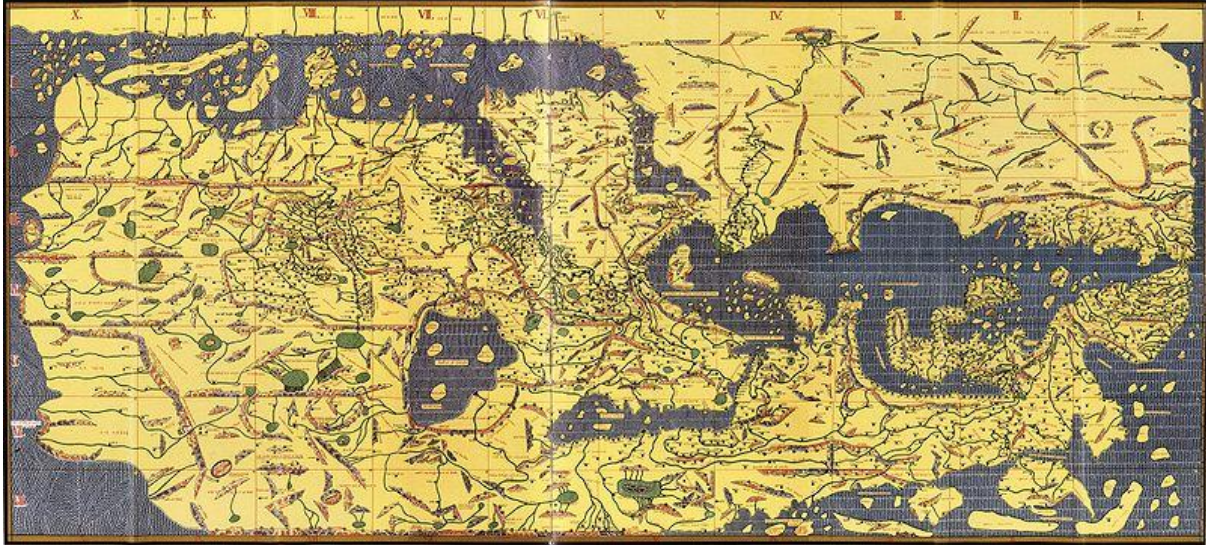
او مقیاس تقریبی کره زمین را ۱۹۰۰ میل معادل ۴۲۱۸۵ کیلومتر بیان کرد که این رقم بسیار به محیط حقیقی کره زمین

(۶۸+۴۰ کیلومتر) نزدیک است.

کشورهای مختلف معلوماتی را که ادیسی در آثار خود بیان داشته بود را نقل کرده و آن را در دانشگاههای خود تدریس کردند و دانشمند اروپایی کونراد میلر نقشه کامل جهان را از نقشه ی ادیسی تخریح کرده و در سال ۱۹۳۸م بصورت رنگی به چاپ رساند.

ادیسی در سال ۵۶۰ هـ وفات یافت در حالی که غریب و بدور از شهرش در راه کسب و انتشار علم گام نهاده بود.

نقشه‌ی جهان که ادیسی برای راجر دوم پادشاه سیسیل کشید:



منابع:

1- <http://ar.wikipedia.org>

2- <http://fa.wikipedia.org/wiki>

۳- کتاب: مشاهیر أعلام المسلمین علی بن نایف الشحود

۴- نزهة المشتاق فی اختراق الأفاق

نویسنده: طارق محیایی درگهانی

برگرفته از: بیداری اسلامی

مصدر: عصر اسلام www.Islamage.com



آشنایی با علمای معاصر

زندگی نامه‌ی مفسر معاصر؛ شیخ عبدالرحمن بن ناصر السعدی

اسم و نسب و نشأت :

ایشان علامه‌ی پرهیزگار، فقیه، اصولی و مفسر عبدالرحمن بن ناصر بن عبدالله بن ناصر بن حمد آل سعدی از نواصر و از تیره‌ی بنی عمرو یکی از شاخه‌های بزرگ قبیله‌ی بنی تمیم می‌باشد.

خانواده‌ی آل سعدی در حدود سال: ۱۱۲۰ هـ از سرزمین «المستجده» یکی از مناطق هم‌سرحد با شهر حائل است به «عنیزه» آمدند. این دانشمند گرامی به تاریخ دوازدهم ماه محرم سال: ۱۳۰۷ هـ در شهر عنیزه چشم به جهان گشود.

مادرش به سال: ۱۳۱۰ هـ وفات نموده و پدرش در سال: ۱۳۱۳ هـ چشم از این جهان فرو بست، بدین ترتیب ایشان بدون پدر و مادر و یتیم زندگی کرد، پدرش شخصیتی عالم و صالح بود، و وظیفه‌ی امامت در مسجد «المسوکف» عنیزه را به عهده داشت.

چون به سن جوانی رسید به خانه‌ی برادر بزرگترش که او را پدر صدا می‌کرد منتقل شد، برادرشان نیز او را گرامی داشته و حتی او را شیخ ندا می‌کرد. با مرور زمان الله متعال شیخ عبدالرحمن را سبب افتخار برادرش حمد گردانید؛ چون مشاهده می‌کرد مردم برای فراگرفتن علم نزد او می‌آیند، احترامش می‌کنند، و بخاطر دانش، فضل و بزرگ منشی‌اش صدرنشین مجالس علمی گردیده است. برادرش بیش از صد سال عمر نمود، و بعد از وفات برادرش شیخ عبدالرحمن دوازده سال دیگر نیز زندگی کرد.

ایشان با همت والا و علاقه‌ی وصف ناپذیر به تحصیل علم پرداخت، هنوز دوازده ساله نشده بود که قرآن کریم این پیام هدایت‌بخش الهی را حفظ نمود، پس از آن نزد علمای منطقه و علمای شهرهای مجاور زانوی تلمذ گذاشت، خویشتن را برای تحصیل علم وقف کرده و حتی لحظه‌ای را به غفلت سپری نمی‌کرد، مسایل را خوب فرا می‌گرفت، حفظ کرده و به دیگران می‌آموخت، در مدت اندکی به مقام علمی بزرگی رسید که دیگران در مدت طولانی نیز بدان نمی‌رسند. و چون اطرافیانش تفوق و برتری علمی او را مشاهده کردند، شاگردی او را پذیرفتند؛ در حالی که تازه به سن بلوغ رسیده بود، بدین ترتیب این جوان برومند هم درس می‌خواند و هم به دیگران درس می‌داد. پس از مدتی آفاق جدیدی از علم برایش گشوده شد، و از مألوف دیارش که اهتمام به فقه حنبلی بود، بیرون شده و به تحقیق در کتب تفسیر، حدیث، توحید، کتب شیخ الاسلام ابن تیمیه و کتب حافظ ابن قیم پرداخت. در نتیجه ذهنش انکشاف یافت، از تقلید بیرون شده و به سلک مجتهدین مقید در آمد؛ و اقوالی را ترجیح می‌داد که دلیل قوی و تعلیل درست داشته باشد.

سپس با دانشمندان روزگار و علمای بزرگ شهرهای دیگر به مکاتبه پرداخت و در مسایل نوین و اباحت پیچیده اظهار نظر کرد، و با جرأت تلاش ورزید برخی از نصوص کریمه را بر مخترعات و انکشافات این عصر و حوادث آن تطبیق دهد. این بود همت و عزم راسخ او در بدست آوردن مدارج عالی علم و دانش.

و اما در راه نشر و تعمیم علوم اسلامی تلاش‌های فراوان نمود و همه‌ی عمرش را صرف تدریس، افاده و ارشاد کرد و هیچ چیز مانع از حضور او در حلقات علمی و مجالس درسی نمی‌شد. طلبه‌ی علوم اسلامی پروانه‌وار از هر طرف به سوبش شتافته و از علم و دانش وافرش بهره‌ها بردند، و حتی از شهرهای دوردست و اماکن دیگر آمده و در حلقات درسش حضور



به هم می‌رسانند.

ایشان حاضر جواب بوده و جواب‌های قانع‌کننده تقدیم می‌کرد، و سوال‌های مطرح شده را به نحو احسن پاسخ می‌گفت، و هم چنین قلمی توانا و نوشته‌ی رسایی داشت.

و چون علمش به پختگی رسید و قدم استوار گشت به تفسیر نمودن قرآن کریم پرداخت، آیات این کتاب مقدس را تشریح نموده، اصول تفسیر را بیان داشت، احادیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم را شرح کرده و انواع توحید را توضیح داد، مسایل فقهی را تهذیب کرده و جمع نمود، بر ملحدین و زنادقه و مخالفین اسلام رد نموده و زیبایی‌های اسلام را به شایستگی بازگو کرد، همه‌ی اینها در کتاب‌ها و رساله‌ها چاپ شده و مردم از آن استفاده‌ی فراوان بردند.

خلاصه اینکه ایشان مرجع و مورد اعتماد علماء و مردم دیار خویش گشته، طلاب علم را درس می‌داد، عموم مردم را وعظ و نصیحت می‌کرد، در مسجد جامع خطیب بود، مسئولیت فتوادادن به مردم را به عهده داشت، مشاجرات شان را حل و فصل می‌کرد، از مردم در خانه‌های شان بازدید می‌کرد، در مجالس و محافل شان اشتراک می‌ورزید، با وجود این همه مسئولیت‌ها خداوند متعال در عمر و وقت ایشان برکت نهاده، و مشغولیت‌های مذکور مانع تألیف، تصنیف و بحث‌های علمی ایشان نگردید.

بعضی از اساتید ایشان :

- ۱- شیخ محمد بن عبدالکریم الشبل (۱۲۵۷-۱۳۴۳هـ)، ایشان در حرمین تحصیل کرده، و سپس به مصر، شام، عراق و کویت سفر نموده و عالم خیلی بزرگی بود.
- ۲- شیخ پارسا و مجود عبدالله بن عایض (۱۲۴۹-۱۳۲۲هـ)، ایشان خوش‌نویس و خوش‌صدا و امام مسجد الجوز در عنبره بود، در مکه، مصر و نجد نزد علمای بزرگی چون: شیخ عبدالله اباطین رحمه الله درس خواند، کارهای عجیبی داشت، و در مقبره‌ی عنبره هنگامی که یکی از اموات را به خاک سپرد، خود نیز وفات کرد.
- علامه سعدی قبل از همه نزد این دو شخصیت بزرگ درس خوانده بود.
- ۳- شیخ ابراهیم بن جاسر (۱۲۴۱-۱۳۳۸هـ)، ایشان حافظ صحیحین بوده است. علامه عبدالرحمن سعدی می‌فرمود: ایشان شرح نووی بر صحیح مسلم را از بر داشت.
- ۴- شیخ صعب بن عبدالله التویجری (۱۲۵۳-۱۳۳۹هـ)، ایشان از پارسایان بوده و قرآن کریم را بسیار تلاوت می‌کرد، گفته شده: حتی در خواب هم قرآن تلاوت می‌کرد.
- ۵- شیخ علی بن محمد السنانی (۱۲۶۳-۱۳۳۹هـ)، این دانشمند بزرگ در تفسیر قرآن کریم و احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ماهر بوده و خط زیبایی نیز داشته است.
- ۶- شیخ علی بن ناصر بن وادی ادی (۱۲۷۳-۱۳۶۱هـ)، سرآمد روزگار و دریای علم بوده است، علم حدیث را نزد علمای حدیث در هند از جمله: شیخ نذیر حسین و شیخ صدیق حسن خان فرا گرفت، اخلاق نیکو داشته و به زهد معروف بوده، ایشان شیخ عبدالرحمن سعدی را اجازه داد که بعد از او حدیث روایت کند.
- علامه عبدالرحمن سعدی نزد هر یک از دانشمندان یادشده همان فنی را خوانده که در آن حاذق و متخصص بوده است. از ابن شبل، ابن عایض، تویجری و صالح آل عثمان که متخصصین در فقه و اصول بودند این دو علم را فرا گرفت، تفسیر و حدیث و اصول آن را از ابن وادی و ابن جاسر آموخت، علم توحید و عقیده را نزد سنانی و ابن سلیم خواند، و برای فراگرفتن علوم عربی نزد ابن مانع زانوی تلمذ گذاشت.

اخلاق و کردار:

علامه عبدالرحمن سعدی در اخلاق و کردار نیکو فوق العاده بود، با مردم مهربان و صمیمی بوده، و دوست می‌داشت به آنان فایده برساند، بر گستاخی و بی‌ادبی شان بردبار بود، خوش برخورد بوده خشم و غضب بر چهره‌ی ایشان دیده



نمی شد، هر فردی را مطابق قدر و منزلتش اکرام نموده، و دوست داشت به مردم نزدیک باشد، از مریض‌ها عیادت کرده و جنازه را مشایعت می کرد، خیلی مهمان نواز بود، از عزت نفس والایی برخوردار بوده، آرزو داشت بین مردم صلح و مودت برقرار باشد، و نفرت‌ها را از بین ببرد؛ زیرا الله متعال محبت بندگان را در قلب مهربان او انداخته بود.

سخنان علمای عصر درباره ایشان :

علمای اعلام و عامه‌ی مردم ایشان را تقدیر می کردند، و بسیاری از علمای معاصرش او را مدح نموده اند، از جمله:

• شیخ عبدالعزیز بن باز رحمه الله در باره‌ی علامه سعدی رحمه الله گفته است: ایشان که رحمت خداوند بر او باد علم فراوانی داشته و در شناخت راجح از مسایل فقهی خبره داشت، دلایل را خوب می دانست، به کتاب‌های شیخ الاسلام ابن تیمیه و شاگردش حافظ ابن قیم اهتمام ویژه‌ای داشت، از دلیل پیروی می کرد، جز در موضوعات مفید سخن نمی گفت، چندین مرتبه در مکه‌ی مکرمه و ریاض با ایشان هم صحبت شدم، شخصیتش متواضع و خوش برخورد بود، و هر آنکه کتاب‌هایش را مطالعه نموده باشد به منزلت والا و علم وافر او پی می برد.

• از علامه محمد ناصرالدین البانی رحمه الله در مورد تفسیر شیخ عبدالرحمن سعدی سوال شد، در جواب گفت: تفسیر بسیار خوبی است، و آرای صائبی دارد، من قسمت‌هایی از این تفسیر را خوانده ام و متوجه شدم ایشان رأی آزاد و فکر باز داشته و تابع دلیل است، جمود فکری و تعصب مذهبی ندارد. چهل سال قبل ایشان را در دمشق دیده بودم، متوجه شدم خیلی علم دارد، و تواضع دانشمندان بزرگ را در او مشاهده کردم، با دیدن او - چنانکه ویژگی علمای نجد است - به یاد تواضع و فروتنی علمای سلف افتادم.

• شیخ محمد حامد الفقی رحمه الله در باره‌ی ایشان گفته: حدود بیست سال است که عبدالرحمن بن سعدی را می شناسم، و به یقین دانستم ایشان عالمی مدق و محقق است که در تلاش دلایل و به دنبال برهان قاطع بوده و به امر دیگری التفات نمی کند. و هم چنین گفته: ایشان را دانشمند پیرو سلف صالح یافتیم که اسلام را خوب شناخته، و متوجه شده که اسلام راهکارهای خوب، شفاف، قوی و پرباری برای ادامه‌ی حیات سالم ارائه می دهد.

کارنامه درخشان:

ایشان به امور بزرگی پرداخت که درسهای علمی، خطبه‌های منبری و تأسیس مدارس و مراکز دینی از آن جمله است، و هم چنین در همه‌ی مسایل مرجع مردم «عنیزه» بود؛ ایشان مدرس، واعظ، امام مسجد جامع و خطیب آن، مفتی، نویسنده و مستشار مردم بود. همه‌ی این کارها را صرف بخاطر رضای الله و بدون اینکه از مردم توقعی داشته باشد انجام می داد. در سال: ۱۳۶۰هـ پیشنهاد قضاوت به ایشان شد اما نپذیرفت، و چون اصرار کردند بی هوش شدند و غذا نمی خورد، تا اینکه خداوند متعال او را از این ابتلا و آزمایش رهایی بخشید. ایشان از هنگام تأسیس انستیتو علمی عنیزه در سال: ۱۳۷۳هـ سرپرستی و اشراف آن را بدون اینکه معاشی بگیرد به عهده داشت.

مرض و وفات:

به سال: ۱۳۷۱هـ و پنج سال قبل از اینکه چشم از جهان فرو بندد به مریضی فشار خون و تصلب شرایین مبتلا شد، و هر از چند گاهی مرضش سخت شده تا اینکه قبل از طلوع فجر روز پنجشنبه ۲۳ جمادی الثانی سال: ۱۳۷۶هـ به عمر نود و نه سالگی به لقاء الله شتافت.

مؤلفات :

مؤلفات ایشان بیشتر در تفسیر، حدیث، اصول، عقیده و توحید، فقه و ادب عربی می باشد.



از جمله تألیفات ایشان: خلاصه التفسیر، القواعد الحسان، الفتاوی، بهجة قلوب الأبرار و غیره می باشد. بزرگترین اثرش که دست به دست مردم می گردد تفسیر «تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان» یا تفسیر سعدی می باشد که با عنوان "تفسیر راستین" به زبان فارسی ترجمه شده است. در این تفسیر منهج منحصر به فرد خود را داشته است، به جانب هدایتی قرآن اهتمام ویژه نموده و اثر آن در پیراستگی دلها و استقامت در دین و دنیا را بررسی کرده و به شیوهی مختصر و زیبا توضیح داده است. تعداد تألیفات ایشان از سی تألیف می گذرد.

تعدادی از شاگردان ایشان :

آنانی که نزد ایشان درس خوانده اند بسیار اند؛ برخی از اهالی عنیزه و عدهای هم از بلاد دیگر، از جمله شاگردان ایشان:

- ۱- شیخ سلیمان بن ابراهیم البسام.
- ۲- شیخ محمد بن صالح آل عثیمین، که بعد از وفات ایشان به امامت در مسجد جامع، وعظ، خطابت و تدریس در آن پرداخت.
- ۴- شیخ علی بن محمد بن زامل آل سلیم، که داناترین فرد اهل نجد در این زمان به علم نحو می باشد.
- ۵- شیخ عبدالله بن عبدالعزیز بن عقیل عضو هیئته القضاة العلیا، که قبل از این چند منصب کلان دیگر نیز در این هیئت داشته است.
- ۶- شیخ سلیمان بن صالح بن حمد البسام عموی/کاکای شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام، که از شاگردان خاص ایشان بود.
- ۷- شیخ عبدالله بن عبدالرحمن بن محمد البسام، که از بهترین شاگردان شیخ بوده و بعد از ایشان درس را برای بقیه تکرار می کرده است.
- ۸- شیخ عبدالله المطرودی که صحیح بخاری را با آسانیدش حفظ داشته است.
- ۹- شیخ عبدالله العبدالعزیز المطوع از علمای مشهور.
- ۱۰- شیخ عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح البسام عضو هیئته کبار العلماء و صاحب کتاب علماء نجد.

مصادر :

- ۱ - کتاب «علماء نجد خلال سته قرون» اثر شیخ عبدالله بن عبدالرحمن البسام رحمه الله.
- ۲ - کتاب «روضه الناظرین عن علماء نجد وحوادث السنین» تألیف شیخ محمد بن عثمان القاضی حفظه الله.
- ۳ - کتاب «تراجم لسبعة علماء» تألیف شیخ محمد الحمد حفظه الله



داستان های عبرت انگیز

قصه‌ی که مرا به گریه وا داشت

داستانی که به خاطرش هم خوشحال شدم وهم گریستم، این داستان زندگی دو زوج جوان است که برای ما ثابت می کند که جمال و زیبایی ظاهری در زندگی زناشویی چندان مهم نیستند، بلکه مهمترین چیز عبارتند: دوست داشتن....

تفاهم

محبت ...

رحمت

داستان از این قرار است.

این زن که صاحب داستان است، حکایت می کند، و می گوید:

با مردی ازدواج کردم که قبلا از بد شکلی و بد ریختی او شنیده بودم، ولی هیچ وقت تصور نمی کردم که به این شکلی باشد که در شب زفافم دیده بودم .

در آن شب تا نگاهم به چهره اش افتاد نتوانستم طاقت بیاورم، و جلوی غش کرده و بر زمین افتادم!!

همسرم با سرعت به دنبال آب رفت تا آن را بر من بپاشاند، با سردی آب روح به بدنم باز گشت، ولی خودم را به خواب زدم تا اینکه صبح شد!!

و در صبحگاه چشمانم از ترس چهره ی بد ریختش از او می بر می گرداندم، ولی او گمان می کرد که هنوز در شرم و حياء هستم.

چند روزی گذشت ... و آن قلب زیبایی که پشت آن چهره زشت نهفته بود هویدا شد، قلبی پاک و صاف، ضربانش با احساس و محبت می تپید،، زیبا با من معاشرت می کرد،، و احساساتم را رعایت می کرد،، بر کوتاهی های من در حقش، و بر سستی هایم صبر می کرد،، و دو چندان به من عطوفت می کرد،، و او بهترین یاورم در امور دنیا و آخرتم بود.. در کارهای خانه مرا یاری می نمود،، و در هنگام بیماری از من پرستاری می کرد،، هیچ سخنی از او نمی شنیدم مگر اینکه از آن لذت می بردم،، و چیزی از او نمی دیدم مگر اینکه مرا خوشحال می کرد.

با وجودی که از نظر مالی تنگدست بود، ولی من با او احساس خوشبختی و راحتی می کردم، این سبب شد تا خانه متواضع ما با لطافت اخلاق او، و معاشرت زیبایش به قصری شکوهمند تبدیل شد، که سعادت و خوشبختی در فضای آن انتشار یافته، و بوی آرامش و نشاط در آن به مشام برسد.

او در قلبم جای گرفته بود،، مثل اینکه مالک قلبم شده ،، فکر و ذهنم به او مشغول بود،، طاقت دوری از او را نداشتم،، و او نیز طاقت دوری از من را نداشت،،

هنگامی که لحظه جدایی فرا رسید،، که نوشتنش قبل از من بود، و اجلس بدون من، با فراقش بسیار دردمند شدم، با مرگش دردی شدید احساس کردم که حواسم را از بین برده، و بی هوش شدم همان طور که بار اول با دیدنش بی هوش گشتم، ولی این بار کسی مانند بار اول با سرعت به طرف آب نرفت، همان طور که او رفته بود

همسر این مرد بعد از مرگ شوهرش بیشتر از سه روز نگذشت که او نیز به شوهرش ملحق شد، و دار فانی را وداع گفت. خداوند همه را مورد رحمت خویش قرار دهد...

خوشبختی در اخلاق زیبا نهفته است، اگر چه ظاهر او زیبا نباشد، و ثروتمند نباشد، چه بسا از زنانی که با مردان ثروتمند و نسب دار، و اهل پست و مقام ازدواج کردند، ولی به خوشبختی نرسیدند،، پس چرخاننده زندگی زناشویی اخلاق زیبا و



دلریا است.
أبوأنس

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com

تو و مال تو همه از آن پدرت است

قرطبی از حضرت جابر بن عبدالله روایت کرده است که شخصی به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه وسلم) حاضر شد و شکایت کرد که پدرم مال مرا از دستم گرفته است، آن جناب (ص) فرمود: که برو پدرت را بیاور، در آن زمان جبرئیل امین تشریف آورد و به رسول الله (ص) گفت: هرگاه پدرش آمد از او پرسید که آن چه کلماتی هستند که او در دل گفته است، ولی گوشه‌های او هنوز آن را نشنیده اند، وقتی که آن شخص پدر خود را آورد آن حضرت (ص) به پدرش گفت: چه شده است که پسرت از تو شکایت دارد؟ آیا تو می خواهی مال او را از دستش بگیری؟ پدرش عرض کرد: شما از او پرسید: که من آن را جز برای خودم یا خانه او، دیگر می توانم در چه جایی صرف کنم؟ رسول خدا (ص) فرمود: (آیه ۲۳ و ۲۴ بنی اسرائیل) کافی است حقیقت امر معلوم شد، لذا اکنون نیاز به گفت و شنید بیشتر نیست. سپس از پدرش پرسید آن چه کلماتی هستند که هنوز گوشه‌های خودت هم آنها را نشنیده است، عرض کرد: یا رسول الله (ص) در هر معامله ای خداوند متعال ایمان و یقین ما را نسبت به شما افزایش می دهد، سخنی که کسی نشنیده شما از آن اطلاع داده‌شده اید که این خود یک معجزه است، پس او عرض کرد: این حقیقتی است که من چند شعر در دل گفته بودم، که گوشه‌هایم، هم آنها را نشنیده اند، آن جناب (ص) فرمود: آنها را بخوان تا ما بشنویم، آنگاه او این اشعار را خواند. (اصل شعر به عربی است ترجمه آنرا به شما می نویسیم)

«من در کودکی تو را غذا دادم و پس از جوانی مسؤولیت تو را به عهده گرفتم که همه خورد و نوش تو از کسب من بوده است. وقتی که شب، دچار بیماری می شد من تمام شب را به سبب مریضی تو در حال بیداری و بیقراری گذارنیدم. گویا این مرض به من رسیده نه به تو که به سبب آن من تمام شب می گریستم. دلم بر هلاک تو می ترسید در صورتی که می دانستم وقت مرگ مقرر است و جلو و عقب نمی شود. پس وقتی که به آن سن و حد رسیدی که من آرزو می کردم. پس تو پاداش مرا سخت و تند گویی قرار دادی که گویا تو بر من احسان و انعام می کنی. ای کاش اگر تو حق پدری مرا ادا نمی کردی حداقل این را انجام می دادی که یک همسایه شریف انجام می دهد. که حداقل حق همسایگی را به من روا می داشتی و در خود مال من نسبت به من بخیل نمی شدی»

رسول الله (ص) پس از شنیدن این اشعار سر در گریبان گرفت و فرمود: «انت و مالک لایبک» یعنی برو، تو و مال تو همه از آن پدرت است. ناگفته نباید گذاشت که این اشعار در «حماسه» کتاب شعر و ادب هم نقل شده اند. (معارف القرآن جلد هشتم صفحه ۲۰۲-۲۰۴)

خواننده عزیز! عادت آن حضرت (ص) بود که بعد از وفات ام المؤمنین حضرت خدیجه رضی الله عنها برای دوستان او هم هدیه ارسال می داشت که هدف از آن دادی حق حضرت خدیجه رضی الله عنها بود. حدیثی را حضرت ابو سعید بدری نقل کرده است که من با رسول خدا (ص) نشستهبودم که یکی از انصار آمد و پرسید، یا رسول الله (ص) پس از وفات مادرو پدر، هم حقی از آنها بر ذمه من باقی است؟ آن جناب (ص) فرمود: آری برای آنها دعای استغفار نمودن و تکمیل عهده‌ی که با کسی کرده اند و اکرام و احترام دوستان آنها، و با خویشاوندان صله رحم نماید که رشته خویشاوندی شان توسط آنها باشد، این ها حقوق والدین است که پس از مرگ آنها هم بر ذمه تو باقی می باشد.



متأسفانه امروزه شما می بینید که کسی احترام به والدین نمی کند، اصلاً ایشان را حق نمی دهند تا در امورات فرزندان شان مداخله کنند که این خود بیانگر نزدیک شدن قیامت است. خداوند به همه ی ما و شما توفیق نصیب کند تا آنگونه که خدا و رسولش امر نموده خدمت والدین را انجام بدهیم کسانیکه از این نعمت (پدر و مادر) بهره مند هستند در حق شان کوتاهی نکنند .

مصدر: سایت بیان www.Beayan.net



شگفتی های خلقت

مدارهای ستارگان و دنباله دار هالی

خداوند متعال می فرماید :

(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا أَلِيلٌ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) (یس : ۴۰)

«نه خورشید را سزد (در مدار خود سریعتر شود و) به (مدار) ماه رسد. و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد (و مانع پیدایش آن شود). هر یک در مداری شناورند (و مسیر خود را بدون کمترین تغییر ادامه می دهند)».

از ظاهر آیه چنین برداشت می شود که خورشید و ماه، هر کدام دارای مدارهای جداگانه هستند و از هم فاصله دارند، لذا خورشید با ماه برخورد نمی کند و توجه به این قسمت آیه : (كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) نشان می دهد که هر چه در آسمان ها و زمین است، دارای چنین مدارهایی هستند، که آیه :

(إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا) (فاطر : ۴۱)

این گفته را تأیید می کند. قبلاً نیز بیان شد که «ان تزولا» یعنی اینکه خداوند مانع خارج شدن آنها از مدارهایشان می شود و با زوال اصطلاحی که به معنی انحراف خورشید در وقت ظهر از وسط آسمان است، متفاوت است.

از آیه ۴۰ سوره «یس»، چنان برداشت شده است که تمام ستارگان دارای مداری خاص خود هستند و آیه □ و السماء ذات الرجوع □ مؤید این مطلب است و حتی برخی دانشمندان آن را دقیق ترین وصف آسمان دانسته اند و چنان اعتقاد دارند، که هیچ ستاره در آسمان بدون مدار نیست و با حرکت بر روی آن پس از مدتی به همان نقطه اولیه خویش باز می گردد، همانند ستاره دنباله دار هالی که همه روزه در انتظار دیدن آن هستیم، از زمان خلقت آسمان ها و زمین در مدار خویش، جریان داشته و به اندازه یک بند انگشت نیز از مسیر خود منحرف نشده است و در قسمتی از مدار خود به فاصله سیصد میلیون کیلومتری زمین می رسد، و مردم می ترسند که مسیروش را مستقیماً به سوی زمین ادامه دهد و با دنباله نود و سه کیلومتری خویش با زمین برخورد کند، اما

(إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا) (فاطر : ۴۱)

«خداوند آسمان ها و زمین را نگاهداری می کند و نمی گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند».

ستاره دنباله دار هالی میلیون ها سال است که در مدار خویش مستقر است، و زمین و خورشید نیز میلیون ها سال است که در مدار خویش در جریانند، که خود این استقرار، یکی از نشانه های بزرگ خداوند است که در این آیه اشاره نموده است :

(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا أَلِيلٌ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)

و مدار هیچ ستاره ای طویل و کوتاه نمی شود و سرعت ستارگان را کم و زیاد نمی کند. خورشید با ماه برخورد نمی کند،

چرخش زمین به دور خود ثابت و طول هر شب نیز تغییرناپذیر است و تمام تقویم ها، پس از هزاران سال همان اعداد و

ارقام را بیان می دارند، و مثلاً می توان گفت : که صد سال دیگر در هفدهم آوریل سال سه هزار میلادی، خورشید در ساعت

۶:۲ دقیقه طلوع می کند. این گفته به چه معنی است؟ آیا پروردگار، در قرآن نفرموده است که :

(وَلَا أَلِيلٌ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)

جالب است بدانیم که لفظ «كُلٌّ» که در این آیه آمده است به چه چیزی اشاره دارد؟ به نظر ما به تمام خلقت و خلائق اشاره

دارد. حتی یک وسیله چوبی که از اتم ها تشکیل شده و هر اتم دارای نوترون هایی است که در مداری خاص در گردشند و

در واقع سیستم اتم ها همانند سیستم کهکشان هاست و هر چه که انسان می بیند دارای سلول هائیست که از اتم ها و آن نیز

از هسته و الکترون های دارای بار مغناطیسی تشکیل شده است که در مدارهای خود به دور هسته و با سرعت ثابتی در

گردش هستند. پس هر چه که در عالم هستی وجود دارد، در مدار خویش، شناور است : (فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ) (۱)



پس همه اجزای صخره‌ها، سنگ‌ها، چوب‌ها، ظروف، جام بلوری و بازی تخته نرد و هر چه که در منظر چشمان تو قرار دارد، جسمی تشکیل شده از سلول‌هاست و سلول‌های آن نیز از اتم و اتم نیز از هسته و الکترون تشکیل شده است.

(۱) [فی فلک یسبحون : یعنی همانند ماهی درون آب در جریان و گردش هستند، خداوند متعال که راستگوترین است می‌فرماید : (وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا) و به اسبی که به هنگام حرکت، دست خویش را دراز می‌کند، سابع می‌گویند. در کلمه «یسبحون» یک نکته نحوی هم وجود دارد که طبق نظر سیبویه چون از اشیاء غیر عاقل خبر می‌دهد، باید به لفظ «یَسْبَحْنَ» یا تَسْبِحُ» می‌آمد، اما چون فعل عقلا را به آنها نسبت داده و در اطاعت از خدا و فرمانبرداری منزلت عقلا را به آنها داده است، لذا با «واو» و «نون» که علامت جمع مذکر عاقل است، آن را جمع بسته است. تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۸۶. ابن عباس می‌گوید : «کل فی فلک یسبحون» یعنی همانند چرخ ریسندهی در محل و حیطة خویش می‌چرخند، ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۷۹.

مصدر: کتاب شگفتی های خداوند در جهان آفرینش / دکتر محمد راتب نابلسی

سرعت نور

خداوند متعال می‌فرماید :

(يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ) (سجده : ۵)

«خداوند (تمام عالم هستی را) از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، (و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزی که اندازه آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد».

خطاب آیه در لفظ «تَعُدُّونَ» کسانی است که مبنای شمارش آنها، سال قمری است، که ماه در هر ۳۰ روز (عموماً) به دور زمین یک دور کامل می‌چرخد. حال اگر فاصله میان مرکز ماه تا مرکز زمین یعنی، نصف قطر مدار چرخشی ماه به دور زمین را به دست آوریم می‌توانیم، تعداد کیلومترهای طی شده ماه در هر گردش کامل به دور زمین را تعیین کنیم. و اگر محیط دایره چرخشی ماه را در ۱۲ ماه ضرب کنیم، مسافت طی شده آن را در طول سال و اگر در ۱۰۰۰ ضرب کنیم مسافت هزارساله آن را که به دور زمین طی کرده است، به دست می‌آوریم. مسافت هزارساله‌ای که در آیه ۵ سوره سجده بیان شده است.

در واقع، مسافتی را که ماه در هزار سال می‌پیماید، نور در یک روز طی می‌کند. زیرا اگر مسیر طی شده ماه در هزار سال را بر تعداد ثانیه‌های کامل یک روز تقسیم کنیم، (تعداد ثانیه‌ها = $۲۴ \times ۶۰ \times ۶۰$)، عددی برابر سرعت نور در هر روز به دست می‌آید، حال اگر این عدد را بر تعداد ثانیه‌های طول روز تقسیم کنیم، عدد زیر حاصل می‌شود، یعنی دویست و نود و نه هزار و هفتصد و نود و دو کیلومتر و نیم، که عدد دقیق مربوط به سرعت نور است که توسط کنفرانس جهانی پاریس اعلام شده است. کشف دقیق سرعت نور، یکی از دستاوردهای مهم بشر در قرن بیستم به حساب می‌آید، این عدد بالاترین حد سرعت در هستی است و اگر شیء دیگری به غیر از نور بتواند با سرعت نور حرکت کند همانند نور ذره‌زده گشته و حجم آن به صفر می‌رسد و در شکل مشخصی نمی‌گنجد و زمان برای آن متوقف می‌شود، اما اگر با سرعت بیشتر از نور حرکت کند، زمان به عقب برمی‌گردد و در غیر این صورت زمان کوتاه می‌شود.

آنچه که راجع به سرعت نور و برابر بودن مقدار مسافت طی شده آن در طول یک روز با مقدار مسافت طی شده توسط ماه در هزاران سال، بیان کردیم همان نظریه نسبیتی است که غرب به آن می‌بالد. آیه دیگری که درباره مقدار سرعت، بحث می‌کند، این است که می‌فرماید :



تَعْرِجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (معارج : ۴)

«یعنی (فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می کشند و) بالا می روند در مدتی که پنجاه هزار سال (معمولی بر انسانها) طول می کشد».

در این آیه، جمله «مِمَّا تَعْدُونَ» یعنی طبق شمارش شما انسانها، وجود ندارد. زیرا سرعت مذکور در این آیه، سرعت ملائکه است که بالاتر از سرعت نور می باشد.

همه می دانیم که ماه در مدت زمان یک ماه قمری، یک بار به دور زمین می چرخد و چرخش ماه به دور خود نیز، همین مقدار طول می کشد، به همین دلیل همیشه یک طرف ماه قابل رؤیت است و طرف دیگر آن هرگز دیده نشده است. زیرا چرخش آن به دور خود و به دور زمین، در یک وقت صورت می گیرد. و هر دو چرخش آن در زمان بیست و نه روز و هشت ساعت، انجام می گیرد.

اما نکته قابل توجه اینست که ماه در هر روز، سیزده درجه از مدار خویش به دور زمین را طی می کند، اما نسبت به طلوع روز قبل، چهل و نه دقیقه، دیرتر، ظاهر می شود، که اگر هر روز این تأخیر چهل و نه دقیقه ای را نداشت همیشه آن را به صورت ماه بدر مشاهده می کردیم، اما این تأخیر روزانه باعث می شود که ماه در مراتب و درجه های مختلف هلالی، ربع اول، ماه بدر، هلال آخر و غیاب کامل مشاهده شود، به همین دلیل، پروردگار می فرماید :

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ (یونس : ۵)

«خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معین کرده است تا شماره سالها و حساب (کارها) را بدانید».

و این نعمتی دیگر از جانب خالق و پدیدآورنده هستی است که ماه را اینگونه فرمان داده که هر روز چهل و نه دقیقه، نسبت به روز قبل دیرتر ظاهر شود، تا منازل و مراتب مختلفی به خود گیرد و گاه شماری در دل آسمان باشد و شما ای اهل زمین، حساب و کتاب روز و ماه و سال خویش را بدانید. به راستی که خدا پرورنده جهانیان است.

نکته دیگر اینست که ماه یکی از هشتاد جزء زمین است و نیروی جاذبه در سطح ماه، یک ششم نیروی جاذبه روی زمین است و اگر انسانی شصت کیلویی در سطح ماه قرار گیرد، وزن او تا ده کیلو کاهش پیدا می کند.

با وجود اینکه قمرهای دیگری نیز وجود دارد که گردش آنها به دور خودشان سالها طول می کشد، برخی بسیار دور و برخی بسیار نزدیکند، اما حسن تدبیر و برنامه خداوند، به گونه ای بوده که قمر زمین، در همان زمانی که به دور زمین می چرخد، به دور خود نیز می چرخد و اگر اینگونه نمی بود و در هر گردش به دور زمین، سیزده درجه از مدارش را طی نمی کرد و هر روز با چهل و نه دقیقه تأخیر نسبت به روز گذشته، ظاهر نمی شد، نمی توانستیم از آن استفاده شمارشی برده و مبنای کار تقویمها قرار دهیم.

اما سؤال دیگری نیز درباره ماه مطرح است. اگر فاصله ماه تا زمین کمتر از مقدار کنونی می بود چه می شد؟ پروردگار علیم فرموده است :

وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (رحمن : ۵)

«خورشید و ماه برابر حساب (منظمی در چرخش و گردش) هستند».

پس فاصله ماه تا زمین، طبق حسابی دقیق، تعیین شده است که جزر و مد یکی از نتایج آن با تأثیر محدود است. اگر این فاصله کمتر از آن چه که هست می شد، آب دریاها، بالا آمده و تمام خشکی را در بر می گرفت و زندگی بر روی زمین، غیرممکن می شد و اگر بیشتر نزدیک می شد، جذب زمین شده و با آن برخورد می کرد. و در صورتی که فاصله آن با زمین افزایش می یافت پدیده جزر و مد که تأثیرات مهمی در دریاها می گذارد، از بین می رفت و آثار ناگواری بر حیات می گذاشت. و با افزایش بیشتر این فاصله، جذب سیارات دیگر شده و باعث می شد که زمین در چهار ساعت، حرکت انتقالی خود را انجام دهد، و شب ۲ ساعت و روز ۲ ساعت پدید می آمد. آیه زیر تمام محاسبات مذکور را در بر گرفته است :

وَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ



آیات زیر نشانه اهمیت خورشید و ماه است، می فرماید :

(وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا هُنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ) (یس : ۳۹)

«برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) به صورت ته مانده کهنه (خوشه خرما بر درخت) در می آید (قوسی شکل و زرد رنگ)».

سپس می فرماید :

(لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ)

و باز می فرماید :

(وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَابَّتَيْنِ) (ابراهیم : ۳۳)

«و خورشید و ماه را مسخر شما کرده است که دائماً به برنامه خود ادامه می دهند».

و مدت زمان حیات ماه به ذهن هیچ کس خطور نخواهد کرد، خداوند به این قضیه اشاره دارد که :

(وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) (لقمان : ۲۹)

«و خورشید و ماه را مسخر شما کرده (و در مسیر منافع انسان‌ها به جریان انداخته است)؟ و اینکه هر کدام تا سرآمد

معینی به حرکت خود ادامه می دهند (و این نظم و نظام با پایان گرفتن دنیا، پایان می یابد) و خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است».

این آیه نیز یکی دیگر از نشانه‌های خداوند است که بر عظمت وی دلالت دارد :

(تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا) (فرقان : ۶۱)

«پاینده و بزرگوار خدای رحمانی است که در آسمان برج‌هایی را به وجود آورده است و در آن، چراغ (فروزان خورشید) و ماه تابان را ایجاد نموده است».

در جایی دیگر می فرماید :

(الْم تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا* وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا) (نوح : ۱۵-۱۶)

«مگر نمی بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟* و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟».

جالب است بدانیم که خاک ماه، منعکس کننده نور است و این از حکمت‌های خدایی است، زیرا نور ماه یکی از هیجده جزء نور خورشید، محسوب می شود. (و نور سطح آن، به ماه فرصت اظهار وجود داده و در منظر دید ما قرار می دهد) تا بتوانیم از آن به عنوان یک تقویم دقیق که در دل آسمان قرار دارد، استفاده کنیم و از خورشید به عنوان یک ساعت روزانه و از ماه به عنوان یک گاه شمار، بهره جوییم، خداوند دانای آگاه می فرماید :

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ) (یونس : ۵)

«خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است، و برای ماه منازلی معین کرده است تا شماره سال‌ها و حساب (کارها) را بدانید».

این موارد، جزو آیات آفاقی قرآن هستند که بر عظمت و وحدانیت خداوند دلالت دارد. که بوق دستگاه‌های تبلیغاتی غرب، از کشف آنها در سال‌های گذشته، به صدا درآمده است، در حالیکه قرآن کریم از هزار و چهارصد سال پیش آن را به صراحت و وضوح، بیان کرده است. پس ای انسان (سرگشته و شیدای غرب) به کجا می روی و به چه کس روی می آوری؟ آیا از تفکر در این آیات می گریزی؟

مصدر: کتاب شگفتی های خداوند در جهان آفرینش / دکتر محمد راتب نابلسی



دستگاه عرق سازی در انسان

انسان دستگاهی برای خنک سازی را داراست، که دانشمندان آن را دستگاه عرق ریزی نامیده‌اند، و این دستگاه همچون دستگاه خنک کردن و دستگاه تنظیم دما برای انسان می‌باشد. این دستگاه از یک میلیون غدد عرق ریز تشکیل شده است، و یک غده واحد از لوله‌هایی به طول دو میلی‌متر و قطر یک دهم میلی‌متر می‌باشد. این لوله‌ها بر خود تابیده و به پوست وصل شده‌اند، و به شیوه‌ای غیر مساوی بر سطح پوست پخش و تقسیم شده‌اند، در پیشانی، پاشنه پا، کف دست، و جاهای دیگر بدن فراوان می‌باشند، میانگین آنها در هر سانتی‌متر حدود سیصد غده عرق ریز می‌باشد. و هر غده‌ای به تنهایی دستگاه عرق ریز کاملی است، و این میلیون لوله اگر کنار هم چیده و به یکدیگر وصل گردند، طول آنها در بدن هر فرد به پنج کیلومتر می‌رسد، و در هر صد گرم عرقی که توسط سلول‌ها تراوش می‌گردد، نود و نه گرم آب و یک گرم مواد تجزیه شده، نمک، اوره و برخی مواد شیمیایی دیگر تراوش می‌کند، و انسان در هر بیست و چهار ساعت ششصد تا هزار گرم معمول بسیار فراوان تر باشد، و دلیل تراوش همیشگی آن، نرمی و رطوبت پوست می‌باشد، و اگر عرق ریزی نباشد نرمی و رطوبت [در پوست] یافت نگردد، و عرق ریزی سوپاپ اطمینانی برای ارتفاع دمای بدن می‌باشد، همانگونه که برخی ظروف بخاریز از ترس اینکه مبادا منفجر گردند دارای دریچه و سوپاپ اطمینان می‌باشند، بدن نیز دارای چنین سوپاپی است، اگر دمای انسان از میانگین آن بالا رود انسان می‌میرد، لذا سوپاپ اطمینان وجود دارد، تا هرگاه حرارت بدن از درون و یا حرارتی از بیرون بالا رود، این دستگاه‌ها آب فراوانی تراوش نمایند، حرارت را جذب نموده و تبدیل به بخار می‌گردد، و با این شیوه بر دمای معتدل پوست محافظت می‌شود.

از جمله کارهای عرق ریزی، دور انداختن، اوره، نرم کردن پوست، تنظیم دمای بدن می‌باشد. به همین خاطر برای از بین بردن آثار عرق ریزی و بوی نامطبوع آن می‌بایست به نظافت و پاک کردن بدن پرداخت، چون بدن ما دارای املاح و اسید اوره کامل می‌باشد - کما اینکه در ادرار نیز وجود دارد - و در همین زمینه گفته شده است:

(اغتسل ولو مدأ بدینار)

«گرچه آب هر مشت و پیمانه آن به یک دینار باشد، خود را بشوئید».

به علت از بین بردن آثار عرق ریزی، غسل جمعه به درجه واجب ارتقاء می‌یابد، و حق خداوند بر فرد مسلمان این است، که هر هفت روز غسل نماید کما اینکه از جابر روایت شده است که گفته است: پیامبر می‌گوید: غسل هر جمعه هر هفت روز بر مسلمان واجب است (۱) و نظافت از ایمان است، و با نظافت بوی نامطبوع عرق از بین رفته و رسوب‌های عرق بعد از تبخیر نیز از بین می‌رود، و سوراخ‌های پوست و دهانه‌های غدد عرق ریز گشوده می‌شوند.

(۱) احمد (۱۴۳۰۵) و ابن ابی شیبہ در المصنف (۵۰۰۷).

مصدر: کتاب شگفتی‌های خداوند در بدن انسان / دکتر محمد راتب نابلسی

اعضای بدن چگونه با سرما روبه‌رو می‌شود؟

این موجود بشری، همان موجودی که خداوند او را در زیباترین سیما آفریده است، چه کار می‌کند؟ و چنانچه به سرمای شدیدی گرفتار شود به چه چیزی تجهیز شده است؟ چگونه از خود دفاع می‌نماید؟ خداوند چه دستگاه‌هایی را در وی به ودیعت نهاده است تا با سرما مواجه شود؟



دانشمندان می گویند : پوست برای انسان مانند وزارت خارجه می باشد، تمام حوادث و رخدادهایی را که در اطراف و محیط پیرامون رخ داده باشد گزارش می دهند، در پوست مرکزی جهت گزارش و نقل یافته های مربوط به بالا رفتن هوا یا کاهش آن یافت می شود، پس هرگاه جو سرد شد، و مانعی نباشد تا از سرما جلوگیری نماید این موجود جاندار چه می کند؟ ظرفیت رگ ها و شرابین ها را تنگ می نماید، و خصوصاً رگ های سطحی، پس هرگاه درخشش و ظرفیت آنها تنگ گردید مقدار خونی که از آن به گردش در می آید نیز کم می گردد، و چون مقدار خون گردش در رگ ها کاسته شد پرتوافکنی گرمایی نیز کاهش می یابد و بدن حرارت ذخیره شده از سوختن مواد غذایی را نگهداری می کند.

نکته دیگر؛ غده هیپوفیز هورمونی را به طرف غده تیروئید می فرستد، و غده تیروئید به کار سخت پیچیده ای که تبدیل غذا به انرژی باشد می پردازد، غده هیپوفیزی پیام هورمونی را به غده تیروئید می رساند. تا به انرژی سازی بیفزاید، و حرارت چرخشی در بدن ایجاد گردد، چنانچه هورمون های موجود در خون را بررسی کنیم، می بینیم که مقدار آن مخصوصاً هورمون های صادر شده از غده هیپوفیز بالا رفته است، و به ازدیاد ساخت انرژی در بدن دستور می دهند.

انسان هم چنین با ابزار دیگری با سرما رویارویی می نماید، در سر انسان افزون بر دویست و پنجاه هزار مویی وجود دارد، که افزایش و کاهش می یابند، هر مویی دارای رگ، شریان، عصب، عضله، غده چربی و غده رنگ می باشد، هرگاه سرما به طرف فردی بیاید به موها پیام می رسد و موها راست [سیخ] می ایستند، و چون راست ایستادند، بیشتر از قبل هوای گرم را در خود پوشش می دهند.

این کاری است که ارگانسیم بدن - بدون اینکه انسان متوجه گردد - انجام می دهد، و بدون اینکه، به تنگی شرابین ها به واکنش غده هیپوفیز در مقابله با سرما یا از ازدیاد میزان انرژی سازی توسط غده تیروئید و افزایش مقدار قند در خون اطلاع داشته باشید، فرد لرزیده و موهایش راست می ایستند تا با سرما مقابله کنند.

(فتبارک الله أحسن الخالقین)

مصدر: کتاب شگفتی های خداوند در بدن انسان / دکتر محمد راتب نابلسی



بهداشت و سلامتی

یک فرمول برای تشخیص چاقی یا لاغری

یک کارشناس تغذیه و رژیم درمانی معتقد است: چاقی منشاء بسیاری از بیماری‌هاست و علت اصلی شیوع آن هم کم تحرکی است.

فرزاد بابایی گفت: چاقی علل مختلف و متنوعی دارد که مهمترین علت آن به شیوه زندگی و عادات غذایی فرد وابسته است.

وی افزود: تمایل و رغبت افراد به مرفه زندگی کردن سبب کم تحرکی و حتی عدم تحرک افراد شده است که این امر به نوبه خود خطر ابتلا به چاقی را زیاد خواهد کرد.

بابایی مصرف بالای کربوهیدرات‌ها را یکی از اصلی‌ترین علل چاقی افراد عنوان کرد و اذعان داشت: مصرف غذاهای حاضری و فست فودها بروز عارضه چاقی را تشدید می‌کند.

وی در ادامه مصرف بیش از حد شیرینی و تنقلات را از دیگر علل چاقی دانست و گفت: بهتر است خانواده‌ها به جای مصرف اینگونه مواد به مصرف انواع میوه و سبزی روی آورند، چرا که از این طریق نه تنها سلامتی خود را تضمین می‌کنند، بلکه از بروز عارضه چاقی نیز به نوبه خود پیشگیری می‌نمایند.

این کارشناس تغذیه کاهش سن بیماری‌های قلبی و رسیدن آن به حدود ۴۰ سال، بروز بیماری‌های سنگ کلیه، سنگ کیسه صفرا، نازایی در زنان، فشار خون بالا و دیابت را از جمله بیماری‌هایی دانست که چاقی بروز آن‌ها را تشدید می‌کند.

یک فرمول برای تشخیص چاقی یا لاغری

بابایی در ادامه به ارائه یک شاخص جهت تعیین وضعیت بدنی پرداخت و ابراز داشت: بر اساس شاخص توده بدنی (BMI) افراد می‌توانند با تقسیم وزن خود (بر حسب کیلوگرم) بر قد خود (بر حسب متر) به توان ۲، بفهمند که در وضعیت نرمالی هستند یا اضافه وزن و یا کاهش وزن دارند.

وی افزود: ارقام بین ۱۹ تا ۲۵ به عنوان رنج نرمال، اعداد بین ۲۵ تا ۳۰ چاقی درجه اول، ارقام بین ۳۰ تا ۳۵ چاقی درجه دوم و اعداد بالاتر از ۳۵ را چاقی مفرط و مخاطره انگیز به حساب می‌آیند.

بابایی گفت: بر اساس شاخص دیگر دور شکم خانم‌ها نباید بیشتر از ۸۸ سانتیمتر و دور شکم آقایان هم نباید بیشتر از ۱۰۲ سانتیمتر باشد.

وی در ادامه به شیوع چاقی در بین کودکان و نوجوانان اشاره کرد و اذعان داشت: کودکان چاق و تپل سالمتر از دیگر کودکان نیستند و تپل بودن کودکان نمی‌تواند الگوی خوبی برای سنجش سلامت افراد باشد.

وی افزود: کودکان و نوجوانان که در سنین پایین به اضافه وزن و چاقی مبتلا هستند، در دوران میانسالی به یکباره چاق می‌شوند.

مصدر: سایت خانواده خوشبخت www.BlestFamily.Com



علل کوتاهی قد در کودکان و راههای درمان آن

اولین مرحله رشد انسان دوران شیرخوارگی است که دو سال اول زندگی را شامل می‌شود. در بدو تولد قد متوسط نوزاد ۵۰ سانتی‌متر است. در دو سال اول زندگی ۳۰ تا ۳۵ متر افزایش قد دیده می‌شود که این میزان در سال اول بیشتر یعنی حدود ۲۵ سانتی‌متر است. این رشد سریع، ادامه رشد جنینی است و سرعت آن با افزایش سن کاهش می‌یابد. دومین مرحله رشد دوران کودکی از دو سالگی تا شروع بلوغ را دربرمی‌گیرد.

دومین مرحله رشد دوران کودکی از دو سالگی تا شروع بلوغ را دربرمی‌گیرد. در این دوران کودک هر سال پنج تا هفت سانتی‌متر قد می‌کشد که این رشد در نزدیکی رسیدن به سن بلوغ کاهش می‌یابد. سومین مرحله رشد دوران بلوغ است که طی این دوران یک جهش رشدی وجود دارد. در این مرحله پسران به طور متوسط ۲۵ تا ۳۰ و دختران ۲۰ تا ۲۵ سانتی‌متر قد می‌کشند.

طی دوران بلوغ سرعت رشد قدی ۸ تا ۱۴ سانتی‌متر در سال است. حداکثر جهش رشد در دختران پیش از شروع عادت ماهیانه است و پس از آن دختران به طور متوسط ۷ سانتی‌متر قد می‌کشند. در پسران نیز حداکثر جهش رشد در مراحل انتهایی تر بلوغ دیده می‌شود. با پیشرفت بلوغ به علت تولید و ترشح هورمون‌های جنسی، تدریجاً صفحات رشد استخوان بسته می‌شود و امکان افزایش قد پس از آن وجود نخواهد داشت. بنابراین این باور که تا ۲۵ سالگی قد می‌کشیم به‌طور کامل غلط است.

علل کوتاهی قد:

دو علت شایع برای کوتاهی قد وجود دارد. علت اول کوتاهی قد ژنتیک است. در این حالت کودک کوتاه قد است زیرا پدر و مادر کوتاه قد بوده‌اند. در این کودکان رشد طبیعی است و سن استخوانی کودک نسبت به سن تقویمی عقب نیست. سن استخوانی در واقع نشان‌دهنده سن بیولوژیک واقعی کودک است. به عنوان مثال اگر کودکی ۱۰ ساله، سن استخوانی هفت تا هشت ساله داشته باشد نشان‌دهنده یک اختلال یا بیماری در کودک است. کم‌کاری تیروئید، کمبود هورمون رشد، سوءتغذیه و بیماری‌های دستگاه گوارش می‌تواند عامل عقب افتادن سن استخوانی نسبت به سن تقویمی کودک باشد. دومین علت



شایع کوتاهی قد، تاخیر سرشتی در رشد است.

در این کودکان از سن دو سالگی کوتاهی قد دیده می‌شود و این در حالی است که پدر و مادر کوتاه قد نیستند. سرعت رشد کودک در سال تقریباً طبیعی است ولی سن استخوانی عقب است. در واقع قد کودک برای همان سن استخوانی مناسب است ولی نسبت به سن تقویمی، کوتاه است. بلوغ در این کودکان با تاخیر همراه است. علاوه بر این دو علت شایع، علل دیگری مانند بیماری عمومی مانند سوءتغذیه، کمبود ویتامین‌های دی و کلسیم که موجب نرمی استخوان می‌شوند، بیماری سلیاک که به حساسیت به پروتئین گندم منجر می‌شود، بیماری‌های مزمن مانند کم‌خونی، بیماری‌های التهابی و... نیز می‌توانند موجب کوتاهی قد شوند.

درمان کوتاهی قد:

پس از تشخیص علت کوتاهی قد باید درمان مناسب صورت گیرد. برای مثال اگر کم‌کاری تیروئید وجود دارد، باید درمان شود. تشخیص کمبود هورمون رشد تا زمانی که کم‌کاری تیروئید به طور کامل اصلاح نشود، امکان‌پذیر نیست. چون در حضور کم‌کاری تیروئید، ترشح هورمون رشد از غده هیپوفیز، کاهش می‌یابد. یا اگر سوءتغذیه وجود دارد باید اصلاح شود.



به این مفهوم که هورمون رشد به طور کافی ترشح می‌شود ولی نمی‌تواند اثر کند. یا اگر بیماری سلپاک وجود دارد، حذف مواد غذایی حاوی این پروتئین از رژیم غذایی ضروری است. در غیر این صورت درمان‌های دیگر موثر نخواهد بود. امروز هورمون رشد انسانی با استفاده از مهندسی ژنتیک ساخته می‌شود که قیمت بسیار گرانی دارد. مدت درمان با هورمون رشد که به صورت تزریقی انجام می‌شود بهتر است هر شب صورت گیرد. مدت درمان اغلب طولانی است و تا زمانی که رشد متوقف شود، درمان ادامه می‌یابد. در برخی موارد ممکن است درمان پس از یک تا دو سال قطع شود و ترشح هورمون رشد با پیشرفت بلوغ طبیعی شود.

درمان با هورمون رشد پس از تشخیص قطعی کمبود هورمون رشد تنها در صورتی موثر است که صفحات رشد استخوانی باز باشند. یعنی پیش از بلوغ یا اوایل بلوغ، در زمانی که صفحات رشد در حال بسته شدن هستند، درمان با هورمون رشد به هیچ وجه موثر نیست. برای بررسی تناسب قد کودک باید ارزیابی قد کودک به طور مرتب انجام شود.

درمان با هورمون رشد اغلب بدون عارضه است و به ندرت ممکن است موجب افزایش فشار داخل مغزی خوش‌خیم، التهاب لوزالمعده و تنگی کانال عصب در مچ دست شود. استفاده از هورمون رشد تا زمانی که صفحات رشد بسته نشده است می‌تواند در درمان کوتاهی قد میسر باشد. در برخی از کودکان ممکن است برای به تأخیر انداختن بلوغ برای بازماندن صفحات رشد از داروهای متوقف کننده بلوغ همزمان با هورمون رشد استفاده شود. رژیم غذایی مناسب به خصوص مصرف کافی پروتئین، مواد لبنی و میوه و ورزش مستمر در رشد قدی تأثیر موثری دارند، به خصوص در کودکانی که تحت درمان با هورمون رشد هستند.

مصدر: پایگاه اختصاصی بانوان مسلمان www.Ilafweb.com



خطبه های نماز جمعه

عنوان خطبه: از خداوند عافیت بخواهید
خطیب: دکتر سعود شریم

خطبه مسجد الحرام: جمعه ۶ ربیع الأول ۱۴۳۴ برابر با ۲۹ دی ۱۳۹۱

خطبه‌ی اول:

ستایش مخصوص خداوندی است که دارای عزت و جلال است، آمرزنده‌ی گناهان و پذیرنده‌ی توبه و سخت‌گیر است. عطا کننده‌ی هر نعمت و فضلی است و از بین برنده‌ی هر سختی و تنگنا. او را برای نعمت‌های فراگیر و گرم و وسیع و نعمت‌های بزرگش ستایش می‌گوییم و از ظاهر و درون گواهی می‌دهیم که معبودی به حق نیست جز الله و گواهی می‌دهیم که محمد بنده‌ی الله و پیامبر اوست که وی را بشارت دهنده و هشدار دهنده‌ای به سوی انس و جن، و دعوتگری به سوی وی و چراغی روشنگر قرار داده است. درود و سلام و برکات خداوند بر وی و بر اهل بیت نیک و پاک و صحابه و تابعین و کسانی باد که تا قیامت به نیکی از آنان پیروی نمایند...

اما بعد، ای مردم خود و شما را به تقوای الله - سبحانه و تعالی - سفارش می‌کنم که شما در این دنیا نیستید مگر ماموران مکلف که در معرض بلاها و سختی‌ها قرار می‌گیرید و نعمت‌ها یکی یکی به شما می‌رسد اما نعمتی نمی‌آید مگر آنکه دیگری می‌رود، رد پای از شما به جای نمی‌ماند مگر آنکه رد پای دیگری پاک می‌شود و چیز نوی به دست نمی‌آورد مگر آنکه چیزی دیگری کهنه می‌شود. ریشه‌هایی گذشته‌اند که ما شاخه‌های آنیم؛ با رفتن ریشه چه سود از بقای شاخه؟

{وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ} [رعد: ۲۶]

(و زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز بهره‌ای [اندک] نیست)

مردم به طور کلی محکوم به تلاش و سختی کشیدن هستند و خداوند نیز همه را در رنج آفریده است، چنانکه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «همه‌ی مردم شب را به صبح می‌رسانند؛ همه خود را به فروش می‌رسانند که برخی نفس خود را آزاد می‌کنند و برخی دیگر هلاکش می‌سازند».

از میان مردم برخی رنج می‌کشند و لذت می‌برند و برخی درد؛ برخی از سختی به حد ذلت می‌رسند و برخی به مرز طغیان، اما از میان همه‌ی این‌ها زیرک کسی است که راه گمراهی و سرکشی را پیش نگیرد و در هر دو حالت نفس خود را کنترل کند و آن را مجبور به ایستادن در برابر درگاه آفریدگار و مولای خود نماید و از او عفو و عافیت دین و دنیا و خانواده و مالش را بخواهد، زیرا ترجیح عافیت فطرتی است که خداوند در درون انسان‌ها قرار داده است و برای همین است که هیچکس بلا و درد را دوست ندارد مگر آن کسی که از مزاجی نامتوازن برخوردار است.

ارزش عافیت را درک نمی‌کند مگر کسی که در دین و دنیای خود آن را از دست دهد، زیرا اگر کسی به مدتی طولانی از آن برخوردار باشد ارزش آن را نخواهد دانست و هنگامی به اهمیت آن پی خواهد برد که آن را از دست دهد، و لباس عافیت از زیباترین لباس‌های دین و دنیا است که به واسطه‌ی آن خوشی دنیا و عاقبت نیک در آخرت به دست می‌آید.

بر همین اساس، مصطفی - علیه الصلاة والسلام - از روی رحمت بر امت خود و حرص بر هدایت آنان فرموده است: «از خداوند عفو و عافیت بخواهید زیرا کسی پس از یقین، چیزی با ارزش تر از عافیت به دست نیاورده است» [به روایت امام

احمد]

پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - تنها به گفتن همین سخنان برای امتش اکتفا نکرده بلکه با روش عملی و همیشگی خود بر آن تاکید نموده تا امت وی ارزش این نعمت بزرگ را بدانند. وی که درود و سلام خداوند بر او باد همیشه در دعایش می‌فرمود: «اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في دني وديني وأهلي ومالي...»



یعنی: «خداوندا من از تو عافیت را در دنیا و آخرت خواهانم. خداوندا من از تو عفو و عافیت را در دین و دنیا و در خانواده و مال، خواستارم...» [به روایت ابوداؤد و دیگران]

ابن جزری - رحمه الله - می گوید: «آنکه عافیت را به دست آورد در واقع همه چیزهایی را که از نظر باطن و ظاهر و دین و دنیا امیدش را دارد و دوست می دارد به دست آورده و از آنچه در دنیا از آن در هراس است محافظت شده است». عافیت، ارزشی است مطلق که قابل تجزیه نیست؛ برای همین کسانی که آن را محدود به عافیت بدن می دانند در اشتباهند. بنابراین هر کس تنها در پی عافیت و سلامت بدنی باشد و در جستجوی عافیت در دین خود نباشد در حق خود زیاده روی نموده و از راه راست منحرف شده است. و هر کس تنها در پی عافیت و سلامت در دین خود باشد و به فکر بدن خود نباشد به خود ستم نموده و چه بسا به سبب ضعف و سستی بدنی، دین داری اش نیز دچار سستی و ضعف شود. برای همین مومن قوی نزد خداوند بهتر و محبوب تر از مومن ضعیف است.

خوشبخت نیز - چنانکه ابن جوزی رحمه الله می گوید - کسی است که در برابر خداوند فروتنی نماید و از او عافیت و سلامت بخواهد، زیرا وی به هر حال عافیت مطلق را به دست نخواهد آورد، و بلا و سختی، ناگزیر است. برای همین است که انسان خردمند همیشه از خداوند عافیت را می خواهد تا آنکه عافیت و سلامتی بر همه امور و کارهایش غالب گردد. بندگان خداوند:

هر خردمندی که با دیدی بصیرت بنگرد متوجه خواهد شد که عموم مردم بیش از هر چیز به عافیت و سلامت بدن اهمیت می دهند و برای به دست آوردن این نعمت، وقت و تلاش صرف می کنند و همدیگر را به آن یادآوری نموده و از خداوند آن را خواهند خواست، اما در همین حال از ارزش عافیت در دین و سلامت آن از آفتها و ابتلاها غفلت می ورزند، زیرا ضعف در دین داری باعث ضعف افراد می شود.

هرگاه بنده از به دست آوردن عافیت در دین خود کم کاری نماید خود را در خطر هلاکت و سرگردانی قرار داده است، و مصیبت و زیان هنگامی بیشتر خواهد بود که انسان گناه خود را علنی کند، یعنی خداوند او را ببوشاند اما او خودش را رسوا سازد و از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - در حدیث صحیح وارد شده است که فرمودند: «همه امت من در عافیت اند مگر مجاهیران»، یعنی کسانی که گناه می کنند، سپس آن را علنی ساخته و برای مردم بیان می کنند. کمبود عافیت در دین با انحراف از شریعت خداوند است، که یا با طغیان شهوت حیوانی است که صاحب خود را به قهقرا می کشاند، و یا با طغیان شبهه ای در دین است که انسان را به انحراف کشانده و او را به صف دشمنان دین و باز دارندگان از راه خداوند ملحق می سازد.

پیامبر ما - صلی الله علیه وآله وسلم - ما را از عوامل از بین برنده عافیت در دین، بر حذر داشته و فرموده است: «فتنه هایی رخ خواهد داد که در آن نشسته، بهتر از ایستاده است و ایستاده، بهتر از رونده و رونده، بهتر از دنده؛ هر که با آن روبرو شود، هلاکش کند» [به روایت بخاری و مسلم].

و از جمله چیزهایی که پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - به حسن بن علی - رضی الله عنهما - یاد داده بود، این بود که در دعا و قنوتش بگوید: «اللهم اهدنی فیمن هدیت، وعافنی فیمن عافیت...» یعنی: «خداوندا مرا در میان کسانی که هدایت نمودی هدایت ده و در میان کسانی که عافیت دادی، عافیت عطا کن» [به روایت امام احمد و اصحاب سنن] از بزرگترین نمودهای فقدان عافیت در دین این است که انسان مفسد باشد نه مصلح، اهل مسخره باشد نه جدیت، و تیشه ای باشد برای ویران ساختن جامعه، نه عامل آبادی و بنا، و او را نیایی مگر در حال تمسخر یا در حال پی ریزی روش ها و سنت هایی که دین و فطرت خداوندی را مخدوش می سازد تا گناه خود و گناه کسانی را که تا قیامت به روش او عمل می کنند به دوش کشد.

در سنت نیز احادیثی وارد شده است که نشان دهنده نسبت دادن کارها به کسانی است که آن را نخستین بار در میان مردم جا انداخته اند و چنین کسانی تا روز قیامت گناه کار خود را که باعث شده است دیگران مرتکب اخلاص در شریعت خداوند شوند، بر دوش خواهند کشید. چنانکه رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - می فرماید: «کسی از روی ستم



کشته نمی‌شود مگر آنکه فرزند آدم بخشی از گناه آن را بر دوش خواهد داشت؛ زیرا او نخستین کسی بود که قتل را پایه‌ریزی کرد» [به روایت بخاری و مسلم].

خدا رحمت کند امام مالک را که یکی از شاگردانش را چنین نصیحت نمود: «مردم را بر دوش خود مگذار» یعنی گناه آنان را بر دوش مکش. و می‌فرماید: «با هر چه بازی می‌کنی، دینت را به بازی مگیر».

بنابراین بترسند کسانی که خستی بر ساختمان فتنه و فساد دین و اخلاق می‌افزایند، بترسند و برحذر باشند از اینکه بی‌آنکه بدانند، گناهان خود و همچنین گناهان کسانی که گمراه کرده‌اند بر دوش کشند.

و بترسند همه‌ی کسانی که فریب زرق و برق باطل را خورده‌اند، زیرا حق آشکار است و روشن، هر چند بر روی آن پرده کشند، و باطل، تاریک است و مبهم، و هر کس زیر پایش را بنگرد هیچگاه بر خار گام نخواهد گذاشت.

هر آنکه عافیت را به دست آورد خداوند را سپاس گوید زیرا هر کس در پی سلامت و عافیت باشد راه گمراهی در پی نمی‌گیرد و آن همچون دژی است محکم در سختی‌ها و انسان پس از یقین نعمتی بزرگتر از عافیت به دست نیاورده است. خداوند من و شما را به واسطه‌ی قرآن بزرگ برکت دهد و با آیات و ذکر حکیم سود رساند. آنچه را گفتم اگر صحیح بود از سوی خداوند و اگر خطا بود از نفس بود و از شیطان، و از خداوند آمرزش می‌خواهم که او بسیار آمرزنده است.

خطبه‌ی دوم:

ستایش مخصوص خداوند است برای احسان وی و سپاس شایسته‌ی اوست برای توفیق و امتنان‌اش و گواهی می‌دهم که معبودی به حق نیست مگر الله که واحد و بی‌شریک است و بزرگوار، و گواهی می‌دهم که محمد، بنده‌ی الله و پیامبر او و دعوتگر به سوی خشنودی اوست.

اما بعد:

بدانید که خواستن سلامت و عافیت در دین به این معنا نیست که انسان خواهان تن‌آسایی و نشستن و دست کشیدن از انجام نیکی‌ها است. آنچه واجب است، شایسته نیست که از آن دست کشیده شود، بلکه سلامت و عافیت‌خواهی در اماکن فتنه و ریا لازم است و همینطور در مواقعی که شناخت حق از ناحق سخت است که در چنین شرایطی، انسان آنچه را باعث شک و شبهه است ترک می‌کند و هر کس از شبهات دوری کند برای دین و آبرویش خواهان پاکی شده است و هر کس در شبهات افتاد در واقع در حرام افتاده است.

امام احمد - رحمه الله - می‌فرمود: «من کاری را اشکالی ندارد از ترس واقع شدن در کاری که اشکال دارد، ترک می‌کنم». برای همین است که اعتقاد اهل سنت و جماعت در مورد فتنه‌ها چنین است که هیچ چیز با سلامت و عافیت برابر نیست و در این شرایط، نشستن بهتر است، مگر آنکه با ادله‌ی شرعی واضح و صریح و صحیح، حق برای آنان آشکار شود که در این حال بدون تردید به یاری حق می‌شتابند.

برخی از اهل علم درباره‌ی داستان اصحاب کهف این سخن مفسران را نقل کرده‌اند که می‌گویند: «این داستان دلیلی است بر این حقیقت که هر کس با دین خود از فتنه‌ها بگریزد، خداوند نیز او را از آن‌ها محافظت می‌کند، و هر کس بر عافیت حریص باشد خداوند نیز او را سالم می‌دارد و هر کس به خداوند پناه ببرد، پناهِش می‌دهد...»

اما چیزی که باید از آن دوری گزید، فهم اشتباه برخی از نشستگان است که عافیت را بد می‌فهمند و به اشتباه به این سخن خداوند متعال استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ } [مائده: ۱۰۵]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید؛ هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند)

آنان به اشتباه گمان می‌کنند معنای این آیه، ترک امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح کردم و بیان سخن صحیح در هنگام فتنه‌ها است که این منظور از سخن خداوند متعال نیست، چنانکه ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - بیان می‌دارد.



بلکه معنای صحیح این آیه چنین است که اگر انسان به راه هدایت رود و به وظایفی که خداوند در مورد دیگران بر عهده‌ی او نهاده است یعنی راهنمایی آنان به سوی حق و هشدار دادن آنان در مورد باطل، عمل نماید، در این صورت گمراهی دیگران هیچ زبانی برای او نخواهد داشت، زیرا هدایت به دست خداوند است و بر عهده‌ی انسان نیست مگر رساندن حق...

و در پایان بر بهترین انسان‌ها محمد بن عبدالله، صاحب حوض کوثر و مقام شفاعت، درود و سلام فرستید که خداوند شما را به آن امر نموده و فرموده است:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا} [احزاب: ۵۶]

خداوند بر بنده و پیامبر محمد درود و سلام و برکت و فزونی ارزانی دار و از چهار خلیفه‌ی وی: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و از دیگر صحابه‌ی پیامبر محمد - صلی الله علیه وسلم - و از تابعین و کسانی که تا قیامت به نیکی از آنان پیروی نمایند راضی و خشنود باش و همچنین از ما به همراه آنان خشنود باش از مهربان‌ترین مهربانان.

خداوند اسلام و مسلمانان را عزت عطا کن، خداوند اسلام و مسلمانان را عزت عطا کن و شرک و مشرکان را خوار گردان. خداوند دینت را و کتابت را و سنت پیامبر و بندگان مومن را یاری ده.

خداوند غصه‌ی غصه‌داران و سختی‌دیدگان مسلمان را از بین ببر و وام‌داران را ادا کن و بیماران ما و بیماران مسلمان را به رحمت خود شفا ده.

خداوند ما از تو عفو و عافیت را خواهانیم. خداوند ما از تو عفو و عافیت را در دین و مال و خانواده‌ی خود خواهانیم ای دارای جلال و بزرگواری، ای حی و ای قیوم.

خداوند ما را در سرزمین‌هایمان در امن و امان بدار و مسئولان ما را اصلاح نما و مسئولیت‌های ما را بر عهده‌ی کسانی قرار ده که تقوای تو را پیشه ساخته و در پی خشنودی تو باشند.

خداوند برادران و خواهران مستضعف ما را در هر جا که هستند یاری ده. خداوند آنان را در هر جایی که هستند یاری ده و آنان را بر ستمگران پیروز گردان. خداوند آنان را بر دشمنان‌شان و دشمنان یاری ده. خداوند کار دشمن آنان را پست گردان. خداوند پیروزی آنان را پیروزی عاجل عطا کن، ای مهربان‌ترین مهربانان، ای دارای جلال و بزرگواری.

خداوند، ای الله که معبودی به حق جز تو نیست؛ تو بی‌نیازی و ما نیازمندانیم. باران را بر ما نازل گردان و ما را از نومیدان مگران، باران را بر ما فرو ریز و ما را از نومیدان مگردان. خداوند ما آفریده‌ای از آفریدگان توایم، پس به واسطه‌ی گناهانمان فضلت را از ما دریغ مدار.

{پروردگارا ما را در دنیا و در آخرت نیکی عطا کن و از عذاب آتش دور گردان} [بقره: ۲۰۱]

پاک و منزله است پروردگار تو، پروردگار عزت از آنچه به دروغ وصفش می‌کنند و سلام بر پیامبران و آخر سخن اینک: الحمد لله رب العالمین.



عنوان خطبه: دنیا را برای آخرت غنیمت بشمار

خطیب: دکتر علی الحدیفی

خطبه مسجد نبوی شریف: جمعه ۱۳ ربیع الاول ۱۴۳۴ برابر با ۶ بهمن ۱۳۹۱

خطبه اول:

سپاس خداوند را که همه چیز را آفرید و به دقت اندازه گیری نمود او که شب را به روز درمی پیچد و روز را به شب درمی پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد که هر کدام تا مدتی معین روانند؛ آگاه باش که او همان شکست ناپذیر آمرزنده است} [زمر: ۵]

پروردگارم را سپاس و ستایش می گویم و به سوی او بازگشته و از او آمرزش می خواهم و گواهی می دهم که معبودی به حق نیست جز الله که واحد و بی شریک است و یگانه است و شکست ناپذیر، و گواهی می دهم که پیامبر و سرور ما محمد، بنده او و پیامبر برگزیده اش است. خداوند بر بنده و پیامبرت محمد و بر اهل بیت و یاران متقی و نیک وی درود و سلام و برکت ارزانی دار.

اما بعد: تقوای خداوند را آنگونه که شایسته است پیشه سازید و به ریسمان محکم اسلام چنگ زنید که هر کس تقوای او را پیشه ساخت از بدی ها و مهملکات در امان ماند و از عقوبت عافیت یافت و در آخرت خشنودی پروردگا و بهشت را به دست آورد.

بندگان خداوند:

پروردگار شما - عزوجل - این زندگی دنیا را خانه ای عمل قرار داده است که همه در آن اجل و مهلت معینی دارند و آخرت را خانه ای جزا و پاداش کارهایی قرار داده است که در این دنیا انجام داده ایم؛ اگر نیک بود نیکی و اگر بد بود بدی. خداوند متعال فرموده است:

{وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى} [نجم: ۳۱]
(و هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است از آن الله است تا کسانی را که بد کرده اند به [سزای] آنچه انجام داده اند کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی پاداش دهد)
و فرموده است:

{إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا} [كهف: ۷]
(در حقیقت ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند)
خداوند نیز مردم را با مخلوقاتی که در اختیار و سلطه ی آنان قرار داده و با اسبابی که در اختیارشان نهاده است، برای رسیدن به هدفشان یاری داده است. خداوند متعال می فرماید:

{أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسَخَّ عَلَيْنِمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً} [لقمان: ۲۰]
(آیا ندانسته اید که الله آنچه را که در آسمان ها و آنچه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است)

و فرموده است:

{اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ فِيهِ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ} (۱۲) {وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ} [جاثیه: ۱۲-۱۳]

(الله همان کسی است که دریا را به سود شما رام گردانید تا کشتی ها در آن به فرمانش روان شوند و تا از فزون بخشی او [روزی خویش را] طلب نمایید و باشد که سپاس دارید (۱۲) و آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد همه از اوست قطعاً در این [امر] برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است)
و فرموده است:



وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ (۳۲) وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ (۳۳) وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ {ابراهیم: ۳۲-۳۴}

(و رودها را برای شما مسخر کرد (۳۲) و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت (۳۳) و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت الله را شماره کنید نمی توانید آن را به شمار در آورید قطعا انسان ستم پیشه‌ی ناسپاس است)

اگر انسان اندیشه کند و عبرت گیرد و هدایایی را که خداوند برای او آماده ساخت است و منزلتی را که برای او در نظر گرفته و او را برای انجام نیکی‌ها و ترک بدی‌ها یاری داده است، و بداند که خانه‌ی آخرت، خانه‌ی ابدیت است که یا خوشی ابدی است و یا عذابی دردناک؛ اگر انسان این را بداند وقت خود را از دست نمی‌دهد و به آن اهمیت می‌دهد و مدت زمان زندگی خود را با انجام کارهای نیک و دنیای خود را با عمل به شرع حنیف آباد می‌سازد...

هیچ خیری در دنیای کسی نیست که دین بر آن حاکم نیست و هیچ برکتی در زندگی کسی نیست که اسلام بر آن چیره نباشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا (۱۸) وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (۱۹) كُلًّا نُمِدُّ هُوَآءًا وَهَؤَآءًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا {اسراء: ۲۰-۱۸}

(هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می‌دهیم آنگاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد برای او مقرر می‌داریم (۱۸) و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد آنانند که تلاش آنها مورد حق شناسی واقع خواهد شد (۱۹) هر دو [دسته‌ی] اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است)

و می‌فرماید:

فَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ {توبه: ۵۵}

(اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیارند جز این نیست که الله می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله‌ی این‌ها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود)

و می‌فرماید:

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ {اعراف: ۳۲}

(بگو زیورهای را که الله برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و روز قیامت [نیز] خاص آنان می‌باشد) آیا هیچ عاقلی در این حقیقت شک دارد که زندگی دنیای متاعی زائل و لذتی زودگذر است؟! اگر کسی از این حقیقت غافل است بهتر است از گذشتگان عبرت گیرد که شرح حال آنان عبرتی برای خردمندان است.

حال ای خردمند! اگر این سخن خداوند متعال برایت آشکار است که می‌فرماید:

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ {اعلی: ۱۷-۱۶}

(بلکه زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید (۱۶) [در حالی که] آخرت بهتر و ماندگارتر است)

اگر این را دانستی برای آخرتی که ماندگار است کار کن و به هدف به دست آوردن آن خوشی بی‌مانع از بین نرفتنی تلاش کن تا از آتش شدید جهنم و قعر عمیق آن و غذای اهل آن که زقوم است و نوشیدنی آنان که حمیم و چرک و خونابه است، نجات یابی. خداوند متعال فرموده است:

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱) كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ {حج: ۲۲-۱۹}



و کسانی که کفر ورزیدند جامه‌هایی از آتش برایشان بریده شده است [و] از بالای سرشان آب جوشان ریخته می‌شود (۱۹) آنچه در شکم آنهاست با پوست [بدن]شان بدان گذاخته می‌گردد (۲۰) و برای [وارد کردن ضربت بر سر] آنان گرزهایی آهنین است (۲۱) هر بار بخواهند از [شدت] غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می‌شوند [که هان] بچشید عذاب آتش سوزان را)

از انس بن مالک - رضی الله عنه - روایت است که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «خوش گذران‌ترین جهنمی از اهل دنیا را می‌آورند و او را در آتش یک غوطه می‌دهند، سپس به او گفته می‌شود: ای فرزند آدم! آیا هرگز خیری دیده‌ای؟ آیا هیچ خوشی‌ای بر تو گذشته است؟ می‌گوید: نه ای پروردگار! به خدا سوگند هیچ خوشی‌ای ندیده‌ام. و سختی دیده‌ترین بهشتی از اهل دنیا را می‌آورند و در بهشت یک غوطه می‌دهند، سپس به او می‌گویند: ای فرزند آدم! آیا سختی‌ای دیده‌ای؟ آیا هرگز با ناخوشی‌ای مواجه شده‌ای؟ می‌گوید: نه ای پروردگار! به خدا سوگند که [تاکنون] هیچ ناخوشی و سختی‌ای ندیده‌ام» [به روایت امام مسلم] بندگان خداوند:

خیر و نیکی‌ای که نزد خداوند است جز با طاعت او به دست نمی‌آید. بدانید که کالای خداوند گران است، بدانید که کالای خداوند، بهشت است.

مدت زمان عمر انسان، همان سرمایه‌ی تجارت اوست که اگر آن را در انجام نیکی‌ها به کار گیرد خوشبخت می‌شود و اگر آن را در بیهودگی و کارهای حرام هدر دهد بدبخت می‌شود. شایسته‌ترین انسان‌ها برای به دست آوردن زندگی پاک و سودمند و مبارک کسانی‌اند که در زندگی خود به پیامبر هدایت - صلی الله علیه وسلم - اقتدا نمایند، زیرا راه و روش پیامبر ما محمد - صلی الله علیه وسلم - کامل‌ترین روش‌ها است چنانکه خود در خطبه‌اش می‌فرماید: «همانا بهترین سخن، کلام خدا است و بهترین راه و روش، راه و روش محمد است و هر بدعتی گمراهی است» [به روایت مسلم از حدیث جابر رضی الله عنه]

بنابراین هر کس در زندگی خود به روش سرورمان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - اقتدا نمود همه‌ی خیر و نیکی و بهشت‌های پرنعمت را به دست آورده است اما هر کس هدایت پیامبر را از دست دهد همه‌ی خیر و نیکی را از دست داده است و هر کس بخشی از آن را از دست دهد به همان اندازه خیر و نیکی از دست او رفته است. یکی از اصحاب - رضی الله عنهم - می‌گوید: «ما سیرت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - را به فرزندانمان یاد می‌دادیم چنانکه به آنان قرآن را تعلیم می‌دادیم».

هدف آنان اقتدای به رسول خدا - علیه الصلاة والسلام - بود که در واقع به این هدف دست یافتند و اینگونه بهترین امتی شدند که بر مردم خارج گردیدند.

اگر هر مسلمانی پایبندی خود به سنت پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - و عمل به راه و روش او در عبادات و معاملات و اخلاص و یاری دین و استقامت در همه‌ی احوال، مورد آزمایش قرار دهد، به کوتاهی‌ها و تقصیرات خود در کارهایش پی برده و به یاری خداوند آنچه را از دست داده است جبران خواهد کرد و در همه‌ی کارهایش به راه راست خواهد رفت. شایسته است انسان مسلمان از هدر دادن عمر خود در غفلت و روی گردانی از علم و نافع و عمل صالح، و مشغول شدن به آنچه در دین و دنیا به سود او نیست، دوری کند؛ به ویژه جوانانی که نیازی شدیدتری به حفظ دین و اخلاق پاک خود و آینده‌شان دارند.

زیرا هر مرحله‌ای از مراحل زندگی انسان تحت تاثیر مرحله‌ی قبل است و مضرترین چیز - به ویژه برای جوانان - پی‌گیری سایت‌های زیانبار در اینترنت است که باعث ویرانی اخلاق اسلامی و تاثیر پذیری از اینگونه پایگاه‌های فاسد می‌شود. همچنین مطالعه‌ی کتاب‌های الحاد و فساد و دوستی با بدان و اهل شهوت و گناهان، و هدر دادن وقت خود با سریال‌های ماهواره‌ای که مانع خیرند و بدی‌ها و حرام‌ها را زیبا جلوه می‌دهند.

از دیگر عادت‌های زیان‌بار، عادت به شب‌نشینی و نخوابیدن در شب و خواب روز است؛ زیرا این عادت زیان‌بار باعث



تغییر طبیعت انسان می شود که غالباً در بیکاری و فراغت رخ می دهد. هر کس این راه و روش را در پیش گرفت تولیدش کم می شود و دچار افت تحصیلی می شود. بسیاری از جوانان به سبب همین عادت از درس و تحصیل باز می مانند و بسیاری از این افراد دچار بیماری های بدنی و روانی می شوند. اخلاق کسانی که به این عادت ادامه دهند بد می شود و صبر و تحمل شان کم شده و در انجام وظایف خود دچار اشکال خواهند شد. شیاطین بر چنین کسانی تسلط می یابند زیرا تسلطی که شیطان در شب بر انسان دارد در روز ندارد.

خواب روز به جای شب باعث تباهی عمر و منافع انسان می شود و چه بسا همین شب نشینی ها انسان را به سوی مواد مخدر و انحراف و ترک نماز بکشاند.

قضایای جوانان بسیار است که راه درمان همه ی آن ها پایبندی به روش سرور ما محمد - صلی الله علیه وسلم - است. همچنین بر پدران و مادران و خردمندان جامعه لازم است که الگویی نیک برای جوانان باشند زیرا آنان تنها می توانند از کسانی که می بینند الگو گیرند و نه تنها با اطلاع از سیرت صالحان گذشته.

همچنین شایسته است همه با هم در راه استقامت و پایبندی بر دستورات خدا و رسولش همکاری کنیم. چنانکه رسول خدا - علیه الصلاة والسلام - می فرماید: «مثال مومنان در دوستی و مهربانی و عطفی که میان همدیگر دارند همانند یک بدن است که اگر یک عضو آن به درد آید دیگر اعضای آن نیز با بی خوابی و تب با آن هم دردی می کنند».

خداوند متعال می فرماید:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸) وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ } [حشر: ۱۸-۲۰]

(ای کسانی که ایمان آورده اید از الله پروا دارید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از الله بترسید در حقیقت الله به آنچه می کنید آگاه است (۱۸) و چون کسانی مباشید که الله را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد. آنان همان نافرمانانند (۱۹) دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند بهشتیانند که کامیابانند)

خداوند برای من و شما در قرآن عظیم برکت نهد و با آیات و ذکر حکیم و سنت سید المرسلین سود رساند. این سخن را گفته و برای خود و شما و دیگر مسلمانان از خداوند آمرزش می خواهیم.

خطبه ی دوم:

ستایش مخصوص خداوند و الامر تبه ی بزرگ است. او که هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند. پروردگار ما صاحب نعمت و فضل است و ثنای نیک از آن اوست. هر کس را بخواهد مورد آمرزش قرار می دهد و از هر کس که بخواهد توبه می پذیرد و او بسیار آمرزنده و مهربان است. و گواهی می دهم که معبودی به حق نیست جز الله که واحد و بی شریک و شکست ناپذیر و حکیم است و گواهی می دهم که پیامبر و سرور ما محمد، بنده ی او و پیامبرش است که رحمتی فرستاده شده برای جهانیان است. خداوند بر بنده و پیامبرش محمد، و بر اهل بیت و یاران متقی او درود و سلام فرست.

اما بعد:

در پنهان و آشکار تقوای خداوند را پیشه سازید تا کارهایتان را به صلاح آورد و فرجامتان را نیک گرداند. ای مسلمانان:

نعمت های آشکار و پنهان خداوند را به یاد آورید و با انجام فرائض و مستحبات - در حد توان - به شکر آن بپردازید، زیرا شکر خداوند به جای نمی آید مگر با انجام طاعت او و ترک معصیت اش.

پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - ما را آگاه ساخته است که عافیت در آغاز این امت قرار داده شده است و آخر آن با بلا و سختی مواجه خواهد شد. عافیت در آغاز این امت به سبب پایبندی آنان به سنت بود، شما نیز به سنت پیامبرتان - صلی



الله علیه وسلم - پایبندی نمایید تا خداوند از هر بلایی محفوظتان دارد، و بلای آخر این امت نیست مگر به سبب کاری که خود مردم انجام داده‌اند.

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - ما را به سوی نجات از بدعت‌ها و محرمات و به دست آوردن درجات والا راهنمایی کرده و فرموده است: «شما را به تقوای خداوند و شنیدن و اطاعت کردن سفارش می‌کنم، حتی اگر برده‌ای بر شما امیر شود، زیرا هر که از شما زندگی [طولانی] یابد اختلاف بسیاری خواهد دید؛ بنابر این به سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته چنگ بزنید و آن را با بن دندان بگیرید و وای بر شما از امور نوساخته [در دین]، زیرا هر بدعتی گمراهی است» [به روایت ترمذی از حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه].
بندگان خداوند:

{همانا الله و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید [شما نیز] بر وی درود و سلام فرستید} [احزاب: ۵۶]

در این سخن خداوند متعال چنان اجر بزرگی نهفته است که کس توانایی به دست آوردن آن را ندارد مگر آنکه خداوند عزوجل قادرش سازد و رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «هر کس بر من یک درود فرستد، خداوند به واسطه‌ی آن بر وی ده درود خواهد فرستاد».

پس بر سرور پیشینیان و آیندگان درود و سلام فرستید. خداوند بر محمد و بر آل محمد درود فرست چنانکه بر ابراهیم و بر آل ابراهیم درود فرستادی؛ همانا تو ستوده شده و باعظمتی.

خداوند بر پیامبر ما محمد و بر اهل بیت و همسران و ذریه‌اش درود و سلام فرست و از همه‌ی صحابه‌ی وی و از تابعین و کسانی که تا قیامت به نیکی از آنان پیروی نمایند راضی و خشنود باشد. خداوند همچنین از خلفای راشدین، آن امامان هدایت: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و از دیگر صحابه‌ی پیامبر و همچنین از ما با کرم و احسان و رحمتت راضی و خشنود باش از مهربان تری مهربانان.

خداوند اسلام و مسلمانان را عزت عطا کن و کفر و کافران را خوار گردان. خداوند شرک و مشرکان را ذلیل گردان و دشمنانت، دشمنان دین را نابود ساز ای پروردگار جهانیان.

خداوند این سرزمین و دیگر سرزمین‌های مسلمان را در امنیت و رفاه بدار ای پروردگار جهانیان.

خداوند سرزمین ما را از هر بدی و شری حفظ نما. خداوند ما و همه‌ی مسلمانان را از هر آنچه باعث خشم تو است

محافظت نما. خداوند نعمت پایبندی به سنت پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - را به ما و همه‌ی مسلمانان ارزانی دار و همه‌ی ما را از شر بدعت‌ها که عامل ویرانی دین هستند حفظ نما.

خداوند ما را در سرزمین‌هایمان ایمن گردان و مسئولان ما را اصلاح نما.

خداوند ما را از تو برای درگذشتگانمان و درگذشتگان همه‌ی مسلمانان مغفرت می‌خواهیم.

خداوند از تو بارانت را خواهانیم. خداوند ما را باران عطا کن ای پروردگار جهانیان. همانا تو بر هر کاری توانایی.

خداوند از تو مسألت داریم سختی و بلا و تنگنایی را که بر برادران و خواهرانمان در شام نازل شده است از آنان دفع نمای. خداوند سختی‌شان را از آنان بردار. خداوند شر دشمنان اسلام را آنطور که خود می‌دانی از سرشان کم کن.

خداوند زیان و سختی‌ها و مصیبت‌هایی را که بر آنان نازل شده است از آنان بردار.

خداوند گرسنه‌شان را سیر گردان و بی‌لباس‌شان را بیوشان و فقیرشان را بی‌نیاز گردان ای پروردگار جهانیان. خداوند

آنان را به هیچ کس از بندگان موقوف نگردان. خداوند هر سختی و بلایی که بر آنان نازل شده است، تنها توسط تو از آنان برداشته می‌شود.

خداوند تو از همه‌ی کسانی که در حق‌شان ستم روا داشتند و باعث آزار آنان شدند انتقام بگیر. خداوند عذاب نزدیک خود

را بر آنان نازل گردان. همانا تو بر هر کاری توانایی. خداوند آنان را عبرت دیگران بگردان...

{پروردگارا ما را در دنیا و در آخرت نیکی عطا کن و از عذاب آتش دور بدار} [بقره: ۲۰۱]



بندگان خداوند:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْفُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ { [نحل: ۹۱-۹۰]

خداوند بزرگ را یاد کنید تا شما را یاد کند و او را برای نعمت‌هایش سپاس گویند تا شما را افزون دهد و همانا یاد الله بزرگتر است و الله به آنچه می‌کنید آگاه است.

مصدر: سایت نور اسلام IslamTape.Com

خطبه نماز جمعه زاهدان

تمام احکام شریعت در جهت منافع بشر قرار دارند

جمعه ۲۰ بهمن ۱۳۹۱

مولانا عبدالحمید در خطبه‌های نماز جمعه اهل سنت زاهدان به بیان فواید و حکمت‌های احکام اسلامی پرداخت و تمام احکام شریعت اسلام را در جهت منافع بشر عنوان کرد.



خطیب جمعه اهل سنت زاهدان خاطر نشان کرد: اگر انسان در احکام الهی بیندیشد درمی‌یابد که در همه آنها سود و نفع انسان موجود است. خداوند متعال با وضع این احکام می‌خواهد انسان را به کمال و قرب خویش رسانده و در نهایت او را به یک موجود بهشتی تبدیل کند. در تمام احکام شریعت و دستورات الهی منافع انسان و جامعه در نظر گرفته شده است. خداوند متعال در هیچ یک از احکام، حتی در خلق کردن انسان، نفع خویش را مد نظر قرار نداده است، زیرا خداوند از نیاز و احتیاج پاک و مبرا است؛ نه به انسان نیاز دارد، نه به فرشتگان و جن‌ها. خداوند متعال هر چیزی را بخواهد اجرا می‌کند. خداوند به همین اراده خویش در قرآن اشاره کرده و می‌فرماید: «إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [نحل: ۴۰] هیچ مانعی در مقابل اراده خداوند وجود ندارد.

ایشان در ادامه تاکید کرد: تمام احکامی که الله تعالی دستور به انجام آنها داده است و هر آنچه از انجام آنها منع کرده و بر حذر داشته همه و همه برای نفع انسان و دفع ضرر از او بوده است، زیرا محرّمات و آنچه انسان از انجام آنها منع شده است در اخلاق و همچنین در صحت و سلامت جسمی انسان تأثیر منفی دارند. لذا هر آنچه در عافیت ظاهری و جسمی و



عاقبت معنوی و روحی انسان اثر منفی می گذارند در اسلام حرام قرار داده شده اند. خداوند متعال بریدن بدن با چاقو و یا سوزاندن آن و حتی سوزن زدن بدون عذر مثل خالکوبی و غیره را حرام قرار داده است، زیرا جسم و بدن انسان با آن معذب و دردمند می شود. همچنین خداوند هر چیزی که معنویت انسان را خدشه دار کرده و به آن آسیب می رساند حرام قرار داده است. بسیاری از مسائل مانند دروغ، غیبت، عهدشکنی، وعده خلافی و... نیز در اسلام ممنوع شده اند، که این مسایل هم در امور معنوی و هم در امور مادی و دنیوی انسان تأثیر منفی می گذارند. اگر انسان عاقل اندکی در آنها تأمل کند به وضوح درمی یابد که این قبیل اعمال ناشایست چقدر در وجهه اجتماعی فرد تأثیر منفی می گذارند؛ دروغ موجب سلب اعتماد از انسان می شود و اگر شخصی که یک بار دروغ گفته، راست هم بگوید دیگر کسی از او نمی پذیرد و آبرو و شخصیت این فرد در جامعه خدشه دار می شود.

اعتقاد به وحدانیت خدا انسان را به عالم قدس و ملکوت نزدیک می کند خطیب جمعه اهل سنت زاهدان در ادامه، ایمان و اعتقاد به وحدانیت خداوند را سبب دگرگونی در زندگی انسان توصیف کرد و اذعان داشت: بین انسانی که وحدانیت خدا را قبول دارد و کسی که خداوند متعال را باور ندارد تفاوت بسیار زیادی وجود دارد، زیرا اساس قبولی اعمال انسان، اعتقاد صحیح است و اعمال مؤمن به خاطر همین اعتقاد صحیح مورد قبول پروردگار قرار می گیرد و اعمال خیر فرد مشرک به خاطر عدم اعتقاد صحیح از بین رفته و تباه می شوند. اگر انسان به رسالت انبیاء و آخرت و معاد معتقد باشد تحولات بسیار زیادی در زندگی وی رخ می دهد و زندگی او دگرگون می شود، زیرا انسانی که به قرآن و سنت پیامبر معتقد باشد و روز جزا و معاد را باور داشته باشد دیگر خود را فردی آزاد تصور نمی کند که هر چه بخواهد انجام دهد.

ایشان ادامه داد: پیروزی و موفقیت انسان در اعتقاد صحیح قرار داده شده است. همچنین در مسائل عملی مثل نماز، روزه حج و... منفعت انسان در نظر گرفته شده است و الله تعالی در این مسائل هیچ منفعت و سودی برای خود در نظر نگرفته است، بلکه تمام این عبادت‌ها برای این است که انسان وارسته شود و به فرشتگان و عالم قدس نزدیک شده و با عالم ملکوت ارتباط برقرار کند. تنها چیزی که در این مسائل خداوند از انسان خواسته، اخلاص است که سبب خشنودی و رضایت پروردگار از انسان می شود. وقتی جهت قبله رو می کنیم و پیشانی را به خاک می مالیم و خداوند عظیم را سجده و تعظیم می کنیم و هنگامی که قربانی را ذبح می کنیم و خون آن به زمین می ریزد، این اخلاص انسان است که به آسمان عروج کرده و خداوند را خشنود می کند. خداوند می فرماید: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ» [حج: ۳۷] تقوی، خداترسی، ادای احترام و ادب و اخلاص انسان نسبت به پروردگارش است که به خدا می رسد و سبب خشنودی و رضایت خداوند می شود.

مولانا عبدالحمید در ادامه همین مطلب افزود: رحمت‌های الهی زمانی تحریک می شوند و بر انسان نازل می شوند که انسان با محبت و اخلاص خداوند را تعظیم کند. هر گاه انسان متوجه الله تعالی می شود، رحمت و عطوفت پروردگار و رأفت الهی تحریک می شود و سبب توجه خداوند به انسان می شود و وقتی انسان دست عاجزی و نیاز به سوی خداوند دراز می کند اجابت خداوند را تحریک می کند.

ایشان در پایان این بخش از سخنان خود، نماز جمعه را از جمله عبادت‌های اجتماعی برشمرد که حکمت‌های فراوانی در آن نهفته است که طبق آنچه در احادیث رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است، اجر شرکت در آن با یک عمره مقبول برابری می کند.

پایداری نظام اسلامی در گرو همراهی جمهوری مردم است

مولانا عبدالحمید در بخش دوم سخنان خود، با اشاره به سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، "حکومت تک جناحی، تک مذهبی و تک قومی" را در ایران ناموفق توصیف کرده و پایداری نظام اسلامی را در گرو "همراهی جمهوری مردم" با این



نظام دانست.

ایشان اظهار داشت: سی و چهار سال پیش ملت ایران یک صدا و متحد خواستار برچیدن بساط استبداد و دیکتاتوری از کشور شدند. خواسته همه ملت ایران در انقلاب بهمن ۵۷ این بود که مردم بر سرنوشت خود حاکم شوند و مقدرات ملت در دست یک نفر نباشد.

مولانا عبدالحمید افزود: انقلاب اسلامی که برای استقرار حاکمیت مردم بر سرنوشت کشور با حمایت اکثریت قاطع مردم ایران به پیروزی رسید، برای ما مایه عزت و بیداری سیاسی و اجتماعی بود. یکی از مهم ترین دستاوردهای این انقلاب احیای روحیه آزادی خواهی و آزادی طلبی بود. آزادی خواهی مایه صعود و عزت و نشان زندگی ملت هاست و بردگی مایه ذلت و ننگ بشریت است.

امام جمعه اهل سنت زاهدان گفت: اکنون پس از سی و چهار سال، زمان آن فرا رسیده است که دستاوردها، منافع و مشکلات انقلاب مورد تحلیل و بررسی قرار بگیرند. روزی که در ایران انقلاب شد همه مردم با انقلاب همسو بودند؛ حال بررسی کنیم که آیا همچنان همه مردم با انقلاب همراه هستند یا انقلاب ریزش هایی هم داشته است. آیا ما مسبب ریزش و جدایی عده ای از انقلابیون شده ایم یا آنان خودشان از انقلاب جدا شده اند؟ خواسته ها و مطالبات جدانشدگان از انقلاب نیز باید مورد بررسی قرار بگیرد. راه بقا و استمرار انقلاب و نظام در این است که باید انتقادات و دیدگاه های منتقدان و مخالفان شنیده شود و در صورتی که سخنی غیرمنطقی دارند باید آنان را قانع کنیم و اگر سخنشان درست است باید تن به خواسته های منطقی و معقول بدهیم.

مولانا عبدالحمید در ادامه گفت: حکومت تک جناحی، تک مذهبی و تک قومی در ایران هرگز جواب نداده است. پایداری نظام اسلامی در گرو همراهی جمهوری مردم است.

وی با اشاره به نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری گفت: انتخابات نباید منحصر به یک جناح باشد بلکه باید انتخاباتی ملی و آزادانه در کشور برگزار شود. منظور از انتخابات آزادانه، برگزاری بدون کنترل های لازم قانونی نیست، بلکه مراد آن است که باید در تأیید صلاحیت ها به قدری سعه صدر وجود داشته باشد که همه جناح ها، گرایش ها و اقوام بتوانند در انتخابات مشارکت کنند.

مولانا عبدالحمید افزود: البته من امیدی به تأیید صلاحیت اهل سنت در انتخابات ندارم، اگر چه این حق اهل سنت است که باید بتوانند در همه عرصه های سیاسی و اجتماعی کشور حضور داشته و مشارکت نمایند. این یکی از بزرگ ترین اشتباهات تدوین کنندگان قانون اساسی بود که گفتند رئیس جمهور حتماً باید شیعه باشد. همه ما ملت ایران هستیم و این کشور متعلق به همه اقوام و مذاهب است و نباید تفاوتی بین شیعه و سنی، کرد، فارس، بلوچ و ... وجود داشته باشد. خداوند کسانی را که این اصل نادرست را در قانون اساسی تصویب کردند بیامرزد و آنانی را که هنوز زنده اند هدایت بگرداند. این قانون اگر چه قابل اصلاح است اما ما کسی را نمی بینیم که اراده ای برای اصلاح آن داشته باشد. با این حال ما می گوئیم حداقل از بین برادران شیعه که می توانند کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری شوند، افرادی را از گرایش ها و تفکرات مختلف تأیید کنید. اگر افرادی با اتهامی سیاسی در زندان هستند مشکل این افراد را حل کنید و همه ملت را با خود همراه کنید، زیرا دشمنان ما در حال حاضر زیاد شده اند.

امام جمعه اهل سنت زاهدان خاطر نشان کرد: تحریم های فلج کننده و تحریم های جدید نفت در برابر غذا و دارو فشار زیادی را بر مردم وارد می آورد. وقتی شرایط سختی بر کشور حاکم می شود همه جناح ها و اقوام از آن رنج می برند. پیروزی انقلاب و بیمه شدن آن در برابر فشارهای بین المللی و توطئه های استکبار جهانی با تنگ نظری امکان پذیر نیست.

وی گفت: خواسته اهل سنت در سی و چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب به عنوان بهترین و وفادارترین مرداران ایران اسلامی که دست وحدت و محبت به برادران شیعه خود داده اند، آن است که تبعیض ها باید برطرف شوند. همه ما ایرانی هستیم و از ایران دفاع خواهیم کرد. حقوق یهودیان، مسیحیان، دراویش و سایر اقلیت های ایرانی نیز باید رعایت شود. مولانا عبدالحمید اظهار داشت: در واگذاری مناصب و مسئولیت ها و استخدام ها همه یکسان نگریده شوند. خواسته دیگر



اهل سنت رعایت آزادی مذهبی و حفظ استقلال مذهبی آنان است. آزادی ساخت مساجد و انجام عبادات دینی برای اهل سنت باید فراهم شود. حقوق اقلیت شیعه در کشورهای اهل سنت باید مراعات شود و رضایت خداوند نیز در این است که اقلیتها تحت ظلم و ستم نباشند. توصیه ما به برادران انقلابی مصری نیز این است که حقوق اقلیتها را رعایت کنند. از دولت عراق نیز می‌خواهیم حق اهل سنت عراق که هفته‌هاست خواستار حقوق برابر با شیعیان عراق هستند باید رعایت شود. ما هم سربلندی و عزت عراق را می‌خواهیم. حقوق شیعه، سنی و کردها باید تأمین شود و خواسته‌ها و مطالبات آنان باید مورد توجه قرار گیرد.

ایشان خطاب به نوری مالکی، نخست وزیر عراق گفت: تنها راه برون رفت از بحران کنونی، تشکیل حکومت فراگیری است که همه در آن مشارکت داشته باشند.

امام جمعه اهل سنت زاهدان گفت: امنیت، وحدت و اخوت زمانی تحقق پیدا می‌کند که حقوق همه مردم رعایت شود و نگاه حکومت‌ها به مردم یکسان باشد.

مولانا عبدالحمید در بخش دیگری از سخنان خود، با اشاره به بازداشت اخیر عده‌ای از روزنامه‌نگاران گفت: دستگیری و بازداشت روزنامه‌نگاران به صلاح نظام اسلامی نیست و بازتاب‌های منفی علیه کشورمان در جهان دارد و ما باید از هر آنچه که به حیثیت کشور و نظام خدشه وارد می‌کند دوری کنیم.

ایشان در ادامه از مردم خواست در راهپیمایی ۲۲ بهمن مشارکت کنند.

مولانا عبدالحمید در پایان با اشاره به شهادت یکی از روحانیون اهل سنت به نام مولوی عبدالله براهویی، ضمن محکومیت این اقدام تروریستی، از مسئولان خواست تا قاتلان این روحانی را دستگیر و مجازات کنند.

مصدر: پایگاه اطلاع رسانی دفتر مولانا عبدالحمید www.AbdolHamid.net



معرفی کتاب

نام کتاب: حکم ظاهر کردن صورت و دست های زن، جلوی مردان نامحرم (کتاب جدید)

نام نویسنده: یوسف بن عبدالله الاحمد

مترجم: آسیه ریگی

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

آنچه پیش رو دارید مختصری از چگونگی پوشش زن در مقابل مردان نامحرم می باشد. چرا که از گوشه و کنار زمزمه هایی مبنی بر اینکه پوشیده بودن چهره و دست ها در پوشش شرعی زن (حجاب) داخل نیست به گوش می رسد، حتی بعضی ها پا را فراتر می دانند. چنین از آن گذاشته و نقاب را وارد شده از جوامع جاهلی پس از رسول الله سخنانی از سوی آن ها، دلیل شانه خالی کردنشان از احکامات دین عزیز اسلام می باشد.

نام کتاب: ترجمه قرآن فتح الرحمن شاه ولی الله دهلوی (کتاب جدید)

نام نویسنده: تألیف

مترجم: شاه ولی الله دهلوی

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

این ترجمه در میان ترجمه های قدیم قرآن کریم جایگاهی بلند و ارزشی شایان دارد، چنانکه از نثری شیوا، سبکی ساده و برابر گزینی ای مناسب برخوردار است و اگرچه در عصری صورت پذیرفته که فن ترجمه شکل حرفه ای نیافته بود و به تبع آن ویژگی های یک ترجمه حرفه ای و امروزی را دارا نیست، اما جلوه ها و امتیازات فراوانی دارد که می تواند نظر پژوهشگران عرصه وحی الهی را به خود جلب کند.

و به گواهی تمامی قرآن پژوهان و مترجمان قرآن کریم که با ترجمه شاه ولی الله آشنایی دارند، این ترجمه یکی از ترجمه های وزین و استواری است که ساختار نحوی و صرفی آن کاملاً با آیات قرآن کریم منطبق است و در عین حال از استواری و استحکام بسیاری نیز برخوردار است.

به رغم تمام نیکویی های این ترجمه، عواملی همچون درست نانوایی واژگان، عدم سجاوندی، اشکالات و اغلاط فراوان چاپی، چاپ عکسی از روی دستنوشته، عدم آشنایی لازم خطاط با زبان و نگارش فارسی و رسم الخط درست آن... همه و همه دست به دست هم داده بودند تا ارزش واقعی آن را به میزان قابل ملاحظه ای فروکاهند. بنابراین، کار تصحیح متن آن از طرف انتشارات احسان به جناب آقای مسعود انصاری، سپرده شد و ایشان نیز ترجمه را بازنویسی و رسم الخط آن را به رسم الخط امروزی تبدیل نمودند. و این همان نسخه است که بعد از صفحه آرایی و ترتیب مجدد توسط سایت کتابخانه عقیده نشر می گردد.

نام کتاب: آداب زفاف (کتاب جدید)

نام نویسنده: محمد ناصر الدین آلبنی

مترجم: ابوشعیب اسفندیاری شجاعی

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:



کتابی که پیش رو دارید ترجمه‌ی فارسی کتاب «آداب الزفاف» اثر محدث محمد ناصر الدین آلبانی / می‌باشد که در باب خود کتابی بی‌نظیر است.

نام کتاب: **درباره مهدی (کتاب جدید)**

نام نویسنده: محمد ناصر الدین آلبانی

مترجم: عبدالمتین

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

استفسار مجله‌ی تمدن اسلامی

بعضی از خوانندگان آگاه به این مجله نامه‌هایی ارسال داشته‌اند، یکی از آن‌ها می‌گوید: در شماره‌های ۸، ۹، ۱۰ بحث‌های ارزشمندی را که استاد ناصر الدین آلبانی در مورد مهدی ضمن توضیح احادیث ضعیف و موضوع ایراد کرده بود، مطالعه نمودم؛ و ما قبلاً آنچه که استاد محمد رشید رضا در تفسیر المنار ص «۵۰۴، ۴۹۹، ۹» و آنچه را که استاد محمد عبدالله السمان در کتابش «الإسلام المصفی» بیان نموده بودند را معتقد بودیم و حال من یقین دارم استاد ناصر الدین آنچه را آن دو نفر نوشته‌اند می‌داند و به همین خاطر از استاد خواهش می‌کنم بار دیگر آنچه را که آن‌ها نوشته‌اند مطالعه نماید و مقاله‌ای را در مورد مهدی بنویسد؛ چون نوشته‌های آن دو مخالف آن چیزی است که استاد ناصر الدین آلبانی بیان داشته است.

نام کتاب: **درباره مهدی (کتاب جدید)**

نام نویسنده: محمد ناصر الدین آلبانی

مترجم: عبدالمتین

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

استفسار مجله‌ی تمدن اسلامی

بعضی از خوانندگان آگاه به این مجله نامه‌هایی ارسال داشته‌اند، یکی از آن‌ها می‌گوید: در شماره‌های ۸، ۹، ۱۰ بحث‌های ارزشمندی را که استاد ناصر الدین آلبانی در مورد مهدی ضمن توضیح احادیث ضعیف و موضوع ایراد کرده بود، مطالعه نمودم؛ و ما قبلاً آنچه که استاد محمد رشید رضا در تفسیر المنار ص «۵۰۴، ۴۹۹، ۹» و آنچه را که استاد محمد عبدالله السمان در کتابش «الإسلام المصفی» بیان نموده بودند را معتقد بودیم و حال من یقین دارم استاد ناصر الدین آنچه را آن دو نفر نوشته‌اند می‌داند و به همین خاطر از استاد خواهش می‌کنم بار دیگر آنچه را که آن‌ها نوشته‌اند مطالعه نماید و مقاله‌ای را در مورد مهدی بنویسد؛ چون نوشته‌های آن دو مخالف آن چیزی است که استاد ناصر الدین آلبانی بیان داشته است.

نام کتاب: **بیست نشانه منافقان در قرآن (کتاب جدید)**

نام نویسنده: قباد کاکاخانی

مترجم: تألیف

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:



نفاق و دورویی بزرگترین بیماری جامعه بشری بوده و از جمله موضوعاتی است که سعادت و شقاوت انسان، در دنیا و آخرت با آن گره خورده است. ما امروز به روشنی شاهد این واقعیت تلخ هستیم که بدلیل دور شدن مردم از فرامین و قوانین الهی و ضعیف شدن تقوای الهی در دلها، بیماری نفاق در جامعه شیوع بسیار وسیعی پیدا کرده است و تمام لایه‌های جامعه را دچار و درمانده نموده است. این بدان دلیل است که نفاق تنها یک مرض عادی نیست، بلکه شامل مجموعه ای از امراض روحی فراگیر است.

نام کتاب: سپر مومن (دعا) (کتاب جدید)

نام نویسنده: قریب الله مطیع

مترجم: تالیف

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

رساله حاضر (سپر مومن) حاوی آداب دعا، اوقات اجابت دعا و اسباب آن، و اینکه چرا دعا قبول نمی‌گردد؟ و چرا مسلمانان بر دشمنان شان پیروز نمی‌شوند؟، و دعا‌های که بنده مسلمان از آن منع شده، و برخی از احادیث جعلی و ضعیف در باره دعا که بر سر زبان‌ها است، و دعا‌های جامع برگرفته از آیات و احادیث می‌باشد. با امید آن که این کار فقط برای رضا و خشنودی الله متعال و پیروی از سنت پاک پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد.

نام کتاب: نقد و بررسی تفسیر آیت ولایت از دیدگاه شیعه دوازده امامی (کتاب جدید)

نام نویسنده: عدنان محمد زرزور

مترجم: قریب الله مطیع

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

کتابی که در دسترش شما قرار دارد تحقیق و بررسی است در باره سبب نزول آیتی از سوره المائده که روایات متعدد و متضاد بویژه بین اصحاب فرق در مورد آن ذکر شده است. و نظر به اهمیت برخی از ملاحظات و نقدهایی که در بیان و اظهار حق و حقیقت نقش بارز دارد در این بحث مد نظر گرفته شده است. بدون شک الله عزوجل پشتیبان حق و ضامن اظهار آن برای کسانی است که از حق پیروی می‌کنند و از راه‌های گمراه کننده و باطل اجتناب می‌ورزند. همانا توفیق و مدد و هدایت از جانب الله عزوجل است.

نام کتاب: اصول عقاید اهل سنت در پرتو کتاب و سنت (کتاب جدید)

نام نویسنده: عبدالرحمن بن حمد العباد البدر

مترجم: عبدالمتین

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

نویسنده بصورت مختصر و مفید، اصول عقیده مسلمان و اهمیت اساس و بنیاد آن، ابراز کردن اصول و آثار آن از آنچه برای مسلمان از آن بی‌نیازی وجود ندارد را آماده نموده و همه آن‌ها با دلیل و شواهد محکم آماده شده‌اند. آن کتابی است مشتمل بر اصول ایمان در پرتوی کتاب و سنت و آن اصول بزرگ و عظیمی هستند که از پیامبران به ارث برده شده است. برای



تمام سنین از کوچک و بزرگ بسیار آشکار و واضح است و در کمترین زمان و کمترین مدت می توانند آن را درک کنند و بفهمند. توفیق به دست الله است.

نام کتاب: ۹۰۰ سوال و جواب در سیره پیامبر بزرگ اسلام محمد مصطفی (کتاب جدید)

نام نویسنده: یوسف بدوی - احمد السید

مترجم: عبدالرئوف - عبدالودود

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

۹۰۰ سوال و جواب در سیره پیامبر بزرگ اسلام محمد مصطفی

نام کتاب: خلفای راشدین و اصحاب رضی الله عنهم (کتاب جدید)

نام نویسنده: شیخ الاسلام ابن تیمیه

مترجم: عبدالمتین

لینک اول دانلود: کتابخانه عقیده

مختصری درباره کتاب:

این روزها بحث امامت، غدیر و برگزاری مراسمات بدعی در مملکت ما در حال اوج گیری است و پیروی از رسومات، متأسفانه پرده‌ای بر دیده‌های حقیقت بین، نهاده و توصیه و سفارش قرآن که دستور به مراجعه به قرآن و حدیث صادر می نماید کمتر مورد توجه قرار می گیرد بلکه همه یکصدا می گویند: پدران خویش را بر راهی یافته‌ایم، ما هم سنت آن‌ها را حفاظت می نماییم حتی مرتدان و بی دین‌ها نیز از همین حربه برای مقابله با اسلام سود می جویند و مردم را به آئین‌های نسخ شده و منحرف دعوت می نمایند در این راستا و در مقدمه مقالات ابن تیمیه - رحمه الله - مقداری دلایل شیعه را در مورد امامت و مخصوصاً غدیر خم مورد بحث قرار می دهیم امیدواریم که خداوند آن را وسیله پاداش اخروی و سبب خیر در نفع رسانی به مؤمنان گرداند.

مصدر: کتابخانه عقیده www.Aqeedeh.com



شعر و ادب

سیمای زیبای پیامبر اسلام در شعر فارسی

زبیر حسین پور



منتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم بر جامعه‌ی بشری نهادند، آن چنان منت بزرگی است که اگر همه‌ی مردم مداح و ثناگوی ایشان باشند، نمی‌توانند از عهده‌ی سپاس‌گزاری ایشان برآیند و حق احسان ایشان را ادا کنند؛ اما هر کسی مدح و نعت ایشان را بر خود فرض دانسته، و به سرودن اشعاری در این بحر روی آورده‌اند که در این میان زبان فارسی یکه‌تاز است که در زبان شعری هیچ زبانی به پایش نمی‌رسد. حضرت استاد سید ابوالحسن ندوی - رح - در کتاب "به سوی مدینه" می‌نگارند: "صاحب‌نظرانی که با ادبیات جهان اسلام آشنا بوده و ادبیات زبان‌های مختلف ملل اسلامی را مطالعه کرده‌اند و از ذوق شعری برخوردارند، به خوبی می‌دانند که زبان فارسی در میدان مداخل نبوی از دیگر زبان‌ها گوی سبقت را برده و از این نظر

غنی‌ترین زبان است... و باید گفت که شعر فارسی اعم از آنچه در ایران سروده شده است یا در هند آکنده از مرواریدهای گران‌قیمت و سروده‌های شگفت در مدح رسول صلی الله علیه وسلم می‌باشد."

لذا بنده تحت تأثیر ایشان به ذهنم خطور کرد که به جمع‌آوری اشعار شاعران بزرگ ایران و گلچین کردن آن‌ها پردازم و آن‌ها را در این مقاله‌ی کوتاه بگنجانم؛ البته ناگفته نماند که اگر کسی بخواهد تمام اشعار شاعران فارسی‌گوی را که در مدح نبی اکرم صلی الله علیه وسلم شعر سروده‌اند، جمع‌آوری کند، به قول معروف: مثنوی هفتاد من کاغذ شود؛ لذا آن چه ما در اختیار داشتیم، همین است که تقدیم عزیزان می‌شود.

هر مدح و ثنایی که درباره‌ی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و یا دیگران می‌شود، در حقیقت آن حمد و ستایش به ولی حمد (یعنی؛ الله سبحانه و تعالی) بر می‌گردد؛ شاعری چه زیبا سروده:

حمد را با توست نسبت درست /*/ بر در هر که رفت بر در توست

حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی (۳۲۹ هـ - ۴۱۱ هـ)، حماسه‌سرای نامی ایران در آغاز کتاب مشهورش شاهنامه در

ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و جانشینانش می‌سراید:

ترا دانش و دین رهاند درست /*/ در رستگاری بباید جست

وگر دل نخواهی که باشد نژند /*/ نخواهی که دایم بوی مستمند

به گفتار پیغمبرت راه جوی /*/ دل از تیرگیها بدین آب شوی

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی /*/ خداوند امر و خداوند نهی

که خورشید بعد از رسولان مه /*/ نتابید بر کس ز بویگر به

عمر کرد اسلام را آشکار /*/ بیاراست گیتی چو باغ بهار



پس از هر دوان بود عثمان گزین / * / خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول / * / که او را به خوبی ستاید رسول

* * *

خواجه عبدالله انصاری معروف به پیر هرات - رح - (۴۸۱-۳۹۶ هـ.ق)، از سالله‌ی پاک صحابی جلیل القدر، حضرت ابو ایوب انصاری رضی الله عنه است و در علم عرفان هم مرید و خلیفه‌ی شیخ ابوالحسن خرقانی - رح - است. مناجات‌های وی مشهور خاص و عام است. در رسائل جامع ایشان در نعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم با نام «سید اوچی» چنین آمده است:

سید اوچی علوم من لدنی / * / شاه او أدنی سریر رب زدنی التماس
راز او در خانقاه حسبی الله بی شمار / * / ناز او در بارگاه لی مع الله بی قیاس
کوس صیت دولتش بر آسمان‌ها می‌زدند / * / وز تواضع بر زمین او مشت جو می‌کرد آس
گفت حق ای گنج دانش رنج تو از بهر چیست / * / گفت یا رب! از برای امتان نا سپاس
قاف تا قاف جهان سرگشته بود انصاریا / * / گر نبودی او که بودی هو پرست و حق شناس؟

* * *

شوریده‌ی غزنه ابوالمجد محدود بن آدم سنایی غزنوی - رح - (۵۳۲-۴۷۳ هـ.ق) شاعر و عارف معروف ایرانی و از مفاخر بزرگ اهل سنت در قرن ششم، و صاحب مثنوی بزرگ «حدیقه الحقیقه» است. در قصایدش چنین می‌سرایند:
احسنت یا بدرالدجی لیبک یا وجه العرب / * / ای روی تو خاقان روز وی موی تو سلطان شب
شمس الضحی ایوان تو بدرالظلم دیوان تو / * / فرمان همه فرمان تو ای مهتر عالی نسب
فردوس اعلا روی تو حکم تجلی کوی تو / * / ای در خم گیسوی تو جان‌ها همه جانان طلب
صدر معین را سر تویی دنیا و دین را فر تویی / * / بر مهتران مهتر تویی از تست دل‌ها را طرب
باز در جایی دیگر از قصایدش می‌گوید:

ای گزیده مر ترا از خلق رب العالمین / * / آفرین گوید همی بر جان پاکت آفرین
از برای این که ماه و آفتابت چاکرند / * / می طواف آرد شب و روز آسمان گرد زمین
خان تو بس با کمال و فضل تو بس با جمال / * / روی تو نور مبین و رأی تو حبل المتین
نقش نعل مرکب تو قبله‌ی روحانیان / * / خاک پای چاکرانت توتیای حور عین
مرگ با مهر تو باشد خوشتر از عمر ابد / * / زهر با یاد تو باشد خوشتر از ماء معین
بر تن و جان تو بادا آفرین از کردگار / * / جبرئیل از آسمان بر خلق تو کرد آفرین
این صفات و نعت آن مرد است کاندرا آسمان / * / از برای طلعتش می‌تابد این شمس مبین

* * *

برجسته‌ترین و نامدارترین چهره‌ی شعر و ادب فارسی اصفهان در سده‌ی ششم جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی - رح - (۵۸۸ هـ.ق) است. یکی از بهترین سروده‌های ایشان ترکیب‌بند مشهور وی در نعت و ستایش پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه وسلم است؛ در این سروده، او با بهره‌گیری از آیات و احادیث، شخصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم را توصیف کرده است که هم از نظر زبان و بافت شعری استوار و سنجیده از کار در آمده و هم معنا و مضمون ابیات آن در اوج است و از ذوق و عاطفه‌ی خاصی حکایت می‌کند. قسمتی از این ترکیب‌بند را می‌خوانیم:

ای از بر سدره شاهرهت / * / وی قبه‌ی عرش تکیه گاهت
ای طاق نهم رواق بالا / * / بشکسته ز گوشه‌ی کلاهت
هم عقل دویده در رکابت / * / هم شرع خزیده در پناهت
مه طاسک گردن سمندت / * / شب طره‌ی پرچم سیاهت



جبریل، مقیم آستانت / * / افلاک، حریم بارگاہت
چرخ ار چه رفیع، خاک پایت / * / عقل ار چه بزرگ، طفل راہت
خوردست خدا ز روی تعظیم / سوگند به روی ہم چو ماہت
ایزد کہ رقیب جان خرد کرد / * / نام تو ردیف نام خود کرد
ای آرزوی قدر لقایت / * / وی قبلہی آسمان سرایت
در عالم نطق ہیچ ناطق / * / ناگفته سزای تو ثنایت
ہر جای کہ خواجہای، غلامت / * / ہر جای کہ خسروی، گدایت
ہم تابش اختران ز رویت / * / ہم جنبش آسمان برایت
جان داروی عاشقان حدیثت / * / قفل دل گمراہان دعایت
بر دیدہی آسمان قدم نہ / * / تا سرمہ کشد ز خاک پایت
ای کردہ بہ زیر پای گونین / * / بگذشتہ ز حد قاب قوسین
* * *

افضل الدین بدیل بن علی نجار معروف بہ خاقانی شروانی - رح - (۵۹۵ - ۵۲۰ ه.ق.) شاعر قرن ششم و ملقب بہ «حسان العجم»؛ وی دربارہی انگیزہی نعت پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم می گوید:
ز بارگاہ محمد ندای ہاتف غیب / * / بہ من رسید کہ خاقانیا بیار ثنا
در قصیدہای چنین می سراید:

تا محضر نصرت نوشتند / * / آوازہ شکست دیگران را
کانجا کہ محمد اندر آمد / * / دعوت نرسد پیمبران را
در قصیدہای کہ بہ معراج حضرت ختمی مرتبت صلی اللہ علیہ وسلم اشارہ دارد، چنین می گوید:
با سایہی رکاب محمد عنان در آر / * / تا طرّقا زنان تو گردند اصفیا
آن با و تا شکن کہ بہ تعریف او گرفت / * / ہم قاف و لام رونق و ہم کاف و نون بہا
او مالک الرقاب دو گیتی و بر درش / * / در کہتری مشجرہ آورده انبیا
نطقش معلمی کہ کند عقل را ادب / * / خلّش مفرحی کہ دہد روح را شفا
ذاتش مراد عالم و او عالم کرم / * / شرعش مدار قبلہ و او قبلہی ثنا
* * *

حکیم نظامی گنجوی - رح - (م ۶۰۸ ه.ق.) صاحب پنج دفتر شعر پر آوازہی «پنج گنج» یا «خمسہ»، از شاعران بزرگ داستان سرای ایران در قرن ششم است. در آغاز کتاب «خسرو و شیرین» در نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم می سراید:

محمد کافرینش ہست خاکش / * / ہزاران آفرین بر جان پاکش
چراغ افروز چشم اہل بینش / * / طراز کارگاہ آفرینش
سر و سرہنگ میدان وفا را / * / سپہ سالار و خیل انبیا را
ریاحین بخش باد صبحگاہی / * / کلید مخزن گنج الہی
یتیمان را نوازش در نسیمش / * / از آن جا نام شد در یتیمش
بہ معنی کیمای خاک آدم / * / بہ صورت توتیای چشم عالم
جوانمرد و حلیم و تند چون شیر / * / زبانش گہ کلید و گاہ شمشیر
سریر عرش را نعلین او تاج / * / امین وحی و صاحب سر معراج
بصر در خواب و دل در استقامت / * / زبانش امتی گو تا قیامت



من آن تشنه لب غمناک اویم / * / که او آب من و من خاک اویم
و در «لیلی و مجنون» می گوید:

ای شاه سوار ملک هستی / * / سلطان خرد به چیره دستی
ای حاکم کشور کفایت / * / فرماندهی فتوی ولایت
ای بر سر سدره گشته راهت / * / وی منظر عرش پایگاهت
ای خاک تو توتیای بینش / * / روشن به تو چشم آفرینش
دارندهی حجت الهی / * / دانندهی راز صبحگاهی
ای کنیت و نام تو مؤید / * / بوالقاسم وانگهی محمد
سرجوش خلاصهی معانی / * / سرچشمهی آب زندگانی
دوران که فرس نهادهی توست / * / با هفت فرس پیادهی توست

* * *

شیخ محمد فریدالدین عطار - رح - (۶۱۸ - ۵۴۰ ه.ق.) که کرامت‌های بسیاری از او بر سر زبان‌هاست، یکی از کبار اولیاء
الله است که شهرت جهانی دارد و بدون شک از شاعران بزرگ و معتدل زبان فارسی است. ایشان نعت رسول الله صلی
الله علیه وسلم را فرض عین می‌داند چنان‌که در «مصیبت نامه» در نعت پیامبر صلی الله علیه وسلم که بیش از دویست بیت
است، می‌گوید:

آن‌چه فرض عین نسل آدم است / * / نعت صدر و بدر هر دو عالم است
آفتاب عالم دین پروران / * / خواجهی فرمان ده پیغامبران
پیشوای انبیا و مرسلین / * / مقتدای اولین و آخرین
جلوه کرده آفتاب روی او / * / آسمان صد سجده برده سوی او
هشت جنت جرعه‌ای از جام او / * / هر دو عالم از دو میم نام او
ای زمین و آسمان خاک درت / * / عرش و کرسی خوشه چین جوهرت
تا که یک جان دارم و تا زنده‌ام / * / بند بندت را به صد جان بنده‌ام
در زفانم جز ثنای تو مباد / * / نقد جانم جز وفای تو مباد
نیستم من مرد وصف ذات تو / * / این قدر هم هست از برکات تو
آن که او وصف از خدا داند شنید / * / وصف کس آن جا کجا داند رسید
در «منطق الطیر» می‌گوید:

خواجهی دنیا و دین گنج وفا / * / صدر و بدر هر دو عالم مصطفی
آفتاب شرع و گردون یقین / * / نور عالم رحمت للعالمین
جان پاکان خاک جان پاک او / * / جان رها کن آفرینش خاک او
هر دو گیتی از وجودش نام یافت / * / عرش نیز از نام او آرام یافت
آفرینش را جز او مقصود نیست / * / پاک دامن تر از او موجود نیست
و در «الهی نامه» چنین می‌سراید:

محمد مقتدای هر دو عالم / * / محمد مهتدای آل آدم
محمد آفتاب آفرینش / * / مه افلاک یعنی چشم بینش
بلی از انبیا او بود مقصود / * / چو او آمد نبوت گشت مسدود
مثال انبیا هم‌چون سپاهست / * / غرض از آمدن این پادشاهست
چو دین او منور کرد عالم / * / شرایع نسخ شد و الله اعلم



کجا ماند جهانی پر ستاره / * / چو شد خورشید روشن آشکاره
 شیخ عطار بعد از این که در الهی نامه سیصد بیت در نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم می سراید، باز می گوید:
 چه گویم چون صفات تو چنانست / * / که صد عالم و رای عقل و جانست
 جهان گر سر به سر خشخاش گیری / * / به هر یک مادحی در باش گیری
 ندانم تا ثنایت گفته آید / * / و گر آید ترا پذیرفته آید
 بعد حکایت زن فاسق و فاسدی را که از مکه به مدینه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم می آید، بیان می کند که می گوید:
 بر امید عطای تو رهی دور / * / ز پس کردم من مسکین مهجور...
 زن آنکه گفت: از پیکار و جنگت / * / ز بیم خنجر و بیم خدنگت
 ز صیت قوت و اندازهی تو / * / ز فضل معجز و آوازهی تو
 سواران عرب را سست شد پای / * / کسی را سوی مطرب چون بود رای
 که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم بعد از شنیدن این سخنان ردایش را به او می بخشد و به اصحاب رضی الله عنهم هم
 می فرماید که آن چه دارید، به او ببخشید. شیخ عطار هم این نعت خود را به بارگاه پیامبر صلی الله علیه وسلم عرض
 می دارد و می گوید:
 زنی را یا رسول الله که دور است / * / میان شرک در فسق و فجور است
 چو بستاید ترا حرفی دو یک بار / * / ز جودت می بیابد مال بسیار
 نمی گردانیش نومید از خویش / * / نمی ماند ز انعام تو درویش
 تو می دانی که در وصف تو عطار / * / بسی گردید بر سر هم چو پرگار
 چو خاک کوی تو و صفت به جان کرد / * / قبولش کن بدان گر می توان کرد
 چو آن زن را رسید از تو ردائی / * / رسد از تو به من آخر نوایی
 به تشریفی مشرف کن تنش را / * / که نبود زان خبر پیراهنش را
 استاد ندوی - رح - می نویسد: جمله ای [از عطار] که قلب مرا تکان داد، این گفته ی او بود که یا رسول الله صلی الله علیه
 وسلم! حق همانمی مرا مراعات کن و به پیشگاه پروردگار در حق من شفاعت کن؛ زیرا که بزرگواران حق کسی را که
 هم نام آن ها باشد، مراعات می کنند. او می گوید:
 گر چه ضایع کردم عمر از گناه / * / توبه کردم عذر من از حق بخواه
 از گنه رویم مگرانی سیاه / * / حق هم نامی من داری نگاه

* * *

متکلم صاحب دل مولانا جلال الدین محمد بلخی - رح - (۶۷۲ - ۶۰۴ ه.ق.) که باید از سلاله ی پیامبران شعر و ادب فارسی
 باشد، او را «خداوندگار عشق و عرفان» لقب داده اند. وی از نوادگان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است و در کودکی
 با شیخ عطار ملاقات داشته. کتاب معروف «مثنوی معنوی» مولانا سرشار از داستان های زندگی پیامبر رحمت صلی الله علیه
 وسلم است که نمی دانیم از «نعت تعظیم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که در انجیل بود» بگوییم، یا از «کثر ماندن
 دهان آن شخص گستاخ که نام پیغمبر صلی الله علیه وسلم به تمسخر برد»، یا از «آمدن باران و تر نشدن جامه ی مبارک
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم»، یا از «نالیدن ستون حنانه از هجر رسول صلی الله علیه وسلم» و یا «از معجزه اش که
 سنگریزه ها به لا اله الا الله گفتن گواهی دادند» و یا... و...

مولانا «نعت تعظیم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم که در انجیل بود» را چنین بیان می نماید:

بود در انجیل نام مصطفی / * / آن سر پیغمبران بحر صفا

بود ذکر حلیه ها و شکل او / * / بود ذکر غز و صوم و اکل او

طایفه نصرانیان بهر ثواب / * / چون رسیدندی بدان نام و خطاب



بوسه دادندی بدان نام شریف /* / رونهادندی بدان وصف لطیف
اندیرین فتنه که گفتم آن گروه /* / ایمن از فتنه بدند و از شکوه
ایمن از شر امیران و وزیر /* / در پناه نام احمد مستجیر
نسل ایشان نیز هم بسیار شد /* / نور احمد ناصر احمد یار شد
و آن گروه دیگر از نصرانیان /* / نام احمد داشتندی مستهان
مستهان و خوار گشتند از فتن /* / از وزیر شوم رای و شوم فن
مستهان و خوار گشتند آن فریق /* / گشته محروم از خود و شرط طریق
هم مخبط دینشان و حکمشان /* / از پی طومارهای کژ بیان
نام احمد چون چنین یاری کند /* / تا که نورش چون مددکاری کند
نام احمد چون حصارى شد حصین /* / تا چه باشد ذات آن روح الامین
و در اظهار معجزه‌ی پیامبر صلی الله علیه وسلم که سنگ‌ها در دستان ابوجهل لعین به تهلیل شروع کردند، چنین می‌گوید:
از میان مشت او هر پاره سنگ /* / در شهادت گفتن آمد بی درنگ
لا إلهَ گفت و إلا الله گفت /* / گوهر احمد رسول الله سفت

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی - رح - (۶۹۱-۶۰۶ ه.ق.) فرمانروای مسلم ملک سخن - اعم از نظم و نثر - یکی از
بزرگ‌ترین سخن‌سرایان جهان است و چیره‌دست‌ترین و نامورترین نویسندگان زبان فارسی؛ و یکی از پیامبران این فن!
که در این مقام کسی به پای او نرسیده و نخواهد رسید.
ایشان به گفته‌ی استاد ندوی - رح - [در بوستان] شعری بسیار جامع و مانع و روح‌بخش گفته، گویا دریا را در کوزه‌ای
گنجانده؛ یا به تعبیر دیگر فشرده‌ی تمام کتاب‌خانه‌ها [جهان] را در یک سطر خلاصه کرده:
یتیمی که ناکرده قرآن درست /* / کتب‌خانه‌ی چند ملت بشست
سعدی در «گلستان» می‌نویسد: ... سرور کاینات، و مفخر موجودات، و رحمت عالمیان، و صفوت آدمیان و تتمه‌ی دور زمان،
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم؛
شفیع مطاع نبی کریم /* / قسیم جسیم نسیم وسیم
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیان /* / چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان
بلغ العلی بکماله، کشف الدجی بجماله /* / حسنت جمیع خصاله، صلوا علیه و آله
و در «بوستان» در ستایش پیغمبر صلی الله علیه وسلم چنین می‌سرایند:
کریم السجایا، جمیل الشیم /* / نبی البرایا، شفیع الامم
کلیمی که چرخ و فلک طور اوست /* / همه نورها پر تو نور اوست
یتیمی که ناکرده قرآن درست /* / کتب‌خانه‌ی چند ملت بشست
چه نعت پسندیده گویم ترا؟ /* / علیک السلام ای نبی الورا
دروء ملک بر روان تو باد /* / بر اصحاب و بر پیروان تو باد
خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد /* / زمین بوس قدر تو جبریل کرد
بلند آسمان پیش قدرت خجل /* / تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
تو اصل وجود آمدی از نخست /* / دگر هر چه موجود شد، فرع تست
ندانم کدامین سخن گویمت /* / که والاتری زان چه من گویمت
ترا عز لولاک تمکین بس است /* / ثنای تو طه و یاسین بس است
چه وصفت کند سعدی ناتمام؟ /* / علیک الصلوة ای نبی السلام



و در قصایدش «در ستایش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم» شعر بسیار زیبایی دارد:

ماه فرو ماند از جمال محمد / * / سرو نباشد به اعتدال محمد
 قدر فلک را کمال و منزلتی نیست / * / در نظر قدر با کمال محمد
 وعده‌ی دیدار هر کسی به قیامت / * / لیلہی اُسری شب وصال محمد
 آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی / * / آمده مجموع در ظلال محمد
 عرصه‌ی گیتی مجال همت او نیست / * / روز قیامت نگر مجال محمد
 و آنهمه پیرایه بسته جنت فردوس / * / بو که قبولش کند بلال محمد
 هم‌چو زمین خواهد آسمان که بیفتد / * / تا بدهد بوسه بر نعال محمد
 شمس و قمر در زمین حشر نتابد / * / نور نتابد مگر جمال محمد
 شاید اگر آفتاب و ماه نتابد / * / پیش دو ابروی چون هلال محمد
 چشم مرا تا به خواب دید جمالش / * / خواب نمی‌گیرد از خیال محمد
 سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی / * / عشق محمد بس است و آل محمد
 باز در جایی دیگر از قصایدش چنین اظهار عجز می‌کند:

چندین هزار سکه‌ی پیغمبری زده / * / اول به نام آدم و آخر به مصطفی
 الهامش از جلیل و پیامش ز جبرئیل / * / رأیش نه از طبیعت و نطقش نه از هوا
 در نعت او زبان فصاحت که را رسد؟ / * / خود پیش آفتاب چه پرتو دهد سها؟
 ای برترین مقام ملائک بر آسمان / * / با منصب تو زیر ترین پایه‌ی علا
 شعر آورم به حضرت عالیت؛ زبنهارا! / * / با وحی آسمان چه زند سحر مفتر؟
 و در آخر تو گویی بحر را در کوزه بند آورده باشد، می‌گوید:

یا صاحب الجمال و یا سید البشر / * / من وجهک المنیر لقد نور القمر
 لا یمكن الثناء کما کان حقّه / * / بعد از خدا بزرگ تویی، قصه مختصر
 البته این شعر در بعضی از کتاب‌های شعری چاپ پاکستان به شیخ سعدی منسوب است؛ اما در دیوان‌های چاپی شیخ دیده
 نشد؛ در کتابی دیگر به شاه عبدالعزیز محدث دهلوی منسوب بود. والله أعلم.

* * *

امیر خسرو دهلوی - رح - (۷۲۵ - ۶۵۱ ه.ق.) طوطی زبان آور هند، شاعر، نویسنده و مورخ را «سعدی هندوستان» لقب داده‌اند. وی از مریدان خاص خواجه نظام‌الدین اولیاء - رح - است. در نعت نبی مکرم صلی الله علیه وسلم چنین می‌سراید:

زهی روشن ز رویت چشم بینش / * / وجودت کیمیای آفرینش
 مبارک نامه‌ی قرآن تو داری / * / که مرغ نامه شد روح الامینش
 چه بیند مردم ار از خاک پایت / * / نباشد سرمه‌ی عین الیقینش
 که دارد جز تو دست آن که باشد / * / کلید نه فلک در آستینش

و در یک رباعی چنین می‌گوید:

ای آن که شده طفیلت آدم پیدا / * / گشت از سبب تو چرخ اعظم پیدا
 نور تو نگنجید چو در یک عالم / * / بهر تو خدا کرد دو عالم پیدا

باز در رباعی‌ای دیگر می‌سراید:

از عز محمد ار نداری خبری / * / کن از ره عقل در شهادت نظری
 الله و محمد دست پیوسته به هم / * / یعنی که میانشان نگنجد دگری



فخرالدین عراقی - رح - (۶۸۸ - ۶۱۰ ه.ق.) عارفی از سلسله‌ی سوختگان و از مریدان خاص مولانا جلال الدین رومی - رح - است و از شاعران نامدار ایرانی؛ که شعر و نثرش هر دو گرم و دلپذیر و کلامش ساده و استوار و پرتأثیر است. وی بزرگ‌ترین افتخارش را بودن خاک پای پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌داند: بر فرق کاینات چرا پا نمی‌نهم؟ /* / آخر نه خاک پای عزیز پیمبرم؟ و در مدح نبی اکرم صلی الله علیه وسلم چنین می‌سرایند: آن بحر که موج اوست دریا /* / و آن نور که ظل اوست اشیا نوری که جمال جمله هستی /* / از تاب جمال اوست پیدا اول ز پی نظاره‌ی او /* / شد عین همه‌ی جهان مهیا و آخر هم آفتاب رویش /* / شد صورت جسم و جان هویدا او روی حقیقت و عین حق نیز /* / بل عین حقیقتست و اعلا و آن نور که حق بدو توان دید /* / باشد همه والضحی و طاها فی الجملة کمال صورت اوست /* / آینه‌ی ذات حق تعالی در آینه مصطفی چه بیند؟ /* / جز حسن و جمال ذات والا باز در نعت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم می‌گوید:

ساحت قدسش مبرا از چه و چون و چرا /* / لطف صنع او منزله آلت عون و ظهیر یک سخن گفته دو عالم ز آن سخن جان یافته /* / یک نظر کرده به آدم گشته در عالم وزیر جذبه‌ای از نور نارش گشته موسی را دلیل /* / قطره‌ای از آب رویش خضر را کرده نصیر بر بساط رحمتش عالم چو آدم مفتقر /* / بر در فضلش سلیمان نیز چون سلمان فقیر در دم عیسی دمیده شمه‌ای از خلق خود /* / تا دهد مژده کالا یا قوم قد جاء البشیر هشت بستان کرده بهر دوستانش پر نعیم /* / هفت زندان از برای دشمنانش پر زحیر

کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی معروف به «خواجوی کرمانی» - رح - (م ۷۵۰ ه.ق.) به دلیل هنرنمایی‌هایش به «نخلبند شاعران» شهرت دارد. در یک ترکیب‌بندی بعد از توحید باری تعالی در نعت شاه مدینه چنین می‌سراید:

آن شاه ابطحی که سلیمان گدای اوست /* / تعظیم مروه و عرفات از صفای اوست آدم که او مقدمه‌ی جیش اصفیاست /* / خاشاک روب بارگه اصطفای اوست جام جهان نمای زر اندود آفتاب /* / عکسی ز ماه رایت گیتی گشای اوست این چار طاق شش در هفت آشکوی چرخ /* / یک تا بخانه در حرم کبریای اوست طاووس بوستان رسالت که جبرئیل /* / هنگام وحی بلبل دستانسرای اوست آئینه‌ی سکندر و تاریکی خضر /* / روی چو ماه و گیسوی خورشید سای اوست سلطان بارگاه رسالت که آسمان /* / فرآش آستانه‌ی خلوتسرای اوست طفلی که هست عالم و آدم طفیل او /* / صدیق شیخ زاویه داران خیل او بندی از یک مسمط فی نعت النبی الامی العربی الهاشمی القرشی صلی الله علیه وسلم: ای تو در بستانسرای لی مع الله خوش نظر /* / کرده بر صدر الم نشرح دل پاکت مقرر در شبستان ابیت افکنده خوان ما حضر /* / وز سر انگشت تو منشق ماه زرین را سپر نرگس مکحولت از بستان ما زاغ البصر /* / وز عقیقت درج لا احصى ثنای پر گهر سر بر آر از مرقد و مستان غفلت را نگر /* / دیده بگشای و گنه کاران امت را بین



مولانا عبید زاکانی - رح - (م ۷۲۲ ه.ق.) شاعر و نویسنده‌ی طنزپرداز و شوخ طبع سده‌ی هشتم است. ایشان در یک ترکیب‌بند ضمن توحید باری تعالی، در نعت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم چنین می‌گویند:

خرم کسی که با تو کند آشنایی / * / وز نور مصطفی رسدش روشنایی
ای خواجه‌ای که خسرو گردون غلام تست / * / بر منظر ذنی فتدلی مقام تست
تا دور روزگار بود دور دور تو / * / تا نام کاینات بود نام نام تست
چندانکه عقل راه برد احترام تو / * / چندانکه وهم سیر کند احتشام تست
دایم صفای چهره‌ی صبح و سواد شام / * / از نور روی و سایه‌ی زلف چو شام تست
ز نهار از جهان نظر لطف بر مدار / * / کاین هم خرابه‌ایست که در اهتمام تست
کوس سعادت تو بر افلاک می‌زنند / * / وز بهر تو منادی لولاک می‌زنند
ای دل‌گشایش از در اهل صفا طلب / * / دولت ز یمن پیروی مصطفی طلب
ور بایدت که دیده‌ی جان را جلا دهی / * / از گرد خاک پای نبی توتیا طلب
بس عاجزند خلق به کس التجا مکن / * / هر آرزو که می‌طلبی از خدا طلب

رند فرزانه‌ی شیراز خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی - رح - (۷۹۲-۷۲۶ ه.ق.) ملقب به «لسان الغیب» با وجود اشعار کمش از محبوب‌ترین شاعران ایران است. ایشان در مورد پیامبر اعظم صلی الله علیه وسلم چنین می‌سرایند:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد / * / دل رمیده‌ی ما را انیس و مونس شد
نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت / * / به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد
به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا / * / فدای عارض نسربین و چشم نرگس شد
به صدر مصطبه‌ام می‌نشانند اکنون دوست / * / گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد
خیال آب خضر بست و جام اسکندر / * / بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس شد
طرب سرای محبت کنون شود معمور / * / که طاق ابروی یار منش مهندس شد
لب از ترشح می‌پاک کن برای خدا / * / که خاطر من به هزاران گنه موسوس شد
کرشمه‌ی تو شرابی به عاشقان پیمود / * / که علم بی‌خبر افتاد و عقل بی‌حس شد
چو زر عزیز وجود است نظم من آری / * / قبول دولتبان کیمیای این مس شد
ز راه می‌کده یاران عنان بگردانید / * / چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد

علامه مولانا عبدالرحمن جامی - رح - (۸۹۸-۸۱۷ ه.ق.) ملقب به نورالدین، صاحب کتاب معروف «شرح جامی»، شاعر عارف و صوفی سوخته‌دل جام، از بزرگ‌ترین شاعرانی به حساب می‌آید که در مدح پیامبر صلی الله علیه وسلم شعر سروده‌اند و شعر او ورد زبان ادبا و علما و اهل دل بوده و هست. در نعت رسول امت علیه السلام می‌سراید:

ای نامزد به نام تو در نامه‌ی قبول / * / یا ایها النبی و یا ایها الرسول
باران رحمتی تو که از آسمان جود / * / بر عاشقان تشنه جگر کرده‌ای نزول
حاشا که از تو روی نتابم خلیل وار / * / چون نیست آفتاب تو را آفت افول
و در سلام به روضه‌ی پاک ایشان می‌گوید:

سلام علیک ای نبی مکرم / * / مکرم‌تر از آدم و نسل آدم
سلام علیک ای ز آباء علوی / * / به صورت مؤخر به معنی مقدم
سلام علیک ای ز آغاز فطرت / * / طفیل وجود تو ایجاد عالم



سلامُ عليك ای ز اسماءِ حسنی / * / جمال تو آینه‌ی اسم اعظم
سلامُ عليك ای به ملک رسالت / * / ترا خاتم المرسلین نقش خاتم
سلامُ عليك ای شناسا به صد سر / * / که روح الامین در یکی نیست محرم
سلامُ عليك ای ز ابر نوالت / * / مرا کشتزار امل سبز و خرم
هزاران تحیت ز حق باد فایض / * / به روح تو و آل و صحب تو هر دم
در نعتی دیگر می گوید:

هزار آفرین باد بر جان تو / * / به هر آفرین از جهان آفرین
سگ بندگان تو جامی که هست / * / سگان تو را بنده‌ای کمترین
به سر در رهت گر تواند شتافت / * / نباید دگر پای او بر زمین
و در جایی دیگر عجزش را چنین اظهار می‌دارد:
حدّ ثنایش بجز خدا که شناسد / * / من که و اندیشه‌ی ثنای محمّد

اللهم صلّ علی محمد وعلی آله و صحبه و سلّم.

مصدر: سایت سنت آنلاین www.Sunnatonline.com

نالهای آشنا

زبیر حسین پور

نگاهی به حدیث حنین الجذع در شعر پارسی

یکی از احادیث بسیار مشهور که به درجه‌ی تواتر رسیده است [۱]، حدیث «حَنِینُ الْجِذْعُ» می‌باشد. حنین به معنای: آرزو، اشتیاق، میل، طلب، احساس غربت و دل‌تنگی می‌آید. [۲] و جذع، تنه‌ی درخت را می‌گویند؛ و در این جا منظور تنه‌ی درخت خرماس است. حنین الجذع، یعنی: گریه‌ی آن ستون که به خاطر اشتیاق فراوان و عشق شدید به رسول الله صلی الله علیه وسلم از جدایی آن حضرت می‌گریست؛ و در ادبیات فارسی از آن به نام «استن حنانه» یاد می‌کنند. حنانه، مؤنث حنان است و حنان: کسی که می‌پذیرد و قبول می‌کند از کسی که اعراض کرده است. و به معنای: آرزو کننده‌ی چیزی، رحمت کننده، بخشاینده، ذوالرحمة، مهربان، نوحه کننده و نالان آمده است. [۳] و نیز حنان نامی از نام‌های خداوند است؛ چنان که گویند: یا حَنَّانُ یا مَنَّانُ. [۴] پس در این جا همان معنای آرزو کننده، مهربان، نوحه (گریه) کننده و نالان مراد است.

معجزه‌ی بزرگ

ستون حنانه از معجزات بزرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و دلیلی صریح و آشکار است بر رسالت ایشان؛ که این چنین معجزه‌ی بزرگی را خداوند به دیگر پیامبران نداده است. ابن ابی حاتم از پدرش از عمرو بن سواد نقل کرده که امام شافعی رحمه الله فرمودند: خداوند آن چه را که به محمّد صلی الله علیه وسلم داده، به هیچ پیامبری نداده است! من گفتم: خداوند به عیسی علیه السلام زنده کردن مردگان را داده بود. امام فرمود: خداوند متعال به محمّد صلی الله علیه وسلم «حنین الجذع» را دادند تا این که صدایش را شنید و این از زنده کردن مردگان برتر است. [۵]

داستان از این قرار است که وقتی مسجد النبی بنا شد، در بنای سقف و ستون‌های مسجد از تنه‌ی درخت خرما استفاده



شد [۶] و هنگامی که پیامبر خدا صلی ۰ الله علیه وسلم برای سخنرانی می ایستادند و قیامشان طولانی می شد، گاهی این ایستادن برای وی سخت بود، لذا تنه‌ی نخلی آورده شد و در جایی که آن حضرت صلی ۰ الله علیه وسلم می ایستاد، گودالی حفر شده و در آن جا نصب گردید [۷] و پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم به طرف همین ستون نماز می خواندند [۸] و به هنگام سخنرانی بر همین ستون تکیه می دادند و به ایراد سخن می پرداختند. [۹] تا این که جمعیت مردم زیاد شد و به علت ازدحام همه نمی توانستند به خوبی چهره‌ی مبارک ایشان را مشاهده کرده و صدایشان را بشنوند [۱۰]. لذا یکی از صحابه یا زنی از انصار که غلامش نجاری بود [۱۱]، عرض کرد: یا رسول الله! آیا برای شما منبری درست نکنیم که بر آن بایستی و مردم شما را ببینند و صدایتان را بشنوند؟ [۱۲] پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم فرمودند: آری، اگر می خواهید. [۱۳] پس آن شخص منبری سه پله درست کرد [۱۴] و در موضعی که رسول خدا صلی ۰ الله علیه وسلم آن را گذاشته بودند، قرار داده شد. [۱۵] و این منبر از درخت گز ساخته شده بود. [۱۶]

وقتی که پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم روز جمعه بالای منبر رفت، آن ستون و ساقه‌ی درخت - که قبلاً تکیه‌گاه آن حضرت < بود - از درد هجران شروع کرد به گریه و ناله [۱۷]، تا جایی که از شدت گریه‌اش مسجد به لرزه در آمد [۱۸] و وقتی که صحابه گریه‌ی وی را شنیدند، آن‌ها نیز بسیار گریستند. [۱۹]

پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم وقتی گریه‌ی ستون را مشاهده کردند، به طرفش رفته و با دست مبارک خویش آن را نوازش دادند تا این که آرام گرفت [۲۰] و در روایتی آمده که: او را در آغوش گرفت. [۲۱]

بعد از آن پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم به اصحاب فرمود: این ساقه‌ی درخت به من نالید. [۲۲]

سپس خطاب به او گفت: ای ستون آرام بگیر؛ اگر می خواهی تو را در بهشت می نشانم تا از جوی‌ها و چشمه‌های آن جا آب بنوشی و نشو و نمایت خوب بشود و ثمره‌ی نیکو بدهی تا نیکان و دوستان خدا از میوه‌ات بخورند و اگر می خواهی تو را نخلی می سازم چنان که بودی؟ پس آن ستون آخرت را بر دنیا برگزید؛ پس پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم فرمود: ترجیح داد که او را در بهشت غرس نمایم. [۲۳]

بعد از این آن حضرت صلی ۰ الله علیه وسلم به سوی منبر برگشته و حمد و ثنای خدا را به جا آوردند و فرمودند: همانا این درخت خرما از شدت اشتیاقش به رسول الله - که از وی جدا گشته بود - نالان شد [۲۴]؛ پس قسم به خدا! اگر به طرفش نمی رفتیم که او را در آغوش بگیرم، تا روز قیامت آرام نمی گرفت. [۲۵]

حضرت ابوسعید رضی الله عنه می گوید: فردای آن روز که به مسجد رفتیم، دیدم که آن ستون تغییر یافته؛ گفتیم: چه شده؟ جواب رسید: دیشب پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما آمدند و آن را تغییر دادند. [۲۶] و در روایت دیگری از ابوسعید رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی ۰ الله علیه وسلم دستور دادند که گودالی حفر شود و در آن دفن گردد. [۲۷]

و هنگامی که مسجد النبی جهت توسعه تخریب شد، حضرت اُبی بن کعب رضی الله عنه آن ستون را برداشتند و نزد ایشان نگه‌داری می شد تا این که فرسوده شده و موریا نه آن را خورد و پوسیده و از هم پاشیده شد. [۲۸]

حدیث حنین الجذع در شعر فارسی

در ادبیات فارسی تنها شخصیتی که بیش از دیگر شاعران به این موضوع پرداخته و در جاهای متعددی از اشعارش بدان اشاره کرده است، حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی مولوی رومی رحمه الله است؛ مولانا در مثنوی معنوی به طور کامل این داستان را به نظم در آورده است:

استن حنانه از هجر رسول / * ناله می زد همچو ارباب عقول

در میان مجلس وعظ آن چنان / * کز وی آگه گشت هم پیر و جوان

در تحیر ماند اصحاب رسول / * کز چه می نالد ستون با عرض و طول

گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون / * گفت جانم از فراق گشت خون

از فراق تو مرا چون سوخت جان / * چون نال می بی تو ای جان جهان



مسندت من بودم از من تاختی / * / بر سر منبر تو مسند ساختی
پس رسولش گفت کای نیکو درخت / * / ای شده با سیر تو همراز بخت
گر همی خواهی ترا نخلی کنند / * / شرقی و غربی ز تو میوه چنند
یا در آن عالم حقت سروی کند / * / تا تر و تازه بمانی تا ابد
گفت آن خواهیم که دائم شد بقاش / * / بشنو ای غافل کم از چوبی مباش [۲۹]
شیخ عطار نیشابوری رحمه الله نیز در منطق الطیر، به حنانه اشاره دارد و در قسمتی از نعت آن حضرت صلی الله علیه
وسلم چنین می سراید:

چون به منبر بر شد آن دریای نور / * / ناله‌ی حنانه می شد دور دور
آسمان بی ستون پر نور شد / * / وان ستون از فرقتش رنجور شد [۳۰]
شیخ عطار در مصیبت‌نامه اشتیاق استن حنانه به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را به عشقی آتشین توصیف کرده و
خطاب به ایشان می گوید:

عشق حنانه چو آتش از تو خاست / * / آن حنین او چنین خوش از تو خاست
مولانا از استن حنانه به نام ستون صبر یاد می کند و می سراید:
یا رسول الله ستون صبر را / * / استن حنانه کردی عاقبت [۳۱]
در جایی دیگر رفتن به روی منبر را چنین توصیف می نماید:

باده خمخانه گردد مرده مستانه گردد / * / چوب حنانه گردد چونک بر منبر آید [۳۲]
مولانا عبدالرحمن جامی نیز از آن جمله شعرایی است که از حنین حنانه یاد کرده و در ضمن معجزات پیامبر صلی الله علیه
وسلم می سراید:

حنانه آمد در حنین از فرقت آن نازنین / * / آن دم که شد منبر نشین بر سامعان گوهر فشان [۳۳]
محتشم کاشانی نیز در قصیده‌ای که در توحید حضرت باری تعالی سروده است، ناله‌های ستون حنانه را از نشانه‌های بارز
قدرت الهی می داند و چنین می سراید:

بر آورنده ز حنانه دور ازو ناله / * / چو تکیه‌گاه دگر ز منبرش پیدا
ملا فیض کاشانی هم در غزلیاتش تلمیحاً بدین سو اشاره دارد:

آن دل که تویی در وی غمخانه چرا باشد / * / چون گشت ستون مسند حنانه چرا باشد [۳۴]

اگر جز جان تو مسند کند دوست / * / فغان کن ناله می کن حنانه می باش [۳۵]
شاعر مشرق زمین، دکتر اقبال لاهوری که خود را از وصف آن سرور صلی الله علیه وسلم عاجز می داند، این چنین اظهار
عجز می کند:

من چه گویم از تولایش که چیست؟ / * / خشک چوبی از فراق او گریست [۳۶]

آیا جمادات ادراک دارند

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَمْ تُفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» [اسراء: ۴۴]؛ «هیچ
موجودی نیست مگر این که حمد و ثنای خدا را می گویند، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی فهمید».

کسانی که این آیه را حمل بر ظاهر می کنند، دلیلشان همین حدیث حنین الجذع است چرا که این حدیث دلالت دارد بر

این که خداوند متعال برای جمادات هم ادراکی به مانند حیوان - بلکه مثل انسان - آفریده است. [۳۷]

کسی که عقل او قاصر و از دین بی خبر باشد، ممکن است که قصه‌ی استن حنانه انکار کند؛ اما مولانا می گوید که عربده‌ی
استن حنانه جای انکار ندارد:

طفل کی باشد مگر منکری / * / عربده‌ی استن حنانه را [۳۸]

مولانا می گوید که کسی که از اسرار الهی غافل است، او نمی تواند که گریه‌ی ستون را باور کند:



آن که او را نبود از اسرار داد /*/ کی کند تصدیق او، ناله جماد[۳۹]

جمادات به امر «گن» واقف هستند و هر چه خداوند به آنان امر کند، «فیکون» می شوند و اگر چنین نمی بود، کسی تصدیق نمی کرد که این ستون بی جان، کار جاندار را بکند.

گر نیندی واقفان امر گن /*/ در جهان رد گشته بودی این سخن [۴۰]

مولانا بیان می دارد که هر یک از اشیاء خود دارای حس و ادراک است گر چه حس و ادراک آن ها را ما نفهمیم و از رمز و راز آن ها با خبر نشویم.

مرده زین سویند و زان سو زنده اند /*/ خامش اینجا و آن طرف گوینده اند

ماه با احمد اشارت بین شود /*/ ناز ابراهیم را نسیرین شود

خاک قارون را چو ماری در کشد /*/ استن حنانه آید در رشد

سنگ بر احمد سلامی می کند /*/ کوه یحیی را پیامی می کند

جمله ذرات عالم در نهان /*/ با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم /*/ با شما نامحرمان ما خامشیم [۴۱]

یعنی: هر ذره ای که در عالم هستی وجودی دارد، دارای حواس است و با همین حواس به بندگی و عبادت معبود یگانه ی خویش می پردازد:

باد و خاک و آب و آتش بنده اند /*/ با من و تو مُرده با حق زنده اند

این سبب را محرم آمد عقل ما /*/ و آن سببها راست محرم انبیا [۴۲]

این نوع زندگی و حیات را نامحرمان درک نمی کنند؛ اما اهل دل که محرم اسرار الهی اند، از آن آگاه اند:

نطق آب و نطق خاک و نطق گل /*/ هست محسوس حواس اهل دل

فلسفی کو منکر حنانه است /*/ از حواس اولیا بیگانه است [۴۳]

بیچاره ی فلسفی که فقط عقل قاصر خود را ملاک قرار می دهد، کجا می تواند با استدلال های عقلی خود این امر را تصدیق کند در حالی که در میادین عشق و عرفان، عقل را راهی نیست.

پای استدلالیان چوبین بود /*/ پای چوبین سخت بی تمکین بود [۴۴]

لذا نباید به عقل محدود خود مغرور بود:

غره مشو با عقل خود بس اوستاد معتمد /*/ کاستون عالم بود او نالان تر از حنانه شد [۴۵]

آری! ستون حنانه ادراک داشت، چشم داشت و دوری محبوبش را حس کرد نه با چشمانی مانند چشمان ما، بلکه با چشم دل!

گر نبودی چشم دل حنانه را /*/ چون بدیدی هجر آن فرزانه را [۴۶]

اما اگر عقل کسی نتواند حواس آن ها را درک کند، دلیل بر عدمشان نیست؛ زیرا آن خداوند است که به هر چیز ادراک و گویایی می دهد؛ «أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ» [فصلت: ۲۱]. لذا برای روشنایی این دین مبین معجزه های بسیاری را که عقل ما بدان راه ندارد، راهی کرده است که از جمله قدرت درک دادن به یک چوب خشک است. با وجود این همه معجزه ها بر انسان لازم است که آن ذات یگانه را بشناسد و به توحید او اعتراف کرده و به پیامبر او ایمان بیاورد و مانند آن ستون محبت وی را در دل خود جای دهد و معجزه ی آشکار و ریسمان محکم او؛ یعنی قرآن را محکم بگیرد:

دامن او گیر کو دادت عصا /*/ درنگر کادم چه ها دید از عصی

معجزه موسی و احمد را نگر /*/ چون عصا شد مار و استن باخبر

از عصا ماری و از استن حنین /*/ پنج نوبت می زنند از بهر دین

گر نه نامعقول بودی این مزه /*/ ظ کی بُدی حاجت به چندین معجزه [۴۷]



استن حنانه چه درسی به ما می دهد

از داستان استن حنانه انسان می فهمد که اگر محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم را - که اصل سنت است - در دل داشته باشد، با جان و دل پایبند سنت های زیبای آن حضرت صلی الله علیه وسلم شده و آن گاه طبق آیه ی «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» [۴۸] محبوب بارگاه الهی می شود و مانند این ستون سعادت ابدی یافته و از اهل بهشت خواهد بود و آتش دوزخ نمی تواند به او گزند برساند.

مولانا سید عبدالواحد گشتی رحمه الله می نویسد: در حقیقت محبت با پیامبر صلی الله علیه وسلم همان اتباع سنت است؛ کسی که متبع سنت نیست، محب رسول هم نیست. [۴۹]
دکتر اقبال رحمه الله نیز در این مورد چه زیبا سروده اند:

علم حق غیر از شریعت هیچ نیست / * اصل سنت جز محبت هیچ نیست

حضرت حسن بصری رحمه الله وقتی که حدیث «حنین الجذع» را بیان می کرد، به گریه در می آمد و می گفت: ای بندگان خدا! چوبی چنین شیفته ی رسول الله صلی الله علیه وسلم است به خاطر جایگاهی که رسول نزد خدا دارد، پس شما حق دار ترید به اینکه مشتاق دیدار آن حضرت صلی الله علیه وسلم باشید. [۵۰]

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را / * کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه شو [۵۱]

آری! هدف اصلی از ذکر این واقعه همان است که مولانا بیان داشته است که انسان نباید غافل باشد و آخرت باقی را بر دنیای فانی ترجیح بدهد و به خاطر دنیا، آخرت خویش را ویران کند:

گفت آن خواهیم که دائم شد بقاش / * بشنو ای غافل! کم از چوبی مباحش

مولانا سید عبدالواحد گشتی رحمه الله ضمن نقل قصه ی ستون حنانه که آن را درسی عبرت آموز برای انسان می داند،

می نگارد: جمادات بی عقل و جان در عشق و محبت رسول الله صلی الله علیه وسلم مست و شیدا شده، سعادت ابدی

یافتند؛ ولی متأسفانه انسان که عاقل و اشرف الخلق است، از محبت با رسول الله صلی الله علیه وسلم غافل، و بیش تر به حب دنیا مبتلاست ... [اما کسی که دوست دار پیامبر صلی الله علیه وسلم و متبع سنت باشد و آثار فیض و برکات در تمام

رگ ها و پوست و استخوان او نمایان گردد، هرگز او را آتش دوزخ نمی سوزاند. [۵۲]

آری! کسی که دل داده و عاشق چنان محسن بزرگی باشد، او هرگز از یک چوب خشک کمتر نیست، ولی کسی که در دلش محبت آن حضرت صلی الله علیه وسلم نباشد، از یک چوب خشک و بلکه از چارپایان هم بدتر است.

سرمست چنان خوبی کی کم بود از چوبی / * برخاست فغان آخر از استن حنانه [۵۳]

انسان اگر می خواهد که مصطفی صلی الله علیه وسلم در دل او راه پیدا کند، باید مانند ستون حنانه ناله سر دهد؛ چنان که مولانا خود را چنین می داند.

یک نفسی بام بر آ ای صنم / * رقص در آر استن حنانه را [۵۴]

مصطفی در دل ما گر ره و مسند نکند / * شاید ار ناله کنیم استن حنانه شویم [۵۵]

منم استون آن مسجد که مسند ساخت پیغامبر / * چو او مسند دگر سازد ز درد هجر نالانم [۵۶]

از خداوند متعال می خواهیم که عشق به رسول اکرم صلی الله علیه وسلم را به مانند حنانه در دل های ما جا بدهد و ما را نیز همانند حنانه در بهشت برین جا دهد و از ثمرات و میوه های آن درخت نیکو ما را بی بهره نگرداند. و صلی الله تعالی و

سلم علی خیر خلقه و صفوة بریته سیدنا و مولانا محمد و علی آله و صحبه اجمعین.

[۱] قاضی عیاض در «الشفاء» می گوید: این حدیثی مشهور، منتشر و متواتر است؛ اهل صحیح آن را تخریح کرده اند و بیش

از ده صحابی آن را روایت نموده اند، از جمله: حضرات اَبی، جابر، انس، ابن عمر، ابن عباس، سهل بن سعد، ابوسعید،

بریده، أم سلمه و مطلب بن اَبی وداعه رضی الله عنهم. الشفاء مع شرحه نسیم الریاض (۲۱/۴ و ۲۲)، ط. دارالکتب العلمیة،

بیروت، ۱۴۲۱؛ البدایة والنهایة (۱۸۶/۶)، ط. دار ابن کثیر، دمشق - بیروت، ۱۴۲۸؛ نظم المتناثر من الحدیث المتواتر،



صص ۲۲۱ و ۲۲۲

[۲] فرہنگ معاصر، آذرتاش آذرنوش (ص ۱۴۴).

[۳] فرہنگ دہخدا.

[۴] غیاث اللغات.

[۵] البداية والنهاية (۱۹۶/۶)؛ فتح الباری (۷۳۸/۶)، ط. دارالسلام، ریاض.

[۶] صحیح بخاری (۳۵۸۵).

[۷] سنن دارمی (۳۲)، ط. دارالمعرفة، بیروت ۱۴۲۱ھ

[۸] مسند احمد (۲۱۲۵۲ و ۲۱۲۶۰)، ط. مؤسسة الرسالة.

[۹] صحیح بخاری (۳۵۸۳). مسند احمد (۵۸۸۶ و ۲۱۲۴۸).

[۱۰] فکثر الناس حوله، سنن دارمی (۳۸)؛ فإنه قد کثر الناس، البداية والنهاية (۱۹۴/۶).

[۱۱] صحیح بخاری (۴۳۰).

[۱۲] سنن دارمی (۳۶).

[۱۳] صحیح بخاری (۳۵۸۴).

[۱۴] البداية والنهاية (۱۹۴/۶). مسند احمد (۵۸۸۶). سنن دارمی (۳۶).

[۱۵] البداية والنهاية (۱۸۷/۶).

[۱۶] وهو من أثل الغابة ... فعملها من الأثل وهو الطرفاء وقيل يشبه الطرفاء وهو أعظم منه ... والغابة موضع من عوالی

المدينة جهة الشام وهي قرية بالبحرين أيضاً وأصلها كل شجر ملتف. فتح الباری (۵۱۳/۲).

[۱۷] «فَحَنَّ الْجَذَعُ»؛ صحیح بخاری (۳۵۸۳). این قسمت - که شاهد ماست - با تعابیر مختلفی بیان شده است؛ در

حدیث دیگری از صحیح بخاری (۹۱۸ و ۳۵۸۵) با لفظ: «صوتاً كصوت العشار» آمده و در جایی دیگر (۳۵۸۴) آمده:

«فصاحت النخلة صباح الصبي ... يئن أنين الصبي الذي يسكن». ودر حدیث ابوزبیر از جابر نزد نسائی، «كحنين الناقة»

الخلوج» آمده است؛ و در حدیث انس نزد خزیمه، «فَحَنَّتِ الخشبة حنين الوالدة» آمده؛ و به روایت انس نزد دارمی، «خار

ذلك الجذع كخوار الثور» است و در حدیث ابی نزد احمد، دارمی و ابن ماجه، «خار الجذع حتى تصدع وانشق» آمده است.

عمدة القاری (۱۷۹/۶)، ط. دارالکتب العلمیة ۱۴۲۱؛ فتح الباری (۷۳۷/۶). و در روایت دیگری از مسند احمد، «تحن حنين

الواله» هم ذکر شده است. البداية والنهاية (۱۸۸/۶).

[۱۸] به روایت حضرت انس رضی الله عنه، سنن دارمی (۴۲).

[۱۹] به روایت حضرت سهیل رضی الله عنه، نزد ابونعیم، نگا: نسیم الریاض (ص ۲۳/۴).

[۲۰] صحیح بخاری (۹۱۸ و ۳۵۸۵ - ۳۵۸۳).

[۲۱] به روایت جابر رضی الله عنه، صحیح بخاری (۳۵۸۴)؛ مسند احمد (۱۴۱۴۲)؛ البداية والنهاية (۱۹۱/۶ و ۱۹۲)، و به

روایت ابوسعید رضی الله عنه، البداية (۱۹۵/۶).

[۲۲] مسند احمد (۲۱۱۶۰).

[۲۳] سنن دارمی (۳۲) به روایت بریده رضی الله عنه؛ دلائل النبوة، اصفهانی به روایت عایشه رضی الله عنها؛ البداية

والنهاية (۱۹۵/۶)؛ مجمع الزوائد (۱۸۲/۲).

[۲۴] البداية والنهاية (۱۹۵/۶).

[۲۵] البداية والنهاية (۱۹۵/۶)؛ سنن دارمی به روایت انس رضی الله عنه (۴۲)، و به روایت ابن عباس رضی الله عنهما:

دارمی (۳۹)؛ ابن ماجه (۱۴۱۵).

[۲۶] البداية والنهاية (۱۹۵/۶).

[۲۷] سنن دارمی (۳۷)؛ فتح الباری (۷۳۶/۶)؛ و به روایت انس رضی الله عنه: البداية والنهاية (۱۸۷/۶).



- [۲۸] مسند احمد (۲۱۲۴۸، ۲۱۲۵۲، ۲۱۲۶۰)؛ سنن دارمی (۳۶)؛ ابن ماجه (۱۴۱۴)؛ البداية والنهاية (۱۸۷/۶). این روایت با روایت قبلی که پیامبر صلی الله علیه وسلم دستور به دفنش دادند، منافاتی ندارد؛ چون احتمال دارد که بعد از تخریب مسجد، ظاهر شده باشد و حضرت اَبی رضی الله عنه آن را بردارند. فتح الباری (۷۳۷/۶)؛ عمده القاری (۱۷۸/۱۶).
- [۲۹] مثنوی معنوی، دفتر اول، نالیدن ستون حنانه ... (ص ۵۵)، ط. منشی نول، هند.
- [۳۰] منطق الطیر (ابیات ۳۴۹ و ۳۵۰، ص ۵۵)، به تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، انتشارات طلایه، ۱۳۷۸
- [۳۱] کلیات دیوان شمس (۱۹۸/۱)، غزل ۴۲۷، به تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۸۷
- [۳۲] کلیات دیوان شمس (۳۳۰/۱)، غزل ۸۰۹،
- [۳۳] کلیات دیوان جامی: ۴۹۸، تهران، نیک فرجام، ۱۳۹۰
- [۳۴] غزلیات، غزل ۲۸۹،
- [۳۵] غزلیات، غزل ۴۸۰،
- [۳۶] کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، اسرار خودی (ص ۱۷)، انتشارات کتابخانه سنایی.
- [۳۷] نگا: فتح الباری (۷۳۷/۶).
- [۳۸] کلیات دیوان شمس (۱۴۶/۱)، غزل ۲۵۹،
- [۳۹] مثنوی معنوی، دفتر اول، نالیدن ستون حنانه ... (ص ۵۵).
- [۴۰] همان.
- [۴۱] مثنوی معنوی، دفتر سوم، حکایت مارگیری که از دهنهای فسرده را مرده پنداشت ... (ص ۲۱۱).
- [۴۲] مثنوی معنوی، دفتر اول، عتاب کردن آتش را ... (ص ۲۵).
- [۴۳] مثنوی معنوی، دفتر اول، مرتد شدن کاتب ... (ص ۸۲).
- [۴۴] مثنوی معنوی، دفتر اول، نالیدن ستون حنانه ... (ص ۵۵).
- [۴۵] کلیات دیوان شمس (۲۳۵/۱)، غزل ۵۲۶،
- [۴۶] مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیان آنکه هر حس مُدرکی را ... (ص ۳۵۷).
- [۴۷] مثنوی معنوی، دفتر اول، نالیدن ستون حنانه ... (ص ۵۵).
- [۴۸] از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد؛ آل عمران: ۳۱،
- [۴۹] احسن المقصود فی توحید المعبود، (ص ۲۶۸)، چاپ چهارم.
- [۵۰] البداية والنهاية (۱۸۸/۶)؛ فتح الباری (۷۳۶/۶).
- [۵۱] کلیات دیوان شمس (۷۹۹/۲)، غزل ۲۱۳۱،
- [۵۲] احسن المقصود فی توحید المعبود، صص ۲۷۰ و ۲۷۱،
- [۵۳] کلیات دیوان شمس (۸۶۴/۲)، غزل ۲۳۰۹،
- [۵۴] کلیات دیوان شمس (۱۴۴/۱)، غزل ۲۵۶،
- [۵۵] کلیات دیوان شمس (۶۲۴/۱)، غزل ۱۶۴۹،
- [۵۶] کلیات دیوان شمس (۵۴۷/۲)، غزل ۱۴۱۴،
- [۱۰] فکثر الناس حوله، سنن دارمی (۳۸)؛ فإنه قد کثر الناس، البداية والنهاية (۱۹۴/۶) /.



پاسخ به سؤالات دینی

چگونگی زکات محصولات کشاورزی، آیا هزینه های تحمل شده را باید خارج کرد؟

شماره فتوی ۷۷۵۱

شخصی کشاورز است و جهت شخم زدن زمین و برداشت محصول و کارهای مربوط به آن وسیله اجاره می کند. یعنی خود وسیله ندارد. آیا هنگام برداشت محصول، زکات پرداختی از درآمد خالص (محصول برداشت شده منهای هزینه پرداخت شدبات اجاره وسایل) باید باشد یا از محصول برداشت شده؟

الحمد لله،

نخست لازم به یادآوری است که زکات محصولات کشاورزی با زکات اموال نقدی تفاوت دارد؛ هرگاه کشاورزی چیزی بکارد و سپس محصول آن برسد و آنرا برداشت کند، پس از برداشت باید زکاتش را از محصول بدهد و لازم نیست یکسال بگذرد، و زکات محصولات کشاورزی با توجه به روش آبیاری آنها بصورت زیر است :

- ۱- محصولاتی که بدون استفاده از وسائل و ابزارآلات کشاورزی آبیاری شده باشند (مانند محصولات دیمی که معمولاً از طریق باران آبیاری می شوند)؛ مقدار زکات اینگونه محصولات (یک دهم) کل محصول برداشت شده است.
- ۲- محصولاتی که برای آبیاری آن از ابزارآلات استفاده شده باشد (مانند آبیاری صنعتی) و یا آب آن خریداری شده باشد (خلاصه برای رساندن آب به زمین هزینه و زحمت صرف شده باشد)، مقدار زکات اینگونه محصولات (یک بیستم) یعنی ۵ درصد از کل محصول برداشت شده است.

دلیل آن حدیث صحیحی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که فرمود: «فِيمَا سَقَّتِ السَّمَاءُ وَالْعَيْنُونَ، أَوْ كَانَ عَثْرِيًّا، الْعَشْرُ، وَمَا سَقَىٰ بِالنَّضْحِ، نِصْفُ الْعَشْرِ». (بخاری: ۱۴۸۳).
یعنی: «زکات محصولی که از آب چشمه یا آب باران، آبیاری می شود و درختی که ریشه در عمق زمین دارد (و نیاز به آبیاری ندارد)، یک دهم محصول، می باشد. و (زکات) زمینی که با کشیدن آب از چاه، آبیاری می شود، یک بیستم می باشد».

نکته: اگر کسی در مدت زمان کشت محصول؛ نصف وقت آن را از طریق ابزارآلات آبیاری نمود و نصف وقت را برای باران یا آب چشمه اختصاص داده بود، (یا نیمه مزرعه با زحمت خود آبیاری شده و نیمه دیگری با مثلاً باران آبیاری شده) زکات آن: سه چهارم از یک دهم محصول است، یعنی ابتدا یک دهم کل محصول را جدا کرده، سپس این یک دهم جدا شده را به چهار قسمت تقسیم کرده و سه قسمت آن را بابت زکات می دهد.

و اگر از هر دو روش برای آبیاری استفاده کرده باشد اما یک روش از دیگری بیشتر (از نصف) استفاده شده باشد، در اینحالت اعتبار به اکثریت است و بر اساس دو مورد فوق زکاتش را خارج کند.
استاد سید سابق در کتاب "فقه السنه" چنین آورده: «اگر گاهی با ابزارآلات و گاهی بدون آنها آبیاری می شد و این عمل بطوریکسان صورت می گرفت، زکات آن سه چهارم از یک دهم آن می باشد، این قدامه گفته: در این باره خلافتی را سراغ نداریم. و اگر یکی از آنها بیشتر باشد اقلیت تابع اکثریت است و بر مبنای حکم اکثریت رفتار خواهد شد. و این مطابق رای ابوحنیفه و احمد و ثوری و یکی از قولهای شافعی اس».

حال با توجه به این یادآوری، به اصل سوال بازمی گردیم و آن اینکه:

اگر کشاورز برای کشت و مراقبت و برداشت و تصفیه محصولش هزینه کند، آیا ابتدا این هزینه ها را از محصول نهایی



خارج کند و بعد زکات را از باقی مانده محصول بدهد، یا اینکه زکات همواره از کل محصول برداشتی حساب شود؟
جواب: بستگی دارد؛ دو حالت را بررسی می کنیم:

اول: کشاورز توانایی مالی کافی برای تامین هزینه های بذر و کشت و مراقبت و برداشت و تصفیه آن نداشته و لذا برای تامین مخارج آن بدهکار شده باشد، و مبلغی را جهت تامین بذر و کشت و برداشت و غیره قرض گرفته باشد؛ در اینحالت پس از برداشت محصول نهایی می تواند بدهی تحمیل شده بر خویش را از خود محصول پس بدهد و آنگاه از مابقی محصولاتش - بشرطیکه از حد نصاب خارج نشود - زکات آنرا بدهد.

دوم: کشاورز هزینه های بذر و کشت و مراقبت و برداشت و تصفیه محصول را از اموال خود پرداخت کرده و بدهکار نشده، در اینحالت علماء دو رأی مختلف دارند:

۱- در مذهب حنفیه و رأی ابن حزم؛ باید ابتدا زکات (یک دهم یا یک بیستم) را باتوجه به روش آبیاری از کل محصول برداشت شده خارج کند، بعد محصول باقی مانده از آن اوست.

۲- در مذهب حنابلہ و ابن العربی؛ می تواند هزینه های متحمل شده را از محصول جدا کند، و سپس زکات را از مابقی محصول خارج کند، و این رأی راجح تر و به روح شریعت نزدیکتر است.

نکته: اگر کشاورز بدهکار باشد - نه بخاطر هزینه های کشت و برداشت - بلکه از قبل بدهکار شخصی باشد، آیا پس از برداشت محصول می تواند بدهی خود را از آن محصول بدهد و آنگاه از مابقی محصول زکاتش را خارج کند؟

علماء در این باره دو قول مختلف دارند:

از ابن عمر رضی الله عنه نقل شده که او گفته: بدهیش را از محصول بدهد و سپس زکات را از مابقی بدهد، و از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده که گفته: نمی تواند قرض خود را از محصول برداشتی بازپس دهد، بلکه نخست زکات را از کل محصول برداشتی خارج کند و آنگاه از مابقی محصولش می تواند بدهی خود را بازپس دهد.

اما رأی راجح اینست که: اگر کشاورز توانایی پرداخت بدهی را نداشته باشد و به امید برداشت محصول است که بدهیش را از آن بدهد، در اینحالت می تواند نخست بدهیش را از محصول نهایی پس بدهد و سپس اگر چیزی برایش باقی ماند - و به نصاب لازم رسیده باشد - زکات را از محصول خارج کند. "الأموال" لأبی عبید (۵۱۰).

استاد سید سابق در کتاب "فقه السنه" چنین آورده است: «بنا به رأی ابن عباس و ابن عمر، آنچه که برای کشت و برداشت محصول و میوه قرض می شود، از مال زکات به حساب می آید و بنابراین باید پس از کسر آن زکات را پرداخت. جابربن زید از ابن عباس و ابن عمر روایت کرده است که: ابن عمر گفته: اگر کسی برای هزینه میوه و محصول و حتی خانواده اش چیزی را قرض کند، اول باید وام بدهی خود را پرداخت کند و از باقیمانده آن زکات بپردازد. ولی ابن عباس گفته است: فقط بدهی که برای هزینه برداشت محصول خرج کرده است می پردازد و سپس زکات را می دهد و بدهی نفقه خانواده به حساب نمی آید. یحیی بن آدم در مبحث خراج این مطلب را روایت کرده است. ابن حزم از عطاء نقل کرده است که: اول باید هزینه ها را کسرنمود و بعد اگر حدنصاب زکات باقی ماند از آن زکات پرداخت والا زکاتی داده نمی شود».

نکته: حد نصاب حبوبات و میوه جات تقریباً ۶۵۰ کیلوگرم است، چون در صحیحین آمده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «لَيْسَ فَيَمَا دُونَ خَمْسَةِ أَوْسُقٍ صَدَقَةٌ».

یعنی: «در مقدار کمتر از پنج اوسق زکات واجب نیست».

(و در روایت مسلم آمده است): «لَيْسَ فِي حَبِّ وَلَا تَمْرٍ صَدَقَةٌ حَتَّى يَبْلُغَ خَمْسَةَ أَوْسُقٍ».

یعنی: «در حبوبات و میوه جات زکات واجب نیست مگر این که به مقدار پنج اوسق (۶۵۳ کیلوگرم) برسد».



والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

احیای زمین مرده و به ملکیت در آوردن آن

شماره فتوی ۷۷۳۶

خواستیم از شما سوال کنم که حکم تصرف مراتع چیست؟

من کسانی را سراغ دارم که زمین کشاورزیشان در کنار مراتع است و وقتی پرچین زمینشان را تازه تر میکنند پرچین جدید را یکی دو متر بیرون تر از محل پرچین قبلی قرار میدهند و با این کارشان مراتع را تصرف میکنند با این وجود حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد که می فرمایند: (متن عربی حدیث را فراموش کرده ام اما ترجمه ی آن تقریباً به صورت زیر است: هر کس زمینی را پیش از دیگران آباد کند، آن زمین مال او میشود).

این در حالی است که مراتع خودشان آباد هستند و نیازی به زحمت ندارند یعنی اگر آن را به تصرف خود در بیاوری کافی است محصولی در آن بکاری و آن محصول نتیجه می دهد، در ثانی هیچ رقابتی بین مردم برای تصرف آن مراتع وجود ندارد زیرا آنهایی که زمین کشاورزیشان با مراتع همسایه نیست و یا کسی که اصلاً زمینی ندارد نمیتواند آن مراتع را تصاحب کند... به نظر من حدیث پیامبر (صلی الله علیه وسلم) اولاً در مورد زمین غیرآباد است که برای آباد کردنش زحمت می طلبد و در ثانی زمانی میتوان زمینی را آباد کرد که آزادی عمل برای همه وجود داشته باشد....

حکم چنین تصرفی چیست؟

الحمدلله،

پیرامون مسئله احیای زمین های مرده (غیر آباد) لازم به ذکر چند نکته است :

اولاً : مسئله ای که شما مطرح کردید که : (هیچ رقابتی بین مردم برای تصرف آن مراتع وجود ندارد) و یا (زمانی میتوان زمینی را آباد کرد که آزادی عمل برای همه وجود داشته باشد) این شرط در شریعت وارد نشده، و احیاناً این برداشت شما بخاطر حدیثی باشد که البته بطور دقیق بیان نکردید و یا احیاناً آنرا از منابع و کتب شیعه خوانده باشید، چونکه در متن حدیث عبارت (پیش از دیگران) وارد نشده است، احادیثی صحیح بصورت زیر هستند :

۱- پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود : «من أحیا أرضاً میتةً فهی له» ترمذی (۱۳۹۵).

یعنی: «هرکس زمین غیرآبادی را آباد کند، مال او است».

۲- و فرمود: «من أحاط حائطاً علی أرض فهی له» ابوداود (۳۰۶۱).

یعنی: «کسی که زمین غیرآبادی را دیوار کند، مال او است».

۳- و فرمود : «من أعمر أرضاً لیست لأحد فهو أحق» بخاری (۲۳۳۵).

یعنی: «هر کس زمینی را که از آن کسی نباشد، آباد کند، به آن سزاوارتر است».

عروه گوید : عمر در زمان خلافتش مطابق این حدیث حکم می کرد.

در این احادیث صحیح مشروط نشده که باید بین مردم رقابت و یا شرایط تصرف برابری درکار باشد، اصولاً اگر رقابت را شرط بگذاریم ممکن است به اختلاف و درگیری منجر شود. زمین زمین خداست و بندگان، بندگان خدایند و هرکس زمین مواتی را آباد کند او بملکیت آن شایسته تر و سزاوارتر از دیگران است. و احیای زمین بوسیله کشیدن حصار یا زراعت و آبیاری و بنای ساختمان و امثال آنها حاصل می شود، و لزوماً لازم نیست که مثلاً یک زمین سفت و لم یزرع را بگونه ای اصلاح و بازسازی کرد که قابل کشت باشد، و فقهاء گفتند : مراد از زمین مرده یعنی زمینی که مالکی نداشته باشد.



حافظ ابن حجر گفته: «إحياء موات این است که شخصی قصد آباد کردن زمینی را کند که قبلاً در مالکیت کسی نبوده و آن را با آبیاری، زراعت، کاشتن درخت یا ساختمان سازی احياء کند، در این صورت به ملکیت او درمی آید». فتح الباری (۵/۱۸).
علامه فوزان درباره روشهای احيای زمین که منجر به ملکیت شخص می شود، بصورت زیر بیان کرده:

«احیای زمین موات بوسیله اموات زیر حاصل می شوند:

اول: هرگاه دور آنرا بوسیله حصار محکم - آنگونه که معمول است - احاطه کند، به دلیل فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم: «من أحاط حائطاً على أرض فهدى له» ابوداود (۳۰۶۱).

یعنی: «کسی که زمین غیرآبادی را دیوار کند، مال او است»..

دوم: هرگاه در آن زمین چاه آبی حفر کند، و به آب برسد، ولی اگر به آب نرسد آنرا احياء نکرده و به تملک وی در نمی آید..
سوم: هرگاه بوسیله نهر یا چشمه ای آب را به آن زمین برساند..

چهارم: هرگاه زمین آب داشته باشد اما برای زراعت آن زمین مناسب نباشد و آن آب را در زمین مذکور حبس کند تا برای زراعت آن مفید واقع شود، آنرا احياء کرده است..

و بعضی از علماء گفتند: احيای زمین بر موارد فوق محصور نیستند، بلکه به عرف مردم در احيای زمین بستگی دارد...
کتاب "الملخص الفقهي" شیخ صالح آل فوزان.

دوما: آباد کردن هر زمینی جایز نیست، بلکه یک سری از زمینها از این قاعده مستثنی هستند، مانند: راه عبور و مرور، مسیر عبور آب، زمینهایی که محل دفن مردگان باشند، یا مکانی که مردم فضولات و مواد زائد را در آنجا دفن می کنند، یا مراتع و چراگاه ..

بنابراین اگر مکانی مخصوص چرای حیوانات قریه یا روستایی باشد و جزو مراتع باشد، برای هیچ احدی جایز نیست که آنرا به بهانه آباد کردن از آن خود کند، زیرا این نوع زمینها برای مصالح عموم مردم است و با آباد کردن آن به ملکیت دیگران در نمی آید و قاضی شرع آن زمین را از او پس خواهد گرفت.

پس اگر واقعا - آنگونه که سوال کننده اظهار داشته - کشاورزان مراتع و چراگاههای عمومی را به زمین خود ملحق کرده و در آن به کشت و زراعت می پردازند، تصرف اینگونه زمینها جایز نیست و حرام است، حتی اگر چند متر باشد، زیرا این زمینها برای مصالح عموم مردم است و احدی حق تملک آنها را ندارد.

استاد سید سابق در کتاب فقه السنه گفته: «احیا موات یعنی آماده کردن زمین مرده و غیرقابل بهره برداری، که قبلاً آباد و دایر نبوده است، که آن را بگونه ای مهیا سازد که آماده بهره برداری و قابل سکونت یا کشتکاری و امثال آن گردد.

دین اسلام دوست دارد که مردم دامنه عمران و آبادی زمین را گسترش دهند و در روی زمین پراکنده شوند و زمینهای موات و غیرآباد را آباد کنند و ثروتشان فراوان شود و رفاه و آسایش و گشایش بیشتری داشته باشند و در نتیجه آن بتوانند به ثروت و قوت و نیرو دست یابند، لذا مردم را تشویق می کند به عمران و آبادی زمینهای موات و غیرقابل استفاده تا بهره برداری از آنها را ممکن سازند و خیر و برکت آنها را استخراج کنند و مورد بهره برداری قرار دهند، اینست که پیامبر صلی الله علیه وسلم میفرماید: «من أحيا أرضاً ميتةً فهدى له» «هرکس زمین موات و غیر آبادی را آباد کند از آن او است. بروایت ابوداود و نسائی و ترمذی که آن را «حسن» دانسته است.

اجازه حاکم برای احيای موات:

فقهاء اتفاق نظر دارند بر اینکه احياء یکی از اسباب و وسایل ملکیت است. در اینکه آیا اجازه حاکم برای احياء شرط است؟ بیشتر علما برآنند که احياء زمین سبب ملکیت احياء کننده برآن است، بدون نیاز به اجازه حاکم. پس هرگاه آن را احیا کرد مالک آن می شود، بدون اجازه حاکم. و بر حاکم است که بهنگام نزاع و داوری حق وی را به وی تسلیم کند. چون بروایت ابوداود از سعید بن زید آمده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم گفت: «من أحيا أرضاً ميتةً فهدى له» «هرکس زمینی موات را



احیاء کرد مال او است.

ابوحنیفه گفته است: که احیاء زمین سبب ملکیت زمین است، لیکن اذن و اجازه امام و اقرار وی شرط است و امام مالک بین زمینهای موات مجاور و همسایه عمران و آبادی و بین زمینهایی که از عمران و آبادی دور باشند، فرق قایل است، که گفته است اگر از زمین عمران و آباد شده، نزدیک و همسایه آن باشد، اجازه حاکم شرط است برای ملکیت و اگر دور باشد اجازه حاکم شرط نیست، و هر کس آن را آباد کند ملک او می شود.

والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله و صحبه وسلم

چرا سمت راست از سمت چپ اشراف بیشتری دارد؟

شماره فتوی ۷۷۴۱

چرا ما هر کار خوب را با قسمت راست بدن و هر کار بد یا ترک جای خوب را با قسمت چپ بدن انجام میدهیم؟

الحمد لله،

امام نووی رحمه الله در "شرح صحیح مسلم" می گوید: «این یک قاعده مستمر در شرع است که: هر آنچه از باب تکریم و شرافت باشد مانند: پوشیدن لباس و شلوار و خُف (جوراب چرمی) و داخل شدن به مسجد، و سواک (یا مسواک زدن) و سرمه زدن، و چیدن ناخن، و کوتاه کردن سیبل، و شانه زدن موها، و زدودن موی زیر بغل، و تراشیدن موی سر، و سلام نماز، و شستن اعضای وضو و غسل، و خروج از توالت، و خوردن و نوشیدن، و مصافحه و دست دادن، و لمس حجر الاسود و همانند آنها، تیامن (پیش انداختن راست) در آنها مستحب است. و هر آنچه که ضد آن باشد مانند: ورود به توالت، بیرون رفتن از مسجد، آب بینی گرفتن (استنشاق)، و استنجاء، و بیرون آوردن لباس و شلوار و جوراب و همانند آنها، پیش انداختن چپ مستحب است، و تمامی این موارد برای تکریم راست و شرف آنست».

و برای این قاعده دلایل متعددی وجود دارد که بیانگر آنست الله و رسول صلی الله علیه وسلم به سمت راست و تقدیم آن بر چپ شرافت داده اند، از جمله دلایل زیر:

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَئِكَ يَفْرُوْنَ كِتَابَهُمْ» (اسراء ۷۱).

یعنی: (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم! کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می خوانند.

«فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ اَصْحَابِ الْيَمِينِ» (واقعه ۹۱).

یعنی: (به او گفته می شود): سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب راستند.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ * اِلَّا اَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُوْنَ» (مدثر ۳۸-۴۰).

یعنی: (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است، مگر اصحاب یمین (راست) (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست راستشان می دهند) آنها در باغهای بهشتند، و سؤال می کنند.

و هنگامی که از پیامبرانش خبر می دهد، می فرماید: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى» (طه ۶۹).

یعنی: (ای موسی) آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد.

«فَرَاغَ اِلَى اِلَهْتِهِمْ فَقَالَ اَلَا تَاْكُلُوْنَ * مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُوْنَ * فَرَاغَ عَلَيْهِمْ صَرْبًا بِالْيَمِينِ» (صافات ۹۱-۹۳).

یعنی: (ابراهیم وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودانشان کرد و از روی تمسخر گفت: «چرا (از این غذاها)



نمی خورید؟! چرا سخن نمی گوید؟! سپس بسوی آنها رفت و ضربه ای محکم با دست راست بر پیکر آنها فرود آورد.
« وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ » (واقعه ۴۱).

یعنی : و اصحاب شمال (چپ) ، چه اصحاب شمالی (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).
« وَأَمَّا مَنْ أَوْتَىٰ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهٗ » (حافه ۲۵).

یعنی : اما کسی که نامه اعمالش را به دست چپش بدهند می گوید: «ای کاش هرگز نامه اعمالم را به من نمی دادند.
و از عایشه رضی الله عنها روایت شده که گفت: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُعْجِبُهُ التَّيْمَنُ فِي شَأْنِهِ كُلِّهِ فِي طَهْرِهِ، وَتَرْجُلِهِ، وَتَنْعَلِهِ». متفقٌ عليه. خ(۱۶۸)، م (۲۶۸).

یعنی: پیامبر صلی الله علیه وسلم شروع و انجام از راست و جلو انداختن آن را در تمام کارهایش در غسل و وضو و شانه کردن موی سر و پوشیدن کفش خویش، دوست می داشت.

و باز از او روایت است که گفت : «كَانَتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، الْيُمْنَى لَطَهْرِهِ وَطَعَامِهِ، وَكَانَتْ الْيُسْرَى لِخَلَائِهِ وَمَا كَانَ مِنْ أَدَى». حدیث صحیح، رواه أبو داود وغيره.

یعنی : «پیامبر صلی الله علیه وسلم دست راستش را برای وضو و غسل و خوردن خویش و دست چپش را برای دستشویی و دفع حاجت و هر آلودگی دیگری به کار می گرفت». حدیثی صحیح است که ابوداود (۳۳) و غیر او به اسناد صحیح روایت کرده اند.

و از ام عطیه رضی الله عنها روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم در هنگام غسل دخترش زینب به زانی که او را غسل می دادند، فرمودند: «إِنْدَانِ بِمِيَامِنِهَا وَمَوَاضِعِ الْوُضُوءِ مِنْهَا» متفقٌ عليه.

«غسل را از طرف های راست و اعضای وضوی او شروع کنید». خ(۱۶۷)، م (۶۴۸/۲).

و از ابوهیره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «إِذَا انْتَعَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَبْدَأْ بِالْيُمْنَى، وَإِذَا نَزَعَ فَلْيَبْدَأْ بِالشِّمَالِ. لِتَكُنَ الْيُمْنَى أَوْلَهُمَا تُنْعَلُ، وَأَخْرَهُمَا تُنْزَعُ» متفقٌ عليه.

یعنی: «هر گاه یکی از شما کفش پوشید، از راست و وقتی آن را درآورد، از چپ شروع کند، تا پای راست، در پوشیدن اول باشد و در آوردن آخر». خ(۵۸۵۶)، م (۲۰۹۷).

و از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِذَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَأْكُلْ بِيَمِينِهِ، وَإِذَا شَرِبَ فَلْيَشْرَبْ بِيَمِينِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ، وَيَشْرَبُ بِشِمَالِهِ».

یعنی: «هرگاه کسی غذا خورد با دست راستش بخورد، و اگر آب نوشید با دست راست بنوشد، چرا که شیطان با دست چپش می خورد و می نوشد». مسلم (۲۰۲۰).

خلاصه اینکه : شارع حکیم چنین مقرر کرده که راست بر چپ مقدم باشد، و به آن شرافت و تکریم بخشیده است، و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز بر آن بوده که همیشه راست را بر چپ در اعمال محترم پیش می انداخت، و ما مسلمانان تابع سنت پیامبرمان صلی الله علیه وسلم هستیم، و خداوند متعال نیز به ما چنین می فرماید : «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (حشر ۷).

یعنی: و آنچه را که رسول خدا برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید)، و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید.

و شاید بتوان گفت که از جمله حکمت های پیش انداختن راست بر چپ موارد زیر باشد :

۱- پیش انداختن راست بر چپ برای اقتداء به پیامبرمان صلی الله علیه وسلم است.

۲- جلو انداختن راست مخالفت با شیطان است، زیرا او چپ را بر راست پیش می اندازد.

۳- پیش انداختن راست موجب اکرام دست راست بر چپ است.

۴- پیش انداختن راست یعنی رعایت ادب با مردم، مثلا با دستی که با آن استنجاء شده (یعنی دست چپ) با مردم



مصافحه نمی شود و چیزی از آنها گرفته یا داده نمی شود.

۵- پیش انداختن راست بر چپ؛ تفائل و امیدوار ساختن است بر آنکه الله متعال ما را جزو اصحاب دست راست قرار دهد. و الله متعال بدان آگاه تر است.

صلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

حکم خرید و فروش نوبت حج

شماره فتوی ۷۷۴۵

آیا خرید و فروش نوبت حج، که در ایران مد شده چه حکمی دارد و آیا میشود برای اینکه بتوان خارج از نوبت به حج رفت نوبت فرد دیگری را خرید؟ اصولاً در چه حالتی میتوان بدون رعایت نوبت به حج رفت؟

الحمد لله،

اگر منظور از خرید و فروش امتیاز نوبت حج این باشد که مثلاً فرد یا افرادی امتیاز نوبت حج را از کسانی دیگر بخرند و سپس آنرا به افراد دیگری بفروشند تا با این داد و ستد و معامله سود و منفعتی برای خود کسب کنند، قطعاً این کار ناجایز است؛ چرا که باز شدن این باب موجب سخت تر شدن و پیچیدگی بیشتر امر برای رفتن مردم به حج خواهد شد، و ممکن است منجر به سوء استفاده افرادی از ثبت نام نوبت حج و ایجاد بازار سیاه شوند و متعاقباً این امر باعث افزایش هزینه حج یا تنگ تر شدن راه برای رفتن به این فریضه و واجب شرعی می شود، و قاعدتاً هر وسیله یا راهی که منجر به دشواری انجام عبادات مشروع شوند، پیمودن آن راه یا بکار بردن آن وسیله نیز حرام می شود.

ولی اگر چنانچه بعضی از افراد قبلاً حج واجب خود را انجام داده اند و یکبار دیگر ثبت نام نموده و اکنون از رفتن منصرف شده اند، یا فردی در نوبت بوده اما قبل از رفتن دچار مرگ یا تصادفی که منجر به ناتوانی بدنی در وی شود، و یا عذرهای دیگری امثال اینها را داشته باشند، او می تواند نوبت و امتیاز خود را بفروشد و خریدن چنین نوبتی اگر تنها بقصد رفتن به حج باشد جایز است و ایرادی ندارد قرار گرفتن در نوبت شرط صحت حج نیست.

اما اگر کسی توانایی بدنی لازم را دارد و عذر دیگری هم ندارد و قبلاً هم این واجب را انجام نداده و اکنون قصد فروش آنرا دارد، چنین نوبتی را نباید خریداری کرد، زیرا خرید نوبت حج از او به معنای مساعدت وی در ترک واجب است، و ترک واجب حرام است و همکاری در آن جایز نیست، چنانکه می فرماید: « وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ » (مائده ۲).

یعنی: و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید! و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است! والله اعلم

صلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

تاسیس صندوق تعاونی و شرایط آن

شماره فتوی ۷۷۴۶

ما با دوستان خودمان یک صندوق و یا شرکت تعاونی یا هر چیزی که اسمش را بگذارید تاسیس کردیم و نحوه ی کار آن به این صورت است:

صندوق کالایی را میخرد و با سود ۲۰ درصد به مشتری که ممکن است از خود اعضای صندوق باشد و یا ممکن است نباشد می فروشد. و مشتری طی اقساط چندماهه مبلغ را میپردازد، البته اگر مشتری مبلغ را دیرتر آورد، چیزی به عنوان



دیر کرد از او نمی گیریم.

اما شرایط اعضای صندوق:

هر عضوی همان اول باید پانصد هزار تومان بدهد.

هر عضوی ماهانه ۱۰ هزار تومان بدهد، البته ممکن است بعضی اعضا بخواهند بیشتر بدهند مثلاً عضوی ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان بدهد، تا از آن طرف سود بیشتری از معاملات نصیبش شود.

و ما با این پول های اعضا کالایی را میخریم و در ازای ۲۰ درصد میفروشیم.

در ضمن ما سالانه زکات آن را هم میدهیم.

آیا عمل ما از نظر شرعی صحیح هست یا خیر؟

الحمدلله،

این روش چیزی شبیه به شراکت چند نفر شریک در یک کار تجاری است، بدین معنا که هر کدام از شرکاء مقداری پول سرمایه گذاری می کنند، و از طریق خرید و فروش به تجارت می پردازند تا سودی عایدشان شود، و این روش اشکال شرعی ندارد، بشرطیکه هر کدام از اعضا در سود و زیان این شراکت سهیم باشند، هر کس به اندازه سهمی که دارد در سود و شراکت برخوردار است، در ضمن باید ثبت شود که هر عضو تاکنون چقدر پول به صندوق داده است، تا میزان سرمایه هر شخص از بدو تأسیس مشخص شود، و نباید به کسی وام توأم با بهره یا کارمزد بدهید، مگر فی سبیل الله به کسی وام داده شود و عین مبلغ را از او پس بگیرد.

در مورد زکات هم لازم نیست، زیرا زکات عبادتی فردی است نه جمعی؛ مثلاً اگر ۱۰ نفر عضو باشند و سرمایه هر نفر در صندوق یک میلیون تومان باشد، در آن صورت هر کدام از اعضا آن یک میلیون را با بقیه اموال زکوی خود جمع ببندد و زکاتش را بدهد، شاید یکی از اعضا مالش به حد نصاب نرسد، اما اگر کلیه اعضا دارای حد نصاب مالی باشند، جایز است که مسئول صندوق زکات سالانه را از آن اموال خارج کند و مقدار هر کس با توجه به سهم مالش است، و بعداً اعضای صندوق لازم نیست که در وقت پرداخت زکات شخصی خود آن یک میلیون تومان را لحاظ کنند. به فتوای (۱۶۹۱) مراجعه کنید.

والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

حکم تبریک گفتن به مناسبت روز جمعه

شماره فتوی ۷۷۴۷

چرا تبریک گفتن برای جمعه بدعت است؟ پس به هر مناسبتی تبریک گفتن میشود بدعت؟ مثل کسی که قبولیش تبریک میگیریم یا هر چیز دیگری؟

الحمدلله،

تردید نیست که روز جمعه روزی بزرگ و روز عید مسلمانان است، چنانکه در حدیث ابن عباس رضی الله عنه آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: «إِنَّ هَذَا يَوْمٌ عِيدٌ جَعَلَهُ اللَّهُ لِلْمُسْلِمِينَ، فَمَنْ جَاءَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيُغْتَسِلْ، وَإِنْ كَانَ طَيْبٌ فَلْيَمْسَسْ مِنْهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَاكِ» رواه ابن ماجه (۱۰۹۸) وحسنه الألبانی فی "صحیح ابن ماجه".

یعنی: همانا روز جمعه عیدی است که خدای متعال آنرا برای مسلمانان قرار داده، پس هر کس برای نماز جمعه آمد ابتدا



غسل کند، و اگر عطری دارد خود را خوش بو کند، و مسواک زدن را فراوش نکنید».

همچنین مشروع است که دو عید فطر و قربان را به دیگر مسلمانان تبریک گفت، چنانکه صحابه رضی الله عنهم به همدیگر تبریک می گفتند، می توانید به فتوای (۷۰۳۳) مراجعه کنید.

با این وجود هر چند که روز جمعه نیز عید مسلمانان است، اما از صحابه رضی الله عنهم - که قطعاً نسبت به ما در تعظیم و بزرگداشت جمعه از ما حریص تر بودند - وارد نشده که آنها این روز را به هم تبریک نگفتند، و اگر این امر مشروع می بود، همانگونه که عید فطر و قربان را به هم تبریک می گفتند این روز را به هم تبریک می گفتند، و قطعاً خیر و نیکی در پیروی از سنت نبوی و تبعیت از اصحابش رضی الله عنهم در احسان است، چنانکه شاعر می گوید :

فکل خیر فی اتباع سلف ... و کل شر فی ابتداء من خلف

یعنی : هر خیر و نیکی در پیروی از پیشینیان و سلف صالح است، و هر شر و بدی در دنباله روی و تبعیت کسانی است که پس از شما می آیند.

اگر چنین چیزی (تبریک روز جمعه به همدیگر) مشروع می بود، سلف صالح نیز به هم تبریک می گفتند، همانطور که عید فطر و قربان را به هم تبریک می گفتند، پس ما نیز تابع سلف صالح امت باشیم و اعیاد فطر و قربان را به هم تبریک گفته ولی روز جمعه را تبریک نگوئیم..

از جناب علامه صالح فوزان درباره ارسال پیام از طریق موبایل به دیگران و ذکر تبریک جمعه سوال شد، ایشان پاسخ دادند : «سلف صالح روز جمعه را به همدیگر تبریک نمی گفتند، پس ما هم چیزی که آنها نکردند انجام نمی دهیم» " مجله الدعوة الإسلامية " .

والله اعلم
وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله و صحبه وسلم

آیا بدن مشرکان و کافران نجس است؟

شماره فتوی ۷۷۴۸

آیا بدن مشرکان نجس است؟ با استناد از آیات و احادیث با تفصیل.

الحمد لله،

الله متعال درباره مشرکان می فرماید : «یا أیها الذین آمنوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه ۲۸).

یعنی : «ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس اند».

« نَجَسٌ » : مصدر است و به معنی پلیدی و ناپاکی است . در اینجا مراد (نَجِس) با کسر جیم است که به معنی شخص

پلید و ناپاک است و برای مبالغه به صورت مصدر ذکر شده است و مقصود اشخاص شرور بدطینت است.

و مراد از نجس بودن مشرکان و کافران؛ نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست، یعنی مشرکان به سبب کفر و شرکشان، از لحاظ عقیده پلیدند، لذا کافر ذاتاً نجس العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند، و این قول جمهور علماء است.

اما بنا به قولی، مراد از آیه یعنی کفار ذاتاً نجس اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی کنند بنابراین، جسماً هم نجس اند. امام قرطبی در تفسیر خود می نویسد : «علماء درباره وصف مشرک به نجاست اختلاف نظر دارند؛ قتاده و معمر بن راشد و غیر آنها هم گفتند: (مشرک ذاتاً و بدناً نجس هستند) چونکه او جنب است، و اگر خود را پس از جنابت بشوید بمانند غسل نیست. و ابن عباس و دیگران گفتند : منظور اینست که شرک (مشرکان) پلید و نجس است. حسن بصری هم گفته :



هر کس با مشرکی دست بدهد باید وضوء بگیرد».

امام ابن کثیر رحمه الله در تفسیر خود گفته: «مشرکان از لحاظ دین نجس هستند، و جمہور علماء گفتند: ذات و بدن آنها نجس نیست، زیرا خداوند متعال ذبائح آنها را برای ما حلال کرده، اما بعضی از ظاہریہ گفتند: بدن آنها نجس است».

و امام شوکانی در "فتح القدیر" می نویسد: «جمہور سلف و خلف و از جمله چهار مذهب (اہل سنت) بر این رأی هستند کہ کافر ذاتاً نجس نیست، زیرا خداوند متعال طعام آنها را حلال کرده است...».

قول راجح همانست کہ نجاست مشرکان معنوی است نہ ذاتی و بدنی، یعنی عقاید و آیین آنها پلید است، و اگر مسلمانی با یک مشرک و کافر ارتباط بدنی پیدا کند، نجاست بہ او منتقل نمی شود، چہ بدن آن مشرک خیس باشد یا خیر! زیرا در صحیحین وارد شدہ کہ ابوہریرہ رضی اللہ عنہ گفت: پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم در یکی از کوچہ‌های مدینہ، مرا دید. چون جنب بودم، خود را عقب کشیدم و از چشم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پنهان کردم. و پس از غسل، خدمت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم. ایشان فرمود: «أَيْنَ كُنْتَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟» «ابوہریرہ! کجا بودی؟» عرض کردم: بعلت جنابت وعدم طہارت، مجالست با شما را مناسب ندانستم. رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنْ الْمُسْلِمَ لَا يَنْجُسُ» «سبحان اللہ! مؤمن کہ نجس نمی شود». (بخاری: ۲۸۳)

علامہ ابن عثیمین رحمه اللہ می گوید: «خدای متعال بہ ما خبر دادہ کہ مشرکان نجس هستند، و ہرگاہ این آیہ را با حدیث ابوہریرہ مقارن کنیم کہ پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «مؤمن کہ نجس نمی شود»، خواهیم دانست کہ مراد از نجاست مشرک و دیگر کفار نجاست معنوی است نہ حسی، و برای ہمین خدای متعال طعام اہل کتاب را برای ما حلال کردہ، درحالیکہ آنها با دست خود آن طعام را درست می کنند، و خداوند زنان پاکدامن اہل کتاب را برای ازدواج حلال کردہ درحالیکہ شوہر (مسلمانش) بدن او را لمس می کند، و (خدا و رسول) ما را امر نکردند کہ ہرگاہ دستہایشان با آنها برخورد کرد آنرا بشویند، و اما اینکہ لمس کافر وضوء را باطل می کند، این یک توہم است! زیرا لمس نجاست اصلاً از نواقض وضوء نیست حتی اگر آن نجاست ادرار و خون نجس باشد...» "فتاوی نور علی الدرب" (۲/۷)

پس مراد نجاست معنوی شرک است نہ حسی، همانگونہ کہ خدای متعال قمار و زنا و لواط را نجس شمرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» (مائدہ ۹۰).
یعنی: ای کسانی کہ ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتہا و ازلام [نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است.
و دربارہ لواط کنندہ فرمودہ: «وَلَوْطًا أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ» (انبیاء ۷۴).

یعنی: و لوط را (بہ یاد آور) کہ بہ او حکومت و علم دادیم؛ و از شہری کہ اعمال زشت و کثیف انجام می دادند، رهایی بخشیدیم؛ چرا کہ آنها مردم بد و فاسقی بودند.

و دربارہ ناپاکی و پلیدی زنا می فرماید: «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (نور ۲۶).

یعنی: زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز بہ زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاکند.

کہ در تمام این موارد مراد پلیدی و نجاست معنوی است نہ حسی، یعنی عمل زنا و لواط و قمار جزو نجاسات از نوع معنوی هستند، و مواردی همچون ادرار و مدفوع آدمی از نجاسات حسی هستند...

و ہمینطور شرک و عمل مشرکان از نجاسات معنوی است نہ حسی، علامہ عبدالرحمن سعدی رحمه اللہ در تفسیر این آیہ می نویسد: «یعنی عقاید و اعمالشان پلید است. و چہ پلیدی بزرگتر از پلیدی کسی است کہ ہمراہ خدا معبودانی را عبادت



کند که نمی توانند هیچ فایده یا زبانی به وی برسانند و چیزی را از او دور کنند و کارشان مبارزه با خدا و بازداشتن مردم از راه خدا و یاری کردن باطل، و رد کردن حق، و ایجاد فساد و تباهی در زمین است».

و امام ابن قیم رحمه الله فرمودند: «اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى شَرِكُهُ وَ زَنَا وَ لَوَاطِرًا بِهٖ نَجَاسَتٌ وَ نَاطِقًا بِهٖ نَامٌ بَرَدَةٌ، حَالٌ أَنْكَهٖ دِیْكَرٌ كُنْهَانٌ رَا بِاَنْ وَصَفٌ نَكْرَدَهٗ هَرچَند كِه اَنهَآ نِيز مَشْتَمَل بَر (پلیدی) هَسْتَنَد، اَمَا اَنْجَهٗ دَر قُرْآنِ وَاقِعٌ شَدَهٗ ، اِین فَرْمُودَهٗ هَآی بَارِی تَعَالَى اَسْت: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ) ، وَ دَر حَقِّ لُوطِي مِی فَرْمَايَد: (وَ لُوطًا أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَاسِقِينَ)..

و درباره زنا پیشه گان فرماید: (الخبيثات للخبيثين والخبيثون للخبيثات).

اما نجاست شرک دو نوع است: نجاست مغلظه (غلیظ) و نجاست مخففه (خفیف).

شرک غلیظ همان شرک اکبر است که الله عزوجل آنرا نمی بخشد.
و شرک خفیف همان شرک اصغر است، مانند ریای اندک، یا سوگند به مخلوق، و یا خوف و رجاء نسبت به غیر خدا ..».

إِغَاثَةُ اللّٰهْفَانِ مِنْ مِّصَانِدِ الشَّيْطَانِ " [۱ / ۵۹].

والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

آیا اگر خدا کسی را بخواهد هدایت کند هرچند خودش هم نخواهد بازهم هدایت میشود؟

شماره فتوی ۷۷۴۹

یکی از استادهايم يك روز آمد سر کلاس پرسید: که آیا این دنیا و زندگی ما اختیاریه یا جبر حاکم است؟ به نظر شما وقتی خدا کسی را بخواهد هدایت کند هرچند خودش هم نخواهد بازهم هدایت میشود و بلعکس آگه کسی را گمراه کند اگر خودش هم نخواهد بازهم گمراه میشود. داستان های زیادی را شنیدم که حتی آتش پرست هم هدایت شده است. پس این با اختیار خودمان منافاتی ندارد؟ مثلا من میخواهم هدایت شوم ولی حالا که ایمانم قوی تر نمیشود یعنی شاید خدا نخواسته. لطفا توضیح بدهید.

الحمد لله،

خدای متعال راه راست را از راه کج بیان کرده، و سپس به انسانها اختیار داده تا یا راه او را برگزینند و به احکام و قوانین او پایبند شوند، و یا سرپیچی کرده و راه دیگری را بپیمایند، چنانکه می فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان ۳).

یعنی: ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم، و ما راه را به او نشان دادیم، خواه او شکرگزار بوده (و راه ایمان و عبادت و تقوی را بپوید)، یا ناسپاس باشد (و کفر بورزد).
پس نکته اول درک این مطلب است که: الله تعالی برای رهنمود انسانها کتاب آسمانی نازل کرد و پیامبرانش را برای آنها فرستاد، و به انسان خرد و عقل داد و به او قدرت اراده و اختیار عطاء کرد، تا یا شاکر باشد یا کافر..

نکته دوم که باید مد نظر داشت، اینست که: خدای متعال به کسی ظلم نمی کند، یعنی اینگونه نیست که کسی خواهان یافتن راه حق باشد - و برای رسیدن به آن تلاش کند - اما خدا وی را هدایت نکند! زیرا خود او می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت ۶۹).

یعنی: و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) تلاش کنند، قطعاً به راههای خود، هدایتشان خواهیم کرد؛ و خداوند با نیکوکاران است.



پس هر کسی که خواهان هدایت و یافتن حق باشد، بشرطیکه برای رسیدن به آن تلاش کند و اسباب لازم را برای رسیدن به مقصد بکار بگیرد، الله متعال نیز خلف وعده نمی کند و وی را به مقصد خواهد رسانید، می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ» (آل عمران ۹).

یعنی: همانا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

پس یک زرتشتی که روزی از روزها پیام اسلام را می شنود و به تفکر می رود و بعد از آن تحریک می شود که بیشتر به دنبال حقیقت باشد، و سرانجام اسلام می آورد و هدایت می شود، این یک سنت الهی است که: هر کس لیاقت داشته باشد؛ که این لیاقت با خواستن و تلاش خالصانه حاصل می شود، خدای متعال وی را به راه راست هدایت می کند. و اینگونه نیست کسی خواهان گمراهی باشد اما خدا وی را به زور هدایت کند! این سخن برخلاف سنن الهی است و با نصوص قرآنی سازگاری ندارد.

پس اگر شما قصد دارید ایمان خود را تقویت کنید، باید اولاً صادقانه خواهان آن باشید، ثانیاً برای آن اقدام کنید و اسباب لازم را بکار بگیرید؛ مثلاً از جمله اسباب لازم برای قوی شدن ایمان آنست که: از نواهی الهی دوری ورزید، و به اوامر او گوش فرا دهید؛ مثلاً از زنا و شراب و نظر به نامحرم و گوش سپردن به ترانه و دروغ و غیبت و .. دوری کنید، و همزمان نمازهایتان را سر وقت بخوانید به جماعت مسجد بروید در نماز جمعه شرکت کنید، قرآن بخوانید و به معانی آیات توجه کنید، نماز خود را با خشوع بخوانید و روزه واجب و سنت بگیرید و با اهل دین و ملتزمین به شریعت رفاقت کنید و ... آنگاه خواهید دید که ایمان شما پس از چند ماه قوی تر شده است..

اما کسی که خواهان هدایت باشد منتها فقط یک خواست قلبی باشد که هیچ اقدامی برایش انجام ندهد و سست و تنبل بنشیند و منتظر هدایت باشد، چنین کسی نسبت به سنن الهی جاهل است!

والله اعلم

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی اله وصحبه وسلم

مصدر: سایت اسلام - پرسش و پاسخ www.IslamPP.com



معرفی سایت

سایت تذکره

www.tazkerah.net

TAZKERAH.NET



مدیران سایت تذکره در اساس نامه سایت خود، اهدافشان را بیان می کنند:

شرایط امروزی زندگی چنان اقتضا می کند که برای داشتن اجتماعی از هر نظر سالم، بیش از پیش، به مبانی تربیتی اسلام متوسل شویم. در این میان داشتن نگاه و برداشتی جامع و رو به رشد از قرآن، به عنوان اصلی ترین منبع تربیت اسلامی و همچنین سنت صحیح نبوی، به عنوان کاملترین تفسیر قرآن، نیاز است؛ تا به کمک آنها حوزه های مختلف زندگی اعم از اخلاق، فرهنگ و اجتماع را بازسازی کرد.

شبی با قرآن تلاشی است که از سال ۱۳۸۷ برای ارتباط و نزدیکی هرچه بیشتر با قرآن در بین جمعی از دانشجویان شروع شد و اینک تذکره (تذکره در لغت به معنی هرآنچه چیزیست که مایه یادآوری و پندآموزی باشد) با درک این واقعیت که در رویارویی با شرایط امروزی باید قابلیتها و توانمندیهای خود را به روز کرد تلاش می کند ضمن رعایت اصول اخلاق حرفه ای، در حد توان خود بسترهای لازم برای تقویت مبانی اصیل تربیتی و افزایش معرفت دینی در زمینه های مختلف را فراهم نماید؛ باشد که وسیله ای باشد برای یادآوری و پندآموزی هرچه بیشتر مفاهیم ناب اسلامی.

مهمترین زمینه های مدنظر تذکره به شرح زیر می باشد:

- تلاش برای ترویج نگاهی کامل و فراگیر به قرآن به عنوان یگانه برنامه حیاتبخش انسان.
- حرکت در مسیر بازگشت روشمند به قرآن و ارتباط هرچه بیشتر با آن.
- داشتن رویکرد تحقیقی و علمی در بیان مباحث و در عرصه های جدید و امروزی.
- ارتقای معرفت دینی در زمینه های مختلف عقیدتی، فکری و تربیتی.
- بررسی معضلات اجتماعی و تلاش برای بیان راهکارهای برون رفت از آنها.
- بررسی شبهات مختلف وارد شده به اسلام و تبیین قانع کننده و مستدل آنها.
- تنویر ادیان و فرقه های موجود در دنیا اعم از آسمانی و غیرآسمانی و مقایسه آنها با دین رهایی بخش اسلام.
- تلاش برای ایجاد فضایی علمی و جذاب جهت دریافت انواع فایل های صوتی و تصویری در زمینه های دینی.
- امید است تلاشمان خدمتی کوچک اما مؤثر در راستای رشد و تعالی معنویت و اخلاق در اجتماع باشد.



درباره سایت نور اسلام

مقدمه:

سایت نور اسلام در سال ۲۰۰۵ آغاز به فعالیت نمود. هدف نور اسلام این است که با نظر به کمبود سایت های اسلامی اهل سنت به زبان فارسی، منبری برای دعوت به زبانهای مختلف و بویژه زبان فارسی باشد و همچنین به هدف شرح و توضیح مبانی و منهج اهل سنت و جماعت به روش پیشینیان این امت.

دیدگاه نور اسلام:

این سایت تلاش دارد که یک مرجع اصلی و متکامل برای دعوت الکترونیکی به زبان فارسی بر منهج اهل سنت و جماعت در سطح جهانی باشد.

وظیفه سایت:

فراهم آوردن موضوعات دعوی شنیدنی و تصویری و خواندنی برای تمامی بازدید کنندگان مسلمان و غیر مسلمان؛ با تاکید بر فراهم نمودن موضوعات دعوی غنی بزبان فارسی؛ همچنین ارتباط دادن سایت با بیشترین تعداد ممکن از سایت های اسلامی تا اینکه تعاون و پیمانی باشد در راه دعوت به سوی الله سبحانه و تعالی.

سیاست سایت:

- * عرضه موضوعات دعوی به روشی آسان با حفظ حق نشر و بهره برداری غیر تجاری برای تمام مسلمانان.
- * پذیرفتن همکاری و کمک و نصیحت از خوانندگان و از دیگر سایتها.
- * شرح مفاهیم صحیح اسلامی به زبان فارسی و به زبان های دیگر در حد توان.
- * استعانت به الله سبحانه تعالی قبل از هر چیز و سپس کمک گرفتن از همکاری و تبلیغات سایت های اسلامی معروف و فراگیر.
- * دوری از افکار هر گونه حزب سیاسی بلکه قبول اسلام با شمولیت و سماحت آن.
- * میانه روی در طرح و بررسی قضایای معاصر و دیگر موضوعات.
- * جذب مایلین به اسلام به زبان آنها برای آسان سازی گرایش آنان به اسلام و فراهم نمودن مرجعی آسان برای آنها در شبکه جهانی.

نبذة عن موقع شریط الإسلام

مقدمة:

بدأ الموقع عمله في عام ۲۰۰۵ ليكون موقعاً إسلامياً و منبراً دعوياً بلغات مختلفة و بشكل خاص للغة الفارسية نظراً لقلّة المواقع الإسلامية التي تتناول هذه اللغة لشرح مبادئ و منهج أهل السنة و الجماعة و على طريق السلف الصالح من هذه الأمة.

رؤية الموقع:



يسعى الموقع ليكون المرجع الرئيس و المتكامل للدعوة الالكترونية باللغة الفارسية على نهج أهل السنة و الجماعة على المستوى العالمى.

مهمه الموقع:

توفير مواد دعوية مسموعة و مرئية و مقروءة لجمهور الزائرين من المسلمين و غيرهم ، مع تقديم مواد غنية خاصة باللغة الفارسية، كذلك ربط الموقع بأكبر عدد ممكن من المواقع الاسلامية الشقيقة ليكون تحالفاً و تعاوناً على البر فى سبيل الدعوة الى الله عز وجل.

سياسة الموقع:

- * تقديم المواد الدعوية بطريقة ميسرة مع حفظ حقوق النشر للمسلمين للغايات غير التجارية
- * التعاون و التكامل و النصح من المواقع و من الناس
- * شرح المفاهيم الصحيحة للاسلام باللغة الفارسية و ما تيسر من اللغات الأخرى
- * الاستعانة بالله أولاً ثم الاستعانة بدعم و دعاية المواقع الاسلامية الشاملة و المعروفة
- * عدم تبني فكر حزب سياسى و انما تبني الاسلام بشموليته و سماحته
- * الاعتدال و التسامح فى تناول القضايا المعاصرة و غيرها
- * جذب المؤلفه قلوبهم بلغتهم فى سبيل تيسير اسلامهم و توفير مرجع سهل على الشبكة العالمية

About IslamTape site

Introduction:

This site was published in 2005 seeking to be a multi-language Islamic site, specially in Persian language due to scarceness and shortage of Persian Islamic sites which is according to Quran and Sunnah and according to prophet and his companion's way.

Vision:

This site is trying to be the main reference portal for Persian speaking people according to Quran and Sunnah.

Mission:

Providing Islamic audio, video, and articles to all visitors specially for Persian people, In addition, this site is linked to most well-known Islamic sites for the sake of cooperation and support to each other in the sake of Allah.

Policy:

- * Providing Islamic materials in easy way with copy right for all Muslims for non-commercial purposes.
- * Mutual cooperation and support and advice from other sites and visitors
- * Explaining correct understandings about Islam in Persian language and other languages.
- * Seeking help and support first from Allah and then from other Islamic sites for publishing this site
- * Avoiding political ideas, but adopting the true total vision of Islam .
- * Tolerance and Moderation towards events and issues.



فرم همکاری با سایت نوار اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

این فرم توسط متقاضیان همکاری با سایت نوار اسلام تکمیل به آدرس پست الکترونیک سایت ارسال می گردد. مدیریت سایت پس از بررسی فرمهای تکمیلی در صورت نیاز با شما تماس خواهد گرفت. لازم به ذکر است تمامی اطلاعات شما، جنبه‌ی محرمانه دارد و در نزد مدیر سایت محفوظ خواهد بود.

نام مستعار:

مدرک تحصیلی:

زمینه فعالیت:

مترجمی () - تألیف () - برنامه‌نویسی نرم افزارها () - برنامه‌نویسی صفحات داینامیک وب () - مدیریت سایت () -

وبلاگ‌نویس () - ساخت و ویرایش فلش‌های اسلامی () - سایر (با ذکر مورد):

آشنایی به زبانهای:

فارسی () - عربی () - انگلیسی () - سایر (با ذکر مورد):

نمونه‌ی کار:

الف- تألیفات و ترجمه‌ها:

ب- سایر موارد:

آدرس پست الکترونیک: